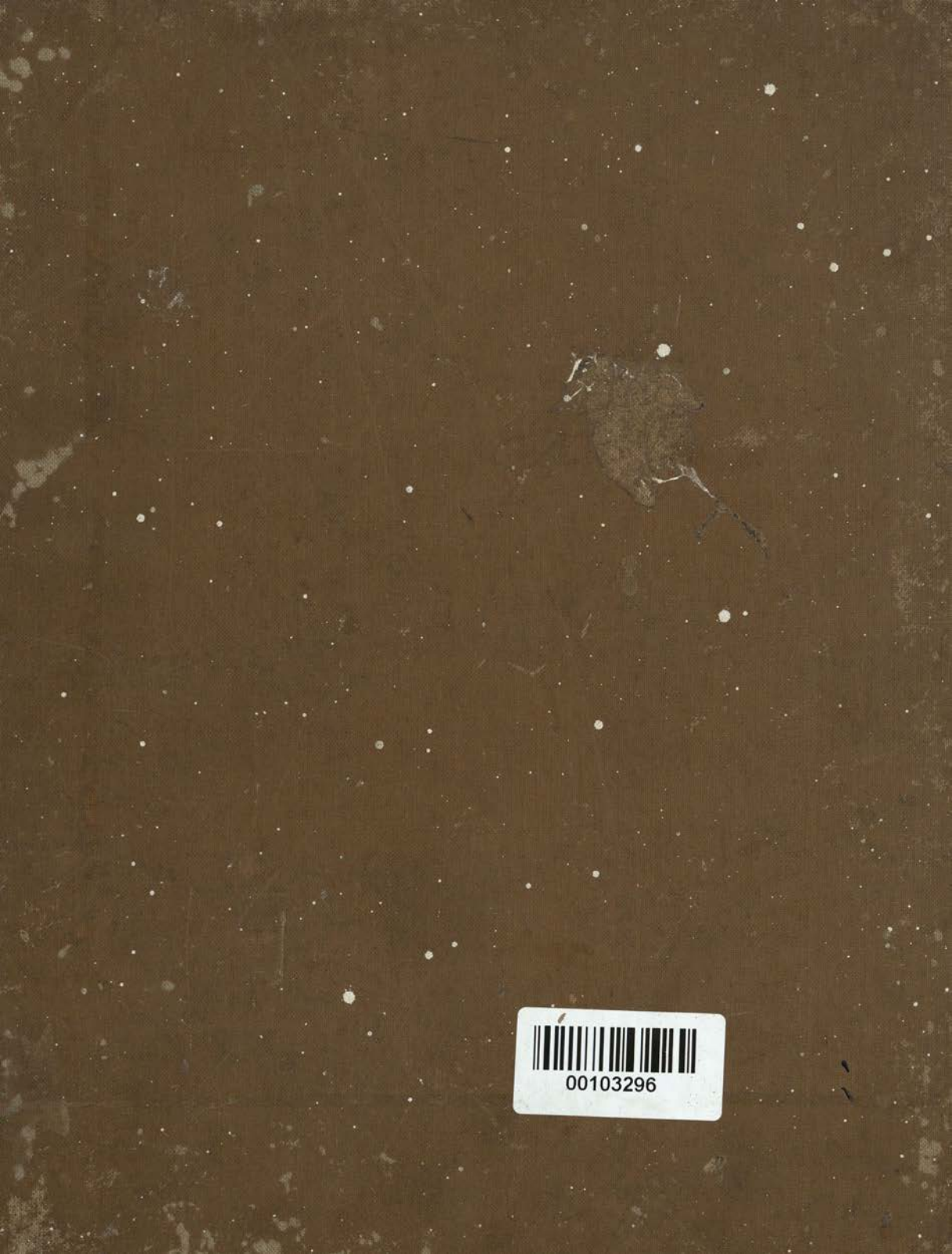
00103296

Digitized with financial assistance from the
Government of Maharashtra
on 18 July, 2018

BOMBAY BRANCH
OF THE
ROYAL ASIATIC SOCIETY.
TOWN HALL, BOMBAY.

BIBLIOTHECA INDICA:

A

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY

THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES, No. 162.

103296

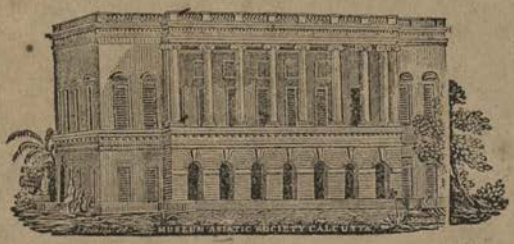

LIBRARY OF THE BOMBAY BRANCH OF THE ROYAL ASIATIC

THE

ÁÍN I AKBARÍ,

BY

ABUL FAZL I MUBARIK I 'ALLAMÍ,

EDITED BY

H. BLOCHMANN, M. A.

ASSISTANT PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.

FASCICULUS VIII.

CALCUTTA:

PRINTED BY C. B. LEWIS, AT THE BAPTIST MISSION PRESS.

1869.

00103296

NOTICE.

The preface will be issued together with the fasciculus containing the end of the second book of the Á'ín. A complete index of names and an "index rerum," as also a few illustrations, will accompany the edition.

The text has been collated from the following ten manuscripts.

1. A MS. belonging to Col. Hamilton, a very old and excellent copy. It forms the basis of the text of this edition, and is marked in the notes by the letter [ا].

2. A MS. belonging to Faqír Sayyid Qamaruddín of Lahore, marked [ف].

3. A large parchment MS. belonging to the Asiatic Society of Bengal, closely agreeing with the preceding; it is marked [ا].

4. A MS. belonging to His Highness Nawáb Sziyá uddín of Luhárú (Delhi), marked [ض].

5. The Delhi lithographed edition of the Á'ín, by Sayyid Aḥmad. The greater part of the 3rd book of the Á'ín is wanting in this edition. It is marked [د].

6. A MS. belonging to Ḥáfiẓ Aḥmad Ḥusain of Saharunpore, marked [و]. It contains numerous errors.

7. A MS. belonging to the Fort William College, marked [ع]. It contains only parts of the Á'ín.

8. 9. 10. Three MSS. belonging to the Asiatic Society. Being incomplete and most incorrect, they have been but rarely quoted in the notes, though their readings have been collated in all difficult passages. Nos. 8 and 9 are marked [ر] and [س]; No. 10 is worthless.

In a few cases, Gladwin's translation of the Á'ín has been quoted, and marked [ك].

In the text the form of the letter ي has been used for the yái ma'rúf, whilst the form ے has been restricted to the final yá i majhúl. The end of sentences has been distinguished by a *. Túránian spellings like كشادن, مشك &c. have been preferred to the Iránian گشادن, مشگ &c. The sign [?] has been used in cases, where the reading of the MSS. conveys no sense, or after doubtful words, *e. g.* p. 31, l. 1.

H. BLOCHMANN.

CORRIGENDA.

In Fasc. I. and II.

p. 8, l. 6 and 9 read بزرگئ and بزرگ for بزرگئ and برزگ; p. 9, l. 16. read تيماردارئ for تيماردايئ

p. 25, l. 23 read و جيم for جيم; p. 27, l. 14 read سارنگپور for سارنكپور

p. 36, l. 2 and 3 read يك and چكش for يگ and چگش

A few vowel points have been omitted or broken during the print: p. 9, l. 18 read گردآورئ; p. 13, l. 9. پرستش p 55, l. 10 and 17. ربيع; هشت يك and سه يک; p. 56, l. 19. چهاريك.

BIBLIOTHECA INDICA:

A

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY

THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES, No. 112.

THE

ÁÍN I AKBARÍ,

BY

ABUL FAZL I MUBARIK I 'ALLAMÍ,

EDITED BY

H. BLOCHMANN, M. A.

HEAD MASTER, CALCUTTA MADRASAH.

FASCICULUS I.

Vol I

E Ench. 23

CALCUTTA:

PRINTED BY J. WENGER, AT THE BAPTIST MISSION PRESS.

1867.

00103296

الله اکبر

جلد اوّل

آئین اکبري

تصنیف

شیخ ابو الفضل علّامي فهّامي بن مبارك ناگوري

بتصحیح

جناب ایچ بلخمن ام اے

اسستنت پروفسر مدرسهٔ عالیهٔ کلکته

بحکم ایشیاٹک سوسیٹي اف بنگال

در مطبع بپٹست مشن پریس واقع شهر کلکته

در سنه ۱۸۷۲ ع

چاپ شد

فهرست آئینها

		صفحه
	مقدّمه	۱
	دفتر اول در منزل‌آبادي	
۱	آئین منزل‌آبادي	۸
۲	آئین خزینه‌آبادي	۹
۳	آئین خزینهٔ جواهر	۱۱
۴	آئین دار الضرب	۱۲
۵	آئین دستیاران	۱۳
۶	آئین بنواري	۱۴
۷	آئین صاف کردن طلاي غش‌آمیز ..	۱۶
۸	آئین جدا کردن نقره از طلا	۲۱
۹	آئین بر آوردن نقره ازان خاکستر ..	۲۲
۱۰	آئین نقود جاوید دولت	۲۳
۱۱	آئین درم و دینار	۲۹
۱۲	آئین سود بازرگان در طلا و نقره جزآن	۳۱
۱۳	آئین پیدایش ملزّات	۳۳
۱۴	آئین گرانی و سبکی هر کدام ..	۳۶
۱۵	آئین شبستان اقبال	۳۹
۱۶	آئین منزل در پورشها	۴۱
۱۷	آئین فرود آمدن اردو	۴۳
۱۸	آئین چراغ افروزي	۴۳

		صفحه
۱۹	آئین شکوه سلطنت	۴۵
۲۰	آئین نگین شاهنشاهي	۴۷
۲۱	آئین فراش‌خانه	۴۸
۲۲	آئین آبدارخانه	۵۱
۲۳	آئین مطبخ	۵۲
۲۴	آئین مصالح	۵۵
۲۵	آئین نان	۵۹
۲۶	آئین صوفیانه	۵۹
۲۷	آئین نرخ اجناس	۶۰
۲۸	آئین میوه‌خانه	۶۷
۲۹	آئین پیدایش طعم	۸۲
۳۰	آئین خوشبرخانه	۸۲
۳۱	آئین کرکراق‌خانه و توشکخانه ..	۱۰۱
۳۲	آئین شال	۱۰۳
۳۳	آئین پیدایش رنگها	۱۱۱
۳۴	آئین تصویرخانه	۱۱۱
۳۵	آئین توپخانه	۱۱۸
۳۶	آئین توپ	۱۲۴
۳۷	آئین بندوق	۱۲۵
۳۸	آئین برغو ساختن	۱۲۶

		صفحه
۳۹	پایهای بندرق	۱۲۶
۴۰	آئین ماهورهٔ بندوقچي	۱۲۷
۴۱	آئین فیلخانه	۱۲۷
۴۲	آئین مراتب فیل	۱۳۳
۴۳	آئین خوراك	۱۳۳
۴۴	آئین خدمتگذاران	۱۳۴
۴۵	آئین رخت	۱۳۵
۴۶	آئین خاصه فیلان	۱۳۸
۴۷	آئین خاصه سواري	۱۳۹
۴۸	آئین غرامت	۱۳۹
۴۹	آئین امطبل	۱۴۰
۵۰	آئین مراتب	۱۴۱
۵۱	آئین خوراك	۱۴۱
۵۲	آئین رخت	۱۴۲
۵۳	آئین خدمتکاران	۱۴۳
۵۴	آئین بارگیر	۱۴۴
۵۵	آئین داغ	۱۴۴
۵۶	آئین پرکردن	۱۴۵
۵۷	آئین تاران	۱۴۵
۵۸	آئین آماده داشتن	۱۴۵
۵۹	آئین بخشش	۱۴۶
۶۰	آئین جلوانه	۱۴۶
۶۱	آئین شترخانه	۱۴۶
۶۲	آئین خوراك	۱۴۷
۶۳	آئین رخت	۱۴۷
۶۴	آئین روغن مالیدن و دربیني چکانیدن	۱۴۸

		صفحه
۶۵	پایهٔ شتران و خدمتکاران	۱۴۸
۶۶	آئین کارخانه	۱۵۰
۶۷	آئین خوراك	۱۵۰
۶۸	آئین خدمتکاران	۱۵۱
۶۹	آئین استرخانه	۱۵۲
۷۰	آئین خوراك	۱۵۲
۷۱	آئین رخت	۱۵۲
۷۲	آئین شبارزي افسرخدیو	۱۵۳
۷۳	آئین بار	۱۵۵
۷۴	آئین کورنش و تسلیم	۱۵۶
۷۵	آئین ایستاده و نشست	۱۵۷
۷۶	آئین دیدن مردم	۱۵۷
۷۷	آئین رهنموني	۱۵۸
۷۸	آئین دیدن فیل	۱۶۱
۷۹	آئین دیدن اسپ	۱۶۲
۸۰	آئین دیدن شتر	۱۶۲
۸۱	آئین دیدن گاو	۱۶۳
۸۲	آئین دیدن استر	۱۶۳
۸۳	آئین پارگوشت	۱۶۳
۸۴	آئین آویزهٔ جانوران و برد و پای ..	۱۶۴
۸۵	آئین عمارت	۱۶۷
۸۶	نرخ کالا	۱۶۷
۸۷	دست‌مزد	۱۷۰
۸۸	عیار عمارت	۱۷۰
۸۹	اندازهٔ تراش	۱۷۱
۹۰	گراني و سبکي چوب	۱۷۱

صفحه

دفتر دوم در سپاه‌آبادي

۱	آئين سپاه‌آبادي	۱۷۵
۲	آئين جاندار	۱۷۶
۳	آئين منصب‌دار	۱۷۸
۴	آئين احدي	۱۸۷
۵	آئين ديگر سواران	۱۸۷
۶	آئين پيادگان	۱۸۸
۷	آئين نقش‌پذيريِ چاروا	۱۹۰
۸	آئين داغ مكرّر	۱۹۱
۹	آئين كشك	۱۹۲
۱۰	آئين واقعه‌نويسي	۱۹۲
۱۱	آئين سرانجام اسناد	۱۹۳
۱۲	آئين پايهٔ نگينها	۱۹۵
۱۳	فرمان بياضي	۱۹۶
۱۴	آئين برگرفتن مواجب	۱۹۶
۱۵	آئين مساعدت	۱۹۶
۱۶	آئين انعام	۱۹۷
۱۷	آئين خيرات	۱۹۷
۱۸	آئين وزن مقدّس	۱۹۷
۱۹	آئين ميورغال	۱۹۸
۲۰	آئين گردون گردان	۱۹۹
۲۱	آئين دهسيري	۱۹۹
۲۲	آئين جشن‌آرائي	۲۰۰
۲۳	آئين خوش‌روز	۲۰۰
۲۴	آئين كدخدائي	۲۰۱
۲۵	آئين آموزش	۲۰۱
۲۶	آئين ميربحري	۲۰۲
۲۷	آئين شكار	۲۰۴
۲۸	آئين طعمه و ماهوارهٔ نگهبان ..	۲۰۷
۲۹	آئين نشاطبازي	۲۱۴
۳۰	بزرگان جاويد دولت	۲۲۲
	دانش‌اندوزان جاويد دولت ..	۲۳۲
	قافيه‌سنجان	۲۳۵
	فيضي	۲۳۵
	ثنائيِ مشهدي	۲۴۳
	حزنيِ اصفهاني	۲۴۳
	قاسم كاهي	۲۴۴
	غزاليِ مشهدي	۲۴۴
	عرفيِ شيرازي	۲۴۵
	ميليِ هروي	۲۴۶
	جعفربيگ قزويني	۲۴۶
	خواجه حسين مروي	۲۴۷
	حياتيِ گيلاني	۲۴۷
	شكيبيِ اصفهاني	۲۴۸
	انيسيِ شاملو	۲۴۹
	نظيريِ نيشاپوري	۲۵۰
	درويش بهرام	۲۵۰
	صيرفي [صرفي] كشميري ..	۲۵۰
	صبوحيِ چغتاي	۲۵۱
	مشفقيِ بخاري	۲۵۱
	طالبي	۲۵۱
	مظهريِ كشميري	۲۵۱

صفحه

محوی همدانی ۲۵۲
صرفی ساوجی ۲۵۲
قراری گیلانی ۲۵۲
عتابی نجفی ۲۵۳
صوفی مازندرانی ۲۵۴
جدائی ۲۵۴
وقوعی نیشاپوری ۲۵۴
خسروی قاینی ۲۵۴
شیخ رهائی ۲۵۵
وفائی اصفهانی ۲۵۵
شیخ ساقی ۲۵۵
رفیعی کاشی ۲۵۵
غیرتی شیرازی ۲۵۵
یادگار حالتی ۲۵۶
سنجر کاشی ۲۵۶
جذبی ۲۵۶
تشبیهی کاشی ۲۵۶
اشکی قمی ۲۵۷
اسیری رازی ۲۵۷
فهمی رازی ۲۵۷
قیدی شیرازی ۲۵۷
پیروی ساوجی ۲۵۸
کامی سبزواری ۲۵۸
پیامی ۲۵۸
سیّد محمّد فکری ۲۵۸
قدسی کربلائی ۲۵۹

صفحه

حیدری تبریزی ۲۵۹
سامری ۲۵۹
فریبی رئی (؟) ۲۵۹
فسونی شیرازی ۲۵۹
نادری ترشیزی ۲۶۰
نوعی مشهدی ۲۶۰
بابا طالب اصفهانی ۲۶۰
سرمدی اصفهانی ۲۶۱
دخلی اصفهانی ۲۶۱
قاسم ارسلان ۲۶۱
غیوری حصاری ۲۶۱
قاسمی مازندرانی ۲۶۲
شیری ۲۶۲
رهی نیشاپوری ۲۶۲
خنیاگران ۲۶۲

دفتر سیوم در ملك‌آبادی

۱ آئین تاریخ الٰهی ۲۶۵
تاریخ هند ۲۶۹
تاریخ خطائی ۲۷۲
تاریخ ترکی ۲۷۲
تاریخ منجّم ۲۷۳
تاریخ آدم ۲۷۳
تاریخ یهود ۲۷۳
تاریخ طوفان ۲۷۴
تاریخ بخت‌نصر ۲۷۴
تاریخ پیلپس ۲۷۴

		صفحه
	تاريخ قبطي	۲۷۴
	تاريخ رومي	۲۷۴
	تاريخ اغسطوس	۲۷۵
	تاريخ نصاري	۲۷۵
	تاريخ انطونيس رومي	۲۷۵
	تاريخ قلطيانوس رومي	۲۷۵
	تاريخ هجري	۲۷۶
	تاريخ يزدجرد	۲۷۶
	تاريخ ملكي	۲۷۷
	تاريخ خاني	۲۷۷
	تاريخ الٰهي	۲۷۷
۲	آئين سپه‌سالار	۲۸۰
۳	آئين فوجدار	۲۸۳
۴	آئين ميرعدل وقاضي	۲۸۳
۵	آئين كوتوال	۲۸۴
۶	آئين عمل‌گذار	۲۸۵
۷	آئين بتكچي	۲۸۸
۸	آئين خزانه‌دار	۲۸۹
۹	روائي روزي	۲۸۹
۱۰	آئين الٰهي‌گز	۲۹۴
۱۱	آئين طناب	۲۹۶
۱۲	آئين بيگهه	۲۹۶
۱۳	آئين زمين و پايها و اندازهٔ پارنچ فرماندهي	۲۹۷
۱۴	ربيعي ربع پولج	۲۹۷
۱۵	خريفي ربع	۲۹۹

		صفحه
۱۶	آئين چچر	۳۰۱
۱۷	آئين بنجر	۳۰۱
۱۸	آئين نوزده ساله	۳۰۳
	ربيعي صوبهٔ آگره	۳۰۴
	خريفي صوبهٔ آگره	۳۰۶
	ربيعي صوبهٔ الٰهاباس	۳۱۱
	خريفي صوبهٔ الٰهاباس	۳۱۴
	ربيعي صوبهٔ اوده	۳۱۸
	خريفي صوبهٔ اوده	۳۲۰
	ربيعي صوبهٔ دهلي	۳۲۴
	خريفي صوبهٔ دهلي	۳۲۷
	ربيعي صوبهٔ لاهور	۳۳۱
	خريفي صوبهٔ لاهور	۳۳۴
	ربيعي صوبهٔ ملتان	۳۳۸
	خريفي صوبهٔ ملتان	۳۴۱
	ربيعي صوبهٔ مالوه	۳۴۵
	خريفي صوبهٔ مالوه	۳۴۶
۱۹	آئين ده‌ساله	۳۴۷
	صوبهٔ الٰهاباس	۳۴۸
	ربيعي صوبهٔ الٰهاباس	۳۵۰
	خريفي صوبهٔ الٰهاباس	۳۵۱
	صوبهٔ اوده	۳۵۲
	ربيعي صوبهٔ اوده	۳۵۴
	خريفي صوبهٔ اوده	۳۵۵
	صوبهٔ دارالخلافت آگره	۳۵۶
	ربيعي صوبهٔ دارالخلافت آگره ..	۳۵۹

صفحه

خریفي صوبهٔ آگره ۳۶۰
تتمّهٔ ربیعي صوبهٔ آگره ۳۶۱
تتمّهٔ خریفي صوبهٔ آگره ۳۶۲
صوبهٔ اجمیر ۳۶۴
ربیعي صوبهٔ اجمیر ۳۶۶
خریفي صوبهٔ اجمیر ۳۶۷
صوبهٔ دهلي ۳۶۸
ربیعي صوبهٔ دهلي ۳۷۱
خریفي صوبهٔ دهلي ۳۷۲
تتمّهٔ ربیعي صوبهٔ دهلي ۳۷۴
تتمّهٔ خریفي صوبهٔ دهلي .. ۴۷۲
صوبهٔ لاهور ۳۷۷
ربیعي صوبهٔ لاهور ۳۷۹
خریفي صوبهٔ لاهور ۳۸۰
صوبهٔ مالوه ۳۸۱
صوبهٔ ملتان ۳۸۲
ربیعي صوبهٔ مالوه ۳۸۳
ربیعي صوبهٔ ملتان ۳۸۳
خریفي صوبهٔ مالوه ۳۸۴
خریفي صوبهٔ ملتان ۳۸۴

احوال دوازده صوبه

صوبهٔ بنگاله ۳۸۷
اوڈیسه ۳۹۱

بنگاله

۱ سرکار اوڈنبر عرف ٹانڈه ۳۹۴
۲ سرکار جنّت‌آباد یعنی لکهنوتي ... ۳۹۵

صفحه

۳ سرکار فتح‌آباد ۳۹۶
۴ سرکار محمودآباد ۳۹۷
۵ سرکار خلیفت‌آباد ۳۹۹
۶ سرکار بگلا ۴۰۰
۷ سرکار پورنیه ۴۰۰
۸ سرکار تاجپور ۴۰۰
۹ سرکار گهوراگهاٹ ۴۰۱
۱۰ سرکار پنجره ۴۰۳
۱۱ سرکار باریک‌آباد ۴۰۳
۱۲ سرکار باروها ۴۰۴
۱۳ سرکار سنّارگانو ۴۰۵
۱۴ سرکار سلهٹ ۴۰۶
۱۵ سرکار چاٹگانو ۴۰۶
۱۶ سرکار شریف‌آباد ۴۰۶
۱۷ سرکار سلیمان‌آباد ۴۰۷
۱۸ سرکار ساتگانو ۴۰۸
۱۹ سرکار مدارن ۴۰۹

اوڈیسه

۱ سرکار جلیسر ۴۰۹
۲ سرکار بهدرک ۴۱۰
۳ سرکار کٹک ۴۱۱
۴ سرکار کلنگ دنڈپات ۴۱۱
۵ سرکار راج‌مهندره ۴۱۱

بهار

صوبهٔ بهار ۴۱۶
۱ سرکار بهار ۴۱۸

		صفحہ
۲	سرکار مونگیر	۴۱۹
۳	سرکار چنپارن	۴۲۰
۴	سرکار حاجي‌پور	۴۲۰
۵	سرکار سارن	۴۲۰
۶	سرکار ترهت	۴۲۱
۷	سرکار رهتاس	۴۲۲

الٰہ‌آباد

	صوبۂ الٰہ‌آباد	۴۲۳
۱	سرکار اُلہاباس	۴۲۵
۲	سرکار غازي‌پور	۴۲۵
۳	سرکار بنارس	۴۲۶
۴	سرکار جونپور	۴۲۶
۵	سرکار مانک‌پور	۴۲۸
۶	سرکار چنادہ	۴۲۹
۷	سرکار بہتہ‌گہورا	۴۳۰
۸	سرکار کالنجر	۴۳۰
۹	سرکار کورڑہ	۴۳۰
۱۰	سرکار کڑہ	۴۳۱

اودہ

	صوبۂ اودہ	۴۳۳
۱	سرکار اودہ	۴۳۵
۲	سرکار گورکہپور	۴۳۶
۳	سرکار بہرایچ	۴۳۷
۴	سرکار خیرآباد	۴۳۷
۵	سرکار لکہنؤ	۴۳۸

آگرہ

	صوبۂ دار الخلافت آگرہ	۴۴۱
۱	سرکار آگرہ	۴۴۳
۲	سرکار کالپي	۴۴۴
۳	سرکار قنّوج	۴۴۵
۴	سرکار کول	۴۴۶
۵	سرکار گوالیار	۴۴۷
۶	سرکار ایرچ	۴۴۸
۷	سرکار بیانوان	۴۴۹
۸	سرکار نرور	۴۵۰
۹	سرکار مندلایر	۴۵۰
۱۰	سرکار الور	۴۵۱
۱۱	سرکار تجارہ	۴۵۳
۱۲	سرکار نارنول	۴۵۳
۱۳	سرکار سہار	۴۵۴

مالوہ

	صوبۂ مالوہ	۴۵۵
۱	سرکار اُجّین	۴۵۷
۲	سرکار رایسین	۴۵۷
۳	سرکار گڈھہ	۴۵۸
۴	سرکار چندیري	۴۵۹
۵	سرکار سارنگپور	۴۶۱
۶	سرکار بیجاگڑہ	۴۶۲
۷	سرکار مندو	۴۶۴
۸	سرکار هنڈیہ	۴۶۵
۹	سرکار نذربار	۴۶۶

صفحه

۱۰ سرکار مروسور ۴۶۶
۱۱ سرکار گاگرون ۴۶۶
۱۲ سرکار کوتري پرایه ۴۶۷

خاندیش [خاندیش]

صوبهٔ خاندیش ۴۷۳
۱ سرکار خاندیش ۴۷۴

برار

صوبهٔ برار ۴۷۶
۱ سرکار گاویل ۴۷۹
۲ سرکار پنار ۴۸۰
۳ سرکار کهیرله ۴۸۰
۴ سرکار نرنالله ۴۸۱
۵ سرکار کلّم ۴۸۲
۶ سرکار باسم ۴۸۲
۷ سرکار ماهور ۴۸۲
۸ سرکار مانک درگ ۴۸۳
۹ سرکار پاتهري ۴۸۳
۱۰ سرکار تلنگانه ۴۸۴
۱۱ سرکار رانگر (رامگر) ۴۸۴
۱۲ سرکار مهکر ۴۸۴
۱۳ سرکار بتیاله (بیتال‌واڑي) ۴۸۴

گجرات

صوبهٔ گجرات ۴۸۵
جهالاوارهٔ کلان ۴۸۷
پرگنات مچهوکهنتا ۴۸۷
پرگنات جانبوجي ۴۸۷

صفحه

پرگنات جونبسي بنگاه قوم پرمار .. ۴۸۷
پرگنات سورته جدید ۴۸۸
پرگنات سورته قدیم که ناگهر گویند .. ۴۸۸
پرگنات گوهلواره ۴۸۸
پرگنات والاك ۴۸۸
پرگنات باڈهیله ۴۸۹
پرگنات برڑا ۴۸۹
پرگنات قوم باگهیله ۴۸۹
پرگنات واجي که صحرا نشین اند ۴۸۹
پرگنات الوس ترنبیل ۴۸۹
۱ سرکار احمدآباد ۴۹۳
۲ سرکار پتن ۴۹۴
۳ سرکار نادوت ۴۹۵
۴ سرکار برودہ ۴۹۶
۵ سرکار بهروچ ۴۹۶
۶ سرکار چانپانیر ۴۹۷
۷ سرکار سورت ۴۹۷
۸ سرکار گودهرا ۴۹۸
۹ سرکار سورته ۴۹۸
حاصل بنادر ۵۰۰

اجمیر

صوبهٔ اجمیر ۵۰۵
۱ سرکار اجمیر ۵۰۸
۲ سرکار چیتور ۵۰۹
۳ سرکار رنتنبهور ۵۰۹
۴ سرکار جودهپور ۵۱۱

صفحه

٥ سرکار سروهی ٥١١
٦ سرکار ناگور ٥١٢
٧ سرکار بیکانیر ٥١٢

دهلي

صوبهٔ دهلي ٥١٣
١ سرکار دهلي ٥١٨
٢ سرکار بداذون ٥٢٠
٣ سرکار کماؤن ٥٢١
٤ سرکار سنبهلی ٥٢١
٥ سرکار سهارنپور ٥٢٣
٦ سرکار رېواري ٥٢٥
٧ سرکار حصار فیروزهٔ ٥٢٦
٨ سرکار سرهند ٥٢٧

لاهور

صوبهٔ لاهور ٥٣٧
١ سرکار دوابهٔ بیت جالندهر .. ٥٣٩
٢ سرکار دوآبهٔ باري ٥٤٢
٣ سرکار دوآبهٔ رچناو ٥٤٣
٤ سرکار دوآبهٔ چنهت ٥٤٦
٥ سرکار سندهساگر ٥٤٧
٦ بیرون پنجند ٥٤٩

ملتان

صوبهٔ ملتان ٥٤٩
١ سرکار ملتان - چهار دوآبه ٥٥٠
دوآبهٔ بیت جالندهر ٥٥٠
دوآبهٔ باري ٥٥٠

صفحه

دوآبهٔ رچناو ٥٥١
دوآبهٔ سندهساگر ٥٥١
بیرون پنجند ٥٥١
٢ سرکار دیپالپور ٥٥٢
دوآبهٔ بیت جالندهر ٥٥٢
دوآبهٔ باري ٥٥٣
دوآبهٔ رچناو ٥٥٣
بیرون پنجند ٥٥٣
٣ سرکار بهکّر ٥٥٤

تته

سرکار تته ٥٥٥
١ سرکار تته ٥٥٧
٢ سرکار حاجکان ٥٥٧
٣ سرکار سیوستان ٥٥٨
٤ سرکار نصیرپور ٥٥٨
٥ سرکار چکرهاله ٥٥٨

کابل

صوبهٔ کابل ٥٦٢
١ سرکار کشمیر ٥٦٢
سرکار کشمیر ٥٧١
طرف مرراج ٥٧١
پرگنات شرقیِ سريِنگر ٥٧٢
شرقیِ شمالیِ سريِنگر ٥٨٢
شرقیِ جنوبیِ سريِنگر ٥٧٢
طرف کمراج ٥٧٣
شمالیِ غربیِ ٥٧٣

		صفحه
	جنوبی غربی	۵۸۳
۲	سرکار پکلی	۵۸۵
۳	سرکار سواد	۵۸۵
۴	سرکار دورنبال و عیسی خیل ..	۵۸۶
۵	سرکار قندهار	۵۸۶-۵۸۸
	توابع شرقی قندهار	۵۸۸
	جنوبی قندهار	۵۸۹
	شمالی قندهار	۵۸۹
	غربی قندهار	۵۸۹
۶	سرکار کابل	۵۹۰
	سرکار کابل	۵۹۴
	مضافات شرقی کابل	۵۹۴
	آئین کروہ	۵۹۷
	فہرست اسمای جغرافیہ ..	۶۰۱ تا ۶۶۸

غلطنامه *

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸	۶	برزگیٔ	بزرگیٔ
۸	۹	برزگ	بزرگ
۲۷	۱۳	پهرهٔ	بهیرهٔ
۳۶	۲	یگ	یك
۳۶	۳	چگش	چکش
۷۵	۴	ظعم	طعم
۷۸	۱۴	کلوندهٔ	گلوندهٔ
۸۵	۱۳	کورهٔ	گورهٔ
۸۶	۹	سکندهٔ کوکلهٔ	سگندهٔ گوگلهٔ
۹۱	۹	ریشه دا	ریشه‌دار
۹۲	۲۰	قیصوری	قنصوری
۹۹	۴	کدّهل	گدّهل
۱۱۴	۵	ومنشی	منشیٔ
۱۲۰	۹	تیر بردار	تیر پر دار
۱۲۰	۱۴	سنتهی	سینتهی
۱۲۳	آخرین	خفی (۴)	خفی
—	—	گنتّه	کنتّه
۱۳۱	۱۵	خوش‌سخي (؟)	خوش سنج
۱۳۲	۶ و ۹	پتّه	پنه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳۲	۷	سرگچه	سرگچه
۱۳۴	۲۳	شیرگر	شیرگیر
۱۳۵	۶	تا	تا
۱۳۶	۱۶	نافنه *	* نافنه
۱۴۰	۲۴	کوت	گوت
۱۴۸	۱	کنچ‌کاري	گچ‌کاری
۱۵۰	۲۰	گیرْد و	گیرد * و
—	—	را *	را
۱۵۸	۱۰	نخرد	بخرد
۱۶۸	۱۲	جیم	جیم فارسي
۱۶۹	۸	سکاسن (؟)	بسُکهاسن
۱۷۲	۱۸	پا	با
۱۷۵	۹	شمارهٔ	شمارهٔ
۱۷۶	۲۱	اچچي (۲)	اچچي (۶)
۱۸۷	۲۰	ارناس [؟]	ارماس
۱۸۹	۱	اشکال‌فهمي	اشکل‌فهمي
۱۹۳	۱	ارناس	ارماس
۱۹۵	۶	دیوان سعادت	دیوانِ سعادت
۲۱۷	۵	خداود	خداوند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۱۷	۲۰	طوغدار	طوقدار
۲۱۸	۱۶	لذرة	لهذرة
۲۲۰	۱۱	نقشِ	نقش
۲۲۲	آخرین	میرم	بیرم
۲۲۳	۳	اتکه	انگه
۲۲۳	۹	پسر شیروانی	شروانی
۲۲۳	۲۰	برمق	بردمچی
۲۲۴	۱	سطان تربتی	سلطان علی تربتی
۲۲۴	۳	حلیم	چلمه
۲۲۴	۱۱	محمد	محمد بچوق
۲۲۴	(۷۹)	رستم	دستم
۲۲۵	۱	قباٌ خان	قبا خان
۲۲۵	(۱۱۵)	میرِ	میر
۲۲۵	(۱۲۵)	قلابی	قلاقی
۲۲۶	(۱۳۸)	گولابی	کولابی
۲۲۶	(۱۵۲)	میرزا علی	میرزاد علی
۲۲۶	(۱۶۷)	حسین بیگ	حسن بیگ
۲۲۷	(۱۸۸)	باز بهادر خان	باز بهادر
۲۲۷	(۱۹۶)	رای تبر داس	رای پتر داس
۲۲۷	(۲۰۲)	منکلی	منکلی
۲۲۷	(۲۰۹)	گولابی	کولابی
۲۲۷	(۲۲۰)	حسین	حسن
۲۲۹	(۲۹۷)	ابوالعالی	ابوالمعالی
۲۲۹	(۳۰۱)	پگلی وال	پکلی وال
۲۲۹	(۳۰۳)	جانِ	خان
۲۲۹	(۳۰۴)	خانِ اعظم	خان عالم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۲۹	(۳۲۰)	شرف	اشرف
۲۳۰	(۳۶۲)	رستم	دستم
۲۳۱	(۳۸۰)	گولابی	کولابی
۲۳۱	(۳۹۲)	دمنوری	دنتوری
۲۳۱	(۴۰۶)	گولابی	کولابی
۲۳۱	(۴۰۷)	بهار	پهاز
۲۳۲	۸	خانخانان ،	خانخانان
۲۳۲	۹	الدین ،	الدین
۲۳۴	۱	باهن	بامن
۲۳۶	۲۲	فطرت	قطرب
۲۴۲	۲۶	اربابی (؟)	اربابی
۲۴۵	۱۵	دمنش	دامنش
۲۵۲	۱۵	میرفی	صرفی
۲۵۴	۱۸	کونابادی	گونابادی
۲۶۲	۲۰	ضمیر	ضمیری
۲۹۲	۱۳	ژوهش	پژوهش
۲۹۲	۲۶	قبضه	قصبه
۲۹۹	۲۲	کال	گال
۳۰۱	۸	قنلغه (؟)	قنلغه
۳۰۱	۹	ساوری (؟)	ساوری
۳۵۲	۹	سطلانپور	سلطانپور
۳۵۲	۱۳	وانکدون	دانکدون
۳۵۲	۱۷	چهتاپور	چهتیا پور
۳۵۲	۱۹	نیم کها	نیم کهار
۳۵۳	۵	بچلور	بچنور
۳۵۳	۷	کرندا	گرندا

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۵۳	۸	فتچور	فتحپور
۳۵۷	آخرین	والیار	گوالیار
۳۶۸	۱۶	سرواوة	سراوة
۳۶۹	آخرین	جهت	چهت
۳۶۹	آخرین	کهرام٭مسینکن	گهرام٭مسینگن
۳۸۱	۱۵	احین	اجین
۳۸۱	۱۷	چذیري	چندیري
۳۸۱	۱۸	دهامونی	دهامونی
۳۹۰	۱۱	محمود باد	محمودآباد
۳۹۲	۶	گنجوري	گنچوري
۳۹۲	۱۳	نیلکر	نیلگر
۳۹۴	۱	اودنیر	اودنیر
۳۹۵	۱	ندکورین	مذکورین
۳۹۶	۱۹	بهولیابیل	بیل پهولیا
۳۹۷	۳	سرابیل و ندکورین	سرابیل وجذکورین
۳۹۷	۱۵	پنکاماري	پنکا باري
۳۹۷	۱۶ و ۱۷	باکوتهیار و تاراکنیا	باگوتهیا و تاراگنیا
۳۹۷	۲۱	برین جمله	بدین جمله
---	۲۲	چهادو یا	جهاودیا
۳۹۹	۸ و ۱۴	کیراج و دانیا	کبراج و دانیا
۴۰۰	۱۶	چها پرتال	جهاپرتال
۴۰۱	۲	مهون	مهسون
۴۰۲	۷	شهر سیتکه ؟	سیکه شهر
۴۰۲	۱۵	مگت‌پور	مکت‌پور
۴۰۳	۱۰	بارنك پور	بارنك‌پور
۴۰۳	۱۳	بستول	پستول

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۰۳	۱۶	نکاسي و بالناپور	نکاسي و پالناپور
۴۰۳	۱۷	حالرن	چالرن
۴۰۳	۱۹	دیکها وجهاسنده و جوکا	دیکها وجهاسنده و چوکارن
۴۰۳	۲۰	جذلائي	چندلائي
۴۰۳	۲۱	جناسو	چناسو
۴۰۴	۱۰	بکهریا بازو	پکهریا بازو
۴۰۴	۱۸	سبل برك	سیل برس
۴۰۵	۲۰	بلاس گانهی	پلاس گهائي
۴۰۶	۱۰	مهی حال	مهي چال
۴۰۶	۱۹	باربك سیل	باربك سنگه
۴۰۷	۳	خوت	جوت
۴۱۰	۶	مال چهذا	مال جهذا
۴۱۰	۲۰	جوکجری	جوگجري
۴۱۱	۲	پرسونم	پرسوتم
۴۱۱	۱۶	گهندیت	کهندیت
۴۱۸	۱۲	جبردة	جیروة
۴۱۸	۱۸	جی‌چنبا	چي چنپا
۴۲۲	۲۰	آلرة	آلرة [آرة (؟)]
۴۲۹	۱۸	قربات کرارة	قربات گذارة
۴۳۲	آخرین	شد	شد٭
۴۳۳	۹	میرو شکار	میرو و شکار
۴۳۵	۱۸	سپهه (؟)	سبیهه
۴۳۶	۲۴	حویلی -	حویلي - ۲ محل -
۴۳۹	۸	بچلور	بچنور
۴۳۹	۱۲	بهریمژ	پهریمژ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۳۹	۱۴	پنگوان	بنگوان
۴۳۹	۲۴	داری	نیازي
۴۴۰	۱	سندی	سسندي
۴۴۰	۸	ملیخ آباد	ملیح آباد
۴۴۲	۲۴	آمادس	آماوس
۴۴۲	۲۵	سنکهانه و	سنگهانه
۴۵۲	۲۱	چوراکه	چوراگڈه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۸۹	۳	گرم‌لی	بوم‌لي
۵۰۵	۱۹	چادر	جاور
۵۰۵	۱۹	جسد (؟)	جست
۵۴۸	۱۱	کرجهاك	گرجهاك
۵۴۹	۱۶	درای	دریاي
۵۷۶	۱۴	جسردیو	جکسر دیو

الله اکبر

ای همه در پرده نهان راز تو　　بیخبر انجام ز آغاز تو
در تو هم آغاز و هم انجام گم　　هر دو بشهر قدمت نام گم
پای سخن لنگ و زبان سنگ لاخ　　بال قدم تنگ و بیابان فراخ
حیرت اندیشه سپاس تو بس　　بیخودیم روی شناس تو بس

سزاوار شنا سائي آنکه از نیایش گفتار بستایش کردار گراید وبنگارش لختی شگرفکاریِ جهان آفرین جاودانی سعادت اندوزد و روزنهٔ دل بشکاف قلم برابر دارد * بو که فروغ دولت شاهنشاهي برو تابد و بدین روشن‌هوشی نم‌قطرهٔ از دریا وخاك ذرّهٔ از بیابان برگرفته جاودان فرّخي گرد آورد و ویرانکدهٔ گفت[1] و کرد را آباد سازد *

ابوالفضل مبارک را (که سپاس ایزدي بعنوان ستایش پادشاهي میسراید و شاهوار دُرها برشته تاب گذارش در می‌آورد) نه آن در سر که جلائل مفاخر و شرائف شمائل آن رنگ‌آمیز نگارین ابداع چهرهٔ آرای گوهرین اختراع بر فراز پیدائي برد * نا بخرد بست که در نمایش آشکارا سگالش کند و خویشتن را طنزگاه شناسندگان گرداند * جوهر آگهی خویش را بچارسوی روزگار می‌آورد[2] و خودستائي دل را بدین تکا پو دارد * هیهات چنین دوردستی (که آسمانیان را دیر فراچنگ آید) پیش‌نهاد همّت گردانیدن کجا خویشتن ستودن است بل نارسائي و کوتاه بسیچي وا نمودن[3] *

سگالش آنست که دریابندگان خجسته زمان را ستردگی دانش و فراخی حوصله و گزیدگی کردار آن رموز شناس کوني و الٰهی هشیارخرام عرصهٔ آگهي دلنشین سازد و نورسان بستان سرای پیدائي را مهین ارمغانی سامان دهد * زندگاني بسپاس گذاري پیرایه گیرد وزاد واپسین سفر سرانجام پذیرد * بوکه درین آرستان جویائي (که طبیعت گوناگون خواهشها[4] ناشمرد انصاف

---

(۱) [ف ا] گفت و گو را * [ض د] گفتار و کردار آباد ॥　(۲) [ف] می آرد ॥
(۳) [ه] نمودن بود ॥　[۴] [ض] خواهشهاے * [د] که طبیعت بگوناگون خواهشهاے ناشمرد و انصاف ناپدید دارد راهبر یابند و بدین دست آویز الخ ॥

ناپدید راهبر ناپیدا) بدین دست‌آویز شناسائی کارے بر سازند و در صحرای بی‌مرو بین شناخت و کردار از سراسیمگی رهائی یابند * بدین آباد اندیشه لختے آئینهای خدیو جهان می‌نویسد ودور و نزدیك را دستورنامهٔ آگهی بر میگذارد * چون همگی بسیج آنست که آئین جهانبانی برنگارد ناگزیر لختے بلند پایگی آن برگوید[۱] و حال یاوران این مهین پایه بر می‌طرازد *

نزد دادار بیهمال مرتبهٔ والاتر از پادشاهی نباشد و همه[۲] کار آنجهان از آبشخور اقبال او سیراب * چارهٔ سرتابی گروهگروه مردم و فرمان‌پذیر داشتن جهانیان پژوهندگان دلیل را خموش گرداند * وگذارش لفظ پادشاه نیز یاور چه پاد بمعنی پایندگی ودارندگی و شاه اصل و خدارند * کارکیا اصل و خدا[۳]رند پایندگی و دارندگی است * اگر شکوه فرمان روائی نبود شورش دگرگونگی چگونه فرونشیند و خودآرائی چسان برخیزد * مردم‌زاد در زیر بار خشم و آز بگو نیستی در شوند و چهارسوی دنیے از رونق برافتد و کمتر زمانے آباد گیتی خراب گردد * بفروغ دادگری پادشاه گروهے بکشاده پیشانی و تازه‌روئی راه فرمان‌پذیری برگیرند و طائفهٔ از بیم سیاست دست ستم باز کشیده کام و ناکام بهنجار شتابند * ونیز شاه آنرا گویند که از امثال بهتر باشد چنانچه شاه‌سوار و شاهراه * و بر داماد هم گذارش یابد * عروس جهان را بدو پیوند بیوگانی و این دلاویز بانو پرستار او * سلیم دلاّن کوتاه‌بین فرمان‌فرمای حقیقی را از پیشی[۵]جوی خودکام جدا نتوانند کرد * و چکونه باز شناسند که آباد گنجینهٔ فراوان لشکر شایسته* خدمت‌گذاران فرمان‌پذیری مردم فراوانی دانش‌منشان انبوهی هنرمندان فزونی اسباب نشاط هر دو را فراهم * لیکن بر راست بینان ژرف‌نگاه پیدا * شمردها در اوّلین دیربقا و در دومین زودزوال * نخستین را دل بدان باز بسته نبود * همگی سگالش ستردن نقش ستم و بروی کار آوردن استعدادها * امن عافیت عفّت عدالت لطف وفا حقیقت فزونی اخلاص و جزآن نتیجهٔ آن * و پسین[۶] در گرو صوری کام روائی و خویشتن آرائی و پرستاری مردم و تن‌آسانی خویش * بیمناکی و بی‌آرامی و آویزش و ستمگاری و بیوفائی و دزدی را روز بازار شود *

پادشاهی فروغیست از دادار بیهمتا و پرتوے از آفتاب عالم‌افروز فهرست جرائد کمال فراهم‌گاه شایستگیها * بزبان روزگار فرّ ایزدی خوانند و بپاستانی زفان[۷] کیان خوره[۸] * بی‌میانجی دست امکان در قدسی پیکر برگذارند و از دید آن[۹] همگنان پیشانی نیایش بر زمین پرستاری نهند * و فراوان

---

(۱) [ض د] میگوید ॥ (۲) [۵] همهٔ ॥ (۳) این لفظ در [ف ا ض د] نیست ॥
(۴) [ف] سادهٔ لوحان * [ا] سلیم سادهٔ لوحان ॥ (۵) [ف ا ض د] ازان پیشی جوے ॥
(۶) [ض] واپسین ॥ (۷) [ض] زمان ॥ (۸) [۵] گیهان * [ف] گیهان خدیو خورهٔ * [ا] خدیو خورهٔ * [ض د] گیهان خدیو ॥ (۹) [۵] و ازان ॥

گرامي‌خو ازو چهره برکشاید * پدرِ مردم‌زاد * گوناگون آدمي از مهربانيِ او آرامش گزينند واز دگرگونگيِ کيش گردِ دوئي برنخيزد * والا دريابد مزاجِ روزگار برشناسد وباندازهٔ آن کاربندد * فراخيِ حوصله * بديدِ ناملايم از جاي نرود وشورش بي‌تميزي دل‌گرفتگي نيارد * دلاوري پا درآورد * از دايريِ خداداد سررشتهٔ بادافراه دوتائي گيرد و بزرگيِ گذه‌مند از سرانجامِ آن باز ندارد * کشاد(۱)گيِ دست که وسيلهٔ کامِ دل برگيرد و آرزو بهتنگناي انتظار نه نشيند * تونلِ روزامزون * کارسازِ حقيقيِ ايزدِ بيهمال را داند و دگرگونگيِ اسباب پراکندگي نيارد * ايزدي‌نديش * کامياب بغنودگي نبرد وناکامي بدرويزه‌گري کالبوه نسازد * سررشتهٔ زمامِ خواهش بدست خرد گذارد و در فراخناي خواهشگري بي‌سپر بي‌آرامي نيايد و در جست وجوي نابايست گرامي انفاس نگذارد وقهرمانِ خشم را فرمان‌پذيرِ آگهي دارد * غضبِ نابينا بچيره‌دستي برنخيزد وسبکسري کار از اندازه نگذراند * بر فرازِ مدارا جاي گيرد * کج‌روشان را دست‌مايهٔ بازگشت باشد و پردهٔ بي‌آزرمي دريده نگردد * و در داوري چنان وانمايد که خود فرمان‌پذيرست و دادخواه کارفرما * آرزومندان براه انتظار ننشيندند و رضاي آفريده در فرمان‌پذيريِ آفريننده طابد وخشنوديِ خلق در مخالفتِ(۲) عقل نجويد * همواره جوياي حق‌گويان باشد و از سخنانِ تلخ‌نماي شيرين‌اثر بخشم درنشود * مراتبِ سخن ومدارجِ گذارنده پاس دارد * و بدان قناعت نفرمايد که خود ستم نکند بل در قلمروِ(۳) بيدادي نرود *

همیشه اندیشهٔ نگاه‌داشتِ صحّتِ شخصِ زمانه و معالجهٔ گوناگون بيماري داشته باشد * چنانچه اعتدالِ مزاج از تکافوءِ عناصر پديد آيد طبيعتِ عالميان بتعديلِ مراتب روي در سويّت نهد * و از پرتوِ يکتادلي ويکجهتي فراوان مردم يک‌تنه گردند *

جهانيان از چهار گروه بيرون نباشند * مبارزان درشخصِ عالم بسانِ آتش باشند * از شعلهٔ عقلِ قهرآميزِ اين گروه خس و خاشاکِ فتنه‌سازيِ شوربختانِ شورش‌افزا سوخته گردد و در آشوب‌گاهِ دنيي چراغِ آسايش برافروزد * پيشه‌وران و بازرگانان بمنزلهٔ باد اند * از کارپردازي و جهان‌نوردي اين طائفه فيضِ ايزدي پايهٔ شمول گيرد ونسيمِ خوشدلي گلبنِ زندگي را ببالاند * اهلِ قلم چون حکيم و طبيب و محاسب و مهندس و اخترشناس نسبتِ آب دارند * بوسيلهٔ جويبارِ قلم و دانشِ اين گروه آگاه آبِ درخشکِ سالِ گيتي پديد آيد و سرابستانِ آفرينش از آبياريِ شان طراوتِ خاص پذيرد * برزه‌گران(۴) و کشاورزان بمثابهٔ خاک * بدست‌آويزِ اينان سرمايهٔ زندگي سرانجام يابد و از کارکردِ ايشان تنومنديِ و شادماني فراهم آيد * ناگزيرِ فرمان‌روا آنکه

---

(۱) [د] کشادگي ‖ (۲) [۵] مخالف ‖ (۳) [ض د] قلم روی • [ف ا] قلم رو او ‖
(۴) [ف ا] برزه‌گران • [ض د] بذرگران ‖

هر یك را در پایهٔ خود داشته جهان‌آبادي پیش‌گیرد و کارآگهي را با قدردانی همدوش دارد * هرآئینه پراگندگیهای زمانه روی در نیستي نهد و ترکیب روزگار باعتدال گراید *

و همچنانکه شخص جهان بچهار صنف مردم‌زاد حسن تعدیل یابد قدسي پیکر سلطنت بطبقات چهارگانه غازهٔ انتظام بر رو کشد * نوئینان دولت بر اعتبار خود نلرزیده برآمد کار بجا آورند * و آوردگاه را بلوامع ناموس دوستي روشن گردانیده دست[۱] از جان‌سپاري برنگیرند * و این بخته‌مندان بارگاه سطوت بجای آنش‌اند هم دل‌افروز و هم دشمن‌سوز * صدرنشین آن گروه وکیل * از دانش‌پژوهي بچهار مرتبهٔ اخلاص رسیده نائب ملکي و مالي باشد * صفوتکدهٔ کنگشها بنور شناسائی او فروغ گیرد و جلائل امور فرمان‌روائي را بژرف نگاهي انتظام بخشد * ترقّي و تنزّل نصب و عزل بصواب دید او باز گردد * دیده ورے باید صائب‌فکر بلندهمّت نیک محضر تونگردل فراخ‌حوصله صاحب صلح کُل کشاده پیشاني با خویش و بیگانه یکجهت بدوست و دشمن یکسان سنجیده سخن کارکشای راست گفتار مؤدّب مؤثّر مستشار مؤتمن حزم‌آرای دورانديش آداب شناس خلافت رازدان سلطنت کار نسنجه ندارد و از انبوهي دلتنگي نکشد * در برآوردن آرزو منّت برخود نهد و بگونیای پایه شناسي کارسازي را اساس دهد * و پیوند دلها عزیز دانسته زیردستان را گرامي دارد * و از نابایست واگویه نکوهیده کردار خویشتن را باز آرد * اگرچه خداوند دفتر نیست کارفرمایان دفاتر بدو بازگشت نمایند و از دوراندیشي فهرست مقاصد با خود برگیرد * میرمال مهردار میربخشي[۲] باربیگي توربیگي میرتوزک میربحر میربرّ میرمنزل خوان سالار منشي قوش بیگي اخته بیگي درین گروه انتظام دارند * باید که هر کدام از دانش کردار قرین او بهرهٔ[۳] رسا باشد * اولیای نصرت فراهم آرندگان و نگهبانان سررشتهٔ داد و ستد در هیکل فرمان روائي بسان باد هم نسیم دلنواز و هم سموم جانگداز * بزرگ ایشان وزیر * از و بدیوان تعبیر رود * نائب مالي او رنگ‌نشین اقبالست * پاسبانی خزائن وگروه‌کشائی محاسبات بدوست * میرعرض نقد عمل آباد سازِ خرابهٔ جهان او را شمرند * الٰهي بنده ایست هندسي کردار میرچشم بیدار مغز گرم خون[۴] پرهیزگار کارساز خوش عبارت منقّح‌نویس راست گوی دیانت‌گزین نیك منظر جدکار[۵] * او نویسندهٔ صاحب دفتراست * هر گرے که مستوفي را در معامله افتد بدوربیني او کشوده آید * وآنچه نتواند از پیش وکیل کشایش یابد * مستوفی صاحب توجیه اوارجه نویس میرسامان ناظر بیوتات دیوان بیوتات مشرف گنجور واقعه‌نویس ۲۵

---

(۱) [ا] گردانیده از جان شمارے ‖ (۲) [ض د] میربخُتي ‖ (۳) [ض ا د] بهرهٔ ور ‖ [ف] بهرهٔ رهائي [؟] ‖ (۴) [د] گرم خو ‖ (۵) [ض د] جدکار نویسندهٔ صاحب فراست ‖

عاملِ خالصه پیروانِ او * کارکردِ این مردم بهنیروی دانشِ اوست * برخی فرمان‌دهان وزارت را نیز جزوے از وکالت شمرده خوهای سترگِ این دو ستونِ پیشطاقِ دولت را دران یکتائي بزم نیکوکاری طلبکار باشند * و گاه از نایابیِ وکیل یکے را (که چاشني از صفاتِ او داشته باشد) مشرفِ دیوان سازند * رتبهٔ او والاتر از دیوان و فروتر از وکیل بود * اصحابِ صحبت بفروغِ دانائي و پرتوِ ژرف‌نگاهی و نیروی وقت‌شناسي و فرطِ مزاجداني و کشاده‌روئی و شیوازباني انجمنِ خلافت را آذین[1] بندند و بحسنِ عقیدت و خیراندیشي در چارسوی دولت هزاران بارِ نیکوئي برکشایند * برای روشن و اندیشهٔ درست در عربده‌زارِ دنیے آز را پای‌بند ساخته شرارهٔ خشمگیني ببارشِ حکمت فرونشانند * و این جوقِ سعادت‌آمود را در پیکرِ کارکیائي[2] رتبهٔ آب داده اند * چون صافي‌مزاج گردند غبارِ کدورت از نزهتگاهِ خاطر بزدایند * چمن‌زارِ محفل بتازگي و شادابي گراید * و اگر از اعتدال برآیند عالمے را غرقهٔ طوفانِ بلا گردانند و جهانے از موج‌خیزِ حوادث بسیلِ فنا در افتد * سرآمد اینها حکیم * بدستیاریِ دانش و کردار تهذیبِ اخلاق نموده کمرِ همّت در اصلاحِ عالم بربندد[3] * صدر میرعدل قاضي طبیبِ منجّم شاعرِ رمّال و مانندِ آن ازین گروه * اربابِ خدمت درپیشگاهِ سلطنت پرستاریِ حضور را ملتزم باشند * و این جماعت در ترکیبِ جهان‌آرائي خاکي‌پایه * افتادگانِ شاهراهِ بندگي و خاکسارانِ خطرگاهِ قربت اند * اگر از غل و غش بپخته باشند اکسیرِ وجودند . ورنه غبارِ چهرهٔ مقصود * خواص قورچي شربت‌دار آبدار توشکچي کرکراق[4] و مانندِ آن در سلکِ این طبقه انتظام دارند * گاه از بختمندي و اخترسعادتی یکتائي پدید آید که گلدستهٔ چارچمنِ اقبال باشد * مسندآرائے اقبال چنانچه شخصِ جهان را بمرتبه‌آرائي شایسته نظامي بخشد پیکرِ سلطنت را نیز باصلاحِ این چهار گروه حسنِ انتظام دهد * طائفهٔ خردپژوهانِ باستاني چاررکنِ سلطنت چنین نگاشته اند نخست عاملِ درست کردار نگاهبانِ کشاورز پاسبانِ رعیّت آبادسازِ ولایت مایه‌افزای خزینه * دوم تیماردارِ سپاه کارسازِ بي منّت * سوم میرداد * از آزمندي و غرض‌پذیري رستگاري یافته بفرازِ ژرف نگهي و درست‌بیني برنشیند و مدار برگواه و قسم ننهاده بگوناگون پرسش پی بمقصد برد * چهارم جاسوس که سوانحِ روزگار بی‌کاستگي و افزودگي رساند و سررشتهٔ راستي و دوربیني از دست ندهد *

---

(۱) درهمه نسخها آزین یا ازین نوشته ‖

(۲) [ف] کارکشائي ‖

(۳) [ف د] بندند ‖

۴) [۵] کرکراق ‖

و نیزکارکیای دادگر را ناگزیر آنکه بر اورنگ شناسائي برنشیند و پنج گونه مردم را (که عالم انبوه ازان درنگذرد) برشناسد و دانش را فروغ کردار بخشد * گزیده ترین فرو هیده مردے که شایستگیهای ناگزیر وقت از شناسائي بکارنرد آورد و چشم‌سار نیکوئي درکوی او فرونرفته کشت‌وکار دیگران سرسبز گرداند * و چنین قدسي پیکر همزباني و دولت‌آرائي خدیو جهان را سزاوار * گذشت این سعادت بزرگے که رودبار خوب کرداری از برزن او برنگذرد و آبشخور دیگرے نگردد * اگرچه عاطفت و احترام را درخور لیکن والا پایهٔ اعتبار را شایان نباشد * و پایان تر سادهلوحے که طراز نیکي بر آستین کردار ندارد و بغبار بدی و بدکرداري نیز آلوده‌دامن نیست * هرچند گرامي داشتن را نسزد سایه‌نشینیِ عافیت را سزاوار بود * ازو فروتر غنوده بختے که جز رخت تباه‌کاری در بنگاه ندارد لیکن جهانیان از گزند او ایمن * فرمانفرماي زمان به‌تابشگاه ناکامی داشته به بهین اندوزها و جانگاه نکوهشها و گزین مالشها رهگرای نیکوئي گرداند * و پسترین همه بدگوهرے ست که سیه‌کاریِ او تیرگي‌افزای دیگران باشد و از ناستودگي او جهانے برنج اندر * اگر داروی پیشین بیمار سودمند نیاید در پایهٔ مهروص داشته از آمیزش شهرستانیان باز دارد * و اگر بدین سیاهي دلخراش ازان گران‌خواب بیدانشي بیدار نگردد در شکنجهٔ غم کشیده بکار و بار بنگاه نگذارند * و اگر این علاج نیز در تباه‌مزاج او سود بر ندهد از فراخنای کشور رانده آوارهٔ صحرای ناکامي گردانند * و اگر این هم در سرشت خبث آگندهٔ او بهي نه بخشد افزرِ شورش از نور بینائي و نیروی دست و پا برگیرند * و در گسیختنِ تار و پود هستي دلیری ننمایند * خردپژوهانِ آگاه دل هیکل آدمي‌زاد را بنای ایزدي دانسته رخصتِ خرابي نداده اند *

پس ناگزیرِ اورنگ نشینانِ دادگر آنکه بفروغِ دیده‌وری و ژرف‌نگاهی پایهٔ مردم شناخته چهره‌آرای کردار گردند * و از ینجاست آنچه دانش‌اندوزانِ باستاني گذارده اند که والا شکوهانِ بینش سوار هر کهترے را بنوکري بر نگیرند و هر پذیرای این پیشه را شایانِ دیدارِ هر روزه ندارند * و هرکرا بدین مرتبت اختصاص بخشند حاشیهٔ بساطِ تقرّب را سزاوار نشمرند * و هر سزیدهٔ این منزلت در بستانسرای شگفتگي راه نیابد و هر شایستهٔ چنان پایگاه در محفلِ همایون نشست را نزیبد * و هرکه بدین پرتوِ بختمندي روشني گیرد در انجمنِ رازگوئي نگذارند * و هر سعادت اندوزِ این بزمِ آگهي بخلوتکدهٔ سگالشِ ملکي جاي نیابد *

---

(١) [ض د] سزاوارست ‖ (٢) [ف] گذشت دست این ‖ (٣) [ف ا] آگندهٔ او آگهي نه‌بخشد ‖
(٤) [ع] افزا * [ض د] افزار ‖ (٥) [د] اورنگ نشین ‖ (٦) [ض د] ملکي راه نیابد ‖

اَلْمِنَّةُ لِلّٰه گیهان‌خدیو زمان ما بدین گزیده خوها چنان آراسته است که اگر سردفتر ایشان بر خوانند مبالغه نکرده باشند * از فروغ خرد پایهای مردم شناخته چراغ کردار افروزد * و بگشاده‌روئی بی‌میانجی دشوارگزینی دریافت خود را بحسن عمل آراید * پیشوائی جهان معنی و کاربردازی او را دران فراخنای تقدّس بگونیای گویائی که تواند اندازه گرفت * و اگر نشانی نموده آید و رمزی چند بفراز گفت برآرد شنوائی را نیرو از کجا آورد و یابندگی را توانائی از که برجوید * همان بهتر که ازان بسیچ خود را باز گیرد و برخی شگرفکاری عالم صورت برطرازد * و آئین بهروزی منزل و برمندی سپاه و آبادی ملک (که کارگاه فرمان روائی ازین سه درنگذرد) بسیرابی گذارش رود * و ارمغانی پژوهندگان کارآگاه آماده گرداند که هرکدام ازان دشوارنمای آسان بل آسان‌نمای دشوار است * معامله شناسان دیده‌ور و رازداران باستان درین اندیشه که پیشین فرمان‌دهان بی این روشهای آگهی چگونه کار سلطنت را انتظام بخشیده‌اند و سرابستان دولت بی‌آبیاری این چشمه‌سار شناسائی چسان شاداب و سیراب بوده * ازین رو این والا دفتر بدان سه‌گونه آئین آرایش یافت ولختی سپاس‌گذاری نعمت‌رسیدگی بجای آمد *

و چون قدری هندی الفاظ برای شناسائی آورده شد در تعیین حروف کوشش رفت و اعراب آنرا برنگاشت تا پژوهندگان دشواری نکشند و شورش تحریف گرد فتور نینگیزد * الف ولام و مانند آن را بنگاشتن نام زنگ اشتباه بزدود * و چندی را بمنقوطه روشن گردانید * مشابه[1] آنها را بی‌قید گذارش نمود * حروفی که در زبان فرس نیز بودند بقید فارسی پرده از روی برگرفت چون بای پدید و جیم چمن و کاف نگار و زای مژده * و گاه بافزایش سه[2] نقطه بسنده آید * آنچه در پارسی گفتار هم یافته نشد آنرا بهندی گفته از حیرت بار آورد * و یای روی و تای دست را به‌تحتانی و فوقانی جدا گردانید * و بای ادب را اطلاق روشنگر آید * و از نون و واو و یای تحتانی و ها آنچه صریح بر زبان آید مطلق گذاشت و آنچه بعنوان استشمام دریابند چون نون جان آنرا بخفی و پنهان پای‌بند ساخت * و برخی حروف ازان‌گونه باشد که نویسند و نخوانند چون های فرخنده و آنرا بمکتوب گذارش رفت * و ضم و کسر که روشنی نداشتند قید مجهول آورد * و چون ماقبل الف ناگزیر زبر دارد و مخفی نیز ساکن بود بچیزی مقیّد نساخت *

---

(۱) [ض د] مشابه * (۲) [ض د] دو نقطه پسند آمد *

دفترِ اوّل در منزل‌آبادي *

آئينِ منزل‌آبادي *

فطرت بلند و همّت عالي آنست که ذرّات آفرينش را بي‌گزيدگي فان و پهناور جلوه‌گاه نيرنگي ايزدي قدرت داند و باندازهٔ آن چالش دروني و بيروني نمايد و از روي شناسائي با خويش و بيگانه هنگامهٔ قدرتاني گرم دارد * و اگر بدين پايه نرسد ناگزير از آويزش بپرهيزد و هنجار آشتي پيش گيرد * اگر تجرّد گزين است بگرامي خوها خويشتن را آراسته گرداند و اگر از وابستگان[1] عاشقانه دل در انتظام آن بندد و آزاد خاطر زيد *

برزگي صوري و معنوي از سرانجام تقير و تطمير باز نداشت و گزيده بندگي دادار جهان‌آفرين شمارد * اگر خرد نيارد رسيد بژرف‌نگاري سخت و کاردانيِ درست يک دو فروچيده مرد خرد پژوه بي‌تعصّب جدکار شناسائل را بدست آورد و بديدباني اينان[2] فرا گذارد * فرمانروائي که جز به برزگ کارها نپردازد کارآگهان ازو شمارے بر نگيرند اگرچه شناسندگان انصاف‌راي آن فسونزدگان دنيے را لختے معذور دارند چه بيشتر خوش‌آمدگويان نقدبست (که بحيله‌سازي خود را درنيکوان درآرند) گفتار تفاوت مراتب در پيش نظر آرايند و بزرگان صورت را بخواب اندازند و همگي انديشهٔ آنکه خود دکان‌آرائي داد و ستد کردند و خانهٔ خود را آباد گردانند * فرمان‌دهان بخت‌اور جز[3] را از کل باز نشناسند[4] و به نيروي تائيد الٰهي بار دو عالم بر دوش همّت بر کشند و آزاد خاطر و سبکدوش باشند چنانچه حال

---

(۱) [ا] از وابستگان است ||
(۲) [ف ا ض د] اينان واگذارد ||
(۳) [ف ا و] جزو را ||
(۴) [ض د] باز شناسند ||

گیهان خدیو زمان ماست * بدین دیده‌وری در آبادیِ کارخانها (که نخستین پایهٔ جهانبانیِ است و باستانیان از(۱) تعظّم کمتر پرداختے) بنفسِ قدسی وارسد و آئینهای شایسته در هر جا بر نهد و آنرا دست‌آویز گردآوریِ رضامندیِ دادارِ بیهمال برشمارد *

و آبادیِ این شگرف‌کار بر دو چیز است از روی بینش و آگاهیِ احکامِ جهان‌آرا از صفوتکدهٔ خاطر ببارگاه پیدائیِ آوردن و بجدگزینانِ راستیِ‌منش سپردهٔ پاسِ آن داشتن * با آنکه بیشتر کارگذارانِ بیوتات در جرگهٔ سپاه علوفه یابند خرجِ آن سالِ سی و نهمِ الٰهیِ سی کرور و نود و یک لک و هشتاد و شش‌هزار و هفصد و نود و پنج دام بود * مخارجِ این دولت چون مداخلِ آن روزافزون * از صد خانه متجاوز و هر یکے بمثابهٔ شهرے بل ملکے * بدواهِ آگهیِ گیتیِ‌خداوند گزین سامان دارد و زمان زمان در حسن افزایش گیرد * و از بختمندی و روشن‌ستارگیِ هرچند دولت افزاید غمخواریِ و تیمارداریِ افزون گردد *

برخے(۲) را برای ارمغانیِ آیندگانِ حقیقت پژوه می‌نویسد و چراغِ بینش و کردار بر می‌افروزد و چندے که غارهٔ شمول بر رو دارد و هرسه آبادیِ را سرمایه در منزل‌آبادیِ گذارش یافت *

آئینِ خزینه‌آبادیِ *

آگاه‌دلِ ژرف‌نگاه دریابد که گزینِ ایزدی‌نیایش و بهینِ الٰهیِ پرستش انتظامِ دادنِ پراگندگیِ روزگار و فراهم آوردنِ پریشانیِ جهانیانست * و آن باز بسته بآبادیِ زمین و معموریِ منزل و سامانِ مجاهدانِ دولت و نیک‌کرداریِ سپاه * وآن در گرو اندیشهٔ درست و تیمارداریِ مردم و اندوختنِ گزیدهٔ مال و خرج بفرمایش خرد * بایسته شهریِ وصحرائی بدو صورت گیرد و شایستگیِ هر دو گروه بدان سرانجام یابد * دادگرانِ دیده‌ور را اندیشهٔ این ناگزران و گردآوریِ آن ناگزیر * و همان طرز که وارستگانِ تجرّدپیشه را فراهم آوردنِ خواسته و پژوهش افزون‌تر از ناگزیر نکوهیده شمارند برهمّتِ تعلّقیانِ شهربند نقیضِ آن نقشِ لزوم دارد * این(۳) سخن‌سرائیِ ظاهرنگهانِ کوتاه‌بینِ است ورنه بحقیقت هر دو بنگزارانِ وقت در تکاپو * تهیدستانِ سیردل از خورش و پوشش آن‌مایه برگیرند که نیروی پژوهش آگهیِ بخشد و گرمی و سردیِ را پناه شود * وکفایتِ دیگران گنجینه‌آمائیِ و فراهم آوردنِ اسبابِ سطوت و دیگر امور * .

و بدین سگالش دران هنگام که گیتیِ خداوند نقاب برداشته در انتظامِ مهمّات برخے توجّه فرمود اعتمادخان خواجه‌سرا را شایستهٔ خطاب دانسته رازِ دل برون نهاد و بدستمایهٔ کاردانیِ

---

(۱) [ا ض د] تعظیم ॥ (۲) [ه] برخے برای‌آیندگان • [ض د] برخے را ارمغانی برای آیندگان ॥
(۳) [ض] این سخن برائے ظاهر نگهان ॥

او لختے قدسي‌ضمير ببارگاهِ كردار آمد و سپس مرتبه مرتبه افزايش گرفت و گزين سامانے چهره برافروخت * در خراجِ هرگونه بوم پژوهش رفت و بشناسائيِ كارديدگانِ راستي‌منش حسنِ انجام گرفت *

و برسائيِ كه آشنا و بيگانه نشناسد(۱) سزاوارِ خالصه و جاگير جدا شد و يكيكِ كرور بديانتِ پيشگانِ جدگزين سپردند و بتكچيِ سيرچشم همراه گردانيدند * و براى هربكے گنجورے سعادت منش مقرّر شد * و بشناسادلي و كشاورز پروري فرمايش رفت كه از برزه‌گران زرِ خالص پژوهش نرود و آنچه برگيرند نوشته بمهر سپارند * و بدين سزيده نمط زنگِ بيدانشي بزدودند و رعيّت از گوناگون ستم رهائى يافت و خواسته فراواني گرفت و شخصِ جهانباني ببالايد * چون سرچشمهٔ مال صفا پذيرفت سيرچشمے جدگزين كوتاه‌دست بخزينه‌داريِ كُل بر گزيدند و داروغهٔ و نويسندهٔ بر او افزودند * حزم‌آرائي بكار رفت و كارآموزي را آئينِ شگرف نهادند * چون دو لك دام نزدِ گنجورِ هر موز فراهم شود بوالا درگاه آورده بدو سپارند و چگونگيِ خواسته را نامه همراه باشد * و براى گردآوريِ پيشكش گنجينه‌دارے جداگانه گزيدند و مالِ بي‌خداوند را كهيدے قرار گرفت و آنچه به‌ندر آورند بپاسباني كارآگهے بار گذاشتند و زرهاى وزن و خيرات را بسعادت‌سگالے سپردند * وگوناگون خرج را گزين آئينها نهاده آمد و نگاهبانانِ راستي‌كار و داروغگانِ شايسته و بتكچيانِ درست‌قلم جدا شدند * خرجِ ساليانه از خزينه‌دارِ جمع بگنجورِ خرج سپرده شود و بدرست نوشتها كاربند گردد * اوارهٔ(۲) نويسي برفرازِ آساني برآمد و چمن‌زارِ فرمان‌روائى شادابي پذيرفت * بكمتر زمانے گنجينها(۳) بر آموده شد و لشكرها افزايش گرفت و سرتابانِ كج گراى راهِ فرمان‌پذيرى سپردند *

در ايران و توران خزانچي يكے باشد * ازين رو در محاسبه رنجے دراز برند * و از انبوهيِ مال و فزونيِ كار دوازده خزانچي به يتاق‌داريِ اندوختها مقرّر شد نُه براي گوناگون نقود و سه جواهر و طلا و مرصّع اندوزند * اندازهٔ خزائن ازان بيرونست كه بطفيلي گذارش در آيد * در هرچندے(۴) بعيارشناسى و پاداشِ كردار نوازش و نكوهش رود و هنگامهٔ تعلّق رونق پذيرد *

و بهر كارخانه گنجورے جداگانه نامزد شد * و شمارهٔ آنها نزديك بصد رسد * ديده‌ورانِ هوشمند روز بروز ماه بماه فصل بفصل سال بسال سررشتهٔ داد و ستد را برفرازِ پيدائي آرند و چهارسوي دنيے گرمي افزايد *

---

(۱) [ض د] بشناسد ‖ (۲) [ض] آوارة ‖ (۳) [ض د] گنجها ‖
(۴) [ض] هرچند ‖

و نیز بحکم والا یکے از راستان سعادت‌آمود زرهای سرخ و سفید همواره در بارگاه عام[۱] آماده دارد * بسا مستمندان خواهشگر بےرنج انتظار کامیاب عشرت گردند * و نیز یک کرور دام در فضای دولتخانه آماده باشد * هر هزار دام در پلاسین کیسه اندازند و آنرا سُهسه[۲] خوانند (بفتح سین و سکون ها[۳] و فتح سین و هایِ مکتوب) و تودهٔ آنرا گنج * و نیز والاهمّتِ گنجینه پردازِ گرانمند مبلغے حوالهٔ خاصان فرماید که گاه و بیگاه مهیّا باشد و برخے در بهله کرده بر سر دست دارند * ازین رو بزبان روزگار خرج بهله گویند * همه نیرنگیِ عاطفتِ گیتیِ خداوندست و گوناگون تیمارداریِ مردم * هزار سال بمانان *

آئینِ خزینهٔ جواهر *

اگر بچندیِ و چونیِ آن پردازد دراز روزگارے باید * لختے ازان نگاشته هنگامهٔ آگهیِ فراهم می‌آورد و از هر خرمنے خوشهٔ برمیدارد * گیتیِ‌خداوند گنجورے شناسا دلِ سیرچشمِ درست‌کار نامزد فرمود * بکچهریِ کاردانِ راستیِ‌منش همراه گردانید و جدکارے سعادت‌آمود بداروغگیِ برنشاند و دیده‌ور جوهریانِ باهم‌انباز را راه داد * و بدین چهار اُستن بنایِ اساسِ این والا کارگاه نهاده آمد * و هر جنس را پایه قرار داده زنگ‌زدایِ اشتباه گشتند *

لعل * هرچه ارزشِ آن از هزار مهر کم نباشد در اوّلین پایه گذارند * و از هزار یک کم تا پانصد مهر دوم * از پانصد یک کمْ تا سیصد سوم * از سیصد یک کم تا دویست چهارم * از دویست یک کم تا صد پنجم * از صد یک کم تا شصت ششم * از پنجاه و نه تا چهل هفتم * از سی و نه تا سیِ هشتم * از بیست و نه تا ده نهم * از ده پا[۴] کم تا پنج دهم * از پنج پا کم تا یک مهر یازدهم * از مهر پا کم تا ربعِ روپیه دوازدهم * و زیاده ازین مرتبه نهاده[۵] اند *

الماس و زمرّد و یاقوتِ سرخ و کبود نیز بدین آئین انتظام گیرند * نخست سیِ مهر و زیاده * دوم از سیِ پا کم تا پانزده * سوم پانزده پا کم تا دوازده * چهارم دوازده پا کم تا ده * پنجم ده پا کم تا هفت * ششم هفت پا کم تا پنج * هفتم پنج پا کم تا سه * هشتم سه پا کم تا دو * نهم دو پا کم تا مهر * دهم یک مهر پا روپیه کم تا پنج روپیه * یازدهم پنج پا کم تا دو روپیه * دوازدهم دو روپیه پا کم تا ربعِ روپیه *

مروارید * این گرامیِ گوهر شانزده[۶] گونه برشته[۷] تابِ امتیاز درآمد * سیِ مهریِ و افزون را

---

(۱) [ض د] عالم ‖ (۲) [ا ف د] سهنسه ‖ (۳) [ف ا ض د] ها و نون خفی ‖
(۴) [د ض] پاو ‖ (۵) [ض د] آمد ‖
(۶) [ض] شازده ‖ (۷) [ض د] برشتهٔ امتیاز ‖

بیست بیست بریسمانے درآوردہ بہ نخستین سلک کشیدند * و از سي یا کم تا پانزدہ مہر دوم * از پانزدہ ربع کم تا دوازدہ سوم * از دوازدہ ربع کم تا دہ چہارم * از دہ پا کم تا ہفت پنجم * از ہفت ربع کم تا پنے ششم * از پنے ربع کم تا سہ ہفتم * از سہ ربع کم تا دو ہشتم * از دو ربع کم تا یك مہر نہم * از مہر قدرے کم تا پنج روپیہ دہم * از پنج کم تا دو روپیہ یازدہم * از دو کم تا یک روپیہ یا بالا دوازدہم * ازاں کم تا سی دام سیزدہم * از سي کم تا بیست دام چہاردہم * از بیست کم تا دہ دام پانزدہم * از دہ کم تا پنج[1] دام شانزدہم * ہر کدام را بشمارۂ رتبہ برشتہا در کشیدند چنانچہ آخریں در شانزدہ ریسمان در آوردہ اند[2] * و بر سرِ ہر رشتہ مہر خاص شاہنشاہي شود و از گزند دگرگونگي بر کرانہ باشد * و ہر مروارید را بروشن‌بیانے نقشِ اشتباہ بزدودہ آید *

و درسفتن غیر از روزینہ و ماہوارہ بدیں ترتیب بخشش رود * ہرکہ دُر دانۂ نخستیں را شایستۂ عقد گرداند یك چرن * دوم اشت * سوم دسا[3] * چہارم سہ دام * پنجم سوکي * ششم یك دام * ہفتم دام ربع کم * ہشتم نیم دام * نہم ربع دام * دہم خُمس * یازدہم سدس * دوازدہم سبع * سیزدہم ثمن * چہاردہم تسع * پانزدہم عشر * شانزدہم یازدہ دانہ را یك دام کم[4] * نیرنگيِ ارجِ ایں گران‌مایہ جواہر روشنتر ازانست کہ بنگارد لیکن آنچہ امروز گنجینہ آمای گیتي خداوند است بدیں تفصیل * لعل یازدہ تانك و بیست سرخ الماس پنج و نیم تانك چہار سرخ ارزشِ ہرکدام یك لک روپیہ * زمرد ہفدہ تانك سہ ربع و سہ سرخ * قیمت پنجاہ و دو ہزار روپیہ * یاقوت چہار تانك و ہشت سرخ ربع کم مروارید پنج تانك ارزشِ ہریک پنجاہ ہزار روپیہ *

آئینِ دار الضرب *

ازانجا کہ آبادیِ سکّہ‌خانہ مایہ‌افزای خزینہ[5] باشد و روائيِ ہر کار ازو رونق پذیرد لختے ازاں بر میگذارد و چمن‌زارِ گفتار را سیراب میسازد * شہری و صحرائي را کار از خواستہ برآید و ہریکے باندازۂ خواہش بر سقاند * آزاد[6] دستمایۂ راہ گرداند و دل‌بستہ آنرا سرمنزلِ مراد انگارد * ناگزیر ہمہ را بدان سروکار[7] * خردمنش آنرا سرچشمۂ برآمد آرزوہاي دیني و دنیاوي بر شمارد و مردم‌زاد را در پایداريِ ہستي از خورش و پوشش ناگذران[8] * و آن بمیانجيِ چندیں رنج فراہم آید

---

(۱) [۵] نیم ॥ (۲) [۵] آمد (۳) [ف] آشا * [ا] اشا ॥
(۴) این لفظ در [ض د] نیست ॥ (۵) [ض د] خزانہ ॥
(۶) لفظ آزاد کہ ضدّ دل‌بستہ است صرف در [۵] موجودست * در نسخہاي دیگر ازو نوشتہ نیست ॥
(۷) [ض د] سروکار افتد ॥ (۸) [ض د] ناگذران آمد ॥

کاشتن و پروردن و درو کردن و پاک ساختن و سرشتن و پختن و رسیدن و تنیدن و بافتن و جز آن * و سامان این کارستان بے‌فراوان یاور صورت نگیرد و یک‌تنه نیرو بسنده نیاید * کارسازی روز بروز دشوار بل ناممکن * بنگاهے ناگزیر که چند روزه فراهم دارد و آنرا اگرچه خیمه یا کُو باشد منزل نامند * پیدائی و پایندگیٔ مردم از پنج پدر مادر فرزند خادم قوت *

پسین کاربردازِ همه * چون بیشتریِ کالا به نیستی گراید و پایدار نماند هرآئینه بزر احتیاج باشد * بنابر استواریٔ جوهر و سخت پیوندی دیر ماند و از اندک کار بسیار آید و نیز سفرها رو دهد و برداشتنِ غذای چند روزه دشوار چه جای فراوان ماه و سال *

ایزدی عنایت یاور آمد و گرامی گوهرے بر ساحلِ پیدائی افتاد و بے رنج‌کشی سرمایهٔ زندگی آماده شد * و ازین جهت پیشانیٔ همّت غبارآلودِ ناشایست نیاید و پرستش الٰهی بگزیده آئین پیرایش گیرد * ستایش او افزون از بیانست نرم‌اندام نیک‌مزه خوش‌بو * ترکیب عنصریٔ او قریب باعتدال * و نشانِ هریکے از عناصرِ چهارگانه از چهرهٔ احوالِ او پیدا * رنگ از آتش و صفا از هوا و نرمی از آب و گرانی از خاک آگهی بخشد ازانجاکه فروغِ هستی بخش فراوان دارد * و هیچ کدام از آخشیجان گزند نتواند رسانید بآتش نسوزد و هوا درو تاثیر ننماید و آب بروزگاران دگرگون نکند و خاک نپوساند بخلافِ دیگر فلزّات * ازین رو در حکمت‌نامهای باستانی عقل را که تدبیرِ هر کار ازو انتظام یابد ناموسِ اکبر خوانند و زر را که اسبابِ روزی بآن باز بسته ناموسِ اصغر گویند * از گرامی القابِ او حافظِ عدالت و مُقوّمِ کُلّی * تقویم اشیا بآن رود و اساسِ معدلت برو * ایزدِ بیهمال برای خدمتگذاریٔ او نقره و مس را روائی[1] داد و سرمایهٔ روزبهیٔ مردم‌زاد گردانید * و بدین دوربینی فرمانروایانِ دادگر و جهانبانانِ بیداربخت در رواجِ این نقود همّت گماشته اند و دارالضرب را برای عیارافزائیِ این کار آباد ساخته * و معموری درانست که کاربردازانِ شناسای جدگزینِ راستی‌منش نامزد گردند و بدوامِ آگهی و دیدبانیِ ایشان پایهٔ عمارتِ عالم انتظام یابد *

آئینِ دستیاران *

نخست داروغه * فروهیدهٔ مردے شناسا بآبادیِ خرد و فراخیِ حوصله بارِ ناملایمِ همنشینان بر دوشِ سبکروحی نهد * و هریک را در کاروبارِ خویش سرگرم دارد و با جدکاری و راستی حسنِ انجام بخشد *

دوم صیرفی * سرانجامِ این سترگ دولتخانه بعیارشناسیِ او وابسته و سررشتهٔ دریافتِ

---

(۱) [ض] روائی دادهٔ سرمایه ॥

مدارج نقود بدستِ حق‌گذارِ او * از فراخیِ زمانه صرّافانِ کارآگاه دریں دولت فراهم آمدند ۰ و بتوجّهِ گیتیِ خداوند زر و سیم بوالا پایگی رسید * در عجم آنرا دده‌یی نامند و عیارِ زر از ده پایه افزون ندانند * و بهندی زبان بارہ بانی (به با و الف و فتحِ را و سکونِ ها و با والف وکسرِ نون و سکونِ یایِ تحتانی) عیاررا دوازده گونه پندارند * پیشتر[1] طلایِ کهنه هن را (بضمِّ ها وسکونِ نون زریست در دکن[2] رواج دارد) گزیده دانستی ۵ وعیارِ آنرا ده برشمردے * و بمحکّ‌شناسیِ گیتی خداوند هشت ونیم قرار گرفت * وطلایِ دینارِ گردِ خورد[3] علائی را پایهٔ دوازده می‌انگاشتے * امروز بده و نیم برآمد * کاردانانِ این فن ازان تاریخ نامها برسازند وبافسانه باز گذارند و زرِ کیمیا پندارند * میگفتند طلایِ کانی بدیں پایه نرسد * بقدسیِ توجّه بدان عیار رسید وکاردیدگان بشگفت در شدند * همانا دیگر کمیِ نپذیرد و مرتبه[4] نیفزاید * سخن‌گذارانِ راستیِ منش و جهان‌نوردانِ ۱۰ درست‌گفتار ازیں پایه نشانے نگذارند لیکن چون بگداز برند باریک ریزها جدا شود و بخاکستر آمیزد نادان غش‌کاهی اندیشد وشناسا از خاک برگیرد * اگرچه کانیِ چکش[5]پذیر پذیرایِ تکلیس گردد و خاکستر شود لیکن طلا بعملِ خاصِ بحالِ اصلیِ باز گردد و دیگر لختے بکمیِ گراید * از فروغِ بینشِ گیهان خدیو حقیقتِ آن کاهش پیدائیِ گرفت و خیانت پیشگان را عیار گرفته آمد * ۱۵

آئینِ بنواریِ *

مخفّفِ بانواریِ (ببا و الف و سکونِ نون و واو و الف و کسرِ را وسکونِ یایِ تحتانیِ) * اگرچه دریں سرزمیں صیرفیانِ دیده‌ور[6] از آزمون‌کاریِ برنگ وصفا پایهٔ عیار برشناسند لیکن برایِ دلنشینیِ دیگران این شگرف قانون درمیان آمد * قلبے چندست از مس و مانندِ آن برسرِ هریک اندک طلا پیوسته اند و عیارِ هرکدام نگاشته * چون نو آمده[7] را عیار برگیرند خطے ۲۰ چند ازو و ازان نامها فرازِ سنگِ محک برکشند * بهر که نزدیک باشد ازان قسم شمرند * لیکن در زور و آئینِ کشیدگی یکسان نسبتیِ رود و گردِ ترزیر برنخیزد *

اساس این برساختنِ طلاست بگوناگون عیار * یک ماشه نقرهٔ خالص و همین قدر مسِ جیّد را یکجا گداخته بر بندند و آمیخته را با شش ماشه طلایِ خالص که عیارِ آن ده و نیم باشد

---

(۱) [د] بیشتر ॥ (۲) [و] دکهن ॥ (۳) [ف ا] دینار گرد خورد و علائی را * [ک] دینارگرد خسرو علا ॥ (۴) لفظ مرتبه در [ض د] نیست ॥
(۵) [ف ا] کانی‌چکش پذیرای‌تکلیس ॥ (۶) این لفظ در [ف ا] نیست * [و] دیده‌ور آزمون‌کار ॥
(۷) این لفظ در [ف ا] نیست ॥

بگداز برند * پارچهٔ زرِ مغشوش فراهم آید یک ماشه ازو شانزده بخش[1] گردانند هریکے نیم سرخ * هرگاه هفت و نیم سرخ طلاي خالص را با یک حصّه بیامیزند ده بان و ربع عیارِ آن شود * و اگر هفت سرخ طلاي خالص را با دو حصّه ازان آمیزش بخشند طلاي ده بانی بروي کار آید * و اگر شش و نیم سرخ طلای خالص را با سه حصّه بگداز برند عیار ربع کم ده بان قرار یابد * و اگر شش سرخ طلاي خالص را بچهار حصّه درهم سازند نه و نیم بان قرار گیرد * و اگر پنج و نیم سرخ طلاي خالص را با پنج حصّه آمیزش دهند نه بان و ربع صورت گیرد * و اگر پنج سرخ طلای خالص را با شش حصّه پیوند بخشند نه بان گردد * و چون چهار و نیم سرخ طلاي خالص را با هفت حصّه بیامیزند نه بان ربع کم ظاهر شود * و اگر چهار سرخ طلاي خالص را با هشت حصّه یکجا سازند بهشت و نیم بان رسد * و چون سه و نیم سرخ طلاي خالص را با نه حصّه بیامیزند هشت بان و ربع پدید آید * و چون سه سرخ طلاي خالص را با ده حصّه یکجا[2] سازند هشت بان شود * و اگر دو نیم سرخ طلاي خالص را با یازده حصّه آمیخته گردانند هشت بان ربع کم گردد * و اگر دو سرخ طلاي خالص را با دوازده حصّه بیامیزند هفت و نیم بان گردد * و اگر یک و نیم سرخ طلاي خالص را با سیزده حصّه یکجا کنند هفت بان و ربع شود * و چون یک سرخ طلاي خالص را با چهارده حصّه بیامیزند هفت بان عیار ماند * و چون نیم سرخ طلاي خالص را با پانزده حصّه آمیزش دهند هفت بان ربع کم عیار گیرد[3] * خلاصهٔ عمل آنکه هر نیم سرخِ آغشته تنقیصِ ربع بان در جوهرِ کامل اندازد و عیارِ آن طلاي مغشوش که در ترکیبِ دوم صورت گرفته شش و نیم باشد* چون خواهند که از شش و نیم بان نیز کم کنند نیم سرخِ نخستین مرکّب را که از نقره ومس بود با هفت و نیم سرخ مرکّبِ دوم آمیزش دهند بشش بان و ربع رسد * و چون یک سرخ ازان مرکّبِ اوّل با هفت سرخ مرکّبِ دوم بیامیزند شش بان ماند * و اگر ازین نیز خواهند که کم کنند نصف نصف سرخ ازان افزایند * در بانواري تا شش بان اعتبار کنند و کمتر ازان را از پایهٔ حساب اندازند * این کار به بینشِ صاحبِ عیار قرار گیرد و رونق افزاید *

سوم امین * از بے غرضي و کم‌آزي دوست و دشمن ازو ایمن بود و در هنگامِ گفت وگو دستیارِ داروغه و دیگر مردم گردد * حق باز نماید و گردِ آویزه فرونشاند *

چهارم مشرف * باوارهٔ‌نویسي و معامله‌فهمي و دیانت‌مندي سررشتهٔ خرج و دخل استوار دارد و روزنامچهٔ خرد‌پسند سرانجام دهد *

---

(۱) [ض د] حصه ‖ (۲) [ض د] یکي ‖ (۳) [ض] گردد ‖

پنجم سوداگر * طلا و نقره و مس آورده داد و ستد نماید * سود خویش برگیرد و رونق افزای کارگاه آید و باج گذاری نموده در آبادی خزینه کوشد * و فراوانی و بارکشائی[۱] این گروه بروزبازار معدلت باشد و از کم آزمی کارفرمایان صورت گیرد *

ششم دنجور * سرمایهٔ سود را پاسباني کند و در داد و ستد راستي را دستیار آزرم دارد * و علونهٔ چهار تن اوّل و ششمین بتفاوت باشد * فروتر ایشان بپایهٔ احدي رسیده کامیاب روزگار گردد *

هفتم ترازوکش * مسکوکات برکشد * اگر طلاي صد مهر جلالي بسنجد دو دام چهاریک کم مزد ستاند * و اگر نقرهٔ[۲] هزار روپیه باشد شش دام و نوزده حصّه از بیست و پنج بخش دام * و در مس هزار[۳] دام یازده حصّه * و برهمین نسبت سررشتهٔ کم و بیش نگاهدارند[۴] *

هشتم گدازگر خام * در گلین تخته چوبهاي خورد و بزرگ برسازد و بروغن بر آلاید و زر و سیم گداخته دران گوها بریزد * شوشها بسته شود * و در مس بجاي چرب ساختن افشاندن خاکستر بسنده بود * و دست مزد در مقدار طلاي مذکور دو دام و پانزده حصّه و در نقرهٔ مذکور پنج دام و سیزده حصّه و ربع و در مس مذکور چهار دام و بیست و یک و نیم حصّه *

نهم ورقکش * زر آمیخته را بوزن شش یا هفت ماشه ورق سازد بدرازا[۵] و پهناي شش انگشت * و آنرا پیش صاحب عیار آورد و او در قالبي که از مس ساخته است اندازه بگیرد و موافق را بسکّهٔ عدل نقش کند تا دگرگونگي راه نیابد و از عمل آگهي پذیرد * اجرهٔ[۶] او در مقدار طلاي مذکور چهل و دو دام و ثلث *

آئین صاف کردن طلاي غش‌آمیز *

چون اوراق بسکّهٔ عدل رسد خداوند زر بکارفرمائي صاحب عیار از آغشتگي برآرد بدین روش * در مقدار طلاي مذکور چهار سیر شورهٔنمک و چهار سیر سودهٔ خشت خام بکار برند * نخست تنگها بصافي آب برشویند سپس بدان دارو بیندایند * بر یکدیگر داشته بپاچک دشتي فروگیرند (بزبان هندي اپله[۷]

---

(۱) [ف ا] یارکشائي ؟ ‖ (۲) [ف ا] نقود ‖ (۳) [ض د] در مس بهزار دام ‖
(۴) [ض د] نگاهدارد ‖ (۵) [د] درازي ‖ (۶) [ض د] اجرت ‖
(۷) [فاض د] اوپله ‖

بضمّ همزه و سکونِ بایِ فارسي و فتحِ لام و هاي مکتوب خشك سرگينِ صحرائي کار) *
و پس آنش افروزند آهسته آهسته روشن شود و خاکستر گردد * و چون بيفسرد خاکستر
از اطراف بر گرفته نگاهدارند و آنرا بزبانِ فارسي خاکِ خلاص[1] گويند و بزبانِ هندي
سلونی نامند * ازو نقره بر آرند و عملِ آن جدا نگاشته آيد * و تنگها باخاکسترِ زير بحال
گذارند و دو بارِ ديگر آنش افروزند و آئينِ پيشين بجاي آرند * و چون سه بار آتش بيند
آنرا ستائي نامند * بارِ ديگر بآبِ صافي بشويند و همان دارو آميخته سه بار آتش دهند
و خاکسترها بار گيرند * و همچنان شش بار بدارو آميزند و هژده آتش بر افروزند * سپس
شست و شو دهند * و يکے را صاحبِ عيار بشکند * اگر صدا نرم و ملايم برخيزد نشانِ
رسيدگي داند و اگر درشت يك دارو و سه آتشِ ديگر افزايند * و از هر تنگه يک يک
ماشه بريده تنگه بر سازند و بسنگِ محك عيار گيرند * اگر خالص نشده باشد يک دو
آتشِ ديگر افروزند * و بسا باشد که مقصود از سه چهار آتش بحصول انجامد *

و بايي رنگ عيار نيز گيرند * دو تولچه طلاي خالص بردارند و دو تولچه از طلاي آتش‌داده
برگيرند * و بيست و بيست تنگهٔ هم‌سنگ از هر دو قسم برسازند و دارو برابر ماليده آتش
افروزند و سپس شسته بترازوي عدل برکشند * اگر هر دو برابر آيد علامتِ عيار رسيدگي بود *
دهم گدازگرِ پخته * طلاي اوراقِ خالص ساخته بگداز برد * و پيشين طرز شوشه
برسازد * دست‌رنجِ او سه دام در مقدارِ طلاي مذکور *

يازدهم ضرّاب * به نيروي بينش از شوشهاي طلا و نقره و مس باندازهٔ مسکوکات
مطلّسات پردازد * مزدوري در طلاي مذکور بيست و يك دام و يك حصّه و ربع * و در
مقدارِ نقرهٔ مذکور پنجاه و سه دام و نه حصّه ربع کم اگر روبيه را مطلّس سازند * و در
مطلّساتِ ريزگش نقره که از ربع بر سازند بيست و هشت دام افزايند * و سرِ[2] هزار دام
بيست دام مزد گيرد * و براي نصفي و ربعيِ دام بيست و پنج دام و براي هشتم
حصّه که دمري گويند شست و نه دام *

در ايران و توران بريدنِ مقدارِ مطلّسات بے سندانِ[3] عدل نتوانند و کاردانانِ هند
بے او آنچنان کار پردازند که سرِ موي تفاوت نرود * و اين بس شگرف باشد *
دوازدهم مهرکن * نقشِ[4] مسکوک بر فولاد و مانندِ آن نگارش کنند و بدان نقود

---

(۱) [ه و ک] خلاص * [ف ا] خلاصي * [ض د] خالص ‖ (۲) [ف ا] و نيز هزار ‖
(۳) [ا د] بي ميزان * [ف] بميزان ‖ (۴) [ض د] نقش مسکوک که بر فولاد الخ ‖

نقش‌پذیر گردد * امروز[۱] مولانا علي احمد دهلویست * در هیچ اقلیمے نزدیک باو نشان نمیدهند * و اقسام خطوط بر فولاد چنان بنگارد که بقطعهاي استادان سرآمد برابري کند * او در سلک یوزباشیانست * دو پیاده ازو در دارالضرب باشند * هر دو را ششصد دام ماهیانه بود *

سیزدهم سکّچي * مطلّس را میزان در سکّه بر نهد و به نیروی پنکچي[۲] دورویه نقش پذیرد * اجرة در طلاي مذکور یك دام و ده حصّه و در نقرة پنج دام و نه و نیم حصّه و بجهت[۳] ریزگي در هزار روپیه یك دام و سه حصّه افزوده اند و در هزار دام سه دام مزد او * در دو هزار نصفي دام و چهار هزار ربعي آن سه دام و فزوده حصّه ربع کم * و بر هشت هزار ثمنی ده و نیم دام * سکّچي از دست‌مزد خود به پنکچي شش‌یک دهد و جداگانه چیزے معیّن نباشد *

چهاردهم سبّاک * سیم پاک ساخته را قرص بر بندد * در همانقدر پنجاه وچهار دام‌ستاند * پالایش نقرة * آغشتگي او با سرب و جست[۴] و مس باشد * در ایران و توران کامل عیار آنرا نیز[۵] ده‌دهي گویند * هندی میرنیان بیست بسوة بر خوانند * باندازة آمیزة ازان پایه فرود آید و از پنج در نگذرد و کم از ده در پیشگاه توجّه نیاورند * آزمون‌کاران دیده‌ور از رنگ آمیخته بر فراواني جزو آگهی پذیرند * و بسوهان یا بسوزاخ کردن شناسای درونه گردند * و نیز بآتش افروخته در آب افسردة گردانند و عیار بر شناسند * در سیاهی سرب و سرخی مس و خاکستری مائل بسفیدي[۶] روح توتیا و در سفیدي نقرة افزون باشد *

آئین خالص ساختن آنست * گوے برکنند و قدرے خاکستر سرگین دشتي بریزند و پس ازان بخاکستر چوب مغیلان بر آمایند و نمے داده رکیبي‌وار سازند و آمیخته را درو بار گذارند و باندازة آن سرب بکار رود * و نخستین چاریك آنرا بر بالا نهاده انگشت‌آمود گردانند و بروهامه[۷] دمیده بگداز برند * و بیشتر این شغل بچهار دفعه کشد * و نشانة صافي شدن آنست که گداخته برّاق نماید * و نیز از اطراف

---

(۱) [ض د] و امروز ‖ (۲) این لفظ در [ة] بی نقطه نوشته‌است * [و] پنکچي * [د] پنکچي * [ض] تنگچي * [ف ا] سکچي ؟ ‖ (۳) اکثر کاتبان بمعنی برای بجهة نویسند و بمعني بطرف بجهت ‖ (۴) [ف ا] خشت ‖ (۵) در [ف ا ض د] این لفظ نیست ‖ (۶) [ة] مائل بسفید ‖ (۷) [ف ا و] بروهامه * در حاشیه نوشته که روهامه بضم اول از پوست می‌سازند و دهانه را گل ساخته آتش فروزند بکار آهنگران و زرگران و قلعي گران می آید و دمه نیز خوانند و بهندی زبان دهونکني باشد * [ة] برویاهه * [ض د] و برو دمامه دمیده ‖

آغار بستن کند و چون بمیانه‌جا رسد از آب قطرهٔ چند بر افشانند * افروزش ازو بلندی گیرد بسانِ شاخهای توچ[۱] * قرص بر بندد[۲] و بکمال عیار رسد * و اگر باز این قرص بگداز رود در تولچه نیم سرخ بسوزد و از صد تولچه شش ماشه و دو سرخ کاهد * و آن خاکستر بآمیزش سرب و نقرهٔ چون مردارسنگ گردد * و آنرا بهندي کهرل نامند (بفتح کاف و های خفي و فتح را و لام) و بفارسي کهنه[۳] گویند * عملِ آن جداگانه گذارش یابد * پیشتر ازانکه ضراب مطلّس سازد از صد تولچهٔ عیار رسیده پنج ماشه و پنج سرخ بخالصه بر دارند * و سپس قرصهای صاف را صاحبِ عیار بسکّهٔ عدل نشانمند گرداند تا دگرگونگي راه نیابد * در باستانی زمان بعیاردانی نقره نیز بانواری میساختند * اکنون ازین طرز آگهي افزای بدان نپردازند * اگر از صد تولچه نقرهٔ شاهي که در عراق و خراسان روائي دارد و لاری و مثقالي که در توران رائج سه تولچه و یك سرخ رود و از نارجیل فرنگي و رومي و از محمودی و مظفّري گجرات و مالوه از همان مقدار سیزده تولچه و شش و نیم ماشه کم گردد[۴] بعیارِ نقرهٔ شاهنشاهي پیوندد *

پانزدهم قرص‌کوب * نقرهٔ صاف را تاب داده چندان چکش‌کاری کند که بوی سرب نماند * و دست‌رنجِ آن قدر نقره چهار و نیم دام *

شانزدهم چاشني‌گیر * طلا و نقرهٔ خالص‌کرده بیارماید و قرار پاکي دهد * در تولچه طلا بر گیرد و هشت ورق برسازد و بآئینِ پیش دارو انداخته بآتش بسپارد * و از باد نگاهدارد و سپس شست و شو داده بگداز برد * اگر کاهش نیافته باشد شناسای پایهٔ او شود * خداوندِ عیار بمحك برکشیده دلنشینِ خود و دیگران نماید * دران مقدار یك دام و ده حصّه مزد ستاند * و در نقرهٔ یك تولچه را بهمان قدر سرب در بوتهٔ استخوانی بگداز برد * و چندان آتش دهد که سرب همگي سوخته شود * و آنرا آب زده چندان‌کوبد تا بوی سرب ازو برود * و در بوتهٔ نو گداخته بسنجد * اگر سه[۵] برنج کم آید نشانِ رسیدگي بود وگرنه بار بگدازد تا بآن پایه رسد * دران مقدار سه دام و چهار و نیم حصّه دست‌مزد باشد *

هفدهم زیاریه * (بکسرِ زون و یاي تحتاني و الف و کسرِ را و فتحِ یاي تحتاني و هاي مکتوب) * خاکِ[۶] خلاص فراهم آورده دو دو سیر بر شویند[۷] * طلا از

---

(۱) [د ا] توچ ‖ (۲) [ا ف د] بربندند ‖
(۳) [ک] کهنه * [ف] کتسه یا کته * [و] کتسه * [ا] خاکسته * [ض د] کشته * [ک۴] کته ‖
(۴) [ض د] کم گردد و بعیار ‖ (۵) [ض د] شش ‖ (۶) [ض د و] خاك‌خالص ‖
(۷) [ف] بشوید ‖

گراني بمرکز گرايد (۱) * شستهٔ خاک را بهندي زبان کَکَرَه گويند (بضمّ کافِ اوّل و سکونِ کافِ دوم و فتحِ را و هاي مکتوب) * آن نيز طلاآميز باشد و بديگر عمل که گفته آيد کارش بانجام رسد * و آغشتهٔ ته نشين را سيماب آميخته مالش (۲) دهند * و بر هر سيرے شش ماشه سيماب بکار رود * او بجذبِ محبّت طلا را بخود کشد و آنرا در شيشه انداخته طلا بآتش جدا سازند * و در خاکِ آن مقدار طلا بيست دام دو حصّه باز ستانند *

عملِ ککرَه * باندازهٔ آن پُنهَر آميزند (بضمّ بای فارسي و سکونِ نون و فتحِ ها و سکونِ را) * و رسي را بسرگينِ گاو بر آميزند (بفتحِ را و کسرِ سين و سکونِ يای تحتاني) * و نخستين آميخته را سوده بدومين آميزش دهد و ازو غلولهاي دوسيري ساخته بر پارچه خشک سازد *

عملِ پنهر * گوے را بخاکسترِ مغيلان بر آمايند چنانچه در يک من سرب شش انگشت بلنديِ خاکستر باشد * و زيرِ آن هموار ساخته سرب اندازند * بانگشت فروگرفته بگداز برند * سپس انگشت را دور کرده دو گليين تختهٔ خار بسته (۳) بار گذارند * طرفِ دمهٔ بسته جانبِ ديگر را کشوده دارند و بخشتے پوشند چندانکه خاکستر سرب را بخود درکشد * و آن خشت را زمان زمان بر داشته از حالِ سرب آگهی پذيرند * و دران قدر سرب چهار ماشه نقرهٔ بخاکستر آميزد (۴) * خاکستر را بآب سرد کنند و آنرا پنهر خوانند * دران مقدار سرب دو سير بسوزد و چهار سير از خاکستر افزايد * وزنِ آن يک من و دو سير باشد *

رسي تيزآبيست از اشجار و شورهٔ خاک برسازند *

و چون حالِ پنهر و رسي گذارش يافت بر سرِ سخن ميرود و عملِ ککرَه بانجام ميرساند *

کورهٔ تنوار انتظام يابد هر دو دهن تنگ و شکم‌کشاده به بلنديِ يک و نيم گز * و سوراخے در تهِ او داشته گوے ديگر سرانجام دهند * و آن کوره را چنان بانگشت پر سازند که چهار انگشت خالي باشد و بدو رو (۵) (بروهامه ؟) آتش بر افروزند * و چون افروخته گردد يکان يکان ازان غلولها شکسته دران تابشگاه ريزند و بگدازش برند * طلا و نقره و مس و سرب ازان سوراخ بدان گو در آيد * و زوائدِ آنرا بيرون اندازند و نرم کرده بشويند سرب جدا بر گيرند * و آن‌مايه خاک يکجا فراهم آورند و ازان نيز بکارکردے سود بردارند * کاني را از گو برگرفته

---

(۱) [ف] آيد ‖ (۲) [ف ا ض د و] بآتش دهند ‖ (۳) [و] خار پشته ‖
(۴) [ض د] آميزند ‖ (۵) [۵] وبدورو * [ف] وبدورد با همه * [ا] بدو رو با همه * [ض د] وبدو روي دمامه ‖

بروش پنهر بگداز برند * سرب بخاکستر آغشته گردد * سي سیاه سرب بر آید و ده سیر بسوزد وطلا و نقره و مس با اندک سربے بحال خود ماند و آنرا بگراوتي گویند (بضمّ با و سکونِ کافِ فارسي و را و الف و فتحِ راو و کسرِ تای فوقانیِ هندي و سکونِ یای تحتاني) * و برخے بتقدیم کاف بر خوانند *

عملِ بگراوتی گوے بر سازند و در صد تولچه نیم سیر خاکسترِ مغیلان اندازند و آن خاک را رکیبی مانند ساخته بدو آمایند و یک تولچه مس و بیست و پذ تولچه سرب افزایند و بانگشت پر کرده بخشت بر گیرند * چون آمیخته آب گردد انگشت و خشت برداشته بهیمهٔ مغیلان بر افروزند چندانکه مس و سرب بخاکستر آمیزد وطلا و نقرهٔ آغشته جدا شود * و آن خاکستر را نیز کهرل گویند و ازو سرب و مس برآید و عملِ او گفته شود *

آئینِ جداکردنِ نقره از طلا *

آمیخته شش بار بگداز[1] رود * سه بار با مس و همان قدر با گوگرد چهاچهیا (بفتحِ جیمِ فارسي و های خفي و الف و کسرِ جیمِ فارسي و های خفي و یای تحتاني و الف) * در برابرِ هر تولچه ازان[2] ماشهٔ از مس بر گیرند و ازان[3] دیگر دو ماشه و دو سرخ * اوّل با مس بگدازند سپس با گوگرد * اگر مرکّب صد تولچه باشد صد ماشه از مس بکار رود نخستین نصفِ مذکور باهم آمیخته گدازش دهند و دیگر نیمه را دو[4] بار بیامیزند و همچنان گوگرد را دران مراتب بآتش سپارند * و آن آمیخته را ریزه‌ریزه ساخته به بوته درآرند و پنجاه ماشه مس بیامیزند و بگدازند * و نزدیکِ آن ظرفے پر از آبِ سرد بار گذارند و بر فرازِ آن جاروبے از خس بگسترند و گداخته را بر آن اندازند و بجنبش چوبے فراهم شدن نگذارند * سپس آن ریزها را با نصفِ داروی دیگر بر آمیزند و در بوته گذاشته بآتش در نهند * و چون بگدازد بر گرفته در سایه گذارند تا بیفسرد * و در برابرِ هر تولچهٔ آمیخته دو ماشه و دو سرخ ازین دارو بکار رود چنانچه در صد تولچه یک و نیم ربع سیر * در سه دفعه بدان دستور کار بندند و بر فرازِ آن خاکسترِ سفیدی‌گرای نمودار گردد * آن نقره ایست که بدین طرز برآمده * آنرا گرفته جدا نگاهدارند و انجامِ عملِ او گفته آید * و چون سه سه بار بهر دو دارو بعیارِ آتش رسد آن بسته طلا باشد * بزبانِ پنجاب کیل نامند (بفتحِ کاف و سکونِ یای تحتاني و لام) و در دیار دهلي پنجر

---

(۱) [ف] برنده * [ا] بگدازند ॥
(۲) [ف ا] ازان نه ماشه ॥
(۳) در[ف ا] نیست ॥
(۴) [ف] دوبارة ॥

بر خوانند (بکسرِ بای فارسي و نونِ خفي و فتحِ جیم و را) * و اگر طلای آمیخته بسیار باشد درین هنگام شش و نیم عیار بر آید لیکن بسیارے عیار پنج بل چهار پدید گردد *

و برای عیارافزائیِ او یکے از دو کار ناگزیر[۱] * در چهار صد تولچه طلای افزون‌عیار پنجاه تولچهٔ این را بر آمیزند و بعملِ سلونی کمال بخشند یا آنکه به الونی چاره بر سازند (بفتحِ همزه و ضمِّ مجهولِ لام و سکونِ واو و کسرِ نون و سکونِ یای تحتانی) * و آن دو بخش سرگینِ دشتي و یک حصّه شوره‌نمک بود * پنجر را شوشها ساخته ورق ورق بر سازند * هر ورقے از یک و نیم تولچه کم نباشد * و پهن تر ازانچه در سلوني میکردند * و آنرا بکنجدین روغن طلا نموده دارو آلایند * در هر آلایش دوبار[۲] آتش نرم نرم دهند * و بدین طریق سه چهار بار بیامیزند و بیفروزند * و اگر به پایهٔ والاتر ازین خواهند بارے چند بدان کار بپردازند تا بعیارِ نُه بانی رسد * و خاکِ آنرا برگیرند و آن بسانِ کهرل باشد *

آئینِ برآوردنِ نقره از آن[۳] خاکستر *

آنچه پیش از کارکردِ الوني و سپس آن اندوخته باشد دو برابر سربِ خالص آمیخته در بوته اندازند و یک پهر بآتشِ انگشت افروزند[۴] * و چون افسرده گردد بآئینِ سبّائي پاک سازند * و خاکستر آن نیز کهرل باشد * و روشهای دیگر در سلوني بکار رود که بر دانا پوشیده[۵] نبود *

هژدهم پنی‌وار (بفتحِ بای فارسی و کسرِ نون و سکونِ یای تحتاني و واو و الف و را) * کهرل گداخته نقره از مس جدا کند * دست‌رنج از یک تولچهٔ نقره یک و نیم دام * بسپاس‌گذاریِ گرفتنِ سود هر ماهه سیصد دام بدیوان جواب گزید * کهرل را ریزه ریزه برسازد و در یک من یک و نیم[۶] سیر تنگار و سه سیر اشخارِ کوفته خمیر گرداند * و در کورهٔ مذکور یکان یکان سیر اندازد و بگداز برد * سربِ نقره‌آمیخته دران گو فراهم آید و بعملِ سبّائي پاک شود * از[۷] سربے که ازین جدا شده بخاک آمیزد پنهر بار گردد *

نوزدهم پیکار (بفتحِ بای فارسي و سکونِ یای تحتاني و کاف و الف و را) * هلوني

---

(۱) [ف ا] ناگزیر بود ‖ (۲) [ف] دوبارة ‖ (۳) لفظ آن صرف در [ه] موجود ست ‖
(۴) [ف ا] برافروزند ‖ (۵) [ف ا] پوشیده نماند ‖
(۶) [ف ا] ونیم سیر سوهانگه تنگار ‖ (۷) [ف ا] ودر سربے ‖

و کهول از زرگران شهر خرید نماید و در دارالضرب بگدازش برد * از طلا و نقره سود برگیرد و در هر یک من سلوني هفده دام و در یک من کهول چهارده دام بخالصه جواب گوید *

بیستم فچوئي‌واله (بکسر نون و ضم مجهول جیم فارسي و سکون واو و کسر یای تحتانی اوّل و سکون ثاني و واو و الف و فتح لام و های مکتوب) * کهن مسکوکات مسین نقره‌آمیز بگداز برد * و از صد تولچه نقره سه و نیم روپیه بدیوان سپارد و نقره را چون بسکّه رساند مقرّری بازخواست(۱) آن جداگانه بود *

بیست و یکم خاک شوی(۲) * چون خداوندان مال بگوناگون روش که لختی گدازش یافت سیم و زر برگیرند دارالضرب رفته خاکها به بنگاه برد و آنرا شسته سودی بر دارد و بسیارے را بدین پیشه روزگار آبادي پذیرد * و در ماهے دوازده و نیم روپیه بشکرانهٔ سودمندي گذارد *

و همگي پیشه‌وران دارالضرب در هر صد دام ماه بماه سه دام بسرکار والا رسانند *

آئین نقود جاوید دولت *

چنانچه بقدسي توجّه زر و سیم عیار دیگر گرمت بفراوان پیکر نیز چهره بر افروخت * گنجینه آرایش یافت و جهانیان را نشاط درگرفت * لختے ازان بار میگذارد و شگرفي کردار مي نویسد *

سهنسه (بفتح سین و های خفي و نون پنهان و فتح سین و های مکتوب) گرد فقدیست بوزن صد و یک تولچه و نه ماشه و هفت سرخ ارز صد لعل جلالي * یک روي در میانه قدسي نام نگاشته اند و در محراب پنجگانهٔ اطراف السلطان الاعظم الخاقان(۳) المعظّم خلّد الله ملکه و سلطانه ضرب دارالخلافة اگره * ودیگر سو وسط کلمهٔ طیّبه و آیهٔ(۴) الله یرزق من یشاء بغیر حساب و گرداگرد اسامي چهار یار رضی الله عنهم * نخست مولانا مقصود مهرکن کاربردازی کرد * و سپس ملّا علی احمد شگرفکاري نمود * در یک روی افضل دینار ینفقه الرجل دینار ینفقه علی اصحابه في سبیل الله افزود و روی دیگر السلطان العالي الخلیفة المتعالي خلّد الله تعالي ملکه و سلطانه و ابّد عدله و احسانه بر نوشت * و سپس همه را ستوده دو رباعي ملک الشعرا تذکرة الحکما شیخ فیضي برنگاشت * یک طرف

---

(۱) [ف] باز خواستهٔ ||
(۲) [ف] خاک شوئي ||
(۳) الفاظ الخاقان المعظم در [ع] نیست ||
(۴) [ض] و آیهٔ و ان الله ||

رباعي

خورشید که هفت بحر ازو گوهر یافت سنگ سیه از پرتو آن جوهر یافت
کان از نظر تربیت او زر یافت وآن زر شرف از سکّهٔ شاه اکبر یافت

و الله اکبر جلّ جلاله درمیان * و جانب دیگر

رباعي

این سکّه که پیرایهٔ[1] امّید بود با نقش دوام و نام جاوید بود
سیمای سعادتش همین بس که بدهر یك ذرّهٔ نظرکردهٔ خورشید بود

و الهي سال و مه در میان نقش جاوید گرفت *
و بدین نام و پیکر زریست بوزن نود و یك تولچه و هشت ماشه (۲) ارز صد مهر گرد
یازده ماشگي * پسین نقش بر آن *
رهس (بفتح را و ها و سین) نیمهٔ هر دو و گاه این چهارگوشه نیز شود * یك طرف
همان نگار صدمهري و جانب دیگر این رباعي ملك الشعرا

رباعي

این نقد روان گنج شاهنشاهي با کوکب اقبال کند همراهي
خورشید به پرورش[3] ازان رو که بدهر یابد شرف از سکّهٔ اکبر شاهي

آتمه (بهمزه و الف و تای فوقاني و فتح میم و هاي مکتوب) چهارم بخش سهنسه *
گرد و چهارگوشه * لختي همان منقوش صدمهري دارند و چندے یك‌طرف این
رباعي ملك الشعرا

رباعي

این سکّه که دست بخت را زیور باد پیرایهٔ نُه سپهر و هفت اختر باد
زرّین نقدیست کار ازو چون زر باد در دهر روان بنام شاه اکبر باد

و دیگر سو پیشین رباعي * *
بَسْت (بکسر با و سکون نون و فتح سین و سکون تاي فوقاني) بدان دو پیکر *
پانزده یك اوّلین برسازند * و همچندان هشتم و دهم و بیستم و بیست و پنجم بخش سهنسه
صورت گیرد *

---

(۱) [ک] پیراهن ‖ (۲) [ف ا] اوچ ‖ (۳) [ف ا ک] بپروردش ‖

چکل (بضمّ[1] جیم و کافِ فارسي و سکونِ لام) چهارگوشه[2] پنجاهم حصّهٔ سهنسه * قیمت[3] دو مهر *

لعلِ جلالیِ گرد * بوزن و ارزِ دو مهرِ گرد * یک‌طرف الله اکبر و دیگر جانب یا معین *

آفتابی * گردِ بوزنِ یک تولچه و دو ماشه و پنج سرخ ربع کم بها دوازده روپیه * یک طرف الله اکبر جلّ جلاله و جانبِ دیگر ماه و سالِ الٰهی و سکّه‌گاه *

الٰهي * گردِ دوازده ماشه و دو سرخ ربع کم آفتابي[4] منقوش ارج ده[5] روپیه *

لعلِ جلالیِ چهارگوشه * بدان وزن و ارج * یک طرف الله اکبر و جانبِ دیگر جلّ جلاله *

عدل‌گنّکه (بفتحِ عین و سکونِ دال و لام و ضمّ کافِ فارسي و سکونِ نای فوقانیِ هندی و فتحِ کاف و های مکتوب) * گردِ یازده ماشگي قیمت نُه روپیه * یک طرف الله اکبر و جانبِ دیگر یا معین *

مهرِ گرد * در وزن و بها برابرِ عدل‌گنّکه لیکن منقوش دگرگون *

محرابی * در وزن و ارج و نقش با مهرِ گردِ یکتا *

مُعیني * چهارگوشه و مدوّر * بوزن و قیمتِ لعلِ جلالي و مهرِ گرد * منقوش یا معین *

چهارگوشه * نقش و وزنِ آن چون آفتابی *

گرد * نیمهٔ الٰهي نقش همان *

دهن (بفتحِ دال و های مخفي و سکونِ نون) نیمهٔ[6] لعلِ جلالي *

سلیمي * نیمهٔ عدل‌گنّکه *

رُبعِ[7] چهاریکِ آفتابی *

مَن (بفتحِ میم و سکونِ نون) * چهاریکِ[8] الٰهي و جلالی *

نصفیِ سلیمي * چهاریکِ عدل گنّکه *

پنج (بفتحِ بای فارسي و نونِ خفي جیمِ فارسي) پنجم حصّهٔ الٰهي *

---

(۱) [د] جیم فارسي ‖ (۲) [ف ۱ د] چهارگوشه سه تولچه و پنج سرخ و ربع قیمت سي روپیه گرد دو تولچه ونه ماشه ارج سه مهرگرد یازده ماشگي ونقش همان پنجاهم‌حصهٔ الخ ‖
(۳) [د] قیمت دو مهر لعل جلالي * ‖ (۴) [د] بنقش آفتابی منقوش ‖
(۵) [ک] دوازده ‖ (۶) [ف ۱] نیمهٔ چهاریک الٰهي و لعل جلالي ‖ (۷) [ف ۱] ربعي *
(۸) [ض د] چهاریک الٰهي * ج لي نصفیِ سلیمی الخ ‖

پانزو (بجاي فارسي و الف و نونِ خفي و فتحِ دالِ هندي و سكونِ واو)* پنجِ يكِ لعلِ جلالي * يك طرف لالهٔ و جانبِ ديگر نسرين نقش كرده اند *

ثمنى * اشت سدّه نيز گويند (بفتحِ همزه و سكونِ شينِ منقوطه و تاي فوقاني هندي و كسرِ سين و تشديدِ دال و هاي خفي) هشتِ يكِ مهرِ الٰهي يك رو الله اكبر و ديگر سو جلّ جلاله *

كلا (بفتحِ كاف و لام و الف) شانزدهم بخشِ الٰهي * هر دو طرف گلِ نسرين *

ذره * سى (۱) و دوم بخشِ الٰهي و در نقش با كلا يكتا *

آئين چنانست كه در سراضرب (۲) حضور از طلا يك يك ماه لعلِ جلالي و دهن و من نقش پذير گردد * و ديگر نقود بے تازه حكم سكّه نپذيرد *

روپيه * سيمين نقديست گردِ يازده (۳) و نيم ماشگي * در زمانِ شيرخان پديد آمد * در دولتِ ابدي اعتصام بكمال رسيد و نقشِ تازگي يافت * يك رو الله اكبر جلّ جلاله و ديگر سو تاريخ * از چهل دام اگرچه نرخ افزون و كم شود ليكن در مواجب اين قيمت اعتبار رود *

جلاله * چهارگوشه درين جاويد دولت بدين پيكر شد * در وزن (۴) و نقش چون نخستين *

درب (بفتحِ دال و سكونِ را و با) * نيمهٔ جلاله *

چرن (بفتحِ جيمِ فارسي و سكونِ را و نون) * چهاريكِ جلاله *

پانزو * پنجم حصّهٔ جلاله *

اشت (بفتحِ همزه و سكونِ شينِ منقوط و تاي فوقاني هندي) * هشتم بخش جلاله *

دسا (بفتحِ دال و سين و الف) * دهيكِ جلاله *

كلا (بفتحِ كاف و لام و الف) * شانزدهم حصّهٔ جلاله *

سوكي بيستم حصّهٔ جلاله *

و اين روپيه زرها از روپيه نيز برسازند * دگرگوني در پيكر بود *

دام مسين نقديست وزن پنج تانك كه يك تولچه و هشت ماشه و هفت سرخ

---

(۱) [اض د] سي و دو بخش ||
(۲) [ف ا] سراخر حضور ||
(۳) [ك] يازده و ربع ||
(۴) [ض د] و وزن ||

باشد * چهلم بخشِ روپیه * نخست آنرا بیسه گفتے (بفتحِ بای فارسي و سکونِ یای تحتاني و فتحِ سین و های مکتوب) و بهلوي نیز خواندے * امروز بدان نام اشتهار دارد * یگ‌سو ضربِ فلان(۱) جای و دیگر جانب سال و مه * و اهلِ حساب هر دام را بیست و پنج حصّه تخیّل نموده هر بخش را جیتل نامند (بکسرِ مجهولِ جیم و سکونِ یای تحتاني و فتحِ تای فوقاني و سکونِ لام) و در محاسبات بکار آید *

ادهیله (بفتحِ همزه و کسرِ مجهولِ دال و های خفي و سکونِ یای تحتانی و فتحِ لام و های مکتوب) * نیمهٔ دام *

پاؤله (بیای فارسی و الف و ضمّ همزه و فتحِ لام و های مکتوب) چهاریک(۲) دام * دمری (بفتحِ دال و سکونِ میم و کسرِ را و سکونِ یای تحتاني) هشتم حصّهٔ دام * سرآغازِ سلطنتِ بیهمال فراوان جا طلا بنام والا بلند پایگی میبافت * امروز از چهار جا بر نگذرد معسکرِ اقبال بنگاله احمدآباد(۳) کابل * نقره و مس دران چهار جای و در ده شهرِ دیگر عالي رتبگي یابد الهاباس(۴) آگره اجین سورت دهلي پتنه کشمیر لاهور ملتان تاندّه * و مس تنها در بیست و هشت معموره نقش‌پذیر آید اجمیر اودهٔ اتك الور بداؤن(۵) بنارس بهکر پهره پتن جونپور جالندهر(۶) هردوار حصار فیروزه کالپي گوالیار گورکهه‌پور کالنور لکهنو مندو(۷) ناگور سرهند(۸) سیالکوت سرونج سهارنپور سارنکپور سنبل قنوج رنتنبهور(۹) * بیشتر خرید و فروختِ این آبادبوم بمهرِ گرد و روپیه و دام باشد * مالش و جزآن را آزپیشگانِ خیانت‌گرای دستمایهٔ تباه‌کاري سازند و گوناگون زیان‌زدگي بمردم رسد * گیهان‌خدیو همواره باندازهٔ دانشِ کاربردازان و شناسائیِ مزاجِ زمانه تازه آئینے برنهد و آن شورش را چاره‌گر آید *

نخستین روزگار که سررشتهٔ احکامِ سلطنت بدیده‌وریِ راجه تودرمل(۱۰) منتظم بود گیتي خداوند مهر(۱۱) را چهارگونه روائي بخشید * اوّل لعلِ جلالي و آن بگرامي نام روشناس وزن یك ترلچه و یك سرخ و سه ربع و عیار بکمال قیمت چهار صد دام * دوم مهرے که عنفوانِ این دولتِ جاویدطراز بسکّهٔ شاهنشاهي بلندپایگي یافت وزن یازده ماشه و آن

---

(۱) [ض] فلان جائي ‖ (۲) [فا] چهار یکدام ‖ (۳) [ف] احمد اباد گجرات ‖
(۴) [ه] اله اباس * (ف] الهاباس * [اض د] اله باس ‖ (۵) [ف] بداون
(۶) [ض د] جالندر ‖ (۷) [ف] میندو * [د] مندو ‖ (۸) [ه] سهرند ‖
(۹) [ه] رنتنبهور * [ف] رینتنبهور * [ض د] رنتهنپور * [ا] رتهنپو ‖ (۱۰) [د] تودرمل ‖
(۱۱) [ض د] مهر را بر چهارگونه ‖

بر سه قسم بود * تمام‌وزنِ کامل‌عیار را ارج سیصد و شصت دام * و اگر بروزگاران تا سه برنج سود، گشتے از همین قسم بر شمرد، تفاوت ننهادے * و آنچه از چهار برنج تا شش بسودن کمي پذیرفتے آنرا(۱) نقدِ دوم اندیشیدے ارزش سیصد و پنجاه و پنج دام * و اگر از شش تا نه کاستے پایهٔ سوم گرفتے بها سیصد و پنجاه دام * و افزون‌تر ازین کاسته را بسانِ زرِ نامسکوک دانستے * و روپیه سه گونه روائي داشت * اوّل چهارگوشهٔ پاک‌سیم بوزنِ یازده و نیم ماشه جلاله نام ارزش چهلِ دام * گردِ قدیم اکبر شاهي تمام‌وزن تا یک سرخ کم ارج سي و نه دام * و تا دو سرخ کم ارز سي و هشت دام * و افزون ازین(۲) مراتب بحسابِ نقره گرفتے *

دوم بار هژدهم مهرماهِ بیست و نهِ الٰهي عضد الدوله امیر فتح‌الله شیرازي امینِ مهمّات شد * فرمانِ همایون نفاذ(۳) یافت درمهر تا سه برنج و در روپیه تا شش تفاوتِ مالیدگي را از اعتبار انداخته درست وزن شمارند * بیشتر کاسته را همان قدر بازیافت شود نه آنکه تا نُه برنج یکسان شمرند * بنابران بهای مهرِ یک سرخ کم سیصد و پنجاه و پنج دام و کسرے شد و نرخِ یک سرخِ طلای مسکوک که چهار دام و چیزے باشد کم‌اعتبار کردند * در نخستین قانون بکاهشِ یک سرخ پنج دام میگرفتند و در زیاده از سه برنج کمي اگرچه نیم برنج باشد همان پنج دام حساب میکردند و یک و نیم سرخ کاسته را بده دام کم داد و سنده شدے و آنچه بایں پایه نرسیده بود نیز همان میکاستند * و بدین تازه آئین شش دام و چیزے کم شد و بها سیصد و پنجاه و سه دام و کسرے * و آنکه روپیهٔ گرد را از چهارگوشه با درستيِ وزن و عیار یک دام کم‌ارج نمودے بر انداخته آمد و گردِ چنان را تا یک سرخ کم چهل دام قرار یافت * و دو سرخ کم را پیشتر دو دام کم بر شمردے اکنون بهای آن یک دام و کسرے کمي پذیرد * چون عضد الدوله بخاندیس رخصت یافت راجه مهرهای جلاله ارز را با گرد قرار داد و کمیِ مهر و روپیه را از تعصّب‌منشي و سخن‌پرستي بر همان نخستین طرز مقرّر داشت *

وچون نوبتِ پاسبانيِ احکامِ خلافت بقلیچ(۴)خان رسید آخرین قرارداد راجه برگرفت لیکن در کمیِ مهر که راجه پنج دام بازیافت مینمود(۵) بده دام کم رائجِ بازار داد و سند گردانید و درانچه ده دام کاستے در چندان قرار داد و مهرے که بیش از یک و نیم

---

(۱) [ف ا] آنرا بقدر دوم ‖
(۲) [ف ا] از نیم ‖
(۳) [ه د] نفاذ * [در دیگر نسخها] نفاذ ‖
(۴) [ه ف] قلیچ * [ض] قلیچ * [د] قلا ‖
(۵) [ض د] مینمود ‖

سرخ کم بود بشمارهٔ نامسکوک برگرفت * و روپیه را که بیشتر از یک سرخ کم بود نا زده سکّه انگاشت * .

گیهان خدیو اعتماد بر پاسبانان احکام فرمودے و از افزونیِ مشاغل کمتر برداختے * درین ولا چون برخے از بے سرانجامیِ این کارگاه بعرضِ همایون رسید شایسته آئینے انتظام یافت * دور و نزدیک کامیابِ شادمانی گشت و جهانے از زیان زدگی بر آسود * بیست و ششم بهمن‌ماهِ سالِ سیِ و ششِ الٰهیِ دستورِ دوم برگزیدند لیکن مهرِ سه برنج کم و روپیهٔ شش برنج کاسته را که تمام وزن برشمردے پذیرائی نیافت * و (۱)این دستگاهِ فرومایگانِ خیانت‌سگال بر انداخته آمد * اگر کارپردازانِ دارالضرب این قدر کم سکّه نمایند یا خزانه‌دار(۲)ان زرهای تمام‌وزن را بدین مقدار کم سازند علاج‌پذیر نباشد * هنگامهٔ راستیِ آرایش گرفت و جهانے بشادیِ گرائید * و نیز دزدپیشگانِ بے آزرم برنجهای سبک برچیده مهرِ سه برنجِ کم را شش برنج کاسته گردانیدے و شش برنجِ کم را نُه برنج کم شمردے * و همچنین کاهش(۳) بر افزودے و زرهای سترگ از میان بردے و در زیان‌کاریِ جاوید افتادے * بفرمایشِ شاهنشاهیِ از باباغوریِ برنجها برساختند و سنجیدگیِ بدان قرار یافت * و نیز دران(۴) سال ماه کوششِ فراوان رفت که گنجوران و عمل‌پردازان از رعیّت زرِ مخصوص طلب ندارند و آنچه از وزن و عیارِ کمیِ پذیرد صرفِ آنرا به نرخ حال بے کم و کاست بازیافت نمایند * حکمِ مقدّس ناراستان را از پا در انداخت و آرمندان را خرسندیِ(۵) آموخت و همگی(۶) رعیّت را از شورشِ ستم‌پیشگان رهائیِ بخشید *

آئینِ درم و دینار *

چون لختے نیرنگیِ سکّهٔ شاهنشاهیِ نگاشته آمد برخے ازین دو نقد برمیگزید و پایهٔ باستانیِ نقود برفرازِ پیدائیِ برمیِ‌آورد *

درهم (و درهام نیز منقول) سیمین نقدے بود برتمثالِ(۷) خستهٔ خرما * در خلافتِ فاروق گرد گردانیدند و در زمانِ زبیر بکلمهٔ(۸) الله و برکت منقوش شد * و حجّاج بسورهٔ اخلاص نگارین ساخت و برخے گویند نامِ خود را درآورده(۹) * و طائفهٔ گذارند نخست کسے که سکّه بر درهم زد فاروق(۱۰) بود * بعضے(۱۱) برانند که در زمانِ عبد الملکِ مروان دینارهای

---

(۱) [ف] و آئین ॥ (۲) [ا] خزینه ॥ (۳۰) [ض د] کاهش را ॥
(۴) [ف ا] دران سال و ماه * [ض د] دران سال ॥ (۵) [ه ف ا] خورسندی ॥
(۶) [ف ا] جمهور رعیت ॥ (۷) [ض د] برمثال ॥ (۸) [ض د] بکلمهٔ الله برکت ॥
(۹) [ه] آورده * [ف ا ض د] آورد ॥ (۱۰) [ف] فاروق رضی الله عنه ॥
(۱۱) [ه] در بعضے ॥

رومي و دراهم کسروي و حميري معمول بود * بفرمودهٔ او حجّاج يوسف سکّه بر درهم زد * و طائفهٔ چنان سرايند[۱] که حجّاج دراهم مغشوشه را خالص گردانيد و سکّهٔ الله احد و الله الصمد[۲] زدند[۳] * و نام آن دراهم مکروهه شد براي آنکه احترام نام قدسي نميشود يا مردم از تغير بدين نام خواندے * و بعد از حجّاج عمر[۴] بن هبيره در زمان حکومت يزيد بن عبد الملک در دارائي عراق دراهم را بهتر از حجّاج ساخت * و سپس خالد بن عبد الله قسري[۵] والي عراق پاکتر گردانيد * و بعد ازو يوسف عمر جودت را بکمال رسانيد * و گويند اوّل کسے که درهم زد مصعب[۷] بن زبير بود و اورا بگوناگون وزن نشان دهند ده يا نه يا شش يا پنج باندازهٔ پنج مثقال * و گويند بيست قيراطي و دوازده قيراطي و ده قيراطي بود * فاروق از هر نوع درهمے برگرفت و چهارده قيراطي که سه يک آن باشد مسکوک گردانيد * و طائفهٔ چنين گذارند در زمان عمر چندگونه درهم روائي داشت هشت دانگي که اورا بغلي[۸] گفتندے (بفتح با و سکون غين منقوط و کسر لام و سکون ياي تحتاني) منسوب براس بغل * او صاحب عيار بود * بفرمودهٔ عمر خطّاب سکّه بر درهم زد * و بعضے گفته اند (بفتح غين منقوط و تشديد لام) منتسب به بغل که نام[۹] دهے است * چهار دانگي که اورا طبري[۱۰] نامندے سه دانگي او را مغربي خواندے يک دانگي[۱۱] يمني نام مجموع[۱۲] را برگرفته نيمه را يک وزنه گردانيد * فاضل خجندي گويد درهم در پيشين روزگار دوگونه بود تام[۱۳] هشت دانگي و شش دانگي (دانگے ازان دو قيراط و قيراط دو طسّوج و طسّوجے دو حبّه) ناقص چهار دانگ و کسرے * ديگر گفتار فراوان ست *

دينار * زرّين نقديست بوزن[۱۴] مثقال بقدر درهم و سه سبع * گويند مثقال شش دانگ است هر دانگے چهار طسّوج و طسّوجے دو حبّه و حبّهٔ دو جو و جوے شش خردل و خردلے دوازده فلس و فلسے شش فتيل و فتيلے شش نقير و نقيرے شش قطمير و قطميرے دوازده ذرّه * پس برين تقدير هر مثقال نود و شش جو باشد * و آن سنگے است که زر را

---

(۱) [ض د] چنان گويند ‖ (۲) [ه] صمد ‖ (۳) [ف ا] زد ‖
(۴) [ض د] عمر بن مغيرة * در [ف ا] صاف نيست ‖ (۵) [ه] قشيري * [ف] قيشري * [ا] قنشري * [ض د] قشري ‖ (۶) [ف ا] پاکيزه برگردانيد ‖ (۷) [ض د] معصب ‖
(۸) [ض د] نام ذهبي است ‖ (۹) [ه] طبري يا طوي * [ض] طبري * [د] طيري * [خ ا] بطري ‖ (۱۰) [ه] يک دانگي * [ض د] يک دانک * در [ف ا] اين لفظ نيست ‖
(۱۱) اين جمله موافق [ه] است * [ف ا ض د ۴] مجموع را برگرفته همه را يک وزن گردانيد ‖
(۱۲) [ض د] نام ‖ (۱۳) [ف ا] بوزن مثقال آن بقدر ‖

بدان برکشند. و نیز زریست مسکوک * و از برخی کناشات (؟) باستانی چنان آگهی شود که مثقالِ یونانی غیر معمول اسبت و کمتر است بدو قیراط و نیز درهمِ یونانی مخالفِ دراهمِ دیگر است بکاستگیِ سُدس یا ربعِ مثقال *

آئینِ سودِ بازرگان در طلا و نقره و جز آن *

بهای یک تولچهٔ (۲) دهبانی یک مهرِ گردِ یازده ماشگی * و اگر ربع بان کم باشد بیک مهر یک تولچه و دو سرخ برگیرند * و اگر نیمهٔ کم شود یک تولچه و چهار سرخ * و اگر سه ربع کم شود یک تولچه و شش سرخ * و اگر طلای نُه بانی باشد بیک مهر یک تولچه و یک ماشه باز ستانند * و همچنان در عوضِ کمیِ هر بانی ماشهٔ افزون برگیرند *

سوداگر بصد لعلِ جلائی صد و سی تولچه و دو ماشه و نیم سرخ و ثمنی از طلای هُن که هشت و ربع بان (۳) عیار دارد باز خرد * و بیست و دو تولچه و ده ماشه و نیم سرخ کم در آتش بسوزد و بخاکِ خلاص آمیزد و صد و هفت تولچه و چهار ماشه و یک سرخ و ثمن طلای خالص باقی ماند * چون بوالا سکّه بلندنامی گیرد صد و پنج مهر انتظام یابد و نزد (۴) یک نیم تولچه طلا (۵) بنرخ چهار روپیه * و از خاکِ خلاص دو تولچه و یازده ماشه و چهار سرخ طلا و یازده تولچه و یازده و نیم ماشه و نیم سرخ نقره بدست افتد * ارجِ هردو سی و پنج روپیه و دوازده و نیم تنکه * همگی حاصلِ طلای مذکور صد و پنج مهر و سی و نُه روپیه و بیست و پنج دام * ازین جمله دو روپیه و هژده و نیم دام کارگران دست‌مزدِ خود ستانند بروشی که گذارش یافت * پنج روپیه و هشت دام و هشت جیتل را مصالح بکار رود * برای پاک ساختنِ طلای اصل یک روپیه و چهار دام و یک و نیم جیتل خرج شود (بیست و شش دام و شانزده و نیم جیتل پاچکِ دشتی * چهار دام و بیست جیتل سلونی * یک دام و ده جیتل آب * یازده دام و پنج جیتل سیماب) * و برای کارکردِ خاکِ خلاص چهار روپیه و چهار دام و شش جیتل و ربع (بیست و یک دام و هفت جیتل و ربع انگشت * سه روپیه و بیست و دو دام و بیست و چهار جیتل سرب) * و شش روپیه و سی و هفت و نیم دام را

---

(۱) * [ه] کناشات * [ف ا] نگاشتات * [ض د] کناشات * درحاشیهٔ [د] بمعنی کردارها * [ک] کنیسات ||
(۲) [ه] توله || (۳) در [ض د] نیست ||
(۴) [ف] بنزدیک || (۵) در [ه] نیست ||

صاحب مال بآن عنوان ستاند که طلا را بدان فائده وام کرده بود و اگر سرمایهٔ خالصه باشد این وجه بدیوان باز گردد * و صد مهر لعلِ جلالي در بدلِ طلا بردارد * و دوازده روپیه و سي و هفت دام و سه جیتل و نیم سود گریبان بستاند * و پنج مهر و دوازده روپیه و سه نیم دام در خالصه فراهم آید * و بهمین(۱) شمارهٔ سود بازرگانان *

اگرچه بهند طلا آورند لیکن در شمالی کوهسارِ این مرز فراوان بود و در تبّت نیز پیدائي گیرد * و از ریگِ دریاي گنگ و سند بآئینے که در کارکردِ سلوني گذارش یافت فراهم آید * ریگِ بیشتر دریاهاي این بوم با طلا آمیخته است لیکن بواسطهٔ افزونيِ رنج و بسیاريِ خرج بهر ساحلے این کار سرانجام نیابد *

سیمِ پاك را بیک روپیه یك تولچه و دو سرخ خرید نماید و به نهصد و پنجاه روپیه نُهصد و شصت و نه تولچه و نه(۲) و نیم ماشه بستاند * در شوشه کردن پنج تولچه و پنج سرخ ربع کم بسوزد * و هزار و شش روپیه انتظام یابد و سیم بیست و هفت و نیم دام برو افزاید * دو روپیه و بیست و دو دام و دوازده جیتل دست‌مزدِ کارگران (ترازوکش پنج دام و هشت جیتل ربع کم چاشني‌گیر سه دام و چهار جیتل و ربع گدازگر شش و نیم دام ضرّاب دو روپیه و یك دام سکّچي(۳) شش و نیم دام) * و ده دام و پانزده جیتل را مصالح (ده دام برای انگشت و پانزده جیتل را آب) * و پنجاه روپیه و سیزده دام بدیوان جواب گوید * باقي نهصد و پنجاه روپیه عوضِ نقرهٔ برگیرد و سه روپیه و بیست و یك دام و ده و نیم حصّه سود اندوزد * چون بازرگان سیمِ ناسرهٔ برگرفته بخانهٔ خود پاك سازد فراوان سود برگیرد * و درین هنگام که بشرفِ سکّه رسد چندان فائده بر ندارد *

نقرهٔ لاري و شاهي و دیگر آغشته را بیك روپیه یك تولچه و چهار سرخ خرید شود چنانچه به نهصد و پنجاه روپیه نهصد و نود تولچه پنج ماشه کم برگیرند * چهارده تولچه و ده ماشه و یك سرخ درسبّاکي بسوزد و در صد تولچه یک و نیم تولچه کاسته گردد * و چهار تولچه و یازده ماشه و سه سرخ هنگامِ شوشه ساختن در کارکردِ گدازگر(۴) بآتش رود * و یك هزار و دوازده روپیه سرانجام یابد * و از خاکِ کهرل سه و نیم روپیه برآید * چهار روپیه و بیست و هشت دام ربع جیتل کم مزدوری برد (ترازوکش پنج دام و هشت جیتل ربع کم سبّاک دو روپیه و نوزده جیتل قرص‌کوب چهار دام و نوزده جیتل چاشني‌گیر سه دام و چهار جیتل گدازگر

---

(۱) [ف] و بهمین شمارهٔ رود * بازرگانان اگرچه الخ ||
(۲) [ف ا] و سه و نیم ||
(۳) [ض د] بتکچي ||
(۴) [ض] گدازش ||

شش و نیم دام ضرّاب دو روپیه و یك دام سنچی[1] شش و نیم دام) * پنج روپیه و بیست و چهار دام و پانزده جیتل در ناگزران آن بکار برنده (پنج روپیه و چهارده دام سرب * ده دام انگشت * پانزده جیتل آب) * پنجاه روپیه و بیست و چهار دام بمارگاه سلطنت سپارند[3] * و نهصد و پنجاه روپیه بدل نقره * چهار روپیه و بیست و نه دام فائده اندوزد * و بسا هنگام نقره[4] را ارزان برخرد و فراوان سود بردارد *

یك من مس بهزار و چهل و چهار دام بدست افتد سیرے به بیست و شش دام و دو و نیم جیتل * یك سیر در آتش بگدازد * و از سیرے هي دام فراهم آید همگي یك هزار و یك صد و هفتاد دام نقش‌پذیر گردد * ازان میان سرمایه بازرگان برگیرد و هژده دام و نوزده و نیم جیتل را فائده گویان بردارد * و هي و سه دام و ده جیتل[5] بمزدوري رود * و پانزده دام و هشت جیتل بخرج ناگزیر (سیزده دام و هشت جیتل انگشت * یك دام آب * یك دام برای گل) * و پنجاه و هشت و نیم دام دیوان اعلی باز ستاند *

آئین پیدایش فلزّات *

ایزد جهان‌آفرین چهار آخشیج را برافروخت وشگرف پیکرها برافراخت * آتش گرم[6] خشك سبك علي‌الاطلاق هوا گرم تر سبك مضاف آب سرد تر گران مضاف خاك سرد خشك گران مطلق * حرارت سبکي آرد و برودت گراني * رطوبت بآساني اجزا را از هم جدا سازد و یبوست از جدائي باز دارد * بدین نیرنگ‌سازي چهارگونه مرکّب هستی یافت آثار علوی معادن نباتات حیوان * از تابش آفتاب و جزآن اجزای آبی سبکتر شده با هوای برآمیزد و ببالا گراید * آن آمیخته را بخار گویند * و اجزای خاکي بسبب آن با هوا آمیزش یافته بالارود نماید * آنرا دخان نامند * وگاه اجزای هوائی نیز بدو برآمیزد * و برخے حکما بخار را برهر دو گذارش کنند لیکن آنچه از اجزای آبی پیدا می‌شود آنرا بخار تر و بخار آبی گویند و آنچه از اجزای خاکي پدید آید بخار خشك و بخار دخاني * ازین دو برروي زمین ابر و باد و باران و برف و جزآن سرانجام گیرد

---

(۱) [ض] بنگچی * [د] پنکچی ||
(۲) [ف ۱] رسانند ||
(۳) [ف ۱] درگداز آن ||
(۴) [ض د] نقره را ارزان‌تر خرد ||
(۵) [ض د] جیتل مزدوری رود ||
(۶) [ف] آتش گرم و سبك ||

و در درون[1] زلزله و چشمه و کان * بخار را بمنزلهٔ جسم و دخان[2] را بمثابهٔ روح پندارند * و از هر کدام باختلاف چگونگي و چندي مایهٔ فراوان انواع بجلوه‌گاه هستي درآید چنانچه دانش‌نامها بار گوید *

کاني از پنج بیرون نباشد آنچه نگدازد[3] از خشکي چون یاقوت و از تري چون سیماب و آنچه بگداز رود یا نه خایسک پذیرد و نه بآتش افروزد مانند زاگ یا پذیرش خایسک نکند و بآتش بسوزد چون گوگرد یا پذیرای خایسک باشد و بآتش افروزش نیابد مثل زر * گداختن جسم روانيِ اجزای آن از جهت تلازم خشک و تر * و خایسک پذیري فرورفتن جسم بوجهي که فراخي بتدریج در درازا و پهنا پدید آید بي آنکه چیزي ازان جدا شود یا بدان پیوندد *

چون بخار با دخان برآمیزد بروجهي که نخستین درقدر زیاده باشد و پس از آمیزش و نُضجِ تمام افروزشِ آفتاب او را بربندد سیماب پدیدار گردد * و چون هیچ جزوي از دخان خالي نبود خشکي درو محسوس شود و با دست[4] نیامیزد و بگریزد * و ازانکه بستگيِ این بحرارت است گرمي او را نکشاید *

و اگر نزدیک باعتدال آمیزش یابند رطوبت لزج چربي پدید آید[5] و هنگام خمیر شدن اجزای هوائي در شود و برودت بستهٔ گرداند * آن مشتعل باشد * اگر دخان و چربي قدري زیاده است کبریت بوجود آید و آن سرخ است و زرد و کبود و سفید * و اگر دخان بیش و چربي اندك زرنیخ گردد و آن سرخ و زرد باشد * و اگر بخار بیش بود پس از بستگي جوهرِ نقط شود سیاه و سفید * و چون سببِ بسته شدن برودت است بحرارت بگدازد * و از فزونيِ دُهنیّت و رطوبتِ لزج آتش درگیرد و از افزایشِ رطوبت خایسک نپذیرد *

باآنکه سرمایهٔ هستيِ اجسادِ سبعه سیماب و گوگرد بود پدید آمدنِ انواع از اختلاف در صفا و تفاوت در آمیزش و دگرگونيِ[6] تاثیرِ یکدیگر باشد * چون هردو را باجزاي ارضي آمیزه نبود و صافيِ‌گوهر باشند و باهم طبخ تمام یابند اگر کبریت سفید و اجزای سیماب افزون نقرهٔ پدیدار[7] * و اگر هردو[8] برابر اند و گوگرد سرخ و نیروی

---

(۱) [ف د ا] و در درون آن [یعنی زمین] زلزله الخ ‖ (۲) [ع] و دخان مثابه ‖
(۳) [ع] نگذارد ‖ (۴) [ع] با دوست نیامیزد ‖ (۵) [ع] آرد ‖
(۶) [ف ا] دگرگونگی را ‖ (۷) [ف ا ض د] پدید آید ‖ (۸) [ع] اگر هردو برابر اند و گوگرد سرخ و نیروی * [فا] اگر هردو برابر اند گوگرد سرخ که نیروی رنگین ساختن دارد * [ض د] اگر هر دو برابر اند گوگرد سرخ و نیروي ‖

رنگین ساختن درو زر چهرهٔ افروزد * و در همین صورت اگر بعد آمیزش و پیش از طبخ تام سردی بر بندد خارچینی صورت گیرد * و اورا آهن چینی نیز خوانند و در معنی طلای خام بود * برخی قسمے از مس انگارند * و اگر تنها گوگرد صاف نباشد و دران افزونیِ سیماب بود و قوّتِ سوزش[۱] هم‌آغوش مس بهم رسد * و اگر بیکدیگر آمیزش شایسته نبود و سیماب افزون قلعی شود * و برخی گویند سرانجام نیابد بےصفائیِ هردو * و اگر هردو ردی[۲] باشند و سخت مختلط و در سیماب تخلخلِ ارضی و در کبریت نیروی سوختن آهن پدید آید * و اگر درین صورت آمیختگی بر کمال نبود و سیماب افزون سرب چهرهٔ افروزد * این هفت گوهر را اجساد نامند و سیماب را امّ الاجساد و کبریت را ابو الاجساد * و نیز زیبق را روح و زرنیخ و کبریت را مشابهٔ[۳] نفس پندارند *

و جست[۴] که نزد برخی روحِ توتیا ست و نزدیک بسرب باشد در حکمت نامها دیده نشد در هندوستان بحدودِ جالور از مضافاتِ صوبهٔ اجمیر کانِ اوست * و اهلِ[۵] صنعت برانند رصاص سیمیست جذام گرفتار و زیبق نقرهٔ ایست مفلوج و سرب زریست مجذومِ سوخته و نحاس زریست خام * اکسیری پزشک آسا بمقابله یا مماثله چاره نماید *

و دانش‌وران کرداردوست ازین اجساد مرکّباتِ صناعی برسازند و ازان[۶] زیور و ظروف و جز آن صورت گیرد * ازانجمله

سفیدرو[۷] * اهلِ هند آنرا کانسی گویند چهار سیر مس و یک سیر قلعی بگداز برده سرانجام دهند *

روی * و آن چهار سیر مس و یک و نیم سیر سرب باشد * و اهلِ هند بهنگار نامند (بفتحِ با و ها و نونِ خفی و کافِ فارسی و الف و را) *

برنج * هندی‌زاد[۸] پیتل خوانند (بکسرِ بای فارسی و سکونِ یای تحتانی و

---

(۱) [ه د] سوزش * [ف ا ض] شورش ‖ (۲) [ف] ردی * در دیگر نسخها روی ‖
(۳) [ف] مشابه ‖ (۴) [ف ا] وجست که نزد برخی الخ * [ه] وجست نزد برخی * [ض د] وجست نیز برخی ‖ (۵) [ف ا] و اهل هند وصنعت ‖
(۶) [ض د] و دران زیور ‖ (۷) [ه] قلعی را ‖ (۸) [ض د] هندوی ‖

فتحِ تای فوقانی و لام) * آنرا بر سه نوع سازند اوّل آنکه سرد چکش خورد اجزای او دو و نیم سیر مس و یک سیر روحِ توتیا * دوم گرم چکش پذیرد از دو سیر مس و یک نیم سیر روحِ (۱) توتیا صورت گیرد * سوم چکش نخورد (۲) و در ریخته‌گری بکار برند * از دو سیر مس و یک سیر روحِ (۳) توتیا فراهم آید *

سیمِ سخته * از سرب و نقره و نحاس ترکیب یابد * رنگِ آن سیاه روشن (۴) در نقّاشی بکار آید *

هفت جوش * چون خارچینی پدید (۵) نیست * از شش فلز ترکیب یابد * بعضی این را طالیقون گویند و برخی طالیقون را مسِ معمول انگارند *

اشت دهات (بفتحِ همزه و سکون شین و تای فوقانی هندی و فتحِ دال و های خفی و الف و سکونِ تای فوقانی) مرکّب از هشت چیز شش جوهرِ مذکور و روحِ توتیا و کانسی * و همانا بهفت بار گردد *

کول پتر (بفتحِ کاف و سکونِ واو و لام و فتحِ بای فارسی و سکونِ تای فوقانی و را) از دو سیر سفیدرو و یک سیر مس بس رنگین و خوش‌نما صورت گیرد * و از قدسی اختراعاتِ شاهنشاهی است *

آئینِ گرانی و سبکیِ هر کدام *

نگارش یافت که مرکّبات از آمیزشِ بخار و دخان وجود گیرد و آن هر دو از آخشیجِ سبک و گران * و نیز بخارِ تر و خشک گاه چندان باشد که قبل از امتزاج و بعد ازان نضج یابند و گاه (۶) در یکی ازین دو حالت * بنابرین مرکّبی که جزوِ آتشی و بادی او غالب بود بر جزوِ آبی و خاکی سبکتر باشد از معدنی که جزوِ آبی وخاکی او زیاده است * وهمچنین هر معدنی (۷) که بخارِ او زیادتی کند بر دخان سبکتر باشد ازانچه دخانِ او زیاده بود از بخار * و همچنین هر کانی که نضجِ بخار و دخان در وی بیشتر گران‌تر باشد ازانچه بدان پایه (۸) نبود چه تخلخل در اجزا و درآمدنِ هوا پیکر را کلان نماید و سبک سازد * وازین شناسائی دست‌آویزِ دریافتِ ثقل

---

(۱) [ف ا] روح توتیا فراهم آید ||
(۲) [ف ا] چکش بخورد ||
(۳) [ف ا] روح توتیا صورت گیرد ||
(۴) [ف ا ض] سیاه روش ||
(۵) [۵] بدید نیست ||
(۶) [ض د] وگاه یکی ازین ||
(۷) [د] معدن ||
(۸) [ض د] مایه ||

و خفّت هر چیز بدست آید * و یکی از گذشتگان تفاوت گرانی برخی در نظم در آورده * قطعه (۱) *

زروی جثّه هفتاد (۲) و یك درم سیماب چل و شش است و ز ارزیز (۳) سی و هشت شمار
ذهب صد است سرب پنجه و نه آهن چل برنج و مس چهل و پنج نقره پنجه و چار

و برخی این اندازه (۴) بحروف بر گذارده * قطعه *

نه فلزّ مستوی الحجم را چون برکشی اختلاف وزن دارد هریکی بی اشتباه
زر لکن زیبق الم اسرب دهن ارزیز حل فضّه ند آهن یکی مسّ و شبه مه روی (۵) ماه

چون ازین فلزّات قطعهٔ چند در درازی و پنهائی و پری (۶) برابر گیرند در برکشیدن دگرگون بر آیند * برخی دانش‌اندوزان اختلاف مذکور را از دگرگونگی صور نوعیّه انگارند و سبکی و گرانی و بر آمدن بر آب و فرو شدن درو و مختلف شدن وزن در ترازوی هوائی و آبی بران اندیشند *

و بعضی تیزبینان ژرف‌نگاه همه را اندازه از آب گیرند * ظرفی خاص بر سازند و آنرا آب‌آمود گردانند * و صد صد مثقال ازانها اندازند * هرقدر آب که بدر آوردن بیرون شود ازان تفاوت حجم و ثقل شناخته آید * هرچه آبش بسیار باشد حجم او زیاده بود و گرانی کمتر و آنچه آب او کم بود بر خلاف آن * چنانچه آب نقره در مقدار مذکور ده (۷) مثقال ثلث کم است و آب طلا پنج مثقال و ربع * و چون قدر آب هرکدام از وزن هوائی او انداخته شود باقی مانده وزن آبی باشد * ترازوی هوائی آنست که هر دو پلّه در هوا بود و در آبی هر دو بر آب * چه گران را نیروی غرق فراوان بود هر آئینه بصوب (۸) مرکز بیشتر شتابد * و اگر یکی از دو بر سطح آب بود و دیگرے در هوا هر آئینه هوائی اگرچه سبکتر باشد فروتر شود چه هوا لطیف است به نسبت آب آن پایه مزاحمت نرساند * و اگر آن آب بیرون شده کمتر از وزن جسم درآورده بود آن جسم در آب فرورود * و اگر بیشتر باشد بر فراز آب ایستد * و اگر برابر باشد آن جسم چندان در شود که اعلای (۹) او با سطح آب برابر شود * و ابوریحان بیرونی جدولے بر نهاده برای مزید آگهی آورده شد *

---

(۱) در [ه] ز روی جثه بهفتاد و یك بود سیماب * چهل و شش صفر ارزیز سی و هشت شمار * و در حاشیهٔ او نوشته است که صفر بمعنی کانسی باشد || (۲) [ف] بهفتاد ||
(۳) [ه] در ارزیز || (۴) [ف ا] این اندازه را * [ه] اندازه بحروف برگذارده بدین نمط ||
(۵) [ه] صفر || (۶) [ف ا] پری * [ه] پرائی ؟ * در [ض د] این لفظ نیست ||
(۷) [ض د] دو مثقال || (۸) [ف ا] بصورت مرکز || (۹) [ف] اعلائی او ||

نامهای فلزّات و جواهر *	مقدارِ آبها که بیرون شود بهنگامِ انداختنِ صد مثقال از فلزّات و جواهر *			وزنِ فلزّات و جواهر در آب وقتی که در هوا صد مثقال باشند *			وزنِ فلزّات زمانی که بحجمِ صد مثقال طلا باشد و چگونگیِ جواهر در حجمِ صد مثقال نیلی یاقوت *		
	مثاقیل	دوانق	طسّوجات	مثاقیل	دوانق	طسّوجات	مثاقیل	دوانق	طسّوجات
طلا	۵ ه	۱ ا	۲ ب	۹۵ صه	۴ د	۲ ب	۱۰۰ ق	—	—
سیماب	۷ ز	۲ ب	۱ ا	۹۲ صب	۳ ج	۳ ج	۷۱ عا	۱ ا	۱ ا
سرب	۸ ح	۵ ه	۳ ج	۹۱ صا	۱ ا	۳ ج	۵۹ نط	۲ ب	۲۰ ب
نقره	۹ ط	۴ د	۱ ا	۹۰ ص	۱ ا	۳ ج	۵۴ ند	۳ ج	۳ ج
صفر	۱۱ یا	۲ ب	۳ ج	۸۸ فح	۴ د	۳ ج	۴۶ مو	۲ ب	۳ ج
نحاس	۱۱ یا	۳ ج	۳ ج	۸۸ فح	۳ ج	۳ ج	۴۵ مه	۳ ج	۳ ج
نحاسِ زرد	۱۱ یا	۴ د	۳ ج	۸۸ فح	۲ ب	۳ ج	۴۵ مه	۳ ج	۵ ه[؟]
آهن	۱۲ یب	۵ ه	۲ ب	۸۷ فز	۳ ج	۲ ب	۴۰ م	—	—
قلعی	۱۳ یج	۴ د	۳ ج	۸۶ فو	۲ ب	۳ ج	۳۸ لح	۲ ب	۲ ب
یاقوتِ آسمانی	۲۵ کا	۱ ا	۲ ب	۷۴ عد	۴ د	۲ ب	۹۴ صد	۳ ج	۳ ج
یاقوتِ سرخ	۶ کو	۸ ح	۳ ج	۷۴ عد	۳ ج	۳ ج	۹۴ صد	۳ ج	۳
لعل	۲۷ کز	۵ ه	۲ ب	۷۲ عب	۳ ج	۲ ب	۹۰ ص	۲ ب	۳ ج
زمرّد	۳۶ لو	۲ ب	۳ ج	۶۳ سج	۴ د	۳ ج	۶۹ سط	۳ ج	۳ ج
مروارید	۳۷ لز	۱ ا	۳ ج	۶۲ سب	۵ ه	۳ ج	۶۷ سز	۵ ه	۲ ب

(۱) گذارش این جدولها در مقدّمه مذکور ست ۱۲

	مثاقیل	دوانق	طسّوجات	مثاقیل	دوانق	طسّوجات	مثاقیل	دوانق	طسّوجات
لاژورد	۳۸ ح	۳ ج	۳ ج	۶۱ سا	۳ ج	۳ ج	۶۵ سه	۳ ج	۲ ب
عقیق	۳۹ لط	۳ ج	۳ ج	۶۱ سا	۳ ج	۳ ج	۶۴ سد	۴ د	۲ ب
کهربا	۳۹ لط	۳ ج	۳ ج	۶۰ س	۳ ج	۳ ج	۶۴ سد	۳ ج	۱ ا
بلّور	۴۰ م	۳ ج	۳ ج	۶۰ س	۳ ج	۳ ج	۶۳ سج	۳ ج	۳ ج

آئینِ[1] شبستانِ اقبال *

اورنگ نشینِ گیهان‌بیرای را از اندیشهٔ[2]آبادیِ خواهشِ طرازآفرین گیرد و کارکرد بشایستگی گراید * پیکرستان حقیقت‌زار گردد و ظاهر چهرهٔ معنی برکشاید * ازین رو فزونیِ پردگیان (که بزرگ‌دانشان را بظلمت‌کدهٔ طبیعت برد) گیتیِ خدیو را فروغِ[3] بینش افزود و از نشیبِ تعلّق فرازِ[4] وارستگی برآورد * و یکزین روشے منزل آبادی پذیرفت و خاندانها نظام گرفت * از بزرگانِ هندوستان و دیگر کشورها[5] خواستگاری فرمود[6] و بدین پیوندِ یکجهتی آشوبگاهِ دنیے آرامش یافت * و همچنان که از فروغِ دیده‌وریِ شایستگانِ بیرونیِ خدمت را از خاکستانِ خمول برداشته بلندپایگی بخشید پرستارانِ درونی را از پیش‌بینی باندازهٔ هریک پایه برافرازد * کوتاه‌بین چنان پندارد که طلای خاک‌آلود[7] را گوهرافروز[8] گردد و ژرف نگاه داند که اکسیرسازیِ و کیمیاطرازیِ است * هرگاه رستنیِ جمادے را دگرگون سازد و مس و آهن زر گردد و قلعی و سرب نقره شود اگر گرامیِ آدمیِ هیچ‌کسان را مردم گرداند چه شگفت *

* بیت *

چه نیکو زدند[9] این مثل هوشمندان که اکسیرِ بخت است چشمِ بلندان *

همگی سرمایهٔ انتظام خردپژوهیِ ژرف نگهیِ پایه‌شناسیِ قدردانیِ کاردرستیِ بردباری *

---

(۱) در [ف ا] آئین شبستان اقبال و آئین منزل در یورشها و آئین فرود آمدن اردو و آئین چراغ افروزی پس ازآئین نرخ اجناس نوشته اند ‖ (۲) [ف] اندیشهٔ * [ع] اندیشه خواهش ‖
(۳) [ف ا] فروغ زینت افزود ‖ (۴) [ض د] برفرزِ ‖ (۵) [ع] دیگر کشور ‖
(۶) [ف ا] فرمود ‖ (۷) [ض د] خاک آلوده را ‖ (۸) [ع] گوهر افروز گردد
[یعنی سلطان] * [ف ا] گوهرافروزد * [ض د] گوهر افروز کرد ‖ (۹) [ف] زده است ‖

در خشمناکي بهنجار شتابد و بمهرافزائي اندازه گیرد[۱] شنوده را بدور بیني برسنجد و از خیال پرستي کناره گزیند * نیایش‌گرئي مردم‌زاد سترگ نعمت شناسد و بادهٔ دنیے گزندے بجوهر خرد نرساند *

و نیز بزرگ حصارے بر سازد و دران منازل[۲] دلکشا آسایش فرماید * و هر یکے از پردگیان را که از پنج هزار افزونند جداگانه منزلے نامزد گرداند * و جوق جوق برساخته بگزین خدمتها سرگرم دارد * پرستاران پارساگوهر بداروغگی و دیدبانیٔ هر گروهے باز گذارد * و یکے از نیک‌ذاتان عفّت سرشت را اشراف بردهد * بسان بیرون کارخانها آباد گردد و روزیٔ هریك درخور فراخ گرداند * اگرچه اندازهٔ بخشش بخامه درنگنجد لیکن ماهوارهٔ هر کدام مهین بانو از یك هزار و ششصد[۳] و ده روپیه تا بیست و هفت * و برخے پرستاران حضور را از پنجاه و یك تا بیست و چندے را از چهل تا دو[۴] * و بر دربار خاص مشرف درست‌قلم خدمت‌گذار مقرّر فرماید * داد و ستد درونی را سررشته نگاهدارد و نقد و جنس بنگارد * آنچه این گروه را خواهش[۵] رود باندازهٔ ماهیانه از تحویلداران درونی باز خواهند * یادداشت بمشرف آستانه رسد و از دید آن گنجور برونی سپارد و درین بازخواست برات نگذرد * و برآورد سالیانه نموده باجمالی قبض نویسد و بمهر اولیای دولت نشانمند گردد * و سپس بستهٔ خاص شاهنشاهی (که برای همین کار جدا ساخته اند) روائي گیرد * بدین سند خزانچیٔ کل زر حوالهٔ تحویلدار کلّ برونی نماید * او بنگاشتهٔ آن بتکچی بحوالهداران جزو برونی بردهد * ازانجا بخدمت پذیران درونی اختصاص یابد و با زر وقت[۶] در علوفه شمارهٔ رود *

گرداگرد شبستان اقبال از درون سو پارسا زنان آگاه پاسبانی نمایند * خاصه بر درگاه عفّت‌منشان شیوازبان زودیاب حاضر باشند * و برون در خواجه‌سرایان سعادت‌سگال انتظار خدمت برند * و بمسافتے مناسب راجپوتان اخلاص‌گزین بدیدبانی نشینند * و پس ازان پرده‌داران جدگزین راستي‌طراز یتاق‌داری بجا آرند * و از بیرون سو هر چهار طرف امرا و احدیان و دیگر سپاه مرتبه بمرتبه کشك دارند *

هرگاه بیگمان و زنان امرا و دیگر عفائف خواهند که بسعادت کورنش شرف اختصاص یابند نخست بخدمت پذیران درون آگهی شود و بشایستگی پاسخ گیرند و نوشتهٔ

---

(۱) [ه ض ه] اندازه نگیرد ‖ (۲) [ف ا] منزل ‖
(۳) [ض] ششصد و ده [د] ششصد و دو روپیه تا هشت و هفت ‖ (۴) [د] تا ده ‖
(۵) [ض د] خواهش رو دهد ‖ (۶) [ض د] و باز وقت حساب در علوفه ‖

خود به پیشکاران دربار فرستند * هرقدر پرستار که دران باشد بدرون شتابند * و برخی خاصان تا یک ماه رخصت یابند *

و خدیو عالم با وجود پاسبانان راستی‌منش ژرف‌نگهی خویش بار ندارد و پخته‌کاری بجا آورد *

آئین منزل در یورشها *

همگی آن دشوارگذار لیکن لختی که در شکارها بکار بندند و در سفرهای نزدیک انتظام باید مینویسد و نمونهٔ برمی‌نگارد * نخست گلل‌بار (بضمّ کاف فارسی و لام و الف و لام و با و الف و را) شگرف حصاریست گیتی‌خداوند بروی کار آورد * در و دربند[1] آن بس استوار و بقفل و کلید بست و کشاد پذیرد * از صد گز در[2] کم نباشد * در شرقی کنار آن بارگاهی دوسرغهٔ پنجاه و چهار خزانه‌دار بدرازا بیست و چهار گز و پهنا چهارده گز[3] بر پا کنند و درون چوبین راوتی بزرگ ایستاده شود و پیرامون آن دیگر سراپرده‌ها برافرازند * پیوست آن چوبین کاخی دو آشیانه اساس یابد و آن پرستش‌کدهٔ گیهان‌خدیو باشد * فراز این بر شده صبحگاه کورنش دهند * پرستاران درونی بی دستوری بدان در نشوند * بیرون[4] آن بگزین آئینی بیست و چهار چوبین‌راوتی بدرازا ده گز و پهنا شش گز[5] برافراشته آید * هریکی بقناتها جدا گردد * گزیدگان مشکوی دولت دران عشرت گزینند * و نیز چندین خرگاه و خیمه بر پا شود و بخاصان اختصاص یابد * سایبانهای زردوزی و زربفتی و مخملی زینت بر افزایند * و پیوست آن بطول و عرض شصت گز گلیمی سراپرده ایستاده کنند * و خیمهٔ چند دران ترتیب یابد * اردوبیگیان و دیگر زنان پارسا را آرامش جا باشد *

و بیرون آن تا دولتخانهٔ خاص صد و پنجاه گز طول و صد گز عرض صحنی دلکشا برآرایند و مهتابی نامند * و از هر دو طرف آن به پیشین نمط سراچه شکوه افزایند * و در هر دو گز چوب شش‌گزی که یک گز در زمین باشد و در سر آن قبّهٔ برنجی[6] آذرا بدر طناب بیرون و درون استوار گردانند * و دیدبانان بر نمط گذارش یافته پاسبانی نمایند * میانهٔ این نشاطگاه صفّه برسازند[7] و بران نمگیرهٔ چهارچوبه سایبانی کنند[8] شبانگاه کشورخدا

---

(۱) [فا] در و بند آن * [دض] و دربند آن ‖ (۲) [ض‌د] صد گز ‖
(۳) این لفظ در [فا] نیست ‖ (۴) [ف] بیرونی آن ‖ (۵) این لفظ در [فا] نیست ‖
(۶) [فا] قبهٔ برنجی آرایند و طناب الخ ‖ (۷) [ا] صفّچه برسازند ‖
(۸) [۴] کند * [ض‌د] کنند * [فا] نمایند ‖

بعشرت برنشیند بجز خاصان بار نیابند * پیوستِ[1] گلال‌بار دوازده شقهٔ سی گزی دائره بندد[2] و در آن بدین فضا کشاید و دران چوبین‌راوتی ده گزی و زمین‌دوز چهل‌خزانه بیارایند * و دوازده شامیانهٔ دوازده‌گزی بران سایه افکند * بقناتی چند جدا سازند * این خلوتگاه[3] را اچکی‌خانه[4] نامند * و در هر نشیمن‌گاه صحت‌خانهٔ بگزین روش آماده سازند * گیتی‌خداوند طهارتخانه را بدین نام خواند * و پیوستِ[5] آن صد و پنجاه گز طول و عرض گلیمی برده سرای شانزده شقهٔ سی و شش گزی مربّع برپا سازند * بدستورِ پیشین چوب و قبّهٔ زینت افزاید * و در میانه جا بارگاهِ بزرگِ هزار فراش ایستاده کنند * هفتاد و دو خزانه دارد و پانزده گز سرغِ اوست * بران قاندری بر افرازند بسانِ خیمه از موم‌جامه و جز آن سبکتر سازند و بربالا گیرند * در بارش و تابش سودمند آید * و گرداگردِ آن پنجاه شامیانهٔ دوازده‌گزی سایه اندازد * و این دولتخانهٔ خاص را نیز در و دربند باشد * امرای[6] بزرگ و اعیانِ سپاه را بخشیان حکم گرفته گذارند و در سرآغازِ هرماه دستوری[7] بار تازگی یابد * و درون و بیرون را بنگارین فرشها بیارایند و گلزارے شگرف نمودار گردد * و بیرونِ این سیصد و پنجاه گز را طناب کشیده شود و در هر سه گز چوبے استوار کنند * گرداگردِ آن مردم بدیدبانی ایستند[8] * این دیرانخانهٔ عام باشد * از همه سو کشک‌داران[9] به پیشین دستور آگهی ورزند * و از مُنتهایِ این نشاطگاهِ بدیری دوازده طنابِ شصت گزی نقّارخانه جایِ گیرد و در میانهٔ[10] این فضا آکاس‌دیه برافروزد *

چند نگارش یافته همراه گیرند و فرّاشانِ چابک‌دست یکے را در سرزمینے که میران منزل گزیده باشند ایستاده کنند و آن دیگر را پیش[11] برده برآرایند و انتظارِ گرامیِ مقدم برند * هر کدام را صد فیل و پانصد شتر و چهار صد اراّبه[12] و صد کهار بردارند و پانصد سوار[13] منصب‌دار و احدی و جز آن و هزار فرّاشِ ایرانی و تورانی و هندی و پانصد بیلدار و صد سقّا و پنجاه درودگر و خیمه‌دوز و مشعلچی و سی چرم‌دوز و صد و پنجاه خاکروب پیوسته خدمت گزینند * ماهوارهٔ پیاده از دویست و چهل دام تا صد و سی *

---

(۱) [ض‌د] و پیوستهٔ ‖ (۲) [ض‌د] بندند ‖
(۳) [ض‌د] خلوت خانه ‖ (۴) [ه] اچکی * [فا] اچکی * [ض] اچکی *
[د] اچکی یا اچکی ‖ (۵) [ه] آن * [فاض‌د] این ‖ (۶) [ف] امراء ‖
(۷) [ه] دستوری بارالخ * [ف‌اض‌د] هرماه دستوری باز تازگی ‖ (۸) [ض د] بایستند ‖
( ) [ه] کوشك ‖ (۱۰) [ه] میان ‖ (۱۱) [ه] پیش برده * [ف‌اض‌د] پیشِ پرده ‖
(۱۲) [ض‌د] عرابه ‖ (۱۳) این لفظ در [ض‌د] نیست ‖

آئینِ فرود آمدنِ اُردو *

خدیوِ عالم هرچند فراهم آوردنِ لشکرها کمتر فرماید بیشتریِ فیروزیِ جنوده هر صوب که یورش بدان[1] سو شود در رکابِ نصرت‌اعتصام باشد بل بسیارے از هر ناحیت بکارها باز داشته دستوریِ همرهیِ نیابند * از هجومِ مردم و انبوهیِ سپاه روزها بسر آمدے که لشکریِ خانهٔ یکدیگر نیافتے تا به بیگانه چه رسد * گیتیِ‌خداوند از فروغِ بینش گزین طرزے پدید آورد[2] و گروهاگروه مردم بر آسودند * برخے زمینِ دلکشا که درازیِ آن هزار و پانصد و سی گز باشد چنانچه نگاشته آمد شبستانِ اقبال و دولتخانها و نقّارخانه انتظام یابد * وسپس راست و چپ و عقب سیصد گز کشاده گذارند * جز کشك‌دار ازانجا نیارد گذشت * و درین میان بدوریِ صد گز جانبِ قُول مریم مکانیِ و گلبدن بیگم و دیگر پارسا گوهران و شاهزاده دانیال جا گیرند و راستا شاهزاده سلطان سلیم فرود آید و چپا شاهزاده شاه مراد * و سپس باندک دوریِ بیوتات قرار یابد * و بعد ازان[3] سی گز گذاشته بهر گوشه گزین چهارسوئے هنگامه آراید * و هر طرفے باندازهٔ پایه بورتِ امرا قرار گیرد * و چوکیِ‌دارانِ شنبه و جمعه و پنجشنبه در قلبگاه و از یکشنبه و دوشنبه دستِ راست و از سه شنبه و چهارشنبه بدستِ چپ[4] پایه پایه عشرت اندوزند *

آئینِ چراغ افروزیِ *

گیهان‌فروزِ[5] روشن‌دل نوردوستیِ را ایزدپرستیِ شمارد و ستایشِ الٰهیِ اندیشد * نادانِ تیره‌خاطرِ دادار فراموشیِ و آذرپرستیِ خیال کند * خرد پژوهِ ژرف بین نیکو داند * هرگاه نیایشِ صوریِ بر گزیدگان طرازِ شایستگیِ دارد ز نکردن[6] را نکوهیده بر شمارند * بزرگ داشتِ این والا عنصر که سرمایهٔ هستیِ و پایندگیِ مردم‌زاد بود چگونه سزاوار نباشد و چرا بدان تباه‌خیال درشود * و شیخ شرفِ الدینِ مُنیری چه خوش میگوید هرکرا آفتاب فرو شود اگر با چراغ نسازد چه کند * شعله ازان مرچشمهٔ الٰهیِ نورست و نشانِ آن گوهرِ قدسیِ * اگر خور و آذر نبودے غذا و دوا از کجا صورت بستے و چشمِ بینا بچه کار آمدے * آتشِ این شمعِ اقبال آسمانیِ است *

---

(۱) [ف ا] بدان صوب ‖ (۲) [غ د] آورده ‖ (۳) [در [غ د] نیست ‖
(۴) [غ د] چپ مایهٔ عشرت ‖ (۵) [ف ا] فیروز ‖ (۶) لفظ را در [ه] نیست ‖

درشرف آفتابِ نیمه[۱] روز که فروغ جهان را در گیرد سنگین مهرهٔ سفیدِ تابناک بهندي سورج کرانت گویند (بضمّ هین و سکونِ واو و فتحِ را و سکونِ جیم و کاف[۲] را و الف و نونِ خفي و تای فوقاني) برابرِ آفتاب گذارند و لختی پنبه نزدیک دارند * از تابش آتش بدو درگیرد * آن آسماني آذر بکارآگهان بسپارند * چراغچیان و مشعلچیان و مطبخیان ازان روشني کارِ خویش طلبند * چون سال بفرخندگی سپری گردد بتازگي باز ستانند * و آوندے که درو نگاهدارند اگن‌گر نامند (بفتحِ همزه[۳] و کسرِ کافِ فارسي و سکونِ نون و کافِ[۴] فارسي و سکونِ را) یعنی آتش‌دان *

و نیز سپیدگون[۵] سنگے رخشا[۶] پدید آمد چندرکرانت خوانند (بفتحِ جیمِ فارسي و سکونِ نون و دال و را) او را[۷] مقابلِ ماه دارند * آب تراوش کند *

چون از روز یک گهري ماند خدیوِ عالم اگر سوار باشد فرود آید و اگر غنوده بیدار گردد و از هر نقابِ[۸] جمالِ جهان‌آرا یک‌سو شده ظاهر را همرنگِ باطن گرداند * و چون روشني‌بخشِ جهان نورِ خویش برگیرد خدمت‌گذارانِ سعادت‌گرای در دوازده لگنهاي زرّین و سیمین کافوری شمعها افروخته در پیشگاهِ حضور آورند * و یکے از سرایندگانِ شیوا زبان شمع در دست ایزدي سپاس برگذارد و بگوناگون نمط سراید و سپس دعاي دولتِ روزافزون بر خواند و انجامِ سخن بدان کند * گیتی‌خدیو نیایش و نیاز را پایه برتر نهد و تازه فروغے دریوزه کند *

و چگونگیِ شمعدانها و فانوسها از ستایش بیرونست و کارنامهاي هنرمندان از نیروي قلم افزون * برخے ده منی و زیاده بر سازند و بچندین پیکر بر آرایند یک شاخه و دو شاخه و جز آن فروغ افروز دیده وران گردد * و از مخترعاتِ قدسي فانوسے ست به بلندیِ یک گزِ الٰهي * بربالاي آن پنجِ دیگر * برسرِ هر کدام صورتِ جانورے * لختے کافوری شمعها به بلندیِ سه گز و زیاده برپیزند و بزینه گل گیرند * و براي فروغ‌افزائیِ[۹] بیرون و درون مشعلها نیز بر افروزند * شبِ اوّل و دوم و سومِ ماهِ قمري که روشني کمتر باشد هشت فتیله برافروزد[۱۰] و از چهارم تا دهم یکیک کم گردد چنانچه در دهم که روشني افزونی[۱۱] گیرد بیکے بسنده نمایند و تا پانزدهم دهم آسا

---

(۱) [ف ا] نیمهٔ روز ॥
(۲) [ض د] وکسر کاف ॥
(۳) [ف ا] بفتح همزه وکاف ॥
(۴) [ف ا] وکسر کاف فارسي ॥
(۵) [ف] سپیده‌گون • [ض د] سفیدگون ॥
(۶) [ع] رخشا • [ف ا ض د] رخشان ॥
(۷) این لفظ در [ع] نیست ॥
(۸) [د] از زیر نقاب ॥
(۹) [ف ا] فروغ آرائی ॥
(۱۰) [ف ا] افروزند ॥
(۱۱) [ف ا] افزون گردد ॥

و از شانزدهم تا نوزدهم یکیك افزوده آید و بیستم بر منوال نوزدهم و در بیست و یکم و بیست و دوم یکیك افزایند و بیست و سوم بسان بیست و دوم و از بیست و چهارم تا ساغ هشت هشت * در هر[1] فتیله یک سیر روغن و نیم سیر لیقه بکار رود * و برخی جا پیمسوز[2] افروزند و بدل[3] روغن چربي بسوزد * باندازهٔ بزرگي و خوردي فتیله افزوني و کمي گیرد *

و نیز گیتي خداوند براي رهنمونيِ جویندگانِ درگاه چراغي بر افروخت * پیشِ دربار ستوني چهل‌گزي و بیش بر افرازند و بشانزده طناب استوار گردد * بر افرازِ آن بزرگ فانوسي بر افروزند و آنرا آکاس‌دیه گویند (بهمزه و الف و کاف و الف و سین و کسرِ دال و فتحِ یاي تحتاني و هاي مکتوب) * از دور روشني دهد و پژوهندگان ازو پی بدربار برند و شناساي جاي خویش آیند * پیشتر مردم در یورشها حیرت اندوختي و بمقصد راه نیافتي *

و درین کارخانه بسیارے منصب‌داران و احدیان و دیگر سپاه خدمت گزینند * و علوفهٔ پیاده از دو هزار و چهار صد دام زیاده و از هشتاد دام کم نیست *

آئینِ شکوهِ سلطنت *

شمسهٔ چهارطاقِ فرمان روائي فرّهٔ ایزدیست که بے میانجیِ کوششهاي امکاني دست‌نهادِ ایزدي قدرتست * اورنگ‌نشینانِ فرهنگ‌افزا بصورت‌آرائي دل بر نهند و آنرا چهرهٔ کشاي ایزدي‌فروغ پندارند * لختے ازان بر می‌نویسد و آئینِ روزگارِ خویش بر میگذارد *

اورنگ بگوناگون پیکر بر سازند مرصّع و زرّین و سیمین و جز آن چهرهٔ بر افروزد *

چتر[4] بگران‌مایه جوهر آرایش یابد و کم از هفت نبود *

سایبان بیضي پیکریست به بلندیِ یک گز و دستهٔ او بسانِ چتر بزربفت و مانندِ آن در گیرند * و بوالا گُهرها بر آرایند * خدمت‌گزینانِ چابك‌دست آماده دارند و در تابشِ خورشید برابر گیرند و آنرا آفتاب‌گیر نیز گویند *

کوکبه چندے در پیشگاهِ محفل آریزند *

و این هر چهار جز خدیو زمان را شکوه نیفزاید *

علم بهنگام[5] سواري همراهِ قُور کم از پنج نبود و همواره در غلافِ سقرلاط دارند *

در جشن[6] و رزم بر کشایند *

---

(۱) این لفظ در [ف ا ض] نیست ‖ (۲) [ض د] پنبه سوز ‖
(۳) در نسخها و بدل چربي روغن الخ * [ک] و بدرگاه بدل چربي ‖ (۴) [ف ا] چهتر ‖
(۵) [ف ا] هنگام ‖ (۶) [ه] در جشن هر بزم ‖

چترترق از عالم علم است و کوتاه‌تر ازو و قطعاتے چند بر افزایند *
ثمن ترق بسان چترترق لیکن ازو درازتر * در علمها این دو را پایه برتر نهند و آخرین به بزرگ نوئیدن اختصاص یابد *
جهندّه (بفتح جیم و های خفي و نون پنهان و فتح دال هندي و های مکتوب) هندي[1] علمے ست *
و یک یک ازینها ناگزیر تور و در بزرگ هنگامها[2] فراوان برسازند *
و آنچه در نقّارخانه بکار برند کورگه بزبان عرف دمامه گویند و هژده جفت کمابیش بلند آوازه گردد *
نقّاره بیست[3] جفت و کم و زیاد[4] در نوازش دارند *
دُهل چهار ازان به نوا درآید *
کرنا[5] از زر و سیم و برنج و جز آن برسازند و کم از چهار ننوازند *
سرنا[6] عجمي و هندي نُه‌تا بسرایند *
نفیر عجمي و فرنگي و هندي بود و از هرکدام چندے بنوازند *
سنگ[7] (بکسر سین و نون خفی و کاف فارسي) از مس بسان شاخ گاو انتظام یابد و درتا را بکار برند *
سنج سه جفت ازان نواخته شود *
پیشتر هرگاه چهار گهري[8] از شب و همان قدر از روز ماندے نواخته شدے * اکنون نخست در نیم شبان که نورافزاي جهان رو بفراز نهد و دیگر هنگام پیدائي آن گیتي‌فروز * پیشتر ازان بیک گهري جادونفسان سحرپرداز بنواختن سرنا زمزمهٔ آگهي دردهند و غنوده‌گان را بیدار گردانند * و پس از یک گهري چاشني کنند * کورگه را لختے بآواز درآورند و کرنا و نفیر و دیگر اسباب شکوه را جز نقّاره بکار برند و پس از اندک زمانے باز بسرنا پردازند و به نفیرهای نشاط‌بخش اصول نگاه دارند * و چون یک گهري دیگر سپري شود در نقّاره‌نوازي کوشش رود * و همه هنرمندان کاربرداز صیت اقبال را بلند گردانند * و هفت چیز عشرت انزاید نخستین مرسل آغاز مرسلي نماید و آن اصول ست خاص *

---

(۱) این لفظ در [ض‌د] نیست ||
(۲) [ض‌د] هنگامه ||
(۳) [ف] بیست و هفت کم و زیادة ||
(۴) [ف‌اض‌د] زیادة ||
(۵) [ف] کرناي ||
(۶) [ف] سرناي ||
(۷) [د] سینگ بکسر سین و سکون یاي تحتاني الخ ||
(۸) [ع] گري ||

سپس به برداشت[1] پردازد و آن نیز اصولے چند است * درین هنگام همگي[2] هنرپردازان بنواختن در آیند * پس ازان زیر نمایند و از بلندي به پستي گرایند * دوم سرائیدن چهار اصول اخلاطي[3] ابتدائي شیرازي قلندري نکر[4] قطره و آنرا نخود[5] قطره هم گویند * یك گهري بدین نمط نشاط افزایند * سوم نواختن خوارزمیهاي باستاني و تازه * خدیو عالم افزون از دریست اختراع فرمود * که و مه بدان نشاط اندوزند خاصه جلال شاهي و مهامیر[6] کرکت و نوروزي * چهارم بجوش داشتن شادیانه * پنجم پرداختن بمیان دور * ششم توجّه باصول[7] اذفر که راه بالا نامند و سپس زیر کنند * هفتم مرسل[8] خوارزمي نواخته بمرسلي گرایند و سپس فروگذاشت نموده بدعای جاوید دولت بانجام رساند و باز همه زیر نمایند * و عیارات دلنشین و اشعار جان‌فزا برخوانند و کار به پایان برند * و این روش نیز یک گهري[9] مسرّت افروز دلها گردد * و پس ازان سرنائیان سحرپردازي نمایند و یك گهري دیگر باین بهجت سپري گردد و بدلکش روشے انجام یابد *

خدیو جهان چنانچه در علم موسیقي آن پایه دارد که صاحبان این فن را نبود همچنان در مراتب عمل این مشکل آسان‌نما پیش‌دستي دارند خاصه نقّاره‌نوازي *

درین کارخانه منصب‌داران و احدیان و دیگر سپاه خدمت‌گراي اند * ماهیانهٔ پیادگان از سیصد و چهل دام زیادهٔ و از هفتاد و چهار کم نبود *

آئین نگین شاهنشاهي *

منشورآرائي هر سه رکن سلطنت بدو روائي گیرد بل هر گروه را در معامله ناگزیر * عنقوان اورنگ‌نشیني مولانا مقصود مهرکن کارپردازي کرد * و بر گرد سطح فولادي نام[10] گرامي و نیاکان والا تا صاحب‌قراني بخط رقاع نگاشت و سپس تنها قدسي اسم بخط نستعلیق چهره‌افروز گردانید * و بکار داد خواهي محراب آسا انتظام یافت و بگرد نام اقدس این بیت نقش پذیرفت * * بیت *

راستي موجب رضاي خداست * کس ندیدم که گم شد از ره راست

---

(۱) [ض د] ببردست ॥ (۲) [ض د] کلّي ॥ (۳) [ف] احلاطي ॥
(۴) [د] مکر ॥ (۵) [ف] نخورد یا نخود * [ا] نخورد ॥
(۶) [ف ا] و مهاجوري کرکت * [ض د] مهاسر کرکت * [ه] مهامیر کرکت ॥
(۷) [ه ف ا] باصول ادفر * [ض د] اوفر ॥ (۸) [ه] مرسل سر [یا سپر] زیر خوارزمي * [ف] هفتم مرسل بی زیر * [ا] مرسل پی زیر الخ * [ض د] مرسل خوارزمی ॥
(۹) [ف ا] گهري عشرت اندوز دلها ॥ (۱۰) [ا ض د] نام گرامي نیاکان ॥

و تمکین مهرِ دوم[1] از نو برساخت * پس ازان مولانا علي احمدِ دهلوي در نگارشِ آن دو[2] سحرپردازي نمود * گردِ[3] خرد ازو به آزوك تعبیر رود و فرمانِ ثبتي بدو اعتبار گیرد * و بزرگ درو نامِ والاي نیاکان نیز برنوشت * و بسلاطینِ آفاق قرار گرفت و امروز بهر دو کار رونق افزا * و برای دیگر احکام چهارگوشه مهرے باشد به الله اکبر جلّ جلاله نقش پذیر گشت * و بجهتِ شبستاني کارها مهرے خاص نامزد شد[4] * و برای ختامِ[5] فرامین مهرے جداگانه برساختند و صورتے چند نگارش یافت *

مولانا مقصودِ هروي از پرستارانِ جنّت آشیاني بود * رقاع و نستعلیق نیکو مي‌نگاشت * اسطرلاب و کرهٔ و مسطرے[6] چند چنان برساخت که کاردیدگان را بشگفت در آورد * و از توجّهِ شاهنشاهي شگرف‌دستے یافت و طرازِ یکتائي گرفت *

تمکینِ کابلي در بنگاهِ خود نشو و نما یافت و این صنعت بجائے رسانید که نخستین در تنگناي رشك درشد و نستعلیق را ازو بر گذرانید[7] *

میر درست کابلي عقیق را برقاع و نستعلیق پیراستے * اگرچه بدیشان نرسد لیکن رقاعِ او خوش‌آیندتر از نستعلیق بود * و در عیارشناسي درست[8] بینشے داشت *

مولانا ابراهیم در عقیق‌نگاري شاگردِ برادرِ خود شرفِ یزدیست لیکن کارِ از باستاني اوستادان در گذرانید[9] و رقاع و نستعلیقِ او از کارنامهٔ خوش‌نویسان جدا نتوان ساخت * لعلهاي گران‌ارج شاهنشاهي بنقشِ لعلِ جلالي آرایش‌داد اوست *

مولانا علي احمدِ دهلوي فولاد را کسے برابرِ او نیاراست * خطشناسان او را درین صنعت بے همتاي روزگاران دانند * و از نگارشِ او اوستادے[10] بر سازند * غیر از تعلیق خطوط را بوالا پایگي رسانید لیکن نستعلیق را بس دلفریب آراید * این پیشه را از پدرِ خود شیخ حسین بر گرفت و از دیدِ کارکردِ[11] مولانا مقصود بکشایش یافت و از همه درگذرانید *

آئینِ فرّاش‌خانه *

جهان‌آرای صورت و معني این کارگاه را گزیدهٔ مسکن و پناهِ گرمي و سردي و نگاهبانِ باران و پیرایهٔ سلطنت انگارد * و آرایشِ آنرا از[12] شکوهِ فرماندهي دانسته ایزدي

---

(۱) [ف] دومین ‖ (۲) این لفظ در [ف ۱] نیست ‖ (۳) [ف] گرد و خورد ازو بازوك * ‖ (۴) [ف ۱] شده ‖
(۵) [غ د] اختتام ‖ (۶) الفاظ و کرهٔ و مسطري در [۵] نیست ‖
(۷) [ف] در گذارنید ‖ (۸) [غ د] درست منشي ‖ (۹) [غ د] گذرانیده ‖
(۱۰) [۵] دوشادي * [ف] نگارش اوشادي ‖ (۱۱) [۵] کارمولانا ‖ (۱۲) در [ف غ د] نیست ‖

پرستش بر شمرد * از کارآگهي در چگونگي و چندي افزايش[1] يافت و بنو طرزها چهرهٔ نشاط بر افروخت * لختي ازان مي نويسد و پژوهندگان را نمونهٔ ميگذارد *

بارگاه در بزرگ[2] آن ده هزار کس افزون سايه‌نشين گردند * هزار فرّاش چابکدست يك هفته به نيروي آلات جر ايستاده کنند * بيشتر در سرغه باشد و هر يك بچندين آهن‌جامه پيوند يابد * و در سادهٔ آن که زربفت و مخمل و طلا بکار نبرند ده هزار روپيه و افزون بخرج رود * و از[3] پرکار بگفت در نگنجد * و بر همين قياس حالِ ديگر اقسام *

چوبين راوتي (برا و الف و فتح واو و کسر تای فوقانی هندي و سکون يای تحتاني) بده ستون افراخته آيد * از هر يك لختي بزمين فرو برند * و همه در بلندي برابر مگر دو که تير برآن افتد قدرے افزون * و بداسه بالا[4] و زير استواري افزايد و چند ترک بر تير و داسه گذارند * همه را آهن جامه بطرز نر و مادگي پيوند دهد * ديوار و سقف از بافتهٔ نی اساس يابد * و دروازه يکے يا دو بر کشايند و باندازهٔ داسهٔ زيرين صفّهٔ بر بندند * درون بزربفت و مخمل آرايند و بيرون بسقرلاط[5] و بريشمين نوارے کمربند گردانند *

دو آشيانه منزل بپرده ستون برافرازند * ستونهای شش‌گزی برپا کنند و تخته‌پوش گردانند و بر فراز آن بطرز نر و ماده ستونهای چهار درعي پيوند دهند و بالاخانهٔ آماده گردد * و درون و بيرون بدانسان آرايش يابد و در پورشها بشبستانِ اقبال انتظام گيرد * اين قدسي منزل بفروهيده مردِ انفسي و آفاقي مانده يك روی بخلوتگاه[6] تقدّس و ديگر[7] به نگارين صراي کثرت * ايزدی پرستش درين فرهنگده[8] شود و نيايش خورشيد والا ازينجا سر آغاز باشد * سپس پردگيانِ مشکوي والا کامياب ديدار آيند و پس ازان بيرونيان بکورنش سعادت اندوزند * و در سفرها معتاد ديدن بيشتر درين منزل بجا آيد و جهروکه خوانند (بفتح جيم و های خفي و ضمّ مجهول را و سکون واو و فتح کاف و های خفي) *

زمين دوز گوناگون طرز برساز ند . و يك سرغه درسرغه باشد و پردها درميان آويخته مرتبه مرتبه گردانند *

---

(۱) [۵ ف ۱] افزايش يافت افزوده اند و بنو طرزها ||
(۲) [۵] در بزرگاه آن ||
(۳) [۵] ازو پرکار * [ف ۱ ض د] از پرکار ||
(۴) [ف] بالا وزير نيز استواري ||
(۵) [ف ۱] ابريشمين ||
(۶) [ض د] بخلوتخانه ||
(۷) [۵] و ديگر * [ف ۱] و ديگرے * [ض د] وديگر سو ||
(۸) [ض د] نزهنگاه ||

عجائبی[1] نُه شامیانه بچهار ستون بر افرازند پنج چهار گوشه و چهار مخروطی و یك لخت نیز برسازند و یك سرغه بر پا شود *

مندل (بفتح میم و نون خفی و فتح دال هندي و سکون لام) پنج شامیانهٔ پیوسته باشد بچهار ستون بر افراشته آید * گاه چهار را فروهلند خلوتکدهٔ[2] سرانجام یابد و گاه هر چهار را بالا کشند و گاه ضلعی بر کشایند و عشرت اندوزند *

اتّه کهنبه (بفتح همزه و سکون تای فوقانی هندی و های خفي و فتح کاف و های خفی و نون پنهان و فتح با و های خفی) هفده شامیانه جدا و پیوسته انتظام یابد و به هشت[3] ستون بر افراخته آید *

خرگاه بروشها برسازند * یك دری و دودري شود *

شامیانه گوناگون باشد و از دوازده گزی در نگذرد *

قلندریه حال آن بر گذارده آمد *

سراپرده در پیشین روزگار از آبفته[4] برساختی * گیتی خدیو گلیمی بروی کار آورد[5] * شکوه برافروزد[6] و سودمندتر آید *

گلال بار چوبین سراپرده ایست بسان دیوار[8] خرگاه بچرمین تاسمه استواری یابد * هنگام برداشتن درهم آید * بسرخ پارچه در گیرند و نوارے بکمر بر بندند *

گلیم گیهان‌خدیو شگرف طرحها بر طرازد و گرههای دلکشا بجا نشاند * اوستادان آزمون‌کار بر گماشت و کارنامها پرداخته آمد * گلیم ایراني و تورانی از یاد مردم رفت اگرچه همه سال از گوشکان و خوزستان و کرمان و سبزوار و جز آن بازرگان[9] آورند * هر گروهے قالي باف خانها برساخته اند و فراوان سود اندوخته * و در هرات[10] شهر خاصه آگره و فتحپور و لاهور گزیده‌تر شد * و در کارخانهٔ خاص یکتا گلیم بدرازای[11] بیست گز و هفت طسّوج و پهناي شش گز و یازده و نیم طسّوج بافته اند[12] * و هزار و هشتصد و ده روپیه بخرج رفت * و کارآگهان دو هزار و هفتصد و پانزده روپیه ارج بر نهادند *

---

(۱) [ف ا] عجابتي ‖ (۲) [ض د] خلوتخانه ‖ (۳) [ف] وهشت ستون ‖
(۴) [ه] آبفته * [ف ا] از آب آبفت * [ض د] از زربفت * [ض] از زربفته ‖
(۵) [د] آورده ‖ (۶) [ض د] بر افزود ‖
(۷) [ف] سودمند برآید * [ه] سودمند تر آمد ‖ (۸) لفظ دیوار در [ض د] نیست ‖
(۹) [ض ه] بازرگانان ‖ (۱۰) این لفظ در [ه] نیست ‖
(۱۱) [ض د] بدرازئ ‖ (۱۲) [ه] آمد ‖

تکیه همه از ولایت آورند و درین مرزوبوم نیز فراوان بر سازند * و جاجم و شطرنجي و بلوچي[1] و شگرف حصیرها که بابریشمي[2] بافته مانده چه نویسد که داستانی[3] ست بس دراز *

آئین آبدار خانه *

گیتي‌خداوند این سرچشمهٔ زندگي را آب حیات خواند و پاسباني آنرا بدرست کاران سیراب‌مغز فرماید * از بسیاري پرهیزد و سررشتهٔ آگهي نگاه دارد * و در سفر و حضر[4] آب گنگ برآشامد * و چندے از راستان سعادت گراي بر ساحل آن باشند باحتیاط برگیرند و کوزها سر بمهر آید * دران هنگام که موکب اقبال در دارالخلافت آگره و فتحپور بود از قصبهٔ سورون مي آوردند * امروز که عرصهٔ پنجاب بقدوم شاهنشاهي آرامگاه[5] از هردوار مي آرند * و در خورش[6] پختن آب جمنه و چناب و آب باران بخرج رود و لختے ازو نیز برآمیزند * و از مهرگزیني در سیر و شکار ژرف‌نگهان دیده‌ور نامزد گردند بدوربیني عیار آبها گرفته آید *

خدیو[7] جهان بفروغ خرد دوراندیش شورهٔ را که در داروي بندوق آن شورش نماید سرمایهٔ سردي آب گردانید و که و مه را شادماني در گرفت *

و آن شورین خاکست * آرند[8] روزنه‌دار بدو برآمایند و لختے آب برو افشانند و چکیده را بجوشانند و آنرا از خاک[9] جدا گردانیده بر بندند * .

یک سیر آب بکوزهٔ روح توتیا یا نقره و مانند آن در اندازند و سرش استوار بر بندند * و در آوندے دونیم سیر شورهٔ و پنج سیر آب برآمیزند و کوزهٔ سربسته را نیم گهري[10] دران آمیخته بگردش دارند[11] * فراوان سردي پذیرد * روپیه را یک من ربع کم تا چهار من باشد *

و چون رایات همایون سال سي الٰهي به پنجاب قرار گرفت برف و یخ روائي یافت * از شمالي کوه نزدیکي قصبهٔ پنهان[12] چهل و پنج کروهي لاهور از راه دریا و خشکي بتداک چوکي

---

(١) [ف ض د] بلوچي * [ا] بلوچي ||
(٢) [ا] با ریشمین ||
(٣) الفاظ که داستانے است بس دراز در [ف ا] نیست ||
(٤) [فا] حضرت ||
(٥) [ض د] آرامگاه است ||
(٦) [ض د] درخورش و پختن ||
(٧) [ض د] خدیو جهان بخرد دوراندیش ||
(٨) [ا] اوند ||
(٩) [ف ا] جدا کرده ||
(١٠) [ا] گری ||
(١١) [فا] بگردش در آرند ||
(١٢) [فا] سنهان ||

بهل[۱] و کهار آوردند و بازرگانان[۲] سودها اندوختند و که و مه را عشرت درگرفت * روپیه را دو سیر و سه سیر ارج برنهادند * سودمندتر روشها بکشتي آوردن پس[۳] بهل پس کهار * کوه‌نشینان بدامنه آورده بسته بسته بفروشند * و هرکدام از سي‌سیر زیاده و از بیست و پنج کم نبود * پنج دام برگیرند و هرگاه دورتر گردد بیست و چهار دام و هفده جیتل و چون افزوني و کمي درهم آید بپانزده دام افتد * و از ده کشتي هر روز یکے بدار[۴] السلطنت برسد هرکشتي را چهار ملّاح * و هر بسته دوازده تا شش‌سیر برآید و از گرمي و سردي تفاوت رود * هر بهلے دو پشتواره بردارد و چهارده چوکي باشد و یکے فیل * هر روز[۵] دوازده لخت برسد و هر یکے ده سیر تا چهار[۶] * و سیرے ازو در زمستان سه دام و بیست و یک جیتل و هنگام بارش چهارده دام و بیست جیتل و درمیانه نه دام و بیست و یک جیتل و نیم باشد و سراسری به پنج دام و پانزده جیتل و نیم بار گردد * و اگر بکهار آورند در چهارده چوکی بیست و هشت باید * هر روز یک پشتواره آید چهار پارچه دروباشد * در اوائل یک سیر به پنج دام و نوزده و نیم جیتل و در میانه سیزده دام و دو جیتل و ثمن و در اواخر نوزده دام و پانزده[۷] و نیم جیتل و ثمن افتد * سراسري بهشت دام و سه ربع و ثمن قرار[۸] یابد * عموم مردم در هنگام تابستان آورند و بزرگان همه سال بدو عشرت اندوزند *

آئینِ مطبخ *

گیتي خداوند درین کار نیز دور اندیشیها[۹] بکار برد و طرزهای دانایسند برگذاشت * چگونه توجّه نرود که اعتدالِ مزاج و توانائيِ تن و پذیرائی فیضِ صوري و معنوي و پیوستن بسعادت دیني و دنیاوي وابسته بآبادیِ اندیشهٔ[۱۰] درست و غذای مناسب * آدمي که در خورش[۱۱] با چاروا هم‌ترازو ست بدین روش[۱۲] جدائي گیرد و طراز شایستگي یابد * اگر[۱۳] نه حوصلهٔ فراخ و عقلِ سترگ و عطوفتِ عامِ چهره‌افروز بودے راهِ تجرّد گزیدے و خواب و خور فراباد نیامدے * امروز که قافله سالاريِ هر دو گروه دارد هرگز بر زبانِ گوهربار نمیرود که چه خورش آماده سازند[۱۵] * و شبارروزے جز یکبار بدان نپردازد و پیش از سیری دست باز کشد[۱۶] * و آنرا وقت معیّن

---

(۱) [ف ا] بهل و کهاران ‖ (۲) [ف] بازرگان ‖ (۳) [ف ا] پس بهل و کهار ‖
(۴) [ع] بدارالسلطنه ‖ (۵) [ف ا] هر روزه ‖ (۶) [ف ا ض د] تا چهارده * سیری الخ ‖
(۷) الفاظ و پانزده در [ف ا ض د] نیست ‖ (۸) [ف ا] قرار گیرد ‖
(۹) [ف ا ض] اندیشها ‖ (۱۰) [ع ف] اندیشه و غذای ‖
(۱۱) [ف ا ض د] خورش ناچار واهم ‖ (۱۲) [ه] روشن ‖ (۱۳) [ف ا] اگر بحوصله ‖
(۱۴) [غ ض د] بزبان ‖ (۱۵) [غ ض د] سازد ‖ (۱۶) [ف ا] کشند ‖

نبود و کار پردازان چنان آماده دارند که پس از فرمایش صد قاب بیک ساعت سرانجام یابد * و آنچه[1] بپرستاران شبستان راتبه باشد از صبحگاه آغاز کنند و بیشتر تا شبانگاه کشد *

دیانت‌مندان کارآگاه بدین[2] شغل باز گذارد * و ملتزمان بارگاه دولت را که طراز شایستگی دارند آن سگالش که برگرفته به نیکوخدمتی روائی پذیرد * و بزرگ[3] این گروه را یارے ناظم کُل * کشور خدا. شغل سلطنت بدین فروهیده مرد باز گذارد خاصه این کار سترگ * و با این[4] همه دیدبانی خود باز ندارد * نخست چدگزین اخلاص‌گرای را میر بکاول سازد که بدیده‌وری و درستی[5] این کارخانه را آباد دارد * و بسیارے پارسا گوهر بهمراهی او نامزد گرداند * وبکاولی جز بدینها باز گردد و نیز سعادت‌منشان را بگنجوری نقد و جنس بگمارد * و خورش‌گران خیرسگال مقرّر فرماید و یکے از بتکچیان درست قلم باشراف[6] برگزیند *

و همواره پزندگان هر کشور گوناگون خوردنی سرانجام دهند * و از هرگونه حبوب و ترکاری[7] و گوشت و روغن و شیرینی و هویج[8] رنگارنگ آماده گردد *

شیلان هر روزه چنان برسازند که بزرگان را بچشنها کمتر فرادست دهد * و ازینجا خاصگی را اندازه توان برگرفت * سرآغاز نوروز یک‌ساله برآورد نموده بگنجور جز سپارند * سرکیسه و درخانه بمهر میر بکاول و مشرف خشانمند گردد * و هرماه آوارجه[9] درست شود و از روی آن قبض بمهر آن دو کس آماده گردد و سپس بخرج رود * آغاز هر فصل دیوان بیوتات و میر بکاول بزرف‌نگهی بایست را فراهم آورند * و بیشتر برنج سکهداس از بهرایچ و دیوزیره از گوالیار وجنجن از راجواری و نیمله[10] و زرد روغن از حصار[11] و قاز و مرغابی و برخے ترکاری از کشمیر * و نمونه جداگانه نگاه‌دارند * و گوسفند و بز و بربری و مرغ و قاز و جزآن شیلانچی برواری کند * مرغ را کم از یک ماه نگاهداشت نکنند[12] * و تسلیخ بیرون شهر[13]

---

(١) [ض د] و آنچه پرستاران شبستان اقبال را راتبه ‖ (٢) [فا] بدین سعادت شغل ‖
(٣) [ف] و بزرگی ‖ (٤) [فیاض] و باین همه ‖ (٥) [فا] دوربینی ‖
(٦) لفظ باشراف در [ض د] نیست ‖ (٧) [ع] ترکاری ‖
(٨) [ع] هویج * [ف] هونج * [ا] هونج ع ؟ * [ض د] برنج ‖
(٩) [ع ض د] اوارجه * [ا] اوارچه * [ف] آوارچه ‖
(١٠) [ع ض د] نیمله * [فا] نبله ‖ (١١) [د] زرد و روغن ‖
(١٢) [ض د] از حصار فیروزه ‖ (١٣) [ض د] نکنند ‖
(١٤) [ع ض] شهر وارد و شود * [فا] شهر واردو هود * [د] شهر دارد و شو رود ‖

و آردو شود * رود و کولاب را ملتزم باشند سپس بآب کشیده بکیسها[۱] در آورند و بمهر شیلانچی بمبختن‌گاه رسد * و بار دیگر شست و شو داده بدیگ اندازند * و آب‌کشان از مشک بکوزها درآورند و سر[۲] آن بپارچها بر بندند و بمهر کارآگهان استواری یابد * و چون رنگ[۳] بمته نشیند بکار دارند * و رستنگاه ترکاري را قُرُق سازند و تازه تازه خرج شود * میر بکاول و مشرف از هر خوردني اندازه برگیرند و آنرا دستور گردانند و بر روزنامچه و برآورد و قبض تحویل و ماهیانهٔ پیشکاران مهر کنند و سر رشته نگاهدارند * تبه کار و هرزه‌آشنا و یاره‌گرد[۴] و ناشناس[۵] را راه ندهند و بےضامن تنگه ندارند و بآشنائی کسے در نیاید *

خاصگي در دیگچهٔ طلا و نقره و سنگین و گلین آماده گردد[۶] و چندے را بیکے از بکاولان جُز سپارند و بکارآگهی او بانجام رسد * و بهنگام[۷] پختن و کشیدن سایبانے بالا گیرند و از دید[۸] این و آن پاسباني رود * و پزندگان آستین و دامن فراهم چینند[۹] و دهن و بیني بربندند * پیشتر از کشیدن باورچي و بکاول چاشني گیرند و سپس میر بکاول بچشد بطبقها در آورند * و زرّین و سیمین ظروف را درسرخ پارچه بربندند و چیني و مسین را در سفید * و میربکاول سکّه بر نهد و نام خوردني بر آن نویسد[۱۰] * و مشرف طبق‌خانه تمامي[۱۱] ظروف را بر ورقے نگاشته بمهر میر بکاول بدرون فرستد تا دگرگونگي راه نیابد * و آنرا بکاولان و باورچیان و دیگر عمل‌گذاران برد‌ارند * یساولان از پیش و پس مردم را بآمد‌شد[۱۲] نگذارند * و چون بدرون فرستند رکاب‌داران اقسام نان و بستهاي جغرات و خرانچها که[۱۳] بچندین پیالهٔ آچار[۱۴] و زنجبیل تر و لیمو[۱۵] و گوناگونان سبزه برآموده باشد نیز در خریطها کرده بمهر[۱۶] بکاول روانه سازند * کارپردازان درونی از سر چاشني گرفته بسفره بر چینند و چون زمانے بسر آید گیتي‌خدیو بخوش پردازد سفره‌چیان در برابر بخدمتگري[۱۷] بر نشینند * نخست بخش درویشان جدا گردد * و آغاز خورش از شیر[۱۸] یا جغرات شود و چون بانجام رسد سجود نیایش بجا آید *

---

(۱) [ف۱] و بکشتیها ‖ (۲) [ف] و سر اینها * [ا] و سر آنها ‖ (۳) [ف۱] زنگ ‖
(۴) [ض‌د] یاوه‌گو ‖ (۵) [ف‌اض‌د] و نا سپاس ‖ (۶) [ف۱] بگردد ‖
(۷) [ض‌د] و هنگام ‖ (۸) [ض‌د] از دیدن ‖ (۹) [ض‌د] فراچینند ‖
(۱۰) [د] نویسند ‖ (۱۱) [ف۱] تمام ‖
(۱۲) [ف‌د۱] بآمد وشد ‖ (۱۳) لفظ که در [ف۱] نیست ‖
(۱۴) [۵ اض] اچار * [ف‌د] آچار ‖ (۱۵) [اض] لیمون ‖ (۱۶) [ف۱] بمهر بکاول ‖
(۱۷) [ف۱] بخدمت گرامي ‖ (۱۸) [ف۱] از شیرمال و جغرات ‖

میربکاول آمادهٔ پاسخ باشد * و ظروف را موافقِ نوشته بار سنانند[1] و از[2] دوربیني همیشه خوردنيِ[3] چند نیم پخت بجهتِ احتیاط نگاه‌دارند *

مسین[4] ظروف ماهے دو بار قلعي کنند و از شاهزادگان و جز آن یک‌بار * و شکسته بمس‌گران حواله شود و نو برسازند *

آئینِ مصالح *

خورشها فراوان و گذارش دشوار * برخے میگذارد و رهے مینماید * هر خوردني که به پختن انجام یابد از سه بیرون نباشد بے‌گوشت که بزبانِ عرف[5] صوفیانه گویند گوشت با برنج و جزآن گوشت و ابازیر * از هر قسم ده برنوشت *

نخست زرد‌برنج در ده سیر برنج پنج‌سیر قند و سه و نیم سیر زرد روغن نیم نیم سیر کشمش و بادام و پسته مغز و ربع سیر نمک و هشت[6] یک سیر زنجبیلِ تر و یک و نیم دام زعفران و دو نیم مثقال دارچیني چهار قاب رسمی سرانجام یابد * و بکمتر ازین ابازیر وبے آن نیز صورت بندد * و گوشتین[7] و نمکین هم پر سازند *

خشکه دران قدر برنج نیم سیر نمک اندازند و چندگونه شود * و در قاب برابر آید * از یک من شالیِ دیوزیره بیست و پنج سیر برنج برگیرند و ازان هفده سیر دیگ[8] ریز برآید * و جنجن[9] بیست و دو سیر *

کچري (بکسرِ کاف و های خفي و سکونِ جیم فارسي و کسرِ را و سکونِ یای تحتاني) پنج پنج سیر برنج و شکسته مونگ و زرد روغن و سه یک سیر نمک هفت قاب منتظم گردد *

شیر برنج در ده سیر شیر یک سیر برنج و یک سیر قند و یک دام نمک پنج قاب لب ریز گردد *

تهولي (بضمِّ تای فوقاني و های خفي و سکونِ واو و کسرِ لام و سکونِ یای تحتاني) در ده سیر گندمِ شکسته که سوم حصّهٔ ازو برظرف[10] شود روغن نیمهٔ آن بکار رود و ده مثقال فلفل و چهار مثقال دارچیني و سه و نیم مثقال قرنفل و قاقله و سه یک سیر نمک و برخے شیر و شیرینی نیز بر آمیزند چهار قاب سرانجام یابد *

چکه‌ی (بکسرِ جیمِ فارسي و کاف و های خفي و سکونِ یای تحتاني) ده سیر گندمین[11]

---

(١) [ض‌د] باز ستانند ‖ (٢) الفاظ از دوربیني در [ه] نیست ‖
(٣) [ف‌ا] چند خوردنيِ نیم پخت ‖ (٤) [ف‌ا] مسین ظروفها را دوبار ‖ (٥) [د] عرب ‖
(٦) [ه‌ف‌ا] و هشت و یک سیر زنجبیل * [ض‌د] و هشت دام زنجبیل ‖
(٧) این چنین در [د]* و در دیگر نسخها گوشتی ‖ (٨) [د] دیگ را بر آمایه ‖
(٩) [ه] جنجن ‖ (١٠) لفظ بر در [ه] نیست ‖ (١١) [ف ا] گندمین ازو بخمیر ‖

آرد بخمیر آورده برشویند و دو سیر خالص برگیرند و هویج[1] آمیخته بگوناگون روشهای گوشت بر آرایند * یکیك سیر روغن زرد و پیاز و نیم نیم دام زعفران و قاقله و قرنفل و یکیك دام دارچیني و فلفل گرد و گشنیز و سه سه دام زنجبیل تر و نمك دو قاب صورت یابد و برخی آب لیمو[2] نیز داخل کنند *

بادنجان در قدر مذکور یك و نیم سیر روغن زرد سه ربع کم پیاز و چهاریك سیر زنجبیل و آب لیمو و پنج پنج[3] مثقال فلفل و گشنیز و نیم نیم قرنفل و قاقله و انگوزه شش قاب شود *

پهت (بفتح بای فارسي و کسر ها و سکون تای فوقاني) از مونگ و ماش و نخود و عدس مقشّر و جز آن سرانجام یابد دران مقدار دو نیم سیر روغن زرد و نیم نیم نمك و زنجبیل تر و دو مثقال زیره[4] و یك و نیم مثقال انگوزه پانزده قاب آماده گردد و بیشتر با خشکه خورند *

ساگ (بسین و الف و کاف فارسي) از اسفناخ[5] و فراوان سبزي[6] برسازند و از مطبوع خوردنیها بود * در مقدار مذکور اسفناخ و شبت و جزء آن یك و نیم سیر روغن زرد و یك سیر پیاز و نیم سیر زنجبیل تر و پنج و نیم مثقال فلفل و نیم نیم قاقله و قرنفل و شش قاب بهم آید *

حلوا از ده سیر میده و تفد و روغن برابر پانزده قاب شود و بچندین[7] روش عشرت افزاید * و همچنان گوناگون مربّیات و اشربه از اندازهٔ گفت بیرون *

دوم * قبولي ده سیر برنج هفت سیر گوشت سه و نیم سیر روغن[8] زرد و یك سیر نخود مقشّر دو سیر پیاز نیم سیر نمك چهاریك سیر زنجبیل تر یکیك دام دارچیني و گرد فلفل و زیره و نیم نیم دام قاقله و قرنفل و برخی بادام و کشمش نیز افزایند پنج قاب آماده گردد *

دزد بریان[9] دران قدر برنج و روغن ده سیر گوشت نیم سیر نمك[10] پنج قاب صورت گیرد *

قیمه پلاو[11] برنج و گوشت همان قدر چهار سیر روغن زرد و یك سیر نخود مقشّر دو سیر پیاز

---

(١) [ض د] برنج ‖ (٢) [فا] نیز پنج مثقال داخل * جملهٔ دو قاب صورت یابد در [ض د] بعد از داخل کنند نوشته ‖ (٣) [فا] و پنج مثقال ‖ (٤) [ض د] زیره و نیم مثقال ‖
(٥) [ة] اسفناج * ودر دیگر نسخها اسفناخ یا اسفاناخ نوشته است ‖ (٦) [فا] سیری ‖
(٧) [ض د] و بچند ‖ (٨) [ة] روغن یك سیر * [ف] روغن زرد یك سیر * [ا] روغن زرد نخود ‖
(٩) [ة] دزد بریان * [فا] و زیریان * [ض د] زیر بریان ‖ (١٠) [ض د] نیم سیر نمك ربع سیر زنجبیل تر و فلفل و زیره و قاقله و قرنفل دام دام پنج قاب شود ‖ (١١) [ض د] قیمه پولاو ‖

نیم سیر نمک ربع سیر زنجبیل تر[1] و فلفل و زیره و قاقله و قرنفل[2] دام دام پنج قاب شود *

شله[3] ده سیر گوشت سه و نیم سیر برنج[4] دو سیر روغن زرد یک سیر نخود دو سیر پیاز نیم سیر نمک ربع سیر زنجبیل تر و دو دو دام سیر و فلفل گرد و یکیک دارچینی و قاقله و قرنفل شش قاب صورت[5] گیرد *

بغرا ده سیر گوشت سه سیر میده و یک و نیم سیر روغن زرد یک سیر نخود یک و نیم سیر سرکه یک سیر قند چهاریک سیر هر کدام از پیاز و زردک و چغندر[6] و شلغم و اسفناخ و شبت و زنجبیل و یک یک دام زعفران و قرنفل و قاقله و زیره دو دام دارچینی هشت مثقال فلفل گرد دوازده قاب بهم رسد *

قیمه[8] شوربا دران مقدار گوشت یکیک سیر برنج و روغن زرد و نیم سیر نخود و دیگر بسان شله[9] ده قاب پر گردد *

هریسه در ده سیر گوشت پنج سیر گندم کوفته دو سیر روغن[11] زرد نیم سیر نمک دو دام دارچینی پنج قاب انتظام گیرد *

کشک[10] درهمان قدر گوشت و گندم کوفته سه سیر روغن[11] یک سیر نخود و چهاریک سیر نمک[12] یک نیم سیر پیاز نیم سیر زنجبیل یک دام دارچینی دو دو مثقال زعفران و قرنفل و قاقله و زیره پنج قاب برآماید *

حلیم گوشت و گندم و نخود[13] و هویج و زعفران کشک[14]آسا یک سیر روغن زرد و ربع سیر هرکدام از شلغم و زردک و اسفناخ و شبت ده قاب پدید آید *

قطاب[15] اهل هند سنبوسه گویند (بفتح سین و نون خفی و ضم مجهول با و سکون واو و فتح سین و های مکتوب) بانواع برسازند در ده سیر گوشت چهار سیر میده دو سیر روغن زرد یک سیر پیاز ربع سیر زنجبیل تر نیم سیر نمک دو دو دام فلفل و گشنیز یک یک قاقله و زیره و قرنفل و ربع سیر سماق بیست تا شود و چهار قاب پر گردد *

---

(١) این لفظ در [ه] نیست ||
(٢) در [ض د] نیست ||
(٣) [ه] شوله * [ف ا] شعله * [ه] شله ||
(٤) [ه] سارنج یا پارنج یا بیارنج ||
(٥) [ض د] انتظام یابد ||
(٦) [ف ا ض د] چقندر ||
(٧) [ف] فلفل گرد و گشنیز دوازده ||
(٨) [ض د] قیمه شله ||
(٩) [ه] شوله ||
(١٠) [ه ض د] کشك * [ف ا] کبک حلیم ||
(١١) [ف ا] روغن زرد ||
(١٢) [ه] نمك یك نیم سیر * [ف ا] نمك نیم سیر * [ف د] نمک یك و نیم سیر ||
(١٣) [ض د] نخود و زعفران ||
(١٤) [ف ا] کبك آسا ||
(١٥) [ه ف ا] قطاب * [ض د] مطاب * [گ] نطاب ||

سوم * بریان در درست گوسفند داشمندی دو سیر نمک یك سیر روغن دو مثقال زعفران و قرنفل و فلفل[۱] و زیره بکار رود و بریشها بر سازند *

یخنی ده سیر گوشت یك سیر پیاز نیم سیر نمک *

پولمه[۲] گوسفندے را بآب جوشان چنان بر سازند که همگی مو سترده آید و یخنی‌آسا و جزآن بانجام رسانند[۳] و از بره و حلوان گزیده تر آید *

کباب فراوان نوع باشد در ده سیر گوشت نیم سیر روغن زرد چهاریك سیر هرکدام از نمك و زنجبیل تر و پیاز و یك و نیم دام هریک از زیره و گشنیز و فلفل و قاقله و قرنفل *

مثمن از راه گردن همگی استخوان بر آورند و مرغ تندرست ماند * نیم نیم سیر گوشت کوفته و روغن و پنج تخم مرغ و چهاریك سیر پیاز و ده ده مثقال گشنیز و زنجبیل تر و پنج مثقال نمك و سه مثقال فلفل گرد و نیم مثقال زعفران . کباب‌آسا بانجام رسد *

دو پیازه در ده سیر گوشت میانه فربه دو دو سیر روغن زرد و پیاز و ربع سیر[۴] نمك ثمن سیر زنجبیل تر یکیك دام از زیره و گشنیز و قاقله و قرنفل دو دام فلفل پنج قاب شود *

مطنجنه[۶] گوسفند در ده سیر گوشت میانه فربه دو سیر روغن زرد و نیم سیر نخود ربع سیر * زنجبیل و یك دام زیره و دو دو دام فلفل گرد و قرنفل و قاقله و گشنیز هفت قاب لبریز آید و از مرغ و ماهي نیز بر سازند *

دم پخت در ده سیر گوشت دو[۷] سیر روغن زرد یك سیر پیاز یازده مثقال زنجبیل تر ده مثقال فلفل دو دو دام قرنفل و قاقله سرانجام یابد *

قلیه در ده سیر گوشت دو سیر روغن یك سیر پیاز دو دام فلفل یك یك دام قرنفل و قاقله ثمن سیر نمك هفت قاب صورت گیرد * و درین خوردني بخلاف[۸] مطنجنه گوشت ریزه‌تر[۹] می باشد و شوربا بقوام‌تر و در هند فراوان نوع بر سازند *

ملغوبه[۱۰] در ده سیر گوشت ده سیر جغرات یك یك سیر روغن و پیاز ربع سیر زنجبیل تر پنج دام قرنفل ده قاب ترتیب یابد *

---

(۱) [ف ا] و فلفل و قاقله و زیره ‖ (۲) [ف ا] پویله ‖ (۳) [ه ف ا] رساند ‖
(۴) الفاظ سیر نمك ثمن در [ه] نیست ‖ (۵) لفظ دام و الفاظ و قاقله در [د] نیست ‖
(۶) [ه] مطنجنه * در دیگر نسخها مطبخه نوشته ‖ (۷) [ض د] ده ‖
(۸) [ه] بخلاف مطبخ اند گوشت * در دیگر نسخها بخلاف مطبخه ‖
(۹) [ف ا] ریزه نیز مي باشد ‖ (۱۰) [ف ا] یلغوبه ‖

آئینِ نان *

از خوردنیها بیرون نباشد لیکن از پایه‌شناسی جداگانه برنوشت *

در رکاب‌خانه آماده گردد * بزرگِ تنوری از ده سیر میده پنج سیر شیرِ[1] گاو یك و نیم سیر روغنِ زرد ربع سیر نمك انتظام یابد * خوردتر ازین نیز بر سازند * تُنُك[2] تابگي از یك سیر پانزده و افزون سرانجام یابد و چندگونه بر سازند * و یك قسم او را که چپاتي گویند برخے از خشکه سازند گرم گرم برسفره آورند لذّت افزاید * در خامگي از یك من گندم نیمه میده بر گیرند[3] و دو سیر[4] جریش و دیگر سبوس و اگر بدان پایه نخواهند افزون‌تر ستانند *

آئینِ صوفیانه *

گیتي‌خداوند از کارآگهي کمتر میل بگوشت فرماید و بیشترے بر زبانِ گوهر[5]آمود رود و با آنکه گوناگون خورش براي آدمي آماده است از بیدانشي و گرگ‌خوئی بآزارِ جان‌داران دل بر نهد و از کشتن و خوردن دست باز نگیرد هیچ دیده[6] بر حسنِ کم‌آزاري نکشاید و خویشتن را دخمهٔ جانوران گرداند * اگر نه بارِ تعلّق بر دوش بودے یکبارگي دست ازان بازکشیدے و بسیچ آذست که پایه پایه گذاشته[7] آید * و اندکے بمزاج[8] زمانیان چالش رود * چندے آدینه میل نفرمودے و سپس یکشنبه و اکنون روزِ تحویلِ غرّهٔ شمسي ماه روزِ مهر[9] روزِ خسوف و کسوف روزِ[10] میانهٔ دو صوفیانه دوشنبه رجب جشنِ[11] هر ماهِ الٰهي همگي ماه فروردین و ماهِ ولادتِ مقدّس که آبان‌ماه است افزوده اند * و چون قرار یافت که ایّامِ صوفیانهٔ آبان ماه بشمارهٔ سالِ عمرِ گرامي برسد چندے از آذرماه نیز صوفیانه شدے * درین هنگام بتمامي صوفیانه شد * و از فزونیِ حق‌پژوهي در هر سال افزایش گیرد و کمتر از پنج روز نباشد * چون تداخُل در صوفیانه راه یابد کمي را بدل بر گیرند و بر شهور قسمت رود * و چون بزرگ صوفیانها سپري گردد نخست

---

(١) [اض‌د] شیر ماده گاو ‖ (٢) [ه ض] تنك تابگي * [د] بیك تابگي *
[ا] تنك پابگي * [ف] تنک نایگي یا یانگي ‖ (٣) [فا] بر گیرند و ده سیر
خشکه و دیگر سبوس ‖ (٤) [د] دو سیر جریش * [ه ض] دو سیر جریس ‖
(٥) [ه ف] گوهر آمود رود * و با آنکه * [ض] آمود رود * و براي آنکه * [اد] آمود رود با آنکه ‖
(٦) [فا] دیده بر چنین کم آزاري ‖ (٧) [فا] گذاشته اند ‖
(٨) [ه] بمزاج زمانیان حالش * [فا] زمانیان چالش * [ض د] بمزاج روحانیان چالش ‖
(٩) [ض د] روز مهر و روز ‖ (١٠) [ض د] روز میانه و صوفیانه ‖ (١١) [ف‌اگ] جشن تیر ماه ‖

گوشتیین خوردنی از خانهٔ مریم‌مکانی آماده شود * سپس دیگر بیگمان و شاهزادگان و برخی نزدیکان *

درین کارخانه امرا و احدیان و دیگر سواران شرف خدمت اندوزند * علوفهٔ پیاده از صد دام تا چهار صد *

آئین نرخ اجناس *

اگرچه در یورش و بارش[1] و جز آن فراوان تفاوت رود لیکن لختی میانه ارج را بجدول در آورد و جویندگان را دست‌مایهٔ آگهی بر گذاشت *

ربیعی			ربیعی		
نام	اعراب	قیمت	نام	اعراب	قیمت
گندم		منی دوازده دام	کتان		ده
			تخم معصفر		هشت
نخود کابلی		شانزده	شملیت بهندی میتهی گوینده	بکسر مجهول میم و سکون یای تحتانی و کسر تای فوقانی های خفی و سکون یای تحتانی	ده
نخود سیاه		هشت	مُسنگ[2]	بضم میم و سین و نون خفی و سکون کاف فارسی	شش
عدس		دوازده	سرشف		دوازده
جو		هشت	کیو	بکسر مجهول کاف و سکون یای تحتانی و ضم واو و سکون واو دیگر	هفت
ارزن		شش			

(۱) [ض] و بارش و خزان * این جا در [ع] کرم خورده است ||

(۲) [ف] مشنگ [موافق لغتهای فارسی] ||

خريفي			خريفي		
نام	اعراب	قيمت	نام	اعراب	قيمت
شالي مشكين		منى يك (1) صد و ده دام	ماش		منى شانزده
شالي ساده		صد	موته	بضمّ ميم مجهول و سكون واو وتاي فوقاني هندي و هاي خفي	دوازده
برنج سكهداس	بضمّ سين و سكون كاف و هاي خفي و دال والف و سكون سين	صد (2)	كنجد سفيد		بيست
برنج درنه پرسان	بضمّ دال و سكون واو و فتح نون و هاي مكتوب و فتح باي فارسي و سكون را وسين و الف و دال	نود	كنجد سياه		نوزده
برنج سام زيره	بسين و الف وسكون ميم و كسر زاى منقوط وسكون ياي تحتاني و فتح را و هاى مكتوب	نود	لوبيا		دوازده
برنج شكرچيني	بفتح شين منقوط و كاف و سكون را و كسر جيم فارسي وسكون ياي تحتاني و كسر نون و سكون ياي تحتاني	نود	جواري	بضمّ جيم و واو والف و كسر را وسكون ياي تحتاني	ده

(١) قيمت شالي در [ه ف ا] ننوشته است ||

(٢) [ه] صد ، [ض د] نود ||

برنج دیوزیره	بکسرِ مجهول دال و سکونِ یایِ تحتانی و واو و کسرِ زای منقوط و سکونِ یای تحتانی و فتحِ را و های مکتوب ۰	نود	لهذره	بفتحِ لام و سکونِ ها و فتحِ دالِ هندی و را و های مکتوب	هشت
برنج جنجن (۱)	بکسرِ جیم و سکونِ نون و کسرِ جیم و سکونِ نون	هشتاد	کودرم	بضمِّ مجهولِ کاف و سکونِ واو و دال وفتحِ را وسکونِ میم	هفت
برنج دکه (۲) [؟]		پنجاه (۳)	گوری	بضمِّ کاف و سکونِ واو وکسرِ را وسکونِ یای تحتانی	هفت
برنج زرهی	بکسرِ زای منقوط و سکونِ را و کسرِ ها وسکونِ یایِ تحتانی	چهل	شماخ و بهند سانونک گویند	بسین و الف ونونِ خفی و فتحِ واو و نونِ خفی و سکونِ کاف	شش
برنج ساتهی	بسینِ و الف وکسرِ تای فوقانی هندی وهای خفی وسکونِ یای تحتانی	بیست (۴)	کال وبهندی کنگنی گویند	بفتحِ کاف و نونِ خفی و ضمِّ کافِ فارسی و کسرِ نون وسکونِ یایِ تحتانی	هشت
مونگ	بضمِّ میم و سکونِ واو و نونِ خفی وسکونِ کافِ فارسی	هژده	ارزن و بهندی چینه گویند	بکسرِ جیم فارسی وسکونِ یایِ تحتانی و فتحِ نون و های مکتوب ۰	هشت

(۱) [ف] جهنجن ‖ (۲) [ف ض] برنج دکه * [دگ] برنج دیکر [بکسرِ دالِ هندی و یای مجهول و فتحِ کاف و سکونِ را] * [و] برنج وکمنه ‖ (۳) [ف ا] چهل و هشت ‖
(۴) [ض دگ] هشت ‖

اقسامِ دال	دالِ مونگ	دالِ نخرد	دالِ عدس	دالِ موٴنه
قیمت	منے هزده دام	شانزده وخیم	شانزده (۱)	دوازده

انواعِ آرد	میده	خشکه	نخود	جو
قیمت	منے بیست ودو دام	پانزده	بیست و دو	یازده

سبزی (۲)

نام	اعراب	قیمت	نام	اعراب	قیمت
سوره یعنی شبت	بضمِّ سین و سکونِ واو و فتحِ وادیگر و هاے مکتوب	منے ده دام	گلِ سیر		یك (۳)
پالک یعنی اسفناخ	ببای فارسي والف و لام وسکونِ کاف	شانزده	آپلهاك (در کشمیر می روید)	بضمِّ همزه و فتحِ بای فارسی و سکونِ لام وها و الف و سکونِ کاف	یك
پودنه		چهل	جیتو (۴)		سه
پیاز		شش	ادرك	بفتحِ همزه و سکونِ دال وفتحِ را و سکونِ کاف	سیرے درنیم
سیر		چهل	پوئی	بضمِّ مجهول بای فارسی و سکونِ واو وکسرِ یای تحتانی و سکونِ دوم	یك

(۱) [دگ] دوازده ॥ (۲) در[د] درین جدول خانهٔ دربیان موسم این سبزیها زیاده است یعنی سوره پالك ترب شقاقل ادرك در زمستان دنرویتو گل سیر پوئي در بهار پیاز سیر کرم جیتو چوکا بتهوه چولائي در تابستان و پودنه در هر موسم روید • موسمهاي کنکچهو و اپلهاك ورتسکا نه نوشته است ॥

(۳) [ض د] سه یك ॥ (۴) [ه] جتو ॥

تُرب		بیست و نیم	شکونهٔ کچنار (بهاری)	بفتحِ کاف و سکونِ جیم فارسی و نونِ و الفَ و سکون را	نیم
کَرم		سیرے یک دام	چوکا	بضمِّ جیم فارسی و سکونِ واوَ و کاف و الف	نیم
کنکچهو سبزیٔ ست در جنگلِ کشمیر	بفتحِ کاف و نونِ خفی و فتحِ کاف و جیم فارسی و هاے خفیَ و سکونِ واو	سیرے چهار	بتهوء	بفتحِ با و سکونِ تاے فوقانی وهاے خفیَ و فتحِ واو و هاے مکتوبَ	ربع (۱)
دنو ریتو یعنی گلِ جوز	بضمِّ دال ونونِ خفی و سکونِ واو و کسرِ مجهولِ را و سکونِ یاے تحتانی و ضمِّ تاے فوقانی وسکونِ واو	دو	رتسکا	بفتحِ را و سکونِ تاے فوقانی و فتحِ سین و کاف و الف	یک
شَقاقُل		سه	چولائی	بفتحِ جیم فارسی و سکونِ واو و لام و الف و کسرِ یاے تحتانی وسکونِ دوم	ربع (۱)

(۱) [۵] یک و ربع ॥

جاندار و گوشت (١) *

نام	گوسفند داشمندی	گوسفند افغانیِ اوّل	افغانیِ دوم	افغانیِ سوم *	کشمیری	هندی	بربری اوّل	بربری دوم	گوشت گوسفند	گوشت بز
قیمت	شش و نیم روپیه	دو	یک و نیم	یک و ربع	یک و نیم	یک و نیم	یک	ربع کم یک	منے شصت وپنج دام	پنجاه و چهار

نام	قار *	بط	تُغدری	کُلنگ	چرز	دُرّاج	کبگ	بودنه (٢)	لوه	کرزانک	فاخته
قیمت	یکے به بیست دام	یک روپیه	بیست دام	بیست	هژده	سه	بیست (٣)	یک	یک	بیست	چهار

روغن وجزآن *

نام	روغنِ زرد	روغنِ تیل	شیر	جغرات
قیمت	منے صد و پنج دام	هشتاد	بیست و پنج	هژده

شیرینی *

نام	نبات	قندِ سفید	شکرِ سفید	شکرِ سرخ
قیمت	سیرے شش دام	پنج ژنیم	منے صد وبیست وهشت	پنجاه وشش

ابازیر *

نام	زعفران	قرنفل	قاقله	فلفلِ گرد *	فلفلِ دراز	زنجبیلِ خشک	زنجبیلِ تر	زیره
قیمت	سیرے چهار صد دام	شصت	پنجاه ودو	هفده	شانزده	چهار	دونیم	دو

(١) [ه] حیوانات جانور وگوشت ‖ (٢) [غ د] پرنده ٤ ‖ (٣) [غ] هشت ‖

نام	اجوابن	زرد چوبه (١)	گشنیز	سیاه دانه (٢)	انگزه (که هینگ باشد)	بادیان	دارچیني	نمك
قیمت	دو	ده	سه	یك ونیم	دو	یك	چهل	منے شانزده

ترشي *

نام	لیموی ترشي (٣)	آب لیمو	سرکهٔ انگوری	سرکهٔ شکر	آچار (٤) اشترغار (٥)	آچار انبه در تیل	انبه در سرکه
قیمت	سیرے شش دام	پنج	پنج	یك	هشت	دو	دو
نام	لیمو در قیل	لیمو در سرکه	لیمو در آب نمك	لیمو در آب لیمو	آچار ادرك	ادرشاخ	شاغم در سرکه
قیمت	دو	دو	یك ونیم	سه	دو نیم	دو نیم	یك
نام	آچار زردك	آچار انس	آچار سیب	آچار بهی	آچار میر	آچار پیاز	آچار بادنجان
قیمت	نیم	چهار	هشت	نه	یك	نیم	یك
نام	آچار کشمش و منقّی	آچار کچنار	آچار شفتالو	آچار سهجنه	آچار گل کریل	آچار بار (٦) کریل	آچار سورن
قیمت	هشت	دو	یک	یک	نیم	نیم	یك (٧)
نام	آچار سرشف	آچار توری	آچار خیار	آچار بادرنگ	آچار کچالو	آچار ترب	——
قیمت	ربع (٨)	نیم (٩)	نیم	نیم	نیم	نیم	——

(١) [ض د] زردچوب ‖ (٢) [د] سیاه دانه یعنی کلونجي ‖ (٣) [ض د] ترشئ لیمو ‖
(٤) در چند نسخه لفظ آچار بے مد نوشته است موافق لهجهٔ هند ‖ (٥) [ض] اشترغاز ‖
(٦) [ض د] آچار نارگیل ‖ (٧) [ض د] نیم ‖ (٨) [ض د] یك ‖ (٩) [ض د] ربع ‖

آئینِ میوه‌خانه *

گیتي‌خداوند میوه را گرامي نعمتِ دادارِ بیهُمال شناسد و فراوان توجّه برگمارد * ازین رو کارندگانِ ایران و توران خانه‌دار[1] آمدند و کشت و کارِ آنوا روزبازار شد * و خربزه و انگور فراوانی پذیرفت و گزیدگي یافت و همچنان تربز و شفتالو و بادام و پسته و انار و جز آن پیدائي گرفت * ازان باز که کابل و قندهار و کشمیر بر قلمرو فزوده آمد بار[2] در بار آمد * همه سال در منازلِ خواسته‌داران بود و در بازارها خرمن خرمن *

فروردین ماهِ الٰهي خربزهٔ هندوستان آغاز کند و در اردي‌بهشت[3] فراوان شود * شیرین و نازک و شکننده و عطرافزا خاصه ناشپاتي و باباشیخي و علیشیري و الچه[4] و برگِ نی و دودِ چراغ و جز آن * تا دو ماهِ دیگر کشد * و در عنفوانِ شهریور از کشمیر عشرت آورد و هنوز بانجام نرسیده کابلي فراوانی گیرد * و آذرماه از بدخشان کاروانها آید و تا دیماه سلسله نگسلد * و در موسمِ که بزابلستان رسد در کشور[5] پنجاب نیز گزیده شود * و در بهکر و آن نواحي غیر از چلّهٔ زمستان فراوان باشد * از خورداد[6] ماه تا امرداد گوناگون انگور نشاط آورد و بشهرپور[7] کشمیري پدید آید و بازارها بر آموده گردد * در کشمیر هشت سیر بیلك دام برگیرند و منی را دو روپیه بکرایه رود * و کشمیریان مخروطي سبدها فراز پشت داشته چالش نمایند و شگرف نمایشی دهد * و از مهر تا اردي‌بهشت از کابل آید و کیلاس که خدیوِ عالم بشاه آلو نامور ساخته و انارِ بیدانه و سیب و ناشپاتي و بهي و امرود و شفتالو و زردآلو و گردآلو و آلوچه و جز آن فراوان آید * و بسیارے در هند نیز پیدائي گیرد * از سمرقند نیز خربزه و ناشپاتي و سیب آورند *

گیتي‌خداوند هرگاه پیاله در کشد یا بافیون و کوکنار میل فرماید (و پسین را سبرس نامند) میوه‌داران خوانچها بر آموده به پیشگاه حضور آورند * اندکے بر خورد و بیشترے بالُوش رود * و در هرکدام نشانها برنهند و ازان پایه برشناسند * در خربزهٔ اوّل روی کاسه را بیلك خط درپاره کنند و باندازهٔ پایه یکیک افزوده آید *

و درین کارخانه منصب‌داران و احدیان و دیگر سپاه خدمت گزینند و ماهوارهٔ پیادگان صد و چهل دام تا صد *

---

(١) [ع] خانه‌وار ‖ (٢) [فا] بارة در بار ‖ (٣) [ع] اردبهشت ‖
(٤) [فا] آلچه * [ع] الچه ‖ (٥) [عض] شور * [فا] سوي * [د و] کشور ‖
(٦) [ضد] خرداد ‖ (٧) [ع] و شهریور ‖

و اعراب و موسم و طعم و ارز[1] گوناگون میوها را بجدول آورد[2] و از روزگار خود[3] آگهي بخشيد *

ميوهاي توراني وجز آن *

نام	خربزهٔ[4] ارهنگ اوّل	دوم و سوم	کابلي اوّل	دوم	سوم	سيب سمرقندي
قيمت	يکے دو نيم روپيه	يك[5] تا دو و نيم	يک تا يك و نيم	سه پا تا يك	نيم روپيه تا سه پا	روپيه را هفت تا پانزده
نام	بهي	امرود	انار	سيب کابلي و فرنگي	انگورِ کشميري	خرما
قيمت	ده تا سي	ده تا صد	منے شش و نيم روپيه تا پانزده	روپيه را پنج تا ده	منے[6] صد و هشت دام	سيرے ده دام
نام	کشمش	آبجوش	آلوي بخارا	خوباني	مويزِ قندهاري	انجير
قيمت	سيرے نه دام	نه	هشت	هشت	هفت	هفت
نام	منقّی	عُنّاب	مغزِ بادام	بادام	پسته	چلغوزه
قيمت	ربع کم هفت	سه و نيم	بيست و هشت	يازده	نه	هشت
نام	سنجد	پسته مغز	جوز مغز	فندق	گردگان	———
قيمت	شش ونيم	شش[7]	چهار و نيم	سه	دو و نيم	———

(١) [ف١] ارج ॥ (٢) [ض د] آورده از ॥ (٣) لفظ خود صرف در [ع] موجود است ॥
(٤) [ف١] ارسنگ * [د] زبک ॥ (٥) [ض د] يك تا دو ॥ (٦) [ف١] صد و بيست ॥
(٧) [د] شش و نيم ॥

میوهٔ شیرین هندی *

نام	اعراب	موسم	قیمت	نام	اعراب	موسم	قیمت
آنب	بهمزه و الف و نون خفی و سکون با	بارش	صد تا بچهل (۱) دام	اوسیرا	بضمّ همزه وسکون واو وکسر سین وسکون یای تحتانی و را و الف	زمستانی	ـــــ
آنناس	بفتح همزه ودو نون و الف و سکون سین	زمستانی	یکے بچهار دام	کهجور (۳)	بفتح کاف وهای خفی وضمّ جیم و سکون واو و را	بارش	سیرے چهار دام
کنولا	بفتح کاف و نون خفی و سکون واو و لام و الف	زمستانی	دو (۲) بیک دام	انگوهل	بفتح همزه ونون خفی و ضمّ کاف فارسی و سکون واو و فتح ها و سکون لام	ـــــ	ـــــ
ارکه (نیشکر)	بضمّ همزه و سکون راو و فتح کاف وهای خفی	زمستانی	دو بیک دام	ڈیلا	بکسر مجهول دال هندی و سکون یای تحتانی و لام و الف	بارش	سیرے یک دام
کنهل	بفتح کاف و تای فوقانی هندی و های خفی وسکون لام	تابستانی	دو (۴) بیک دام	گولہ	بضم کاف فارسی و سکون واو و فتح لام وهای مکتوب	بارش	ـــــ
کیلا	بکسر مجهول کاف و سکون یای تحتانی و لام و الف	بارش	دو بیک دام	بهولسری	بضمّ مجهول باوهای خفی وسکون واو ولام و کسر سین و را و سکون یای تحتانی	زمستانی	سیرے چهار دام
بیر	بکسر مجهول با وسکون یای تحتانی و را	زمستانی	سیرے بده دام	ترکل	بفتح تای فوقانی و سکون را وضمّ کاف و سکون لام	تابستانی	(۴) دو بیک دام

(۱) [د] صد تا چهل دام ॥
(۲) در [ه] نیست ॥
(۳) [ه] پنڈ کهجور ॥
(۴) [ض د] دونا ॥

انار		بارش	صنے (۱) هشتاد دام تا صد	پنیاله	بفتح بای فارسی و سکون نون و یای تحتانی و الف و فتح لام و های مکتوب	بارش	سیرے دو دام
انبرك پهل	بفتح همزه و نون خفی و سکون با و کسر را و سکون تای فوقانی و فتح بای فارسی و های خفی و سکون لام	بارش	دو بیلك دام	لهسوره	بفتح لام و های خفی و فتح سین و سکون واو و فتح را و های مکتوب	تابستاني	سیرے یك دام
انجیر		تابستاني	سیرے بیلك دام	گندبهي	بضم کاف فارسی و سکون نون و کسر با و های خفی و سکون یای تحتانی	زمستاني	سیرے (۳) چهار دام
توت		بهاري	سیرے بدو دام	کرهري	بفتح کاف و را و سکون ها و کسر رای دوم و سکون یای تحتانی	تابستاني	سیرے چهار دام
سدا پهل	بفتح سین و دال و الف و فتح بای فارسي و های خفي و سکون لام	همیشگي	یکے بیلك دام	تروري	بفتح تای فوقاني و سکون را و کسر رای ثاني و سکون یای تحتانی	—	—
خربزه		تابستاني	صنے چهل دام	بنگه	بفتح با و نون خفی و فتح کاف فارسی و های مکتوب	بارش (۴)	دو (۵) تا یك دام
تربز		آخر بارش	یکتا دو دام (۲) تا ده	گولر	بضم کاف فارسی و سکون واو و فتح لام و سکون را	بهاري (۶)	سیرے دو دام

(۱) چنین در [ه] ، [ف ا ض د] دو تا یك دام ||
(۲) الفاظ تا ده در [ض د] نیست ||
(۳) در [ه] نیست ||
(۴) [د] بهاري ||
(۵) [د] سیرے دو دام ||
(۶) [ه] تابستاني

نام	اعراب	موسم	قیمت	نام	اعراب	موسم	قیمت
کهرني	بکسرِ کاف و هاي خفي و سکونِ را و کسرِ نون و سکونِ یاي تحتاني	بارش	سیرے چهار دام	پیلو	بکسرِ بای فارسی و سکونِ یای تحتانی و ضمِّ لام و سکونِ واو	تابستاني	سیرے دو دام
مهوا	بفتحِ میم و ضمِّ ها و واو الف	تابستاني	سیرے یک دام	بروته	بفتحِ با وراو سکونِ واو و فتحِ تای فوقانی و هاي مکتوب	تابستاني (۲)	• ـــــ
ڈیپهل	بکسرِ مجهولِ دالِ هندي وسکونِ یاي تحتاني و فتحِ باي فارسي و هاي خفی و سکونِ لام	زمستاني	سیرے چهار (۱) دام	پیار	بکسرِ بای فارسی و یای تحتانی و الف و سکونِ را	بارش	سیرے چهار دام
تیندو	بکسرِ مجهولِ تاي فوقاني و سکونِ یا و نونِ خفی وضمِّ دال وسکونِ واو	تابستاني	سیرے دو دام	ـــــ	ـــــ	ـــــ	ـــــ

میوهٔ که درخشکی هم باشد *

نام	اعراب	موسم	قیمت	نام	اعراب	موسم	قیمت
فاریل	بفتحِ میم و کاف و هاي خفي و الف و نونِ خفي	زمستاني	یکے بچهار دام	مکهانان (۳)	بفتحِ میم و کاف و هاي خفي و الف و نونِ الف و نونِ خفي	زمستاني	سیرے چهار دام
پنڈ کهجور	بکسرِ باي فارسي و نونِ خفی و فتحِ دالِ هندي	تابستاني	سیرے شش دام	سوپیاري	بضمِّ سین و سکونِ واو و کسرِ باي فارسي و یاي تحتاني و الف و کسرِ را و سکونِ یاي تحتاني	زمستاني	سیرے هشت دام

(۱) در [٥] نیست ॥ (۲) [د] بارش سیرے چهار دام ॥ (۳) چنین در هر نسخه ॥

اخروت یعنی چهار مغز	بفتحِ همزه و سکونِ خاي منقوطه و ضمِّ مجهولِ را و سکونِ واو و تاي فوقاني هندي	تابستاني	سيرے هشت (۱) دام	کول گڈّه	بفتحِ کاف و سکونِ واو و لام و فتحِ کاف فارسي و تاي مشدّد فوقاني هندي و هاي مکتوب	تابستاني	سيرے دو دام
چرونجي	بکسرِ جيم فارسي و فتحِ را و سکونِ واو و نونِ خفي و کسرِ جيم و سکونِ ياي تحتاني	تابستاني	سيرے چهار دام	—	——	—	—

پس (۲) از طبخ خورنده

پلول	بفتحِ باي فارسي و سکونِ لام و فتحِ واو و سکونِ لام	بارش	سيرے دو دام	کچالو	بفتحِ کاف و جيمِ فارسي و الف و ضمِّ لام و سکونِ واو	بارش	سيرے دو دام
کدو	——	بارش	يك بدو دام	چچيندا	بفتحِ جيمِ فارسيِ اوّل و کسرِ جيمِ فارسيِ دوم و سکونِ ياي تحتاني و نونِ خفي و دالِ هندي و الف	بارش	سيرے دو دام
بادنجان	——	همه ساله	سيرے بيك ونيم دام	سورن	بضمِّ سين و سکونِ واو و فتحِ را و سکونِ نون	تابستاني	سيرے يک دام
ترئی	بضمِّ تاي فوقاني و فتحِ را و کسرِ ياي تحتاني و سکونِ ياي تحتاني ديگر	بارش	سيرے يك ونيم دام	زردک (گاجر)	بکاف فارسي و الف و فتحِ جيم و سکونِ را	زمستاني	سيرے يك دام

(۱) [ض د] شش ॥

(۲) [ض د] آنکه پس از الخ ॥

کندوري	بفتحِ کاف و نونِ خفي و ضمِّ دال و سکونِ واو و کسرِ را و سکونِ ياي تحتاني	بارش (۱)	سيرے يك و نيم دام	سنگهاره	بکسرِ سين و نونِ خفي و کافِ فارسي و هاي خفي و الف و فتحِ را و هاي مکتوب	بارش	سيرے سه دام
سينب	بکسرِ مجهولِ سين و سکونِ ياي تحتاني و نونِ خفي و سکونِ باي موحّده	بارش	سيرے يك و نيم دام	سالك	بسين و الف و فتحِ لام و سکونِ کاف	زمستاني	سيرے دو دام
پيڈه	بکسرِ مجهولِ باي فارسي و سکونِ ياي تحتاني و فتحِ تاي فوقاني هندي و هاي مکتوب	بارش	يکے (۲) بهشت دام	پنڈالو	بکسرِ باي فارسي و نونِ خفي و دالِ هندي و الف و ضمِّ لام و سکونِ واو	زمستاني	سيرے دو دام
کريله	بفتحِ کاف و کسرِ را و سکونِ ياي تحتاني و فتحِ لام و هاي مکتوب	بارش	سيرے (۳) يك و نيم دام	سيالي	بکسرِ مجهولِ (۴) سين و ياي تحتاني و الف و کسرِ لام و سکونِ ياي تحتاني	نابستاني	—
ککوڑه	بفتحِ کافِ اوّل و ضمِّ دوم و سکونِ واو و فتحِ را و هاي مکتوب	بارش	سيرے يك و نيم دام	کسيرو	بفتحِ کاف و کسرِ مجهولِ سين و سکونِ ياي تحتاني و ضمِّ را و سکونِ واو	زمستاني	سيرے سه دام

(۱) در [ه] نيست ‖ [ه ف ا] سيرے يك و نيم دام ‖ (۲)

(۳) [ه ف ا] يکي بهشت دام ‖ (۴) در [د] نيست ‖

میوهٔ (۱) ترش هندي *

ليمو	بكسرِ مجهولِ لام وسكونِ ياي تحتاني و ضمّ ميم و سكونِ واو	تابستاني	چهارتا بيك دام	گهيپ	بفتحِ كاف فارسي و هايِ خفي وسكونِ ياي تحتاني و باي فارسي	بارش	—
ليمو ترش	بفتحِ همزه وميم و سكونِ لام وكسرِ مجهولِ با و سكونِ ياى تحتاني و تاي فوقاني	بارش	چهارتا بيك دام (۲)	بجورا	بكسرِ با و فتحِ جيم و وسكونِ واو و را و الف	بارش	يكے بهشت دام
گلگل	بفتحِ كافِ فارسي و سكونِ لام و فتحِ كافِ فارسي و سكونِ لام	بارش	دوتا بيك دام	آنوله	بهمزه والف ونونِ خفي و سكونِ واو و فتحِ لام و هاى مكتوب	تابستاني	(۳) سيرے دو دام

مينخوش (۱) *

نام	اعراب	موسم	قيمت	نام	اعراب	موسم	قيمت
انبلي	بفتحِ همزه ونونِ خفي وكسرِ با و لام و سكونِ ياى تحتاني	تابستاني	سيرے دو دام	كيت	بفتحِ كاف و سكونِ ياي تحتاني و فتحِ تاى فوقاني	بارش	چهارتا يك دام
بدهل	بفتحِ با و سكونِ دالِ هندي و فتحِ ها وسكونِ لام	تابستاني	يكے بيك دام	كانكو	بكاف و الف و نونِ خفي و ضمّ كاف و و سكونِ واو	—	—
كمرک	بفتحِ كاف و سكونِ ميم و فتحِ را و سكونِ كاف	زمستاني	چهارتا يك دام	پاكر	بپاى فارسي و الف و فتحِ كاف وسكونِ را	بارش	دو سير بيك دام
نارنگي	بنون و الف و فتحِ را و سكونِ نون و كسرِ كاف فارسي و سكونِ ياى تحتاني	زمستاني	دوتا بيك دام	كرنا	بفتحِ كاف و سكونِ را و نون و الف	بارش	يكے بيك دام

(۱) اين جدول در [ف ۱] نيست ‖ (۲) [۵] بيك روپيه ‖ (۳) در [۵] نيست ‖

انگورِ کوهي	(بیشتر در دامنِ کوهِ هندوستان شود)	تابستاني	—	لبهیرا	بفتحِ لام و با و هاي خفی و سکونِ یای تحتاني و را و الف	تابستاني	—
جامن	بجیم و الف و فتحِ میم وسکونِ نون	بارش	سیرے بیك دام	جنبهیري	بفتحِ جیم ونونِ خفی و کسرِ با وهاي خفی و سکونِ یاي تحتاني و کسرِ را وسکونِ یاي تحتاني	بارش	پنج تا یك دام
پهالسه	ببای فارسي و هاي خفي و الف و سکونِ لام و فتحِ سین وهاي مکتوب	تابستاني	سیرے یك و نیم دام	گرنه	بفتحِ کافِ فارسي و سکونِ را و فتحِ نون و هاي مکتوب	—	—
کروندا	بفتحِ کاف و را وسکونِ واو و نونِ خفي و دال و الف	بارش	سیرے یك دام	—	——	—	—

میرهٔ هندوستان شیرین میخوش ترش باشد و هرکدام فراوان‌گونه * برخے ازان خشك نیز لذّت بردهد * لختے بآتش پخته کار(۱) برند چنانچه چندے(۲) را برشمرد(۳) * و برخے را باندك تفصیل برمی‌نگارد *

انبه بفارسي نغزك گویند چنانچه میر خسرو می‌سراید(۴) * در رنگ وبو وطَعم کم‌همتا * برخے مشکل‌پسندانِ توران و ایران از خربزه و انگور پایهٔ او برتر نهند * در پیکر بزرد‌آلو و بهی و ناشپاتي و خربزه ماند * گاه یك سیري و افزون شود * سبز زرد سرخ مختلف رنگ شیرین میخوش باشد * زیبا درختیست خاصه نورس * بالیده‌تر از چارمغز و برگ بیدآسا لیکن پهن‌تر ازان * پس از ریزشِ خزاني برگهاي سبز و زرد و نارنجي و شفتالو(۵) و آتشي تازه تازه پدید آید و در سرآغازِ بهار بشکفد و بگلِ انگور ماند * بوي خوش بردهد * شگرف نمایشے کند * و چون میوه بندد پس از یك ماه ترشي پدیدار شود *

---

(۱) [ض] بکار ॥ (۲) [ف ا] چندین ॥ (۳) [ض د] برشمرده ॥
(۴) یعني در قران السعدین میگوید * بیت * نغزك خوش نغزکن بوستان * نغز ترین نعمت هندوستان ॥
(۵) همچنین در هر نسخه ॥

و ازو مربّی و آچار برسازند * ودر قلیها لذّت افزاید تا خستهٔ او بسختی[۱] نگراید * اگر بردرخت گزندے رسد خوشبو گردد و آنرا کوبلاس نامند (بضمّ مجهولِ کاف و سکونِ واو و کسرِ پاي تحتاني و لام الف و سکونِ سین) * بیشترے خام فرود آورند و بطرزِ خاص نگاه دارند و بدین روش رسیده خوشتر باشد * بسیارے در تابستان به پختن درآید و هنگامِ بارش برسد و برخے سرآغازِ باران به پختگي روي[۲] نهد و اوائلِ زمستان انجام پذیرد و آنرا بهدیه گویند (بفتحِ با و هاے خفي و کسرِ دال و فتحِ یاے تحتانيِ مشدّد و هاے مکتوب) * و کمترے همه سال گل کند و بار دهد * و لختے درخامی کارِ پختگي کند زود فرود آورند و اگر چندے بگذارند از بس شیریني کرم افتد * همه جاي هندوستان شود لیکن در بنگاله و گجرات و مالوه و خاندیس و دکن[۳] فراوان باشد و در پنجاب کمتر * چون گیتي خدارند لاهور را تخت گاه بر ساخت لختے فراواني برگرفت * نهالِ او بچهار سالگي بارور گردد[۴] و بشیر و شیرهٔ نیز بروزش دهند و شیرینی افزاید * یك سال فراوان بار دهد و در دیگر کمتر و بعضے یك سال بارور نگردد * چون بسیار خورده[۵] شود شیر با مغزِ خستهٔ او برآشامند[۶] سرمایهٔ گوارائي سازند[۷] * و مغزِ کهن خستهٔ او خوش طعم و میخوش بود و دو سه ساله تریاقي کند * اگر نیم پختِ آنرا با دو انگشت از شاخ برگیرند و سرِ شاخ را بموم گرم درگرفته بروغنِ گاو یا عسل اندازند تا دو سه ماه طعمِ دیگرگونگي نه پذیرد و یك سال رنگ بر نگردد *

اناس آنرا کنهلِ سفري نامند * شگفت آنکه نهالِ او درآوندها نشانده درسفر همراه دارند و بار دهد * در رنگ و پیکر بطولاني ترنج ماند و مزه و بوی بنغزک * و بوته بدرازاے یك گز و برگ باندازهٔ دستِ اره دار[۸] * میوه بر فرازِ بوته باشد و بران برگے چند بروید * چون از درخت برگیرند آن برگها کنده جدا جدا برنشانند و بار آرد * جز یك بار بر ندهد و افزون از یکتا نباشد *

کنولا زعفراني رنگ بهی آسا و از گزیده میوهاي هند * درختِ او بسانِ لیمو و گلش لختے بوي خوش دهد *

اوکه بفارسي زبان نیشکر گویند * فراوان گونه باشد و قسمے چنان سیراب و نازك که بمنقار زدنِ گنجشك شیرهٔ تراوش کند و اگر از دست برزمین افتد خورد بر شکند *

---

(۱) [ف ۱] سختي پذیرد ‖ (۲) [ف ۱] روي دهد ‖ (۳) [ف ۱] و دکهن ‖
(۴) [ف ۱] گردد و بشیرزن وشیر نیزه لفظ نیز در [ض د] نیست ‖ (۵) [ه] خورده شیر یا مغز ‖
(۶) الفاظ بر آشامند در [ف ۱] نیست ‖ (۷) [ض د] دهد ‖
(۸) [ه] اره وار * [ف ۱] اره دارد * [ض د] اره دار ‖

و از دو بیرون نباشد نرم و سخت * قند سیاه و شکر و قند سفید و نبات از پسین بر سازند و سرمایهٔ گوناگون شیرینها گردد *

آئین کشت و کار آنکه درست نیشکرها در خنك جائی(۱) بازگذارند و هر روز آب افشانند * بهنگام دَلو یك وجب و افزون لخت لخت در زمین نرم‌ساخته بخوابانند و خاکپوش گردانند * و هرچه سخت‌تر او را فروتر گذارند و پیوسته آبیاری(۲) کنند(۳) * و پس از هفت هشت ماه برسد * اگرچه از شیرهٔ نیشکر(۴) می برسازند لیکن از سیه قند گزین شراب شود *

و کشیدن آنرا نمطها نهاده اند * یکی آنکه در یك من آن ده سیر پوست مغیلان ریزهٔ ریزه ساخته بر آمیزند و سه برابر آب اندازند * و خُمها برآموده در زیر(۵) زمین بر گذارند * و در گرد آن خشك سرگین اسپ باز دارند * هفت روز تا ده برجوشد * نشان رسیدگی آنکه شیرینی بزمختی گراید * اگر تندتر خواهند بار لختی قند سیاه اندازند و برخی ادویه(۶) و خوشبوها از عنبر و کافور و جز آن برآمیزند * و گوشت نیز بگدازش برند * چندی همان جوشیده را از غش پالوده بکار برند و بیشتر عرق برکشند * و آن بروشها باشد نخست آنکه آمیخته را در مسین دیگ اندازند و جامی درمیان باز دارند که جنبش نکند و آب در نشود * و وازگون سرپوش برابر(۷) نهند و بخمیر استوار گردانند و آب سرد دران سرپوش اندازند و آتش افروزند * چون گرمی پذیرد بجای او دیگر آب سرد اندازند * بخار چون بدانجا رسد از خنکی(۸) بعرق گراید و در جام فرو ریزد * و نیز دیگ(۹) را بسفالینه بپوشند و بهمان طرز استوار سازند و سر(۱۰) دوم را بدان پیوند دهند * و دیگر طرف(۱۱) را بدو کوزه که بر آب سرد گذاشته اند استوار کنند * بخار بدو رسد و از سردی عرق گردد * و نیز گلین آوندی ازان آمیخته برآمایند و قاشقی ناوه‌دار بگذارند و سر دسته را به نی درآرند و او را بکوزه پیوندند * و در سرپوش آب سرد تازه تازه ریزند و عرق از قاشق بکوزه درآید * و برخی عرق را بار چکانند و آنرا درآتشه گویند * بس تند و تیز شود * دست آلوده بآتش دارند درگیرد و برنگها شعله افروزد و آسیبی نرسد * و شگفت آنکه چون درون آوند عرق(۱۲) آتش درگیرد بهیچ چیز نیفسرد و چون سر بپوشند برخموشد *

---

(۱) [ف ا] در خشك جاي ‖ (۲) [ا] آب بازي ‖
(۳) این لفظ در [ف] نیست ‖ (۴) [ف ا] نیشکري ‖ (۵) [ض د] در زمین ‖
(۶) [ض د] ادویهٔ خوشبوها ‖ (۷) [ف ا] برابر برنهند ‖ (۸) [ض د] خنکي *
[ه] خسکي * [ف] خستگي * [ا] خشکي ‖ (۹) [ف ا] و سر دیگ را ‖
(۱۰) [ف ا] و سر دروني را ‖ (۱۱) [ف ا] طراف ‖ (۱۲) در [ض د] نیست ‖

کَنْبَل کیپا شکلیست سبزگون بدرازای[1] یک گز و به پنها نیم * خورد او ترنج آسا و پوست خاردار بود * از شاخ وتنه و بیخ بروید * شیرین[2]تر زیرزمینی * دوباره[3] کنند و گرد خوشها بدر آید * لزوجتی با او باشد * و هنگام[4] خوردن انگشتان بهم چسپند * درخت بسان چارمغز لیکن قدری بالیده‌تر و برگ بزرگتر * گل او میوه مانند بوی خوش دارد * خام نیز برگیرند و بچورند و جز آن برسانند *

کیلا * درخت او نیزه‌وار[5] باشد[6] و برگ از تنه سطبر بس نرم برآید و بنادوخته آستینی ماند آتو کشیده[7] لیکن درازتر و فراخ[8]تر * و از میان صنوبری شکل سوسنی‌رنگ برآید و آن غنچه باشد * و در هر خوشه هفتاد و هشتاد کیله بود * در پیکر بخیار[9] خورد نزدیک[10] و پوست بآسانی کنده شود * از گرانی[11] بسیار نتوان خورد * و چندگونه بود * هر سال دست‌وارے از تنه گذاشته قلم کنند وگرنه بار ندهد * و عامّه پندارند که کافور ازین درخت پدید آید * درست آنکه درختے دیگرست بدین نام چنانکه گفته آید * و نیز برگویند مروارید ازو پیدائی گیرد * همانا فروغ راستی ندارد *

مهوا * درخت او به انبه ماند * چوب او در عمارات بکار رود * و از گل او عرق برکشند و میوه را کلوند[12] نیز نامند *

بهولسری[13] * بر درخت[14] و گل و میوه برگذارند [؟] * درخت او بزرگ و خوش‌آینده بود و میوه نارنجی فام عنّاب آسا *

ترکل[15] در میوه و درخت بنارگیل ماند * چون دست[16]وار از شاخ بے برگ برآید سر آن بریده آونده برببندند * ازان شیره تراود * و روزے دو سه بار برآماید * آنرا تاری گویند * تازه او شیرین و اگر لختے بماند میخوش گردد و نشا[17] بخشد *

---

(١) [ض د] بدرازیٔ ‖ (٢) [د] شیرین تر آن زیر زمین بود ‖
(٣) [ض د] چون دوباره کنند گرد الخ ‖ (٤) [ض د] در هنگام ‖
(٥) [ا] نیزه دار ‖ (٦) [ض د] باشد وبزرگ و برگ الخ ‖
(٧) [ه ض] از تو کشیده * [ف ا] و تو کشیده * [ه] آوتو کشیده * [و] تو کشیده * ‖
(٨) [ف] وفراخ رو* ازمیان الخ * [ا] و فراختر و فراخ رو* از میان الخ ‖
(٩) [د] بچنار ‖ (١٠) [ف] نزدیک بود و پوست ‖ (١١) [ف ا] و ازان بسیار الخ ‖
(١٢) [ه] کَلُونده * (٥) کَلوندَه ‖ (١٣) [ف ا] بهولپتری * [د] بهولسری یعنی مولسری ‖
(١٤) این جمله در هر نسخه همچنین نوشته است ‖
(١٥) [ف ا] در میوه و در گل بنارگیل ‖ (١٦) [ه و] دست او از شاخ ‖
(١٧) [ه] نشاط * در دیگر نسخها نشاء ‖

پنیاله بزرد‌آلو ماند درختش بدرختِ لیمو * در برگ بیدآسا * در خامی سبز ۲۰ باشد و در پختگي سرخ *

گُنبهي بوتهٔ او بیاره‌دار[۱] باشد و برگ و میوه مانندِ گُنار از ته بیخ برآرند *

تُرَي[۲] در بیخ بربندد و بیشتر در کهسار شود * در بیارهٔ یک ساله یک مني کمابیش آسیا آسا

۵ ببالد و در دوساله دومني * و افزون بود بهمین دستور * برگهاش به برگ تربز ماند *

پیار[۳] چون ریزهٔ انگور شود چگري‌فام شیرین طعم * مغزِ خستهٔ او روغني است و بخورش رود و آنرا چرونجي گویند (بکسرِ جیم فارسي و فتحِ را و سکونِ واو و نونِ خفي و کسرِ جیم و سکونِ یاي تحتاني) * درختِ آن یک‌گزي هم شود *

نارِیل آنرا جوز[۴] هندي نامند[۵] بدرختِ خرما ماند و بلندتر باشد * و چوبِ او

۱۰ خوشرنگ‌تر و برگش بزرگتر * تمام سال بار گیرد و در سه ماه پخته گردد * خام را که سبزگون باشد فرود آورند و چندے نگاهدارند و ازو یک پیاله شیر آسا برآرند * لذّت بخشد و بیشتر با نبات آمیخته در تابستان برآشامند * چون پخته شود نخودي‌رنگ باشد و شیرهٔ بربندد و چون بروغن اندایند[۶] سیه‌فام شود * شیرین و چرب بود به‌برگِ تنبول خورند * زبان را نرمي و تازگي بخشد و از پرستِ او قاشق و پیاله و کاسهٔ[۷] غچک برسازند * چهارچشمي

۱۵ و سه‌چشمي و دوچشمي و یک‌چشمي باشد * هرکدام را خواص برنگاشته اند و پسین را بس گزیده‌تر[۸] دانند * و قسمے ازو تریاقِ زهر باشد * تا دوازده‌سیري و افزون[۹] نشان دهند * و از پرستِ درختش[۱۰] او ریسمان برتابند و طنابِ بزرگِ جهازها ازو شود *

پندکهجور خرما را گویند * خورد بوته بزمین پیوسته باشد و چهار صد و پانصد بار آرد *

سوپیازی بفارسي فوفل گویند * زیبا درختے است بس بلند بسانِ سرو * از تنه بام

۲۰ سرِ او بر[۱۱] زمین آید و باز برخیزد * فراوان گونه بود * و مزهٔ خامِ او به بادام نزدیک * درپختگي بسیختي گراید * با برگِ تنبول بکار رود *

سنگپاره سه گوشه‌دار باشد بیارهٔ او در کولابها[۱۲] شود و بر روی آب آید خام و بریان بخورش رود *

سالک در کولابها زیرِ زمین شود وبآب در شده بیرون آورند *

---

(۱) [ف ا] پیازه وار * [ض د] پیازوار ‖ (۲) [ف ا] بربیخ ‖ (۳) [د] زیرهٔ صنقّی و انگور ‖
(۴) [ض د] جوز هند ‖ (۵) [ف ا] گویند ‖ (۶) [غ ض د] آمایند ‖
(۷) [غ ض د] کاسه و عچك ‖ (۸) [ف ا] بزرگتر ‖ (۹) [غ ض د] و افزون ازو نشان ‖
(۱۰) این لفظ در [ف ا] نیست ‖ (۱۱) [ف ا] بزمین ‖ (۱۲) [۵] کولها ‖

پنڈالو بیارۂ[۱] او را بچوبے بردوانند و تا دو[۲] گز سر افرازد * دربرگ بتنبول مانند و بیخ کندہ برآرند *

کسیرو درگلابها پیدایش گیرد * و چون آب بخشگي گراید از زمین برون آرند * خام و بآتش جوش دادہ نیز خورند *

سیالي درازِ مخروطي دربیخِ بیارہ بندد *

لیمو بتخمِ مرغ ماند * قسمے را کاغذي برگویند * میانۂ پوست و مغزِ آن تُنُک پردۂ سفید بود * سیراب و خوش‌خور باشد و قسمے همه سال بار دهد *

امل‌بیت نارنج آسا بس[۳] ترش * اگر فولادی سوزن فرو برند در کمتر زمانے آب گردد و سفید مهرہ در شیرۂ او گداختہ شود *

کرنا بسیب ماند* و غورۂ او پس از سه سال رسد * در آغاز سبز و ترش و تلخي‌آمیز و سپس بزردي گراید و تلخي رود * و در پختگي سرخ و شیرین * چون دیر ماند بسبزی باز گردد * درختِ آن بسانِ لیمو و برگش لختے پهن‌تر و غنچۂ او چون پیکانِ خاکي * و گلِ او چهار[۴]برگۂ سفید بود * با زرّین خوردہ بس خوشبو و عبیرمایه ازو برسازند * گذارشِ این داستان از نیروي منِ ناشناسا بیرون * بدین مایه گفتار بسند نمود *

برگِ تنبول از سبزیهاست لیکن کارآگهان گزین میوہ برشمرند چنانچه میر خسرو دهلوي میسراید

* بیت *

نادرہ برگے چو گل بوستان * خوبترین میوۂ هندوستان *

بخورد[۵] او دهن خوشبو گردد و بزم عطرآگین * بن دندان استوار شود و گرسنه سیرو سیر گرسنه * فراوان گونه بود چندے بر میگزارد * بلهری (بکسرِ با و فتحِ لام وسکون ها و کسرِ را و سکونِ یای تحتاني) سفید و رخشان[۶] باشد * زبان را درشت و سخت نگرداند و در مزه از همه خوش‌تر * چون از بیارہ جدا کنند به پرورشِ یک ماه سفید گردد و اگر کوشش رود بیست روز * کاکیر (بکاف و الف وکسرِ مجهولِ کاف و سکونِ یای تحتاني و را) سفید خالدار و پُر بود و سخت رگها درو * در بسیار خوردن زبان سختي پذیرد * جیسوار (بفتحِ جیم و سکونِ یای تحتاني و فتحِ سین و واو و الف و سکونِ را) سفید نگردد و برای سودمندي

---

(۱) [ف] پیازہ ‖ (۲) [ض د] تا دو سه گز ‖ (۳) لفظ بس در [ض د] نیست ‖
(۴) [ض د] چهاربرگي ‖ (۵) [ض د] بخوردن ‖ (۶) [ف ا] درخشان ‖

آمیخته بفروشند * کپوری (بفتح کاف و ضمّ باي فارسي و سکون واو و کسر را و سکون یای تحتاني) زردگون و سخت و رگ‌دار شود لیکن خوش‌مزه و بویا * کپورکاذت (بفتح کاف و ضمّ باي فارسي و سکون واو و را و کاف و الف و نون خفي و تاي فوقاني) سبزرنگ زردی‌گرای بود و بسان گرد فلفل تیز * بوی او بکافور ماند و ده برگ بیش نتوان خورد * بجز بنارس کمتر نشان دهند و درانجا نیز بهر زمین نشود * بنگله (بفتح با و نون خفي و فتح کاف فارسي ولام و هاي خفي) پهن و پُر و سخت و پرزدار (۱) و گرم و تیز باشد *

وکشت‌وکار بدین آئین * ماه چیت سرآغاز نوروز برگ کرهنج را با چهار پنج انگشت بیاره جدا کنند و در زمین آماده پنهان سازند * چنانچه (۲) برگ و سرگره پیدا باشد از پانزده تا بیست روز ازان گره سرآغاز رستن بیاره دیگر شود و چون گره دیگر پدید آید ازو برگ روید * تا هفت ماه بیاره و برگ پیدائي گیرد * سپس از رستن باز ماند * و در هر بیاره افزون از سی برگ نشود * هرچند بالش کند به نی تکیه داده برافرازند و اطراف و بالا (۳) را بچوب و خس بپوشند و درسایه پرورش نمایند * و همواره آبیاري کنند مگر هنگام بارش * و گاه گاه شیر و روغن کنجد و کنجارهٔ آن نیز برستنگاه اندازند * برگ از هفت گونه بیرون نباشد و نُه نام گیرد * پایه (۴) برسد (۵) و جدا ساخته پرورش نمایند و بکار برند * نخستین کرهنج (بفتح کاف و سکون را و فتح ها و نون خفي و جیم) پراي تخم جدا سازند و پیدي نام گیرد (بکسر مجهول باي فارسي و سکون یاي تحتاني و کسر دال هندي و سکون یاي تحتاني) * و نو برگ را گدوته گویند (بفتح کاف فارسي و دال هندي و سکون واو و فتح تاي فوقاني و هاي مکتوب) * و دومین را نوتي (بفتح نون و سکون واو و کسر تای فوقاني و سکون یاي تحتاني * سومین را بهتي (بفتح با و ضمّ ها و کسر تاي فوقاني و سکون یای تحتانی) * چهارمین چهیو (بکسر جیم فارسي و هاي خفي و سکون یای تحتاني و سکون واو) * پنجمین اهذدا (بفتح همزه و کسر دال وهاي خفي و نون پنهان و سکون یای تحتاني و دال هندی والف) * ششمین اگهنیه (بفتح همزه و کاف فارسي و سکون ها و کسر نون و فتح یاي تحتاني وهاي مکتوب) وآنرا لیوار نیز گویند (بکسر مجهول لام و سکون یاي تحتاني و واو و الف و سکون را) * هفتمین کرهنج * و جز گدوته هر یکے بعد از یک ماه از بیاره جدا ساخته

---

(۱) [ف ا ض] پرزدار * (۲) پرزوار * [د] پر زور ॥ (۲) [۲ ف ا] چنانکه ॥
(۳) [ض د] و بالا بچوب ॥ (۴) [ض د] چون پایه پایه برسد جدا الخ ॥ (۵) [ف ا] برنده ॥

پرورند * و آخرین قسم را برخے براي خوردن جدا گردانند وطائفهٔ با بیارهٔ بگذارند تا بتخم کار آید * و بهتر و گزیده‌تر شمرند لیکن برخے کارآگهان پیدي را بهتر دانند و ارز آن گران‌تر نهند * پیشتر بستهٔ یازده هزار برگ را لهاسه میگفتند (بفتح لام و ها و الف و فتح سین و هاي مکتوب) و امروز چهارده هزار را * و بستهٔ دویست را دهولي نامند (بضم مجهول دالِ هندي و هاي خفي و سکون واو وکسر لام و سکون یاي تحتاني * ولهاسه ازین فراهم آید * در زمستان پس از چهار پنج روز برگها بگردانند و دست‌چین سازند و بتابستان هر روز * و از پنج تا بیست و پنج برگ و برخے افزون فراز یکدیگر نهاده بگوناگون روش برآرایند * و لختے سوپیاري و کتهه در برگے و چونه در دیگرے پیچیده دران گذارند * و برخے کافور و مشک نیز همراه سازند و بابریشم و جز آن بربندند و آنرا بیره نامند (بکسر مجهول با و سکون یاي تحتاني و فتح را و هاي مکتوب) * و گاه پراگنده برگها در رکابیها بر چینند و بکار برند و ازو مطبوخ نیز بر سازند *

آئین پیدایش طعم *

چون لختے از خورش گذارش یافت از دگرگونگي مزه مینویسد * گرمي لطیف را تیزي بخشد و کثیف را تلخي و معتدل را شوري * سردي نخستین را ترش گرداند دومین را دهن‌گیر سومین را زفت * در قبض ظاهر زبان گرفته شود و در عفوصت باطن نیز * و میانه کیفیّتِ اوّلین را چرب و میاني را شیرین و پسین را بیمزه سازد * وبسائط طعوم ازین برنگذرد * و برخے گویند اصل جز چهار نبود شیرینی تلخی ترشي نمکیني * و آنچه بآمیزه پدید آید از شمارهٔ بیرون * برخے را نام بر گذارند چنانچه بشاعت تلخي زفتي‌آمیز را گویند و زعوقه فراهم آمده از نمکیني و تلخی *

آئین خوشبو خانه *

بزم‌آرای سلطنت بوی خوش را دوست دارد و آنرا دستمایهٔ ایزدی پرستش

---

(۱) [ف ا] چهار و پنج روز ‖ (۲) در [ه] نیست ‖ (۳) [ف ا] کتهه ‖
(۴) [ف ا] برند و از مطبوع نیز الخ ‖ (۵) [ف ا] خورش طعام گذارش الخ ‖
(۶) [ف ا] ازین نیز بگذرد ‖ (۷) [ف ا] نمکي ‖
(۸) در هر نسخه زعوقه نوشته است ‖

داند * همواره از عنبر و عود و شگرف آمیزشهای باستان و فراهم‌آوردهٔ گیتی‌خداوند قدسي محفل عطرآگین باشد و در زرّین و سیمین مجمرها که بگوناگون پیکر بر سازند بخور کنند * گلهای بویا خرمن خرمن بر آمایند * از گل روغن بر سازند وبدن و موی سر بدو برانداینند *

وبسا دل‌گزین آمیختها فراهم شده بگذارش چندے سخن را رنگ و بو داده آمد[۱] *

سنتوک[۲] (بفتح سین و نون خفي و ضمّ تاي فوقاني و سکون واو و کاف[۳]) یك و نیم تولچه زباد و یك تولچه چوره[۴] و دو ماشه روغن چنبیلي و دو شیشه[۵] گلاب بکار رود * و باندایش تن بهجت افزاید *

ارگجه (بفتح همزه و سکون را و فتح کاف فارسي و جیم و هاي مکتوب) یك سیر ربع کم صندل و دو تولچه اکسیر[۶] و مید و سه تولچه چوره و یکیك تولچه بیخ بنفشه وگیهله (بکسر مجهول کاف فارسي و سکون یاي تحتاني و ها و فتح لام و هاي مکتوب تخم گیاهے است) و نیم ماشه کافور و یازده[۷] شیشه گلاب بکار رود * و در تابستان بدن را بدو اندایند *

گلکامه (بضمّ کاف فارسي و سکون لام و کاف و الف و فتح میم و هاي مکتوب) یك تولچه عنبر اشهب و نیم لادن و دو گزین مشك و چهار گزیده عود و هشت[۸] اکسیر عبیر[۹] میده کرده در چیني طبقها برگذارند * یک سیر گل سرخ را شیرهٔ[۱۰] بر گرفته بدان آمیزند و در تابش آفتاب خشك گردانند و شامگاه با گلاب و عرق بهار تر کرده بر سنگ سماق[۱۱] در همان قدر بسایند * چون ده روز برین نمط بگذرد بشیرهٔ بهار نارنج آمیخته خشك سازند * و چند بار درین بیست روز لختے شیرهٔ ریحان سیاه که آنرا[۱۲] فارسی سیاه میگویند آمیزش دهند * ولختے ازان در ارگجه بکار آید *

روح افزا پنج سیر عود و یك سیر و چهار یك صندل و همین اندازه لادن سه و نیم تولچهٔ هر کدام از اکسیر و لوبان ودهوپ[۱۳] (بیخے است از کشمیر آورند) و بیست تولچه

---

(۱) [ف ا] آید ‖ (۲) [ض د] سنتوکهه ‖ (۳) [ض د] و کاف و هاي خفي) ‖
(۴) [ف ا] چویه ‖ (۵) [ف] شیشهٔ ‖ (۶) [ف اد] اگر [ب] ‖
(۷) [ف] بیازده ‖ (۸) [د] وهشت اگر و عنبر و مید کرده کرده در چیني الخ ‖
(۹) [ف ا] عنبر ‖ (۱۰) لفظ بر در [ض د] نیست ‖ (۱۱) [ف] سماقه ‖
(۱۲) در [ف] نیست ‖ (۱۳) [ف] دهبوب ‖

بیخ بنفشه و ده[۱] تولچه اشنه (بهندي زبان چهریله گویند بفتح جیم فارسي و های خفي و کسر را و سکون یای تحتانی و فتح لام و های مکتوب) بسختگي [؟] همه نبات را بقوام آورده برآمیزند و چهار شیشه گلاب بخرج رود * و قرصها برسازند و مجمرها برافروزند * بس گزین باشد *

اوبتنه (بضمّ مجهول همزه و سکون واو و باي فارسي و فتح تای فوقاني و نون و های مکتوب) دست شوئیست عطرافزا سه سیر پاکم لادن و یک و نیم سیر و پنج دام عود و همین قدر بهار نارنج یک و نیم سیر پوست آن و یک سیر و ده دام صندل و یک سیر و پنج دام سنبل‌الطّیب که اهل هند چهز گویند (بفتح جیم فارسي و های خفي و سکون رای هندي) و همین قدر اشنه و سي و هشت[۲] و نیم تولچه مشک و نیم میر و چهار تولچه برگ پاچه[۳] [؟] و سي و شش تولچه سیسب و یازده تولچه سعد که بهندي موته[۴] گویند (بضمّ مجهول میم و سکون واو و تای فوقاني و های خفي) و پنج دام بنفشه و یک تولچه و دو ماشه دهوپ و یک و نیم تولچه إکنکي (بکسر همزه و فتح کاف و سکون نون و کسر کاف و سکون یای تحتاني گیاهے است خاص) و همین‌قدر زرنباد[۵] که کچور خوانند و یک تولچه و دو ماشه لوبان [۶] صد و] شش شیشه گلاب و پنج شیشه عرق بهار بکار رود * و همه را کوفته و بیخته بآتش نرم در گلاب بزند * و چون تري کم گردد فرود آورده خشک سازند *

عبیرمایه عود چهار دام صندل دو بیخ بنفشه یک سنبل الطّیب سه و نیم دوالک سه مشک خطائی چهار تولچه لادن دو نیم دام بهار نارنج هفت و نیم کوفته و بیخته در ده[۷] شیشه گلاب بآتش نرم بخته در سایه خشک گردانند *

کشته بیست و چهار تولچه عود و شش شش لادن و لوبان و صندل چهار چهار اکسیر و دهوپ دو دو از بیخ بنفشه و مشک یک اشنه[۸] در پنجاه تولچه نبات و دو شیشه گلاب بآتش نرم بخته قرص بربندند * در سوختن عطر افزاید و روح افروزد *

---

(۱) [ض د] ودو ‖ (۲) الفاظ و هشت در [ف] نیست ‖
(۳) [ه فا] پاچه * [ض دو] ماچه ‖ (۴) [فا] مرتهه ‖ (۵) [ه] زنباد ‖
(۶) در [ض د] نیست ‖ (۷) [د] در شیشه گلاب ‖ (۸) [ه فا] اشته ‖

بخور یکیك سیر عود وصندل و چهاریك سیر لادن و دو تولچه مشك و پنج اکسیر در دو سیر نبات و یك شیشه گلاب بآتش نرم آمیزش دهند *

فتیله پنج سیر عود و هفتاد و دو تولچه صندل و بیست و پنج هرکدام از اکسیر ولادن و بیست و پنج بنفشه و ده لوبان و سه نبات را بیخته با دو شیشه گلاب فتیله سازند *

بارجات یك سیر عود و پنج تولچه لادن و دو دو مشك و صندل و یك لوبان و نیم کافور چوره آسا بچکانند *

عبیر اکسیر یك سیر ربع کم صندل و بیست و شش تولچه اکسیر و دو تولچه و هشت ماشه مشك سائیده در سایه خشك سازند و بکار (۱) دارند *

غسول سي و پنج تولچه صندل (۲) و هفده کنول (۳) و یکیك از مشك و چوره و دو ماشه از کافور و مید با دو شیشه گلاب آمیخته بر سازند *

خوشبوها *

نام	عنبر اشهب	زباد	مشك	عود بهندي اگر	چوره	کوره	کافور بهیم سیني	مید	زعفران (۷)	زعفران کمندي (۸) [؟]	زعفران کشمیري
قیمت	تولهٔ از یك مهر تا سه	از نیم (۴) روپیه تا یک مهر	از یك روپیه تا چهار و نیم روپیه	سیرے (۵) از دو روپیه تا پنج مهر	تولهٔ از (۶) نیم روپیه تا یک روپیه	تولهٔ از سه روپیه تا پنج روپیه	از سه روپیه تا دو مهر	از یک تا سه روپیه	سیرے از دوازده روپیه تا بیست و دو	از یك مهر تا سه	از هشت تا دوازده روپیه

(۱) [ض د] بکار برنه ‖ (۲) این لفظ صرف در [د] موجود ست ‖ (۳) [ه ف ا] کنول *
[ض د و] کنول ‖ (۴) [د] از یك نیم الخ ‖ (۵) [د] سیرے از ده روپیه ‖
(۶) [د] از نیم روپیه ‖ (۷) [ه] زعفران دیرانشامي * [ف] دیراسانی * [ا] دیرایسانی *
[و] براسامي * [ض د] زعفران * [ک] زعفران ایراني ‖ (۸) [ه ف د] کمندي *
[ا] کنپدي یا کپندي * [ک] کهني * در [ض د] نیست ‖

نام	صندل	نافهٔ مشک	کلبلنک (۱)	سلارس	عنبر لادن	کافور (۲) چینه	عرق فتنه	عرق بید مشک	گلاب	عرق بهار	عرق چنبیلي
قیمت	منے ازسي ودو روپیه تا پنجاه و پنج	سیرے از سه مهر تا دوازده	منے از ده تا چهل روپیه	سیرے از سه تا پنج روپیه	از یک و نیم روپیه تا چهار	از یک روپیه تا دو	شیشهٔ از یک تا سه روپیه	شیشهٔ از یک تا چهار روپیه	از نیم تا یک روپیه	از یک تا پنج روپیه	از ثمن روپیه تا ربع

نام	اظفار الطّیب	برگ (۳) ماج که از گجرات مي آورند	سکدده (۴) کوکلا	لوبان از سرگرد	لوبان دیگر	الک (۵) بهندي چهز	دوالک که بهندي چهزیله گویند	گیهله (۶)	سعد (۷)	اکنکي	زرنباد
قیمت	از یک ونیم روپیه تا دو	از نیم روپیه تا یک	از ده تا سیزده روپیه	تولهٔ از ثلث روپیه تا سه	سیرے از یک روپیه تا دو	از ربع تا نیم روپیه	از سه دام تا چهار	—	—	—	—

تتمّهٔ (۸) خوشبوها *

نام	اعراب	رنگ	موسم	نام	اعراب	رنگ	موسم
سیوتی	بکسر مجهول سین و سکون یاي تحتاني و واو وکسر تای فوقاني و سکون یاي تحتاني *	نباتي	همه ساله باشد در اواخر بارش فراوان	بهولسري	بضمّ مجهول با و هاي خفي و سکون واو ولام و فتح سین وکسر را و سکون یاي تحتاني	نباتي (۹)	بارش

(۱) [ه ف ا] کلبنک * [د] کلینک • [گ] کلابنک ‖ (۲) [ا] کافور چیني ‖

(۳) [ه ف ا] ماج * [ض د] تاج • [گ] باح ‖ (۴) [گ] سگنده ‖ (۵) همچنین در هرنسخه •
در برهان قاطع الک نوشته است ‖ (۶) [ض] کشته • [د] اشته ‖ (۷) [ض د] سعد بهندي ناگرموته ‖

(۸) [ض د] گلهاي خوشبو ‖ (۹) [د] برگها ریزه و سفید • نابستان ‖

چنبيلي	بفتحِ جيمِ فارسي و نونِ خفي و كسرِ مجهولِ با و سكونِ ياي تحتاني و كسرِ لام و سكونِ ياي تحتاني	سفيد و زرد و كبود	بارش و برخي زمستان	كوزه	بضمّ كاف و سكونِ واو و فتحِ زاي منقوط و هاي مكتوب	سفيد (۴)	تابستان
راي‌بيل	برا و الف و كسرِ ياي تحتاني و كسرِ مجهولِ با و سكونِ ياي تحتاني و لام	سفيد (۱) قمري	اواخرِ تابستان اوائلِ بارش	پاذل (۵)	بباي فارسي و الف و فتحِ دالِ هندي و سكونِ لام	سوسني (۶)	بهار
مونگرا	بضمّ مجهولِ ميم و سكونِ واو و نونِ خفي و فتحِ كافِ فارسي و را و الف	زرد (۲)	تابستان	جوهي	بضمّ جيم و سكونِ واو و كسرِ ها و سكونِ ياي تحتاني	سفيد (۷) و زرد بياسمن مانند	بارش
چنپه	بفتحِ جيمِ فارسي و نونِ خفي و فتحِ باي فارسي و هاي مكتوب	زرد	تمام سال بشكفد درحوت و حمل فراوان	نواري	بكسرِ نون و واو و الف و كسرِ را و سكونِ ياي تحتاني	نباتي (۸)	بهار
كيتكي	بكسرِ مجهولِ كاف و سكونِ ياي تحتاني و ضمّ تاي فوقاني و كسرِ كاف و سكونِ ياي تحتاني	برگهاي (۳) بالا سبز واندر سفيد مائل بزردي	تابستان	نرگس		سفيد (۹)	بهار

(۱) [ه] سفيد ||
(۲) [ه] زرد • [ف ا ض د] سفيد ||
(۳) [د] سفيد مائل بزردي ||
(۴) [د] سوسني • بهار ||
(۵) در [ه] نيست ||
(۶) [د] سفيد و زرد بياسمن مانند • بارش ||
(۷) [د] نباتي • بهار ||
(۸) [د] سفيد ||
(۹) [د] سفيد و زرد ||

کیورة	بکسرِ مجهولِ کاف و سکونِ یای تحتانی و فتحِ واو و را و های مکتوب	(۱)	از اسد تا آخرِ میزان	(۶) گل بنفشه		بنفش	تابستان
چلتة	بفتحِ جیمِ فارسی و سکونِ لام و فتحِ تای فوقانی و های مکتوب	(۲)	——	گلِ کرنه	بفتحِ کاف و سکونِ را و فتحِ نونِ و های مکتوب	سفید	بهار
گلال	بضمِّ کافِ فارسی و لام و الف و سکونِ لام	(۳)	بهار	کپوربیل	بفتحِ کاف و ضمِّ بای فارسی و سکونِ واو و را و کسرِ مجهولِ با و سکونِ یای تحتانی و لام	(۷) ——	—
تسبیحِ گلال	بفتحِ تای فوقانی و سکونِ سین و کسرِ با و سکونِ یای تحتانی و حا و ضمِّ کافِ فارسی و لام و الف و سکونِ لام	(۴) سفید	زمستان	گل زعفرانْ		بنفش	خریف
سنگارهار	بکسرِ سین و نونِ خفی و کافِ فارسی و الف و سکونِ را و ها و الف و سکونِ را	(۵) برگهای ریزه و سفید دارد	تابستان	—	——	—	—

(۱) [ض د] همچنان (یعنی سفید مائل بزردی) ||
(۲) [د] سفید • زمستان ||
(۳) [د] سفید ||
(۴) [د] نباتی • بارش ||
(۵) [د] سفید وبیخ زرد ||
(۶) [د] گل شگوفه ||
(۷) [ض د] سفید قمری • آخر بارش ||

خوش رنگ *

گلِ آفتاب (۱)		زرد	(۲)	سینبل	بکسرِ مجهولِ سین و سکونِ یای تحتانی و نونِ خفی و فتحِ با و سکونِ لام	سرخ تیره	بهار
گلِ کنول	بفتحِ کاف و نونِ خفی و فتحِ واو و سکونِ لام	سفید و کبود هم شود	بارش	رتن مالا	بفتحِ را و تای فوقانی و سکونِ نون و میم و الف و لام و الف	زرد	بهار
جعفری		زرد زرّین (۳) و نارنجی و کاهی	بهار	سون زرد	بضمِّ سین و سکونِ واو و فونِ وفتحِ زای منقوط و سکونِ را و دال	زرد	بهار
گدهل	بضمِّ کافِ فارسی وسکونِ دالِ هندی و فتحِ ها و سکونِ لام	رنگِ برگهاش مختلف بود سرخ و زرد و نارنجی و سفید (۴)	بارش	گلِ سالتی	بمیم والف وسکونِ لام وکسرِ تای فوقانی و سکونِ یای تحتانی	—	(۶)
رتن منجنی	بفتحِ را و تای فوقانی وسکونِ نون و فتحِ میم و نونِ خفی و فتحِ جیم وکسرِ نون و سکونِ یای تحتانی	سرخ آتشین خورد تر از یاسمن	همیشگی	کرن پهول	بفتحِ کاف وسکونِ را و نون وضمِّ بای فارسی و های خفی و سکونِ واو و لام	زردِ زرّین	(۷)
کیسو	بکسرِ مجهولِ کاف وسکونِ یای تحتانی وضمِّ سین وسکونِ واو	(۵)	تابستان	کریل	بفتحِ کاف وکسرِ را و سکونِ یای تحتانی ولام	(۸)	بهار

(۱) [د] گل آفتاب که هرج مکهي باشد ‖ (۲) [فد] بارش ‖
(۳) [د] زرد و نارنجي الخ ‖ (۴) الفاظ و سفید در [د] نیست ‖ (۵) [د] سرخ آتشین ‖
(۶) [د] بارش ‖ (۷) [د] بهار ‖ (۸) [د] سرخ و هم سفید ‖

کنیر	بفتحِ کاف و کسرِ مجهولِ نون و سکونِ یای تحتانی و را	سرخ و سفید	(۱)	جیت	بفتحِ جیم و سکونِ یای تحتانی و تای فوقانی	درون زرد و بیرون سرخ مائل بسیاهی	بارش
کدم	بفتحِ کاف و دال و سکونِ میم	بیرون سبز (۲) ومیانه زرد وریشهای اندرون سفید	بهار	چنبله	بفتحِ جیم فارسی و نونِ خفی وفتحِ بای فارسی ولام و هاي مکتوب	(۵) سفید بگلِ لیمو ماند	بهار
خاک گیسر	بنون و الف و سکونِ کافِ فارسي و کسرِ مجهولِ کاف وسکونِ یای تحتاني و فتحِ سین و سکونِ را	(۳)	(۴) بهار	لاهي	بلام و الف و کسرِ ها و سکونِ یاي تحتاني	(۶)	در حوت بشکفد
سرپن	بضمِّ سین وسکونِ را و فتحِ بای فارسي وسکونِ نون	سفید و میانه خطهای سرخ وزرد	بارش	گلِ کرونده	بفتحِ کاف ورا و سکونِ واو ونونِ خفي وفتحِ دال و های مکتوب	(۵) سفید خورد تر از چنبیلي	بارش
سری کندی	بکسرِ سین ورا و سکونِ یایِ تحتاني و فتحِ کاف و های پنهان و نونِ خفی و کسرِ دالِ هندی و سکونِ یای تحتاني	سفید اندرون مائل بزردی و بیرون بسرخي	بهار	دهنتر	بفتحِ دال وهاي خفی و فتحِ نون ونونِ خفی و فتحِ تای فوقاني و سکونِ را	بگلِ نیلوفر ماند	(۷) بارش

(۱) [د] بهار ‖ (۲) [د] میانه سفید وزرد اندرون ‖ (۳) [د] سفید زرد آمیخته ‖

(۴) در [د] نیست ‖ (۵) [د] سفید فقط ‖

(۶) [د] زرد ‖ (۷) [د] آخر بارش ‖

گلِ حنا		(۱)	(۲)	کنگلائی	بفتحِ کافِ نونِ خفي و کافِ فارسي و لامِ و الفِ و کسرِ یای تحتاني (۵) و سکونِ یاي تحتاني	دو قسم سرخ و زرد	(۶)
دوپهریا	بضمّ دال و سکونِ واو و فتحِ یای فارسي و سکونِ ها و کسرِ را و یای تحتاني و الف	هرخِ آتشین و سفید	همیشگي	سرس	بکسرِ سین و سکونِ را و سین	سبز مائل بزردی ریشه‌دار (۷)	بهار
بیدِ مجنون	بضمّ با و های خفي و سکونِ واو و نونِ و فتحِ جیمِ فارسي و نونِ خفي و یای فارسي و الف	شفتالو	(۳)	سن	بفتحِ سین و سکونِ نون	زرد	بارش
سدرسن	بضمّ سین و فتحِ دال و سکونِ را و فتحِ سین و سکونِ نون	زرد بگل (۴) نیلوفر مانند ازو خوردتر	بارش	—	——	—	—

[آئینِ پیدایشِ (۸) خوشبوها *] عنبر برخي برانند که بقعرِ دریا روید و جانداران آبی بر خورند و از سیري بر گردانند * و بسیارے برانکه ماهي بخورد و بمیرد و از شکمِ او بر آرند و چندے سرگینِ دریائي گاو که آنرا سارا گویند و جوقے کفِ دریا اندیشند * و جمعے را رائي (۹) آنکه از کهسارِ جزائر تراوش کند * و گروهے صمغِ دریائي درخت بر گذارند * و لختے موم انگارند و نگارندهٔ شگرفنامه (۱۰) را ظن بدین نزدیک‌تر * گویند در برخے کوهها فراوان انگبین پدید آید چندانکه روانه گردد و بدریا پیوندد و مومها بر فراز آید و بتابش خشکي پذیرد * و از انجاکه خورشِ زنبوران رستنیهاي خوشبو است عطر افزاید * و برخے زنبور درو یافته اند * و گزیدهٔ

---

(۱) [د] سفید و سرخ و زرد ||
(۲) [د] بارش ||
(۳) [د] زمستان ||
(۴) [د] زرد فقط ||
(۵) [ض د] تحتانيِ اوّل و سکون ثاني ||
(۶) [د] بارش ||
(۷) این لفظ در [د] نیست ||
(۸) این عنوان در [ه ف ا] موجود نیست ||
(۹) [ض د] راهي ||
(۱۰) [ف ا] شرفنامه ||

پورِ سینا آنست که چشمهٔ در قعرِ دریا میجوشد * عنبر ازان تراود و موج‌خیز بساحل اندازد * بتازگي (۱) تر میباشد و از تابشِ آفتاب خشک گردد (۲) و گوناگون رنگ پذیرد * و از کمتر سفید و از بیشتر سیاه و از میانه فستقي و زرد * نیکوترینِ آن اشهب * فراوان چرب تر و برتر باشد * چون برشکنند سفیدِ زردي‌آمیز پدید آید * هرچند سفید و سبک و سست گزیده (۳) تر * سپس فستقي پس ازان زرد (۴) که آنرا خشخاشي گویند * زبون‌ترین سیه‌فامي که از بس افروختگي بسوزد * بازرگانانِ آزمند بموم و مندل ولادن و جز آن برآمیزند و هر کس بدان پي نبرد *

و مندل عنبریست که از شکمِ ماهیِ مرده برگیرند * کم بو (۵) درویِ است *

ولادن را نیز عنبر گویند و پیدایش آن از درختی ست در حدودِ قبرس (۶) و قیموس یا قسطوس (۷) نام * بر برگهاي او رطوبتي مي نشیند * چون بز بچرا چالش نماید موي (۸) ران و سمِ او بدان برآلاید و خشک گردد * موي‌آلود را بهتر انگارند * بسبزي نزدیک بود و بوي خوش بردهد * و سم‌آلود را زبون‌تر نهند * و برخي ریسمانها بر آن درخت رسانند آنچه بدو آمیزد فراهم آرند و بآب جوش داده صاف کنند و قرصها بربندند *

کافور بزرگ درختی است در کوهستانِ دریاي هند و چین که صد سوار و افزون سایه نشین گردند * در تنه و شاخ آن پدید آید * گویند بتابستان فراوان مار بجهتِ سردي بدو (۹) در پیچد (۱۰) و ازین برشناخته به تیر نشانمند گردانند * و در زمستان کامِ دل برگیرند * و برخی چنان برگذارند که بگردِ آن یوزها باشند و از دوستي کمتر جدا گردند * و از درونِ چوب نمک‌ریزه مانند برآید و از بیرون صمغ‌آسا * و گاه از درخت روانه گردد و پس از چند گاه بر بندد * و درهائي که زمین لرزه و آسماني خروش افزون باشد بیشتر پدید آید * گوناگون شود * بهترینِ آن رباحي (۱۱) و قیصوري * همانا یکی است که دو نام گرفته * گویند نخست فرمان‌روائي رباح نام در موضعِ قیصور (۱۲) نزدِ جزیرهٔ سراندیب یافت * برخي نامها چنان برگزید که سفیدِ برف‌آسا ست * و نگارندهٔ شگرفنامه (۱۳) بدستِ خویش

---

(۱) [ف] بتازگي نرمي باشد ‖ (۲) [ض د] میگردد ‖ میپذیرد ‖
(۳) [ف] گزیده * ‖ (۴) [ف ا] سرخ ؟ ‖ (۵) [ه] کم‌بو ردي *
[ف ا ض] کم‌بو درویِ * [د] کم بو وردي ‖ (۶) [ف ا] قیرس و قیوس ‖
(۷) الفاظ یا قسطوس نام در [ف ا] نیست ‖ (۸) [ه ف ض] موي وران * [ا] موي دران *
[د] و موي زان ‖ (۹) [ض] در وي * [د] درو ‖ (۱۰۰) [ف ا] در پیچند ‖
(۱۱) [ه] رباحي * [ف ا د] رياحي * [غ] رماجي ‖ (۱۲) [د] در ‖
(۱۳) [ف ا] شرفنامه * [ض د] شگرفنامه که بدست الخ ‖

از چوب برآورد بدینسان بود * لیکن ابن بیطار گوید سرخ تابناک است بتصعید سفید گردد * همانا که قسمے چنین باشد * و او در همه اقسام سرخ‌تر (۱) و سفید‌تر و تُنُکتر و صافتر و بزرگتر بود * ازان پس قرقوي (۲) و آن غلیظ تیره‌گون است * و پس ازو کوکُبِ (۳) گندم‌گون * و فرودترین همه بالوس بچوب ریزه آمیخته باشد * هرگونه بتصعید صفا پذیرد و سفید گردد * و در برخے نامها چنان نگاشته اند که آنچه از درخت برگیرند جودانه و بهیم سینی گویند * و جَو یا گرد فلفل یا سرخ دانه با او دارند تا کمي نه پذیرد * یوناني او را سرد در سوم پایه انگارند و هندي گرم دانند * و آنچه از زرنباد بآمیزش دیگر چیزها برسازند چیکي گویند و کافور میت (۴) نیز * زرنباد سفید خوب سائیده بترش دوغ گاو یا گومیش برآمیزند و چهارم روز بتازه دوغ آمیزش دهند و چندان دست برزنند که کف برفراز آید * آنرا برستانند * و لختے کافور درو اندازند و بچقّه انداخته یک چندے (۵) درانبار غلّه باز گذارند * و گاه سنگ سفید را نیک بسایند و در ده درم در درم موم و نیم درم روغن بنفشه یا سرخ گل بکار رود * نخست موم را با روغن بجوشانند و بدان سوده خمیر گردانند و در دو سنگ فراداشته (۶) تُنُک برسازند * چون بیفسرد بکافور ماند * ریزه ریزه بدو برآمیزند و سود خرد را در زیان دیگران انگارند *

زباد شاخ نیز گویند * تراوش مستیِ جانوریست گربه‌آسا لختے بزرگتر و روي و پُوزِ او درازتر * چون از بندرِ سامتراي از مضافات آچین (۷) آورند سامترائی گویند و او گزیده‌تر بود * آن تراویده سفید زردي‌آمیز است * در زیرِ بُنِ دُم نافهٔ دارد باندازهٔ جوزِ خرد پنج شش سوراخ درو * از هفت روز تا پانزده یک‌بار ازان نافه برگیرند * نیم توله یا هشت ماشه باشد * برخے رام شود و تن در دهد و بسیارے را دُم از میانِ قفس بیرون کشند و بصدقے ازان بآهستگی بردارند یا همان نافه لختے بشایستگي (۸) بیفشرند * و آن جانور را سیصد روپیه تا پانصد روپیه برخرند و زباد نر بهتر باشد ازانکه شاشه‌گاه ماده بر افراوِ نافه بود * کارآگهان شست و شو داده بکار برند و سپس بهترین خوشبوها گردد * و بوي او دیرها از جامه و بدن رود * بروشها برشویند * و گزیده آنست اگر اندک باشد در پیاله ورنه در آوندے بزرگ سي (۹) بار بآبِ سرد و سه بار بگرم بشویند * از گرمي لختے به تنکي (۱۰) گراید و آلایش

---

(۱) [ف ا ض] سبزتر ‖ (۲) [ف] فرقوي * [ا] فرقوي ‖ (۳) [ه] کوکسب‌گندم گونست ‖
(۴) [ف] مست * در [ا] نیست * [د] کافور هشت نه زرنباد الخ ‖ (۵) [د] یکچند ‖
(۶) [ض د] فراداشته نیك برسایند ‖ (۷) این نام در نسخها آچي یا آچین نوشته است ‖
(۸) در [ف ا] نیست ‖ (۹) [د] سه ‖ (۱۰) [ف] خشکی * [د] تنگی ‖

جدا گردد * و باز سه مرتبه بآب سرد شست و شو دهند تا بستگي پديد آيد * سپس بآب ليمو سه بار بشويند * نكوهيده بوزدوده گردد * پس سه مرتبه بآب سرد شسته و از پارچه گذرانده[1] بچيني پياله اندازند و سه بار بگلاب شست و شو دهند و درون پياله را بدو اندايند * شبها بر گل چنبيلي يا راي‌بيل يا سرخ گل يا گل كرنه واژگونه[2] گذارند و روزها سفيد پارچه بر رو بسته درفروغ آفتاب دارند و تري كمي پذيرد * اندكے ازان برگيرند و بگلاب آميخته بكار برند * ۵

گورَه (بفتحِ كافِ فارسي و سكونِ واو و فتحِ را و هاي مكتوب) سفيدِ سياهي‌گراي در بويائي[3] بدان نرسد * و تراوشِ مستيع بدانسان جانور است ليكن لختے بزرگ و آنرا هم از نواحيِ آچين آورند و ارزِ او صد روپيه تا دويست *

مِيد آن[4] نمط است ليكن زبون‌تر * بچيزے آميخته بو افزايند * جانورِ او از فراوان بوم بر خيزد و ارجِ آن پنج شش دام بيش نيست * و برخے برانند كه خشك نانهاي پيشين جانور كوفته بآب بر جوشانند * روغنے برفراز آيد و آنرا بدين نام خوانند * ۱۰

عود بهندي زبان اگر گويند (بفتحِ همزه و كافِ فارسي ورا) بيخِ درختےاست * بر كنده زيرِ زمين كنند * ردي[5] بپوسد و باقي عودِ خالص * و برخے چندان بر گذارند كه همگي آن درخت بدينسان كار برند * و آنكه در كهن نامها نگاشته اند كه از ميانه جاي هندوستان آورند ديرافسانه ايست كه جز در خيالِ هستي ندارد * و گوناگون بود * ۱۵

بهترين مندلي‌ست سپس جبلي كه هندي نيز بر گويند * از بوي او سُبُش پيدائي نگيرد و ازين رو گزين‌تر از نخستين بر شمرند و برخے هردو را برابر انگارند * و[6] از بهترين نوعها سمندوري[7]است پس قماري پس قاقلي و بري[8] و قطعي و چيني[9] كه قسموري هم گويند تر و شيرين است * و فروتر ازان جلالي و مايطاقي[10] و لوافي[11] و ريطالي[12] * و همه[13] قسم مندلي شايستگي[14] دارد * و از سمندوري[7] كبود فربه سطبر سخت سيراب كه درو نشانِ سفيدي نباشد و بر آتش دير ماند * و برخے سياه را گزيده‌تر انديشند * و از قماري كبود بے[15] سفيدي فربه و سيراب و بر آتش ديرپا * بهتر از همه سياهِ سختِ گران‌وزن * درُبنِ آب نشيند ۲۰

---

(۱) [ف ۱] گذرانيده ‖ (۲) [ض د] واژگون ‖ (۳) [ض] بوهاي ‖
(۴) [ه] آن نمط * [ف ۱] بدان نمط * [ض د] برآن نمط ‖ (۵) [ف ۱] ردي بپوشد * [د] روي بپوشنده ‖ (۶) لفظ از صرف در [ه] موجود‌ست ‖
(۷) [د] سهندوري ‖ (۸) [ض د] و تبري ‖ (۹) [ف ۱] حبشي ‖
(۱۰) [ف ۱] مالطاقي (يا مابطاقي) * [ض] مايطاقي ‖ (۱۱) [ف] لوائي * [ا] لوافي ‖
(۱۲) [ض] ريطاقي * [د] الطاقي ‖ (۱۳) [د] بهمه ‖
(۱۴) [ض د] بسيار شايستگي ‖ (۱۵) [ف ۱] كبودي سفيدي ‖

و ریشه‌دار نبود و بآساني کوفته شود * و آنچه بر روی (۱) آب ایستد زبون‌تر (۲) شمرند * پیشین مرزبانان نهالِ او را به گجرات آوردند (۳) و امروز در جانپانیر (۴) پیدا * از آچین (۵) و دهناسری آورند * و ازان شهرستان که باستاني نامها بر گویند امروز نشانے پدید نیست * در ترکیبها برآمیزند و خورش آن نشاط آورد * بیشتر (۶) به بخور عشرت اندوزند و برخے گزینِ آنرا سائیده بدن و جامه اندایند *

چوره چکیدهٔ آن باشد * که و مه بکار برد * و آئین چنانست که گزین گلے را به پنبه یا سبوس شالي آمیخته بکوبند * و چون نیک در آمیزد خرد شیشهٔ را به پُرِ انگشت بدان اندایند و خشک سازند * و ریزهٔ ریزه عود را که یک هفته تر شده باشد درو اندازند و لختے تهي گذارند * و آونده میانه سوراخ بر سه پایه نهند و شیشه واژگونه ساخته سرِ آن را بر گذرانند و در ته پُر آب کاسهٔ باز گذارند چنانچه دهنِ شیشه بر روی (۱) آب رسد * و بر فرازِ آن از پاچلِ پشتي نرم نرم آتش افروزند * و اگر شعله بر زند بآب فرو نشانند * عود بتراوش در آید و چکیده بر فرازِ آب ایستد * برگرفته چند بار بآب و گلاب بر شویند و دوردگي زدوده گردد * و هرچند بیش (۷) بر شویند و کهن شود خوشبوتر گردد * سیه فام بود * و برخے کارآگهان بصنعت سفید گردانند * در سیرے از دو تولهٔ (۸) تا پانزده بر آید * و برخے آزور صندل و بادام و جز آن بر آمیزند و زبانِ دیگران اندیشند *

صندل بهندی چندن گویند (بفتحِ جیمِ فارسي و نونِ (۹) خفی و فتحِ دال و نون) * درختے است در چین * دریں دولت جاوید آوردند و سرسبز شد * بر سه قسم باشد سفید زرد سرخ * گروهے سرخ را سردتر از سفید دانند و جوتے سفید را * و خنکیِ (۱۰) سفید بیشتر است از سرخ و سرخ خنک (۱۱) تر است از زرد * بهترینِ آن زردِ چربه و آنرا مقاصری گویند * سائیده بدن اندایند و عشرت اندوزند و بدیگر روشها نیز بکار رود *

سلارس بتازی زبان میعه گویند * صمغ درختے است رومي * بر جوشانند * صافی را میعهٔ سائله گویند و جز آن را میعهٔ یابسه * و گزیده‌تر آنکه بے‌صنعت روانه بود و زردرنگ باشد (۱۲) *

کلنبک (۱۳) درختے است گران‌وزنِ جوهردار از زیرباد (۱۴) آورند و برخے عودِ خام پندارند *

---

(۱) [ف ا] بروي ॥ (۲) [ف] زبون بر شمرند ॥ (۳) [د] آورده اند ॥
(۴) [ف ا د] جانپانیر ॥ (۵) [ف ا] اوچین و دهنان‌سری ॥ (۶) [ف ا] بیشتر ॥
(۷) [ف ا] بیشتر شویند ॥ (۸) [ض د] تولچه ॥ (۹) در [ض د] نیست ॥
(۱۰) [ه ض د و ۴] خشکي ॥ (۱۱) [ه ض د و ۴] خشکتر ॥
(۱۲) در [ه] نیست ॥ (۱۳) [د] کلینگ ॥ (۱۴) [د] از جزیرهٔ باز آورند الخ ॥

سائیدهٔ او سفید تیره بود * در خوشبوها بر آمیزند و ازو سبحه نیز بر سازند *

ملاگیر نیز درختی‌است مانند او لیکن بدان گرانی نباشد و جوهردار نبود و سائیدهٔ او سفید سرخی‌آمیز *

لُبان صمغی است خوشبو از بندرِ جاوه آورند * برخی آنرا میعهٔ یابسه دانند * و در تابش آتش بسانِ کافور بپرّد * و لبانی که در فارسی کندرِ دریائی گویند صمغی است از یمن خیزد و خوشبو نباشد *

اظفار الطّیّب بهندی زبان نکه[1] گویند (بفتحِ نون و سکونِ کاف و های خفی) و بفارسی ناخنِ بویا * صدف آسا از دو لختِ خانهٔ جانورے فراهم آید و از خورشِ سنبل بوی خوش بر گیرد * و در بزرگ دریای هند پدید آید * و در دریای بصره و بحرین نیز باشد و آن بهترین دانند * و در قازم پیدایش گیرد و برخی قلزمی را گزیده‌تر انگارند * بروغنِ زرد گرم سازند * و طائفهٔ پئی[2] آن بتپشِ آتش دارند و سائیدهٔ بخوشبوها آمیزند *

سکندهٔ کولا بوته ایست در هندوستان بسیار شود و در خوشبوها بکار آید *

چون لختے ازین داستان[3] بر گذارد برخے نیرنگیِ گلها بر نویسد *

سیوتی در پیکر بگلِ سرخ ماند لیکن خوردتر و میانهٔ آن زرّین خرده * برگ او از چهار تا شش * در گجرات و دکهن فراوان *

چنبیلی دو گونه باشد * رای چنبیلی پنج شش برگی بود و از بیرون سرخی گرای * و چنبیلی[4] ریزه‌تر و بر بالا سرخ خطے * بوتهٔ[5] او یک و نیم گزی و دو گزی * بر روی زمین افتاده باشد و فراوان[6] شاخچهای دراز[7] و پهن شود * و یک‌ساله گل کند *

رای‌بیل یاسمن آسا گوناگون یک‌توئی و افزون شود و پنج‌توئی بسیار باشد چنانچه هر تو را گلے جداگانه[8] توان بر ساخت * و بوتهٔ آن تا یک گز ببالد * و برگ لیموآسا قدرے خردتر و نرم‌تر *

مونگرا به رای‌بیل ماند لیکن بزرگ‌تر و برگها از صد افزون * و در بو بدان پایه نرسد * و نهال او بزرگ درختے شود *

چنپه مخروطی‌پیکر دست درازی انگشت * ده‌برگی و افزون شود تو بر تو و خرده‌دار[9] *

---

(۱) [ف ۱] نکهه ॥ (۲) [ض د] بی آن ॥ (۳) [ف ۱] داستانها ॥
(۴) [ف ۱ ض د] و چنبیلی برگ ریزه تر الخ ॥ (۵) [د] بوته یک الخ ॥
(۶) [ض د] فرود آن شاخهای ॥ (۷) اینچنین در [د] نوشته است * [۸ ض] دراز ازو پهن * [ف] دراز او پهن * [۱] درازتر و پهن ॥ (۸) در [ض د] نیست ॥
(۹) [ف ۱] خورده دار بود ॥

درختش خوش‌اندام بود * و برگ و تنهٔ او بسانِ چارمغز و هفت‌ساله گل دهد *

کیتکی صنوبری پیکر به بلندیِ چهاریك گز و برگها دوازده و افزون بود[۱] * و بویش ملایم و خوش آینده * و نهالِ او شش و[۱] هفت ساله گل دهد *

کیوزه بدو ماند لیکن دو برابرِ آن و افزون[۱] شود و برگها خار[۲] دارد * چون رستنگاه یکجا

۵ نیست همه برابر[۳] نبود * و میانه شاخچه ایست ریشه‌داو عسلی[۴] رنگ و بے بوی نباشد و گل پس از خشکی نیز بویا باشد[۵] * در[۶] لباسها بار گذارند و بوی او دیرپا * تنهٔ درختِ آن چهارگزی و بلندتر و برگها جواری‌آسا لختے درازتر سه پهلو و در هر سه خار * و چهارساله گل دهد * هر سال در بیخ آن نو نو خاک ریزند * در دکن و گجرات و مالوه و بهار بسیار باشد *

چلنه به‌بزرگ‌لانهٔ ماند * هژده برگی شش برگِ بالاسبز وشش دیگر لختے سبز و برخے سرخ وچندے

۱۰ مائل[۷] ششِ دیگر سفید * و در میان چون گل همیشه بهار تا دویست برگ ریزهٔ زرد بود و دران سرخ تکمهٔ * و پس از جدا کردن پنج شش روز تر و تازه ماند[۸] * و در بوی به بنفشه نزدیك * و چون پژمرده شود آنرا بپزند و بخورند * درختش مثلِ درختِ انار * برگش به برگِ لیمو ماند * هفت ساله‌گل دهد *

تسبیح‌گلال فراوان بوی خوش دهد و برگِ آن خنجرآسا * بوتهٔ او دوگزی و چهار ساله گل دهد * ازو سبحه سازند و یك هفته شاداب باشد *

۱۵ بهولسری ریزه‌تر از یاسمین و برگِ او دُندُره‌دار * در خشکی بویاتر * درخت بسانِ چارمغز * و ده‌ساله گل دهد *

سنگارهار قرنفل پیکر نارنج‌گون‌ساق * خردهٔ او چون دانهٔ خشخاش * درخت چون انار و برگ شفتالوآسا * و پنج‌ساله گل دهد *

کوزه در پیکر گلِ سرخ‌آسا * و بوته بزرگتر و برگ بدانسان * پنج‌برگی و صدبرگی شود

۲۰ و میانهٔ زرین خرده * عبیرمایه ازو برسازند و گلاب بر کشند *

پادل پنج‌شش برگِ دراز دارد * آب را نیك‌مزه و خوشبو گرداند * بسیارے با گل آمیخته نگاه‌دارند و هنگام نایافت در آب اندازند * برگ و درخت چارمغزآسا و دوازده‌ساله گل دهد *

جوهی برگها ریزه دارد و بیارهٔ او بدرخت درپیچد و سه‌ساله گل دهد *

نواری بسانِ رانی‌بیل یك‌تو * بوته و برگِ او بزرگ‌تر ازو * چندان بشکفد که برگ

۲۵ و شاخ را فرو پوشد * یك‌ساله گل دهد *

---

(۱) در [ض د] نیست ‖ (۲) [ض د] خاردار ‖ (۳) اینچنین در [ض د] * [ه ف ا] برابر شود ؟ ‖ (۴) [ف] چنبیلی * [ا] چسلی ؟ ‖ (۵) در [ه] نیست ‖ (۶) [ض] درهمه لباسها ‖ (۷) [د] نیله ‖ (۸) در [ه] نیست * [ف ا] تازه باشد ‖

کپور بیل پنج برگه و بگل زعفران ماند * دربن دولت جاوید طراز از فرنگ آوردند *
گل زعفران اوائل اردی بهشت ماه تخم در زمین خاص شُدکار کردهٔ نرم ساخته
بزیر خاک کنند و بآب باران پرورش یابد * پیازے است در رنگ پیاز(۱) سیر * اواسط آبان ماه
گل کند * شاخ آن مقدار ربع گز باشد * و بدگرگونگیٔ نیروی زمین گاه دو حصّهٔ آن بیرون
شود و برعکس * بر سر آن گل نقش بندد * و آن شش برگ و شش ریشه بود * ۵
نخست سه برگ بنفش در غایت شادابی سه برگ مانند آنرا گرد گرفته و درمیان
این شش(۲) برگ سه ریشهٔ زرد و آنها سه ریشهٔ سرخ را فرو گرفته * زعفران عبارت ازین
آخرین ریشها ست * زرّین ریشها را بحیله در آمیزند * در زمان پیش هرروز مردم بزور(۳)
آوردے و زعفران را از برگ و ریشه جدا ساختے و دست رنج نمک دادے و هرکه دو پَل پاک
میساخت دو پل نمک میگرفت * و از زمان غازی خان چلک رسم آن شده که یازده ترک ۱۰
گل به پاک سازان سپردے یک ترک را دست مزد پاک ساختن اعتبار کرده از ده ترک
باقی دو سیر اکبرشاهی زعفران خالص خشک کرده گرفتے * خلاصه آنکه از دو من اکبرشاهی
گل زعفران دو سیر زعفران خالص ستدے * و گیتی خداوند بار سوم که بکشمیر
رفت این را دستور ساخت فراوان آسایش پدید آمد * یک بار تخم بر زمین(۴) نشانند و
شش سال گل دهد * لیکن زمین را هر سال نرم سازند * در سال اوّل و دوم(۲) اندک اندک ۱۵
دهد و در سوم سال بکمال رسد * و چون شش بگذرد اگر آن پیاز را از زمین نه بر آرند
گنده شود * ناگزیر برآورده جاے دیگر کشت کار نمایند * و پنج سال دیگر این زمین را
بار گذارند * و بیشتر در موضع پنڈور(۵) از توابع سراج(۶) شود * دوازده کروه تخمیناً رستنگاه او *
لختے در پرگنهٔ پرس پور نزدیک اندرکول از جانب کمراج مقدار یک کروه کشت و کار کنند *
آفتابی گرد و پهن و بزرگ و پُر برگ و همواره بخورشید نگرد * بوتهٔ او تا سه گز بالد * ۲۰
کنول درگونه بود یکے(۲) هنگام تابش خورشید والا بشکفد و بهر سو که خرامش کند رو
بدان صوب آرد و بشام غنچه گردد و بشقایق ماند لیکن سرخی او بسفیدی مائل * و برگهای او
کمتر از شش نباشد * و درونهٔ او زرد ریشها و درمیان آن برآمدگیٔ است صخروطی شکل که قاعدهٔ
آن بالا باشد و دران تخمها که میوهٔ اوست پدید آید * و دیگرے چهار برگهٔ سفید در فروغ ماه
بدانسان بکشاید و بگردد لیکن نه بر بندد * ۲۵

---

(۱) [ض] پیاز تیرماه * [د] پیاز آمیز ॥ (۲) در [ض د] نیست ॥
(۳) [ه ف ا] بزور آوری وزعفران را الخ * [ض د] بزور آوردے زعفران را الخ ॥ (۴) [ف ا] بزمین ॥
(۵) [ض] پنذور * [ف] پن پور * [ا] پنجور * [ه] پنجور * [د] بنجور ॥ (۶) [ف ا] سراج ॥

جعفری گردِ خوش‌نماست بالیده‌تر از صدبرگ * پنج‌برگی و صدبرگی شود * صدبرگِ او تا دو ماه تر و تازه * و درختش برابرِ قامتِ آدمی * و برگها بسانِ برگِ[۱] بید لیکن کنگره دارد * دوساله گل دهد *

کدهل چون لالهٔ[۲] جوغاسو و پُربرگ و بوته دوگزی و افزون و برگش توت آسا * دوساله گل دهد *

زنِ مدجنی چهار برگی * خردتر از یاسمین * درخت و برگ رای بیل‌آسا * دوساله گل دهد *

کیسو پنج‌برگی هریک بذاخنِ شیر ماند * زبانهٔ زردے درمیان * درختِ او بس بزرگ باشد و صحرا صحرا بشکفد و جهانرا جمالی آتش درگیرد *

کدیر دیرها شکفته ماند و خوش[۳] دیدار لیکن زهرگیا * هرکه بر سر دارد بآویزه در افتد * بیشتر پنج‌برگه شود * شاخها پُرگل * و دوگز و افزون ببالد[۴] * یک ساله گل دهد *

کدم ثُماغه ماند * برگ و درخت بسانِ چارمغز *

نگ کیسر چون گلِ سرخ پنج‌برگ و خاردار * برگ و درخت چارمغزآسا * هفت‌ساله گل دهد *

سرپن بگلِ[۵] کنجد ماند[۶] درمیانه زرد خرده * بوتهٔ او بحنا ماند و برگش به بید *

سوی کهندی چنبیلی آسا خردتر * دوساله گل دهد *

حنا چهاربرگی بشکلِ نافرمان * در هر بوته رنگارنگ بشکفد *

دوپهریا گردِ خرد نزدیک بهمیشه‌بهار در نیم‌روز بشکفد * بوتهٔ او دوگزی * بهون چنپا نیلوفرآسا خاردار پنج برگ * ساق بدست[۷]وار * در زمینے که سیلِ فرودشیده[۸] برآید * بر فرازِ آن جز یک نبود *

سدرس باندازهٔ رای‌بیل و درون زرد ریشها و بوتهٔ آن چون سوسن *

سینبل پنج برگی * درازای هر یک ده انگشت و پهنا سه *

زنِ مطلا گردِ خرد * آب آذرا جوشانده با زاگ و معصفر آمیزند و پارچه را بدان رنگین سازند سرخ پایدار شود * و روغنِ گاو و کنجد به بیخِ او جوش دهند و ارغوانی کردن[۹] و رنگین سازند *

سون زرد یاسمین‌آسا لختے بزرگ‌تر پنج شش‌برگه * بوته بسانِ چنبیلی * دوساله گل دهد *

---

(۱) [ه] برگ سیاه لیکن الخ ‖ (۲) همچنین در [ه] * [ف ا] لالهٔ چورغا شود وپر الخ * [ض] لالهٔ چورغا شود الخ * [د] لاله خوشنما شود الخ ‖ (۳) [ض د] خوش دیدار دوگزنه باشد یکرنگ گل سرخ دهد دیگرے سفید لیکن زهرگیاه ‖ (۴) [ض د] بالد ‖ (۵) در [ف ا] میان سرپن در سری کهندی نوشته و میان سری کهندی در سرپن ‖ (۶) [ف ا] ماند و در میان ‖ (۷) [ف ا ض د] بدست دارد ‖ (۸) [ه] فرونشیند برفراز * [ض د] فرونشینده برآید فراز ‖ (۹) [ه] گردد رنگین * [ض د] ارغوانی کرده رنگین ‖

مالتی چنبیای آسا لختے خوردتر * درونه ذرّهای خشخاش‌مانند * دوساله کمابیش گل دهد *
دوبل سه‌برگ خود فراوان بشکفد و بینش‌را نشاط درگیرد * جوشانده برخورند و آچار نیز سازند *
جیت نهال او بلند درختے شود و برگ بسان تمر هندی *
چنپله گلدسته‌وار پست * برگ درخت او بسان چارمغز * دوساله گل کند * چون
پوست درخت در آب جوشانند سرخ شود * و بیشتر بکهسار بود و چوب او چون شمع برافروزد *
لاهی بوته یک‌ونیم گزی * از شاخهای آن پیش ازگل کردن نان‌خورش برسازند * وشتر
از خوردن (۱) فربه و مست گردد *
دهنتر نیلوفرآسا بس خرشنما و بیاره دار *
سرس چون بریشمی نخ ریشه‌دار بود و بتُماغهٔ ماند * از دور بوی خوش بردهد *
اگرچه بدرخت پیپل و برّ نیایش‌گری نمایند لیکن درخت او را پادشاه درختان گویند *
بس بزرگ شود و بعمارت کار رود * از درون تنهٔ او سیاه چوبے برآید و تیشه بدو کار (۲) نکند *
کنکهائی پنج‌برگه هر یکے بدرازای چهار انگشت زیباچهر (۳) باشد * و بر هر شاخ جز یکے نشکفد *
سن گلدسته‌وار بر شکفد * برگ نهال آن بسان چنار و از پوست نهال او ریسمان برتابند
و بس استوار بود * و نوعے چون گل پنبه شود و آنرا پت سن گویند و ریسمان او بس نرم شود *
گذارش گلهای این مرز آنگاه از من ناشناسا بس دشوار * لختے برای آگهی برنوشت *
و گلهای ایرانی و تورانی از گل سرخ و نرگس و بنفشه و یاسمن کبود و سوسن و ریحان و
رعنا و زیبا و شقائق و تاج خروس و قلغه و نارمان و خطمی و جز آن بسیار شود * و باغها و
چمن‌زارها جانجا چهره افروز بینش * پیشتر در بستانها (۴) درهم میکشتند * ازان بار که قدوم
فردوس‌مکانی هندوستان را فروغ افزود خیابان‌بندی و طرح آرائی پدید آمد و عمارتهای دلکشا
و آبشارهای سامعه‌افروز دیده‌وران (۵) آفاق را بشگفت آورد *
و گذارش درختان این دیار که از گل و میوه و شکوفه و برگ و بیخ و جز آن غذا
و دوا بر دهد از شمارهٔ بیرون * هندی نامها چنان نگاشته‌اند اگر از هرگونه برگے بر گیرند
هژده بار فراهم آید * پنج سرخ یک ماشه باشد و شانزده ماشه یک کرگ (بفتح کاف و سکون
را و فتح کاف فارسی) و چهار کرگ را یک پل (بفتح بای فارسی و لام) و صد پل یک تلا (۶)
(بضم تای فوقانی و لام و الف) و بیست تلا یک بار شود * و چون بسنگ روزگار برسنجند
نود و شش من برآید * و نیز برگذارند پایندگی درخت از دو گرو کم و از دهه‌زار سال افزون

---

(۱) [ه] خوردن او ‖ (۲) [ض د] کنده ‖ (۳) [ض د] زیبا چهره ‖
(۴) [د] درهرستانها ‖ (۵) [ض د] دیدهٔ ‖ (۶) [ه] تلا ؟ ‖

نبود • و بلندي از هزار جوهن و چیزے درنگذرد * گویند چون زندگانیِ درخت سپري شود نفس بیکے از ده چیز پیوند گیرد آتش آب هوا زمین نبات جانوران دوحاسّه سه‌حاسّه چهارحاسّه پنج‌حاسّه •

آئینِ کرکراق‌خانه [؟] و توشکخانه *

از توجّهِ گیتي‌خداوند گوناگون قماش چهره بر افروخت و ایراني و فرنگي و خطائي فراوان شد * و استادانِ کارپرداز و هنرمندانِ نادره آئین آمده هنگامهٔ آمیزش گرم ساختند * در پیشگاهِ حضور و شهرِ لاهور و آگره و فتح‌پور و احمدآباد و گجرات کارنامها پدید آمد * بگوناگون تصویر و نقش و گره و شگرف طرحها روائي گرفت و عالم‌نوردانِ کالشناس بشگفت افتادند * در اندك زمانے شهریارِ دانش‌پژوه بر همگي پایهای علمی و عملیِ آن شناسائي (۱) اندوخت و از قدردانيِ نادره‌کارانِ زودیابِ این مرز نیز آموختند • اقسامِ شعربافی و ابریشم‌طرازی بپایهٔ والا رسید (۲) * آنچه در هردیار بانجام رسد در کارخانهای حضور یافته (۳) شود * گروهاگروه مردم را زکفت‌دوستي درگرفت (۴) و آرایشِ جشنها از اندازه برگذشت * هرچه برخزند و ببافند یا پیشکش آید بشایستگي پاسباني رود * و آنچه درآمدن پیشی دارد دریدن (۵) و بریدن و دوختن و پوشیدن و بخشیدن پیشتر دارند * و یکجا آمده را نگاه بر ارج افتد * شناسندگانِ درست‌کار همواره هنگامهٔ نرخ گرم دارند و درگذشته و حال چشمِ بینش برگشایند * در کمتر زمانے پایه‌دانيِ اندوهی آورد و ارزها فرودآمد چنانچه دست‌باف غیرتِ نقشبند که صد مهر پیش خریدے پنجاه رسید * و درفراوان جنس از ده‌سی و ده‌چهل برگذشت * و از فراخيِ حوصلهٔ شهریار هر گروهے بآئینِ خویش پوشش بیاراید و گرفت وگیر نرود *

گذارشِ آن بس دراز * ناگزیر لختے آنچه گیتي‌خداوند پوشد مي‌نگارد *

تکوچیه (بفتحِ تاي فوقانيِ هندي و کافِ و سکونِ واو و کسرِ جیمِ فارسي و فتحِ یاي تحتاني و هاي مکتوب) یک‌تهی جامه ایست هندي‌طرز * در پیشین زمان چاکدامن و چپ‌بند بود * گیتي‌خداوند گردامن ساخت و براستا (۶) آورد * بهفت (۷) گز مکسّر و هشت گره سرانجام یابد * پنج (۸) گره ازان بند شود • و مزدِ ساده‌دوخت سه تا بیك روپیه و آنکه بگوناگون نقش آرایند از یك روپیه تا پنج و پاکم * یك‌مثقال ابریشم بخرج دارند •

پیشواز بدانسان بود لیکن بند فراپیش باشد * و برخے بے بند نیز برسازند *

---

(۱) [ه] شناسي ‖ (۲) [ف ض د] رسیده ‖ (۳) [ف] بافته ‖ (۴) [ف] برگرفت ‖ (۵) [ف] در دریدن ‖ (۶) [ض د] براست ‖ (۷) [ض د] هفت ‖ (۸) [ض د] پنج‌وچاو کم گره ‖

دوتاهي بشش گز چهارگره ابره و چهار گره کم آستر بچهارگره بند و نُه گره سجاف[۱] اتمام پذیرد * دست‌مزد[۲] سه تا یك روپیه * و یك مثقال ابریشم بکار رود *

شاه آجیده[۳] در یك گره شصت نکنده بکار برند و آنرا شصت‌خط نیز گویند * بیشتر درآستره باشد و برخی پنبه اندازند * و یك گز مکسّر را دو روپیه مزد باشد *

سوزنی پا سیر پنبه و دو دام ابریشم * دست رنج بخیه‌دوز هشت روپیه و آجیده[۳] چهار * ۵

قلمي یك و نیم[۴] پا پخته و یك دام ابریشم * مزد دو روپیه *

قبا بزبان روزگار جامهٔ پنبه‌دار را گویند * یك سیر پخته[۵] و دو مثقال ابریشم بکار رود * دست‌رنج یك روپیه تا چهاریك *

گدر (بفتح کاف فارسي و دال و سکون را) جامه ایست از قبا فراخ و دراز و افزون پنبه * و در هندوستان کار پوستین کند * هفت گز ابره و شش گز آستر چهار گره بند و نُه سجاف و ۱۰ درنیم سیر پنبه و سه مثقال ابریشم بکار رود * دست‌مزد یك و نیم روپیه تا نیم *

فرجي بے بند و کشاده‌پیش باشد و برخی تکمه افزایند * بیشتر بر فراز جامه پوشند * ابره پنج گز و دوازده گره * آستر پنج گز و پنج گره * سجاف چهارده گره * یک سیر پنبه و یك مثقال ابریشم * مزدوري[۶] روپیه تا چهاریک *

فرگل (بفتح فا و سکون را و ضمّ کاف فارسي و سکون لام) نزد یك به پانچي[۷] است ۱۵ لیکن خوش‌آینده و زیبنده * از فرنگ برخاسته و امروز که سه در پوشد و شکوه افزاید * و از گوناگون قماش برسازند * ابره نُه گز و شش و نیم گره و آستر برابر * شش مثقال ابریشم و یك سیر پنبه * یك‌تهي و دوتاهي[۸] نیز برسازند * پارنج[۹] از دو روپیه تا نیم *

چکمن از سقرلاط و صوف و موم‌جامه بردوزند * و گیتي‌خدیو از دارائي موم‌جامه برساخت بس سبك و خوش‌نما * بارش ازو برنگذرد * بشش گز ترتیب یابد * پنج‌گره بند شود ۲۰ و دو مثقال ابریشم بخرج رود * دست‌مزد سقرلاطي دو روپیه صوف یک‌نیم موم‌جامه نیم *

شلوار از گوناگون پارچه بردوزند یک‌تهي و دوتاهي[۱۰] و پخته‌دار * سه گز و یازده گره * نیفه شش گره آستر سه‌گز و پنج گره یك‌مثقال و ربع ابریشم نیم‌سیر پخته * مزد از نیم‌روپیه تا چهاریك *

---

(۱) [ف ا ض د] سنجاف [موافق محاورهٔ هند] ‖ (۲) در نسخه [ع] هرجا درین آئین مزد نوشته
(۳) [ع] اجیده ‖ (۴) [د] یکنیم پخته * [ض] یکنیم بخیه ‖ (۵) [د] پنبه ‖
(۶) [ع] مزدور ‖ (۷) [د] فرجی ‖ (۸) [ف] دوتائی ‖
(۹) [ض د] رنج دست ‖ (۱۰) [د] و بخیه دار ‖

و هرکدام ازین پوشیدنیها گوناگون باشد * و داستانِ چیره و نوطه و دربّه بگفتار در نیاید *
گذارشِ گرانمایه خلعتها که بخشنها در پوشند و بزرگان روزگار را به بخششِ آن بلندپایگي
شود بقالبِ گفت درنگنجد * براي خاصه هر فصل هزار دست سروپا از هر قسم برسازند *
وصد وبیست را در دوازده بخچه (۱) آماده دارند * و از وارستگي پشمینه را بسیار دوست دارد
و کار بندد خاصه شال * و شگرفیِ اقبال آنکه خاصه پوشش بر قامتِ هر دراز و کوتاه درخور
و مناسب آید و که و مه را حیرت درگیرد *

گیتي‌خداوند پوششها را نامے دیگر (۲) نهاد و گوش را بتازه فروغے نورآگین ساخت *
جامه (۳) سرب‌کاني (بفتحِ سین وسکونِ را و با و کاف فارسي و الف و کسرِ تاي فوقاني و سکونِ
یاي تحتّاني) یعني پوشندهٔ همه بدن * و ازار پیراهن (۴) * نیم‌تنه تن‌زیب * فوطه پت گت
(بفتحِ باي فارسي و سکونِ تاي فوقاني و فتحِ کافِ فارسي و سکونِ تاي فوقاني) * برقع
چترگپت (بکسرِ جیمِ فارسي وسکونِ تاي فوقاني و فتحِ را و ضمِّ کافِ فارسي و کسرِ باي
فارسي و فتحِ تاي فوقاني) * کلاه سیس‌سوبها (بکسرِ سین و سکونِ یاي تحتاني و سین و ضمِّ سین
و سکونِ واو و با و هاي خفي و الف) * موي‌باف کیس گهن (بکسرِ کاف و سکونِ یاي تحتاني
و سین و فتحِ کافِ فارسي و فتحِ ها و سکونِ نون) * پتکا کت‌زیب (بفتحِ کاف و سکونِ تاي فوقاني
و کسرِ زاي منقوط و سکونِ یاي تحتاني و با) * شال پرم نرم (بباي فارسي و سکونِ را و میم و فتحِ
نون و سکونِ را و میم) * فرد (۵) که قسمے است از پشمینه پرم‌گرم (بفتحِ کافِ فارسي و سکونِ را و
میم) * و کپوردهور را که در تت بافند و گزیده باشد کپور نور * پايافزار چرن دهرن * و همچنین
بسیارے را بگزین روشها نامور گردانید *

آئینِ شال *

شهریارِ کارآگاه چهارگونه برساخت * طوس از پشمِ جانورے است بدین نام * اصلي (۶) رنگ
او از سیاهي و سفیدي و سرخي بازگوید لیکن سیاه افزون * برخے سفیدِ خالص نیز شود * درسبکي
و گرمي و نرمي کم همتا * مردم براي نمایش بدیگرگونگي نبرند و گیهان‌خدیو برنگها آراست *
و شگفت آنکه سرخي نپذیرد * سفید آنچه که آن را طرح‌دار نیز گویند رنگینِ ذاتي * رنگ یکم

---

(۱) [د] بقچه ‖ (۲) [ف ا ض د] دیگر نهادهٔ گوش ‖ (۳) در [ف ۵] لفظ جامه نیست ‖
(۴) [ف] بار پیراهن ‖ (۵) [ه و] فرد * [ف ا] پردکه فرک قیمت از پشمینهٔ ؟ [ض د]
پودك ‖ (۶) [ض د] اصل ‖

سفید یا سیاه * و بر سه‌گونه یافته سفید و سیاه[۱] و آمیخته * و نخستین در باستانی زمان از سه چهار رنگ زیاده نشدے * گیتی‌خدیو گوناگون ساخت[۲] * و نیز زردوزی و کلابتون و کشیده و قلعهٔ و باندهنون و چهیت و الچه و پرزدار[۳] از فروغ خاطرِ والا است * و نیز از کوتاهی بدرازی برد و جامه‌رس گردانید *

و باعتبارِ روز و ماه و سال و قیمت و رنگ و وزن پایها قرار گرفت * آن سررشته را بزبانِ وقت مثل گویند * مشرفان پاسِ آنرا داشته رتبهٔ هرکدام را به پارچه نوشته بگرشهٔ او پیوند دهند * هرچه از یک جنس در روز اورمزد[۴] فروردین ماهِ الٰهی در کارخانه درآید[۵] و قیمت بیش برتر از همه برگذارند و اگر ارز برابر بیشی و پسی بروز باشد * و اگر در روز همتا سبکتر بالا * و در هم‌سنگ برنگ برتری گیرد بدین روش طوس سفید الچه لعل زرین نارنجی برنجی[۶] قرمزی کاهی گل‌پنبهٔ صندلی بادامی ارغوانی عنّابی طوطکی عسلی موسنی منجنی[۷] گل‌کاسنی سیبکی علفی فستقی[۸] پرگل[۹] گلنار[۱۰] برن [؟] بهوج پتر گلابی[۱۲] آسمانی قلغی[۱۳] آبی زیتونی جگری زمردی چینی بنفش[۱۴] چهرهٔ انبوهٔ مشکین فاخته * و از حالِ یک روز اندازهٔ سال توان برگرفت *

پیشتر شال را از کشمیر گاه گاه آوردے * و خواسته داران یک را چهارته ساخته روزگاران پوشیدے * و امروز که و مه بےته بردوش گیرند * و از صنعتزعاتِ گیتی خداوند آنکه دوتا را که در نمایش زینت افزاید پیوسته بپوشند * و از توجّهِ شاهنشاهی در کشمیر هنگامهٔ شال‌بافی گرمی پذیرفت * و در لاهور از هزار کارخانه زیاده شد * و از ابریشمی تار و پشمین پود شال‌آسا بافند و مایان گویند * و از هر دو چیره و فوطه و جز آن آماده گردد *

لختے از ین کارخانه را بجدول آورد و آگهی افزود * جدول

---

(۱) [د] سیاه آمیخته ‖ (۲) [ف ا] برساخت ‖ (۳) [لفظ از در [د] نیست ‖
(۴) [ف ا و] آذرمزد * [د] آذر و مهر و فروردین * [۴] اورمز ‖ (۵) [ض د] درآید
قیمتش برتر ‖ (۶) [د] ترنجی ‖ (۷) [ف ا] مجهیتی * [مجهیتی ؟] *
[ض] منجی * ‖ (۸) [۵] پستی * [ف ا د] فستقی * (ض) پستقی ‖
(۹) [ض] بدگل ‖ (۱۰) [۴] گلخار * نجی برن * [ف ا] گل‌نارنجی * پرن *
[ض د] گلخار * برن ‖ (۱۱) [ف ا] تهوج * پترکلابی * ‖
(۱۲) [۴] گلابی ‖ (۱۳) [ف ا] قلقی ‖ (۱۴) [ض د] بنفشی ‖

زرین (۱) *

نام	قیمت	نام	قیمت	نام	قیمت	نام	قیمت
مخملِ زربفتِ یزدی	طاقے از پانزده مهرتا یکصد وپنجاه	مُطبَّق	دو مهر تا هفتاد	مُشجَّرِ فرنگیَ	گزے یك مهر تا چهار	تفصیله (۵) که از مکّه می‌آید	از پانزده روپیه تا بیست
فرنگي	ده مهر تا هفتاد	میلك	سه مهر تا هفتاد	دیبای فرنگی	یك مهرتا چهار	کرته (۷) وارِ گجراتي	یك مهر تا بیست
گجراتي	ده مهر تا پنجاه	زربفتِ گجراتي	چهار (۶) مهر تا شصت	دیبای یزدي	یك مهرتا یك ونیم	مندیل	یك مهر تا چهارده
کاشي	ده مهر تا چهل	طاسِ گجراتي	یك مهر تا سی وپنج	خارا	از پنج روپیه تا دو مهر	چیره	نیم مهر تا هشت
هروی (۲)	——	دارائی باف	دو مهر تا پنجاه	اطلسِ خطائي (۳)	——	دوپٹّه	از شش روپیه تا هشت
لاهوري	ده مهر تا چهل	مقیّش	یك مهرتا بیست	نوارِخطائي	——	فوطه	از نیم مهرتا دوازده
زربفت برسه (۴) [؟]	سه مهر تا هفتاد	شروانی	شش مهر تا هفده	خَز	——	پلنگ‌پوش	یك مهر تا بیست

ابریشمي *

مخملِ فرنگي		گزے از یك مهرتا چهار	اطلسِ هروی (۸)		طاقے از پنج روپیه تا دو مهر

(۱) [ه] زرین * [ف ا] زربق * [ض د و ۴] زری ‖ (۲) [ا] مروي ‖
(۳) [ه] خسائي * [ض د] ختائي ‖ (۴) [ض د] برسر ‖ (۵) [ض د] تفضیله ‖
(۶) [د] بشش ‖ (۷) [ه] کرته وار * [ف ا] کرته دار * [د ض ۴] کرته دار ‖
(۸) [د] یزدی * [۴] هندوی ‖

کاشي		طاقے از دو مهر تا هفت	خارا		گزے از یك تا شش روپیه
یزدي		دومهر تا چهار	سه رنگ		طاقے از یك مهر تا سه
مشهدی		دومهر تا چهار	قطني		از یك و نیم روپیه تا دومهر
هروی (۱)		یك و نیم مهر تا سه	کتان فرنگي		گزے از نیم روپیه تا یك
خاني		دومهر تا چهار	تافته		گزے از پا روپیه تا دو روپیه
لاهوري		دومهر تا چهار	انبري	بفتح همزه و نون خفی و فتح با و کسر را و سکون یای تحتاني	گزے از چهار دام تا نیم روپیه
گجراتي		گزے از یك روپیه تا دوروپیه	دارائي		گزے از خمس روپیه تا دو روپیه
قطیفهٔ (۲) پوربي		از یك تا یك و نیم روپیه	ستي (۳) پوربی	بکسر سین و تای فوقاني و سکون یای تحتاني و ضم باي فارسي و سکون (۵) واو و کسر را و سکون یای تحتاني	طاقے از شش روپیه تا دومهر
تاجه باف		طاقے دو مهر تا سی	قبابند		از شش روپیه تا دو مهر

(۱) [ا] مروی • و در [ع] قیمت هروی در خافی نوشته و قیمت خافی در هروی ॥

(۲) [ع] قطیفه پوربي • [ف ا] قطفه پوربي • [د] قطیفهٔ توزی • [ع] بوزی ॥

(۳) [ع] ستی پوربي ॥

(۵) [ع] واو و را وکسر با و سکون الخ ॥

دارائی باف		دو مهر تا سي	ثاث (۱) بندپوري	بتای فوقانیِ هندي و الف و سکونِ تاي فوقانیِ هندي وفتحِ با و سکونِ نون و دال	از دو روپیه تا یك و نیم مهر
مُطبَّق		یك مهر تا سی	لاه	بلام و الف و ها	گزے از ثلث روپیه تا سبع
شیرواني		یك و نیم مهر تا ده	مصری		طاقے از نیم مهر تا یك
میلك		یك مهر تا هفت	سار	سین و الف و سکونِ را	گزے از عشر روپیه تا خمس
کمخابِ ولایتي		یك مهر تا پنج	تسر (۲)	بفتحِ تاي فوقانیِ هندي وفتحِ سین و سکونِ را	عددے از ثلث روپیه تا دو
تُوار (۳)		از دو (۴) روپیه تا دو مهر	اطلس سادهٔ کرتَه وار (۵)		گزے از نیم روپیه تا یك
خوري (۶)		از چهار تا ده روپیه	کپورِدور که سابق کپور دهور می گفتند	بفتحِ کاف وضمِّ بای فارسي و سکونِ واو و را وضمِّ نون وسکونِ واو ورا	گزے از نیم‌پا روپیه تا یك
مشجّرِ فرنگي		گزے از یك مهر تا دو روپیه	اَلچه (۷)		گزے از خمس روپیه تا دو روپیه
مشجّرِ یزدي		طاقے یك مهر تا دو	تفصیله (۸)		عددے از هشت روپیه تا دوازده
اطلسِ فرنگي		گزے دو روپیه تا یك مهر	ـــــ	ـــــ	ـــــ

(۱) [۵] بندپوربي * لفظ پوري در [ض د] نیست ‖ (۲) [ض د] تسر * لفظ هندی درین دو نسخه نیست ‖ (۳) [د] نوار ‖ (۴) [د] از یك روپیه ‖
(۵) [ف ا ض] کرته دار ‖ (۶) [۵ ف ا] خوری * [ض د ۴] جوزی ‖
(۷) [ف] الچه * [د] الچه ‖ (۸) [ض د] تفضیله ‖

ریسمانی *

خاصه		از سه روپیه تا پانزده مهر	سالو	بسین و الف و ضمّ لام و سکون واو	سه روپیه تا دو مهر
چوتار	بفتح جیم فارسي وسکون واو و تای فوقاني والف و سکون را	دو روپیه تا نه مهر	دوریه	بضمّ مجهول دال وسکون واو و کسر را و فتح یای تحتاني و های مکتوب	شش روپیه تا دو مهر
ماسل	بفتح میم و سکون لام و فتح همیم و سکون لام	چهار روپیه (۱)	بهادر شاهي		شش روپیه تا دو مهر
تذسکه (۲)	بفتح تای فوقاني وسکون نون و ضمّ سین وسکون کاف (۲) و های خفي	چهار روپیه تا پنج مهر	گربه سوتي	بفتح کاف فارسي و سکون را و فتح با و های مکتوب و ضمّ سین و سکون واو و کسر تای فوقاني و سکون یای تحتاني	یك و نیم مهر تا دو
سری صاف	بکسر سین و را وسکون یای تحتاني و صاد و الف و فا	دو روپیه تا پنج مهر	شیلهٔ (۳) دکني	بکسر مجهول (۳) شین منقوطه و سکون یای تحتاني و فتح لام و های مکتوب	نیم مهر تا دو
گذگاجل	بفتح کاف فارسي و سکون نون و کاف فارسي و الف و فتح جیم و سکون لام	چهار روپیه تا پنج مهر	مهرکل	بکسر میم و سکون (۴) ها و را و ضمّ کاف و سکون لام	سه روپیه تا دو
بهیرون	بفتح با و های خفي و سکون یای تحتاني و فتح را و سکون واو و نون خفي	چهار روپیه تا چهار مهر	مندیل		نیم مهر تا دو

(۱) [د] چهار روپیه تا پنج مهر ‖ (۲) [۵] تنسك * الفاظ و های خفي در [۵] نیست ‖
(۳) [ض د] سیلهٔ دکهني * مجهول سین و سکون الخ ‖
(۴) اعراب مهرکل در [ض د] موجود نیست ‖

سهن	بفتح سین وها وسکون نون	یک(۱) مهر تا سه	سرپنه	.	نیم مهر تا دو
جهونه	بضم مجهول جیم و های خفی و سکون واو و فتح نون و های مکتوب	یک روپیه تا یك مهر	دوپٹه	(۴)	یك روپیه تا یك مهر
اتان	بفتح همزه و تای فوقانی هندی والف وسکون نون	دو نیم روپیه تا یک مهر	کتانچه		یك روپیه تا یك مهر
اساولی(۲)	بفتح همزه و سین والف و فتح واو وکسر لام و سکون یای تحتانی	یک مهر تا پنج	فوطه		نیم روپیه تا شش
بافته	بیا والف و سکون فا و فتح تای فوقانی و های مکتوب	از یک ونیم روپیه تا پنج مهر	گوش پیچ		یک تا دو روپیه
محمودی		نیم مهر تا سه	چهینت	بکسر مجهول جیم فارسی و های خفی و سکون یای تحتانی و نون پنهان و سکون تای فوقانی هندی	گزے از دو دام تا یک روپیه
پنچتولیه(۳)	بفتح یای فارسی ونون خفی و سکون جیم فارسی و ضم مجهول تای فوقانی وسکون واو وکسر لام ویای تحتانی وها	یک مهر تا سه	گزینه		از نیم تا یک و نیم روپیه
جهوله	بضم مجهول جیم و های خفی(۵) و سکون واو و فتح لام و های مکتوب	نیم مهر تا دو نیم	سلاهٹی	بسین ولام والف وفتح ها وکسر تای فوقانی هندی وسکون یای تحتانی	گزے از دو دام تا چهار دام

(۱) [۵] پا مهر ॥ (۲) [د درحاشیه] اساوری ॥ (۳) [د درحاشیه] پشتولیه ॥

(۴) در [د] اعراب نوشته است ॥ (۵) [د] خفی زده و سکون ॥

پشمینه *

سقلاطِ رومي و فرنگي و پرتگالي (۱)		گزے از دونيم روپيه تا چهار مهر	پهوک	بضمّ باي فارسي و هاي خفي و سكونِ واو و كاف	از دو نيم تا پانزده روپيه
ناگوري و لاهوري		عددے از دو روپيه تا يك مهر	درمه	بضمّ دال و سكون را و فتحِ ميم و هاي مكتوب	از دو روپيه تا چهار مهر
صوفِ مربّع		طاقے از چهار مهر تا پانزده	پٹو	بفتحِ باي فارسي و ضمّ تاي فوقاني هندي و سكونِ واو	از يك تا ده روپيه
صوفِ مخر (۲) [؟]		طاقے از سه روپيه تا يك (۳) و نيم مهر	ريوكار	بكسرِ مجهول را و سكونِ ياي تحتاني و واو و كاف و الف و سكونِ را	از دو روپيه تا يك مهر
پرم نرم		از دو روپيه تا بيست (۴) مهر	مصري		از پنج تا پنجاه روپيه
چيرهٔ پرم نرم		از دو روپيه تا بيست و پنج مهر	بُردِ يماني		از پنج تا سي و پنج روپيه
فوطه		نيم مهر تا سه	مانجي (۶) نمد [؟]		دو روپيه تا يك مهر
جامه وارِ (۵) پرم نرم		نيم مهر تا چهار	كنپك (۷) نمد [؟]		دو روپيه تا يك مهر
گوش پيچ		از يك و نيم روپيه تا يك و نيم مهر	تكيه نمد والتي		(۸)

( ) [ف ا ض د] سقرلات ‖ (۲) [ه] مخر * [ف] مجهز * [ا] مجز * [ض د و] مشجر *
[۴] مهر * [ك] مخيّر ‖ (۳) [ض د] تا پنج مهر ‖ (۴) [د] تا هشت مهر ‖
(۵) [ف ا] جامه دار ‖ (۶) [ه ف او] مانجي نمد * [ض د] پانجي * [۴] پانچي ‖
(۷) [ه ۴] كنپك يا كپنك * [ف ا ز] كنك * [ض د] كسك ‖ (۸) [ض د] دو روپيه تا يك مهر ‖

سرپیچ		تکیه‌نمد هندي	از نیم مهر تا چهار		یك و نیم تا پنج روپیه
اغري		لوئی	از هفت روپیه تا دو نیم‌مهر	بضمّ مجهول لام و سکون واو و کسر یاي تحتاني و سکون یاي تحتاني	چهارده دام تا چهار روپیه
پرم گرم		کنبل	سه روپیه تا دو نیم مهر	بفتح کاف و نون خفي و فتح با و سکون لام	از ده دام تا دو روپیه
کتاس	بفتح کاف و تاي فوقاني و الف و سکون سین	کلاه کشمیري	از دو نیم روپیه تا ده مهر		از دو دام تا یك روپیه

آئین پیدایش رنگها *

از الوان بیاض و سواد را اصل پندارند و دو طرف بر شمارند و باقي را ازین دو نصیبه(۱) باشد * فراوان سفید چون با شائبهٔ سیاه فراهم گردد زرد پدید آید و از بیاض و سواد یکسان سرخ چهره کشاید * از بیاض و سواد بسیار سبز * و دیگر الوان از ترکیب یکدیگر برخیزند * و نیز سردي جسم تر را سفید برسازد و خشک را سیاه و گرمي رطب را سیاه گرداند و خشک را سفید * و این اسباب از جانب قابل و اقتضای کواکب که فاعل است بر جای خود دگرگونگي بخشد *

آئین تصویرخانه *

صورت بر خداوند خود رهنموني کند و او بمعني چنانچه پیکر خطّی بحرف و لفظ(۲) رساند و ازانجا پی بمفهوم برده آید * اگرچه در عرفي تصویر اشباح کوني برنگارند(۳) کاربردازان فرنگ بسا معاني خلقي بشگرف صورتها برگذارند و ظاهرنگران را بحقیقت‌زار برند لیکن از خط تجارب پیشینیان بدست آید و سرمایهٔ(۴) بالش خرد گردد *

ازین رو نخست از کتابخانه برگذارد که گزین قسمے است ازو * گیتي‌خداوند فراوان توجّه برگمارد و در صورت و معني ژرف‌نگهی فرماید * والحق در نظر حسن‌دوستان جلوه‌گاه نور مقیّد و در(۵) دید دوربینان جام گیتي‌نماي مطلق * طلسم خط روحاني هندسه ایست از قلم ابداع و آسماني کتابه ایست از دست تقدیر * رازدار سخن(۶) * زبان دست * سخن حاضران را نیروي دل

---

(۱) [د] نصبه ‖ (۲) [ف] ونطق ‖ (۳) [غ د] برنگارند وکاربردازان الخ (و این بهتر است) ‖
(۴) [ف ا] سرمایه تابش ‖ (۵) [ف ا] دیده ‖ (۶) [د] سخن زبان است * سخن حاضران الخ ‖

بخشد * و خط دور و نزدیک را آگهي رساند * اگر خط نبودے سخن[۱] زندگاني نداشتے و دل را از گذشتگان ارمغانے نرسیدے * صورت‌بینان پیکر دوده انگارند معني‌پرستاران چراغ شناسائي * ظاهرے است با هزاران فروغ نی‌نی نوریست با خال چشم‌نارسیدگي * نقش‌نگار آگهي * سواد شهرستان معني * تارشے است خورشید[۲] زا * سیه ابریست دانش‌بار * بر گنجینهٔ بینائي شگرف طلسمے است خموش‌گویا * وبا جاماندگي روائي دارد و با افتادگي بلندپروازي *

از عالم‌زار ایزدي پرتوے بر نفس ناطقه افتد * دل اورا بشهرستان خیال که برزخے است در مجرّد و مادّي فرستد تا تجرّدے تعلّق‌آمیز و اطلاقے تقیّدآمود پدید آید * و ازانجا گام بر بام زبان نهاده بدستیاري هوا بدریچهٔ گوش درآید * و سپس پایه پایه بار تعلّق از دوش برافکنده بجاي خویش بار شتابد * و گاه آن مسافر آسماني‌سیر را بمددکاري بنان[۳] چالش دهد و ازانجا برّو بحر قلم و مداد در نوردیده بنزهت‌آباد[۴] صفائح بار کشاید و از شاهراه دیده بازگردد *

چون خط گذارش حرف نماید نگزیر سخن‌سراي آنکه لختے ازان بر نویسد و چراغ آگهي بر افروزد * حرف کیفیّتے است خاص وابسته بچگونگي هوا * هرگاه در صلب[۵] بسختي برهم خورده آنرا قرع گویند و اگر بشدّت جدا شود آنرا قلع خوانند * هر آئینه هواي میانه بسان آب بموج خیز درآید و ازان کیفیّتے پیدائي گیرد آنرا آواز نامند * برخے سبب بعید[۶] گذارش نمایند گویند صوت تموّج هواست * و بعضے سبب قریب[۷] و صوت را قرع یا قلع عنیف برگذارند * و صوت را کیفیّات دیگر عارض گردد چون زیري و بمی و غنّگی و بحوحت[۸] که از گرانيِ گلو روی دهد * و از روی مخارج و تقطیع اجزاي هوائی کیفیّتے دیگر عارض صوت شود که دو زیر و دو بم و دو غنّه و دو بحوحت از هم جدا شوند * آنرا حرف نامند * این راي پور سینا[۹] است * و چندے دانش‌اندوزان معروض کیفیّت خاص را حرف شمرند * و طائفهٔ دوربینان مجموع عارض و معروض را حرف برخوانند * و همانا این راي نزدیک بتحقیق *

و حرف بهندي زبان پنجاه و دو و بیونانی فلانی[۱۰] و در فارسي هژده * و در عربي بیست و هشت و بهژده صورت گراید و در آمیزد بپانزده اگر همزه را از الف جدا نگردانند * و آنکه در[۱۱] آخر صفردات لام و الف یکجا نویسند ازانست که ساکن را نگزیر بیک حرف پیوند بخشند * و اخصاص لام ازان رو ست که او دل الف است والف دل او * درباستان اعراب نبود * چندے بنقاط

---

(۱) [ف] وسخن زندگاني نداشتی دل را الخ ‖ (۲) چنین [د] * درنسخها خورشید را ‖
(۳) [فا] بیان ‖ (۴) [د] نزهت‌آباد ‖ (۵) [فا] در صلب
لب بسختی الخ ‖ (۶) [ض د] قریب ‖ (۷) [ض د] بعید ‖
(۸) [فا] نجوحت * [ض د] بجوجت * در [ع] نقطه نیست ‖ (۹) در [فا] نیست ‖
(۱۰) [فاض د] فلان ‖ (۱۱) [فاض د] وآنکه آخر در صفردات ‖

غیرِ رنگِ مکتوب نشانمند گردانیدے زیر را نقطهٔ سرخ بر فرازِ حرف گذاشتے و بجهت[1] پیش در پیش و زیر را در زیر نهادے * و خلیلِ بن احمدِ عَروضي هر حرکتے را صورتے معیّن گردانید چنانچه امروز در میان[2] * و بر هشیاردل پوشیده نبود که حسنِ خط چون دیگر مراتبِ آن بدگرگونگيِ بیننده تفاوت کند و هرگروهے بروشے دل بسته عشرت گزینند[3] چون خطِّ هندي سُرداني یوناني عبری قبطيِ معقلي کوفي کشميري حبشي ریحاني عربي پارسي رومي جمیري بربري اندلسي روحاني و غیرِ آن که[4] باستاني نامها باز گوید * و در برخے اشعار[5] عبري را بآدم هفت هزاري نسبت دهند و طائفهٔ بادریس * و چندے گویند او معقلي را سرانجام داد * و برخے برگذارند که خطِّ کوفي را امیر المؤمنین علي از معقلي بر گرفت * و اختلاف[6] در خطوط بسطح و دور باز گردد چنانچه خطِّ کوفي یک دانگ دور است و باقي سطح * و معقلي همگي سطح * و کتابهٔ کهن عمارات بیشتر بدین خط نشان دهند * و بهتر آنست که سیاهي و سفیدي بگزیں روشے جدا گردد و در خواندن اشتباهے نیفتد *

امروز در ایران و توران و روم و هند هشت گونه خط[7] روائي دارد * هر گروهے بیکے درگرود * شش را ازان ابنِ مُقله در سالِ هیصد و دهِ هلالي از خطِّ معقلي و کوفي بر آورد ثلث توقیع محقّق نسخ ریحان رقاع * و گروهے غبار را بر افزایند و هفت خط ازو دانند و برخے نسخ را از یاقوت مستعصمي[9] * ثلث و نسخ را دور دو دانگ و سطح چهار * جلي را نام نخستین باشد و خفي را اسم پسین * و توقیع و رقاع چهار و نیم دانگ دور و باقي سطح * بهمان دستور بجلي و خفي آن دو نام گیرند * و محقّق و ریحان چهار و نیم دانگ سطح[10] * بدان نمط آن دو نام یابند * و علیِ بن هلال که بابنِ بوّاب مشهور است هر شش خوب نوشت و یاقوت بکمال رسانید * و شش شاگردِ او بلند نام گرفتند شیخ احمد که بشیخ زادهٔ سُهروردي زبان زد آفاق است ، ارغونِ[11] کاهلی ، مولانا یوسف شاهِ مشهدي ، مولانا مبارک شاهِ زرّیں قلم ، حیدرِ گندهٔ نویس ، میر یحیی[12] * صوفي نصرالله که صدرِ عراقی نیز گویند ، ارقون عبدالله ، خواجه عبدالله صیرفي ، حاجي محمّد ، مولانا عبدالله آش پز ، مولانا محیی شیرازی ، معین الدّین تنوری[13] ، شمس الدّین خطائي ، عبد الرّحیم خلولی[14] ، عبدالحی[15] ، مولانا جعفرِ تبریزی ، مولانا شاهِ مشهدی[16] ، مولانا معروف[17] بغدادي ، مولانا شمس الدّینِ بایسنغري ، معین الدّینِ فراهی ، عبدالحقّ سبزواري ، مولانا نعمت اللهِ بوّاب[18] ، خواجگی مؤمنِ مروارید که افشانِ غبار و رنگ آمیزیِ کاغذ ازوست ، سلطان

---

(۱) [۵] بجهة ‖ (۲) [غ د] در میان است ‖ (۳) [ف ۱] گزینند ‖ (۴) [د] که در ‖ (۵) [غ د] اسفار ‖ (۶) [غ] و اختلاف خطوط * [د] و اختلاف خطوط ‖ (۷) در [۵] نیست ‖ (۸) [۵] ریحاني ‖ (۹) [د] مستعصمي * در همه نسخها معتصمي نوشته ؟ ‖ (۱۰) [د] سطح و باقي دور ‖ (۱۱) [د] ارغنون ‖ (۱۲) لفظ یحیی در [۵] نیست ‖ (۱۳) [ف] سوري ‖ (۱۴) [۵ غ] خلولي * [ف ۱] حلوقي * [د] جلولي ‖ (۱۵) [ف ۱] عبد الحق ‖ (۱۶) در [۵ غ ف ۱] نیست ‖ (۱۷) [۵] معرف ‖ (۱۸) [ف ۱] نواب ‖

ابراهیم پورِ میرزا شاهرخ ، مولانا محمّد حکیم حافظ ، مولانا محمود سیاوش ، مولانا جمال‌الدّین حسین ، مولانا پیر محمّد ، میر فضل الحقّ قزوینی نیز در هر شش قلم دست شگرف داشتند * خطّ هفتم تعلیق است از رقاع و توقیع برکشیده اند * سطح بس کم دارد * خواجه تاج سلمانی(۱) که دران شش خط دست توانا داشت بشایستگی رسانید * و بعضے برانند که مخترع اوست * از متأخّران(۲) مولانا عبدالحی و منشی سلطان ابوسعید میرزا این خط را بس خوب نوشت * و مولانا درویش ، امیر منصور ، مولانا ابراهیم استرابادی ، خواجه اختیار ، منشی جمال‌الدّین ، محمّد قزوینی ، مولانا ادریس ، خواجه محمّد حسین منشی نیز سرآمد شدند * و اشرف خان میرمنشیِ گیتی خداوند بپایهٔ والا رسانید * خطّ هشتم نستعلیق و آن تمام دور است * در زمانِ صاحب‌قران(۳) خواجه میرعلیِ تبریزی از نسخ و تعلیق بر گرفت * و این باور نشود چراکه نستعلیق نامها بنظر در آمد که پیش از زمانِ حضرتِ(۴) صاحب‌قران نگاشته بودند * دو کس از شاگردانِ او کار پیش بردند مولانا جعفرِ تبریزی و مولانا اظهر * از خوشنویسانِ این خط مولانا محمّد(۵) ابهی‌ست که در فنّ منشی کم‌همتا بود و مولانا باریِ هروی * و سرآمدِ همه مولانا سلطان علیِ مشهدی * اگرچه از مولانا اظهر نیاموخته لیکن از نوشتهای او فراوان آگهی اندوخت * و شش کس از شاگردانِ او نام برآوردند سلطان محمّد خندان ، سلطان محمّد(۶) نور ، مولانا علاءالدّین هروی ، مولانا زین الدّین ، مولانا عبدیِ نیشاپوری ، محمّد قاسم شادی‌شاه * هرکدام بطرزے خاص برنوشت * و دلربایی گروهے آمد * مولانا سلطان علیِ قایینی(۷) و مولانا سلطان علیِ مشهدی و مولانا هجرانی نیز درین نگارش دستے بر آوردند * و سپس سردفترِ خوشنویسان مولانا میر علیِ هرویست * اگرچه بظاهر شاگردیِ مولانا زین الدّین کرد لیکن از نگاشتهای مولانا سلطان علی استاد شد * و از فروغِ فهمِ عالی تغییرِ روش(۸) نمود نمایان تصرّفها یادگار گذاشت * یکے پرسیده باشد که میانِ خطِ شما و مولانا چه تفاوت * پاسخ چنان گذارد من هم بپایهٔ کمال رسانیده‌ام لیکن خطِ او را نمکِ دیگر است * شاه محمودِ نیشاپوری و محمود(۹) اسحاق و شمس‌الدّینِ کرمانی و مولانا جمشیدِ معمّائی و سلطان حسینِ خجند و مولانا عیشی(۱۰) و غیاث الدّینِ مذهّب و مولانا عبدالصّمد و مولانا مالک و مولانا عبد الکریم و مولانا عبدالرّحیمِ خوارزمی و مولانا شیخ محمّد و مولانا شاه محمودِ زرّین‌قلم و مولانا محمّد حسینِ تبریزی و مولانا حسن علیِ مشهدی و میر مُعزّ کاشی و میرزا ابراهیمِ اصفهانی و برخے دیگر نیز درین تصویرِ عمرِ گرامی صرف نمودند *

از قدردانی و ارزشناسیِ کشورخدای گوناگون خطها پایهٔ والا گرفت و هنرپردازانِ نادره کار را

---

(۱) [ف ۱] سلیمانی ‖ (۲) [ف ۱] متاخرین ‖ (۳) در نسخها بعض جا قرانی نیز نوشته ‖
(۴) در [۵] نیست ‖ (۵) [ف ۱] احمد ‖ (۶) [ف] محمد پور مولانا الخ ‖ (۷) [ف ۱] قاضی* (غ) قانی* (د) فانی‖ (۸) [۵] روشن ‖ (۹) [د] محمد‖ (۱۰) [ف] عیسی‖

روزبازار شد * خاصه نستعلیق روائی دیگر یافت * و جادرقمی که در ظلّ سریر خلافت صاحب این نقش دل‌پذیر توان گفت محمّد حسین کشمیریست و بخطاب زرّین‌قلمی روشناس آفاق • شاگرد مولانا عبدالعزیز از استاد گذرانیده * مدّات و دوائر او متناسب هم اند • و کارآگهان اورا بپایهٔ ملّا میرعلی برگیرند * و مولانا باقر پسر ملّا میرعلی مشهور و محمّد امین مشهدی ، میر حسین کلنگی مولانا عبدالحی ، مولانا (۶) دوری ، مولانا عبدالرّحیم ، میر عبدالله ، نظامی قزوینی ، علی چمن کشمیری ، نورالله قاسم ارسلان نیز از فروغ این دولت جاویدطراز نامور گشتند *

و گیتی‌خداوند از (۱) نور آگهی کتاب‌خانه را بر چند گونه فرموده * برخی درون مشکوی مقدّس باشد (۲) و لختی بیرون * و هرکدام را چند لخت گردانید * همواره علم علم و نامه نامه را موافق ارزش پایه قرار داد * و از دگرگونگی نظم و نثر و هندی و فارسی و یونانی * کشمیری و عربی ترتیبها یافت * بدان‌نمط بنظر در آورند (۳) * روزبروز کاردانان آگاه دل آنرا بموقف عرض همایون رسانند * و هر کتابی را از آغاز تا بانجام شنوند * و هرروز که بدان‌جا رسد بشمارهٔ آن هندسه بقلم گوهربار نقش کنند و بعدد اوراق خوانندهٔ (۴) را نقد از سرخ و سفید بخشش شود * کم کتابی مشهور بود که مذکور محفل همایون نگردد و کدام داستانهای باستانی و غرائب علوم و نوادر حکم که بپایهٔ آن پیشوای دانش‌منشان انصاف‌گرای نباشد * از مکرّر شدون ملال نگیرد و بفراوان خواهش نیوشد * همواره از اخلاق ناصری ، کیمیای‌سعادت ، قابوس‌نامه ، مکتوبات شرف مُنیری ، گلستان ، حدیقه ، مثنوی معنوی ، جام جم ، بوستان ، شاهنامه ، خمسهٔ شیخ نظامی (۵) ، کلّیات خسرو و مولانا جامی ، دیوان خاقانی و انوری و دیگر تاریخ‌نامها در پیشگاه حضور برخوانند * پیوسته بکار فرمائی زبان‌دانان کتب هندی و یونانی و عربی و فارسی بدیگر زبانها گذارش یابد چنانچه لختی زیج جدید میرزائی (۶) را بدیده‌وری امیر فتح‌الله شیرازی و ترجمانی راقم اقبالنامه کشن‌جوشی گذاشته‌در نمیس مهانند (۷) از هندی بفارسی آوردند * و کتاب مهابهارت (۸) از کتب قدیم هندوستان باهتمام نقیب‌خان و مولانا عبدالقادر بداؤنی و شیخ سلطان تهانیسری (۹) از هندی بفارسی آمد • قریب یک لک بیت است * آن‌حضرت نام این داستان باستانی رزم‌نامه نهادند (۱۰) * و همین گروه کتاب رامایں را که از تالیفات قدیم هندست و احوال رامچندر بتفصیل دران (۶) و جمی از نوادر حکمت دران مندرج (۱۱) بفارسی آوردند * و کتاب اتهربن را که بزعم این طائفه یکی از کتب چهارگانهٔ الهی است حاجی ابراهیم سرهندی فارسی

---

(۱) [ف ا] از وفور آگهی ‖ (۲) [ه] باشند ‖ (۳) [ب ا غ ی د] در آوردند ‖ (۴) [غ ی د] خواننده را از نقد سرخ الخ ‖ (۵) در [ه] نیست ‖ (۶) در [غ ی د] نیست ‖ (۷) در همه نسخها از فارسی بهندی ؟ ‖ (۸) [د ف ا] مهابارته ‖ (۹) [ه] تانیسری * (ف) تانیری ‖ (۱۰) [غ ی د] نهاده ‖ (۱۱) [ب غ ی د] مندرج است ‖

نمود * ولیلاوتی که در حساب گزیده‌اثریست از حکمای هندوستان مهین برادران شیخ ابوالفیض فیضی از هندی‌نقاب برآورده طیلسان فارسی بر دوش گذاشت * و کتاب تاجک[۱] که در علم تنجیم نسخه‌ایست معتبر باشارت عالی مکمّل‌خان گجراتی فارسی ساخت * و واقعات حضرت گیتی‌ستانی که دستور العملِ کارآگهی‌است میرزاخان خانخانان از ترکی بفرس‌آورد * و تاریخ کشمیر که احوال چهار هزار سالهٔ آن دیارست مولانا شاه محمّد شاه‌آبادی از لغت کشمیر بزبان فارس برگذارد * و معجم‌البلدان که در احوال بلاد و امصار کتابی است شگرف جمع از زبان‌دانان چون ملّا احمد تتّه[۲] و قاسم‌بیگ و شیخ منوّر و چندے دیگر از لغت تازی بفارسی بردند * و هربنس[۳] را که متضمّن احوال کشن است مولانا شیری بفارسی نوشت * وکتاب کلیله دمنه که در حکمت عملی کارنامه ایست غرابت[۴] بخش باآنکه نصرالله مستوفی و مولانا حسین واعظ بفارسی نقل کرده بودند چون استعارات غریب و لغات دشوار داشت بفرمان چمن‌آرای اقبال راقم شگرف‌نامه خامتے تازه از فارسی پوشانید و بعیار دانش اشتهار گرفت * و قصّهٔ عشق نل و دمن[۵] که بزبان هندی جگرگداز ارباب ذوق[۶] بود شیخ فیضیِ فیّاضی در بحر لیلی‌مجنون بسلک نظم درکشید و به نل‌دمن شهرهٔ آفاق شد * چون خاطر مقدّس شاهنشاهی برخزانهٔ[۷] نقل آگهی یافت احوال هزار سال اخیر که در اقالیم‌سبعه روی داده خبرشناسان[۸] تاریخ‌دان را اشارت عالی شد که در یکجا فراهم[۹] آرند * نخست نقیب خان و جمعے دیگر آغاز نهادند * و مولانا احمد تتوی بسیارے[۱۰] در حیطهٔ کتابت آورد وجعفربیگ آصف‌خان بانجام رسانید و خطبهٔ آنرا نگارندهٔ اقبالنامه برنوشت * و تاریخ الفی نام برنهادند *

شبیه کشی بعرف تصویر گویند * ازانجاکه جدّ و بازی را گزین دستمایه ایست خدیو عالم از آغاز آگهی بدین کار دل نهاد و رواج و رونق آنرا طلبگار شد * ازان رو ابن جادوکاری[۱۲] شگرف آرایش گرفت * گروهے انبوه نامور[۱۳] گشتند * هر هفته داروغگان و بتکچیان کار هرکس بنظر آورند و باندازهٔ خوبی بخشش شود و ماهوار افزاید * بینشے ژرف در مصالح رفت وارز بر فراز پیدائی نشست * رنگ آمیزی حسن دیگر پذیرفت و صفاها[۱۴] آبروی تازه بدید شد * هنرمندان شیرین‌کار چهره[۱۵] برافروختند چنانچه نادره‌کاری بهزاد وسحرپردازی اهل فرنگ را که آفاق در گرفته بود گزین انبار پیدا شد * نازکی کار و صفائی[۱۷] نقوش و ثبات دست و دیگر گزیده صفات درجهٔ یکتائی گرفتند و اشباح

---

(۱) [د] ناجک ‖ (۲) [د] تتهٔ ‖ (۳) [فا] کلیله ودمنه را ‖
(۴) [ض‌د] غرائب ‖ (۵) [ض‌د] نل‌دمن در زبان ‖ (۶) [ض‌د] شوق ‖
(۷) [۵] خرابه ‖ (۸) [۵ض] خیرشناسان ‖ (۹) [فا] آرید ‖
(۱۰) [ض‌د] بسیارے را در ضبط کتابت الخ ‖ (۱۱) [ض‌د] ازین رو جادو الخ ‖
(۱۲) [فا] جادو طرازی ‖ (۱۳) [ض‌د] مامور ‖ (۱۴) [ض‌د] صفارا ‖
(۱۵) [۵] چهرهٔ ‖ (۱۶) [ض‌د] تازگی ‖ (۱۷) [۵] صفای ‖

جمادي طرازِ جانوري يافتند * از صد كس متجاوز برتبهٔ پيشوائي رسيدند و آوازهٔ بلندنامي يافتند * وطائفهٔ كه نزديك بمنزل رسيده‌اند و طبقهٔ كه نيمهٔ راه شتافته(۱) بس فراوان * هند را چه گويم(۲) كه تصويرِ اين معنی(۳) برصفحهٔ خيال نكرده بود(۴) * همانا از اقاليم جهان كمتر نشان دهند *

ز پيش‌روانِ اين شاهراهِ آگهي ميرسيّد علي از تبريز(۵) است * پيشِ پدرِ خود لختي آموخته بود. * چون سعادتِ آستانبوس يافت در پرتوِ عاطفت روشني برگرفته در پيشهٔ خويش نامور شد و كامياب بختمندي آمد * خواجه عبدالصّمدِ شيرين‌قلم از شيراز است * اگرچه اين فن را پيشتر از زمانِ ملازمت ميدانست امّا باكسيرِ بينشِ شاهنشاهي رتبهٔ والا يافت و صورتِ او رزي بمعني آورد • و شاگردانِ استاد از آموزشِ او پديد آمدند * دسونته كهارپسريست(۶) * درخدمتِ اين كارخانه بسربرده و بهوس بر ديوارها صورتي نوشتي و نقشي نگاشتي * روزي نظرِ دوربينِ شاهنشاهي بران افتاد * از ژرف‌نگاهي معنيِ استادي دريافته بخواجه سپردند * در اندك فرصتي يگانهٔ زمانه(۷) شد و سرآمدِ روزگار گشت * ظلمتِ سودا فروغِ خردِ او را پوشيد(۸) * بزخمِ خويش سفرِ عدم گزيد * و ازو كارهاي شگرف يادگار ماند(۹) * بسان در طرّاحي و چهره كشائي و رنگ‌آميزي و مانندنگاري و ديگر كارهاي(۱۰) اين فن يگانهٔ زمانه(۷) شد • و بسا از ديده‌وران شناسا او را بر دسونته ترجيح دهند * كيسو و لعل و مكنده و مشكين و فرخ(۱۱) قلماق(۱۲) و مادهو و جگن و مهيس و كهيمكرن و تارا و سانوله و هربنس و رام سرآمدِ نامورانند * اگر بكارِ هريك پردازد سخن دراز گردد * از هر چمنے گلے می چيدند و از هر خرمنے خوشهٔ • شگفت آنكه از آبادئ انديشه(۱۳) صورت‌بيني و تمثال‌آرائي كه دستمايهٔ شادخوابِ غفلت‌است جانداروي آگهي و دواي دردِ بيدرمانِ ناشناسائي آمد * و تقليدپيشگانِ تصويردشمن را چشمِ حقيقت‌بين كشاده شد * روزے درانجمنِ رازگوئي كه بختمندانِ سعادت حضور داشتند بر قدسي زبان رفت آنكه برخے نكوهشِ اين پيشه نمايند دل بر نتابد و بخاطرچنان رسد(۱۵) كه مصوّر در خداشناسي افزون‌تر از بسيارے بود چه هرگاه جانور نگارد و عضو عضو بركشد و ازينكه روحاني پيوند نيارد داد بنيرنگي جان‌آفرين گرايد و شناسائي اندوزد * وهمچنان كه اين حرفه پايهٔ والا گرفت كارهاي شگرف آماده گشت * فارسي نامهاي نظم و نثر را پيرايه بستند و مجلسهاي دلكشا تصوير شد * قصّهٔ حمزه(۱۶) را دوازده دفتر ساخته رنگ‌آميز كردند و آستادانِ سحرپرداز يك هزار و چهارصد موقع را حيرت‌افزاي

---

(۱) [ض د] شتافته اند ‖ (۲) [ف ا] چگويم ‖ (۳) [ف ا] معنی را ‖
(۴) [ض د] بودند ‖ (۵) [ف اض د] از بوم تبريز ‖ (۶) [ف ا] قهار ‖
(۷) [ض د] زمان ‖ (۸) [ف ا] پوشيده ‖ (۹) در [ه] نيست ‖
(۱۰) [ف ا] كارهاي شگرف ‖ (۱۱) [ف اض د] مسكين ‖ (۱۲) [ف اض] فرخ و قلماق ‖
(۱۳) در [ف ا] نيست ‖ (۱۴) [ض د] و درمان درد بدرمان ‖ (۱۵) [ف ا ض د] ميرسد ‖ (۱۶) [ه ف ا] همزه ‖

دیده‌وران گردانیدند * چنگزنامه[۱] و ظفرنامه و این اقبالنامه و رزمنامه و رامایین و نل‌دمن و کلیله دمنه وعیارِ دانش وجز آن بپیکرنگاري برآراستند * و جاي تصویر را خود نشانمند گردانیدند * باشارتِ والا پیکرِ همگي ملازمانِ درات جاوید[۲]طراز را تصویر نمودند و کتابے سترگ برآراستند[۳] * گذشتگان حیاتے تازه و حاضران جاوید زندگي یافتند * همچنانکه مصوّران را بلندپایگي شد نقّاشان و مذهّبان و جدول‌آرایان و صحّافان را نیز بازار گرمي پذیرفت *

و از خدمت‌گزینيِ این کارخانه بسیارے[۴] منصبداران و احدیان و سائرِ سوار شرفِ امتیاز گرفتند و علوفهٔ پیاده از یك هزار و دویست دام زیاده و از شش[۵] صد دام کم نبود *

آئینِ قورخانه *

خانه‌آبادي ازو مایه[۶] برگیرد و سپه‌آرائي بدو سرانجام یابد و معموریِ جهان باو بازگردد * ازین رو جهان‌دارِ پایه‌شناس فراوان دل نهد و در آرایشِ آن ژرف‌نگهي بکار برد * تازه طرحها چهره برافروخت و جوهرِ کار افزایش گرفت * جوشنے در پیشگاهِ حضور آماج بندوق گردانیدند و نشانِ فیروزمندي پیدائي نگرفت * همواره چندان آماده دارند که بلشکرها بسنده[۷] آید * و بازرگانی را به بینشِ افسرخدیو ارج قرار گیرد[۸] * خاصگي را نام و پایه[۹] برنهند * مي شمشیر خاصه شود و بهر ماهے یکے بشبستانِ دولت سپارند و پیشین را بیرون فرستند و پرستارانِ بیروني بنوبت بردارند * و چهلِ دیگر آماده دارند و آنرا کوتل نامند * چون از خاصگي بخرج رود و دوازده ماند ازین برآمایند * و دوازده[۱۰] یك بندي * پس از هفته[۱۱] نوبت بیکے رسد * جمدهر و کپچوه چهل چهل و هفته هفته یکے پس از دیگرے آورند و از هریکے سي کوتل * و بهانِ پیشین ازو پُرسازند * و هشت‌کاره و بیست بیست نیزه و برچه هر ماهے یکے را بکار دارند[۱۲] * و هشتاد و شش کمانِ مشهد و بهدین[۱۳] و جز آن بیست و چهار بماه[۱۴] بازگردد هر ماهے دو و سي بهفته [۹] و بهر هفته یکے و سي و دو بروزهای شمسي ماه * و همچنین هریکے را پایه قرار داده اند *

هنگامِ سواري و بارِ عام امیرزادگان و دیگر منصبداران و احدیان قور بر دست ودوش بازگذارند * چهار چهار از ترکش کمان شمشیر سپر چهار چهار کس برگیرند * نیزه برچه تبر زاغ‌نول پیازي گپتي[۱۵] کمانِ گرهه گنك صندلي بشایسته آئین بردارند * و چندے[۱۶] قطارِ شتر و استر

---

(۱) [ض د] چنگیز نامه ‖ (۲) در [ه] نیست ‖ (۳) [ف ا] برآراست ‖
(۴) [ض د] بسیاری از منصبداران ‖ (۵) [ف ا] و از شصت دام ‖ (۶) [ف ا ض د] پایه ‖
(۷) [ف ا ض د] پسند ‖ (۸) [ض د] گرفت ‖ (۹) [د] نام به پایه برنهد ‖
(۱۰) [ف ا] دوازده تا یك هندی ‖ (۱۱) [ه] هفت ‖ (۱۲) [ض د] در آرند ‖
(۱۳) [ض د] مشهدي و بهدائی ‖ (۱۴) [ض د] هرماه ‖ (۱۵) [ف ا] گپتی * [ه] کهسین یا کسین * [ض] کیستن * [د] کپتین ‖ (۱۶) [ض د] چندین ‖

نیز از گوناگون سلاح آماده باشد و چندین گردون و بُختي و جز آن در سفرها بردارند • در بارگاه اقبال امرا و دیگر مردم برابرِ قور ایستاده منتظرِ خدمت باشند و در سواري از پی چالش رود (۱) مگر چندے خاصگیان * و آراسته فیلان و شتران وبهلها و نقّارها و علمها و کوکبها و دیگر شکوه دولت با قور باشد و یسارلانِ جدگزین اهتمام نمایند و میربخشیان نیز یاور * در شکارگاه چندے از پیادگانِ تیزتگ و برخے یراق همراه بردارند *

براي اختصارپژوهي لختے حال را در جدول برگذارد و چندے به پیکرنگاري روشناس گردانید •

شمشیر		از نیم روپیه تا پانزده مهر
کهانده	بفتحِ کاف (۲) * و های خفي والف ونونِ خفي و فتحِ دالِ هندي و های مکتوب	یك روپیه تا ده
گپتي عصا (شمشیر را (۳) گویند)	بفتحِ (۴) کافِ فارسي و سکونِ بای فارسي و کسرِ تای فوقاني و سکونِ یای تحتاني	دو روپیه تا بیست
جمدهر	بفتحِ جیم و سکونِ میم و فتحِ دال و های خفي و سکونِ را	پا روپیه تا دو نیم مهر
خنجر		نیم روپیه تا پنج
کهپره	بفتحِ کاف و های خفي و سکونِ (۳) بای فارسي و فتحِ واو و های مکتوب	نیم روپیه تا یک‌ونیم مهر
جم کهاك	بفتحِ جیم وسکونِ میم و کاف و های‌خفي و الف وسکونِ کاف	نیم روپیه تا یک‌ونیم مهر
بانك	بیا و الف و نونِ خفي و سکونِ کاف	نیم روپیه تا یك مهر
جغبوه	بفتحِ جیم و نونِ خفي و سکونِ با و فتحِ (۵) واو و های مکتوب	نیم روپیه تا (۶) یك مهر
کتّاره	بفتحِ کاف و تای فوقانیِ هندي والف و فتحِ را و های مکتوب	نیم روپیه تا یك مهر

(۱) [د] دیگر ॥ (۲) [ع] کاف فارسي ॥ (۳) در [ض د] نیست •
(۴) همچنین در هرنسخه ودر لغت بضم ॥ [ف ا] گپتي شمشیر را عصاي گویند ॥
(۵) [ع] وضم ॥ (۶) [ف ا] تا نیم مهر ॥

نرسنك موته	بفتحِ نون و سکونِ را و کسرِ سین و نونِ خفي و سکونِ کاف و ضمِّ میم و سکونِ واو و تای فوقانیِ هندي و های خفي	نیم روپیه تا دو مهر
کمان		پا روپیه تا سه مهر
تخش کمان		یك روپیه تا چهار
ناوك		نیم روپیه تا یك (۱) مهر
تیر		دستهٔ نیم (۲) روپیه تا سی
ترکش		پا روپیه تا دو مهر
ددی	بفتحِ دالِ هندي و کسرِ دالِ هندي و سکونِ یای تحتاني	پا روپیه تا پنج
تیربردار		یك دام تا دونیم دام
پیکان کش		پا روپیه تا سه
نیزه		پا کم (۳) دو روپیه تا شش مهر
برچه (۴)	بفتحِ با و سکونِ را و فتحِ جیمِ فارسي و های خفي	از سه (۵) پا روپیه تا دو مهر
سانگ	بسینِ و الف و نونِ خفي و سکونِ کافِ فارسي	پا روپیه تا یك و نیم
سنتهی	بفتحِ سین و سکونِ یای تحتاني و نونِ خفي و کسرِ تای فوقاني و های خفي و سکونِ یای تحتاني	پا روپیه تا یك
سیلره	بکسرِ مجهولِ سین و سکونِ یای تحتاني و فتحِ لام و را و های مکتوب	ده دام تا سه پا روپیه
گرز		پا روپیه تا پنج
شش پر		نیم روپیه تا سه مهر

(۱) [د] تا چهار ‖ (۲) [د] دسته سه نیم ‖ (۳) [د] یك روپیه سه پاو تا شش مهر ‖
(۴) [ف د] برچهه ‖ (۵) [د] از سه روپیه یك پاو تا الخ ‖

کیستن[1] ؟		یک روپیه تا سه
تبر		پا روپیه تا دو مهر
پیازي		نیم روپیه تا پنج
زاغنول		نیم روپیه تا یک مهر
چکریسوله	بفتحِ جیم فارسي وکاف وسکونِ را وفتحِ با وضمِّ مجهولِ سین وسکونِ واو وفتحِ لام وهاي مکتوب	یک روپیه تا شش
تبرزاغنول		یک روپیه تا چهار
ترنگاله	بفتحِ تاي فرقاني ورا ونونِ خفي وکافِ فارسي[2] والف وفتحِ لام وهاي مکتوب	پا روپیه تا دو
کارد		دو دام تا یک[3] مهر
گپتی کارد	بفتحِ[4] کافِ فارسي وسکونِ باي فارسي وکسرِ تاي فوقاني وسکونِ یاي تحتاني	سه روپیه تا یکصد و نیم مهر
قمچی کارد		یک روپیه تا سه و نیم
چاقو		دو دام تا پا روپیه
کمانِ گروهه		دو دام تا یک روپیه
کمنّه[6]	بفتحِ کاف وسکونِ میم وفتحِ[7] تاي فوقاني هندي وهاي خفي	پنج دام تا سه روپیه
تفنگ[8] دهان		ده دام تا دو روپیه

(۱) [ه] کیستن یا کهیستن • [ف ا] کپتن • [ض] کیستن • [د] گپتین • [و] کنین •
[۳] کعبتن ‖ (۲) در [ض د] نیست ‖ (۳) [د] دو ‖ (۴) اعراب در [د ض] نیست ‖
(۵) همچنین در [ه] • در دیگر نسخها گروهه کمان ‖ (۶) [ض د] کمنّهه ؟ ‖
(۷) [ض د] ونون خفي وتاي ‖ (۸) [ف ا د] تفنگ ‖

پشت خار		دو دام تا نیم روپیه
شصت‌آویز		دو دام تا یك روپیه
گره‌کشا		یك دام تا پا روپیه
خارماهی		یک روپیه تا پنج
گوپهن (تلاخن را گویند)	بضمّ مجهولِ کافِ فارسي و سکونِ واو وفتحِ بايِ فارسي وهاي خفي و سکونِ نون	یک نیم دام تا پا روپیه
گجباگ	بفتحِ کافِ فارسي و سکونِ جیم و با والف وسکونِ کافِ فارسي	یک روپیه تا پنج
سپر		یك روپیه تا پنجاه
دهال	بفتحِ دالِ هندي و هايِ[1] خفی و الف وسکونِ لام	نیم روپیه تا چهار مهر
کهیره	بکسرِ مجهولِ کاف وهای خفي و سکونِ یاي تحتاني و فتحِ را و های مکتوب	یك روپیه تا چهار مهر
پهری	بفتحِ بای فارسي و هاي خفی وکسرِ را و سکونِ یاي تحتاني	یك روپیه تا یك مهر
اُدانه	بضمّ[2] همزه و دالِ هندي و الف و فتحِ نون و های مکتوب	نیم روپیه تا پنج
دُباغه		نیم روپیه تا سه و نیم‌مهر
کهوگهی[3]	بضمّ مجهولِ کاف وهاي خفي و سکونِ واو وکسرِ کافِ فارسي و هاي خفي و سکونِ یاي تحتاني	یک روپیه تا چهار
زره کلاه		یك روپیه تا پنج
گهوگهوه	بضمّ کافِ فارسي و هاي خفي و سکونِ واو و ضمّ کافِ فارسي و هاي خفي وفتحِ واو و هاي مکتوب	یک روپیه تا دو مهر

(۱) [۴۵] وها والف ॥ [۲] [ض د] بفتح ॥ (۳) [ف ا] گوکهي و اعراب موافق آن ॥

جبیه (۱)		بیست روپیه تا سی مهر
زره		پا کم دو (۲) روپیه تا مد مهر
بگتر		چهار روپیه تا دوازده مهر
جوشن		چهار روپیه تا نه مهر
چهار آئینه		دو روپیه تا هفت مهر
کوتهی	بضمّ مجهولِ کاف و سکونِ واو و کسر تای فوقانی هندي و هاي خفي و سکونِ یایِ تحتاني	پنج روپیه تا هشت مهر
صاقی		سه روپیه تا هشت مهر
انگرکه (۳)	بفتحِ همزه و نونِ خفي و کسرِ کافِ فارسي و سکونِ را و فتحِ (۴) کاف و هاي خفی	یك ونیم روپیه تا پنج مهر
بهنجو	بفتحِ با و هاي خفی و نونِ پنهان و ضمّ جیم و سکونِ واو	سه روپیه تا دو مهر
چهرهٔ زرهِ آهنی (۵)		یك (۶) ونیم روپیه تا یك مهر
سلح قبای (۷)		پنج (۸) روپیه تا هشت مهر
چهل ته		پنج روپیه تا بیست و پنج
دستوانه		یك ونیم روپیه تا دو مهر
راك	برا و الف و سکونِ کاف (۹)	یك روپیه تا ده مهر
گنده سوپها	بفتحِ کاف و نونِ (۱۰) خفی و سکونِ تاي فوقاني هندي و هاي خفی و ضمّ مجهولِ سین و سکونِ واو و با و هاي (۱۱) خفی و الف	یک روپیه تا ده

(۱) [ه۴] جبیه [د] جنبیه • [ض] جبینه • [ف] چهنه • [ا] جبقه ؟ ‖ (۲) [ض د] ده ‖
(۳) [ض د] انگرکهه ‖ (۴) [ه] کسر ‖ (۵) در [د] نیست ‖
(۶) [د] سه روپیه تا دو مهر ‖ (۷) [د] سلح قبا ‖ (۸) [د] یک نیم روپیه تا یك مهر ‖
(۹) [ض د۴] کاف فارسي ‖ (۱۰) [ض د] وسکون نون وتای فوقانی ‖

موزهٔ آهنی		نیم روپیه تا ده
کجیم (۱)		پنجاه روپیه تا صد (۲)
ارتلک کجیم (۱)		چهار روپیه تا هفت مهر
قشقه		یك روپیه تا دونیم مهر
گردنی		یك روپیه تا یك مهر
سندرق		نیم روپیه تا یك مهر
بان (۳)	ببا و الف و سکون نون (۳)	دونیم روپیه تا چهار (۳)

آئین توپ

اقبال‌سرای جهانبانی را قفلی است شگرف و دروازهٔ کشورستانی را کلیدی (۴) دلکشا * این دستمایهٔ کارکیائی بدین فزونی که دربن جاوید دولت است مگر (۵) برومستان نشان دهند * و لختی کمانهای چنان بزرگ که تیر دوازده‌منی باشد و چندین فیل و هزاران کار (۶) بچالش در آرد (۷) * جهاندار گیتی‌ستان روائی این کار از معنوی مقاصد انگارد و فراوان توجّه بر گمارد * و داروغگان جدگزین و نویسندگان ژرف نگاه نامزد گردانید و رشتهٔ کارآگهی را دوتائی بخشید *

گوناگون اختراع فرمود و جهانی بشگفت‌زار افتاد * و یکی بروی کار آورد (۸) و در پیرشها از هم جدا کرده بآسانی برند و بهنگام افروزش شایسته پیوند یابد * و نیز هفده را چنان یکتائی داد که یك فتیله همه را کشان دهد * و نیز چنان بر ساخت که یك فیل بآسانی کشد و آنرا گچ‌نال (۶) نامند (بفتح کاف فارسی و سکون جیم و نون والف ولام) * برخی را یك‌تنه آدم برداشته چالش نماید (۹) و آنرا نرنال گویند (بفتح نون وسکون را) بشایستگی در قلمرو بخش فرمود (۱۰) و درخورد (۱۱) هر صوبه بدانجا باز گذاشت *

---

(۱) [ه] کنجم (موافق لهجهٔ ترکی) * [ض د] کچم ‖ (۲) [د] نه صد ‖
(۳) در [د] نیست ‖ (۴) [ض‌د] کلیدیست ‖ (۵) [ف] کمتر ‖ (۶) [ف] گاو او را بچالش ‖ (۷) [ض د] در آرند ‖ (۸) [ض د] آورده در * [ه] آورد در الخ ‖
(۹) [ا] نمایند ‖ (۱۰) [ف ا] فرموده ‖ (۱۱) [ف ض د] درخور ‖

و برای پیکارِ قلعه و آویزهٔ کُشتی[۱] جدا گردانید و سزاوارِ فیروزی رکاب همراه باشد * شمارهٔ هرکدام به تنگنای گفتار در نگنجد * همواره هنرمندانِ نادره‌کار نونو[۲] برسازند خاصه گچ‌نال و نرنال * امرا و احدیان درین کارستگرف ماهواره برگیرند * و علوفهٔ پیاده از چهار صد دام زیاده و از صد کم نیست *

آئینِ بندوق *

شهریار را فراوان میل بدو * در ساخت و کشادِ آن از یکتایانِ روزگار * چنان برسازند که بدارو لبالب ساخته آتش‌دهند و ازهم نگسلد * پیشتر ازچهاریك نیفزوده و نیز[۳] به پُتك و سندان آهن پهن ساخته و هردو سوی پهنا را لب بلب پیوستهٔ * و برخی از دوربینی یك طرف برگذرانده و گزندها رسیده خاصه در نخستین * گیتی‌خدیو گزین روشے در میان آورد * آهنِ پهن ساخته را طومار آسا به آریب در پیچید[۴] چنانکه در هر پیچ درازتر گردد * و لب بلب ندارند بل از یکدیگر بگذرانند و پایه پایه بآتش پخته سازند * و نیز آهن پارچها را بخته بمیلے درکشند وسوراخ شود و ازسه لخت[۵] یا چهار فراهم آید * و خرد بدو بیشتر * دراز نزد یك بدو گز باشد * و خرد یك گز و چهاریك و اورا دمانك گویند (بفتحِ دال و میم والف وفتحِ نون و سکونِ کاف) * قُنداق[۶] او روشے دیگر سازند * و نیز از کارآگهیِ کشورخدیو چنان برساختند که بے فتیلهٔ[۷] آتش باندك جنبش[۸] ماشه افروزش پذیرد و تیر کشاد یابد * وبسا تیررا چنان سازند که کارشمشیر کند * و از فروغ بینش شاهیِ فراوان آستاد چهره برافروخت خاصه استاد کبیر و حسین[۹] آهن در پختگی نیمهٔ کاسته گردد * چون درازیِ تفنگ انجام پذیرد بے آنکه[۱۰] ته پیوندند قدرِ هر دو نقش کنند و مرتبهٔ شمارهٔ او را هندسه برکنند * درین هنگام دَوَل نامند (بفتحِ دالِ هندی و سکونِ واو ولام) * انگارهٔ[۱۱] بنظرِ همایون آورند و بترتیب[۱۲] در شبستانِ اقبال سپارند و بهمان منزلت برای ترفان[۱۳] (؟) برآرند * و درین زمان وزنِ تیر قرار یابد و باندازهٔ آن کشادگیِ شکاف صورت گیرد * و در دراز از بیست و پنج تانك نیفزاید و در خرد از پانزده[۱۴] * وبدین سنگینی جز گیتی‌خداوند کم کسے دلیری نماید * و چون برغو[۱۵] انجام گیرد بار دوم بمشکوی اقبال فرستند و بترتیب بکار دارند و بهمان طریق برآورند و بحکم والا ته اورا بربندند وبکهنهٔ قنداقے درآورند وسوم حصّه پُرساخته آتش دردهند * اگرتراوشے نکند و خوب برآید به پیشگاهِ حضور برند و حکم سر[۱۶] راست ساختن شود * کاردانان همان طور بقنداقے درکشیده

---

(۱) [ض د] کشتی و سزاوار فیروزی رکاب که همراه باشد جدا گردانید ‖ (۲) [ف ا] نو برنو سازند ‖
(۳) [ف] ونیز به تنگ * [د] و نیز بتك * [گ] و نیز بیك ‖ (۴) [ف د] درپیچید ‖
(۵) [ف ا] لخت پارچها فراهم ‖ (۶) [د] فنداق ‖ (۷) [د] بے فتیله و آتش ‖
(۸) [د] جنبش پایه ‖ (۹) [ض د] حسین آهنگر ‖ (۱۰) [ف ض] ته پیوندد *
[د] نه پیوندد ‖ (۱۱) [ف] آنگاه ‖ (۱۲) [ض د] وترتیب در شبستان اقبال سازند وهمان ‖
(۱۳) [ه و ع] ترفان * [ف] ترفان یا ترمان * [ض د] طرفان * [ا] برقان ‖ (۱۴) [ف]
بیفزاید ‖ (۱۵) [ض د] پانزده نگذرد ‖ (۱۶) [ض د] برغو ‖ (۱۷) [د] تیر .

عیار برگیرند* اگر در رفتار تیر کجی باشد گرم کنند و بچوبے در آورده راست سازند و در حضور بسوهانگر سپارند * او بیرون را بطرحهائے که فرمایش رود بیاراید و سپس در پیشگاه پرده[1] چوب و روش قنداق قرار گیرد * و درین هنگام چند چیز نقش پذیرد وزن پخته وخام که پیشین نگاشته بزدوده است جای آهن کار گر جای ساخت[2] سال مه هندسه * دیگر گاه از انگارها[3] بترتیب یکے را برگزینند و فرمایش انجام شود[4] * پس پایهٔ دیگر یابد و سپس[5] که آورده راست کردن ماشه و گز و پرگز وجز آن جواب گیرند * چون فرموده طراز کردار یابد فرمان عیار گرفتن دیگر بار شود وچون درست برآید اورا در پیش برده[6] بار سوم بحرم سرا سپارند * درین هنگام ساده نامند * پنج تیر بدو همراه رود * گیتی خداوند چهار بار بآئینے که قرار یافته اندازد و با یک تیر بیرون فرستد[7] * درین زمان رنگ بندوق و قنداق قرار گیرد و از نه پایهٔ رنگ یکے در قنداق قرار یابد و از فزونی[8] طلا و لاجورد فراوان تفاوت برخیزد * و بندوق را رنگ تنها باشد و درین مرتبه رنگین نامند * بهمان دستور با پنج تیر بار چهارم بدرون سپرده آید و کشورخدای چهار بار اندازد و با تیر پنجم بیرون فرستد* و چون ده رنگین انتظام گیرد حکم عالی نفاذ یابد که آغاز وانجام بندوق را طلاآمود سازند و ساخته بآئین پیش بشبستان[9] قدسی سپارند و چون ده چنین منتظم گردد بحیلها حواله شود *

آئین برغو[10] ساختن *

پیشتر آدمی سخت بازو بآهنین آلات فراوان رنج بردے تا لختے صفا پذیرفتے * جهان آرا از دیده وری چرخے اختراع فرمود که بگردش یک گاو شانزده بندوق در کمتر زمانے صافی درون گردد * برای آگهی این صورت را بر نوشت *

پایهای بندوق :

درکارخانهٔ خاصه ساخته باشند یا خریده یا پیشکشی * وهرکدام دراز وکوتاه و هریک ساده و رنگین وکوفت کار * گیتی خداوند از میان هزاران صد و پنج را خاصه گزیده[11] * دوازده بنام ماهها * پس از یازده ماه نوبت بیکے رسد * و سی بهفته * پس از هفت روز یکے رود ودیگرے آید * و سی و دو بشمسی روزها و هر روزے یکے * و سی و یک کوتل * و چندے بیست و هشت بود * هرگاه از پیشین بخرج رود ازین چارهٔ کمی برسازند* پیشی و پسی بدین گونه ماه ، هفته ، ایام ، کوتل ، ساده ، رنگین ، کوفت کار که حوالهٔ چیله نشده باشد ، کوفت کار چیله سپرده ، دراز چیدهٔ پیشکش یا خریده ،

---

(۱) همچنین در [ه د] * و در دیگر نسخها برده ‖ (۲) [ف ا] جای آهنگر جای ساخت ‖
(۳) [ف ا] از آن کارها * [ض د] از انگارهای ‖ (۴) [ف] رسد ‖ (۵) در [ف ا ض د] نیست ‖ (۶) [د] پرده ‖ (۷) [ف ا] فرستند ‖ (۸) [ه ف ا] فزون ‖
(۹) [د] نشیدان ‖ (۱۰) [ض د] برغو ‖ (۱۱) [ض د] گردانیده ‖

دمانك چيدهٔ پيشكش يا خريده ، چيدهٔ چيده[1] از هردو * و همگي خاصگيان[2] را هفت بخش ساخته پانزده پانزده را كشك باشد و چيلها آماده دارند * يك‌شنبه دو از اوّل چهار از دوم پنج از سوم چهار از چهارم * دو شنبه سه شنبه چهار شنبه برين نمط * پنج‌شنبه اوّل و دوم موافق از سوم چهار از چهارم پنج * جمعه از اوّل يك از دوم پنج از سوم چهار از چهارم پنج * شنبه بآئين او * و همواره بجهت پُر ساختنِ خاصگيان كه بخرج روند پنج پايهٔ ديگر نهاده اند نيم‌كوتل چهارده ، پاوكوتل[3] (چهار يك) هفت ، نيم‌پا (يعني هشت‌يك) چهار ، شش تانك (نصف هشت‌يك) دو ، سه تانك (ربع[4] هشت‌يك) يك * هرگاه از كوتل بخرج رود از نيم كوتل برند * و همچنين يكے پس از ديگرے بجاي نشيند و پسين را چاره از گزيده‌هاي خريده *

همواره صد و يك بندوق در مشكوي دولت نگاه دارند بدين نمط * غرّهٔ ماهِ الٰهي يازده بندوق بخدمت‌پذيرانِ شبستانِ اقبال سپارند يكيك از بندوقهاي ماه هفته ايام كوتل ساده رنگين كوفت‌كار كه بچيله نسپرده اند كوفت‌كارِ چيلگان دراز چيده دمانك[5] چيده چيدهٔ چيده * روزِ ديگر جز بندوقِ ماه بهمان ترتيب حواله كنند * و در ده روز بدان شمارهٔ بآن خلوتگاهِ اُنس روانه سازند * گيهان‌خديو تيراندازي فرمايد * چون يكيك بار بايين سعادت رسند باز از سر گيرد و هركدام را چون چهار بار شود بيرون فرستند و بترتيب از هر قسم عوض دران گذارند * و چون آغازِ ماه شود بندوقِ ماهِ رفته كه سر بود آخرينِ همه قرار گيرد و بندوقِ ماهِ حال صدرنشين آيد * آئين چنانست بتكچيان[6] شكارِ خاصه را كه به بندوق و جز آن باشد رقم پذير گردانند * چنانچه به بندوقِ سنگرام كه سرآمدِ خاصگيان است و بفروديدين ماهِ الٰهي مخصوص يك هزار و نوزده جاندار شكار فرموده اند *

آئينِ ماهوارهٔ بندوقچي *

شهريارِ دانادل علوفهٔ ميرده را چهارگونه ساخت سيصد دام ، دويست و هشتاد ، دويست و هفتاد ، دويست و شصت * و ديگران را پنج‌گونه و هريك را سه * اوّلِ اوّل دويست و پنجاه دام * دومِ اوّل دويست و چهل * سومِ اوّل دويست و سي * اوّلِ دوم دويست و بيست * اوسط دويست و ده * ادنيِ دويست * اوّلِ سوم صد و نود * دوم صد و هشتاد * سوم صد و هفتاد * اوّلِ چهارم صد و شصت * ميانه صد و پنجاه * فروترصد و چهل * اوّلِ پنجم صد و سي * اوسط صد و بيست * ادنيِ صد و ده *

آئينِ فيل‌خانه *

اين شگرف جانور در تنومندي و استواري كوه‌آسا و در دليري و جان‌شكري شيركردار * در شكوه‌افزائي و كشوركشائي سترگ‌نيرو و در آبادئ سپاه و ملك والا دست‌آويز * شناسندگانِ هندي بوم

---

(۱) در [ف ۱] نيست ‖ (۲) [ف ۱] خاصگيها ‖ (۳) [ض د] كوتل يعني‌چهاريك ‖
(۴) [ض د] ربع هشت يكيك ‖ (۵) [ض د] دمانك چيدهٔ چيده ‖ (۶) [ف ۱] سركار ‖

گزیده را برابرِ پانصد سوار بر شمارند و بهم‌عنانیِ دلیرانِ تیرانداز یک‌تنه کارِ هزاران کند * در تندخوئي و سبک‌عناني چون تازي‌بارگي و در فرمان‌پذيري ورموزداني بسانِ زيرک مردم * در شورشِ مستي و آشوبِ کينه‌وري از مردم[۱] بيشتر * باده گزندے فرساند با آنکه دستمايهٔ گرفتاري ميگردد و بخرد فيلان در نيارويزد و درخورِ مالش نداند * و از حق‌شناسي تيمارداِر خود را نيازارد * همواره خاکبازي کند و در سواري ازان بار ماند *

فيلے در شورشِ مستي و خشمگيني[۲] بهمصرِ خود آويزه داشت * خردسالے پيشِ پاي او در رسيد * از مهرباني بخرطوم برگرفته يکسو برنهاد و جنگ از سر گرفت *

و در مستي چون از بند رهائي يابد و هنگامهٔ خودسري آرايد هيچ‌يلک را زهرهٔ آن نبود که پيرامون گردد و کاردانِ پُردل بر ماده‌فيل سوار شده نزديک رود و آنرا پاي‌بند گرداند * بعد ماده در سوگواري[۳] از خورد و آشام بار ماند و در غم فرو شود * گوناگون آموزش پذيرد و اصول را که جز موسيقي‌شناس بدان راه نيابد فرايادِ گيرد و اعضا را بدان نمط جنبش دهد و بروشها بر آيد * و کمان کشيدن و تير انداختن و افتاده را برگرفته بفيلبان دادن خو کند * رسم آنست که دانه بکاه پيچيده بخورش دهند و باشارتِ پاسبان بگوشهٔ دهن نگاهدارد و در تنهائي برآورده سپارد * پستان و زادن‌گاهِ او بسانِ آدمي * و طوطي‌آسا گردزبان * و خايه پيدا[۴] نے * آب از درون بخرطوم کشد و بر خود افشاند و بوی ناخوش ندهد * کاه خورده را روزِ ديگر بيرون آورد و دگرگون نبود * و ارزِ او يک لک روپيه تا صد باشد و پنج‌هزاري بسيار پيدائي گيرد و ده‌هزاري نيز يافته شود *

چهارگونه بود * يکے بهدّر[۵] (بفتحِ با و هاي خفي و فتحِ دالِ[۶] مشدّد و را) متناسب‌اعضا افراخته‌سر کشاده‌سينه بزرگ‌گوش درازدم دلير رنج‌کش باشد * و از پيشاني او مهرهٔ چون بزرگ مروارید برآورند و بهندي زبان گج‌مانک[۷] گويند (بفتحِ کافِ فارسي و سکونِ جيم و ميم و الف و کسرِ نون و سکونِ کاف) و خاصيّتها بر گذارند * مند (بفتحِ ميم و نونِ خفي و دال) سياه فام زرد چشم برابرتهيگاه درازآلت بس شوخ و ناهنجار باشد * مرگ (بکسرِ ميم وسکونِ را و کافِ فارسي) سفيدانداِم خالدار * چشمِ[۸] او آميخته بسرخي و زردي و سياهي و سفيدي * مر (بکسرِ ميم و سکونِ را) خردسر * بآساني فرمان پذيرد * و از آواي[۹] تندر هراسان * و بآميزهٔ يکديگر نامها برگيرند و خاصيّتها پديد آيد * و فامِ او از سه برنگذرد سفيد سياه و آميختهٔ اين دو رنگ * و بملاحظهٔ سَتَ رَجَ تَمَ که شرحِ آن

---

(۱) همچنين در [ع] * و در ديگر نسخها مردمي ‖ (۲) در [ض د] نيست ‖
(۳) [ض] سواري ‖ (۴) [د] پيدائي ندارد ‖ (۵) [ض د] بهدر ‖
(۶) [ض د] دال هندي ‖ (۷) [ض د] گج موتي و اعراب موافق آن ‖
(۸) [د] جسم ‖ (۹) همچنين در [ع] * و آنچه در ديگر نسخها نوشته معني ندارد ‖

گذارده آید نیز سه قسم برسازند * فراوان‌ست بس هشیار متناسب‌اعضا نیك منظر باندازه خورد و فرمان پذیرد و ماده کمتر گراید و دراز زندگي باشد * و بیش‌رنج تیزنظر هیبت‌افزا دلاور شوخ‌کردار تندرو بسیارخور * افزون‌تم خودسر تباه‌کار فراوان‌خواب و خور *

بیشتر در هزده ماه قمري بزاید* تا سه ماه مایهٔ نرو ماده بر آمیزد و بسان سیماب در جنبش بود * تا پنجم آرامش گیرد ولختي بقوام آید* تا هفتم نیك بر بندد* تا نهم بالش[۱] افزاید * تا یازدهم پیکر بر گیرد و دوازدهم رگ و استخوان و ناخن و مو پدید آید * سیزدهم نری و مادگي چهرهٔ افروزد* تا پانزدهم جان در آید * اگر بارور را نیرو افزاید از نر بازگوید و ناتواني از ماده* در شانزدهم بکمال رسد و بهوش گراید و هفدهم بآهنگ بیرون شدن افتد * هژدهم از تنگنای شکم بر آید * و برخي گویند در نخستین مایه بریندد * دوم چشم و گوش و بیني و دهن و زبان هستي پذیرد * سوم دیگر اعضا پدید آید * چهارم در بزرگي و استواري بر آغازد * پنجم جانور گردد * ششم شناسائي برافروزد * هفتم تمیز افزاید * هشتم احتمال افتادن باشد * در نهم و دهم و یازدهم بیالد * دوازدهم بیرون آید * از نر و ماده هرکرا مایه افزون آن شود * در برابر خنثی * نر در پهلوی راست بود[۲] و ماده در چپ و خنثی درمیان * بیشتر سرخي که سپس آن آبستن شود دوازده روز باشد و دران هنگام شکفتگی نماید بآب و خاك بازي کند و گوش و دُم بردارد و از نر کمتر جدا شود و خود را بدو بساید و بدندان او سر فرو نهاده بایستد و پیشاب و سرگین او بوکند و نزد او دیگر ماده را دیدن نیارد * و بسا از آمیزهٔ نر بستوه آمده تن در ندهد و بزور کاربند آید * دیگر مادها[۳] بآواي او دررسیده رهائي بخشند * پیشینان از خانگي نتاج بر نگرفتي و نافرّخ انگاشتي * بفرمان گیتي‌خدیو گزین نژاد بر گرفتند و آن خدك[۴] از دلها برخاست * بیشتر یکتا بزاید[۵] و دو نیز آورد * تا پنج سال بشیر در سازد * سپس برستني پردازد * دران هنگام او را بآل گویند (ببا و الف و لام) و ده‌ساله را پوت (بضمّ باي فارسي و سکون واو و تاي‌فوقاني) و بیست ساله را بك (بکسر با و فتح کاف مشدّد) و سی‌ساله را کلبه (بفتح کاف وسکون لام وفتح با و هاي مکتوب) * و در هرسنی[۶] حالتي پدید آید و نامي بر گیرد* و در شصت سالگي بکمال رسد * سر بسان دو نیمه گوی باشد گوش بسان غلّه‌افشان * و چشم اگر بسفیدي و زردي وسیاهي وسرخي آمیخته بود نشان شایستگي باشد * پیشانی هموار باید بے برآمدگي و چین * خرطوم بیني اوست لیکن بس دراز چنانچه بزمین[۷] رسد * وخورش بدو گرفته بدهن برد * و آب را بدان در کشیده بدرون افدازد * و دندان او هژده * شانزده درون[۸] دهن نیمه بالا و نیمه پائین و دو بیرون * بیشتر یلك‌گزی و افزون نیز بود *

---

(۱) [د] تابش ‖ (۲) [د] بوده ‖ (۳) [ف ض د] ماده ‖ (۴) [ض د] خودك ؟ ‖
(۵) [ض د] برآید ‖ (۶) [ف ا] هرسي ‖ (۷) [ض د] برزمین ‖
(۸) [ف ا] در دهن ‖

گردِ آبدار و بس سطبر شود و سفیدرنگ باشد و سرخ نیز برگذارند و راست اندکے بلندی گرای * بروني را برخے چهار نیز نشان دهند * و برای فزونیِ کار و زیبائي لختے ببرّند وباز بباله * و برخے را هرساله و پس[۱] از دو و سه پیرایند * دهٔ[۲] ساله و هشتاد ساله را بریدن نه پسندند * و نشانِ گزیدگي آنکه هشت دست بلندي او بود ونُه درازا و ده دَورِ شکم و پشت * ازین بزرگ‌تر را بس نیکو پندارند * ونُه عضو اگر بر زمین رسد بس شایسته انگارند[۳] دست پا خرطوم دندان قضیب دُم * بر پیشاني سفید خالها بس فرّخ و سطبرئ گردن حسن‌افزا * و دراز مو بر گوش و پیرامنِ آن ارجمند * برخے در زمستان و چندے در تابستان و گروهے هنگامِ بارش جوشِ مستي زند و شگرف کارها پدید آید * خانه برانداز و سنگین دیوار برافکند سوار را با اسپ بخرطوم درکشد * و در تندي و دلیري فراوان تفاوت رود * و از میانِ دو شقیقه یا یکے سیاه آبِ تیزبو تراود و شامّه تابِ بویائي ندارد * و سفیدرنگ سرخي‌آمیز نیز بود * و در هر دو شقیقه تا دوازده سوراخ بر گذارند و ازان نیز تراوش کند * آنکه زودهشیار بود فراوان بر تراود و از دیرهوش قطره قطره فروچکد * پیش از تراویدن شورش پدید آید و بس خوشنما بود * آنرا تفتی نامند (بفتحِ تاي فوقاني و سکونِ فا و کسرِ تاي فوقاني و سکونِ یاي تحتاني) و سرهری نیز گویند (بفتحِ سین وسکونِ را و فتحِ ها و کسرِ را و سکونِ یای‌تحتاني) * و اگر فراترک از شقیقه بیرون آید سینگاهال خوانند (بکسرِ سین و سکونِ یای تحتاني و نونِ خفی و کافِ فارسي و الف و فتحِ دالِ هندي و های‌خفي و الف و لام) * و چون از هر سه جا روانه گردد فیل را تل‌جور نامند (بفتحِ تاي فوقاني و سکونِ لام و ضمِّ مجهولِ جیم و سکونِ واو و را) * دریں هنگام برخے بجاندارِ خاص یارش [یارش ؟] نمایند چون آدمي واسپ و جز آن * و چندے با همه جانور * در هندی نامها برگذارده اند *

بهدّر در میزان و عقرب مند در بهار مرگ در قوس و جدي مر[۴] در همه موسم مست شود * و فیلبان نیز از دارو بمستي آورد و ازین‌رو گاه فیل گزند یابد * و برخے گزیده فیل از آوايِ آویزش بمستي گراید و بسا هنگام از شگفتگي مست شود * چنانچه فیل گچ مکهٔ[۵] خامگی بشنیدنِ آوازِ طبلِ شادي بخرّمي درآید و تراوشِ مستي کند * بیشتر در سی‌سالگي این جوش بر زند و گاه در بیست و پنج سالگي * و مستي بسالها نیز کشد چنانچه برخے خامگیان تا پنج سال بر یک نمط بدین[۶] نشأ باشند * وبیشترنر بر جوشد وخاک‌افشانی و جویائیِ ماده بیشتر کند و در لای وگل بودن و خویشتن را بدان اندودن دوست دارد * و درمیان[۷] حالِ مستي خشمناک بود و خامیازه[۸] بسیار کشد و

---

(۱) [ض د] و پس از دو ساله و هشتاد ساله را بریدن‌نه پسندند ‖ (۲) [ه] دو ‖ (۳) [ض د] پندارند ‖
(۴) [ه ف ا] مرة ‖ (۵) [ه ۴] مکته * [ف] مکهه * [ا] کجه بکهه * [ض د] مکت ‖
(۶) [ه ف] نشاه * [ض د] نُشاء ‖ (۷) [ض د] میانه ‖ (۸) [ض د] خمیازه ‖

خواب کم کند * و آخرها دانه نخورد از بندِ پا آزرده شود و آزادگی خواهد و همواره بر خورشد * عمرِ طبیعیِ[۱] او آدم‌آسا صد و بیست سال * و فراوان نام دارد چون هستي و گج و پیل و هاتهي و جزآن * و از تیمارِ کارشناسان بس جوهر افزاید و بسا ارزندهٔ صد روپیه در کمتر زمانی بده هزار رسد * دانش‌گرایانِ هندی‌نژاد برانکه هر کدام از هشت جهتِ عالم یکی از قدسی‌نفوس در پیکرِ فیل پاسباني‌نماید و شگرف داستانها برگذارند * بدین نامها در خاور ایراوت (بفتحِ همزه وسکونِ یای تحتاني و را و الف و فتحِ واو و تای فوقاني) * میانِ او و جنوب پُنذریک (بضمِّ بای فارسي و نونِ خفي و بفتحِ دالِ هندي و کسرِ را و سکونِ یای تحتانی و فتحِ کاف) * جنوب بامن (به با و الف وفتحِ میم‌ونون) * میانِ او و مغرب کمد (بضمِّ کاف و میم و فتحِ دال) * در باختر انجن (بفتحِ همزه و نونِ خفي و فتحِ جیم و نون) * میانِ او و شمال پهپدنت (بضمِّ بای فارسی و سکونِ ها و فتحِ بای فارسي و دال و نونِ خفي وفتحِ تای فوقاني) * شمال ساریه‌بهوم (بسین و الف وسکونِ را و فتحِ با و های مکتوب و ضمِّ با و های خفي و سکونِ واو و فتحِ میم) * میانِ او و مشرق سپرتیک (بضمِّ سین و سکونِ بای فارسي وفتحِ را و کسرِ تای فوقاني و سکونِ یای تحتاني و فتحِ کاف) * و در برآمدِ کارها بهریکی افسونها برخوانند ونیایش‌گري نمایند * و چنان برگذارند هر فیلی که در عالم است از نژادِ یکی ازینهاست * چنانکه سفیدپوست و مو از نخستین بر شمارند * و اگر بزرگ‌سر و درازمو و خشمناک و مردانه باشد و پلکهای چشم کشاده نگاه کند از دوم شمارند * واگر خوش سخي[۲](؟) وخوب‌دیدار و سیاه‌فام ومیانِ پشت بلند از سوم اندیشند * و اگر بلندقامت سرخ چشم سیاه سرخي‌آمیز بود و شوخ و آگاه و کوتاه‌مو از چهارم انگارند * و اگر سیاه درخشنده بود و یک دندان درازتر و سینه و شکم سفید و دست دراز و بس سطبر از پنجم شناسند * و اگر مهیب و رگها برآمده بود و سر پشت[۳] و گوشها خرد و خرطوم دراز از ششم پندارند * و اگر نازک‌بدن و سرخ چشم و درازخرطوم از هفتم برگویند * و اگر ازین هفت‌گونه صفات بهره[۴] داشته باشد از هشتم خیال کنند * و نیز هشت‌گونه شمرند * اگر پوستِ او چین‌زده نبود و بیمار نشود و وقارمند * و در نبردها رو نگرداند و بگوشت نگراید و بشایسته خورشها خوش‌وقت گردد آنرا دیومزاج گویند * و اگر شایسته خاصیّتهاي فیل پدیدار گردد و فراوان آگهي دروی و سر و گوش و خرطوم و دست و پا و دم را[۵] بجنبش درآورد و بے اشارت نیازارد آنرا گنده‌مرب‌مزاج خوانند * و اگر خشمناک باشد و باشتها خورد و در آب بودن دوست دارد آنرا برهمن‌مزاج دانند * و هرکه فراوان تنومند و خوشحال و آویزش‌دوست و شوخي‌افزا بمزاجِ کهتري برگویند * و اگر پست‌قد و فراموش‌کار

---

(۱) [د] طبعي ‖ (۲) [۲۵] سخي * [ف] پیخي یا پیخی * [ا] پیچي * [ض د ۳] سخني * [۴] سیخی ‖ (۳) [ع] سرپست * [ض د] سروپشت ‖ (۴) [ف ا] بهرهٔ نداشته ‖ (۵) در [ع] نیست ‖

و شوخ در کار[۱] خود و کاهل‌منش بکار خداوند و بزبون خورش گرایندهٔ و بهر فیل جنگ‌جو سود‌رمزاج شناسند * و اگر درازمستي و فریب‌کار و جان‌شکر و بیراهه بود بمزاج مار[۲] خوانند * و اگر کج‌رو و کم‌آگاه[۳] بود و خویشتن را مست وا نماید پشاچه[۴]مزاج برشمرند * و اگر زودزور[۵] و تیزرو و آدم‌آزاري و شب‌گردي را دوست[۶] دارد راچهس‌مزاج انگارند * در گذارش این داستان بزرگ نامها نگاشته اند و گوناگون بیماري و اسباب و چاره‌سازي آن برگذارده *

بصوبهٔ دارالخلافت آگره در جنگل بیاوان[۷] و نرور تا برار و بصوبهٔ الهاباس[۸] در حدود پته[۹] وگهوزاگهات[۱۰] و رتن‌پور و نندن‌پور و سرگجه و بستر[۱۱] و در صوبهٔ مالوه هندیه و اجهود و چندیري و سنتواس وبیجاگده و رایسین و هوشنگابان و گدهه[۱۲] و هریاگده و از صوبهٔ بهار در نواحي رهتاس و جهارکهند[۱۳] وصوبهٔ بنگاله در اوذیسه و سانگانو فراوان * و بهترین فیل پنه[۱۴] است *

و گلهٔ فیل را بزبان هندي سهن گویند (بفتح سین و سکون ها و نون) و آن بتفاوت باشد بهزار هم کشد * و در صحرا نهایت هوشمندي بکار برند * بزمستان و تابستان جائے درخور بگزینند و درخت[۱۵] زار نزدیک خوابگاه بشکنند و برای نشاط و چرا وآب راه دراز در نوردند * و در رفتن یک بآئین قراولي پیش پیش دیدباني نماید وبیشتر مادهٔ سال‌خورد بود * و چون بخواب روند هر چهار سو چهار چهار ماده فیل را برگذارند و نوبت بنوبت پاسباني کنند *

و چون بزاید تا سه چهار روز[۱۶] نوزاد را بخرطوم بر داشته برپشت گیرد و گاه فراز دندان * وزاینده[۱۷] و بیمار را از رستنیها دوا برسازند و برگرد او فراهم آیند * و چون دستگیر گردد مادهٔ فیلان دام بگسلند و فیلبانرا فرود آورند * و چون فیل‌بچهٔ در دام افتد کمین‌گاه جویند و جائے که بار داشته باشند شبانگاه رسیده خلاص سازند و آن مردم را پایمال گردانند * و گاه مادر آن یک‌تنه بآهستگي آید و به نیروي شناسائی بیرون برد * افسرخدیو میفرمود در راه فیل‌بچهٔ صحرائی بچاه افتاده بود * چون شب درآمد به برآوردن[۱۸] نه پرداختم * بامدادان چون بر سر آن رفته شد روشن گشت که دشتي

---

(۱) [ض د] خود پیش وکاهل‌منش ‖ (۲) [۵] کج رود ‖ (۳) [ض د] و گم راه ‖ (۴) [ا] پشاچه * [ف] پشاجه * [ض د] نشاج ‖ (۵) [ض د] زورآور ‖ (۶) [۵] دوستدار ‖ (۷) [۵] بیاوان * [ض ۴ د] بیادان * [ف و] پساوان ‖ (۸) [ف ا] الهاباش ‖ (۹) [۵] پٹه * [۴] بنه * [ف ا ض د] پٹنه ‖ (۱۰) [۵ ۴] گهورا و رتن‌پور ‖ (۱۱) [۵ ف ۴] بستر * [ا] پستر * [ض د] بسرة * [و] بسنر ‖ (۱۲) [ض د] کدّه ‖ (۱۳) همچنین در [۵ ض و ۴] * [ف ا] چهار کهند * [د] چهاز کهنة ‖ (۱۴) [۱۵] پنه * [و] پنه * [ف] پٹنه * [د] تنه * در [ض ۴] نقطه نیست ‖ (۱۵) [ف ا] درخت زار را از نزدیک * [ض د] درخت را از نزدیک ‖ (۱۶) [۵] روز اورا بخرطوم ‖ (۱۷) [ف ا ض د] وزائیده ‖ (۱۸) [ض د] برآوردن آن ‖

فیلان چاه را بهیمه و کاه انباشته اورا بر آورده‌اند * و نیز ماده فیلے حیله‌آرای شد و چنان فرا نمود که رمقے بیش نمانده است * آنرا گذاشته پیشتر شتافتیم و هنگام بازگشتن که شب در آمده بود نشانے ازان نیافتیم * ابار نام که از خاصگیان بود با فیلبان دشمنی داشت و همواره در کمین بود * شبے آنرا در خواب یافت * دراز چوبے بدست آورده دستار از هر بر گرفت و موی سر پیچیده در کشید و از هم گذرانید * آگهی داستان فیل فراوان است و بگفت در نگنجد و شنونده را باور کم افتد *

اورنگ‌نشینان دل بدو سپارند * در فراهم آوردن آن فراوان جست‌وجو رود * تیماردارانِ اعتبار یابند و شناسندگان را پایگاهے پدید آید * فرومایگانِ بدگوهر را دستمایهٔ خیره‌روئی بدست افتد و تبه‌کارانِ بدکنش برفراز ستمگری برآیند * چاره‌گریِ آن فرمان‌روایانِ باستانی نپارسته اند و نه دل از خواهش برگرفته * کشورخدای از نیرنگیِ ایزدی تائید با فزونیِ شغل وانبوهیِ این کوه‌پیکرانِ نادره‌کار نخوت‌اندوزانِ فرومایه را در تکاپوی سعادت پژوهی دارد و بشایسته آئینها گزیده آرامے بخشید * نخست لختِ لختِ برساخت و بداروغگانِ انصاف‌منش سپرد و برخے را بخاصه منسوب گردانید *

مراتبِ فیل *

خدیوِ عالم از فروغِ دیده‌وریِ هفت‌گونه برساخت مست شیردیر ساده منجهوله (بفتحِ میم و نونِ خفی و ضمِّ مجهولِ جیم و های خفی و سکونِ واو و فتحِ لام و های مکتوب) کرهه (بفتحِ کاف وسکونِ را و فتحِ ها و های مکتوب) پهندرکیده (بفتحِ بای فارسی و های خفی و نونِ پنهان و ضمِّ دالِ هندی و را و کسرِ کاف و فتحِ یای تحتانی و هایِ مکتوب) موکل (بضمِّ مجهولِ میم و سکونِ واو و فتحِ کاف و لام) * چون بادهٔ جوانیِ در کشد و نشأ خاص در سر افتد و شگرف نیرو افزاید نخستین نام بر گیرد * دوم نورسے است از آوازهٔ رسیدگیِ یک دو بار نشانے بردهد و پیوسته سرخوشیِ نماید * سوم کار پردازے است نزدیک بدان پایه * چهارم فروتر ازو * پنجم خردتر ازو * ششم لختے ازان کوچک * هفتم خردسالے که سواریِ بر نتابد * و هریکے را سه‌گونه برساخت بزرگ میانه خرد و پسین ده نوع * و هر کدام را خوراکے درخور قرار گرفت *

آئینِ خوراک *

از دیرباز اندازهٔ پایه‌شناسیِ درمیان نبود و در خورش فراوان خواسته بناهنجاریِ میرفت * چون اورنگ‌نشینِ اقبال لختے پرده برداشته بآسودگیِ جهانیان پرداخت ژرف‌نگهیِ بکار رفت و شگرف آئینها چهره برافروخت * مست بزرگ دو من و بیست و چهار سیر * میانه دو من و نوزده

---

(۱) [ف ا ض د] ایاز ‖ (۲) [ه] تیماردان را اعتبار ‖ (۳) [د] بدکیش ‖
(۴) [ض د] بآسانی نپارستند ‖ (۵) [ض د] منصوب ‖ (۶) [ض د] در سر کشد ‖
(۷) [ض د] فرا گرفت ‖

سیر * خرد دو من و چهارده سیر * شیرگیر بزرگ دو من و نه سیر * میانه دو من و چهار سیر * خرد یك من و سي و نه سیر * ساده بزرگ یك من و سي و چهار سیر * میانه یک من و بیست و نه سیر * خرد یك من و بیست و چهار سیر * منجهوله بزرگ یك من و بیست و دو سیر * میانه یک من و بیست سیر * خرد یك من و هژده سیر * کرهه بزرگ یك من و چهارده سیر * میانه یك من و نه سیر * خرد یک من و چهار سیر * پهندرکیه بزرگ یك من * میانه سي و شش سیر * خرد سي و دو سیر * موکل بزرگ بیست و شش سیر * میانه بیست و چهار سیر * سوم بیست و دو * چهارم بیست * پنجم هژده * ششم شانزده * هفتم چهارده * هشتم دوازده * نهم ده * دهم هشت *

و مادهٔ فیل را چهار قسم گردانید کلان میانه خرد موکل * و هریک از دوئے نخستین را بر سه‌گونه و سوم را بر چهار و چهارم را بر نُه * کلان کلان یک من و بیست و دو سیر * میانه یك من و هژده سیر * خرد یك من و چهارده سیر * میانه کلان یك من و ده سیر * میانه یك من و شش سیر * خرد یك من و دو سیر * خرد کلان سي و هفت سیر * میانه سي و دو سیر * خرد بیست و هفت سیر * خرد (۱) بیست و دو سیر * موکل * اوّل بیست و دو سیر * دوم بیست * سوم هژده * چهارم شانزده * پنجم چهارده * ششم دوازده * هفتم ده * هشتم هشت * نهم شش *

آئین خدمت‌گذاران *

مست * پنج و نیم نفر * مهاوت (بفتح میم و ها و الف و فتح واو و سکون تای فوقاني) فراز گردن بر نشیند و این شگرف جانور را بکار دارد (۲) * بد و نیك او بر شناسد و در نادره‌کاري یاور افتد * ماهواره دویست دام * و اگر کهنه باشد (بضمّ کاف و هاي خفي و فتح تای فوقانیٔ هندي و فتح ها و سکون را) یعنی بدکردار و فرود آرندهٔ فیلبان ماهواره دویست و بیست و چهار * بهوئي (بضمّ مجهول با و های خفي و سکون واو و کسر همزه و سکون یای تحتاني) بسرین‌گاه برنشیند و در آویزه و تیزروي دستیاري کند و بسا کار نخستین نیز برسازد * صد و ده دام یابد * میثه (بکسر مجهول میم و سکون یای تحتاني و فتح تای فوقاني هندي و های خفي) کاه آورد و در بست و کشاد و جزآن یاوري کند * سه و نیم مقرّر و درخرد سه * و هریك را در هرقسم در رکاب چهار دام روزینه و در غیر آن سه و نیم * شیرگر * پنج (۳) * ماهیانهٔ مهاوت صد و هشتاد دام * بهوئي صد و سه * میثه به پیشین دستور * ساده * چهار و نیم * مهاوت صد و شصت * بهوئي نود * و دو نیم میثه * منجهوله * چهار * مهاوت صد و چهل * بهوئي هشتاد * دو میثه * کرهه * سه و نیم * مهاوت صد و بیست * بهوئي هفتاد * و یک و نیم میثه * پهندرکیه * دو * مهاوت صد * و یك میثه * موکل * دو * مهاوت پنجاه * و یک میثه *

---

(۱) در [ه ض] نیست ‖ (۲) [ض د] درآورد ‖ (۳) [غ د] پنج نفر ‖

و مادهٔ فیل * کلان * چهار * مهاوت صد * بهوئي شصت * دو میانه * میانه * سه و نیم * مهاوت هشتاد * بهوئي پنجاه * یك و نیم میانه * خرد * دو * مهاوت شصت * یك میانه * موکل * دو * مهاوت پنجاه * یك میانه *

فوج‌دار * شهریار جهان‌آرا دهه بیست‌بیست سي‌سي بیکے از کاردانان بسپارد * فیلان را حلقه گویند و اورا فوج‌دار * در فوجهي و هنرآموزي و دلیري و پابرجائي بهنگام آتش‌افروزي و توپ‌اندازي تکاپوی نماید * و نیك و به را ازو باز پرسند * هرکرا صدي یا زیادهٔ کنند بیست و پنج تا سي نامزد او شود * و فوج‌داران دیگر از بیستي و دهباشي را پیرو[1] او سازند * و این سلسله از دهباشي تا هزاري باشد * علوفهٔ زیادهٔ از صدي بتفارت بود * بهپایهٔ امارت نیز رسیده‌اند * و صدي دو اسپه داغ نماید[2] * بیستي اوّل سي روپیه * دوم بیست و پنج * سوم بیست * دهباشي اوّل بیست * دوم شانزده * سوم دوازده * لیکن بیستي و دهباشي یك اسپه داغ نموده در جرگهٔ احدیان باشند * فوج‌دارانے که خاصهٔ ایشان سي یا بیست و پنج باشد ماهیانهٔ مهاوت و بهوئي یک فیل را که برای سواري گزیده باشد[3] خود سرانجام نماید * و گروهے که بیست یا ده دارند علوفهٔ مهاوت آن خود بدهند * خدیو آگهي از کاردانی بدین خدمت‌گزینان[4] بسند نکرد * بهریکے از امرا حلقها سپرد و دیدباني فرمود * و خورش از سرکار والا تنخواه[5] شود * شایسته نویسندهٔ درست‌قلم جدکار باشراف این کارخانه نامزد شد که سررشتهٔ خرج و دخل و آئینهای مقدّس را پاس دارد وچنانچه گذارش یابد بنظر درآورد *

آئین رخت *

دهرنه (بفتح دال و های خفي و سکون را و فتح نون و های مکتوب) * سترگ زنجیرے‌است آهنین و از زر و سیم نیز بر سازند * شصت حلقهٔ طولاني که هریك سه‌سیري بود سرانجام یابد و باندازهٔ نیروي فیل در درازا و سطبري تفاوت رود * یك سر آن بزمین فرو برند یا بستونے استوار کنند * بدیگر سو پای چپ را بر بندند * پیشتر بدست مي‌آویختند و زورے بسینه میرسید * خدیو عالم آنرا بر انداخت * آندو (بهمزه و الف و نون خفي و ضمّ دال و سکون واو) سلسله ایست هردو دست را ازو بند نهند * ازان رو که فیل را بیازارد گیتي‌خداوند بدان نگراید * بیري (بکسر مجهول با و سکون پای تحتاني وکسر را و سکون پای تحتاني) سلسله‌ایست دو پای فیل بدو بر بندند * بلّند (بفتح با و لام و نون خفي و دال) پای بندے‌است مخترع شاهنشاهي * بدو آمدوشد نماید لیکن دویدن نیارد * گدّه‌بیري (بفتح کاف فارسي و دال مشدّد و سکون ها) بآندر ماند * به پای فیلان زورآور بادرفتار

---

(۱) [د] سپرد او ‖ (۲) [ض د] نمایند ‖ (۳) صیغهٔ مفرد در هر نسخه نوشته است ‖
(۴) [ه] بدین خدمت پسند نفي نکرد ‖ (۵) [ض ه] نمود ‖

بر افزایند * لوه‌لنگر (بضمّ مجهولِ لام و سکونِ واو و ها و فتحِ لام و نونِ خفي و فتحِ کافِ فارسي و سکونِ را) دراز زنجیرے است درخورِ فیل * یك سر بدستِ راست بندند و دیگر بکندهٔ یک‌گزي استوار سازند * و آنرا فیلبان نزدِ خود دارد * هنگامِ تیزي و بدخوئي که از فرمان‌پذیري بیرون رود آنرا فرو اندازد * زنجیر در پیچد و کندهٔ بیازارد ناگزیر باز ایستد * گیتي‌خداوند بروی‌کار آورد * جانها بر آسود و کاخ و دیوار را پاسباني شد * چرخي تهي‌نئے است میانه‌سوراخ بدرازاي نیم‌گز و دو طسّوج * به پي در گرفته و درمیان گلین پردهٔ و هر دو سو باروت‌آموده و هر دو جانب فتیله گذارند و بکاغذ در پیچند * چوے ازان سوراخ صلیب‌وار برگذرانند و آن دست آویز باشد * چون آتش در گیرد بگردش درآید و آوازِ بیمناك دهد * دلیر پیادهٔ بدست گرفته فراپیش دارد و از یازشِ همسر و جز آن بازماند * پیشتر در جدا کردنِ فیلانِ جنگي آتش افروختے و فراوان رنجے بردے و کمتر سود مند آمدے * گیتي‌خداوند اختراع فرمود و جهانے بآسایش در شد * اندهیاري (بفتحِ همزه و نونِ خفي و کسرِ دال و هاي‌خفي و یاي تحتاني و الف و کسرِ را و سکونِ یاي تحتاني) تاریکي * گیتي‌خداوند آجیالي نام نهاد (بضمّ همزه و سکونِ جیم و یاي تحتاني و الف و کسرِ لام و سکونِ یاي تحتاني) روشني * کرپاسے‌است چهارگوشه یك و نیم‌گزي و افزون * و از زربفت ومخمل و جز آن نیز بر سازند * دو سرِ آن بکلاوه بسته هنگامِ تندخوئي فرو هلند و از دیدن باز ماند و بسیارے رهائي یابند * وبسا در شورش خشمناکي از پیشِ رو یکسو میشد * خدیوِ عالم سه زنگوله در پایانِ آن آویخت ونقشِ ناتمامي بزدرد * کلاوه (بکسرِ کاف و لام الف وفتحِ واو و هاي مکتوب) تافته * ریسمانے است چند * بے‌تافتگي فراهم آرند به پهناي هشت انگشت و درازاي یك و نیم گز * هر سو بحلقهٔ درآورده بگلو بر بندند * فیلبان دو پاي خویش بدو آویخته بر نشیند * ابریشمین (۱) و چرمین نیز شود * و برخے (۲) آهنین سیخچهاي (۳) * سرتیز درآویزند و بدکردار فیل از جنبشِ سر فیلبان را نتواند فرود آورد * بدلقمي (بضمّ دال و سکونِ لام و کسرِ تاي فوقاني هندي و هاي خفي و سکونِ یاي تحتاني) پنج‌گزي طنابے‌است بگندگيِ عصا * فرازِ کلاوه پیوندند و استواري افزایند * کذار (بفتحِ کاف و نون و الف ورا) سیخچه ایست سرتیزِ نیم‌گزي * بکلاوه آویزند و بُنِ گوش را خراشیده به تیزي و شورش درآورند * دور (بضمّ مجهولِ دالِ هندي وسکونِ واو ورا) گندهٔ رسنے‌ست از دم تا گلو * بشایسته آئین بر بندند زیب افزاید و درجنبشِ ناهنجار دست‌آویز گردد * بسا پیرایه بدو درآویزند * گدیله (بفتحِ کافِ فارسي و کسرِ مجهولِ دال و سکونِ یاي تحتاني و فتحِ لام و هاي مکتوب) تکیه ایست فرازِ پشت * در زیرِ آن طناب دارند * پشت از رویش نگاهدارد و آسودگي آورد * گدرني (بضمّ کافِ فارسي و فتحِ دال

---

(۱) [ف ا] پشمین * (۲) [ف ا] درخے ‖ (۳) [ف] سیخهای ‖

و سکونِ واو و کسرِ تای فوقانیِ هندي و سکونِ یای تحتاني) برنجی زنجیرے است * نزدیکِ دُم آویزند و آنرا از آسیبِ طناب نگاهدارد و زینت افزاید * پچوه (بکسرِ بای فارسي و سکونِ جیمِ فارسي و فتحِ واو و های مکتوب) ریسماني بندے است * برسرین آویزند * بهوئي بدو تکیه کنند و در تیراندازي یاور آید * چوراسی (بفتحِ[1] جیمِ فارسي و سکونِ واو و را و الف و کسرِ سین و سکونِ یای تحتاني) چند زنگوله را در سقراط بگیرند و برشته در کشیده پیش و پسِ فیل بر بندند * شکوه افزاید و زیب افروزد * پتکچه (بکسرِ بای فارسي و سکونِ تای فوقانیِ هندي و فتحِ کاف و جیمِ فارسي و های خفي) دو زنجیر است بر میان بربندند * و زنگے بدو بسته در زیرِ شکم آویزند * خوبي و شکوه افزوده گردد * بزرگ زنگها شش در هر دو پهلو و سه بکلاوه آویزند * این را گیتي‌خداوند بر افزود * قطاس پنجاه کمابیش * بدندان و پیشاني و گلو و گردن آویزند * سفید و سیاه و ابلق * شکوه و زیب افزاید * ثیّا (بفتحِ تای فوقانیِ هندي و یاي تحتانیِ مشدّد و الف) پنج تنکهٔ آهنین را که درازای هرکدام یک[2] بدست و پهنا چهار انگشت بحلقها پیوند بخشند * و هر دو طرف دو دو زنجیر بدرازاي یکیک گز * یکے از فرازِ گوش و دیگرے از پایان گذرانده بکلاوه استوار گردانند * و میان‌جای نیز زنجیرے برآویزند و از هر گذرانده بکلاوه بربندند و بر طرفِ عرضیِ فوقاني چهار میلِ آهنین خم گرفته برگذارند و آهنین حقّها[3] بر سرِ آن * و قطاسها دران جا گیرد * و جانبِ تحتاني سه زنجیر بدانسان انجام گیرد * و سپس چهار زنجیرِ دیگر بحقّهٔ[3] آویزند * دوتا را بسانِ نخستین حقّه‌بند گردانند و دو دیگر بدندان استوار سازند * و باین حقّه سه زنجیرِ دیگر آویزه کنند دو زنجیر را بگردِ خرطوم بربندند و میانی را وا گذارند و دران حقّه قطاسها و دشنها[4] جا گیرد و این بر فرازِ نامیه * حسن افروزد و رمیدگیِ هیونان آورد * پاکهر (بجای فارسي و الف و فتحِ کاف و های خفي و سکونِ را) برگستوان‌آسا * از فولاد بر سازند * و برای سر و خرطوم سلاحِ جداگانه باشد * گچ جهنب (بفتحِ کافِ فارسي و سکونِ جیم و فتحِ جیم و های خفی و نونِ پنهان و یاي فارسي) پوششے است بر فرازِ پاکهر آرایند * شکوه زیاده سازد * از آبفتهٔ[5] سه تا یکجا کرده بر دوزند و بر فرازِ آن بندهاي پهنا در آویزند * میغه قُنبر[6] (بکسرِ مجهولِ میم و سکونِ یاي تحتاني و کافِ[7] فارسي و های خفي و فتحِ دالِ هندي و نونِ خفي و فتحِ با[8] و سکونِ را) شامیانه ایست مخترعِ گیتي‌خداي * شکوه افزاید و فیلبان بسایه آسایش گیرد * رن‌بیل (بفتحِ را و سکونِ نون و کسرِ یاي فارسي و فتحِ یاي تحتاني و لام) نامیه بندے است از زربفت و جز آن * و بدامنِ اوگزین فوطها و قطاسها آویخته فرو هلند * گتیلی (بفتحِ کافِ فارسي و کسرِ تاي فوقاني و سکونِ یاي تحتاني و کسرِ

---

(۱) [ض د] بضم ‖ (۲) [د] یك یك دهست ‖ (۳) [د] حلقها ‖
(۴) [ف د] ودستها ‖ (۵) [ع] ابفته * [ف] ابفت * [غ د] الفته ‖
(۶) [ف در حاشیه] انبر ‖ (۷) [ض د] وفتح کاف ‖ (۸) [غ د] بای مشدد ‖

لام و سکونِ یاي تحتانی) چهار[۱] حلقه پیوندند و سه بر فرازِ آن دارند و دوئے دیگر بر بالاي[۲] آن به پا آویزند * و آواي آن شکوه افزاید * پايِ رنجن زنگولهٔ چندست بدانسان * آنکس (بهمزه و الف و نونِ خفي و ضمّ کاف و سکونِ سین) چنگک[۳] گیتی‌خدیو کیباکه نام نهاد (بفتحِ کافِ فارسي[۴] و سکونِ جیم و با و الف و فتحِ کافِ فارسي و هاي خفي) نگاهداشتن و عنان کشیدن بدو باشد * گذ (بفتحِ کافِ فارسي و سکونِ[۵] دالِ هندي) نیزه‌ایست که بجاي سنانِ[۶] دو زبانهٔ آهنین باشد * بهوئی برگیرد و بدو[۷] فیل را از ناهنجاري باز دارد * بنکري (بفتحِ با و نونِ خفي و سکونِ کافِ فارسی و کسرِ را و سکونِ یاي تحتاني) از برنج و آهن حلقهٔ چند برسازند * و بدنداں در کشند * زینت و استواري افزاید * جگاوت (بفتحِ جیم و کافِ فارسي و الف و فتحِ واو و سکونِ تاي فوقاني هندي[۷]) گذ[۴] آسا برابرِ یك دست * بهوئي بآن فیل را در کوشش آورد و تیزتر گرداند * جهندّه (بفتحِ جیم و هاي خفي و نونِ پنهان و فتحِ دالِ هندي[۸] و هاي مکتوب) توغ آسا قطاسها بر بندند و در کمر فیل باز گذارند * داستانِ آرایشِ او بگفتار در نگنجد * هر سال براي مست و شیرگیر و ساده هفت بافته سن * ارزِ هریکے هشت و نیم دام * و چار گنده پشمینه که بهندي زبان کنبل[۷] گویند هریکے بده دام * و هشت چرمِ گاو هریکے هشت دام * و بجهتِ منجهوله و کرهه چهار اوّل و سه دوم و هفت سوم * و براي پهندکیه و موکل و ماده فیل سه نخستین و دو دومین و چهار سومین * و از ابره و آستر[۷] فراویز ساخته جُل بر دوزند و بهریک نیم سیر ریسمانِ سن براي دوختن[۹] مقرّر * در برابرِ یك من دانه ده سیر آهن براي زنجیر و جز آن شماره کرده بخداوند حلقه سپارند * سیرے بدو دام * و برابرِ هر پوست یك سیر روغنِ کنجد منے بشصت دام * و پنج سیر ریسمانِ بخته براي کلاهٔ یك فیل که فوج‌دار سوار شود * سیرے هشت دام * و دیگر فیلان را از چرم و جز آن خرد[۷] بر سازند * و در هر سال عوضِ مندرس دوازده دام وضع شود *

آئینِ خاصه فیلان *

همواره براي سواريِ خاصگي صد و یك فیل برگزینند * دانه در چندگي موافقِ فیلخانه و لیکن در چگونگي دگرگون * بیشترے را پنج سیر شکر و چهار سیر روغنِ زرد و نیم من برنج دهند * مرچ[۱۰] و فلفلِ دراز و جز آن نیز بر آمیزند * و برخے را شیر یك و نیم من بر دانه افزوده آید * و بهنگامِ نیشکر هر یك را روزے سیصد کمابیش تا دو ماه افزایند * مهاوت گیهان‌خدیو بود * و هنگامِ مستي سه

---

(۱) [ض د] پنج ‖ (۲) [ض د] بالای آن بیاویزند ‖ (۳) [ض د] جنکلك ؟ ‖
(۴) [ع ف ا] گذ * [ض د] گجذ ‖ (۵) [ف ا ض د] و سکون جیم و دال هندی ‖
(۶) [ض د] سنان ‖ (۷) در [ض د] نیست ‖ (۸) در [ع] نیست ‖
(۹) [ض د] دوخت ‖ (۱۰) [ض د] مورچ ‖

بهوئي و در هشياري دو* ماهواره از چهار صد دام افزون و از صد و بيست کم نبود و بحضور قرار يابد * هر کدام را چهار ميّنه * و نيز در حلقها بهمراهي بزرگ فيلان ماده کمتر نامزد گردد و در خاصگي براي هر کدام سه سه مقرّر و برخي را افزون * و ماده‌فيلِ اوّل کلان دو نيم نفر ميّنه * دوم دو * سوم يك و نيم * و در ديگر اقسام موافقِ حلقها * و همچنانکه هر حلقه بديدباني يکي از امرا باز گردد همان طور هر فيلِ خاصه به يتاق‌داريِ اميرے نامزد * و نيز بر هر ده فيلِ خاصگي يکي از کارشناسان باز گذارند و دهائي‌دار نامند * اوّل دوازده روپيه و دوم ده و سوم هشت ماهواره گيرد * و نيز بر هر ده يکي از خدمت‌گزينانِ تيزدستِ زبان‌آور نامزد * و آنرا نقيب گويند * از کم خوردن و کم دادن و بيماري و آنچه بخلافِ عادت پديد آيد روز بروز بعرض رسانده* يک اسپ داغ نمايد و در احديان ماهيانه برگيرد* بهر ده فيل يکي از پرستارانِ نزديکِ خبردار در هر هفته يك روز خود رفته آگهي اندوزد *

آئينِ خاصه‌سواري *

شهسوارِ عرصهٔ اقبال از نخستين تا پسين ترتيب برفرازِ آن آسماني‌پيکر خرامش نمايد و آن ديوکردار را فرمان‌پذير دارد * و بسا هنگام مستي بدندان پا نهاده بر شود و شناسندگان را بشگفت در اندازد * و نيز دلکشا عماريها فرازِ فيلانِ خوش‌رفتار بر کشند و خوابگاهے روان سرانجام يابد * هموارهٔ يکے در بارگاه آماده دارند * و هرگاه سوار شوند يک ماهه به‌بهوئيان بخشش شود * و چون هر ده فيل بسواري رسد آن نزديکے که در هفته بخبرداري(۱) رود به بخششے(۲) اختصاص گيرد * نخستين صد روپيه * و دهائي‌دار سي و يك * نقيب پانزده * مشرف هفت و نيم * وآنکه در هنگامِ نيکوکاري و خدمتگذاري به بخششهاي والا کامياب گردند بکالبدِ گفت در نگنجد*

و نيز هريک را هم‌نبردے نامزد و هر روز نزدِ بارگاهِ دولت آمادهٔ پيکار باشند و هنگامِ فرمايش بآويزش در آيند* و چون آويزه بسر آيد دويست و پنجاه دام بهوئيانِ خاصگي بخشش يابند ودويست بهوئيانِ ديگر * و نيز در فيلِ خاصه دهائي‌دار بر سرِ هريک روپيه از علوفهٔ بهوئي و ميّنه يك دام ستاند و مشرف نيم و نقيب چهاريك * و در حلقها صدي‌وال يك دام از روپيه برگيرد و دهباشي و بيستي نيز برگيرند * و مشرف و نقيب بدستورِ پيش *

آئينِ غرامت *

بچاره‌گزينيِ تن‌آساني و آموزشِ پرستاري بسانِ ديگر کارخانها جرمانه مقرّر فرموده اند * هرگاه که نر يا مادهٔ خاصگي به نيستي گرايد سه ماههٔ بهوئيان بازيافت شود * و اگر رخت فيل کمي پذيرد ده‌پانزده از بهوئي و ميّنه برستانند * و در چُل برابر * و اگر مادهٔ بلاغري و کم‌تيماري فرو شود بهاي آن از بهوئي برگيرند * و اگر فيلبان براي مستي داروها بخورش دهد و گزندِ جاني رسد کشتن

---

(۱) [د] بچلوداري ||

(۲) [ض د] ببخشش ||

و دست بریدن و فروختن پاداش بود * و اگر خاصگي باشد از بهوئي نیز سه ماهه بازیافت شود و یك سال از نوکري برآورند * و در هر ماه دو کاردان رفته اندازهٔ فربهي و لاغریِ خاصه فیلان بر گیرند و از امرا بازیافت شود و موافقِ آن ماهیانهٔ بهوئي نیز کم سازند چنانچه در پاگوشت چهاریك کاسته آید * و در حلقها هر چهار ماه احدیان رفته ژرف‌بیني نمایند و بعرضِ مقدّس رسانند * اگر فیلے نابود گردد سه ماههٔ مهاوت و بهوئي وضع شود * و اگر دندان بشکند و آزار به کلي رسد (بفتحِ کاف و کسرِ لام و سکونِ یاي تحتاني و آن جائے است نزدیكِ دندان * چون گزند یابد چرك کند و کاوك شود و از کار افتد) هشتم حصّهٔ بهاي فیل دو بخش از داروغه و یکے از فوجدار وضع شود * و اگر آسیب بدو نرسد شانزدهم حصّه بدستورِ پیش وضع کنند * و اکنون صدیك قرار گرفته و در فیلانِ خاصه پاداشِ این آنچه بر زبانِ مقدّس گذرد *

آئینِ اصطبل

تکاور که در هر سه آبادي گزیں پایهٔ دارد و در کشورکشائي و غمزدائي مهمین دست‌آویز افسرخدیو را فراوان میل بدو * ازین رو بازرگانان از عراقي عرب و عجم و روم و توکستان و بدخشان و شروان و قرغز و تبّت و کشمیر و دیگر مرزوبوم گزیدهٔ اسپان بدرگاهِ همایون آورند و پیوسته از توران و ایران کاروان در کاروان رسد * امروز در طویلهٔ گیتي‌خداوند دوازده هزار موجود * و همچنان که هر روز جوقے در آیند به بخشش و جزآن لختے بیرون شوند * کارشناسانِ دیده‌ور در نتاجِ این هوش‌پذیرِ آدمی‌خو دل بستند * در اندك فرصتے هندوستان باجستانِ عرب آمد و بسیارے از عربی و عراقی جدا نتوانند کرد * اگرچه در همه جا نتاج بزگیرند و خوب شود لیکن در سرزمینِ کچه تازي‌آسا * چنان بر گذارند در پیشین زمان جهارے از برِّ عرب تباهي بآن سرزمین افتاد * هفت اسپِ گزین داشت و اسپِ آن جا را از نژادِ آن بر شمرند * و در پنجاب نیز عراقي مانند پدید آید خاصه میان دریاي سند و بهت و آنرا سنوجی نامند و در زمینِ پنّي هیبت‌پور و بجواره و تهاره در صوبهٔ دارالخلافت و میوات و در صوبهٔ اجمیر و آنرا پچواریه گویند (بفتحِ باي فارسي و سکونِ جیمِ فارسی و واو و الف و کسرِ را و فتحِ یاي تحتاني وهاي مکتوب) * و در شمالی کهسارِ هندوستان ریزهٔ اسپانِ زورمند پیدا شوند و آنرا گوت گویند (بضمِّ کافِ فارسی و سکونِ واو و تاي فوقانیِ هندي) * و در پایانِ بنگاله نزدِ کوچ اسپے پیدا شود میانهٔ ترکي و کوت تانگهن نامند (بتاي فوقانیِ هندي و الف و نونِ خفي و فتحِ کافِ فارسي و هاي خفي و نون) توانا و نیرومند بود *

گیهان‌خدیو از فروغِ دوربیني و آگاه‌دلي هاناي نقیر و قطمیر گشته مرتبه آراید و حالِ گوناگون

---

(۱) [ض د] و در هر حلقه ‖ (۲) [ض د] سوم ‖ (۳) [ف ض ا د] عراق و عرب و عجم ‖
(۴) [ف ا] گذارند که در ‖ (۵) در [ض د] نیست ‖ (۶) [ف ا] سترجي ‖

کالا بفروغ شناسائي روشن گرداند و رشتهٔ بایستِ وقت را دوتائي داده درخورِ آن سگالش نماید * ازین رو در کارِ اسپ که مایهٔ فرمان‌دهي و اکسیرِ بزرگي ازو فراهم آید افزون توجّه برگمارد *

نخست جائے جداگانه قرار داد تا بازرگانان بے رنجِ انتظار آرامش گزینند و ازگزندِ روزگار رهائي یابند و از زفتي (۱) و آزمندي که امروز سوداگر را فرو گرفته (۲) در ستوران پراگندگي راه نیابد و از شایستگانِ نیک‌سگال بدیگرے نرسد * و هرکه راست‌کاریِ او روشن یا بهپیمانِ گزیده‌مردی استوار بهرجا که خواهد نگاهدارد و هنگامِ قرارداد باز آورد * دوم نامزد فرمودنِ فروهیدهٔ مردے بامینیِ کاروان‌سرا تا از فروغِ کارآگهي و شناسائيِ او سوداگر راهِ بیفرماني نسپرد و بدگوهرانِ سخن‌ساز را وبانِ هرزه‌لا بسته آید * سوم بار گذاشتنِ بتکچیِ درست‌قلم تا سر رشتهٔ آمدن و نظر گذشتنِ دوتائي گیرد و آئینهای پادشاهي دست‌فرسودِ فرامشي نگردد * چهارم نامزد فرمودنِ ارج‌شناسانِ راستي (۳) گذار * ستوران را پایه بر شناسند و بترتیبِ آمدن قیمت قرار دهند * گیتي‌خدیو از مهرفزوني بیش از قرارِ ایشان ده‌بیست و زیاده بر دهد و بے‌انتظار کامیابِ خواهش آیند *

آئینِ مراتب

بر دو گونه بود خاصگي وجزآن * نخستین * شش طویلهٔ چهل‌اسپی برچیدهٔ عرب و عجم * دیگر طوائلِ شاهزادگان * و طویلهٔ راهوارِ ترکي‌نژاد * و طویلهٔ خانه‌زادان * و هرکدام بنامے چهرهٔ افروز و از سی بر نگذرد * و خدیوِ جهان بر هر شش سواری فرماید * و پسین برسه‌گونه باشد * سی‌اسپی بیست‌اسپی ده‌اسپی * هرکدام را که بها تا ده مهر باشد در طوائلِ ده‌مهری جای گیرد و از یازده تا بیست در بیست‌مهری و همچنین (۴) * بدیدبانیِ آن امرا و دیگر منصبداران و بزرگ احدیان بار گذاشته اند * علیق و قضیم از سرکارِ اعلی بر گیرند * و چون فرمان چنان است که یك اسپ را یتاق‌دارِ طویله سواری میدموده باشد دانه و کاه و جز آن از خود سرانجام نماید *

آئینِ خوراك *

در خاصگي برایِ هریك دانه هشت سیر دران هنگام که سیر بوزنِ بیست و هشت دام بود * چون وزنِ سی دام قرار گرفت هفت و نیم * در زمستان موته یا (۵) ماش پخته در تابستان نخورده ازان دو سیر آردابه و یك و نیم سیر شکر * و روغنِ زرد نیم‌سیر در زمستان پیش از خورد * و دو دام برایِ کاه وهنگامِ خورد کاه نیابند * سه بیگهه کمابیش اسپے بخورد * و بدلِ شکر قندِ سیاه بخورش دهند و روغن بار دارند * آغازِ خوراندنِ خورد سه روز دانه ندهند و سپس شش سیر دانه و دوسیر قندِ سیاه هر روز راتبه باشد * و دردیگر طوائلِ عراقی و ترکی هفت و نیم سیر دانه در شش ماه که هوا سردي دارد پخته دهند *

---

(۱) [غ د] و از روی آزمندي ॥ (۲) [غ د] فرا گرفته ॥ (۳) [غ د] راستي کردار ॥
(۴) [غ د] و از بیست و یك تا سی در سی‌اسپی و همچنان ؟ ॥ (۵) [غ د] موته با ماش ॥

براي بهترين يك من يك دام مقرّر * در هفته يك بار چهاريک سير نمك دهند * ودر ايام روغن و خويد بهر اسپے كه قيمتِ آن از سي و يك مهر افزون يك سير شكر قرار گيرد و آنچه ازسي مهر كم و از بيست و يك زيادة باشد نيم سير * ديگران را شكر ندهند * و پيش از خويد هر اسپے كه بهاي او از بيست و يك مهر تا صد مهر و زيادة باشد يک من و ده سير روغن بخورد(۱) دهند و از يازده مهري تا بيست مهري سي سير و ده مهري را روغن و قند و خويد(۲) ندهند و بر سرِ هر اسپے(۳) نمك پنجاهم بخشِ دام مقرّر كرده اند * هرچند گاهے يكجا كرده بخوراننده * بعراقي وتركي كه در همايون ركاب باشد گاه دو دام مقرّر وآنچه در پرگنات بوند يک و نيم * بزمستان عوضِ گاه بهر اسپے يك بيگهه خويد * بهاي آن در ركاب دويست و چهل دام ودر قصبات دويست * ودروقتِ خويد بر سرِ هر اسپے در من قندِ سياه دهند و آن قدر(۴) از دانه كاسته آيد * كاربردازانِ تيوتات همه را فرا رسيده برآورد نمايند و بشايسته آئيني تنخواه يابد * چون رنجور گردد بتصديقِ بيطار آنچه خرج رود باز دهند * وهر اسپے كه در گلّهٔ ماديان قرار گيرد خوراكِ او بسانِ خاصه * و اسپانِ گوت را پنج و نيم سير دانه و نمك بدستور و بجهتِ گاه يك و نيم دام در ركاب و در پرگنات يك دام و سه حصّه از بيست و پنج بخشِ دام * و روغن و قند و خويد نيابند * و قسراق(۵) را در فيروزي ركاب چهار و نيم سير دانه و نمك بدستور و گاه يك دام و پرگناتي را بدستور مگر درگاه كه يك دام چهاريک كم باشد * ودانهٔ ماديانِ گلّه سه سير ربع كم * و گاه ونمك وهيمه مقرّر نبود *

* و چون بزايد تا سه ماه شيرِ مادر بخورد و نُه ماه شيرِ دو گاو سپس تا شش ماه سه سير ربع كم دانه و پس ازان هر شش ماه سيرے بر افزايند و سه سال چون بانجام رسد بآئينِ پيشين خوراك يابد *

آئينِ رخت *

بدانچه خاصگي را هنگامِ سواري و جزآن بيارايند و گوناگون جواهر و قماش بكار رود گذارشِ آن بس دراز و دشوار(۶) * براي هرساله پرشش دويست و هفتاد و هفت و نيم دام بر دهند * ارتك(۷) * چهيتِ پنبه آمود چهل و هفت دام * يال پوش سي و دو دام * پشمين روپاك دو دام * هر شش ماه تازه دهند و بدلِ كهنه ارتك نيمهٔ بهاي اصل وضع نمايند * و از يال پوش شش يك * جُل ابره موئين بافته و آستر زده بين * چهل و دو دام * نخته(۸) بند و پاي بند(۹) ريسماني(۱۰) چهل دام * پشت تنگ هشت دام * مگس ران سه دام * نخته و تيزه چهارده دام * خرخره يك و نيم دام * توبره شش دام * سبد (بجهتِ خوراندنِ دانه) يک دام * سلے يك بار دهند و بدلِ كهنه پانزده دام و ده بخش باريافت شود *

---

(۱) [ف ا] بخوردن * [ض د] بخورش ‖ (۲) [ف ا] خويد و شكر ‖ (۳) [ف ا ض د] وهر هر اسپے هر روز نمك ‖ (۴) [ف] وآنقدر آرد دانه كاسته ‖ (۵) [ض د] قيراق ‖ (۶) در [ض د] نيست ‖ (۷) [ض د] اورتك چيت ‖ (۸) [ف ا] تخته بند * [ض د] مچمّه بند ‖ (۹) [ف ض د] ريسمان ‖ (۱۰) [ف ا ض د] تخته ‖

و در غیرخاصگی تا بیست‌ویک‌مهری سالے صد و نود و شش و نیم دام بدان بها • و بدلِ کهنه بیست و پنج و نیم دام * و در بیست‌مهری تا یازده سالے صد و پنجاه و پنج دام و ربع • ارتک چهل دام ربع کم* یال‌پوش بیست و هفت دام و ربع • جلِ نمدي سی دام* پشت‌تنگ شش دام* نخته و قیزه ده دام • نخته‌بند و پای‌بند سی و دو دام • مکس‌ران دو دام * دست‌مال یک و نیم • خرخره یک دام و ربع * سبد یک دام • توبره چهار و نیم دام * و بدلِ کهنه بیست دام وضع شود • و در ده‌مهري و قصراق و گرث صد و هفده دام و ربع * ارتک سی و هفت * یال‌پوش بیست و چهار و نیم * جل بیست و چهار* نخته‌بند و پای بند هشت * نخته و قیزه هشت * پشت تنگ پنج* مکس‌ران و دستمال هر کدام یک و نیم • خرخره یک دام و ربع • سبد یک دام * توبره چهار و نیم دام • و بازیافت به پیشین دستور *

کراه آهنین آوندے است بجهت پختن دانه برای ده اسپ • یک من آهن بارِ صدوچهل دام لیکن دست‌مزدِ آهنگر درو * معین سطل بآب خوراندن * در ده خاصگي یکے* ارز صدوچهل دام* و در دیگر اسپان بطویلهٔ سی‌اسپی و جز آن یک* کمند بآهنین میخها پیوسته اسپان را بدو بر بندند • بطویلهٔ چهل‌اسپي سه و به سي‌اسپی دو و در دیگران یک • بهر کدام نیم‌منی * ارج صد و چهل دام و شانزده دست‌رنجِ تافتن * آهنین میخ بهر کمندے دو • هر کدام پنج‌سیري * بها پانزده دام • تبر تخماقِ پنج‌سیري بجهتِ کوفتنِ میخهای آهنین * در هر طویلهٔ یکے * در مندرس مسین و آهنین* در خاصگي چندانکه شکستِ او راست توان کرد داروغگان نمایند وچون ازان بگذرد نرخِ حال وضع‌نموده تتمّهٔ تنخواه شود* و در غیرِ آن پس از سه سال نیمهٔ (۱) بازیافت نمایند* نعل سالے دوبار بربندند و برای هر چهار دست و پا هشت دام میدادند و امروز ده * کوندلان ده را یکے * ارزش هشتاد روپیه وسه‌پا*

خدمت‌گران *

آت‌بیگي (۲) بر همگي نگارِ آگهي اندوزد و گوناگون تیماردار را رهنموني کند * منصبے است والا بامرایی بزرگ باز گردد • امروز خان‌خانان بدین خدمت سربلند * داروغهٔ بهر طویله یکے از بندگانِ سعادت‌سرشت نامزد * از پنج‌هزاري تا بزرگ احدي بدین خدمت سرافراز * مشرف شمارهٔ اسپان و سررشتهٔ داد و ستد و قدسي آئینها نگاهدارد و برآوردِ این کارخانه او کند * و در جرگهٔ امرا باشد * دیده‌ور پیش از نظر گذشتن چندے پژوهش نمایند و پایه و حال را قرار دهند * و را یاقتهٔ (۳) ایشان مشرف بر نویسد* بیشتر بر منصبداران و احدیان بار گردد * اخته‌چی دیده‌بانیِ رخت نماید و اسپ‌را بیاراید * بسیارے در احدیان ماهواره گیرند • چابک سوار سواري کند و تیزي (۴) و راه را اندازه گیرد و مشرف آنرا بر نویسد * علونهٔ احدي یابد * هاتا (به‌ها و الف و دالِ هندي و الف) گروهے راجپوت

---

(۱) [ض د] تتمه ‖ (۲) [ض د] اخته بیگي ‖ (۳) [ض د] فرا یافته ‖ (۴) [ض د] تیزچی راه ‖

اند * اسپان را گوناگون اصول یاد دهند * و چندے در احدیان ماهیانه برستانند * میردهه یکے از سائسان که شناساتر بود سرکردهٔ (۱) ده کسی باشد * ماهواره در احدیان یابد * و در دیگر خاصگان صدوهفتاد دام و درخانه‌زاد صد و شصت و در دیگر طوائل سي‌اسپي صد و چهل و در بیست‌اسپي صد و ده‌اسپي سي* و او هم تیمارداري دو اسپ نماید * بیطار در احدیان ماهواره برگیرد * نقیب چندے تیزدستانِ هشیارمغز بخبرداري بازگذارند * حالِ هر طویله بداروغه و مشرف رسانند و حاضر داشتنِ ستوران بدینها بازگردد * دو (۲) سردار در احدیان و سي کس دیگر همراه * هریك را از صد تا صدوبیست دام * سائس در دو اسپ یکے خدمت‌گذار لیکن در چهل‌اسپي صد و هفتاد دام ماهواره برگیرد و در طویلهٔ شاهزادهٔ بزرگ صد و سي و هشت و در طوائلِ دیگر شاهزادگان و رهوار صدوسي و شش و درخانه‌زاد صد و بیست‌وشش و در دیگر طوائلِ سي‌اسپي صدوشش و در بیست‌اسپي صد و سه و در ده‌اسپي صد * جلودار و پیك (۳) * ماهواره از هزار و دویست دام‌زیاده و از صد و بیست کمتر نیست * درخورِ تیزپائي و خدمت‌گذاري دگرگونگي یابد و بسا پنجاه کروه تا صد در نوردند * نعلبند برخے احدي و پیاده * صد و شصت دام برگیرد * زین‌دار بسانِ او * در خاصهٔ چهل‌گاني هر دو اسپ را یک زین مقرّر * اوّل و بیست‌ویکم * دوم و بیست‌ودوم و همچنان * و اگر اسپِ اوّل برآید زین بجا ماند * و دوم اوّل شود و زینِ دوم بسوم بازگردد تا بانجام * و اگر میانی بیرون شود زینِ او به پیشین نامزد گردد * آب‌کش در چهل‌اسپي سه کس و درسي‌اسپي دو و در دیگر یکے * ماهواره صد دام * فرّاش در هر طویلهٔ خاصگي یکے * ماهیانه صد و سي دام * سپندسوز و آن جز طویلهٔ چهل‌اسپي نباشد * ماهیانه صد دام * خاك روب * در هند کنّاس را حلال‌خور نامندے * گیتي‌خدیو بدین نام روشناس گردانید * در چهل‌اسپي دو کس و در سي و بیست یکے * ماهواره شصت و پنج دام * و هنگامِ کوچ داروغگان که وجهِ پیاده یافته اند چندے برای کشیدنِ ستور نگاهدارند * درسي‌اسپي پانزده و همچنان هرکه نیافته باشد از درگاه نامزد گرداند * هریك را روزے دو دام *

آئینِ بارگیر *

جهان‌خدیو از پایه‌شناسي برخے را سزاوارِ سواري داند لیکن نگاهباني اسپ را درخور نبود * طویلهٔ چند جدا کرده بداروغگان سپردند و جداگانه مشرفے برگذاشتند * و هنگامِ خدمت بنوشتهٔ بنکچي و بے اندیشهٔ تیمارداري آسودگي پذیرند * و اینان را بارگیرسوار نامند *

آئینِ داغ *

برای آنکه دگرگونگي راه نیابد و نقشِ خدوك زدوده آید چندگاه بصورتِ نظر و چندے بلفظِ داغ و زمانے بهیئتِ هندسي نشان‌مند گشتے * و هرچه بسرکارِ والا گرفتے آن نقش برمنهِ راست شدے

---

(۱) [ض د] سرگروه ‖ (۲) [ف ا ض د] وسردار ‖ (۳) [ف ا ض د] جلودار پیك را ‖

و آنچه برگشتے بر چپ * لختے نشانِ هندسهٔ ارز بر عراقي و مجنّس بر منهٔ راست نهادے و در ترکي و تازي بر چپ * و امروز اسپانِ هر طویله بهندسهٔ ارج نامور * دهمهری نشانِ ده گیرد و بیست‌مهري بیست و همچنان * چون در نظر گذشتن پیشی و پسي گیرد پیشین نقش ستره، نگردد *

آئینِ پُر کردن *

پیشتر هرگاه از چهل‌اسپی و خانه‌زاد ده اسپ و از رهوار پنج بخرج رفتے بجای آن دیگر آورده * نخستین را از گزیدهٔ اسپانِ شاهزادگان بر آمودے و دوم را از خانه‌زاد و باقي را از دیگر طوائل * و اگر از طویلهٔ شاهزادهٔ بزرگ پانزده کم شدے از گزین نگاورانِ گرامي برادران در آمدے * و از شاهزادهٔ میانی چون بیست کاستے از طویلهٔ برادرِ خرد و دیگر طوائل پر ساختے * و از طویلهٔ شاهزادهٔ خرد چون بیست و پنج کم شدے از گزین طوائل بر گرفتے * و در سي و هفتم الٰهي فرمان شد که ازین پس هر سال یکیك بر افزایند * چنانچه درین هنگام چون یازده از طویلهٔ خاصه کاسته آمد آغازِ پُر کردن نمودند و کمیِ دیگر طوائل در نظر گذشتن چاره پذیره *

آئینِ تاوان *

چون خاصگیِ به نیستي گراید از نخستین ارز برابرِ هر مهر یك روپیه از داروغه بار ستانند و ده دام از میردهه و چهارم بخشِ ماهوارهٔ سائس (۱) * و در دزدیده (۲) و عیب‌ناك شده یک رنگ نبود * بعرضِ همایون رسد تا چه فرمایش رود * و در دیگر طوائل در یکے یك روپیه و در دو دو و همچنان از داروغه بر گرفتے و از میردهه و سائس بدستور * و امروز از یك اسپ تا سه بهر مهر یکیك روپیه بر گیرند و در چهار دو دو و در پنج سه سه و همچنان * اگر دهن دریده شود سرِ مهرے ده دام از میردهه جرمانه بگیرند و او از دیگر سائسان *

آئینِ آماده داشتن *

از خاصه دو دو مگر از رهوار سه و از طوائلِ هفتادمهري تا دهمهري و گونٹ یکیك حاضر دارند * و چهار چهار جدا سازند و هریکے را مثل نامند * اوّل از چهل‌اسپي و شاهزادهٔ بزرگ و میاني و طویلهٔ خاصه رهوار * دوم از شاهزادهٔ خرد و خانه‌زاد و چهل‌اسپي و رهوار * سوم از طویلهٔ شاهزادگان و خانه‌زاد یکیك * چهارم از چهل‌مهري و سي‌مهري و بیست‌مهري و دهمهري * و برین چهارِ آخرین خود کمتر سواري فرمایند * و چون شاهزاده شاهمراد رخصت شد اسپانِ بیش‌بها از چهل‌مهري نیز بسواري خاصه آورند * اوّل از چهل‌اسپي و شاهزادهٔ بزرگ و خرد و رهوار * دوم از خانه‌زاد افزون از هفتادمهري و خاصهٔ چهل‌مهري و رهوار * سوم از شاهزادگان و خانه‌زاد و هفتادمهري یکیك * چهارم از شصت‌مهري و پنجاه‌مهري و چهل‌مهري و سي‌مهري * و از بیست‌مهري و دهمهري و گونٹ نیز چندے آماده دارند *

---

(۱) [د] سائیس (موافق لهجهٔ هند) * ॥ (۲) [ض د] و دزدیده ॥

آئینِ بخشش *

چون گیتي خداوند بر یکے ازان بخشش طویلهٔ خاصه خرامش فرماید برای گرمی هنگامه وخدمت آموزي بآئینِ معتاد چیزے بر دهند * چندے چنان بود اگر اسپِ خاصه سواري یافتے یک روپیه دادے یک دام آت بیگي و دو جلودار و هژده و نیم سائس وهمین قدر مشرف و نقیب واخنچي و زین دار در یکدیگر قسمت کردے * و در طویلهٔ شاهزادهٔ بزرگ سي دام عنایت میشد و هرکدام درین تقسیم چهار یک کم گرفتے * و در طویلهٔ شاهزادهٔ میاني بیست دام و بر همان شمارهٔ کاسته برستدے * در طویلهٔ شاهزادهٔ خرد و رهوار و خانه زاد ده دام بهمان دستور * و اکنون در چهل گاني بدستور و در طویلهٔ شاهزادهٔ بزرگ بیست دام و در طویلهٔ شاهزادهٔ خرد ده و در راهوار پنج و در خانه زاد چهار و در دیگر طوائل دو *

آئینِ جلوانه *

اسپے که به بخشش رود ده بیستِ نرخ افزوده از هر مهر ده دام بار ستانند پنج دام آت بیگي دو و نیم جلویگي یک دام و ربع مشرف نه[1] بخش از بیست و پنج بخش نقیبان ربع سائسان پانزده تحصیلدار و زین دار و اخنچي برابر ستانند *

عمرِ طبیعي درین آباد بوم سي سال و ارز بانصد مهر تا دو روپیه *

آئینِ شترخانه *

گیتي خدیو از عنفوانِ آگهي بدین جانورِ شگرف پیکر فراوان میل داشت * و چون دستیارِ هر سه آبادي است و باربرداري و بکم خرسندي او دلنشیني آمد توجّه افزایش یافت * و درین آباد بوم گزیدگيِ ستر گ چهره برافروخت و از تورانی و ایراني پیشي گرفت * همواره برای پرده آرائي خویش و نشاط افزائي دیگران آویزهٔ این جانور نیز هنگامه آراید و پیوسته چندے گزیده آمادهٔ این کار باشند * سرآمدِ خاصگیان شاه پسند نام خانه زادِ دوازده سال است که بر همسران چیره دستي نماید و نازکیهای کشتي گیري در آفت و خیز پدید آرد * و نزدِ اجمیر و جودهپور و ناگور[2] و بیکانیر و جیسلمیر و بتندا و بهٹنیر بسیار باشد و در صوبهٔ گجرات نزدیکِ کچه فراوان سره[3] پدید آید * و درسند از همه جا بیشتر * و بسا کس ده هزار و افزون را خداوندي کند * برای تیزرفتاري شترِ اجمیر و برای بسیار باربرداري از تته[4] نام دار * و مایهٔ این کارگاه اروانه است یعني ماده شتر * هر بوم در زمستان جوشِ مستي زند و با نر برآمیزد * و اگر نر دوکوهاني باشد آذرا بغر[5] نامند * نژاد را نر و مایه گویند * گیهان خدیو نر را بُدي و مایه[6] را جمّازه نام بر نهاد * برای بار برداشتن و جنگ کردن از همه بغدي تنومندتر و بجهتِ تیزرفتاري جمّازه * و هندي که آذرا لوک گویند و اروانه در تیزرفتاري نزدیک باین

---

(۱) [ض د ۴] و نه بخش نقیبان * [گ] ده بخش ॥ (۲) در [د] ایست ॥ (۳) [ض د] شتر ॥
(۴) [د] ٹهٹه ॥ (۵) [ف ا ض د] بعیر * همچنان در تمام فصل ॥ (۶) [ض د] ماده ॥

و برخه افزون * اگر بُغُر بجمّازه جفت شود نژاد نر را گُهرد گویند (بضمّ کافِ فارسي و ها و سکونِ را و دال) و ماده را مایه‌گُهرد * و اگر بر جمّازه بغدي یا لوك بر جهد همین دو نام گیرد * و اگر بر اروانه جهد نوزاد(۱) را بنامِ پدر خوانند و ماده را بنامِ مادر * و لوك از گُهرد و مایه‌گُهرد اصیل‌تر باشد * و شتررا در بار کردن و رفتن بیشتر قطار برسازند * هر یکے پنج * اوّل را پیشنگ(۲) دوم را پیش‌درهٔ سوم را میانه‌قطار چهارم را دم‌دست پنجم را دم‌دار خوانند *

آئینِ خوراك *

آنچه بار کنند در بغدي دو و نیم‌ساله و سه‌ساله که از گلّه بر آورنگ دو سیر دانه و از سه و نیم‌ساله تا چهارساله پنج و ازانجا تا هفت‌ساله نُه و هشت‌ساله ده و بغر بدینسان * و همچنین جمّازه و گهرد و مایه‌گهرد و لوك تا چهارساله و ازانجا تا هفت‌ساله هفت سیر و هشت‌ساله هفت و نیم سیر هنگامے که سیر بیست و هشت دام بود * و اکنون که سي‌دامی است تفاوت کاسته گردد * و هنگامِ مستي بغدي دانه کمتر خورد و از آئینِ پاوگوشت همان ده سیر تن یابد * داروغها(۳) کهي را هنگامِ هشیاري بخورش دهند * اگر در روزنامچه قید کرده باشند و زیاده بخورانند آنرا در پاوگوشت مُجرا دارند وهمچنین اگر از رهگذرِ دیگر در بازیافتِ پاوگوشتي شماره کنند * در حضر هشت ماه کاه از درگاه تن یابند و شترے که درونِ شهر بکشك باز دارند روزے دو دام بدین جهت یابد و آنچه بیرونِ شهر یك و نیم * و در چار ماهِ بارش و سفر و جز آن ندهند * ساربان بچراگاه برده انجام نماید *

آئینِ رخت *

خاشکي(۴) * افسار دم‌افسار مهار کاتهي (بکاف و الف و کسرِ تای فوقانیِ هندي وهاي خفي و سکونِ یای تحتاني) بزین ماند لیکن لختے درازتر * گیتی‌خدیو پدید آورد * کوچي (بضمّ کافِ و سکونِ واو و کسرِ جیمِ فارسي و سکونِ یای تحتاني)* کارِ ادرمه سازد * قطارچه سرنچي(۵) تنگ سرتنگ شیب‌بند جلاجل گردن‌بند سه چادر از سقرلاط و آبفته(۶) رنگین و موم‌جامه * و آنچه در آرایشِ این رخت از جواهر و مرصّع و قماش و ابریشم بکار رود ارجِ آن بگفت در نگنجد * و پنج قطارِ آراسته آمادهٔ سواري باز دارند و دو از برای محفّه کشیدن * و آن چوبین کاخ‌ست دلنشین دوستوني * هنگامِ سواري آن را بدو شتر آویزند * رنگه(۷) و ساده * در ده قطار سه را رنگه دهند * در بغدي دویست(۸) و بیست و شش دام چهاریك کم * افسارِ مُهره‌دوزي بیست و نیم دام * حلقهٔ برنجي یك و نیم دام * زنجیرِ آهنین چهار و نیم دام * بجهتِ کلّي پنج دام * و برای پشت پوزي هشت دام * برای دم‌افسار یك و نیم

---

(۱) [ض د] نورا ‖ (۲) [د ۴] پیشتك ؟ ‖ (۳) [غ د] داروغگان ‖
(۴) در [غ د] نیست ‖ (۵) [د۴] سرنچي * [ض د] سرنچي* [ف ا] سرنخي ‖
(۶) [د] الفیه ‖ (۷) [ف ا غ د] زنگه ‖ (۸) گذارش حساب رخت در مقدّمه گذشت ‖

دام* در تکاتو و سرپچي پنج سير نمد بکار رود بيست دام* جُل شصت و هشت دام* جهارِ کنچ کاري (کارِ کاتهي ميکند)چهل دام* تنگ و شيب‌بند و گلوبند بيست و چهار دام* طنابِ بارکش(و ساربانان آن را طاقه طناب و مخروار گويند) سي و هشت دام* بالاپوش پانزده دام* و در جمّازه دو چيز افزون است * گردن‌بند دو دام * سينه‌بند شانزده دام * و در هفت قطارِ ديگر ساده در بغدي و جمّازه صد و شصت و هشت و نيم دام * افسارِ مهره‌دوزي ده دام * دم‌افسار نيم دام * جهار شانزده و نيم دام * جل پنجاه و دو و نيم دام * تنگ و شيب‌بند و گلوبند بيست و چهار دام * طاقه‌طناب سي‌وهفت و نيم دام* بالاپوش بيست و هشت دام* و در لوک صد و چهل و سه * افسار و جهاز و خروار بدستور* جل سي‌وهفت و نيم دام * تنگ و شيب‌بند و گلوبند چهارده و نيم دام * بالاپوش بيست و هشت دام* و رنگين و ساده را در سه سال يک بار دهند جز آهن‌جامه و حطب * و بدلِ کهن رنگين در يک قطار شانزده دام و از ساده چهارده وضع نمايند * چون سه‌سال سپري شود برآورد نموده چهاريک کم سازند * پس ازان دهم بخشِ باقي را کاسته تنخواه دهند * علفي * در هر سال يک بار نو سازند * در خانه‌زاد و لوک پنجاه و دو دام و نيم * افسار پنج دام * جل سي و شش و نيم دام * سردوز نيم دام * تنگ و شيب‌بند يازده دام ربع کم * افسار و تنگ و شيب‌بند(۱) بدستور* جل چهل و شش دام ربع کم * سردوز يک دام ربع کم * و در هر سال چهارم بخشِ برآورد کم ساخته تن دهند * شايسته ڈاک براي دانه خوراندن در هر قطارے يکے مقرّر* در بغدي و جمّازه سي و يک دام ربع کم و در لوک بيست و چهار و نيم دام* هموار* بدين ارز زر(۲) برآورد شدے و باجارهٔ شتربانان مقرّر* در چهل و دو الهي(۳) چون بعرضِ همايون رسيد که لختے اين گروه زيانمند ميشوند آنرا برانداخته نرخِ روز قرار گرفت و آن بتفاوت باشد آغازِ نوروز ساربان‌باشيان پشم چيدن و تيل ماليدن و چکانيدن و رختِ علفي گرفتن را دستوري(۴) گيرند *

آئينِ روغن ماليدن و در بيني چکانيدن *

بزبانِ قلم تطليه و تجريع گويند * مناسب چنان بود که تطليه و تنشيق گفتندے چه چکانيدن در بيني را تنشيق گويند * بر هر بغدي و جمّازه در سالے چهار سير ربع کم کنجدي روغن مقرّر* سه سير بجهتِ ماليدن و يک سير ربع کم در بيني انداختن* و سه پاو گوگرد و شش و نيم سير ماست * و در ديگر اقسام دو و نيم پا گوگرد و شش و نيم سير ماست * و آنچه در بيني چکانند يک سير ربع کم روغن * پيشتر سه بار در سالے ميدادند و اکنون يک بار *

پايهٔ شتران و خدمتگاران *

گيتي‌خداوند لختے قطار قطار گردانيد و هر قطار به تيمارِ ساربانے گذاشت * و ماهوار* بر چهارگونه بود اوّل چهار صد دام * دوم سيصد و چهل * سوم دويست و هشتاد * چهارم دويست و بيست *

---

(۱) [ض د] پشت بند ‖ (۲) [ف اد] ارز از برآورد ‖ (۳) [۴] آگهي ‖ (۴) [۵] دستور ‖

قطارها به سه گونه فراهم آورد * اوّل پنج قطار بیلک کاردان سپرد و آنرا بیست‌وپنجی نام نهاد * ماهیانهٔ او هفصد و بیست دام و یك یابو نیز بداغ رساند و با او چهار ساربان همراه * دوم دو چندان * آنرا بیکے سپرد و او را پنجاهي بر(۱) گفت * بر(۲)یک اسپ * در ماهے نهصد و شصت دام بر(۳)گیرد و نُه ساربان بالا * سوم صد قطار را کاردانے پاسبان گردانید و آنرا پانصدي گویند * ده قطار باهتمام خاصهٔ او * و جز یك قطار همه را ساربان از درگاه مرحمت شود * و پنجاهیان و بیست وپنجیان داخل او * ماهیانهٔ این دگرگون باشد * و امروز بسیارے یوزباشیان باین خدمت سربلند * و نیز یك یك شتر را بفرّاشان سپرد * و بنکچیے درست‌قلم نامزد گردانید * و از کاردانی هر(۴) پانصدي به امیرے باز گذاشت * چندے پیادگان چابکدست را برگماشت * زمان زمان آگاهي آورند و ازین رو ناپروائي راه نیابد * سالے دو بار بینش سوّاران(۵) اندازهٔ فربهي و لاغري برگیرند آغاز بارش و هنگام نظر گذشتن * چون کم شود ساربان ارز او تاوان دهد * پنجاهي و پانصدي نیز یاوري کنند * و اگر کور یا لنگ شود چهارم بخش ارج * ریباري (بفتح را و سکون یای تحتاني و با و الف و کسر را و سکون یای تحتاني) برخے هندي‌نژاد شناسای این جانور باشند و لوك هندي را چنان روندي درآموزند که راه بس دراز بکوته زمانے بسپرد و اینان بدین نام روشناس * و هرچند از پای تخت تا پایان قلمرو از(۶) هر سو یام(۷) گذاشته اند و در هر پنج کروهے پیادگان تیزرو بر نشانده از دوربیني چندے ازین شترسواران بر درگاه والا آماده باشند * هر پنجاه اروانه را بیکے ازینان سپارند و بجهت نقاج یك بغر و دو لوك همراه سازند * دانهٔ این هر دو بدستور لیکن بهای کاه ندهند * و آن پنجاه(۸) وجه دانه نیز نیابند * و در هر سال یك بار بجهت تطایه و تنشیق بغر و بغدی و جمّازه سر(۹)شترے چهار سیر روغن کنجد و سه پا گوگرد و شش و نیم سیر ماست مقرّر * ازان سه پا روغن برای تنشیق * و لوك و اروانه و گهرد و مایه‌گهرد را سه سیر و پنج حصّه از هشت بخش سیر روغن * و آن کسر بجهت تنشیق * شش و نیم سیر ماست و پنج بخش از هشت حصّهٔ سیر گوگرد * و بوته(۱۰) و دنباله را دو نیم سیر روغن * ازان نیم برای تنشیق * و نیم سیر گوگرد و چهار سیر و ربع ماست * و هر دو شترچها اند لیکن نخستین را اندکے بار هم کنند * و در هر هفته بهر یکے از کلان‌سالِ کُلّه نیم سیر شوره و نمک و بوته را چهاریک * ماهیانهٔ کُلّه بان دویست دام و در هر پنجاه شتر پنج کس بجهت چرانیدن بار دهند * هریکے را روزے دو دام * و خداوند دو کُلهٔ پنجاهي سه اروانه در سالے پیشکش نماید و گرنه در ماهوارهٔ او شمارهٔ کنند * و پیشتر پشم بغدی و جمّازه را ربع گرفته بودند * بر هر شترے چهار سیر نشسته بود * گیتي‌خداوند آنرا

---

(۱) [ض د] بر گرفت ‖ (۲) [د] و بهر یک اسپ در ماهے الخ ؟ ‖ (۳) [ض د] بر کرد ‖
(۴) [د] بر پانصدي امیرے ‖ (۵) [ف ا ض د] پیش سواران ‖ (۶) [ض د] از هزار ‖
(۷) [ف ا ض د] نام ‖ (۸) [د] پنج ماه ‖ (۹) [ض د] سر شپر ؟ ‖ (۱۰) [ض د] و دو ساله را ‖

بخشش فرمود و بجای آن دم افسار و اشکلک و مانند آن بار خواهد[1] * ازرِ بغدي از پنج مهر تا درازده * جمّازه از سه تا ده * بغر[2] از چهار تا هفت * مایه بغر از سه تا پنج * گهرد از سه تا هشت * مایه گهرد و لوک از سه تا هفت * لوکِ دوخانه از هشت تا نه * و لوکِ هندوستاني و بلوچي از سه تا هشت و اروانه از دو تا چهار * گیهان‌خدیو بغدیٔ گزیده را تا ده من بار فرماید و دوم را هشت و سرهٔ[3] جمّازه و لوک و جز آن را هشت من و دوم را شش * درین مرز افزون از بیست و چهار سال نزید *

آئینِ گاوخانه *

در آبادبوم هندوستان این جانور را فرّخ دارند و فراوان بزرگ‌داشت نمایند * کشت و کار به نیروي او شود * و مایهٔ زندگاني ازو بسامان * وبشیر و ماست و روغن مائده آراید * و در باربرداري و گردن‌کشي تنومند * و در هر سه آبادي گزین یابد * اگرچه در همه جا پدید آید و بگونه‌گون رنگها چهره برافروزد لیکن درصوبهٔ گجرات گزیده‌تر * یک جفتِ او بصد مهر برخرند * و شبانه‌روز هشتاد کروه درنوردد و از اسپ خوش‌رفتار پیشي جوید و در راه سرگین نکند * و بیست‌مهري و ده‌مهري فراوان * و در بنگاه و دکن نیز سره پدید آید * بهنگام بار کردن بنشیند * و تا نیم‌من شیر بر دهد * و در ملکِ دهلي بیشتر از ده روپیه نیرزد * گیتي‌خداوند جفتِ گاوے بدو لک دام بر خرید * و نزدِ تبّت وکشمیر گاوِ قُطاس پدید آید و شگرف نمردے دهد * و عمرِ طبیعيِ این جانور بیست و پنج سال * شهریار قدردان از دیدِ شگرفکاریهای آن فراوان تیمارداري فرماید و جرق جوق ساخته بپاسبانان مهربان‌دل سپارد * صد را برگزیده خاصگي گرداند و آنرا کوتل نام نهاد * و همواره آمادهٔ خدمت باشند و در شکارها چهل بے بار همراه چنانچه گفته آید * و پنجاه و یک را که بدان پایه رسند نیم کوتل بر شمرد * و همین قدر را پاوکوتل * کاستگيِ نخستین از دومین و میاني از سومین سرانجام گیرد * و این هر سه گاوخانه خاصه باشد * و همچنین از پنجاه تا صد لخت لخت بر ساخته بتیمارداران راستي‌منش حواله فرماید * و بهنگام دیدن پایهٔ هرکدام قرار یابد و در همسران جای‌گیرد و همچنین طائفه طائفه را * برای گردن‌کشي و بهل‌آرائي و آب آوري نامزد گرداند * و نیز قسمے ازین جانور باشد گوت آسا و آنرا گینی خوانند (بفتحِ کافِ فارسي و سکونِ یای تحتاني و کسرِ نون و سکونِ یاي‌تحتاني) بس خوب‌دیدار * و همچنان ماده‌گاو و گارمیش را لخت لخت ساخته بشناسندگانِ خدمت‌گذار حواله داشت *

آئینِ خوراک *

شش سیر و ربع دانه و یک و نیم دام کاه و یک من و نوزده سیر قندِ سیاه روزے بدین کارخانه مقرّر * دارندهٔ فراخورِ خدمت و حال بخورش دهد * و در دیگر خاصگیان شش سیر دانه و کاه بدستور * قندِ سیاه ندهند * و در گاوخانهای[4] دیگر آن را شش سیر دانه و یک و نیم دام برای کاه در رکاب ورزه

---

(۱) [ض د] بازخوانند‌ || (۲) [۵] بغور || (۳) [ض] سره[د] نیز || (۴) [ض د] گارخانهای ||

یک دام * و دوم را پنج سیر و کاه بدستور * و گاوان بهل را شش سیر و کاه بدستور * و گینی اوّل را سه سیر دانه و یک دام برای کاه در حضور ورنه ربع کم * و دوم را دو نیم سیر و کاه سه پا در حضور و گرنه نیم دام * گاومیش نر که آنرا آرنه گویند (بفتح همزه و سکون را و فتح نون و های مکتوب) هشت سیر آرد گندم پخته دو سیر روغن زرد نیم سیر قند سیاه یک و نیم سیر دانه و کاه دو دام * در جوانی شگرف آویزه نماید و شیز بشکرد * و چون آن تنومندی نماند مرتبهٔ دوم گیرد و بسقّائی رود * هشت سیر دانه و دو دام برای کاه * و بگاومیشهای آب‌کشی شش سیر دانه و دو دام کاه * وگزیدهٔ گاوان عرابهٔ چیقه شش سیر و ربع و جز آن پنج سیر و کاه بدانسان * و گاوان عرابهٔ بارکشی را پیشتر پنج سیر دانه و یک ونیم دام بجهت کاه مقرّر بود * اکنون ربع سیر کم وکاه بدستور * وگاو و گاومیش دوشا اگر در رکاب باشند دانه موافق وزن شیر * گلّهٔ گاو و گاومیش را ثهات گویند (بتای فوقانی هندی و های خفی و الف و تای فوقانی هندی) * هرگاو روزے از یک سیر تا پانزده سیر شیر دهد وگاومیش از دو تا سی * و گاومیش پنجاب گزیده‌تر شود * نخست قدر شیر از هر گاو مشخّص گردانند * و از سیرے دو دام روغن طلب دارند *

آئین خدمت‌گاران *

در کارخانهای خاصه برای هر چهار یک تیماردارے نامزد * ازان هزده کس در کارخانهٔ اوّل روزے پنج دام مقرّر و دیگران را چهار دام * و در دیگر کارخانها همین علوفه لیکن هرکسے شش گاو نگاهدارد * و بهلبانان برخے در احدیان ماهوارہ بر گیرند * و چندے را سیصد و شصت دام * و دیگران را از دویست و پنجاه وشش زیاده و از صد و دوازده دام کم نیست * و بهل بر دوگونه باشد چتری[1] دار که برفراز آن چهار چوب و زیاده آرایند و جز آن * و به اسپان تنومند نیز بگردش دارند[2] و آنرا گهربهل گویند (بضمّ کاف فارسی و های خفی و سکون را وفتح با و سکون ها و لام) * در ده عرابه بیست عرابچی و یک دردگر نامزد شود * میرده و نجّار پنج دام روزے یابند و دیگرانرا چهار * و لختے پانزده کس معیّن شد و دردگر برطرف گردانیدند * عرابچی از خود سرانجام نماید و در هر سال برای مرمّت دو هزار و دویست دام بر دهند * اگر شاخ بشکند یا کور شود چهار یک ارز از داروغه برستانند و باندازهٔ نقصان کم و زیاده نیز گردد * پیشتر داروغگان وجوه مرمّت را خود سامان نمودے لیکن روز گردش بر سر هر عرابه بجهت اورنگ نیم دام گرفتے (بضمّ همزه و سکون واو و نون خفی و کاف فارسی سن را بروغن زرد چرب ساخته بمیل عرابه که بمثابهٔ[3] محور است درپیچند تا از سائیدن و شکستن ایمنی یابد) * و چون داروغگی بعرابچیان قرار گرفت این وجه نیز خود سامان نمایند * رسم آن بود که در زمان کوچ برخے اسباب کارخانها بر داشتے * در داروغگی عرابچیان آنچه هیمه بخرج رود و خدمت

---

(۱) [ف ا] چهتری ॥ (۲) [ض د] درآرند ॥ (۳) [ف] مشابه ॥

عمارت نیز بر آن گروه افزودند * و سپس دربست عرابه بجهت عمارت جدا کردند و ششصد دیگر یك لك و پنجاه هزار من هیمه در ده ماه بمطبخ رسانند * و اگر عرابها را کارپردازان سلطنت بکار دیگر دارند آن روز بشمارهٔ در آید و خدمت بار(۱) بجای خود * و از عهدهٔ پاوگوشت نیز برآیند * و هرگاه گاری بذیستی گراید از خود بدل آورند * و چون بمسامع همایون رسید که اجارهٔ سرمایهٔ آزار این جاندار کارگذار خاموش است دور کرده بار به برخی خدمت‌گزینان سعادت‌اندوز سپردند * و دانهٔ گاوان عرابه چهار سیر شد و بجهت کاه یك و نیم دام و جز آن نیمهٔ آن * و چهار ماه بارش وجه کاه کاسته شد * و در هژده(۲) عرابه دوازده کس مقرّر که یکی ازینان دروگری میدانسته باشد * و گاو نابود را از سرکار والا بدل نمایند * و برای اونگ و مرمّت نیز از درگاه نامزد گشت * و نیز گاوانی که در خدمت اند در سال یک بار دیده‌وران درست‌کردار اندازهٔ فربهی و لاغری برگیرند و بےکاران را در هر شش ماه * و بعوض هیمه و جز آن که گفته شد هرچه از بارگاه اعلی خدمت حواله شود بجا آرند *

آئین استرخانه *

نیروی اسپ و شکیب خر با اوست * اگرچه بزبرکی آن فرسد کودنی این نیز ازو نیاید و راه رفته گم نکند * و ازین رو کاردان همه‌رس دوست دارد(۳) و پرورش فرماید(۳) * در بارکشی و گرده‌نوردی و فرمروی کم‌همتا * که و مه چنان گویند خر بقسراق بر آمیزد لیکن بر عکس هم شود چنانچه باستانی نامها بسراید * و بمادر بیشتر ماند * گیتی‌خداوند کرهٔ خر را بُر قسراق کشید و گزین استر پدید آمد * و در بسا کشور کارآگهان دادگر برین جانور خرامش‌نمودے و ستم‌رسیدگان بآسانی درد دل بار گفتے و روندهٔ را آسایش افزودے * و آن در هندی دیار جز در پهلی و آن نواحی نشود * و نیکوان این بوم بشمارهٔ خر در آوردے و از سواریِ آن ننگ داشتے * بقدسی توجّه آن‌مایه نفرت نماند * و از عراق(۴) عرب و عجم و جز آن آورند(۵) * و گزیدهٔ او بهزار روپیه بر خرند * قطار او نیز بسان شتر از پنج بر سازند و همان نامها برگذارند جز آنکه دوم را بردست گویند * و عمر طبیعیِ او پنجاه سال *

آئین خوراك *

آنکه هندی نباشد شش سیر دانه و دو دام کاه در رکاب و گرنه یك و نیم * و هندوستانی چهار سیر و یك و نیم دام برای کاه در حضور و یك دام در جز آن * و هر هفته سه و نیم بخش دام برای نمك و آذرا فراهم آورده بخورش دهند *

آئین رخت *

چرمین نخته بیست دام و چاریک * آهنین زنجیر دوسیری ده دام * رانکیِ(۶) چرمین چهار دام *

---

(۱) [ف د ۴] باز ‖ (۲) [د] هرده ‖ (۳) [ض د] دارند • نمایند ‖
(۴) [ف اض د] عراق و عرب ‖ (۵) [ض د] آورند ‖ (۶) [ف ض د] دایکی ؟ ‖

پالان صد و دو دام * شال تنگ و پلاس تنگ سي و شش دام و ربع * طاقه طناب شصت و سه دام * قتر شلاق[1] شش دام * در قطارے یك زنگ ده دام * موئین جل چهل دام * کاوۀ چرمین سیزده دام * ردۀ ریسمانی نه دام * نمد چهاردام و ربع * سردوز چهار دام * خرجین پانزده دام * توبرۀ چهار دام * مگس‌ران چرمین یك دام * خرخرۀ و هنّهي[2] چهاردام * همگي سیصد و چهل و شش دام ربع کم * و هندي صد و پنجاه و یک دام و ربع * نختۀ چرمین چهار دام * پالان پنجاه و یک دام و نوزده حصّه ربع کم * و هر دو تنگ شانزده ونیم دام * طاقه طناب و سردوز چهل دام * زنگ پنج دام * توبرۀ سه دام * رانکي سه دام * جل بیست و چهاردام * خرخرۀ و هنّهي[2] چهار دام * و در هر سه سال یراق را تازه کنند و از کهنۀ آهنین و چوبین نیمۀ بها وضع شود * چهل دام بجهت مرمّت یراق پس از یك سال تنخواه نمایند * و در یورشها تازه ساختن بر کهنگي بود * و در شش ماه نعل برونده

هر بار هشت دام بدهند * وقطارے یك کس نگاهدارد * وتوراني وایراني و هندي بتیماردارې نامزد ماهیانۀ دوی نخستین از یک هزار و نهصد و بیست دام زیاده و از چهار صد کم نه * سوم را از دویست و پنجاه و شش دام زیاده و از دویست و چهل کم نبود * و هرکرا ماهواره ده روپیه و افزون گاه و دانۀ پیشنگ[3] از خود سرانجام نماید * در سالے دو بار دیده‌وران اندازۀ فربهي ولاغری برگیرند و یك بار بنظر اقدس درآرند * هرگاه کور شود یا لنگ چهاریک از استربان برگیرند * واگر گم کند ده‌بیست * و برای باربرداري و آب‌کشي خر نیز نگاهدارند * سه سیر دانه و یك دام جهت گاه باید * و رخت او بسان هندي استر لیکن جل ندهند * و سالے بیست و سه دام جهت مرمّت سپارند * و تیماردار او از صد و بیست دام افزون نیابد *

آئین شبارروزی افسرخدیو *

هر سه آبادي ازو مایه‌ور شود وکه و مه کامروا[4] گردد * دیدبانی دل و پاس داشتن خاطر طراز همیشگي و نشان جاوید دارد * و هزاران شغل باهم انبار غبارے در صفوتکدۀ ضمیر بر نینگیزد و بر آوارۀ نومیدي نیرنگي نقش و دوام آگهی گرد پراگندگی ننشیند * جویائي رضامندي ایزدي زمان زمان افزاید و ژرف نگهي و دوراندیشي نفس نفس ببالد * با دانادلی و ستگرگ شناسائی پژوهش دیده‌وران دوربان نمایند و بر حسب روزافزون خویش کمتر نظر افکند * بر خرد و بزرگ گوش دارد * بو که دل‌آویز سخنے یا[5] گزیده کردارے چراغ دانائي برافروزد با آنکه[6] دورها سپري شد و سالها بسرآمد هرۀ مردے بدست نیفتاد * و رهنمایان انصاف‌گرای از دید حال اورنگ‌نشین اقبال[7] دفتر شناسائي شسته کار از سر گرفتند

---

(۱) در هر نسخه قنترشلاق ‖ (۲) [ه ف] هتي ‖ (۳) [د] بیشک ‖ (۴) [ف ا] کاروا ‖ (۵) [ف ا] یا * [ه ض] با * [د] نا ‖ (۶) [ه] با آنچه *[ف ا] تا آنکه * [ع] با آنکه * در [ض د] نیست ‖ (۷) [ه] اقبال در دفتر * [ف] اقبال شناسائي شبهه‌کار * [ا] اقبال شاهنشاهي شبهه‌کار ‖ [ع] اقبال و دفتر ‖

آن فراخ‌حوصله بهمان نخستین سرگرمی گام طلب فرساید و باندیشهٔ دریافت صحبت آن طائفه خوش‌وقت باشد* و با هزاران شکوهٔ ظاهری و فراوان افسانهٔ خواب خواهش وخشم را از فرمان‌پذیری سلطان خرد نیروی بیرون شدن نباشد تا بکارکرد چه رسد* و فسانه‌سرائی که جهانیان سرمایهٔ غنودگی پرسارند او پیرایهٔ بیداری گرداند* و از وفور خداطلبی وحق‌پژوهی ریاضت صوری و معنوی درپرستش جان و تن بجا آورد * به نیایشها که رسمیان روزگار را زبان‌بند پیغاره باشد نیز لختی پردازد * لیکن همگی در جست‌وجوی گزیده خوها بگذرد که خردمندان بیدار دل در حسن آن یکتائی دارند و کیشی و مذهبی زبان طنز برو نکشاید * پاس وقت داشته یتاق‌داری گرامی انفاس نماید و ناگزیر زمان از دست ندهد* از پرتو خیر بسیچی عادتها پایهٔ عبادت گرفت و عبادتها از نیروی گذارش برگذشت* زمانی از محاسبهٔ روحانی ونیایش‌گری دادار بیهمال فارغ نباشد خاصه سحرگاه که دیباچهٔ بهروزی و عنفوان نورپاشی است و نیمهٔ روز که فروغ آفتاب عالمتاب جهان را درگیرد و سرمایهٔ نشاط گوناگون مردم آید و شامگاه که مایهٔ روشنیها از چشم خلکیان پنهان شود و نوردوستان را سراسیمگی درگیرد و نیم‌شبان که آن روشنی‌افزای انجمن هستی رو بفراز نهد و غمزدگان تیرهٔ شب را نوید خوش‌دلی رساند * همه نیرنگی بزرگ‌داشت ایزدی و پرستش خداوند جهان‌آفرین * اگر شذرهٔ طبعان نادان بسر این نرسند تاوان بر که باشد و زبان‌زدگی کرا بود * و هر کس دریابد که مذعم را سپاس‌گذاری و نیایش‌گری ناگزیر بود * شکر فیض‌گستری نورالانوار بکدام نیرو بر گذارد و کجا نعمتهای او را تواند بر شمرد * خاصه سلطین والاشکوه که نزد همگی دانشوران آن سلطان سریر آسمانی نظرے خاص در تربیت این طائفه دارد * و گیتی‌خدیو را در تعظیم آتش و بزرگ‌داشت چراغ همین نظر رود * نیرنگی افضال او برنویسد یا پرتوپذیری او از نیّر اعظم برگوید * یا کج گرائی بیدانشان هذگامهٔ تقلید بر طراز و اندیشهٔ آفتاب‌معبودی و آتش‌پرستی ایشان برگذارده لبریز خنده گردد *

و باطن مهرآمود بجان آزاری و دل‌شکنی رضا ندهد و همواره جان‌بخشی و دل‌نوازی فرماید * و از غذای گوشت پرهیز آورد * و ماهها بسرآید که دست بر نیالاید و چنین معشوق دلها را نزد صافی باطن قدرے نباشد* فطرت والا در صوری مستلذات بس بے توجه * شبارورزے بیشتر از یک بار بخورش نه پردازد و روزگار بناگزیر وقت و بایست کار آباد گردد * اندکے شبانگاه و لختی بروز غنودگی که بر بیداری چیرد آرامش دهد و شب‌زنده‌داری ستوده خوی شهریار بیداردل * بیشتر در خلوتکدهٔ خاص حکمت پژوهان شیوازبان و صوفیان صافی دل انجمن آرایند و هر یکے در جای خود نشسته دلاویز گفتار درمیان نهد * و خدیو

---

(۱) [غ د] درجستن آن ‖ (۲) [۵ ف] زبان ‖ (۳) [ف ا ض د] ایزدی است ‖
(۴) [ف د] تیرهٔ طبعان ‖ (۵) [۵ ض ا] و زبان زدگی ‖ (۶) [۵ ض] با کج ‖
(۷) [۵ ض] معشوقی ‖ (۸) [ف ا ض د] بے توجّه بود ‖ (۹) [۵] صوفی ‖

آگهي فرا رسيده عيار شناسائي برگيرد و آهنجهائی[۱] باستاني آشکارا گردد و نورسانِ معني چهره‌افروزي کنند* برنايانِ سعادت‌سگال نيايش و ستايش برسازند و بفرّخي و خرّمي کامِ دل برگيرند و کهن‌سالانِ انصاف‌گرای بدرازنای غم افتند و راه و رسمِ آموزش از سر آغازند * و نيز دران صفونگاه سال‌مه‌گذارانِ هشيار مغز که چهرهٔ سخن بکاهش و افزايش فخراشنده‌فراهم آيند و پيشين داستانهای هوش‌افزا برخوانند * شاهنشاهِ بزرگ‌دانش شگرف نُکتها برگيرد و گزيده محملها برگزيد • و بسا هنگام عرائضِ ملکي و مالي گذارش يابد و بايستِ هرکار را اندازه برنهد * و چون پاسے از شب ماند خنياگرانِ هر بوم فراهم آيند و ساز و آواز و نيايش‌گري و هوش‌افزائي برآرايند * و چون چهار گهري ماند خموشي گزيده در وحدتکدهٔ اُنس ظاهر را همرنگِ باطن گردانند و در دريابارِ حقيقت شناوري رود * شايستگانِ هفت‌کشور از سپاهي و بازرگان و کشاورز و پيشه‌ور و گوناگون تجرّدي پايانِ شب آمده چشم براه گرامي ديدار دارند* چون لختے روز بگذرد کامياب کورنش گردند چنانچه گذارده آيد* پس‌ازان مُنْظُرانِ[۲] شبستانِ دولت را مسرّت‌آمود سازند[۳] * و بسا کارهای دين و دنيی ساخته شود *هر سپس زمانے بخلوتکدهٔ خاص آرامش گزيند* گزيده خوهای گيتي‌خداوند افزون‌تر ازانست که در کالبدِ گفتار گنجد يا قلمِ شگافته‌زبان را نيروي گذارش باشد • فرهنگ‌نامها هم‌ترازو نتواند شد •

آئينِ بار

طرزے‌است جهان‌آرا هر سه آبادي را ضمان حوادثِ روزگار را پناه * و بدين آبياري گلشن‌سرای سلطنت سرسبز و شاداب و کشت‌وکارِ آمال برومند * اورنگ‌افروزِ اقبال شباروزے بيشتر دربار برفراز پيدائي نشيند و گروهاگروه مردم فروغ ديده و دل بر گيرند * نخست چون نيايشِ سحری بجا آورده منتظرانِ تعلّق‌گاه و آرزومندانِ تجرّدجا را از بيرونِ شادروانِ والّا کامياب ديدار گرداند و که وقت بے درويش چارُشان بدين دولت رسند * و اين را بزبانِ روزگار درسن[۴] خوانند (بفتحِ دال و سکونِ را و فتحِ سين[۴] و سکونِ نون) وگاه ديگر کارها نيز انتظام يابد * دوم بدولتخانهٔ اقبال قدومِ همايون سايهٔ شکوه اندازد• بسيارے گذشتِ پهرے از روز شود * و گاه پايانِ روز و شبانگاه صلای کامياب در دهند • و گاه فرازِ منظرے که بداندسو کشايد بکام‌روائي نشيند و بکشاده‌پيشاني و شکفته‌روئي بر مسندِ داددهي جلوه فرمايد و بے‌ميانجيِ خواهشهای طبيعت و آميزهٔ آلايشِ ناروامندیِ ايزدي عدالت و تفضّل[۵] را عيار گرفته آيد * پيوسته کارپردازانِ خلافت گوناگون مطالب و رنگارنگ خواهش بموقفِ عرضِ مقدّس رسانند و هر يک بشايسته پاسخے رهنمون گردد * و از فزونيِ دادارپرستي و شناسائيِ مزاجِ روزگار برخلافِ فرمان‌روايانِ پيشين هستيِ ذات[۶] را آئينهٔ کُل‌نما دانسته دست از آنچه ظاهربينان

---

(۱) [ف ۱] آئينهای ‖ (۲) در[ض د] نيست ‖ (۳) [د] سازد ‖ (۴) [ف ۱]درشن * شين ‖
(۵) [ف ۱] و تفصيل را ‖ (۶) [ض د] ذات ‖

خرد انگارند وکمتر شمرند بازنداره وآسودگي جهانيان را آسايش خويشتن شمرده ملالے بخود راه ندهد *
سرآغاز ديدار نقّاره بلندآوازه بگردد * سپاس الٰهي بنوا درآيد و طبقات مردم آگهي پذيرند * فرزندان
والاگوهر و نوه‌هاي(۱) فرخ‌نژاد و اميران بزرگ و ديگر مردم که دستوري دارند بدولت کورنش سربلندي
يابند و هريك بجاى خويش ايستاده شوند * و دانش‌اندوزان عالي‌تبار و پيشه‌وران نادره پرداز
نيايش‌گري نمايند و داروغگان ديده‌ور و بتکچيان ژرف‌نگاه خواهش خود گذارش دهند و پاسبانان داد
نيز سوانح باز گويند * گيتي‌خديو بژرف‌نگهي گزين پاسخها فرمايد و انتظام هرکار بشايستگي سرانجام
يابد * شمشيربازان چابکدست و پهلوانان هر سرزميني در انتظار فرمايش پاى خدمت افشرند و
خنياگران مردِ وزن آماده فرمان‌پذيري باشند * شعبده‌بازان شگفت‌آور و بازي‌گران نشاط‌افزا دستوري
نمايش جويند * و کشورخدا به‌نيّتے درست و دلے آزاد و خاطرے نيازمند و همّتے شگرف و فطرتے
والا و روئے شکفته و پيشانئ کشاده بگوناگون باريافتگان فرا رسيده هنگامهٔ خرد برافروزد و بقدسي‌نيروي
آسمان‌پيوند فراوان فيّاض(۲) بآساني و فيکوئي انجام يابد(۳) * آشوبگاه دنيي آسايش جا گردد(۴) و سپاه و رعيّت
بآسودگي گرايد * دولت ببالد و سعادت افزايد *

آئين کورنش و تسليم *

اگرچه ظاهربينان درست‌ياب فرمان‌روايان دادگر را براى فراهم آوردن پراگنديگيهاى جهان صورت
انگارند ليکن نزد ژرف‌نگهان روشن‌ضمير سرانجام دارالملك معني بے اين گروه ايزدي‌مفر صورت نه‌بندد
وستردن نقش خودبيني و آرايش پيشطاق نيازمندي درين بارگاه قدسي بدست افتد * و ازين‌رو
اورنگ‌نشينان فرهنگ‌آرا باندازهٔ رسائي نيايش‌گري را آئين بر نهاده اند * برخے سر فرود آوردن و جز آن
برساخته * گيتي‌خداوند روى دست بر فراز پيشاني نهاده سر فرود آوردن قرار فرمود * و آنرا بزبان
وقت کورنش گويند يعنى سر را (که زندگاني محسوس و معقول بدوست) بدست نيار گرفته نثار
محفل مقدّس گردانيد و خويشتن را بفرمان‌پذيري آماده شناخت * و آئين چنانست بندگان عاطفت پذير
پشت دست راست بر زمين نهاده به آراميدگي بر دارند و راست ايستاده روي دست را
بر تارك سر نهند و بدين دل‌گزين روش سپرد خود را گذارش نمايند * و آنرا تسليم بر گويند *
مى فرمودند روزے جهانباني جنّت‌آشياني تاج خاص را عنايت کردند * آنرا بسر نهادم * چون
افسر فرمان‌روائي فراخ بود بدست استوار کرده سر فرود آوردم و بروش گذارش يافتهٔ نيايش نمودم *
شهريار را تازه طراز خرش افتاد و از انصاف‌گراني کورنش و تسليم بدين نمط قرار يافت * هنگام
رخصت و ملازمت و منصب و جاگير و تشريف و بخشش فيل واسپ سه تسليم را پيشگاه نيايش

---

(۱) [ض د] و پورهاى ‖ (۲) [اض ذ] قباداد * مصحّح [د] در نسخهٔ فساد يافته است ‖
(۳) مصحّح [د] در نسخهٔ فرمايد يافته است ‖ (۴) [ف ا ض] گيرد ‖

گردانند و در باقی مراتب داد و دهش و گوناگون عنایت یکان یکان بجا آید * و هر نوکر بآقای خود چنین زندگانی کند و آنرا دستمایهٔ دولت‌افزائی برشمرد * بندگان ارادت‌گرای سجود نیایش افزایند* و آنرا سجدهٔ ایزدی بر شمارند * قدرت دادار بیهمال را انموذجی است والا و آفتاب وجوب را پرتوی است جهان‌افروز و از دید این معنی فراوان مردم بدین روش گرایند و سعادت بر سعادت اندوزند * و ازانجا که کج‌گرایان تیره‌دل مردم‌پرستش اندیشند شهریار کارشناس بریخوردان بخشود* عامّه را باز دارد و در بارعام با پیش خدمتان حضور عتاب رود * و در انجمن خاص چون برخی بیدارختان روشن‌ستاره را فرمان نشستن شود ناگزیر پوشانی خود را بسجدهٔ سپاس‌گذاری جلا بخشند و چهرهٔ بختمندی بر افروزند* ازین فرمایش و ازان بازداشت خاص و عام را کامیاب گردانند(۱) و بشایستگی گروهاگرو* مردم را کارآگهی آموزد *

آئین ایستاد و نشست *

چنانچه معنوی خلافت به پیراستن درون و بهنجار داشتن آز و خشم باز گردد صوری سلطنت بآراستگی بیرون و پاسبانی پایه و افزونی داد و دهش انتظام گیرد * و چون اندیشه آباد باشد صوری و معنوی یکتائی پذیرد و گوناگون کارها بایزدی پرستش گراید * هرکه این گفتار را در کردار جوید لختی از عمل‌زار شاهنشاهی برخواند و بژرف‌نگهی فرّخی آهنجها(۲) برشناسد. گوناگون بینش افروزد و گذارشگر را نیایش کند * گیتی‌خداوند چون بر اورنگ(۳) برنشیند بندگان بیداربخت بکورنش گرایند وهر دو دست بر پیش داشته باندازهٔ منزلت بر پای ایستند* در فروغ گرامی دیدار جان‌داروی زندگی برگیرند و در انتظار فرمان‌پذیری فرخندگی جاوید بدست افتد * شاهزادهٔ بزرگ از یک گز نزدیکتر و از چهار دورتر نه ایستد و در نشستن از دو تا هشت * ومیانی از یک و نیم تا شش و در نشستن از سه تا دوازده * و سومین بهمان نسبت نزدیکی و دوری چژوهش کند * و گاه نزدیکتر از میانی بار خدمت یابد و برخی زمان یکجا بود* پرستاری نمایند * و چندے خردسالان از مهرفزونی نزدیکتر عشرت اندوزند *

ارادت گزینان نخستین پایه که برهنمائی بندگی سزاوار باشند ازسه تا پانزده و در نشستن از پنج تا بیست * دومین مرتبه از امیران بزرگ هه و نیم پایان‌تر و سائر امرا ده دوازده(۴) و نیم دورتر * و دیگر گروهاگرو مردم در پسل(۵) جای گیرند* و یک دوئی خاصگان از همه نزدیکتر در پرستاری باشند *

آئین دیدن مردم *

اگرچه کارهای هرروزهٔ نوشگار بیرون‌است لیکن چندے که تخلّف دران نرود گذارش می‌یابد * در انجمن داد و دهش گوناگون آئینی درپیشگاه حضور آورند * عیار گوهرها برگرفته آید و نقد شناسائی

---

(۱) هم‌چنین در [د] * در دیگر نسخها گردانیدند ‖ (۲) [ف ا] آئینها ‖
(۳) [ف ا ض د] اورنگ پیدائی ‖ (۴) [ف ا] ده و دوازده ‖ (۵) [ف ا] در لیل * [د] در مثل * [ض] در لیل بیک ؟ ‖

سرگي[۱] پذيرد * برخي براي ارادت خواهش را بار کشايند و طائفهٔ دواي رنجوري بر جويند * جمعي در پرسش[۲] دشواريهاي دين نيايش نمايند و گروهي مشکلات دنيي را چاره‌پژوهي[۳] کنند * اين داستان انجام نپذيرد * همان بهتر که دست ازين باز داشته ناگزير هرروزه باز گذارد * گروهاگروه مردم توراني و ايراني رومي و فرنگي هندي و کشميري را بآئيني که گفته آيد کارپردازان دولت ماهواره قرار دهند * و بخشيان بنظر همايون در آورند * لختي بااسپ و يراق آئين بود * و امروز جز اسپ احدي بحضور نيايد * و از قرارداد کم و زياده شود * بيشتر مايه[۴] افزوني گيرد و تفضّل[۵] گرم بازاري نمايد * و باندازهٔ فزوني و کمي هرروز چندے بگذرند * روز درشنبه هر قدر سوار که از هفته مانده باشد به‌بينند * بکارافزائي و خدمت‌آموزي گذرانيده بشمارهٔ سواران دو دو دام بخشش يابد * و بتکچيان خاص احدي را نيز بهمين دستور بگذرانند و درين گروه ناگزير از برآورد افزايند * و چون آئين چنان است که او اسپ از خود[۶] نخرد هماوارهٔ ستور رفتگان را نيز درپيش آورند و اسپ در ماهواره و انعام داده تيمار او کنند * و نوئينان بزرگ و ديگر امرا برخي ملازمان خود را استدعاي منصب نمايند * بحضور اقدس باندازهٔ حالت پايه قرار گيرد و کمتر از پنجاه روييگي را اين خواهش نرود * و نيز پرستاران هر کارخانه را ماهيانه درين بارگاه شود و بندگان معادت پژواي را درين هنگامه خدمت نامزد گردد *

آئين رهنموني *

ايزد خردبخش جهان‌آرا چون خواهد گوهر مردم‌زاد بظهور آيد و پايهٔ فراخي و تنگي حوصله بر همگنان پيدائي گيرد * غبار دو رنگي برانگيزد و دين و دنيي برطرازد * هر نشاه[۷] را کارکيائے جدا پديدآيد و در نکوهش يکديگر آويزش رود * ناتوان‌بيني و بيدانشي را ميدان گرفته * قدردانيي[۸] و مهراندوزي گران‌ارز گردد * و گرنه کدام دين و چه دنيي * يک حسن دلاويز در چندين هزار پرده تابش ميدهد * گليمے پهناور گسترده اند و گوناگون رنگ چهره مي‌افروزد *

* قطعه *

در حقيقت نصب عاشق و معشوق يکست — گر بتان صنم[۹] و برهمنے ساخته اند
يک چراغست درين خانه و از پرتو آن — هر کجا مي نگرم انجمنے ساخته اند

يکے نکوهش نفس فراپيش نهد و ديگرے نگاهباني جهانيان پاسباني خود انديشد * وهمچنان گروهاگروه مردم بسگالش اعتقاد آرايند و بخواب و خيال نشاطبازي کنند * چون از خوي و عادت برگذرند و دريافت بالش[۱۰] يابد پردهٔ تقليد را تار و پود بگساند و چهرهٔ يکرنگي نمودار گردد * فروغ داناني هر خانه نيفروزد و هر دل

---

(۱) [ض] سرگي ‖ (۲) [ض] پرسش * در ديگر نسخها پرسش ‖ (۳) [ف ه] جان پژوهي ‖ (۴) [ف ا ض د] پايه ‖ (۵) [ف ا] تفصيل ‖ (۶) [د] از خود نخرد هموارهٔ دستوري يافتگان رانيز ؟ ‖ (۷) [ف ا] نشاء * [ض د] بساط ‖ (۸) [ه] قدردانيئ مهراندوزي * [ض د] قدردانيي و مهرافروزي ‖ (۹) [ه] صنم پرستاني ‖ (۱۰) [ه] تابش ‖

پذیرای شناخت نباشد * و اگر یکے را شناسائی در رسد از بیم جان‌گزایان آدمی‌رو خموشی برگزیند و اگر پردلی[۱] فراز گفت آرد سعادت‌سگالان ساده‌لوح نام دیوانگی برو نهاده از پایهٔ اعتبار براندازند و بدگوهران نافرجام کفر و الحاد پنداشته به نیستی‌زار افکنند * هرگاه از بختمندی مردم‌زاد هنگام شمول حق‌پرستی رسد گیتی‌خداوند را بدین والا پایه برآرند و پیشوائی جهان معنی نیز بدو باز گردد *

بے میانجی امکان پرتو آگهی فرا گیرد و نقش‌دوئی از پیشگاه خاطر برخیزد * لختے وحدت را در جلوه‌زار کثرت بیند و زمانے بر خلاف آن عشرت اندوزد چندانکه بر اورنگ تمکین برآید و به یکسان نسبتے از غم و شادی بیرون زید چنانچه حال کشورخدای زمان ما ازین باز گوید و شگرف‌نامه برخے ازان بر خواند * سوادخوانان ناصیهٔ روزگار از سرآغاز این والاگوهر شناسا میشدند و با رازداران زمزمهٔ شادمانی داشتند * و شهریار دوربین روزگارے بآئین بیگانگان پرده آراستے و خود را آشنای این کار نساختے

لیکن هرآنچه خدا خواهد کرا نیرو که ازان برکنارهٔ شود * نخستین حال آنچه‌عادتیان روزگار ازو بشگفت‌زار در شوند ناخواسته بر تراویدے چندانکه بے خواهش دل افزایش گرفت و برفراز پیدائی برآمد * ناگزیر رهنمونی را رضامندی ایزدی برشمرده در هدایت برکشود و تشنه‌دلان تفسیدهٔ دشت جویائی را سیراب گردانید * از نیروی آگهی گاه درباز داشتن از مراد و زمانے در کامیابی رهنمای شهرستان سعادت شد * بیشترے اخلاص‌پیشگان ره‌پژوه را بفروغ بینش و قدسی انفاس آن چاره شود

که دیگر روحانی‌پزشکان بچلّها نتوانند * و گوناگون ارباب تجرّد سنّاسی و جوگی و سیوڑه و قلندر و حکیم وصوفی وگروهاگروه ملك تعلّق سپاهی و بازرگان و پیشه‌ور وکشاورز را روز بروز چشم آگهی کشوده گردد * و گوهر بینائی فروغ افزاید * تُرك و تاجیك خرد و بزرگ آشنا و بیگانه از دور و نزدیک[۲] نذر گیهان‌خدیو را گره‌کشای بستگیها انگارند و در هنگام کامروائی بحضور همایون آورده نیایش‌گری نمایند * و بسا مردم از دوری راه و هجوم قدسی آستان غائبانه نثار کرده بسپاس‌گذاری نشینند * و چون بانتظام ولایت و تسخیر ملك و نشاط شکار نهضت والا شود کم دهے و قصبهٔ وشهرے باشد که گروه‌گروه مرد و زن نیاز بردست و نیایش بر زبان روی[۳] نیاورند و جبین اخلاص سوده کارسازی نذر[۴] برنگویند و داستانهای دستگیری برنخوانند * فراوان مردم معاقدت جاوید واندیشهٔ آباد وکردار گزیده و تنومندی صورت ونورافروزی چشم ودیدار فرزند و پیوستن دوستان و دراز زندگی وافزونی خواسته و بسیاری جاه و دیگر آرزوها ازان چشمه‌سار ایزدی خواهش نمایند * و آن شناسای حقیقت هریکے را شایسته پاسخے برگوید و سراسیمگی درون چاره گزیند * روزے بسر نیاید که

چندین کس آب در کاسه کرده به پیشگاه حضور نیارند و نفس‌دمیدگی را جویا نشوند * خوانای حروف آسمانی سرنوشت لوحهٔ تقدیر برخواند و نوید امید شنوده آب را بدست نیازمندی بر گیرد و در پرتو آفتاب جهان‌تاب داشته ملتمس را فروغ قبول بخشد * بسا رنجور گسسته‌امید که پزشکان مسیحانفس

---

(۱) [ف] بیرونی ‖ (۲) [ه‌غ] نظر ‖ (۳) [د] روی بدرگاه نیاورند ‖ (۴) [غ د] نذور ‖

گرد مداوا نگشتے بدین الٰهي طلسم تندرستي یافتند * و شگفت‌تر آنکه یکے از ساده‌لوحان تجرّد زبان برنداد خود را بر آستان والا افکند که اگر در من سعادتے دست‌نهاد ایزدي است بنمیامن صدق نیّت درست گردد * روزے بسر نیامد که کام روای آرزو گشت *

هرکه لختے از ایزدشناسي و دادارپرستي گیهان‌خدیو شناسد شگرف عادت را وزنے نه نهد بل هر که مهرافروزي و عدالت‌دوستي قدرے دریابد از دیدار اینها بشگفت نیفتد * شهریار فراخ‌حوصله جمال جهان‌آراي خویش را کمتر بیند * و هر که خواهش ارادت آورد در پذیرفتن بس درنگ رود * و بارها بر زبان گوهربار بگذرد مارا چگونه رسد پیش از رسیدگي دم رهنمائي زدن * وچون نشان راستي از پیشانیِ یکِ بس(۱) پدید باشد و بیش(۲) جویائي روزافزون پذیرش یابد روز یکشنبه در فروغ آفتاب عالمتاب بکام دل رسد و با ابی تنگ‌گیریها و دشواریسندیها هزاران هزار آدم از هرطائفه طیلسان عقیدت بر دوش گرفته سلسلهٔ ارادت را کمند هر سعادت می‌شمرند* در زمان این ابدي سعادت جویاي آگهي دستار بر کف سر بقدسي پاي برنهد و بزبان حال چنان سراید که بیاوریِ بخت بیدار و رهنمونیِ ستارهٔ خودآرائي و خویشتن‌گزیني که بنگاهِ گوناگون گزند بود از سر افکند* روي دل به نیایش‌گري آوردم و در پژوهش جان‌داروي جاوید زندگي سر نهادم * آن بزرگِ ایزدي‌تائید دست نوازش برکشاد* افتاد* را برگیرد و سرپند او را بجا گذارد و بزبان بےزباني چنان فرماید والا همّت بدستگیري برخاست و از نیستي هست‌نما بهستي حقیقي گرائید(۳) * و شصت خاصهٔ که‌برو اسم اعظم و طلسم اقدس اللّٰه اکبر نقش کرده‌اند بدو سپارند * و این معني تلقین یابد * مصرع *

شصت پاک و نظر پاک خطائے نکند(۴) * بندگان حقیقت‌پژوه از دید شگرف حالیِ گیتي‌خداوند بهایستِ وقت رهنمون‌گردند وبگوناگون اندرزهای هوش‌افزا از زبان خاموشي‌پذیرا آیند و از آبشخور الٰهي فیض سیراب‌دل گردند* چشم بینش و کارکرد را روشنائي دیگر برافروزد * و برخے را باندازهٔ برداشت بدلاویز گفتار گران‌بار دانش‌گردانند * وداستان آگهي پذیرفتن مردم و پزشکيِ سترگ بیماریها و مداوای سخت رنجوریها بطفیلی گذارش درنگنجد* اگر زمانه فرصت دهد و زندگي را شمارے دیگر بود جداگانه دفترے از نزهت‌کدهٔ درون ببارگاه ظهور آورد *

آئین(۵) ارادت گزینان هنگام دیدار هم آنکه(۶) یک اللّٰه اکبر گوید و دیگرے جلّ جلاله سراید * همگي قدسي بسیچ آنست از سرچشمهٔ هستي فراموشي نیارند و بیادکرد الٰهي سیراب‌دل و تروزبان و شیرین‌کام باشند*

---

(۱) این لفظ صرف در [۵] مرقوم است ‖ (۲) [ف ۱] طپش‌جویائی * [ض د] تپش جویائی ‖
(۳) [ف ۱] گراید ‖ (۴) [۵ د] نرسد ‖ (۵) الفاظ آئین ارادت‌گزینان در [ض د] بطور عنوان فصلي نوشته است * و درین دونسخه لفظ آنکه مرقوم نیست ‖ (۶) [۵] هم آنچه یکے * [ف ۱ ۴] هم‌آنکه یکے * [ض د] هم یکے ‖

و نیز بفرمایش آن پیشوای آگاه‌دلانِ هشیارخرام آشی‌که مردم پس از فرو شدن بکار برند در زندگی سرانجام دهند * و توشهٔ واپسین سفر پیش روان شود * هر سال روز ولادت انجمنی برسازند و خوانِ گوناگون نعمت بر کشند ، دستِ نوال برکشایند و زادِ راهِ دراز آماده گردد * و نیز بآئینِ مقدّس در ناخوردنِ گوشت همّت گمارند و برخی در همان هنگام که همگنان را بار دارند دست بدو نیالایند لیکن در ماهِ ولادتِ خود نوش آن نشوند * و نیز پیرامونِ کشتهٔ خود نگردند و بخوردِ آن نشتابند * و با قصّاب و ماهی‌شکار و گنجشک‌گیر هم‌کاسگی نکنند * و بآبستن و کهن‌سال و ناراي و نارس نپیوندند *

آئینِ دیدنِ فیل *

سرآغازِ معتاد ازین شگرف جانور شود * و هر روز نخست، خاصگي فیلِ بسار و پیرایه در پیشگاهِ حضور آورند* و نخستین روزِ ماهِ الٰهي ده * سپس بران‌شمارهٔ فیلِ حلقها بگذرد* و روزِ دوشنبه ده بیست * و بنگچي چند چیز در نمودنِ خاصگیان بعرضِ همایون رساند (نام افزون از پنج هزار است و هر کدام اسمے جداگانه دارد و گیهان‌خدیو را بیشتر بیاد از کدام دهائی‌است * ده ده فیلِ گزیده را آن نام نهاد و بهیکِ از کاردانان سپرد *) چگونگیِ بهم‌رسیدن ، ارج ، اندازهٔ خورش ، شمارهٔ سال ، زادگاه(۱) ، زمانِ مستي و شمارهٔ آن مدّتِ مدهوشي هر بار ، مراتبِ جنگ ، چند بار برای سواري آورده اند ، چند مرتبه شهریار برفرازِ آن برآمده ، سالِ مه خاصگي شدن ، گردش درحلقها ، زمانِ دندان پیراستن ، هنگام پیشین دیدن ، حالِ تیمارداران ، نامِ امیرِ دیدبان(۲)* و دیگر فیلان هشت چیز ناگزران عرضِ نام سترون ، تکرارِ آن(۳) ، ارزه چگونگیِ آمدن ، شایستهٔ سواری است یا بار ، کدام پایه دارد ، ساده است یا غیرِ آن ، فوج‌دار در کدام پایه داشته * آئین چنانست که آن دیدبان همگي فیلانِ خود را دوم و سوم و چهارم گرداند* کزیده‌تر و زبون‌تر را جدا شمارد بحالِ گذاشتن یا بدیگرے سپردن * و هر روز پنج فیلِ تحویلي(۴) بچشمِ شناسائے رسد * روش آنست که چون نو بسرکار درآید پنجاه پنجاه صد صد برای شناختِ مراتب بکاردانان سپارند و آنرا بزبانِ وقت بدان نام خوانند * و چون بدیده‌وریِ گیهان‌خدیو رسد پایه قرار گیرد و در همسران رود * و روزِ شنبه یلگ فیل برای بخشش در پیشگاهِ نظر دارند و یک از شایسته بندگان بدان اختصاص یابد* و برای این کار حلقهٔ چند جدا برساخته اند * و در فیلانِ خاصه آنرا بیشتر بدین سعادت رسیده فرا پیش داشتے * اکنون بشمارهٔ سواريِ گیتي‌خدیو تقدیم و تاخیر رود * و در حلقها پیشي و پسي را برفزوني و کمیِ ارز نهند * و چون دوره بانجام رسد ازسرِ فیلانِ خاصه بگذرند هر روز ده ده * سپس ازشاهزادگان* و بیشترخود سواره بگذرانند * و پس ازان حلقها بگذرد * و چون باندازهٔ ارزش جوقها برساخته اند در هر دیدن که کمي و افزوني گیرد ازان گروه برآمده در همسران جا یابد * و ازین رو برخے فوج‌داران در خواهشِ پُر ساختن باشند * و بهنگامِ گذشتنِ فیل خواهندگان بر قطار بایستند * گیتي‌خداوند هر کرا خواهد بسپارد *

---

(۱) [ف ا] زادگان، (۲) [ض‌د] امیر دیدبانان‌ا (۳) در [ک] نیست‌ا (۴) [ف ا ض‌د] تحویل‌ا

اگر فیلان یکے بےکمي[1] گذرد چندے دیگر باهتمام او افزایند و نخست آن گروه را شمارہ برنمارند[2] * و لاغر آرندہ را در پر ساختن بر کم‌آوردہ فراپیش دارند * و هر که فیلان نامزد تمام یابد * مشرف دستوري جاي نگاه داشت برگیرد * و فیل امرا اگرچه داخل معتاد نیست کم روزے باشد که چندے را بحضور نیاورند و پایه قرار یافته بداغ خاص نقش سعادت نه پذیرد * وهمچنین فیلان بازرگاني بےپیشگاه خلافت درآیند و مدارج و اندازۂ ارز پیدائي گیرد *

آئین دیدن اسپ *

آغاز از چهل‌گانی شود و پس از شاهزادگان والاگوهر و سپس راهوار خاصه و خانه‌زاد و دیگر طوائل * و چون دهمهري را نوبت سپري گردد گوت و قسراق و ستوران چیته و بارگیر * و باندازۂ ارزش پیشي و پسي رود و در یکسان‌بها نظر بآمدن دارند * و پس از نظر گذشتن شناسندگان دیده‌وري بکار برند و نرخ بتارگي بر نهند و اوّل و دوم و سوم قرار یابد * اگر افزوده یا کاسته گردد در همسران رود * و از سوم جداگانه طویلها برسازند و عامّه را ازان بخشش شود * نگاهبانے که طویله را بےکاهش آورد یا کمي از دو نگذرد نرخ‌افزودہ بهمان سپارند * و روز بروز در دیدن طویلهای کاسته پُرشود * و اگر نبود بدیدبانے جداگانه حواله شود * هر روز بیست بیست بگذرد * یکشنبه که آغاز دیدن ازین جانور شود در چندان * و همواره چند بارگي در پیشگاه والا آماده دارند از شصت‌مهري تا چهل یك یك واز سي‌مهري تا ده یك یک بر افزایند * در بخشش و ماهوارہ داده آید * و در بازرگانی بترتیب آمدن ارج را دستمایۂ پیشی و بسی ساخته بگذرانند و باندازۂ فزوني و کمي هر روز بیست تا صد بگذرد * و پیشتر ازانکه بنظر همایون آورند کاردانان تجربه‌اندوز نرخ بر نهند و بهنگام دیدن افزودہ گردد * و افزون از سی مهر را در پیشگاه حضور ارزش قرار یابد * و خزینه‌دارے در بارگاه عام زر نقد آماده دارد و بازرگان رنج انتظار خواسته نکشد * پس از خریدن داغ خاص پذیرد و از دگرگونگي رهائي یابد *

و نظر بآگهي و فراوان سود بازرگان از عراقي و مجنّس و تازي که از ولایت آید سه سه روپیه ستانند و از ترکي و تازي که براہ قندهار آید دو و نیم و از راہ کابل و تازي[3] هندوستان دو *

آئین دیدن شتر *

آغاز از خانه‌زاد شود * هرروز پنج قطار بےپیشگاه نظر در آورند * نخست از پانصدیان هرکه دیرین‌تر پیشتر بگذرانند * و بزرگ داروغه را آن دستوري که یک قطار گزیده بغدي یا جمّازه[4] بحضور آرد * سپس بغدي فراپیش دارند و پس جمّازه و گهرد و لرک و دیگر شتران * روز آدینه آغاز ازین جانور شود و دوچندان بگذرد * پیشي و پسي بر ارزش باشد *

---

(۱) [ض د] یکے بیکے بگذرد ॥ (۲) [ض د] پر سازند ॥ (۳) در [ض د] نیست ॥
(۴) [ہ ف ا] جانبازہ ॥

آئین دیدن گاو *

باندازهٔ ارج ده جفت فروغ بینش یابند و روز چهارشنبه آغاز دیدن ازین دایهٔ روزگار شود و دو برابر بگذرد * و روز دیوالی که از دیرین جشنهای ایین مرز است و گروهاگروه هندی‌بوم دران روز بدو نیایش نمایند و بزرگ‌داشت آن را عبادت اندیشند بفرمایش شاهنشاهی لختی آراسته بنظر همایون درآورند و صید دلها شود *

آئین دیدن استر *

پنجشنبه آغاز ازین جاندار بارکش شود و شش قطار بترتیب قیمت بگذرد * و در هر سال بیش از یک‌بار نگذرانند (۱) *

نخستین روزگار بدان روش که نگاشته آمد نگاه بینش میفرمودند * و اکنون روز یکشنبه اسپ (۲) دوشنبه شتر و خچر و گاو سه‌شنبه سپاه چهارشنبه دیوان وزارت پنجشنبه دادخواه آدینه بشبستان شنبه فیل *

آئین پاوگوشت *

گیتی‌خدیو کارآموزی را بتازگی برسنجید و گزیدهٔ قانونی برنهاد تیماردار جانور نگهبان خواسته آموزگار درستی چهره‌کشای گوهر جدافزای کاهل * روزگاردیدگان را بینش افزود و پژوهندگان سوزیان بکامیابی نشستند * گیهان‌شناس اندازهٔ خورش هر چاروا برگرفت و سرمایهٔ تنومندی اورا بدست آورد * از ژرف‌نگهی و آموزگاری فاراستی را پایه برنهادند * و این را بدان نام خواندند * هرچندگاه کارشناسی بآرامگاه این‌مرشتی بی‌زبان روانه فرماید * او دیده‌وری بکار برد و فربهی و لاغری برسنجد * و نیز هنگام نظر گذشتن نخست شناسندگان پایهٔ آن برگیرند و عرضه دارند * بدورپیمائی گیتی‌خداوند کم و زیاده شود و کمی را بازیافت نمایند * و اگر دانه و کاه (۳) کم قرار یافته باشد شمارهٔ کنند * نزاری (۴) فیل را سیزده پایه نهاده اند سه ونیم (۵) پا از هشت بخش‌هفت را از میان برده اند سه پا شش‌حصّه دو ونیم‌پا پنج نیم‌پا ونیم گرشت (۶) چهار و نیم نیم‌گرشت چهار نیم پا کم نیم گوشت سه ونیم ونیم یک ونیم پا سه سوا پاو دونیم پا گوشت دو پون‌پا یک و نیم نیم سه تانک ربع ثمن * (؟)

---

(۱) [ه ض] بگذرانند ‖ (۲) [ض د] است ؟ ‖ (۳) در [ض د] نیست ‖
(۴) [ف ا ض د] توازدی ‖ (۵) این جمله چنین در [ه] • در [ف ا] سه و نیم پا از هشت بخش هفت را از میان برده اند سه پا شش حصه دو و نیم پا پنج نیم پا و نیم گوشت چهار و نیم پاو کم نیم گوشت چهار و نیم‌نیم پاو کم نیم گوشت سه ونیم یک (در نسخهٔ [ا] ویک) نیم پا سه سوا پاو دو نیم پاو گوشت دو پون پا یک و نیم نیم پا یک پاو پا نیم سه تانک ربع ثمن ؟ • [ض د] سه و نیم پا از هشت بخش هفت را از میان برده اند سه پا شش حصه و دونیم پاو پنج نیم پاو نیم گوشت چهار و نیم گوشت چهار و نیم پا کم نیم گوشت سه و نیم یک و نیم پا سوا پا و دو نیم پا گوشت دو پون پا یک و نیم نیم پا یک پاو پا نیم سه تانک ربع ثمن؟ ‖ (۶) [ه] گوشت چهار و نیم‌پا کم نیم‌گوشت سه و نیم یک و نیم‌پا سه سوا پا دونیم‌پا گوشت دوپون تانک پا و پانیم سه تانک ربع ثمن‌ ‖

و در غیر فیل شش مرتبه را بژدهش نمایند * دوم سوم پنجم هفتم نهم دهم * و چون آئین آنست که فوجدار هنگام گذشتنِ حلقه یکے را بدیدِ(۱) خویش از همه گزیده نام برد و همچنان زبون‌ترے را جدا سازد نمایندگانِ پایهٔ لاغری و فربهی آنچه در نخستین فیل قرار دهند دهبیستِ آن بازیافت شود و در پسین نیمهٔ برگیرند * اگر فوجدار با داروغه انباز باشد و بروزنامچه هر دو مُهر کنند چهارم بخشِ خواسته را او و باقی را داروغه جواب گوید * ونزاریِ فیلِ روزگارشده(۲) را از حالِ حلقه برخوانند و در اصطبل چهارم حصّه از علوفهٔ سائس وسقّا وخاکروب نیز متانند * و در شترخانه حصّهٔ(۳) دانه از داروغه باز گیرند و قسطِ کاه ساربان جواب‌گوید * و در بهلخانه حصّهٔ کاه و دانه داروغه دهد و از عرابچی بازخواستے نبود * و عرابهای بارکشی نیمه بخشش یابد *

آئینِ آویزهٔ جانوران و برد(۴) و پای *

خدیوِ جهان را سگالش آنست که گوناگون مردم در نزهتگاهِ یکجهتی عشرت اندوزند و بزمِ دوستی و یکدلی بر آراسته گردد تا کارها بشایستگی گراید و رشتهٔ انتظام درتائی گیرد * چون همه را خردِ حقیقت‌گزین نباشد و داستانِ آگهی هرگوش(۵) بر نقیبِ هنگامهٔ نشاط‌بازی بر افروخت و فراوان مردم را بدان کار در آورد * و بآبادیِ اندیشه خواهشگاهِ طبیعت جلوه زارِ معنی شد و خویشتن‌بینی و خودآرائی سرمایهٔ پرستشِ دادارِ بےهمال آمد * صورت‌گرایانِ ظاهربین را دستمایهٔ سرگرمی و دلبستگی بدست افتاد و ازین آمیزهٔ رپژوه سعادت گشتند *

جنگِ آهو * رنگ و روشِ او دل‌گزین آمد و آفت‌وخیزِ او شادمانی‌بخش(۶) و ازین‌رو فراوان توجّه برگمارد(۷) و سرتابانِ رمیده‌خو را اُنس‌پذیر گرداند * ازین جانور صد ویک خاصه باشد و هرکدام بنامے و صفتے روشناس * هردهٔ را بدیدبانے سپارند * و از سه‌گونه بیرون نبود * بخانه‌پرورد و دشتی نیک درآویزد یا برام‌شده بهتر ستیزد یا بصحرائی‌گوم(۸)‌تر برخاش‌کند * و پیگارشان نیز سه طور باشد * نخست بایکدیگر بدین نمط * اوّل با دوم سوم با چهارم و همچنین نوبت بهمه فرا رسد * و چون بارِ دوم آغاز شود اوّل با سوم دوم‌با چهارم وهمچنین * وهرکدام درین‌مراتب بگریزد آخرین گردد * چون سه بار گریختن شود از خاصگی برآید * و پای و برد در هوسناکان است * از پنج دام بر نگذرد * دوم با آهوانِ شاهزادگان * پنج جفتِ خاصه با یکدیگر در آویزند و ازان پس دوجفتِ خاصگی از شکارِ خاصه و سپس پنج جفتِ دیگر از خاصه بار جنگ آرایند * آن‌گاه دو جفت از آهوخانهٔ شکارِ خاصه آویزه کنند و بعد ازین پنج آهوی خاصه به پنج آهوی شاهزادهٔ بزرگ عشرتِ آویزش نمایند * سپس چهارده جفتِ خاصه کارزار

---

(۱) در [ه] نیست ‖ (۲) [ض د] فیل رو بکار شده ‖ (۳) [ف ا] خاصه ‖ (۴) [ض د] وجردوپای * ودر حاشیهٔ [ف ا] برد و پای بهندی زبان جیت و هارخوانند ‖ (۵) [ض د] هرگوش را ‖ (۶) [ه] بخشد * [ض] بخشید ‖ (۷) [ف ا ض د] بدو گمارد ‖ (۸) [ف ا د] کمتر ‖

کنند و پس ازان همان‌قدر با آهوانِ شاهزاده پیکار نمایند چندانکه جنگِ آهوانِ شاهزاده بانجام رسد * و ازان پس آهوانِ شاهزادگان با یکدیگر درآویزند * وباز آهوانِ خاصه بجنگ درآیند * و درین پای و برد ازوزن از یک مهر نبود * سوم با آهوانِ دیگر مردم * گیتی‌خداوند چهل و دو کس از نزدیکانِ خویش گزیده هر دوئی را حریفِ پای وبرد گردانید * وبیست و یک مثل سرانجام گرفت * نخستین را سی‌سی آهو مرحمت شد و سپس یک یک کم چنانچه آخرین را یازده[1] بود * و در هر مثلی مُل[2] گارمیش گاو قچقار بز خروس سپارند * جنگِ گاو و بز در باستانی کمتر نشان دهند * پیشتر ازانکه با یکدیگر هنگامهٔ پیکار آرایند دو آهوی خاصه را آراسته آورند و به دو آهوی مثل داران آویزه رود * نخست با بیش[3] منصب و ازان پس آغاز با یکدیگر در پیشگاهِ حضور شود * و چندانکه بارِ عام باشد این عشرت بجا آید اگر زیاده از هزاری است * و جنگ با آهوی خاصهٔ هشت مهر گرو بود و با مثل‌دار در اتکل پنج و در انین چهار * چون آهوان در تنومندی و زورآوری و پیکارآرائی یکسان نباشند آئین در همسرانِ جنگ چنانست که یک بار هر کدام از آهوانِ خویش برگزیده بعرصه درآورد * و آنرا انین نامند (بفتحِ همزه و کسرِ نون و سکونِ یای تحتانی و نونِ خفی) * و دیگرے اندازه برگرفته آهوئے بآویزه آورد * آنرا اتکل خوانند(بفتحِ همزه و سکونِ تای فوقانیِ هندی و فتحِ کاف وسکونِ لام)* در مل پنج مهر و در گارمیش و خروس چهار و در گاو و قچقار و بز دو * و هزاری با خاصه شش مهر و با انبازِ خویش در اتکل ربع کم چهار و در انین سه و در مل و گارمیش و خروس نیز بهمین شمارهٔ * و در[4] گاو و قچقار و بز دو * نهصدی با خاصه پنجاه روپیه و با شریکِ خود در اتکل سی و یک[5] ربع و در انین بیست و پنج در مل سه مهر و هشت‌یک در گارمیش و خروس سه و ربع و در دیگر جانداران یک و نیم * هشتصدی با خاصه چهل وهشت روپیه و با همسر در اتکل سی و در انین بیست و چهار در مل سه مهر و هشت‌یک در گارمیش و خروس دو نیم مهر و در دیگر بدستور * هفصدی با خاصه چهل و چهار روپیه و با هم‌آویز در اتکل بیست و هفت و نیم در انین بیست و دو در مل سه مهر و در دیگران بآئینِ پیش * ششصدی با خاصه چهل روپیه و با یار در اتکل بیست و پنج و در انین بیست و باقی بدستور * پانصدی در خاصه چهار مهر و با همسار در اتکل دو ونیم در انین دو و در باقی چون ششصدی * چهارصدی در خاصه سی و چهار روپیه و با قرین در اتکل بیست و یک و ربع در انین هفده در مل سه مهر ربع کم و گارمیش و خروس دو[6] و گاو و قچقار و بز یک * سیصدی در خاصه سی روپیه و در هم‌آهنگ در اتکل نوزده ربع کم در انین پانزده در مل دو ونیم مهر و باقی چون چهارصدی * دوصدی در خاصه بیست و چهار روپیه و با دستیار[7] خود در اتکل پانزده و در انین دوازده و دیگر بدستور پیش *

---

(۱) [ف ا د] یازده آهو ‖ (۲) [د] مُل ‖ (۳) [ف ا غ د] با پیش منصب‌داران پس ‖
(۴) این جمله در [غ‌د] نیست ‖ (۵) [ف‌اد] و ربع ‖ (۶) در[غ‌د] نیست ‖ (۷) [د] همتای ‖

صدي در خاصه دو مهر و با همدستِ خود در اتکل یك و نیم مهر و در انین یك وباقي چون گذشته * چهاربیستي با خاصه شانزده روپیه و با هم‌ترازو در اتکل ده و در انین هشت و در مل هفده در گلویش و خروس یک ونیم‌مهر باقي‌بدستور پیش* سه‌بیستی با خاصه چهارده روپیه و با همرنگ در اتکل نُه ربع کم و در انین هفت باقي چون پیش * دوبیستي در خاصه دوازده روپیه و با دمساز در اتکل هفت و نیم در انین‌شش باقي بدستور * بیستي باخاصه ده روپیه و در همگروه(۱) در اتکل شش و ربع و در انین پنج باقي همچنان * ده‌باشي در خاصه هشت روپیه و در هم‌چشم در اتکل پنج در انین چهار باقي بدانسان * و غیرِ منصب‌دار با خاصه چهار روپیه و با هم‌جنگ در اتکل دو و نیم در انین دو در مل پانزده و دیگران بهمان طرز * و اگر شریك در منصب کم باشد اندازهٔ گرو از انینِ او بر گیرند * و همه‌جا در آخرین جفت پای و برد بر آهو بود* و آنچه در آویزهٔ مل از یکدیگر ببرند چاریک فیروزمند ستاند * و خسرواني بخشش را اندازه نبود *

آئین چنانست که شب چهاردهم هرکدام ازین رزم‌آرایان آهوئے به پیگار آورد * بتکچیِ این‌هنگامه نیمه را انین و نیمه را اتکل برسازد و نامهای اتکل در کاغذین پارها بنویسد و درهم‌پیچیده بحضور آورد * اورنگ‌نشینِ عشرت‌دوست یکے ازان بر دارد و او بجنگِ انین پردازد * آن شب بیشتر از روی ظاهر بدین نشاط گذرد * دیگر دوگونه آهو باشد کوتل و نیم‌کوتل * هر کدام را شمارهٔ معیّن * هرگاه در آهوانِ خاصه کمي راه یابد از نخستین برگرفته پُرسازند * و اگر در کوتل نقصانے رود از پسین بر آورده درست گردانند * و همواره یک جفت ازین نیز به پیگار آید و عیارِ جوهر گرفته شود * پیوسته صیّادانِ آهوانِ صحرائي آورند و در پیشگاه حضور پایهٔ ارزش قرار گیرد * خوب فربه دو مهر* خوب لاغر از مهر تا پانزده روپیه * میانهٔ فربه دوازده روپیه لاغر هشت * سوم(۲) فربه هفت روپیه لاغر پنج * چهارم فربه چهار لاغر دو و نیم تا دو * خورش و پاسبانیِ این جانور بدین نمط * خاصگیان آویزهٔ حضور دانه دو سیر آرد پخته نیم سیر روغنِ زرد نیم پا و نیم دام برای کاه * و در شکاریانِ خاصه و کوتل و جنگیانِ مثل دانه دو سیر ربع کم آرد و روغن بدستور * کاه هوسناك از خود. سرانجام نماید * و در خاصگي و خانه‌زاد و شکاریِ خاصه و کوتل بهر آهوئے یک نگهبان مقرّر * و در جنگیِ مثلها دو جانور بیکے سپارند و یکتامانده‌را تیمارداری جداگانه برد * لیکن عاف بها نیابد * و آهوانے که برای تفرمند ساختن بمردم سپرند دانه دو سیر ربع کم نیم دام بجهتِ کاه * و بر هر چهار یك پاسبان و اگر شایانِ خاصگي بود بهر(۳) دوئے * و برخے را که بشهره‌ها گسیل(۴) کنند یك و نیم سیر دانه و هر کدام را یك دیدبان * نوگرفته را تا هفت روز خورشے نامزد نگردد و ازان پس تا پانزده روز نیم سیر دانه بردهند * سپس یك سیر و چون یك و نیم ماه بسر آید یك و نیم سیر * در آهوخانه منصب‌دار و احدي و دیگر سپاهي‌خدمتگري نمایند*

---

(۱) [۵] همگر ‖ (۲) [د] نیم ‖ (۳) [غ د] سر ‖ (۴) [ض د] گشت ‖

عاونهٔ پیادگان از چهار صد دام افزون و از هشتاد کمتر نباشد * دوازده هزار گزیده آهو فراهم آمده و گونه‌گونه برساخته نو آئینهای دلپسند بر نهادند * و همچنان از مادهٔ‌آهوان گلّها انتظام یافت و تازه طرزها عشرت آورد * بزرگ را دانه یك و نیم سیر کاه نیم دام * نوزاد مادهٔ تا دو ماه شیرخواره بود و بدان شمارهٔ ربع سیر بسنده آید * وهمچنین در هر دو ماه ربع ربع افزایند تا آنکه در آغاز دوسالگي خورش بسان بزرگ ماده یابد * و بهای کاه از هفتم ماه تا دهم چهاریك دام دهند * ونژاد نر پس از دو ماه شیرخوارگي بقدر آن مدّت یك و نیم پا یابد * و در هر دو ماه همان قدر افزاید چنانچه در آغاز سال دوم دو سیر و یك پا خورش باشد * و از پنجم ماه تا هشتم چهاریك دام برای کاه دهند * سپس نیم دام قرار گیرد *

لختی از انجمن بار عام گذارش یافت و اندکی از بسیار در کالبد گفت ریخته‌گري نمود * ورنگ‌نشین جهان آرا روز را بدین طرز حقیقت‌گرای فروغ بخشد و هرگاه نیایشی افزون‌تر ازین پیش‌آید هنگامه‌آرائی بشبانگاه افتد * و گرنه بیادکرد الٰهي و آوازه‌نویسي روشني پذیرد از اندیشه آبادی گرم را از سرد نشناخته هنگامی که همگنان آسایش طلبند گیتي‌خداوند تیمارداري را از آسودگي پسندیده‌تر شناسد و رنج‌کشي بر تن‌آساني گزیند *.

آئین عمارت *

کاخ ازو برافراخته آید و سپاه بدو عشرت اندوزد و ملك‌را آبرو ازو پدیدار شود * اهل بزم تعلّق شهر برجوید و بجز آن رونق نپذیرد * ازین‌رو گیتي‌خدیو پیوسته عالی بناها طرح فرماید و در لباس آب و گل کار جان و دل بجای آرد * قلاع والا که آرام‌بخش ضعیف‌دلان و بیم‌افزای سرنابان و عشرت‌افروز فرمان‌پذیران است بانجام رسد * نشیمنهای دل‌فریب و منظرهای روح‌افزا آماده گردد * گرمي و سردي و باران را گزین پناهے برون‌کارآید و پردگیان شبستان اقبال را آرامش‌جای رو دهد * بلندپایگي که آستین [؟] دولت‌خانهٔ صورت یاشد چهره برافروزد و سراها که سرمایهٔ آسودگي جهان‌نوردان آسایش‌جای غریبان کم‌مایه است جا بجا ساخته گردد * و فراوان آبگیر و چاه که جان‌داروي زندگان و آبروی زمینها است بروي کار آید و دانشکده‌ها و ریاضت‌خانها اساس یابد و پیشطاق آگهي بگزین طرزے آرایش گیرد * شهریار دانش‌گرای درین شگرف کار که سرانجام آن بس دشوار و غارت‌گر فراوان خواسته باشد اندازهٔ هرکار بر گرفت و گزیده آئینها درمیان آورد * چراغ راستي افروزش یافت و سلیم‌دلان ساده‌لوح را سرمایهٔ شناسائي بدست افتاد *

نرخ کالا *

گروهاگروه مردم بعمارت آرزومند و انصاف و آزرم کمیاب خاصه در بازرگان * شهریار دیده‌ور سررشتهٔ

---

(۱) در [ه ف ا ش] نیست ‖ (۲) [ض ه] سردي زمان را ‖

(۳) همچنین در [ه] * [ف ا ش د ۴] آبستن * [ض] انشتن ؟ * [د] آئین ‖

سود و زیان بدست آورد و بر طرزے که هر یك سود برگیرد ارز هر چیز قرار فرمود * سنگ سرخ منے سه دام * آن را از کوه دار الخلافت فتح‌پور بدرازا و پهنای خاطرخواه جدا سازند و بنقشے که درودگر در چوب نتواند سبکدستان جادوکار سنگ را چهره بر آرایند و رشك ارتنگ مانی گردانند * سنگ گلوله پارچهای ناهموار که از کوه بهر وضع جدا شده باشد آنرا به پهری فروشند (بفتح بای فارسی و های خفي و کسر را و سکون یای تحتاني) صفّه ایست ازان سنگ بے‌آمیختگی خاك دورازا سه گز و پهنا دو ونیم و بلندي یك * و آن صد و هفتاد و دو من و بیست سیر باشد * و ارچ آن دویست و پنجاه دام * منے بیك دام و یازده بخش و چهاریك آن * خشت بر سه گونه بود پخته و نیم‌پخت و خام * نخستین اگرچه بس گران سنگ بریزند (۱) لیکن بیشتر سه سیري باشد* هزار به سی دام و از دوم به بیست و چهار * و سوم بده * چوب * آنچه بیشتر بکار رود هشت‌گونه بود * سیسون (بکسر سین و سکون یای تحتاني و فتح سین و سکون واو و نون خفي) در خوشنمائي و دیرپائي کم‌همتا * در طول یك گز الهي و در ارتفاع و عرض هفت هشت طسّوج پانزده دام و شش بخش * و اگر ارتفاع پنج یا شش باشد یازده دام و ده حصّه و سه ربع * و دیگر مراتب را بدین قیاس گیرند * ناؤو بزبان هندي جیذه (بکسر جیم (۲) و سکون یاي تحتاني و دال هندي و هاي خفي) شهتیر بعرض و ارتفاع ده طسّوج هرگزے بپنج‌دام و سیزده بخش و سه ربع * و نیم شهتیر بعرض و ارتفاع هفت تا نه طسّوج گزے به‌پنج دام و سه حصّه و سه ربع * دسنك (۳) (بزبان هندي‌کري بفتح کاف و کسر را و سکون یاي تحتاني) بعرض سه طسّوج و طول چهار گز پنج دام و هفده و نیم بخش* بیر (بکسر مجهول با و سکون یاي تحتاني و را) بعرض و ارتفاع یك طسّوج و بطول مذکور پنج دام و هفده حصّه و سه ربع * توت بسان بیر * مغیلان بهمان عرض و ارتفاع و طول پنج دام و دو حصّه * سرس (بکسر سین و سکون را و سین) بعرض و ارتفاع و طول مذکور ده دام و چهار حصّه * دیال (بفتح دال و یاي تحتاني و الف و لام) دران قدر قسم اوّل هشت دام و بیست و دو حصّه و ربع * دوم هشت دام و شش حصّه و ربع * بکاین (بفتح با و کاف و الف و کسر یاي تحتاني و سکون نون) دران مقدار پنج‌دام و دو حصّه * گج شیرین* نزد بهیره کان اوست * اگر بازرگان آورد یك روپیه سه من و اگر باربردار از خود فرسند (۴) منے به یك دام افتد * قلعي سنگین * منے بهفت دام و پنج حصّه* صدفي پنج دام * چونه منے ده دام بیشتر از کانگر بپزند (۵)* بسته خاکي‌است بسختي سنگ نزدیك * آهن‌جامه * قلعي‌اندود سیزده (۶) بهزده دام * و ساده به شش * حلقهٔ زنجیر دروازه * ایراني و تورانی قلعي‌دار * بزرگ یک جفت بهشت دام و خرد بچهار * هندي قلعي‌دار به‌پنج دام و دوازده و نیم حصّه و ساده چهار دام و دوازده حصّه * گل‌میخ یک

---

(۱) [ض د] بپزند ॥ (۲) [ض ع] جیم‌فارسی॥ (۳) [ض د] دسنك ॥ (۴) [ف ا ش ض د] فروشد॥
(۵) [ف ا] بزند ॥ (۶) [ف ا ش ع] سیزده * (ض د) سیر ॥

سیر بدوازده دام * دینارِي یك سیر ده پنج دام * گوگه ریزه مبلغ قلعی‌دار اوّل یک صد بهفت دام و میانه به پنج و خرد بچهار * نرومادگي * به دروازه و صندوق بکار آید * قلعی‌دار یک سیر بدوازده دام و جز آن بهشت * حلقهٔ قلعی‌دار * یک سیر به شش دام و جز آن بچهار * گهپریل (بفتحِ کاف و هاءِ خفي و سکونِ باي فارسي و کسرِ مجهولِ را و سکونِ یاي تحتاني و لام) از گل سازند بدرازا یك دست و پهنا ده انگشت * بآتش پزند و خانه بدو پوشند و چارهٔ سردي و گرمي کند * ساده یك هزار به هشتاد و شش دام و رنگه ده سي * قُلبه بکار آب‌رو آید * سه تا بدو دام * بانس * نیز نیزه ازو برسازند * اوّل بیست به پانزده * دوم بدوازده * سوم بده * و بعضے را قیمت بس افزون بود چنانچه یکے بهشت اشرفي بخرند * و بسکاس (۲) بکار آید * یك‌رویگي فراوان * پتل (بفتحِ باي فارسي و تاي فوقاني و سکونِ لام) از نیِ قلم سازند * سقفها ازو پوشند * صاف کرده اوّل یك گز * مکسّر بیك و نیم دام * دوم یك دام * و جز آن بطولِ دو گز و عرضِ یك و نیم بدو دام * سرکی (بکسرِ سین و سکونِ را و کسرِ کاف و سکونِ یاي تحتاني) از نیِ قلمِ باریک باشد و خوش‌رنگ و صاف * بطولِ یك و نیم‌گز و عرضِ شانزده گره جفتے بیك و نیم دام * سقفها و خانها بدو آرایند * خس * بویا گیاه بیخے است که درکنارِ رودها پدید آید * و ازو در تابستان نیِ بستِ خانه سازند و آب افشانند * بس خنک و خوشبو گردد یك من بیك و نیم روپیه * کاه چپر بسته بفروشند (و آنرا بزبانِ هندي پوله نامند بضمِّ باي فارسي و سکونِ واو و فتحِ لام و هاي مکتوب) بوزنِ یک‌سیر صد تا بده دام * بهس (بضمِّ با و هاي خفي و سکونِ سین) کاهِ گندم * در کهگل بکار رود * منے بسه دام * کاهِ ذابه (بدالِ هندي و الف و سکونِ با و هاي خفي) بالاي سقفها اندازند * پشتوارهٔ درمني چهار دام * مونج (بضمِّ میم و سکونِ واو و نونِ خفي و جیم) پوستِ نیِ قلم * ازان ریسمان برتابند و بچپر بستن بکار آید * منے به بیست دام * سن (بفتحِ سین و سکونِ نون) رستنے است * کشاورزان بکار برند و بچونه بر آمیزند * و ریسمانِ دولاب و جز آن ازو بر سازند * منے بسه دام * صمغ زبون * در چونه بکار رود * منے بهفتاد دام * سریشِ کاهي * بکیِ شیرین بر آمیزند * بیرے بچهار دام * لك (بضمِّ لام و سکونِ کاف) خرشهٔ نیِ بوریا * اگر بسوزانند چون چراغ روشن شود * و بچونه و قلعي بر آمیزند * یك من بیك روپیه * سیم‌گل * گلے است سفید و چرب * منے بیك دام * خانه را بآن اندایند * سرد و خوش‌نما گردد * گل‌سرخ (هندي گیرو بکسرِ مجهولِ کافِ فارسي و سکونِ یاي تحتاني و ضمِّ را و سکونِ واو) منے بچهل دام * در کهسارِ گوالیار کانِ اوست * شیشه در تابدانها بکار آید * یك سیر و ربع بیك روپیه و یکتا بچهار دام *

---

(۱) [د] رنگ‌زده سی * (۲) [ع ش] بسکاس * [ف ا] بسکاس * [ض] سگالش * [د] سنگاس * [۴] بکایین ‖ (۳) [ض د] گیاهست ‖ (۴) [ض د] جوها ‖ (۵) [ف ا د] کاه چهپر بسته بسته ‖ (۶) [ف ا] بخر * [ض د] بچهت ‖ (۷) [ض د] بکارند ‖

دستمزد (۱) *

گلکار * اوّل هفت دام * دوم شش * سوم پنج * چهارم چهار * سنگ‌تراش * نقاش (۲) در یك گز شش دام * و ساده‌کار پنج * سنگ بر * در یك من بیست و دو حصّهٔ دام * دررودگر * اوّل هفت دام * دوم شش دام * سوم چهار * چهارم سه * پنجم دو * اجارهٔ ساده‌کار * اوّل در یك گز یك دام و هفده بخش * دوم یك دام و شش حصّه * سوم بیست و یك حصّه * پنجره ساز وصلي * دوازده‌سر (۳) یك یك گز مکسّر بیست و چهار دام * دوازده (۴) گرد آن بیشت و دو دام * شش‌سر هژده * جعفري شانزده * شطرنجي دوازده * پنجره سازِ غیروصلي اوّل در گز مکسّر چهل و هشت دام * دوم چهل * آرّه‌کش * اجاره‌دار در گز مکسّر در چوب سیسون دو و نیم دام و در ناژ دو * روزینه‌دار دو دام * با هر * آرّه سه کس * یکی برفراز دو در نشیب * و دو نیز بسنده آید * بیلدار * روزینه‌دار اوّل سه و نیم دام * دوم سه * اجاره‌دار در دیوار قلعه اگر کنگره سازد در گزے چهار دام و اگر بایان کار میکند دو نیم * و دیگر دیوارها دو * در کندن خندق گزے نیم دام * و گز اجاره‌دار سي و دو طسّوج باشد * چاه‌کن در یك گز اوّل دو دام دوم یك و نیم سوم یك و ربع * غوطه‌خور گل از چاه برآورد * در زمستان روزے چهار دام و تابستان سه * در اجاره باندازهٔ فروبردن یك گز دو روپیه * خشت‌تراش صد قالب را که بتراشد و هموار گرداند هشت دام برگیرد * سرخي‌کوب * بیك پیمانهٔ هشت‌مني یك و نیم دام * تابدان‌تراش * در گزے صد دام * بانس‌تراش روزے دو دام * چهرده روزے سه دام و اجاره در صد گز بیست و چهار * پاتل‌بند (۵) چهار گز یك دام * لگیره * في و جز آن را بلاك رنگین‌کند * روزے دو دام * آبکش * روزینهٔ اوّل سه دام * دوم دو * و آنکه گل وچونه و جز آن به بنّا (۶) رساند دو دام روزینه گیرد *

عیار عمارت *

سنگین * در دوازده گز یك بهری خرج‌شود و هفتاد و پنج من چونه و اگر سنگ سرخ برروکشند (۷) در گزے سي من چونه بکار رود * خشتي * در یك گز دویست و پنجاه سه‌سیري بکار رود و هشت من چونه و دو من و بیست و هفت سیر سرخي * گلین * دران مقدار سیصد خشت بخرج رود * و براي یك قالب یك سیر خاك و نیم سیر آب * استرکاري در گزے یك من چونه و ده سیر قلعي و چهارده سیر سرخي و ربع سیر سن بخرج رود * صندله کاري در یك گز هفت سیر قلعي و سه سیر سرخي * و در سفید کاري در گزے ده سیر قلعي * و گچکاري در سقف و دیوار در گزے ده سیر * در چیني‌خانه شش سیر و در بخاري ده سیر * تابدان بیست و چهار سیر گچ دو و نیم سیر شیشه

---

(۱) [ه] دستور ‖ (۲) [ه] نقاد ‖ (۳) [ف ا] سر یك گز بیست * [ض] دروازه نیز بیك گز مکسر * [د] دوازده سیر بیک گز ‖ (۴) [ف ا د] دوازده گز و آن * [ض] دروازه گردان ‖ (۵) همچنین در همه نسخه ‖ (۶) [ن] و جز آن تیار سازه دو دام ‖ (۷) [د] برو کشند ‖

ربع سیر سریش کاهي بکاربرند * کاهگل بیرون دیوار چهارده گز یك من کاه و بیست من خاك * و در بام و صحن دره گز * و در سقف و درون دیوار پانزده گز * لاك درچغ اگر سرخ باشد برگزے چهار سیر و یك سیر شنگرف * و در زرد بجاي شنگرف زرنیخ * و در سبز چهار یك سیر نیل بر لاك و زرنیخ افزایند * و در سیاه چهار سیر لاك و یك سیر نیل *

اندازهٔ تراش

هرگز بیست و چهار طسّوج باشد و در هر طسّوج بیست و چهار تسوانسه و هر تسوانسه بیست و چهار خام و هر خامے بیست و چهار ذرّه * و هر قدر چوب خرج شود نیم سوائی تراشه اعتبار کنند * در سیصون بر طسّوجے بیست و شش سیر و ربع و پانزده تانك * و در ببول بیست و سه و نیم سیر و پنج دام * و در سرس بیست و یك و نیم سیر و پانزده تانك * و در نارو بیست سیر * و در بیر هژده و نیم سیر * و در دیال هفده سیر و بیست تانك *

گراني و سبکئ چوب *

گوهرافزاي شناسائي بچندین بسیچ داناپسند عیار آن برگرفت و چهارموي دنبے را آذین بربست * از هرگونه چوب خشك یك گز در پهنا و درازا و بلندي جدا جدا برسخته تفاوت برنهاد * از همه گران تر خنجك و سبکتر سفیدار برآمد * از هفتاد و دو گونه که بیشتر بکار زود می نگارد *

۱ خنجك (بفتح خاي منقوطه و نون خفي و فتح جیم و سکون کاف) بیست و پنج من و چهارده سیر * ۲ انبلي (بفتح همزه و نون خفي و سکون با و کسر لام و سکون یاي تحتاني) بیست و چهار من و هشت سیر و سه ربع و بیست و پنج تانك * ۳ زیتون و ۴ بلوط (بفتح با و ضمّ لام و سکون واو و طا) بیست و یك من و بیست و چهار سیر * ۵ کهیر (بفتح کاف وهاي خفي وسکون یاي تحتاني ورا) بیست و یك من و شانزده سیر * ۶ کهرني (بکسر کاف و هاي خفي و سکون را و کسر نون و سکون یاي تحتاني) هم سنگ آن * ۷ پرسده (بفتح باي فارسي و سکون را و کسر سین و سکون دال مشدّد و هاي خفي) بیست من و چهارده سیر و هفده تانك * ۸ آبنوس بیست من و نه سیر و بیست تانك * ۹ سیس (بفتح سین و سکون یاي تحتاني و نون) نوزده من وسي و دو سیر * ۱۰ بقم نوزده من و بیست و یك و نیم سیر و ده تانك * ۱۱ کهرهر (بفتح کاف و هاي خفي و سکون را و فتح ها و سکون را) نوزده منّ و یازده سیر و ربع و بیست و پنج تانك * ۱۲ مهوا (بفتح میم و سکون ها و واو و الف)

---

(۱) [ض ه] سر ‖ (۲) [ش] سیر ‖ (۳) [ض د] تراشه ‖ (۴) [ف ش] تسوانه * [ض] طسوانه * ‖ (۵) [ع] نیم سوائي تراشه * [ش] نیم سوائي تراش * [ف ا و] نیم سوای را سه اعتبار * [ض] نیم سواي تراشه * [د] نیم طسوانسه سوای تراشه ‖ (۶) [ش] بیست و یك من ‖

هزده من و سي و دونيم سير و دو تانك * ۱۳ چندي (بفتح جيم فارسي و نون خفي و فتح دال و كسر نون و سكون ياي تحتاني) هزده من و بيست و نيم سير و ده تانك * ۱۴ پهلاي (بضم پاي فارسي و هاي خفي و لام و الف و كسر ها و سكون ياي تحتاني) بسان او * ۱۵ صندل سرخ (بزبان هندي رکت چندن گويند بفتح را و سكون كاف و تاي فوقاني و فتح جيم فارسي و نون خفي و فتح دال و سكون نون) هزده من و چهار و نيم سير و ده تانك * ۱۶ چمري (بفتح جيم فارسي و سكون ميم و كسر را و سكون ياي تحتاني) هزده من و دو سير و هفت و نيم تانك * ۱۷ چمرمري (بفتح جيم فارسي و ميم و سكون را و فتح ميم اوّل و سكون دوم و كسر را و سكون ياي تحتاني) هفده من و شانزده سير و ربع * ۱۸ عنّاب هفده من و پنج سير و چهار تانك * ۱۹ سيسن بتنگ (بكسر سين و سكون ياي تحتاني و فتح سين و سكون واو و نون خفي و فتح باي فارسي و تاي فوقاني و نون خفي و سكون كاف فارسي) هفده من و يك سير و سه ربع و بيست و هفت تانك * ۲۰ ساندن (بسين و الف و نون خفي و فتح دال و سكون نون) هفده من و يك سير و بيست و هشت[1] تانك * ۲۱ شمشاد شانزده من و هزده سير و بيست و پنج تانك * ۲۲ دهو (بفتح دال و هاي خفي و سكون واو) شانزده من و يك سير و ده تانك * ۲۳ آمله كه بهندي آنوله گويند (بهمزه و الف و نون خفي و سكون واو و فتح لام و هاي مكتوب) شانزده من و يك و نيم سير و يك[2] تانك * ۲۴ كربل (بفتح كاف و كسر را و سكون ياي تحتاني و لام) شانزده من و يك سير و ده تانك * ۲۵ صفتل پانزده من و هفده سير و بيست تانك * ۲۶ سال پانزده من و چهار سير و سه ربع و هفت تانك * ۲۷ بنوس (بفتح با و نون و سكون واو و سين) كه گيتي خداوند شاه آلو نام نهاد و بزبان ولايت آلوبالو گويند چهارده من و سي و شش و نيم سير و ده تانك * ۲۸ كيلاس چهارده من و سي و پنج و نيم سير * ۲۹ نيذب (بكسر نون و سكون ياي تحتاني و نون خفي و سكون با) چهارده من و سي و دو سير و ربع و سي و يك تانك * ۳۰ ذارهر (بذال هندي و الف و سكون را و فتح ها و را و سكون دال) چهارده من و سي و دو سير و ربع و نوزده تانك * ۳۱ مين (بفتح ميم و سكون ياي تحتاني و نون) چهارده من و بيست و دو سير و سه ربع * ۳۲ ببول (بفتح باي اوّل و ضمّ ثاني و سكون واو و لام) بسان او * ۳۳ ساگون (بسين و الف و فتح كاف فارسي و سكون واو و نون) چهارده من و ده سير و بيست تانك * ۳۴ بجي سار (بكسر با و فتح جيم و سكون ياي تحتاني و سين و الف و را) سيزده من و سي و چهار سير ۳۵ پيلو (بكسر باي فارسي و سكون ياي تحتاني و ضمّ لام و سكون واو) موافق بجي سار * ۳۶ توت سيزده من و بيست و هشت و نيم سير و پانزده تانك * ۳۷ دهامن (بدال و هاي خفي و الف و فتح ميم و سكون نون) سيزده من و بيست و پنج سير و بيست تانك * ۳۸ بان براس (بدا و الف و سكون

---

(۱) [ش] شش ‖ (۲) ازين لفظ تا الفاظ و ده تانك در [ض د] نيست ‖

نون و فتح با و را و الف وسکون سین) سیزده من و ده سیر و بیست و نه تانک کم * ۳۹ سرس (بکسر سین و سکون را و سین) دوازده من وسي و هشت سیر وبیست[۱] و یک تانک * ۴۰ سیسون دوازده من وسي و چهار سیر و ربع و پنج تانک * ۴۱ فندق دوازده من و بیست و شش سیر و چهار تانک * ۴۲ چهوکر (بفتح جیم فارسي و های خفي و سکون واو و فتح کاف و سکون را) دوازده من و هفده و نیم سیر و بیست و دو تانک * ۴۳ ددهي (بضم دال اوّل و کسر دیگر مشدّد و های خفي و سکون یای تحتاني) بوزن او * ۴۴ هلدي (بفتح ها و سکون لام و کسر دال وسکون یای تحتاني) دوازده من و سیزده ونیم سیر وسي تانک * ۴۵ کیم (بفتح کاف و سکون یای تحتاني و میم) دوازده من و دوازده و نیم سیر وسي تانک * ۴۶ جامن (بجیم و الف و فتح میم و سکون نون) دوازده من و هشت سیر و بیست و دو تانک * ۴۷ فراس (بفتح فا و را و الف وسکون سین) جامن مانند * ۴۸ بز (بفتح با و سکون رای هندي) دوازده من و سه سیر و ربع و بیست و پنج تانک * ۴۹ کهندو (بفتح کاف و های خفي و نون پنهان و ضم دال هندي و سکون واو) یازده من و بیست و نه سیر * ۵۰ چنار بسنگ او * ۵۱ چارمغز یازده من ونه سیر وربع وهفده تانک * ۵۲ چنپا (بفتح جیم فارسي ونون خفي و بای فارسي و الف)بگرانیِ او * ۵۳ بیر (بکسر مجهول با و سکون یای تحتاني و را) یازده من و چهار سیر * ۵۴ آنب (بهمزه و الف و نون خفي وبا) یازده من و دو سیر و بیست تانک * ۵۵ پاپري (بفتح بای فارسي و الف و بای فارسي دیگر وکسر را وسکون یاي تحتاني) بدستور او * ۵۶ دیار (بکسر دال و یاي تحتاني والف وسکون را) ده من و بیست سیر * ۵۷ بید هم‌وزن او * ۵۸ کنبهیر (بضم کاف ونون خفي وکسر با و هاي خفي و سکون یاي تحتاني و را) ده من و نوزده و نیم سیر و بیست و دو تانک * ۵۹ چیدّه (بکسر جیم فارسي و سکون یاي تحتاني و دال هندي وهاي خفي) هم‌وزن او * ۶۰ پیپل (بکسر بای فارسي و سکون یاي تحتاني و فتح بای فارسي و سکون لام بهرهمن کیش را بدو شگرف نیایش‌گري) ده من و ده سیر و ربع و بیست و یک تانک * ۶۱ کنهل (بفتح کاف وسکون نای فوقاني هندي و فتح ها و سکون لام) ده من و هفت و نیم سیر و سي و چهار تانک * ۶۲ گردیس (بضم کاف فارسي و سکون را و فتح دال و سکون یاي تحتاني و نون) بسان کنهل * ۶۳ رهیرا (بضم را و کسر مجهول ها و سکون یاي تحتاني و را و الف) ده من و هفت سیر و سي تانک * ۶۴ پلاس (بفتح بای فارسي ولام و الف وسکون سین) نه من وسي وچهار سیر * ۶۵ سرخ[۲] بید هشت من و بیست و پنج سیر و بیست و تانک * ۶۶ آک[۳] (بهمزه و الف و سکون کاف) هشت من و نوزده سیر و ربع و بیست و پنج تانک * ۶۷ سیندبل (بکسر مجهول سین و سکون یاي تحتاني و نون خفي و فتح با و سکون لام) هشت من و سیزده سیر وسي و چهار تانک * ۶۸ بکاین (بفتح با وکاف و الف و کسر یاي تحتاني وسکون نون)هشت من

---

(۱) در [ه] نیست ‖ (۲) [غ] سرخ‌پنده ‖ (۳) بیان این درخت در [ض‌ه] نیست ‖

و نه سیر و سي تانك ٭ ۶۹ لهسورك (بفتح لام و هاي خفي و ضم سین و سکون واو و را و الف) هشت من و نه سیر و بیست تانك ٭ ۷۰ پدماکه (بفتح باي فارسي و سکون دال ز میم و الف و سکون کاف و ها) بسنگ لهسورك ٭ ۷۱ انده (بفتح همزه و نون خفي و سکون دال) هفت من و هفت سیر و سي و یك تانك ٭ ۷۲ سفیدار شش من و هفت سیر بیست و در و نیم تانك کم ٭

این سنگي بشمار ایست که سیرے بیست و هشت دام برد ٭

﴿ ۱ ﴾ [ص ٭] وهاي خفي ٭ ﴿ ۲ ﴾ [٭] سنجیدگي ٭

دفتر دوم در سپاه‌آبادي

آئين سپاه‌آبادي

گيتي‌خداوند مجاهدانِ اقبال را به مهين بندها و بهين اندرزها رهنمون گرداند و بگوناگون روش از ناهنجاريها باز آورد * از فزوني اين گروه دولت‌آراي را گوناگون برساخت و شوريده گيتي را ستوده آرامش بخشيد * برخے را بفرمان‌پذيري بسنده نموده از فراوان کار رهائي داد و بسيارے بوم‌نشينانِ وحشي‌منش بدين آئين رهگراي سعادت گشتند * و سپاهِ(۱) زميندار از چهل و چهارلک افزون چنانچه گذارش يابد * برخے را داغِ اسپان فرمود و بپايه‌شناسي و چهره‌نويسي هنگامه برافروخت * و لختے را به پرستاري و همراهيِ يکے نامزد کرد و شايستگانِ يکتائي را اعتبار افزوده احدي نام بر نهاد * و گروهے را سزاوارِ سرکردگي دانسته سرگروه گردانيد * و بسيارے شايستگانِ تپيدست را بهرِ سواري خواسته نامزد فرمود * و بدان شمارهٔ بے داغ اقطاع بار دهد * تورائي و ايراني بيست و پنج روپيه و هندي بيست و عمل‌بردارِ خالصه پانزده * و اين گونه را برآوردي خوانند * و چندے را که سامانِ مردم دشوار باشد نقش‌پذيرفتگان را بدو سپارند و اين گروه را داخلي گويند * در ده‌هزاري تا هزاري و در هشت هزاري تا هشت صدي و در هفت هزاري تا هفت‌صدي و در پنج هزاري تا پانصدي و در پانصدي تا صدي را داخل گردانند * و ازين فروتر کم‌منصب(۲) در بزرگ در نيايد * و برخے را بآئينِ ياوري سپارند و اين جوق را کُمکي نامند * و امروز گرمئ هنگامه بر داغ‌پذيري است و اين گونه سپاهي را برتري باشد * همگي والا بسيچ آنست که سپاهي بعاريت و تبديل دامن‌آلود نشود ز بنگاهداشتِ ستور دولت اندوزد * مردم‌زاد را آزمندي بکج‌بيني برد و سودِ خود را در زيان انديشد * سرآغازِ جاويد دولت (که شهريارِ جهان‌آرا در پرده(۳) گزيني و بسيارے کاربردازان بنگاه(۴) دارستي) نوکر گسسته‌مهار زيستے و از بے‌آزرمي هرچندے بشومي(۵) گرائيدے * فرومايگانِ زبونده(۶) بارگي‌فروخته بپيادگي يا عوضِ گزين تکاور بناوي(۷) خرآسا درساختے و دربيوفائي و ماهواره‌جوئي يافته دراُئيدے(۸) و گفت‌وگو بناخوشي و سرزنش کشيدے *

---

(۱) [ض‌ه] و سپاه و زميندار ‖ (۲) [ض] منصبدار بزرگ * [ه] منصب در بزرگ ‖
(۳) [ه] پرده‌گزيني بوده (۴) [ض] بنگاه ناراستي ‖ (۵) [ه ش] بشوهري ؟ *
[فا] بسوهري ؟ * [ض ه] بشومي ‖ (۶) [فا] آزينده ‖ (۷) [فا ض ه] بياتوي ‖
(۸) [ه] يافه‌دار شدي ‖

گیتي خداوند آئینِ چهره‌نویسي بر نهاد و تنخواهِ مواجب بر بینشِ آن قرار گرفت * لختے خردکامي بر افتاد و سروکارِ لشکري رونقِ دیگر پذیرفت * و آئینِ داغ که نادان آزارِ جانور اندیشد برايِ مهرافزائيِ بیدانشان پیدائي نداشت و ازانجا که آزورِ نیلك از بد نشناسد و آزرمے از خرد و خداوند نگذارد و کام‌روائي (۱) در تبه‌کاري بر جوید و بجانگزائيِ خویش دراود نماید برخے بدگوهران را (۲) مانند سپرده (؟) همان خوي نکوهیده پیش گرفتند و قدرے ناسرگي روائي یافت * و سودايِ عاریت گرم‌بازار گشت * خدیو آگهي داغِ جانور بر چهره‌نویسي افزود * سبك‌سرانِ هرجائي را بدبستانِ حقیقت برده گران‌سنگ گردانید و فرومایگانِ مگس‌خوي را بزرگ‌منشي و مردمي آموخت * آزمندانِ افسرده‌دل نشاطِ توانگردلي برگرفتند * بسرابستانِ سپاهي آبیاريِ دیگر یافت و گنجینهٔ اقبال آبادي پذیرفت * زهے شگرفیِ آباد اندیشه و نیرنگيِ کارشناسي * بصورت شورشِ تکاور میرود و در معنيِ نزهتگاهِ روحاني فروغ میگیرد *

آئینِ (۳) جانداران *

سالِ هژدهمِ الٰهي والاآهنجِ بروائيِ داغ شد * پایه‌شناسيِ مردم بدل‌گزین روشے مقرّر گردانید و دیگر جانورانِ را مراتب قرار گرفت * و بایستِ هریکے بر نگاشته دستورے شگرف بر نهادند و گراني و ارزانيِ روزگاران در پیشگاهِ دید داشته میانه‌روی برگزیدند * رشتهٔ حساب‌داني دوتائي گرفت و شایسته قانونے انتظام یافت * بخشیانِ سپه‌آرا از گرانبارِ سپارش سبك‌درش گشتند و بنزهت‌سرای شادماني گذار افتاد *

بارگي را هفت‌گونه بر ساختند و بهریك راتبه قرار گرفت عربي عراقي مُجَدَّس ترکي یابو تازي جنگله * نخست تازي‌نژاد یا در خوش‌سنجي و شگرفکاري بسانِ او * ماهواره هفت صد و بیست دام * روزے شش سیر دانه (و ارجِ آن در برآوردِ هر جانور منے دوازده دام) دو نیم دام روغنِ زرد و دو (۴) شکر و سه کاه * و ماهے هفتاد دام بجهتِ جُل و ارتك و یال‌پوش و تنگ که آنرا خدیوِ عالم فراخي گوید و گدّي و نخته‌بند (۵) و تیزه که عامّه قایزه گویند و مگس‌ران و خرخره و هفّهی (موئین کیسه ایست از دمِ اسپ برای پاك ساختن) و دست‌مال و پای‌بند و میخ و مانندِ آن * و این را خرجِ یراقِ اسپ گویند * و شصت دام بزین و لجام و در دوماه یك اچپي (۶) (؟) نعل هر ماهے هفت دام * و شصت و سه به تیماردار * و چون دو اسپ را خدمت کند دو چندان تنخواه دهند * همگي چهار صد و هفتاد و نه دام * رفاهیّتِ سپاهي و آسودگيِ حال پژوهش رفت و هشتاد و یك دام در آغازِ کار بر افزودند * و در هنگامے که روپیه به سي و پنج دام رفتے و بحکمِ والا چهل اعتبار کردند هشتادِ دیگر افزوده آمد * و این سیمین مسکوك در داد و ستدِ علوفه بدین ارز باشد * و بارِ دیگر در دو روپیه بهر گونه بارگي جز

---

(۱) [ف ا] و کامروائي و تبه کاری * [ض د] و کامراني در تبه‌کاري ‖ (۲) همچنین در [ه ش ف ا ض ع] * [د] که نارامتي سپرده ‖ (۳) [ف ا ش] آئین داغ ‖ (۴) لفظ دو در [ش ف ا ۴۳] موجود است ‖ (۵) [ف د] تخته‌بند ‖ (۶) [ه ش ف ا و ۴] اچپي * [ض د] اوچپي و نعل ‖

جنگله افزایش یافت * و امروز چنین تگاور برآورد نکنند * دومین در عراق عجم پدید آید یا در پیگر و کردار بدو ماند * یك ماهه ششصد و هشتاد دام * ازان چهار صد و پنجاه و هشت دام خرج ناگزیر * بیست و یك از نخستین کم ده در یراق و زین و لجام و یك در نعلبندي * و شصت وهفت در بار اوّل زیاده شد و هفتاد و پنج در دوم و هشتاد در سوم * سومین عراقي مانند * بیشتر اکدش ترکي و عراقي بود * ماهیانه پانصد و شصت دام * سي صد و پنجاه و هشت ناگزیر * صد کمتر از عراقي سي سي در شکر و زین ولجام و پانزده در روغن و سه در چارواداروده در نعلبندي * هفتاد ودو دام در اوّلین بار افزایش یافت پنجاه در دوم هشتاد در سوم * چهارمین از توران زمین برخیزد اگرچه تذرمنده وبالیده باشد لیکن بسومین نرسد * ماهیانه چهار صد و هشتاد دام * دویست و نود و هشت ناگزیر * شصت از مجنّس کم سي سي از شکر و کاه و ده از یراق و چهار از زین ولجام و دودو از نعلبندي و روغن * و دانه دو سیر افزودند (هژده دام ازین رو افزون آید) و شکر کاستند * نخست پنجاه و دو ، در دوم پنجاه ، در سوم هشتاد افزودند * پنجمین نیز در همان سر زمین خیزد لیکن بدان توانائي وبالیدگي نبود و بیشتر نکوهیده کنش باشد * و ترکي با زبون‌تر از خود پیوندد * ماهوارهٔ چهار صد دام * دویست و سي و نه دام ضروري * پنجاه و نه از ترکي کم * بیست و هشت در روغن و پانزده در چارواداروده در یراق و شش در زین و لجام * نخستین بار چهل و یك دوم چهل ، سوم هشتاد افزوده آمد * و آن دوئ دیگر بیشتر ے هندي‌نژاد بود * گزیني آنرا تازي و میانه را جنگله و فروترین را (۱) تاتو نامند * گزیده قسراق در تازي برگیرند و گزنه در جنگله شماره کنند * اوّلین سیصد و بیست دام * یك صد و هشتاد و هشت نگزران * پنجاه و یك از یابو کم هژده در دانه و شش سیر قرار گرفت و پانزده از کاه و ده از روغن زرد و شکر و هشت از یراق * آغاز کار بیست و دو بار دوم سي و سوم هشتاد برافزودند * دومین دویست و چهل‌دام و یك صد و چهل و پنج ونیم نگزیره چهل و دو ونیم از تازي کم * دانه پنج سیر مقرّر شد و پانزده از کاه و نه از دانه و شش از روغن و قند سیاه و چهار و نیم از یراق و دو از نعلبندي * درنخستین بیست و نه و نیم و در دوم بیست و پنج و در سوم چهل افزایش فرمودند *

در پیش استر را تازي گرفتے و امروز همسنگ این * و در تاتو (۱) یك صد و شصت دام برد * اکنون از پایهٔ اعتبار انداخته اند *

فیل در نقش‌پذیري هفت‌گونه باشد مست شیرگیر ساده منجهوله کرهه پهندکرکیه موکل * و بسان فیلجانه در هیچ کدام تفرقه ننهند * ماهوارهٔ نخستین یك هزار و هیصد و بیست دام * دانه روزے دو و نیم من * و بهر پیلے زیاده از سه تیماردار ندهند مهاوت بهوئي میده * ماهیانهٔ نخستین صد و بیست دام * وهرکدام را ازان دو نود * صد و بیست دام دیگر برافزودند * در سرآغاز کار داغ

---

(۱) [ش ف ا ض د] یابو ॥

شدے و امروز فرق ساخته اند * دوم یک هزار و یك صد دام * دویست و بیست از اوّلین کم * دانه دو من * صد و هشتاد ازین وجه نقصان پذیرفت و پانزده پانزده از مهارت و بهوئي کاستند * و در عنایتِ خسروانی صد و ده افزودند * سوم هشت صد دام * سیصد از پیش کم * دانه یك و نیم من * صد و هشتاد دام ازین رو و همي از میثه و پانزده پانزده از مهارت و بهوئي کم شد * پنجاه دام برناگزیر افزودند * چهارم شش صد دام * دانه یك من * درکاستگي همتاي پیش لیکن نود برناگزران افزایش یافت * پنجم چهار صد و بیست دام * دانه سي سیر * ازین رو نود و از مهارت پانزده دام کاهیدند و بهوئي بدو ندهند * و شصت افزودند * ششم سیصد دام * دانه پانزده سیر * ازین جهت صد و سي و پنج کمي پذیرفت وزیاده از یک دارنده بدو نبود * ماهواره شصت دام * صد و پنج دام افزایش گرفت * هفتم پیش برآورد نشدے * امروز بدان سعادت گراید * علوفه دویست و هشتاد دام *

در تنخواهِ فیل همان شمارهٔ دام بود و روپیه بر نسازند و کمي ازان رهگذر راه نیابد *

شتر * دویست و چهل دام * دانه شش سیر کاه یك دام یراق بیست ساربان شصت * پنجاه و شش افزوده آمد و هنگامے که نرخِ روپیه چهل دام شد بیستِ دیگر افزایش یافت *

گاو صد و بیست دام * دانه چهار سیر کاه یك دام یراق شش * و سي و هشت برناگزران افزودند * در زمانِ(۱) آن نرخ دهِ دیگر زیاده کردند *

عرابه ششصد دام * چهار صد وهشتاد بچار(۲) گاو و صد و بیست براي مصالح و افزونیِ آسایش * فیل و عرابه جز منصب‌دار را(۳) ندهند و گزین سوار و شتر و میانه گاو به نقش‌پذیري رساند *

آئینِ منصب دار *

خردپژوهانِ دوربین را یك‌اندیشي رود و زمانیان را با پیشینیان دورائي(۴) نباشد * هرکثرتے تا بوحدتے نگراید گردِ شورش فرو(۵) نه نشیند و آشوبِ خودکامي برنخیزد * آخشیجان را تا آمیزهٔ یگانگي فراهم نیاید غبارِ نیستي افشانده نگردد و نیرنگیِ موالید چهره نیفروزد * گروهاگروه جانور در خود آمیزے برسازند و نقشِ خودسري زدوده گردد * در چاره‌سگالي دمِ آسایش برگیرند و سود و زیان را گزیده پاسباني بود * مردم‌زاد بانفس دونفون بفرمانروائے دادگر فراوان نیازمند و پایندگیِ او بفرمانِ سلطنت در گرو * بدگوهریهای شگرف و اندیشهای تباه خشم و آز را تازهٔ شورشها درآموزد و جان‌کاهی و دل‌آزاري را دین‌داري برشمرد * ایزدِ بے‌همال برای فرو نشاندنِ غبارِ بے‌دانشي یکے را برگزیدند و تائیدِ بر کمال و توفیقِ روزافزون همراه گردانند * او بشناسائی و دلیري و فراخ‌حوصلگي

---

(۱) [ش ض د] زمان نرخ ‖
(۲) [ش] هشتاد بهاي کاه * [د] هشتاد نجار و کاه ‖
(۳) در [ض د] نیست ‖
(۴) [ف ا] دوراهي ‖
(۵) [د] فرونشیند ‖

آویزهٔ جهانیان را چاره برسگالد و چشمهٔ زار هستي را سیراب دارد * و چون نیروي یك تنه در انجام کار بسنده نیاید از فروغ بینش چندے فروهیده مرد[۱] بیاوري برگیرد و بهر یکے پرستاران نامزد شوند * ازین رو گیهان خدیو منصب پایها از ده باشي تا ده هزاري قرار فرمود و افزون از پنج هزاري خاص فرزندان سعادت سرشت گردانید * ژرف نگاهان حرفے و حروف شناسان رمزے بشمارهٔ جلاله یافته گوناگون نوید جاوید اقبال بر خواندند و فرّخیها بر گرفتند * مراتب منصب شصت و شش موافق اسم الله برآمده و مژدهٔ سعادت سرمدي رسید * مزاج شناسائے روزگار بجا آمد و گوهر شناخت فروغ دیگر گرفت * و برخے را در نخستین دید برشناسد[۲] و یکبارهٔ بلند پایگي بخشد * و گاهے منصب افزوده سوار کمتر همراه سازد * و از کارآگهي هر یکے را اندازهٔ ستور برگرفت * و درخور[۳] سوار در ماهواره دگرگونگي رفت * هرکرا سوار موافق منصب باشد اوّلین پایه داد و نیمه و زیاده را دوم و کمتر ازان را سوم برساخت چنانچه جدول باز گوید * و یوزباشي یازده گونه شد * نخست آنکه با او صد سوار بود ماهواره هفتصد روپیه * و یازدهم آنکه با او سوارے نبود چنانچه بیشتر در داخلیان اعتبار شود پانصد روپیه * و نُه میانی را در هر ده[۴] سوار بیست روپیه افزوده گردد * و در امارهٔ[۵] نویسے دوبیستی ترکي و جنگله و فیل معاف دارند * و در ترکشبند و بیستي چهار اسپ اعتبار کنند مجنّس و یابوکم و ده باشي را یك ترکي کاسته آید و ماهواره بدستور *

* جدول *

---

(۱) [د] مردي بیاوردي [یا بیاور وي] ||
(۲) [ف ا] برشناسنده ||
(۳) [ش ف ا] و از کمابیشئ سوار ||
(۴) [ش ف ا د] در هژده سوار ||
(۵) [ش ه] امارة نویس * [غ] آمارة نویس * [ف ا د] آمارة نویسي ||

		۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
		چهار هزار و سیصدي	چهارهزارو چهار صدي	چهار هزار و پانصدي	چهارهزار وشش صدي	چهارهزارو هفت صدي	چهار هزار و هشت صدي	چهارهزار و نه‌صدي	پنج هزاري	هفت هزاري	هشت هزاري	ده هزاري
اسپ	عراقی	بیست و نه	سي	سي و يك	سي و يک	سي و يك	سي و دو	سي و سه	سي و چهار	چهل و نه	پنجاه و چهار	شصت و هشت
	مچدّس	بیست و هشت	بیست و نه (۱-۱)	سي	سي و يك	سي و يك	سي و دو	سي و سه	سي و چهار	چهل و نه	پنجاه و چهار	شصت وهشت
	ترکی	پنجاه و نه	شصت	شصت ویك	شصت و سه	شصت و پنج	شصت وشش	شصت وهفت	شصت‌وهشت	نود و هشت	صد و هشت	صدوسي‌وشش
	یابو	پنجاه و نه	شصت	شصت‌ویك	شصت و سه	شصت‌وپنج	شصت‌وشش	شصت وهفت	شصت‌وهشت	نود و هشت	صد و هشت	صدو سي‌وشش
	تازي	پنجاه وهشت	پنجاه و نه	شصت ویك	شصت و دو	شصت و سه	شصت وپنج	شصت‌وهفت (۵)	شصت وهشت (۳)	نود و هشت (۱)	صد و هشت	صدوسی‌وشش
	جنگله	پنجاه و هشت	پنجاه و نه	شصت ویك	شصت و دو	شصت و سه	شصت وپنج	شصت‌وهفت (۶)	شصت و هشت (۴)	نود و هشت (۱)	صد و هشت	صدوسي‌وشش
فیل	شیرگیر	هفده	هژده	هژده	هژده	نوزده	بیست	بیست	بیست	سي	سي و پنج	چهل
	ساده	بیست‌وهفت	بیست و هشت	بیست و هشت	بیست و نه	بیست و نه	نوزده	سي	سي	چهل و دو	پنجاه	شصت
	منجهوله	نوزده *	نوزده	نوزده	نوزده	نوزده	نوزده	نوزده	بیست	بیست (۲)	سي و شش	چهل
	کرهه	شانزده	هفده	هژده	هژده	نوزده	نوزده	نوزده	بیست	بیست وهفت	سي و چهار	چهل
	پهندرکیه	هفت	هشت	نه	نه	نه	ده	ده	ده	دوازده	پانزده	بیست
بار بردار	شتر	شصت و نه‌قطار و سه	هفتاد و پاپ‌قطار	هفتاد و دوقطار و سه	هفتاد وچهار قطار	هفتاد وپنج قطار	هفتاد وهفت قطار	هفتاد‌وهفت (۷) قطار	هشتاد قطار	صد ودة قطار	صد وسي‌قطار	صد و شصت قطار
	خچر	هژده قطار	هژده قطار ویک	هژده قطار وسه	هژده قطار و چهار	نوزده قطار ویک	نوزده قطار ودو	نوزده قطار و چهار	بیست قطار	بیست‌وهفت قطار	سي‌وچهار قطار	چهل قطار
	عرابه	صدوسي و نه	صدوچهل‌ودو	صدوچهل‌وپنج	صد و چهل و هشت	صدوپنجاه‌ویك	صدوپنجاه‌ودو	صد و پنجاه و هفت	صد و شصت	دویست ویست	دویست‌وشصت	سیصدوبیست
ماهیانه	اوّل	بیست و چهار هزار و صد روپیه	بیست وپنج هزار و دویست روپیه	بیست‌وشش هزار روپیه	بیست و شش هزار و صد روپیه	بیست وشش هزار و هشت صد روپیه	بیست و هفت هزارو‌شش‌صد روپیه	بیست و هفت (۸) هزاروشش‌صد روپیه	چهل‌وپنجهزار روپیه	پنجاه هزار روپیه	پنجاه هزار روپیه	شصت هزار روپیه
	دوم	بیست و چهار هزارودویست روپیه	بیست‌وپنجهزار روپیه	بیست‌وپنجهزار هشتصد روپیه	بیست و شش هزار و دویست روپیه	بیست وشش هزار و شش‌صد روپیه	بیست و هفت هزارچهار صد روپیه	بیست و هفت (۸) هزار و چهارصد روپیه	بیست‌ونه‌هزار روپیه			
	سوم	بیست و چهار هزار روپیه	بیست‌وچهارهزار و هشتصد روپیه	بیست‌وپنجهزار هفصد روپیه	بیست‌وشش هزار و یکصد روپیه	بیست وشش هزار و پانصد روپیه	بیست‌وهفت هزار سیصد روپیه	بیست‌وهفت (۸) هزار سیصد روپیه	بیست‌وهشت هزار روپیه			

		۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
		سه هزار و دو صدی	سه هزار و سه صدي	سه هزار و چهارصدي	سه هزار و پانصدي	سه هزار و ششصدی	سه هزار وهفت صدی	سه هزار و هشتصدي	سه‌هزار ونهصدي	چهار هزاري	چهار هزار ویکصدي	چهار هزار ودوصدي
اسپ	عراقي	بیست و یک	بیست و دو	بیست و سه	بیست وچهار	بیست و پنج	بیست و پنج	بیست وشش	بیست وشش	بیست وهفت	بیست و هفت	بیست وهشت
	مجنّس	بیست و یك	بیست و دو	بیست و سه	بیست وچهار	بیست و پنج	بیست و پنج	بیست‌وشش	بیست وشش	بیست وهفت	بیست وهفت	بیست‌وهفت
	ترکی	چهل و چهار	چهل و پنج	چهل‌و شش	چهل‌و هفت	پنجاه	پنجاه و یك	پنجاه و سه	پنجاه و سه	پنجاه وچهار	پنجاه وشش	پنجاه‌وهشت
	یابو	چهل و چهار	چهل و پنج	چهل و شش	چهل وهفت	پنجاه	پنجاه و یك	پنجاه و سه	پنجاه و سه	پنجاه وچهار	پنجاه وشش	پنجاه‌وهشت
	تازی	چهل و دو	چهل و چهار	چهل و شش	چهل وهفت	پنجاه	پنجاه و یك	پنجاه و دو (۵)	پنجاه و دو	پنجاه وچهار	پنجاه وشش	پنجاه‌وهفت
	جانگله	چهل و دو	چهل و سه	چهل و چهار	چهل و شش	چهل و هفت	چهل و نه	پنجاه و یك	پنجاه و دو	پنجاه و چهار	پنجاه و پنج	پنجاه‌و شش
نیل	شیرگیر	پانزده	پانزده	شانزده	شانزده	شانزده	شانزده	شانزده	شانزده	شانزده	شانزده	شانزده
	ساده	بیست و یك	بیست و دو	بیست و دو	بیست و سه	بیست و سه (۶)	بیست و سه (۶)	بیست و سه	بیست و چهار	بیست وپنج	بیست وشش	بیست وشش
	صنجوله	هفده	هفده	هفده	هفده	هفده	هفده	هژده	هژده	هژده	نوزده	نوزده
	کرهه	چهارده	چهارده	چهارده	چهارده	پانزده	پانزده	پانزده	پانزده	پانزده	شانزده	شانزده
	پهندرکیه	پنج	پنج	پنج	شش	شش	شش	شش	شش	شش	شش	هفت
باربردار	شتر	پنجاه وسه‌قطار	پنجاه و چهار قطار و سه	پنجاه و شش قطار	پنجاه و هفت قطار و سه	پنجاه ونه‌قطار	شصت‌قطار وسه	شصت‌ودوقطار	شصت وسه قطار و سه	شصت‌وپنج قطار	شصت‌وهشت (۲) قطار	شصت‌وهشت قطار
	خچر	چهارده‌قطاروسه	پانزده قطار	پانزده‌قطارویک	پانزده قطار و سه	پانزده قطار و چهار	شانزده‌قطارودو	شانزده قطار و چهار	هفده قطار	هفده‌قطار و دو	هفده‌قطار وسه	
	عرابه	صد و شش	صد و نه	صد و دوازده	صد و پانزده	یکصد وهژده	صدوبیست‌ویك	صد و بیست و چهار	صد و بیست و هفت	صد و سي	صدوسي و سه	صدوسي‌وشش
ماهیانه	اوّل	هفده هزار وهشت‌صدروپیه	هژده هزار ودویست روپیه	هژده (۷) هزار و سیصدروپیه	نوزده هزار روپیه	نوزده هزار وششصدروپیه	بیست هزار ودویست‌روپیه	بیست هزار وهشتصدروپیه	بیست ویکهزار وچهارصدروپیه	بیست‌ودوهزار روپیه	بیست‌ودوهزار هشتصد روپیه	بیست‌وسه (۱) هزار وشش‌صدروپیه
	دوم	هفده هزار وششصدروپیه	هژده‌هزارروپیه	هژده (۷) هزار وچهارده روپیه	هژده هزار وهشتصدروپیه	نوزده هزار وچهارصدروپیه	بیست هزار	بیست هزار وششصدروپیه	بیست ویکهزار و دویست‌روپیه	بیست‌ودوهزار (۳) چهارصد روپیه	بیست ویکهزار وهشت‌صد روپیه	بیست و سه‌هزار وچهارصد روپیه
	سوم	هفده هزار و پانصدروپیه	هفده هزار و نهصد روپیه	هژده (۷) هزار و سیصد روپیه	هژده هزار وهفتصدروپیه	نوزده هزار وسیصد روپیه	نوزده هزار ونهصد روپیه	بیست هزار و پانصد روپیه	بیست ویکهزار ویکصد روپیه	بیست‌ودوهزار (۴) چهارصد روپیه	بیست ویکهزار وشش‌صدروپیه	بیست وسه‌هزار ودویست روپیه

		۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
		دوهزار و یك صدی	دو هزار و دو صدی	دوهزار و سه صدی	دوهزار و چهار صدی	دوهزار و پانصدی	دوهزار و شش صدی	دوهزار و هفت صدی	دوهزار و هشت صدی	دوهزار و نهصدی	سه‌هزاری	سه‌هزار یکصدی
اسپ	عراقی	پانزده	شانزده	شانزده	هفده	هفده	هفده	هفده	هژده	نوزده	بیست	بیست
	مجنّس	پانزده	شانزده	شانزده	هفده	هفده	هفده	هفده	هژده	نوزده	بیست	بیست
	ترکی	سی و یك	سی و دو	سی و سه	سی و چهار	سی و چهار	سی و شش	سی و هفت	سی و هشت	سی و نه	چهل	چهل و سه
	یابو	سی و یك	سی و دو	سی و سه	سی و چهار	سی و چهار	سی و شش	سی و هفت	سی و هشت	سی و نه	چهل	چهل و سه
	تازی	سی و یك	سی و یك	سی و دو	سی و سه	سی و چهار	سی و پنج	سی و هفت	سی و هشت	سی و نه	چهل	چهل و یك
	چنگاله	سی و یك	سی و یك	سی و دو	سی و سه	سی و چهار	سی و پنج	سی و هفت	سی و هشت	سی و نه	چهل	چهل
فیل	شیرگیر	ده	یازده	دوازده	دوازده	دوازده	سیزده	چهارده	پانزده	پانزده	پانزده	پانزده
	ساده	دوازده	دوازده	سیزده	چهارده	پانزده	پانزده	هفده	هژده	نوزده	بیست	بیست
	منجهوله	نه	ده	یازده	دوازده	دوازده	دوازده	سیزده	چهارده	شانزده	شانزده	هفده
	کرهه	نه (۳)	ده	ده	ده	یازده	یازده	یازده	دوازده	سیزده	چهارده	چهارده
	پهندکیه	دو	دو	دو	دو	دو	سه	سه	سه	چهار	پنج	پنج
بارکردار	شتر	سی و دو قطار	سی و چهار قطار	سی و شش قطار	سی و هشت قطار	چهل قطار	چهل و دو قطار	چهل و چهار قطار	چهل و شش قطار	چهل و هشت قطار	پنجاه قطار	پنجاه و یك قطار و سه
	خچر	هفت قطار و سه	هشت قطار و یك	هشت قطار و چهار	نه قطار و دو	ده قطار	ده قطار و چهار	یازده قطار و سه	دوازده قطار و دو	سیزده قطار و یك	چهارده قطار	چهارده قطار و دو
	عرابه	شصت و چهار	شصت و هشت	هفتاد و دو	هفتاد و شش	هشتاد	هشتاد و چهار	هشتاد و هشت	نود و دو	نود و شش	صد	صد و سه
ماهیانه	اوّل	دوازده هزار و چهار صد روپیه	دوازده هزار و هشتصد روپیه	سیزده هزار و ششصد روپیه	سیزده هزار و هشتصد روپیه	چهارده هزار روپیه	چهارده هزار و ششصد روپیه (۱)	پانزده هزار و دویست روپیه	پانزده هزار و هشتصد روپیه	شانزده هزار و چهار صد	هفده هزار روپیه	هفده هزار و چهار صد روپیه
	دوم	دوازده هزار و دویست روپیه	دوازده هزار و ششصد روپیه	سیزده هزار و چهارصد روپیه	سیزده هزار و هشتصد روپیه	سیزده هزار و چهارصد روپیه	چهارده هزار و چهارصد روپیه	پانزده هزار	پانزده هزار و ششصد روپیه	شانزده هزار و دویست روپیه	شانزده هزار و هشت صد روپیه	هفده هزار و دویست روپیه
	سوم	دوازده هزار و یکصد روپیه	دوازده هزار و پانصد روپیه	سیزده هزار و سیصد روپیه	سیزده هزار و هفصد روپیه	چهارده هزار و سیصد روپیه	چهارده هزار و نهصد روپیه	چهارده هزار و نهصد روپیه	پانزده هزار و پانصد روپیه	شانزده هزار و صد روپیه	شانزده هزار و هفصد روپیه	هفده هزار و یکصد روپیه

		۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
		هزاری	هزارویک‌صدی	هزارودوصدی	هزاروسه‌صدی	هزاروچهارصدی	هزارو پانصدی	هزاروششصدی	هزارو هفتصدی	هزاروهشتصدی	هزارونهصدی	دوهزاری
اسپ	عراقی	ده	یازده	یازده	دوازده	دوازده	دوازده	سیزده	چهارده	چهارده	چهارده	پانزده
	مجنّس	ده	یازده	یازده	دوازده	دوازده	دوازده	سیزده	سیزده	سیزده	چهارده	پانزده
	ترکی	بیست‌ویک	بیست و دو	بیست‌ودو	بیست‌وسه	بیست‌وچهار	بیست‌وچهار	بیست‌وشش	بیست وهفت	بیست‌وهشت	بیست‌ونه	سی
	یابو	بیست‌ویک	بیست و دو	بیست‌ودو	بیست‌وسه	بیست‌وچهار	بیست‌وچهار	بیست‌وشش	بیست‌وهفت	بیست‌وهشت	بیست‌ونه	سی
	تازی	بیست‌ویک	بیست ویک	بیست‌ودو	بیست‌وسه	بیست‌وسه	بیست‌وچهار	بیست‌وپنج	بیست وهفت	بیست‌وهشت	بیست ونه	سی
	جنگله	بیست‌ویک	بیست و یک	بیست‌ودو	بیست‌ودو	بیست‌وسه	بیست‌وچهار	بیست‌وپنج	بیست‌وهفت	بیست‌ونه	سی	سی
نیل	شیرگیر	هفت	هفت	هفت	هشت	هشت	هشت	نه	نه	ده	ده	ده
	ساده	هشت	نه	نه	ده	ده	ده	ده	یازده	یازده	دوازده	دوازده
	منجهوله	هفت (۳)	هفت	هفت	هشت	هشت	هشت	نه	نه	نه	نه	نه
	کرهه	هفت	هفت	هشت (۴)	هفت	هفت	هفت	هفت	هفت	هفت	هفت	هفت
	پهندریکه	دو	دو	دو	دو	دو	دو	دو	دو	دو	دو	دو
باربردار	شتر	بیست‌ویک‌قطار	بیست‌ودو قطار	بیست‌ودو قطاروده	بیست‌وسه‌قطار	بیست‌وسه‌قطار ودو	بیست‌وچهار قطار	بیست‌وپنج‌قطار ویک	بیست و شش قطاروده	بیست‌وهفت قطاروسه	بیست‌وهشت قطار وچهار	سی‌قطار
	خچر	چهارقطارویک	چهارقطارودو	چهارقطار وسه	چهارقطاروشه	چهارقطاروچهار	پنج قطار	پنج قطار و دو	پنج قطاروچهار	شش‌قطار ویک	شش‌قطار وسه	هفت‌قطار
	عرابه	چهل‌ودو	چهل‌وچهار	چهل‌وشش	چهل‌وهشت	چهل و نه	پنجاه	پنجاه‌ودو	پنجاه‌وچهار	پنجاه‌وشش	پنجاه‌وهشت	شصت
ماهیانه	اوّل	هشت‌هزار و دویست	هشت‌هزار وهفصد	نه‌هزار	نه‌هزار و دویست	نه‌هزار وششصد	ده‌هزار	ده‌هزاروششصد روپیه	یازده هزار دویست و پنج	یازده هزار و چهار صد	یازده‌هزار(۱)ونهصد و پنجاه روپیه	دوازده هزار روپیه
	دوم	هشت هزار و یکصد	هشت‌هزار و پانصد	هشت هزار و نهصد	نه‌هزار و یکصد روپیه	نه‌هزار وچهار صد	نه‌هزار وهشتصد	ده‌هزار و چهار صد	یازده هزار	یازده‌هزار(۲) و ششصد و پنجاه	یازده‌هزار(۱)سیصد وپنجاه روپیه	یازده‌هزار و نهصد روپیه
	سوم	هشت هزار	هشت‌هزار و چهارصد	هشت‌هزار وهشتصد	نه‌هزار و پنجاه	نه‌هزار وسیصد روپیه	نه‌هزار وهفصد روپیه	ده‌هزار ودویست روپیه	ده‌هزار وهشتصد	یازده‌هزار وسیصدروپیه	یازده‌هزار(۱)وچهار صدوپنجاه‌روپیه	یازده‌هزار و هشتصدروپیه

۵۴	۵۳	۵۲	۵۱	۵۰	۴۹ ۴۸		۴۷	۴۶	۴۵	۴۴	۴۳	۴۲	۴۱			
یك صد و پنجاهی	دومدی	سه‌صد و پنجاهی	چهارصدی	پانصدی (۱)	ششصدی (۵)		هفصدی (۵)	هشتصدی (۵)	نهصدی							
دو	دو	سه	سه	سه	چهار	پنج	شش	ده	ده	عراقی	اسپ					
سه	سه	سه	چهار	چهار	هفت	هفت	سیزده (۳)	چارده	ده	مجنّس						
سه	سه	سه	چهار	پنج	هشت	یازده	نه (۳)	هفده	بیست	ترکي						
سه	سه	چهار	چهار	شش	هشت	نه	سیزده (۳)	هفده	بیست	یابو						
(۱۰)	یك (۱۰)	دو	دو	دو	چهار	چهار	چهارده (۳)	نه	بیست	تازي						
					سه	چهار	هفت (۳۰)	سه	بیست	جنگله						
یك	یك	یك	یك	دو	سه	چهار	پنج	هفت	هفت	شیرگیر	فیل					
یك (۱۰)	دو	یك	یك	دو (۸)	چهار	دو	سه (۶)	شش	هشت	ساده						
یك	یك	دو	دو	دو	دو	چهار	پنج (۶)	چهار	پنج	منجهوله						
(۱۰)	دو (۱۳)	دو	سه (۱۰)	دو	دو	دو	دو (۶)	چهار	پنج	کوهه						
		یك	یك	یك	یك	یك	یك	دو	دو	پهاذرکیه						
دو قطار (۱۳)	سه قطار	چهارقطارودو	چهارقطار	پنج قطار	ده قطار	چهارده‌قطار	سیزده قطار	پانزده‌قطار و دو	هفده قطار و سه	بیست‌قطار	بارېردار					
				دو قطار	دو قطار	دوقطارودو	سه قطار	سه‌قطار ودو	چهارقطار	خچر						
شش	هفت	یازده	دوازده	پانزده	پانزده	بیست و یك	بیست‌وهفت	سی و چهار (۲)	چهل	عرابه						
هشتصد و (۱۵) هفتاد وپنج	نهصدو هفتاد و پنج‌روپیه	یکهزار و چهارصد و پنجاه روپیه	یکهزار و (۱۱) چهارصد روپیه	یکهزار و پانصدروپیه	دوهزار و هشت صد	دوهزار و پانصد و	سه هزار و چهارصد (۴)	چهارهزار و پنج هزار	هفت هزار و هفصد	اوّل	ماهیانه					
هشتصد و (۱۶) پنجاه روپیه	نهصدو پنجاه	یکهزار و سیصد و پنج روپیه	یکهزار و دویست و پنجاه روپیه	یکهزاروهفصد (۹) و پنجاه ویك روپیه	دو هزار و سیصد روپیه	دو هزار و هفصد و پنجاه	سه هزار و درصد	چهار هزار (۴) و هفصد	هفت هزار وچهارصد	دوم						
هشتصد روپیه	نهصد روپیه	یکهزار و سیصد و پنجاه‌روپیه	یکهزار و دویست	یکهزاروپانصد روپیه	دو هزار و یکصدروپیه	دو هزار و هفصد	سه هزار	سه‌هزار و (۴) هشتصد	چهار هزار و چهارصد	هفت هزار ویکصد	سوم					

	اسپ									فیل			باربردار		ماهیانه		
	عراقی	مجنّس	ترکی	بابر	تازی	جنگله	شیرگیر	ساده	منجنیقه	کرهٔ	نیادتر کیه	شتر	خچر	مرابه	اوّل	دوم	سوم
۵۷	دو	دو	دو	سه	دو			یک	یک	دو		دوتخار و یک		پنج	هفتاد و هشت ریبه	هفتاد و شش ریبه	هفتاد و پنج ریبه
۵۸	دو	دو	دو	سه	دو			یک	یک	دو		دوتخار و یک		پنج	هفتصد و پنج ریبه	هفتصد و چهل ریبه	هفتصد و سی ریبه
۵۹	دو	دو	دو	دو	دو		یک	یک	یک	یک		دوتخار		پنج	ششصد و یک ریبه	ششصد و نود ریبه	پانصد و ریبه
۶۰	دو	یک	دو	دو	یک	(۲) یک		•	یک	دو		دو قطار	•	سه	چهارصد و یک ریبه	سیصد و هشتاد ریبه	سیصد و پنجاه ریبه
۶۱	یک	یک	دو	دو	یک	(۲) یک		•	یک	یک		یک قطار و دو یک		دو	سه صد و یک ریبه	دویست و هشتاد و پنج ریبه	دویست و هفتاد ریبه
۶۲	یک	یک	دو	دو	یک	(۲) یک			یک	یک		یک قطار و دو یک		دو	دویست و پنجاه ریبه	دویست و چهل ریبه	دویست و سی ریبه
۶۳	یک	یک	دو	دو	یک	(۳)		یک				یک قطار و یک		دو	دویست و سه ریبه	دویست ریبه	صد و هشتاد و پنج ریبه
۶۴		یک	یک	دو	یک	یک			یک	یک		یک قطار و یک		یک	صد و هفتاد و پنج ریبه	صد و شصت و پنج ریبه	صد و نود و پنج ریبه
۶۵	یک	یک	یک	دو	دو				یک	یک		یک قطار و یک		یک	صد و بیست و پنج ریبه	صد و پنجاه و پنج ریبه	یکصد و نود و پنج ریبه
۶۶	دو	دو	دو												صد و ریبه	(۴) هشتاد و دو ریبه	(۵) هفتاد و پنج ریبه

[صفحه ۱۸۰]

(۱) [د] شصت و هشت ‖ (۲) [ف د] ۲۷ ‖ (۳) [د] شصت و هفت ‖

(۴) [د] شصت و شش ‖ (۵) [د] شصت و شش ‖ (۶) [د] شصت و پنج ‖

(۷) [د] هفتاد و هشت قطار ‖ (۸) همچنین در [ع] • [ش ک] در هر درجه ۲۷۰۰۰ •

[د] ۲۷۰۰۰ ۲۶۸۰۰ ۲۶۷۰۰ ‖ (۹) • [د] ۲۶۴۰۰ ‖ (۱۰) [ش] سی ‖

[صفحه ۱۸۱]

(۱) [د] ۲۳۹۰۰ ‖ (۲) [ش] ۶۶ ‖ (۳) [ض] ۲۲۶۰۰ ‖
(۴) [د] ۲۲۲۰۰ ‖ (۵) [د] ۵۳ ‖ (۶) [۵] بیست ‖
(۷) همچنین در [۵ گ] • [ض د] • ۱۸۶۰۰ ۱۸۴۰۰ ‖ ۱۸۳۰۰

[صفحه ۱۸۲]

(۱) [۵ گ] ۱۴۳۰۰ ‖ (۲) [ض د] نه ‖

[صفحه ۱۸۳]

(۱) همچنین [۵ گ] • [ض] ۱۱۳۰۰ ۱۱۶۵۰ • ۱۱۷۵۰ • [د] ۱۱۴۵۰ ۱۱۶۵ • ۱۱۷۵ •
[ش] اوّل ۱۱۷۵۰ ‖ (۲) [ش د] ۱۱۳۵۰ ‖ (۳) [ض د] شش ‖
(۴) [د] هفت ‖

[صفحه ۱۸۴]

(۱) [۵] هفت ‖ (۲) [۵] سی ودو ‖ (۳) [ش] ۹ ۱۳ ۱۴ ۷ ۱ ‖
(۴) [ش] ۴۰۰۰ ۳۷۰۰ ۳۶۰۰ ‖ (۵) مصحّح [د] چنین نوشته

هشتصدی	۱۰	۹	۱۷	۱۷	۱۶	۱۳	۷	۸	۶	۵	۲	۱۷ و ۳	۳	۳۴	۵۰۰۰	۴۷۰۰	۴۴۰۰
هفتصدی	۹	۸	۱۳	۱۳	۱۴	۷	۴	۵	۵	۴	۱	۱۵ و ۲	۳	۲۷	۴۰۰۰	۳۷۰۰	۳۶۰۰
ششصدی	۵	۷	۹	۹	۴	۴	۴	۳	۵	۲	۱	۱۴ و ۲	۲	۲۱	۳۵۰۰	۳۲۰۰	۳۰۰۰
پانصدی	۴	۷	۸	۸	۴	۳	۴	۲	۲	۲	۱	۱۳		۱۵	۲۸۰۰	۲۷۵۰	۲۷۰۰
چهارصدوپنجاهی	۴	۶	۸	۸	۴	۳	۳	۱	۲	۲	۱	۱۰		۱۲	۲۵۰۰	۲۳۰۰	۲۱۰۰

(۶) [ش] ۴ ۵ ۳ ‖ (۷) [ش] نه ‖ (۸) [د] سه ‖ (۹) [ض د] ۱۷۰۰ ‖
(۱۰) [د] دو ‖ (۱۱) [ض د] ۱۳۰۰ ‖ (۱۲) [ض د] ۱۱۰۰ ‖
(۱۳) [د] یك ‖ (۱۴) [د] چهارقطار ‖ (۱۵) [۵ ش] ۸۸۵ ‖ (۱۶) [ش] ۸۶۰ ‖

[صفحه ۱۸۵]

(۱) [ش] ۷۷۰ ‖ (۲) در [ض] نیست ‖ (۳) [ش د] یك ‖
(۴) [ش] ۸۲ ‖ (۵) [ش] ۷۰ ‖

آئینِ احدي *

گیتي‌خداوند از کاردانی برخی پردلانِ شایسته‌کار را منصب ندهد لیکن از پرستاریِ دیگران رهائي بخشد * در بندگانِ خاص درآید و به یکتائي سربلندي گیرد * بدبستانِ[1] خدمت‌آموزي رود و عیارِ گوهرِ چهرهٔ بر افروزد * و چون قدسي بسیچ آذست که صورت رنگ‌پذیرِ معني گردد این فروهیدهٔ مرد را احدي بر خواند * ایزدي یادکرد همگنان را فروگرفت و پایه‌شناسي را تازه دستورے برنهاده آمد * و به تیمارداريِ ایشان دیوان و بخشيِ جداگانه شد و امیرے بزرگ بسرکردگي قرار یافت * و سرِ مردے بنیوهندِ پژوهندگانِ این دولت نامزد فرمود * بے‌منّت‌فروشي و دامن‌آلائي هر روز چندے را در پیشگاهِ حضور آورد و در بینشِ والا عیار برگرفته آید * چون پذیرش یابد از یادداشت و تعلیقه‌چهره‌نویسي و برآورد رسد * بخشي ضمان گرفته دیگر بار در پیشگاهِ بینش آورد * ناگزیر افزایش یابد * از نیم‌سوائي تا ده‌چهل فراوان و زیاده از ده‌هفتاد نیز افزون گردد * و بسا کس افزون از پانصد روپیه ماهواره یابند * و سپس به نُه هندسي نشانمند آید * و سرآغازِ این روش تا هشت بارگي نقش پذیرفتے اکنون بر پنج نیفزاید * و بدست‌آویزِ سرخط هرکدام پروانچه برگیرد و همه‌ساله حجّتِ گنجور بود * در هر چهار ماه پژوهشِ چهره‌دیدن رود و نامضانامهٔ دیوان و بخشي که آنرا بزبانِ وقت تصحیحه نامند مشرفِ خزانه قبض نویسد * و به نشانِ اولیاي دولت استواري یابد * گنجینه‌دار آنرا برگرفته خواسته بردهد و تا انجام رسیدن یک ماه پیشتر برگیرد * سالے ده ماه نقد یابد و ده‌نیمي بازستانند و باقي را ستور و دیگر جنس بر دهند * در عنفوانِ سعادت‌پذیري بیشتر خود اسپ سامان کند و سپس از سرکار یابد و اگر سندِ کارپردازان که آنرا سقطنامه[2] خوانند بنا پیدائي بارگي بازگردد روزگار سپري‌شده مُجرىٰ یابد و تا یافتنِ ستور خرجِ آن کاسته‌گردد * و گرنه از سرآغازِ چهره‌پژوهي بار ندهند * و هموارهٔ خواهندگانِ ستور را در پیشگاهِ والا بار دارند و در ماهوارهٔ و بخشش فراوان اسپ داده آید * یک نیمه در ارناس[3] [؟] شمارند و دیگر در چهار قبض برگیرند و اگر وام فراوان باشد در هشت *

آئینِ دیگرِ سواران *

لختے چون حالِ منصب‌دار و احدي گذارش یافت اکنون روشِ پایهٔ سوم میگذارد و سرچشمهٔ آگهي سیراب میگرداند * آقا[4] چندگيِ اسپ قرار دهد و بخشیان از سر ژرف‌نگهي نمایند * سپس چهره‌نویسي شود و شُتر[5] یا گاو در غیر یک‌اسپه زیاده کنند و نیمهٔ برآوردِ دستور[6] براي خرجِ گزیدهٔ سوار افزایند و گرنه دو بخش از پنج افزوده گردد * یک‌اسپه بدین نمط * عراقي سي روپیه ، مجنّس بیست

---

(۱) [ف ۱] بدیشان ‖ (۲) [ف ۱] سقطی‌نامه ‖ (۳) این لفظ در آئین واقعه‌نویسی نیز می‌آید * [ه ض] ارماس * [ف] ارباس * [۱] ارناه ماش * [د] ارناس یعنی انعام ‖ (۴) [د] آغاز

* وگفته که در بعضی نسخه آقا ‖ (۵) [ه ض] وشتر یا گاو و در غیر ‖ (۶) [ش ف ۱ د] برآورد ستور ‖

و پنج، ترکي بیست، یابو هژده، تازي پانزده، جنگله دوازده * عمل‌گذاران خالصه بیست و پنج یافتے اکنون پانزده * و تا چهار اسپ نگارش پذیرفتے و امروز زیاده از سه دستوري نیست * و در هر ده‌باشي دو چهاراسپه و سه سه‌اسپه و سه دواسپه و دو یك‌اسپه نگارین[1] شدے و بر همین شماره دیگر منصب‌داران * اکنون سه سه‌اسپه و چهار دواسپه و سه یك‌اسپه *

آئین پیادگان *

چون پایهاي سوار[2] گذارش یافت قدرے ازین افتادگان راه پرستاري مینمودند * این قدم‌فرسایان بادیهٔ جویائي گوناگون باشند و شگرف کارها را دستیار * قدردانیٔ گیتي‌خداوند بایستي هریك را دستور بر نهاد و راه آساني که وهمه را فراپیش داشت * نویسندهٔ این خامه[3] پردازان آوارهٔنویس * چنانچه فراز والا پایگي برآیند درین جرگه نیز خدمت اندوزند و بس فراوان باشند اوّل پانصد دام * دوم چهارصد * سوم سیصد * چهارم دویست و چهل * بندوقچي دوازده هزار ملازم رکاب نصرت‌اعتصام * و بدین کار بتکچئ دیده‌ور و گنجورے سیرچشم و داروغهٔ جدکار نامزد * اگرچه برخے دران مراتب سه‌گانه باشند لیکن بدین نمط بس انبوه * برخے از کاردانی و سر براهي بهره‌ور * لختے بدیشان سپرده کثرت‌را بوحدت باز گردانند تا رشتهٔ کارسازي و کارآگهي دوتائي یابد * ماهوارهٔ سرگروه چهارگونه بود سیصد دام دویست و هشتاد دویست و هفتاد دویست و شصت * و دیگران بر پنج قسم و هر بخشے سه طور * اوّل دویست و پنجاه دام دویست و چهل دویست و سي * دوم دویست و بیست دویست‌وده دویست * سوم صد و نود صد و هشتاد صد و هفتاد * چهارم صد و شصت صد و پنجاه صدوچهل * پنجم‌صد وسي صد و بیست صد وده * دربان هزار چابکدست بشاه‌راه خدمت خاکساري نمایند و پاسبانیٔ والا درگاه را ملتزم * ماهوارهٔ میرده بر پنج‌گونه بود دویست دام صد و شصت صد و چهل صد و سي صد و بیست * و دیگران را از صد و بیست زیاده و از صد کم‌نیست * خدمتیهٔ نیز بدان شماره * پیرامن دولتخانه چشم آگهي‌کشوده دارند و راه فرمایش نگرند * از پنجاهي تا بیستي دویست دام و ده‌باشي صد و هشتاد و صد و چهل * و دیگران صد و بیست[4] صد و ده[5] صد * این گروه برهزني و دزدافشاري نامور بودند * فرمان‌روایان باستاني چارهٔ آن بشایستگي نیارسته اند * امروز از دم گیراي گیتي‌خداوند در راستکاري و امانت‌گذاري روشناس * پیشتر ماوي[6] میگفتند * سردار ایشان از سعادت‌سگالي خطاب خدمت‌رائي یافت * در پایهٔ ولایت[7] آرام گرفت و هریك بنام خدمتیهٔ چهرهٔ بختمندي برافروخت * میوزه از بوم میوات * به تیزروي برخیزند *

---

(۱) [د] نگارش * [ا] بنگارش ‖ (۲) [د] سواران ‖ (۳) [ش] وخامه * [ض د] خانهٔ پروازان ‖ (۴) الفاظ صد و ده صد در [ف ا] نیست ‖ (۵) در [ش] نیست ‖ (۶) [ش] مادي * [ف] باوی * [ض د] بادی ‖ (۷) [ض د] ارادت ‖

خواسته را به پخته‌کاري از دوردست آورند وبجاسوسي و(۱)اشکال فهمي نادره‌کار * بهمان هنگام انتظار فرمان برند * ماهيانه به پيشين دستور * شمشير باز * اين سرفشانان جانباز فراوان گونه باشند و شگرفکاريها نمايند * و به‌تيزپائي و چابکدستي در آويزند و در آفت وخيز کاردائي را با پردلي دد نشادرش دارند * برخي با سپر(۲) آويزش کنند وطائفهٔ چوبدستي بکار دارند * و بدين زبان(۳) لکرايت گويند (بفتح لام وسکون کاف وراو والف وکسر يای تحتاني و سکون تاي فوقاني)* ولختي بے پناه يکدست کار فرمايند * اين طائفه را يکهاته نامند (بفتح يای تحتاني وسکون کاف و ها و الف و فتح تاي فوقاني و هاي مکتوب) * نخستين گروه خاور(۴) زمين سپر را قدرے خرد ترگردانند و آنرا چروه گويند (بکسر جيم فارسي و سکون را و فتح واو و هاي مکتوب) * و از جنوبي مرز چندان پهناور سازند که سوارے در پناه ايستد * آن را تلوه نامند (بکسر تای فوقاني وسکون لام وفتح واو و هاي مکتوب) * جمع را پهرايت خوانند (بفتح بای فارسي و هاي خفي و را و الف و کسر يای تحتاني و سکون تای فوقاني) بدرازا کمتر از قامت مردم و پهنا يک گز سپرے بکار دارند * و نيز برخے را بانايت خوانند (ببا و الف ونون و الف و کسر يای تحتاني و سکون تاي فوقاني) * شمشيرے دراز برسازند قبضهٔ او يک گز افزون بود بهر دو دست نادره‌کاري نمايند * چندے بنام بنکولي مشهور آفاق (بفتح با ونون خفي و ضم کاف و سکون واو و کسر لام و سکون يای تحتاني) * شمشيرے خاص برگيرند کجي پايان بفراز گاه نباشد و بسپر(۵) نپردازند و نيرنگيها بجاے آرند که بکابد گفت در نگنجد * و نيز بعضے چابکدستان عرصهٔ دلاوري خنجر و کارد را بطرزها برسازند و بوالعجب کارها پديد آرند * و هر کدام را نامے جداگانه و هنرے بديع بود * بگذارش در نيايد و بشنوائي کام نتوان برگرفت * افزون از صدهزار باشند و هزار گزيده پيوسته ملتزم حضور * صدی(۶) پايهٔ احدي و افزون گيرد * ماهوارهٔ فروتر از ششصد تا هشتاد باشد * پهلوان * هموارهٔ کشتي گيران و مشت‌زنان ايراني و توراني و سنگ‌اندازان کم‌خطا و از تناوران(۷) هندي و نادره‌کاران گجراتي که ايشان را مل گويند (بفتح ميم و سکون لام) و ديگر جنگ‌آوران گروهاگروه در آستانهٔ اقبال بسر برند * از چهار صد و پنجاه دام زيادهٔ واز هفتاد کم نبود * و هر روز دوگون همسر(۸) درآويزند وگوناگون بخشش رود * نام چيره‌دستان * ميرزا خان گيلاني * محمد قلي تبريزي (گيتي‌خداوند شيرحمله نام برنهاد) * صادق بخاري * علي تبريزي * مراد ترکستاني * محمد علي(۹) تورانی * فولاد(۱۰) تبريزي * قاسم تبريزي * ميرزای کهنه سوار تبريزي * شاه قلي کرد * بلال(۱۱) حبشي * سدهو ديال * علی * سري‌رام * کنهيا * منگول *

---

(۱) [ه] و اشکل‌فهمی ||
(۲) [ض] نيزه ||
(۳) [ش] زمان ||
(۴) [د] در خاورزمين ||
(۵) [ه] بسر ||
(۶) [د] چندے ||
(۷) [ه ض د] نادران ||
(۸) [ف ا] همسر شگرفانه ||
(۹) [ف ا] قلی ||
(۱۰) [ش] فولادی ||
(۱۱) [ض د] بلال ||

گنیش ، آنبا ، نانکا ، بلبهدر ، بجرتاته * چیله * خدیو خداپرست بر اسیران غربت‌گزای نام بندگی نکوهیده شمارد * خداوندگاری جز دادار بی‌همال را سزاوار نداند و این افتادگان شاهراه خدمت را چیله برخواند (بکسر مجهول جیم فارسی و سکون یای تحتانی و فتح لام و های مکتوب) بهندی زبان ارادت‌گزین عقیدتمند را گویند * گروهی انبوه ازین عاطفت روگرای سعادتمندی گشتند * و اورا چندگونه بر شمارد * نخست آنچه عامّه پندارد * جمعی بر غیر آئین خود چیره‌دستی یابند[1] و خرید و فروخت ۹
رود * دانش‌پژوه این را ناخوش انگارد * دوم آنکه از خودکامی برکناره شود و راه ارادت سپرد * سوم فرزند * چهارم جان‌شکره در ملک وارث درآید * پنجم دزد از تباه‌کاری باز آمده پرستار خداوند خواسته گردد * ششم ازخونریزی باز خرید * فرمان‌پذیر رهانند * باشد * هفتم بکشاده پیشانی خویشتن بدین پایه قرار دهد * روزینه یک روپیه تا یک دام * جوق جوق برساخته بکارشناسان جدگزین سپارند و از کارکرد اینان آگهی رود * گوناگون هنر آموزند و پایه‌شناسی چهره برافروزد و کارها بشایستگی گراید * ۱۰
و از نیکوپرستاری و گوهرشناسی فراوان مردم از هر طائفه بدیگر مراتب سپاه ارجمندی یابند و از پیادگی بامیری سرافراز آیند * کهار * از شگرف پیادگان هندوستان * گران بارها بدوش برگیرند و فراز و نشیب در نوردند * پالکی و سگهاسن[2] و چوتدول و دولی برگرفته چنان نرم شتابند که آسوده ناخوش جنبشی نپذیرد * درین مرزوبوم فراوان باشند * از دکهن و بنگاله گزیده‌تر خیزد * چند هزار بدرگاه والا خدمت‌گزین * سرگروه را از سیصد و هشتاد و چهار دام زیاده و تر صد و نود و دو کم نبود * دیگران را صد و ۱۵
بیست تا صد و شصت * پیادهٔ داخلی * برخی این گروه را بخدمت امیران سپارند و علوفه از درگاه یابند * اقا[3] بشمارهٔ نیمه‌سواران پیادگان را چهره‌نویس گرداند * چهارم بخش بندوقچی باشد و دیگر تیرانداز * لختی دردگر و آهن‌گر و سقّا و بیل‌دار نیز درین جرگه درآیند * سرگروه بندوقچی. صد و شصت دام و دیگران صد و چهل * میرده[4] تیرانداز صد و بیست تا صد و هشتاد و دیگر صد تا صد و بیست * ۲۰
داستان اینان بس دراز است بگزیدگان بسنده نمود و چندے ازان در کارخانها گذارده آمد *

آئین نقش‌پذیری چاروا *

گیتی‌خداوند چون اندازهٔ مراتب مردم برگرفت وچگونگی جانداران پیدائی یافت چندے از بتکچیان سعادت‌منش را برگماشت تا چهره‌نویسی نمایند و نشانهای خاص او را بر نویسند * سال و پدر[5] و بنگاه و ذات برنگارند * و از کارآگهی داروغه نامزد فرمود تا مردم رنج انتظار نیابند * و در کارسازی برشوه[6] و پاره آرزومند نگردند * سپاهی نخست بشرف ملازمت سعادت اندوزد * پایهٔ او در ۲۵
حضور اقدس قرار گیرد و بدست‌آویز تعلیقهٔ نویسندگان کاربند آیند * و داخلی بتصدیق خداوند

---

(۱) [د] نمایند ‖ (۲) [ه] سکهاسن * [ش] سکاسن ‖ (۳) [د] امّا ودرآخر فقره گرداند ‖
(۴) [ض د] میرده و تیرانداز ‖ (۵) [ض د] و اسم پدر ‖ (۶) [ض د] برشوت و پاره ‖

خویش بقلم درآید * و از کارشناسی پنج تن فروهیده را بدیدبانی حال آدم و اسب و قرار عاوفه مقرّر گردانید * کارفرما ایشان را در فراخنای فراهم آورد و اوراق چهره فرایش گذارد و شخص را بدستور بزرف‌نگهی این مردم رساند * و برآورد در ذیل اوراق برنویسند(۱) و بسنّهٔ ایشان رسد تا دگرگونی نپذیرد و اعتبار را سزد * سپس آن نگاشته را بداروغهٔ نظر سپارد * و بآئینی که نگارش یافت در پیشگاه حضور آورد و بکم و زیادهٔ آموزش رود * گیتی‌خداوند گوهر آدمی‌زاد را از نقش پیشانی برخواند و کاستن و افزودن فرماید و از ناصیه پیشه‌ور را از سپاهی جدا برسازد * دیده‌وران بشگفت در شوند و نهفته‌دانی برشمارند * و بر نامهٔ پذیرائی واقعه‌نویس نشان خود کند و میر عرض و سرکردهٔ کشك سنّه بر نهد و بدست‌آویز این سند داروغهٔ داغ نقش‌پذیر گرداند * سرآغاز کار بشکل سر سین جانب راست گردن اسپ نشانمند شدی * و چندی بشکل دو الف متقاطع بر زوایای قائمه * سوهای الف گنده باین صورت ✠ ران راست آرایش گرفتی * و مقّی کمان آسا بود که چلّه فرود آورده باشند * و سپس براستی‌آموزی داغ هندسه مقرّر شد و از آهن هندسهٔ(۲) رقمها ساخته نقش اشتباه بزدودند * و درین مراتب نیز سرین راست نقش پذیرفت * هرکه در مرتبهٔ اوّل بدین سعادت میرسید هندسهٔ یك را بکار می بردند و در دوم بار هندسهٔ دو و همچنان * و امروز از وفور مهرباني و کارآموزي بهر یکی از فرزندان خردپژوه و خویشاوندان سعادت‌منش و سپه‌سالاران عقیدت‌پیوند و دیگر وابستگان عتبهٔ خلافت هندسهٔ خاص عنایت شد * از بینشهای که درین کار رفت نخست چارهٔ اسپ سقطی بود * هرگاه در داغ مکرّر عوض می‌آوردند سپاهی از هنگام نایافت(۳) بازخواستی و بخشیان از روز حال اعتبار کردی * چون این داغ مرحمت شد قرار یافت که هرگاه امیری از تابینان بعوض نگاهدارد چهره نوشته بهمان داغ نشانمند گرداند و بهنگام داغ مکرّر بخشیان آن داغ و چهره دیده اعتبار نمایند * و نیز اسپان موافق چهره کرایه داده کار خویش میساختند * از جدائی داغ این خیانت برافتاد و راستی را روزبازار شد *

آئین داغ مکرّر *

بندگان سعادت‌گرای هرسه سال تجدید داغ نموده آرایش سپاه نمایند تا از دید ایشان سرگردانان بادیهٔ ناراستی بشاهراه راستی شتابند * و اگر درنگ رود دهیك از اقطاع او کم گردد * پیشتر در داغ مکرّر هندسهٔ آن مرتبه را می‌نگاشتند چنانچه در داغ دوم نقش دو کردی و همچنان * امروز که بهر یکی داغ هندسه قرار گرفت همان را تکرار نمایند و در احدی همان دستور پیش گذاشته آمد * و جمعی از بتکچیان و خدمتکاران نزدیك که فرصت سرانجام جاگیر ندارند و ماهواره نقد برگیرند در یك و نیم سال داغ را تازگی بخشند * امرای دوردست از سال دوازدهم در نگذرانند * و چون شش‌سال از داغ بگذرد گهیك کاسته گردد * واگر کسی را منصب افزایند و سه سال از داغ گذشته باشد

---

(۱) [ض د] نویسه ॥ (۲) [ش ف ا ض د] هندسی ॥ (۳) [ض د] نایاب ॥

ذات او را تنخواه دهند و مردم افزوده را پس از داغ * پیشیان و پسیان تن‌شود و هرکه در تازگي داغ گزیده بارگي در عوض آورد بنظر همایون بگذرد و پذیرائي یابد *

آئین کشك *

بزبان وقت چوکي خوانند * سه گونه بود * سپاه چهارگونه هفت بخش شد و هریك بروزے نامزد و امیرے بزرگ‌هوش بسرکردگي سرافراز * یکے از طرزدانان معامله شناس بمیر عرضي چهره‌افروز سعادت گردد * و همگي احکام خلافت بشناسائي این دو فرومیده مرد روائي گیرد * شبانروزے پیرامن دولتخانه به نیایش ایستند و در انتظار فرمایش بنشینند * شامگاهان قور بادشاهي ببارگاه والا فرا(۱) دارند * براستا آیندگان باز ایستند و دیگر سو پاسداران پیشین صف آرایند * خدیو عالم بهریك وا رسد * و حضور و غیبت پیدائي گیرد * هردو گروه تسلیم کرده پذیراي سعادت آیند * و اگر گیهان‌خدیو را شغلے گزین‌تر باشد یکے از فرزندان سعادت‌گراي بدیدباني نامزد گردد و از مهراندوزي و پرستش‌آموزي و عیارگیري و هنگامه‌آرائي فراوان توجّه درین‌کار فرماید * و هرکه از حیله‌سگالی و کاهل‌منشي بچوکي نیاید مواجب هفته بدو باز ندهند وگاه مالشے درخور سرمایهٔ آگهي گردد * و نیز همگي فیروزي‌جنود را دوازده بخش ساخته هریك بماهے نامزد باشد و دور و نزدیك هنگام خویش ملتزم درگاه والا شود و بگوناگون عاطفت سربلندي یابد * و گروهے که بسرحدهاي دوردست باشند یا بگزین خدمتے سرگرم حقیقت عرضه دارند و بحکم والا کاربند آیند * و سرآغاز ماه شمسي بآئین هفته تسلیم کنند و بخسروانی عنایت اختصاص یابند * و نیز عساکر انجم‌شکوه را بدان شماره قسمت فرموده اند و هرقسمے را بسالے اختصاص بخشیده تا گوناگون سپاه در سال خویش رو بدرگاه آورند و بخدمت حضور سعادت اندوزند *

آئین واقعه‌نویسي *

گزیده طورے‌است ناگزیر جهانباني بل ناگزیر هر انبوهے * اگرچه نامے ازان در باستاني زمانه برگویند ازین جاوید دولت طراز معني گرفت * چهارده بتکچي سیرچشم درست‌خامهٔ جدگزین نامزد شد و هرروزے دو کس قرار یافت و پس از چهارده روز نوبت بیکے رسد * و از کارشناسي و دوربیني چندین شایستگان این خدمت برگزینند و هر کدام برای روزے آماده باشد * هرگاه ازان چهارده یکے را ناگزیرے فراپیش آید او بدان شغل سعادت اندوزد * و ایشان را بزبان وقت کوتل(۲) خوانند * فرموده و کارکرد گیتي‌خدایند برنویسد و آنچه کاربردازان سلطنت بعرض رسانند برنگارد * و خورد و اشام خواب و بیداري ایستاد و نشست زمان بودن بشبستان اقبال و خرامش نمودن ببارگاه خاص و عام چگونگي شکار تسلیخ جانوران کوچ و مقام رهنمودني نذر دلاویز سخنان شنودني دانش‌نامها خیرانعام

---

(۱) [ض د] قرار ॥ (۲) در [۵] نیست ॥

تکلّف روزینه و ماهوارة ، منصب تابین، ماهیانه، جاگیر، ارزاس، سیورغال، کاستن و افزودن خراج ، اجارة، ابتیاع، تحویل، پیشکش، ارسال، نفاذ یافتن فرمان، بمهر اقدس رسیدن، آمدن عرائض، گذارش یافتن پاسخ، ملازمت، رخصت، تعیین مدّت، بکشك نیامدن، جنگ و فیروزي و آشتي، فروشدن روشناس، آویزة جانوران وبردوباي، اسقاط، سیاست، بخشایش، گذشت بارعام، کتخداي، ولادت، چوگان بازي، چوپر، نرد، شطرنج، گنجفه، وجزآن، حوادث آسماني وزميني، فصول سال، عرض واقعه * باستصواب یکے از بندگان آگاه دل راستي منش روزنامچهٔ این فروهیده مردم بسمع همایون رسد و غازهٔ پذیرائي یابد * و آن بتکچي سانحه را برنویسد و مهر خود کند و بجویندة سپارد و بمهر پروانچي و میر عرض آراید و مهر آن کس که بشناسائي او پذیرائي یافته استوار گردد و آنرا درین روزگار یادداشت خوانند * و خوشنویسے روشن بیان راستي گذار جداگانه نامزد فرموده اند * چون این نگاشته بانجام رسد او برگیرد و پیش خود دارد و بگذارشے درخور مقصود بنگارد و بمهر خود بجاي آن بسپارد و بمهر و خطّ واقعه نویس و سکّهٔ رساله و میر عرض و داروغه رسد * این نوشته را تعلیقه و نگارنده را تعلیقه نویس بر خوانند * سپس بروشے که گفته آمد نقش پذیر نگین دیگر اعیان دولت آید * همگي اندیشهٔ گیتي خدارند آنست که رشتهٔ آگهي دونائي گیرد ودر بایست وقت کمي وافزوني از هنجار برنگذرد و فرومایگان خیانتمند بیغوله گزینند و سعادت سرشتان آگاه دل فراز اعتبار برآیند و کارسازان از بیمناکي رهائي یابند وفرامشکاران بدگمان را چاره سگالي شود *

آئین سرانجام اسناد *

سررشتهٔ داد و ستد آنگاه دونائي گیرد که از نهان خانهٔ دل بر فراز گویائي برآید و بگذارش قلم پایداري یابد و بنشانهاي راستان طراز درستي گیرد * چنین نگاشته را سند بر خوانند و گوناگون مردم بدو کامیاب گردند * گنجوران بدست آویز آن از بازخواست رهائي یابند و خواهشگران بکام دل رسند * کاردانان درستي منش که بپیشائي (۲) اینان غازهٔ راستي تابد گفتار و کردار را بر صفائح و اوراق نویسند و یادکرد را مایه دهند آیند * آن را دفتر برگویند * گیتي خدارند درین کار نیز ژرف نگهي فرمود و شایسته نظامے بخشید * درست نویسان راستي سرشت و سیرچشمان دیده ور را بدین کار بازداشت و دفتر بدست کاردانان کم آز سپرد و * سررشتهٔ آن را بکارآگهي خویش استوار گرداند * و آن از سه گونه (۳) درنگذرد * ابواب المال از خراج ملک بازگوید وافزوني وکمي برخواند و هرگونه خواسته که فراهم آیدد ران بنگارند * ارباب التحاویل چگونگي سرانجام منزل و تنقیح جمع و خرج خزینه داران و اوارجه نویسي گوناگون خرید و فروخت دران بر گذارند * توجیه (۴) سررشتهٔ ماهیانهٔ سپاه ازو بدست آید و چگونگي داد و ستد درو گذارش یابد *

---

(۱) [ا ض د ۴] ارناس * [ش ف] از ماس ‖ (۲) [ه ش ف ا ۴] بنشانه ‖

(۳) در [د] تقسیم سه گونه چنین نوشته است ابواب المال ارباب التحاویل آوارجه نویسي ‖

(۴) [ف] توجیهه ‖

و اسناد چندے خاص گرامي نگين شاهنشاهي بود * و برخے بمهر ونشان ارکان دولت رسد و سپس بوالا سکّه بلندپايگي يابد * و جوقے از نقش نگينهاي بزرگان بر نگذرد بدين نمط *

فرمان ثبتي * درسه چيز انتظام يابد * نخستين مناصب والا ، وکالت ، سپه‌سالاري ، اتاليقي شاهزادگان ، اميرالامرائي ، ناحيتي ، وزارت ، بخشيگري ، صدارت * دوم جاگير بدون[1] ماهيانه ، مسلّم داشتن نو کشوده ملک ، جائے بعذوان ملک دادن * سوم سيورغال ، يادروزه[2] ، سرانجام بقاع خير * چون تعليقه انتظام يابد ديوان جاگير برآوردي تنخواه دهد * اگر يرليغ داغ دارد ديگر بار بديده‌وري بخشيان رسد و بر پشت يا کنار آن بنويسند ، خاصه و مردم برآورد نمايند کارگران اين شغل چهره‌نويسي کنند ، * و چون بداغ بلندپايگي گيرد بخشي بزرگ تعليقه برگرفته نگاشتهٔ بعنوان قرار ماهيانه بنشان و مهر خود سپارد * و آن را بزبان حال سرخط گويند * بدفاتر ديگر بخشيان پذيرائي يابد و نشانهاي خاص برگيرند * ديوان پيش خود داشته شمارهٔ ماهوار و ساليانه نمايد و بعرض همايون رساند * اگر فرمان جاگير شود بر عنوان نويسد ، تعليقهٔ تن قلمي نمايند ، * و بتکچيان آنرا بسند نگاهداشته نوشته سپارند * نخست ديوان ثبت نمايند[3] ، قيد کند و بترتيب نشان دفتر و مهر ديوان بخشي مشرف ديوان رقم پذيرد و بر طبق آن منشور والا نگارش يابد و بثبت ديوان رسد * صاحب توجيه[4] آخرين تعليقه را پيش خود نگاهدارد و شرح آنرا در ضمن فرمان نويسد و نشان و مهر خود نمايد * پس مستوفي ژوف‌نگهي بجاي آورد وبثبت وتگين او رسد * گذشت آن ناظر و بخشيان نشان و مهر نمايند * سپس بمهر ديوان و مشرف و وکيل رسد * و اگر حکم[5] نقدينه نفاذ يابد نيز بهمان آئين سرانجام گيرد ليکن اين فرمان را بزبان وقت برات گويند * و اواره‌نويسي آن معامله بتفصيل در ذيل باشد * و پس از ناظر ديوان بيوتات مهر و ثبت خود کند و از بخشيان و ديوان گذشته به نشان و مهر خانسامان رسد * و داد و ستد بيوتات از تحويل و تسليم[6] ماهيانهٔ شاگردپيشه (که در برخے بر چهره اعتماد کنند و در بعضے بر خدمت چون عملهٔ فيل‌خانه و اصطبل و عرابه‌خانه) به برات انتظام يابد و مشرف هر کارخانه در سالے دو برات نويسد از فروردين تا شهريور و از مهر تا اسفندارمذ * وجه دانه و کاه وجزآن از نقد و جنس و ماهيانهٔ خدمتگاران بر نويسد و بمهر خود رسانيده باز دهد * سپس ديوان بيوتات ديده‌وري نموده تنخواه کند و بکمي و افزوني وارسيده بکناره بر نگارد ، از تحويل فلاني برات نويسند ، * مشرف آن کارخانه بپذيرد و بنگارد[7] و قبض بنويسد و نشان و مهر خود کند * در نقدي چهارم حصّه را موقوف دارد و آنرا سندے ديگر گذرد * سپس ديوان بيوتات ، ثبت نمايند ، بنويسد * پس‌ازان مشرف برءات و قبض مذکور

---

(۱) [ش] وتن ‖ (۲) [د] با روزانه ‖ (۳) [د] نمايد ‖
(۴) [ف] توجيهه ‖ (۵) [ش ف ا ض د] حکم نقد ‖
(۶) [ض د] وتسليم وماهيانه ‖ (۷) [ض د] نگاهدارد ‖

ثبت و مهر خود کند * سپس صاحب توجیه مستوفی ناظر دیوان بیوتات دیوان کُل خانسامان مشرف دیوان وکیل نشان و مهر خود نمایند * و درهمه جا برآورد همراه بود و زنگ‌زدای اشتباه گردد * و چون درین هنگام بمهر اقدس رسد مشرف قبض نویسد و بهمان آئین بدفاتر بگذرد * سپس بر ظهر آن تفصیل وجه نویسد بدین نمط * یك حصّه اشرفي دو بخش روپیه یك بهره دام و نرخ معمول نگارد * و بسا اوقات قبض پیشتر از برات بانجام رسد * و فرمان منصب بهمان طرز انتظام یابد لیکن بکاربردازان بیوتات نرسد * و در سیورغال پس از مستوفي بدفتر دیوان سعادت امضا یابد و صدر بعد از نشان و مهر دیوان کُل مهر خویش برگذارد * گاه فرمان بعنوان طغرا بنویسند و دو سطر نخستین کوتاه نگردانند (۱) * آنرا پروانچه بر گویند * و آنرا در مقرّري بیگمان و شاهزادگان و وظائف اهل سعادت و ماهوارهٔ احدیان و چیلها و برخی پرستاران کارخانها و خوراك اسپان بارگیر کار بندند * گنجور سال بسال تازه سندے پژوهش نکند و بهتنها قبض که بنشان و مهر ارکان دولت رسد کامیاب گردند * مشرف بر نویسد وصاحب تحویل مهر خود نماید و بهثبت نمایندهٔ دیوان رسد * بدین ترتیب مهر و ثبت شود مشرف مستوفي ناظر بیوتات دیوان بیوتات دیوان کُل خانسامان مشرف دیوان (۲) * و در پروانچهٔ احدیان پس از مستوفی و دیوان و بخشي به ثبت و مهر احدي باشي رسد چنانچه از مهرباني و و آسان‌گیري قبض بمهر گیتي‌خداوند نرسد * سرخط و ابتیاع‌نامچه و مبیع نامچه و نرخ نامچه و عرض‌نامچه (تفصیل زرے است که عمل‌گذار خالصه بدرگاه روانه سازد) و قرارنامه (آنچه عمل (۳) عامل بر رعایا باز گذارد) و مقاسا (۴) (حساب که پس از تنقیح محاسبه تحویلدار از مستوفي باز گیرد) بقدسي مهر شاهنشاهي نشان نپذیرد *

آئین پایهٔ نگینها *

فرمان و پروانچه و برات را از پایان گرفته‌شکنجے چند بر دهند * نخستین اختے کم پهنا بر کنارهٔ شت پیوست جائےکه قطع کنند مهر وکیل شود و مقابل آن قدرے و اپستر ازان مهر مشرف دیوان چنانچه نیمهٔ بر شکنج دوم افتد و همچنین پایان‌تر ازو مهر صدر لیکن شیخ عبدالنّبی و سلطان خواجه برابر وکیل نگین میگذاشتند * و میانهٔ آن شکنج جای کسے است که رتبهٔ او نزدیك وکالت باشد چنانچه اتکه خان در زمان مُنعم خان و اکرم خان * و میر مال و خانسامان و پروانچي و مانند ایشان در شکنج دوم لیکن کمتر از شکنج اوّل افتد * و دیوان و بخشي از شکنج دوم در نگذرد و دیوان و بخشي جُز و دیوان بیوتات سوم و مستوفیان در چهارم و صاحب توجیه در پنجم * و قدسی مهر فراز طغرا روی فرمان آراید * و شاهزادگان نیز در تعلیقجات بر (۵) مهر کنند *

---

(۱) [ض] بگردانند * [د] گردانند ‖ (۲) در [ه] نیست ‖ (۳) در [ش ف د] نیست ‖
(۴) [ض د] و لگراد ومقاسا * [ش] مقاسات ‖

فرمانِ بیاضي *

ازانجا که برخے احکامِ خلافت درنگ برنتابد و هرکس رازدانِ آن نبود منشورِ مقدّس تنها بنگینِ شاهنشاهي پیرایه گیرد * و آنرا بدان نام خوانند * پیچیده فرمان را دوسر فراهم آورند و تازه گرهے کاغذي(۱) بزنند و بلاک ختام شود و مضمون از چشمِ غیر پوشیده ماند* آنرا از صمغ کُنار(۲) و بزو و پیپل و دیگر درختان برسازند * موم‌آسا بآتش نرم شود و از سردي بیفسرد(۳) و سخت گردد * و مختوم را بزرّین غلافها برآرایند * شکوه افزائي را ایزد پرستي انگارند * منصبداران و اجدیان و پیادگان بمردم رسانند * و چون ببندگانِ سعادت‌گراي رسد راهے درخور پذیره شوند و گوناگون نیایش بجا آورند و بر تارکِ سرگذاشته سجودِ سپاس‌گذاري برند و رساننده بانداز‌ۀ عاطفت و حمایت کامیابِ خواهش آید * و بفرمایش والا خریطه‌هاي عرائض نیز بدان طرز استواري گیرد * افزوني و کمي راه نیابد * و شورشها ازین شگرف اختراع فرونشست و گوناگون کج‌گرائیها برخاست *

آئینِ برگرفتنِ مواجب *

چون یکے از روشن‌ستارگي در جرگۀ سپاه درآید و داغِ انتظام یابد گزیده سندها بے رنجِ انتظار و خرجِ خواسته انجام پذیرد * ودر وجهِ طلب دام بنویسند وبهنگامِ برآورد نیمۀ روپیه به بهاي چهل(۴) و هشت دام * باقي را دو بخش برابر سازند یکے مهر به ارزانۀ روپیه و دیگر دام بجنسِ دهند * و چون نرخِ روپیه بر چهل دام افزود ازعاطفتِ شاهنشاهي همان دام یابد و دریک سال یک ماهه را اسپ دوپانزده افزوده و دیگر کالا ستاند * چون خریدِ ستوران بکارآگهي میشود افزایش زیان نیاورد * و همواره درستگ کارها و رسانیدنِ احکامِ خلافت احدي دستوري یابد وهرچه بسپاس‌گذاري بدو رسد اگر خدمت بشایستگي گذارد همگي بخشوده آید ورنه برخے در ماهوارۀ چشمزند * بآموزشِ پرستاري و ستردنِ نقشِ تن‌آساني اگر درکشك نیاید باحدي پانزده روز بار ندهند و بدیگران یک هفته * و تابین‌باشي دستوري یافت که از ماهوارۀ مردمِ خود بیستم حصّه برگیرد و آنرا دستمایۀ برخے خرجها برسازد *

آئینِ مساعدت *

اقطاع‌دار و ماهوارۀ ستان برگزیرے فرابیش آید و در معامله‌داني بژوهش انعام سزاوار نبود ازین رو شهریارِ مهرافزوز گنجورے و میرعرضے جداگانه برساخت * وام‌چونان تمام‌دل نگرند و ریزشِ آبرو و شورشِ انتظار برافتاد * نخستین سال بےافزوده اعتبارشود دوم شش برافزاید و درسوم هشتم * درچهارم چاریك و از پنجم تا هفتم دوپانزده و از هشتم تا دهم ده هفده و نیم *

---

(۱) [ش ف ا ص د] کاغذین ‖ (۲) [ض د] کیکر ‖ (۳) [۵] بفشرد * [ش] نیفشرد * [ف] بفسرد ‖ (۴) همچنین در نسخه * بحتمل سي و هشت ‖

و از ده و افزون دهبیست و ازین برنگذرد * و همگی سگالش آموزش نیک‌معاملگی‌است ورنه بدید داد و ستد زمانیان در شمارهٔ افزایش نبود * بے انصافان سودافزای ازین آئین والا سعادت(۱) گرفتند و شایسته انتظامے پدید آمد *

آئین انعام *

خدیو آفاق از شناخت نیرنگی مردم‌زاد بخشش را چندین روش بر ساخت * بظاهر دهد و پنهان بخشد بوام برگوید و باز نستاند * دور و نزدیک تونگر و مستمند فیض‌پذیر * فیل و اسپ و دیگر اجناس نیز بردهد * و هرروز بخشیان نامهای کشکداران و جزآن برخوانند و جرق نیافته را فراپیش دارند و بارگیها داده آید * و چون اسپ یابد تا یک‌سال(۲) درخواندگان نیاید *

آئین خیرات *

گیتی‌خداوند آرزومندان تهیدست را نقد و جنس بردهد و آشکارا و پنهان دلها بدست آرد * فراوان مردم را روزینه و ماهیانه و سالیانه مقرّر باشد و بے رنج انتظار کامیاب گردند * و آنچه هر روز نزدیکان درگاه عرض احوال مردم نمایند و خواسته برگیرند بنگاشتن درنگنجد * و آنچه همه روز بنیازمندان داده آید و آش‌خانها سرانجام یابد گذارش آن بس دراز * و گنجورے جداگانه در پیشگاه حضور آماده باشد * هر تهیدستے که بنظر همایون درآید ناگزیر کام دل بردارد *

آئین وزن مقدّس *

بسپندفروزی عین الکمال و بخشایش آرزومندان تهیدست سالے دو بار قدسی پیکر برسنجند و رنگارنگ کالا در ترازو نهند * غرّهٔ آبان‌ماه الٰهی که عنفوان شمسی سال(۳) کشور خدا است بدوازده چیز دوازده بار سخته آید طلا سیماب ابریشم خرشبو مس روح‌توتیا مکیّف روغن زرد آهن شیربرنج غلهٔ هفت‌گونه نمک * پیشی و پسی برازند نهند * و بشمارهٔ گرامی سال گوسفند و بز و مرغ بتهیدستان جاندارپرور بردهند * فراوان ریزهٔ جانور رهائی یابند * دوم پنجم رجب بهشت چیز جدا جدا برسنجند نقرهٔ قلعی پارچه سرب میوهٔ شیرینی روغن کنجد سبزی * درین دو هنگام فرخنده جشن سال‌گرهٔ انتظام یابد * بخشش و بخشایش را صلای عام در دهند *

فرزندان والاگهر و نبائر سعادت سرشت را یک بار سر سال شمسی برکشند * آغاز ازسال دوم شود * نخست بیک چیز * همچنین در هرسال وزنے افزوده گردد * برخے را هفت هشت قرار گیرد و از دوازده برنگذرد * و جانور بدستور داده آید * وبدین خواسته گنجورے و مشرفے جداگانه قرار یافته تا(۴) بشایستگی خرج شود *

---

(۱) [ش ف ا] راه سعادت برگرفتند ‖ (۲) [ض د] تا یک سال وجه خوراندن بیابد ‖
(۳) [ض د] سال‌است کشورخدا بدوازده ؟ ‖ (۴) در [ه ش ف ا] نیست ‖

آئین سیورغال *

شهریار آگاه‌دل گروهاگروه مردم را بگوناگون عاطفت تیمارداري فرماید وبه‌نیروي خرد خداداد گزین[۱] ایزدپرستش بر شمارد * و چهارگونه آدم را بزمین و روزبنه کامیاب گرداند و پایه‌شناسي را تازه روائی بردهد * نخستین[۲] آگهي جویان آباداندیشه که دست از همه برگرفته در فراهم آوردن حقیقي علوم شب از روز نشناسند * دوم[۲] رهچ کشان خویشتن‌گداز که دل به‌پیگار نفس[۳] خودآرا بسته از جهانیان رو برتافته اند * سوم[۲] درماندگان تهیدست که توانائي جست‌وجو ندارند * چهارم[۲] بزرگ‌زادگان آزرم دوست که از کم‌دانشی[۴] راه پیشه‌وري نسپرند * نقد را بزبان وقت وظیفه گویند و زمین را ملک ومدد معاش * و باین عنوان کروړها داده اند و روز بروز افزوده گردد * چون پژوهش حال مردم و گرفتن اندازهٔ آرزومندي بس کار بزرگ فروهیده مردے درست‌اندیش را که نشان صلح‌کُل ومهرباني عام وجدّ دائمي از پیشانیش گفتار وکردار او بر تابد بدین خدمت سربلندي بخشد[۵] * و او را صدر گویند * قاضي میرعدل بدو گراینده و از کاردانی ومزاج‌شناسي گزین بتکچي بدین‌سترگ شغل نامزدگردد و او یاور بوده رشتهٔ داد و ستدرا دوتائي بخشد، اورا زبان روزگار دیوان سعادت سراید * وبفرمایش شاهنشاه مهربان دل همواره خاصان درگاه‌شایستگان‌را به پیشگاه حضور آورند و فراوان مردم ازین راه کام دل برگیرند * چون آورنگ‌نشین اقبال‌لختے بپژوهش احوال برنشست پیشین صدور دامن‌آلود خواهش ناهنجار پدید آمدند * بدلاریز گفتار نزدیکان شیخ عبدالنّبي را بدین شگرف کار برگزیدند * سیورغال افغانان و چودریان[۶] خالصه شد و دیگر مردم را بتصدیق و تصحیح او گذاشتند * و پس از چندے آگهي شد که این گروه زمین یکجا ندارند * کم‌نیرو از انبازي خالصه و جاگیردار آزرده میگردد و بدگوهران را دستمایهٔ بے دیانتی مي سازد * فرمان شد که یک‌جای دلخواه تن دهند و چارهٔ این دو گروه برسازند * کارپردازان فرمان پذیرفتند و قریات جدا شد * ناتوانان سعادت‌سگال آسایش یافتند و خیرورویان تباه‌سرشت را دست کوتاه گشت * زمانه چون بر خوی خویش پرده‌دری بنیاد کرد ازین‌صدر هم داستانها بگوش رسیدن گرفت * فرمان شد که هرکه پانصد بیگه و افزون داشته باشد تا بنظر همایون پذیرائي نیابد دست ازان باز دارد * چون بزبان کردار پندپذیر نشد فرمایش[۷] رفت زیاده از صد بیگه را که تفصیل‌نیافته باشد پنج[۸] دو نمایند سه بخش خالصه گردانند مگر زنان ایزاني و توراني * و ازین آگهي که هرزه‌گرایان آرمند زمینهای قدیم گذاشته جای دیگر میگیرند قرار یافت هرکه پیشین جا بگذارد چهارم بخش‌کم کرده تن دهند * و چون پاره‌ستاني قاضیان دلنشین آمد گیتي خدیو بایزد خوشنودي از سخن‌سازیهای این عمامه‌پیرایان خراب‌درون و دراز‌آستینان

---

(۱) [ض د] گزین پایه ایزدپرستش ‖ (۲) در [ه ش ف ا] نیست ‖
(۳) [ض د] نفس خود داشته از الخ ‖ (۴) [ض د] از کم اندیشي وبیدانشي راه ‖
(۵) [ه] بخشد ‖ (۶) [ف ا] وچودهریان ‖ (۷) [د] فرمان ‖ (۸) [ف ا ض] پنج و دو ‖

کوتاه‌خرد نیندیشیده مغز کار ایشان بار جست * آنان که در صدارت سلطان خواجه بدین منصب رسیده بودند بحال گذاشته بر دیگران رقم عزل کشیده آمد * و چون تزویر معجر پوشان ایرانی و تورانی نیز پیدائی گرفت افزون از صد بیگه‌را به تصحیح تازه اشارت همایون رفت * و در صدارت عضد الدّوله چنان قرار یافت هر که بانبازی سیورغال داشته باشد و در ضمن فرمان قسمت نبود و یکی ازینها فوت شود صدر ناپرسیده بخش نماید و حصّهٔ فروشده تا درآمدن پس‌ماندگان بنظر همایون خالصه باشد * و نیز تا پانزده بیگه از پیش خود دادن دستوری شد * و از پیدائی ایمنی و آسودگی در زمینهای خویش باغها پرداخته فراوان سود برگرفتند * کارپردازان سلطنت(۱) را آزوری یا کفایت‌اندیشی بیمار خواست آورد(۲) * خدیو عالم ازین آگهی برآشفت و بخشایش فرمود * و چون پیدا شد که خداوندان صد بیگه و کمتر نیز دامن آلود خیانت‌اند فرمودند که میر صدر جهان این گروه را به پیشگاه حضور آورد و سپس چنان قرار گرفت که صدر بصلاح‌دید راقم شگرف‌نامه زیاده و کم سازد * و آئین چنانست که زمین سیورغال نیمه کشته و نیمه کشت پذیر و اگر پسین(۳) نباشد چهارم بخش کم کرده(۴) تنخواه دهند * و حاصل بیگه در هر قصبه دگرگون بود * از یک روپیه کم نباشد * گیتی‌خداوند برای دانش‌آموزی و ریاضت منشی همواره بدین کار پردازد و نیک مردان را بصدارت کُل و جُز نامزد گرداند *

آئین گردون گردان *

جهان‌سالار از کارآگهی شگرف عرابهٔ برساخت و سرمایهٔ آسایش جهانیان شد * بهنگام روئنوردی و بارکشی گوناگون محبوب را آرد برساند * و نیز سترگ‌گردونی درمیان آرد * یک(۵) تنه فیل برکشد و بدان بزرگی انجام گرفت که گوناگون خانهای گرمابه برفراز آن آماده شد و روان حمامی نشاط آورد * شگفت آنکه گاو بآسانی کشد * و نیز به شتر و اسپ گردونها بچالش درآید و مایهٔ آسودگی مردم‌زاد گردد * و نازک‌تر عرابه را بهل خوانند (بفتح با و سکون ها و لام) در هموار زمین بران چندی بهم نشسته خرامش کنند * و چنان دولابها(۶) بر ساختند و گردونها تعبیه شد که از نشیب‌لاخهای دردست آب برفراز رسد * به نیروی دو گاو چهار چرخ یکبارگی بگردش درآید و نیز بیک گاو دو چرخ * از دو چاه آب بر آرد و آسیائی(۷) بگردد *

آئین دهسپری *

جهان‌آرا از دوربینی در کشت وکار هر بیگه از پارنج(۸) جهانبانی ده سیر غلّه برستاند و بهرناحیتی انبارها برساند * خورش چهارپایان سرکار ازین سرانجام یابد و از بازار برنستانند و سرمایهٔ آسودگی

---

(۱) همچنین در [ه ش] * [ف ا] سلطنت را آزوری کفایت * [ض د] سلطنت از روی کفایت ؟ ||
(۲) [د] آورده || (۳) [ض د] چنین || (۴) [ه ض] گردد || (۵) [ض د] که یک تنه ||
(۶) [ه] دولا || (۷) [ض] و آسانی * [د] و به آسانی || (۸) [ف ا ض د] از تاریخ ||

مردم گردد * و نیز بزرگوان تهیدست را مایه‌ده آید و بهنگام گران‌ارجی بازرانی فروشند و افزون از بایست ندهند * و هرگونه آبادی ازو صورت گیرد * و فراوان‌جا در قلم‌رو ازو آش‌خانها آماده گردد و خواهشگران بی‌چیز را روزی فراچنگ آید * و بدیناتداری جابجا کارآگهان نامزد گشتند و داروغگان جدگزین و بتکچیان درست‌قلم قرار گرفتند که اندازهٔ دخل و خرج نگاه دارند *

آئین جشن‌آرائی *

شهریار قدردان نخست گزیدهٔ روشهای پیشینیان پژوهد و در روائی آن کوشش فراوان رود و بخداوندان نه نگریسته شایسته را بگران ارزش برگیرد * دوم در پرورش گوناگون مردم توجّه برگمارد و بخشش را بهانه برجوید * بنابرین چون سورهای جمشیدی و عیدهای موبدی بسمع همایون رسید پذیرش یافت و اسباب دهش آماده شد * نخستین جشن نوروزی * چون خورشید تابان بحمل برتو خاص بخشد تا نوزده روز هنگامهٔ عشرت فراهم‌آید * دران میان دو روز بزرگ عید شود و فراوان خواسته و گوناگون[1] کالا داده آید غرّهٔ فروردین‌ماه و نوزدهم هنگام شرف * و روزی که بماه همنام بود باستانیان بارگاه بساط فراخ زدی و سور آراستی و کشورخدا نیز بدان پردازد * نوزدهم فروردین * سوم اردی‌بهشت * ششم خورداد * سیزدهم تیر * هفتم امرداد * چهارم شهریور * شانزدهم مهر * دهم آبان * نهم آذر * هشتم و پانزدهم و بیست و سوم دی * دوم بهمن * پنجم اسفندارمذ * در هر جشنی صورت و معنی گوناگون آرایش پذیرد * مردم بکامیابی ترانهٔ شوق برسازند * در سر هر پهرے نقّاره بلندآوازه گردد * خنیاگران و رودنوازان بآراء[2] درآیند * و در اوّلین سه شب و دومین یک[3] چراغان برافروزند و نشاط افزوده آید * لختی ازین داستان در سرآغاز نخستین دفتر گذارش یافت *

آئین خوش روز *

گیتی‌خداوند به پژوهش آگهی و شناسا آمدن شگرفکاری روزگار سومین روز جشن هر ماه والا انجمنے آراید * سوداگر زمان بزرواز گرم‌بازاری نشیند و کالای هر کشور بدکان پیدائی درآید * پرستاران میشکوی اقبال فراهم آیند و پردگیان گوناگون مردم راه یابند * خرید و فروخت را هنگامه شود * گروها گروه کامیاب خواهش گردند * شهریار دوربین نیز بگزیدن کالا و بر نهادن نرخ تازه نقابے برسازد و بدین روش شناسائی اندوزد * نهفتگی مُلک و چگونگی مردم‌زاد و بد و نیک هرکارخانه در یابد * و این روز را بدین نام خواند و نوید خوشدلی بخشد * سپس بازار مردان انتظام یابد * بازرگان هر بوم را کام دل برآید * خدیو عالم‌داد و ستد را عیار برگیرد و بارِ یافتگان عشرت خریداری نمایند * و هر گروهے بی دورباش چارشاخ درد دل برخواند و متاع آرائی را دستمایهٔ گذارش حال گردانند * نیکان را روز مراد

---

(۱) [ع] گوناگون دادهٔ اند * [ض] گوناگون دادهٔ آید ||
(۲) [ض د] بنوا ||
(۳) [ض د] یک‌شب

بردهد[۱] و بدان را بادافراه سامان یابد * و از فروغ دیده‌وری بدین کار گنجورے و مشرفے جداگانه باشد * همان زمان بے رنجِ انتظار زر یابند و فراوان سود بردارند *

آئینِ کدخدائي *

نگاهبانیِ این شگرف پیوند دستمایهٔ پایندگیِ مردم و انجمن‌آرائیِ تعلّق باشد و یتاق‌داریِ نفسِ کج‌گرای وآبادیِ منزل * گیتي‌خداوند ازانجا که نیلک روزگار است که وسه را پاسباني کند و در زناشوئي نسبتِ معنوي و همسریِ گوهر از دست نهلد * و در زن و مردِ نارسیده نکوهیده شمارد * گزین سودے نبود و سترگ زیانے اندیشه[۲] کند * بسا در روشنائیِ خرد آمیزهٔ ناخوش افتد و ویرانیِ بنگاه بردهد[۳] * و در حیازارِ هندوستان که زنِ شوي‌گرفته بدیگرے نرسد کار بس دشوار * و رضامندیِ عروس و داماد و دستوریِ پدر و مادر ناگزیر اندیشد * و در خویشاوندیِ[۴] نزدیک ناسزا داند * و بر زبانِ قدسي چنان رود آنکه در باستان دختر بتوام نداده نقل‌بندگان را زبان بند گرداند * تقلیدِ پیشگانِ احمدی‌کیش را بیوگانیِ بني اعمام بشورش در نیاورد * سرآغازِ دین بعنفوانِ آفرینشِ مردم‌زاد[۵] مانده * گران‌مایگیِ کابین پسند نیفتد که بدهش کمتر آید و دروغ‌سازی رود * میفرمودند همانا افزایشِ آن از بیم پیوند گسیختن بود * و افزون از یلک زن بهر کس نپسندد و شورشِ طبیعت و آشوبِ خانه اندیشد * و گرفتنِ کهن سال نوجوان را ناشایسته شناسد و از شرمگینیِ دور انگارد * و دو فروهیدهٔ کم‌آز برگذارد یکے از حالِ مردان پژوهش نماید و دیگرے در کار زنان دیدباني کند و هر کدام را تویِ‌بیگي نامزد و بسا باشد که این شغلِ شگرف بیکے باز گردد * و برای سپاس‌گذاري خواسته از هر دو سو باز ستاند و سرمایهٔ فرخندگي سرانجام یابد * از پنج‌هزاري تا هزاري ده مهر و ازو تا پانصدي چهار و سپس تا صدي دو و تا دوبیستي یکے، و از ترکش‌بند تا ده‌باشي و دیگر ثروتمندان چهار روپیه * و از میانه مردم یلک روپیه و از عامّه یلک دام * حالِ پدر پژوهش رود و پایهٔ او اعتبار گیرند *

آئینِ آموزش *

در هر کشور خانهٔ دین آبادبوم سالها نوآموز را بدبستان باز دارند و مفردات حروفِ مُعجم را بچندین‌گونه اعراب آموزش رود * بفراوان نامه گرامي انفاس رایگان شود * بفرمودهٔ گیتي‌خداوند حروفِ ابتدا را بر نویسند و دیگرگون پیکر را بدانسان نگارند * نخست بصورت و نام آشنا گردند و دو روز بیش نکشد که از نقوشِ حروفِ پیوسته آگهي بر گیرد * و چون هفتهٔ بدین دریافت تنومندي یابد و لختے نظم و نثر آشنا[۶] در نیایشِ ایزدي و اندرزگذاري جدا نگاشته درآموزند * و کوشش رود

---

(۱) [ف ا ض د] بردهد ؟ ‖ (۲) [ه] اندیشه گزا * [ض] اندیشه کرا * [د] اندیشد که بسا الخ ‖ (۳) [ض] در دهد * [د] رو دهد ‖ (۴) [ض د] خویشاوندان ‖ (۵) [ه ض] مانده ‖ (۶) [ض د] آشنا رود * [ش] یابد لختے نظم و نثر انشا رود در نیایش ‖

که هر یك را خود پیشاسد و اندکے استاد دستگیری کند * و چندے هر روز یک مصرع یا یك بیت بانجام رساند * درکمتر زمانے سوادخوانی روشني پذیرد * و آموزگار هر روز از پنج چیز آگهي برجوید شناسائي حروف، الفاظ، مصرع، بیت، پیشین خواند * بدین روش آنچه بسالها آموختے بماه بل بروز کشید و جهانے بشگفت درآمد * اخلاق، حساب، سیاق، فلاحت، مساحت، هندسه، نجوم، رمل، تدبیرِ منزل، سیاستِ مدن، طب، منطق، طبیعي، ریاضي، الٰهي، تاریخ، مرتبه مرتبه اندوزد * و از هندی علوم، بیاکرن، نیاي، بیدانت، پاتنجل، برخواند[1] * و هر کس را از بایستِ وقت در نگذرانند *

ازین طرزِ آگهی مکتبها رونقِ دیگر گرفت و مدرسها فروغِ تازه یافت *

آئینِ میرآخري *

کارسازيِ سپاه فراخيِ ملک افزایشِ آگهی بدو سرانجام باید اندرختنِ جواهرِ کامیابي کشاورزِ آبادیِ منزل ازو سامان[2] * گیتی خداوند این چشمهسارِ اقبال را بچهار چیز سیراب دارد و ایزدي نیایش برشمرد * نخست آماده ساختنِ استوار کشتیها چنانچه فیل بر فرازِ آن بگذرد * و نیز چنان برسازند که بردها سرکوب آید و سرمایهٔ کشایش دشوارِ قلعها گردد * کارآگهانِ دیده‌ور منزل و راحله دانند و گزینِ اسبابِ جهانگیري شناسند خاصه برومستان و زنگبار و ترسابوم * اگرچه در قلمروِ شاهنشاهی فراوان جا بکار رود لیکن در بنگاله و کشمیر و تته[3] مدار برو * افسرخدیو سرکشتي بسانِ شگرفِ جانوران برساخت و مهابت و نشاط را همدوش گردانید * والا کاخها و دلکشا کوشکها و گزینِ چارسوها و دلفریب چمنزارها بروی دریا چهره برافروخت * و بر ساحلِ دریای شورِ خاور و باختر و جنوب ستبرگ جهازها سرانجام یافت و سرمایهٔ آسایشِ دریانوردان شد * بنادر را رونق افزود و آگهي بالش یافت * و در الهاباس و لاهور نیز آماده کرده بدریاي شور رسانید * و در کشمیر نمونهٔ ازان بر ساخت و جهانے بشگفت زار در شد *

دوم[4] گماشتنِ دریاورزانِ دیده‌ور شناسای مدّ و جزر داناي اندازهٔ ژرفا و زمانِ وزیدنِ گوناگون باد و سود و زیانِ آن و آگاه از کهسارهاي فرورفته * و بدین مایه[5] بینش تنومندي و شناوري و مهربان‌دلي و جدکاري و رنج‌کشي و بردباري و دیگر ستوده خوها چهره‌آراي حالِ ایشان * چنین فرومایه مردم را با فراوان پژوهش فراهم آورد خاصه از ملیبار * در رودبارها بشایستگي و آهستگي آدم و کالا را بساحل رسانند * و باندازهٔ کشتي در شمارهٔ ایشان تفاوت رود و در جهازها دوازده‌گونه مردم خدمتگذار باشند * ۱ ناخدا خداوند کشتي * همانا ناوخدا بود * بخواهشگریِ او کشتي بهر سو گراید * ۲ معلّم شناسای نشیب و فرازِ دریا و نیرنگِ اختران * برهنمونیِ او کشتي بمنزل شتابد

---

(۱) [ه ض] برخوانند ‖ (۲) [ف ا] بسامان * [ض د] سامان پذیرد ‖
(۳) [ض د] تهٹّه ‖ (۴) [ض د] آئینِ ملّاحان دوم الخ ‖ (۵) [د] پایه ‖

و چارهٔ خطرها برسگاله • ۳ تندیل (بفتح تای فوقانی و نون خفی و کسر دال هندی و سکون یای تحتانی و لام) بزرگ خلاصیان • ملّاح را بزبان دریاورزان خلاصی و خارهٔ گویند • ۴ ناخدا خشب کشتی نشیدان را هیمه و کاه آماده دارد و در بر آسودن و تهی کردن یاور • ۵ سرهنگ کشتی در آب افکندن و بیرون آوردن بکاردانی او و بسا هنگام کار معلّم ازو آید • ۶ بهندّاری (بفتح با و ها و نون خفی و دال هندی و الف و کسر را و سکون یای تحتانی) پاس دار فاگزران کشتی • ۷ کرّانی (بفتح کاف و تشدید را و الف و کسر نون و سکون یای تحتانی) بتکچیی خرج کشتی و آب هم بمردم رساند • ۸ سکّان‌گیر برهنمونی معلّم کشتی را سو بسو دارد • طائفهٔ باشند و گاه از بیست درگذرند • ۹ پنجری (بفتح پای فارسی و نون خفی و فتح جیم و کسر را و سکون یای تحتانی) برفراز تیر کشتی دیدبانی کند و از پیدائی ساحل و کشتی و شوریدن بادها و جز آن آگهی بخشد • ۱۰ گذمتی (بضم کاف فارسی و نون خفی و سکون میم و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی) ازخلاصیان است آب کشتی بیرون آورد • ۱۱ تبوپ‌انداز در آویزه بکار آید • کمی و افزونی ایدان[1] بتفاوت باشد • ۱۲ خارهٔ فراوان باشند • بادبان کشیدن و بستن ازین گروه آید • برخی بقعر دریا فروشده رخنه در بندند و لنگر فرومانده را بر کشایند • و در هر سفرے که بزبان این طائفه کوش گویند علوفه دگرگون بود • در بندر سازگانو ناخدا چهارصد روپیه یابد و چهار ملیغ نیز بدو بازگذارند (بهرچه خواهد برآماید و فراوان سود برگیرد) • ۱۵ و چهار را بجهت بودن مردم و برآمودن کالا لخت لخت گردانند و هر بخش را بدان نام خوانند) • معلّم دویست روپیه و دو ملیغ، تندیل صد و بیست، کرّانی پنجاه روپیه و یک ملیغ، ناخداخشب سی، سرهنگ بیست و پنج، سکّان‌گیر و پنجری و بهندّاری پانزده پانزده، گذمتی ده، خارهٔ چهل و خوراک هر روزه سرباری، دیگ‌انداز[2] دوازده • و در کنبهایت ناخدا هشت صد روپیه و بدینسان در دیگر مردم تفاوت رود • و در لاهری ناخدا سیصد روپیه و دیگران نیز بدین نسبت • و در آچپی ۲۰ ده پانزدهٔ[3] جنوبی بنادر • و در پرتگال ده بیست و پنج و در مداغه ده بیست • در پیگوو هناسری ده پانزدهٔ کنبهایت • و همچنین نظر بجا و راه تفاوتها رود • و گذارش آن بس دشوار •

و کشتی‌بانان برودبارها از پانصد دام انزون و از صد کم مامواره نگیرند •

سوم فروهیده مردے تمام‌قامت مهیب سیما بلندآواز رنج‌کش چابک‌دست کارگذار مهرگزین سفری‌دوست شناور که با زیرک[4] منشی و کم‌آزوی پیرایهٔ حال او پدیدبانی دریاها باز گذاشت • ۲۵ از کارآگهی او اشکلهای که برگذرها رو دهد بر کشاید و گذرگاه را از انبوهی و تنگی و ناهمواری ولای نگاهدارد • در بر آمودن کشتیها اندازه بکار برد و زوران رنج انتظار نکشند و تهیدستان بآسانی برگذرند •

---

(۱) [ه] بهدان ؟ ॥ (۲) [ف ا ض د] و یک انداز ॥ (۳) [ض د] پانزده و جنوبی بنادر ده و در پرتگال ॥ (۴) [ف ا] که با بزرگ‌منشی • [ض د] که بزرگ منشی و کم‌آزی ॥

و بشناوري گذشتن* نگذارد وکالا جز بگذرگاه فرود نیارند و بےضرورت بشب راهي نسازد *

چهارم بخشودن باج * جهان‌خدیو از فزونیِ عاطفت این وجه را که بخراجِ کشورها برابر بخشش فرمود * جز دست‌مزدِ کشتیبان خواهش فرود * لختے در بندر ستانند و از چهل یک زیاده نباشد * بازرگان نظر بپیشین خواهشها بخشوده انگارد * دست‌رنج در رودبارها اگر کشتي و لوازم ازو باشد در هزار من بهر کروهے یک روپیه و اگر تنها کشتي ازوست و دیگر از سیم‌خدا در دو نیم کروه * و در گذرها از فیل ده دام ، از گردونِ بارآمود چهار ، از تهي دو ، از شترِ باریک ، از خالي و اسپ و کلو با کالا نیم ، از خالي چاریک * از مرکبِ بار و از سرباري شش یک دام و از بیست آدم یک دام * و بسا باشد که نستانند * آئین چنانست که نیمه یا سوم بخشِ بارنج بدیوان باز گذارند * بازرگان را کامِ دل برآمد و متاعِ هر دیار فراواني گرفت *

آئینِ شکار *

ظاهربینانِ طبیعت‌گرای جان‌شعري را دستمایهٔ شادخواب گردانند و در خواهش‌زارِ ناشناسائي(۱) مستانه چالش رود * حقیقت‌پژوهانِ ژرف‌نگاه جان‌داروی آگهي برسازند و خلوتکدهٔ نیایش‌گري فروغ دیگر برگیرد چنانچه گزیده‌خوري گیتي‌خداوند ازان بر گوید * همواره این شغل را سرمایهٔ دانش‌افزائي گرداند و از راهِ بے تمیزي حالِ(۲) رعیّت و سپاه پژوهش رود * و در لباسِ ناشناسندگي بر مال و ملک و منزل شناسا گردد * ستم‌دیدگان را دست برگیرد و بیدادگران بباداافراه رسند * از چنین والا دید بگوناگون شکار پردازد و خویشتن را شیفتهٔ آن وا نماید* کوتاه‌بینانِ ظاهرنگاه گزین مقصود انگارند و کارآگهانِ دوربینش شکارِ حقیقت برشمرند * چون بآهنگ نخجیر خرامش رود تراوانِ چابکدست شکارگاه را گرد(۳) گیرند و بیشترے چهار پنج کروهی آن قور بایستد * امرا و گروهاگروه مردم پیرامنِ آن انتظارِ دیدار برند و یتاق‌داران بدیدباني برنشینند(۴) وگز اندازے ازین پیشتر میر تزک چهره‌افروزِ سطوت باشد و ازان پس یک و نیم کروهے برخے خدمتگاران و نزدیکان* و پاسدارانِ آن‌جا بگروهِ خدمتیّه باز گردد* وبهمان دوري بیدارمغزے با لختے خاصگان و پرستاران آهسته آهسته گام برگیرد ونشانِ شکارگاهِ خاصه نگاهدارد * و ازان پیش یکے از آگاه‌منشانِ کاردان پاسباني آن دید نماید و تا این جا برخے نزدیکان را گذاره افتد * و جز ناگزیرانِ(۵) شکار بیشتر نشتابند * و چون لختے راه سپرده آید از همراهان چندے برگرفته چالش فرمایند و قدرے دیگر شتافته گاه تنها و گاه با یک دوئے خرامان گردند و هنگام آسایش این دو گروه سعادتِ حضور دریابند * و چون آبادسکالي و طرزِ خرامش گذارش یافت لختے روشهاے آن برمیندوسد و شگرف کرداري بگفتار در می‌آورد *

---

(۱) [ض د] شناسائی ॥ (۲) [د] بحال ॥ (۳) [ه] خود گیرند ॥
(۴) [ض د] برنشینند و دو کروهے ازین الخ ॥ (۵) [ش ف ض] ناگزیر آن ॥

نخچیرِ شیر * فراخ قفسے برسازند و بآهنیں پیوندها استوار کردہ[1] بگذرگاہ شیر در کشادہ بار گذارند و باندک جنبشے فراهم آید * و بزے بدرون فرستادہ پردۂ تعبیه کنند که از دیدار باز ندارد و دستِ یازش بدر فرسد * از آزمندي بدرون شود و گرفتار گردد * دیگر * تیرِ زهرآلود در سبز[2] کمانے در کشیدہ بشاخِ درخت آویزند چنانکه هنگامِ گذشتن بکم جنبیدني[3] برکشاید و اورا بخاک نیستي بردوزد * دیگر * گوسفندے بر گذرگاہِ او بفکنند و کاہریزۂ خشکِ شلم آلود پیرامنِ آن پهن سازند * چون بآهنگِ شکار بر جوشد پنجهاے او برآلاید * هرچند رهائی طلبد آلودگي برانزاید و سراسیمه تر گردد و کمین گیران کارِ او بانجام رسانند * و گاہ زندہ بدست آورده آنس پذیر گردانند * جهان سالار از فروغِ رامتي دستان فروشي نپذیرد و این درندۂ مردم خوار را به تیر یا بندوق جان در شکرد * دیگر * کاردانے پردل بر پشتِ گاومیشِ نر بایستد و اورا با شیر درآویزد * بچابلک دستي بشاخها چندان برگیرد و بالا اندازد که جان بسپرد * عشرتِ این تماشا بکالبد گفت در نگنجد و شگفت افزائي آن در تنگنای گذارش در نیاید * از دلیري سوار برگوید یا بر پا ایستادنِ او بران پشتِ ملتسا[4] برنویسد * روزے در نواحیِ قصبۂ باري[5] ازین درندۂ جان گزا آگهي آوردند و برفرازِ فیل ناهرخان[6] به بیشۂ او خرامش افتاد * آن شرزۂ شوریده پنجه بر پیشانيِ آن کوه پیکر فروبرد و سرِ او بزمین نزدیک آورد * جهان پهلوان آن قوي هیکلِ تمام خشم را کار بانجام رسانید و شگفت افزاے پردلانِ تجربه اندوز گشت * بارے نزدِ[7] تودۂ عشرت شکار داشتند * یکے را شیرے فرو گرفت * آن ایزدي کارپرداز تیرِ دوز گردانید و نومیدِ زندگاني رستگاري یافت * دیگرِ شکارِ قمرغه بزرگ شیرے بستیزۂ گیهان خدیو برخاست و آن قادر اندازِ تمام دل بهپشاني چنان تیر برزد که از کار باز ماند * هنگامے پیادۂ را به پنجه درگرفت و نظّارگیان از زندگیِ او نومید گشتند * بکشادِ بندوق عنصري پیوندِ اورا ازهم گسلانید و گرفتار رهائي یافت * روزے در بیابانِ متهرا بشورش درآمد * شجاعت خان که پیش پیش چالش داشت پالغزِ همّت برگشت * و آن یکتاے جهانِ مردانگي برجاے ایستادہ بخشم[8] در نگریست * ازفرِّ[9] ایزدي جوششِ آن فرونشست و هراسان هراسان برگردید و در کمتر زماے تیردوز شد *

کارنامهاے این یگانۂ آفرینش افزون تر ازانست که در تنگناے قیاس درآید تا بگویائي من کج مج زبان هندي نژاد چه رسد *

* بیت *

شیرانِ جهان شکار کرده ‌ ‌ ‌ وز مورچۂ کنار کرده *

در معرکۂ که بسته شمشیر ‌ ‌ ‌ از بیم فتاده ناخنِ شیر *

---

(۱) [ش ه ف ا] گرده ‖ (۲) [ف ا ض د] سرکماني ‖ (۳) [ض د] جنبیدگی ‖
(۴) [ض د] پشت پهنا ‖ (۵) [ض د] باژي ‖ (۶) [ف ا ض] ناهرخان ‖
(۷) [ض د] باري آهو و پوز عشرت الخ ‖ (۸) [ش] بچشم ‖ (۹) [ف ا ض د] او ‖

گرفتن فیل * چندگونه بود * کهیده (بکسر مجهول کاف و های خفي و سکون یای تحتاني و فتح دال و های مکتوب) * آنرا سوار و پیاده کنند * در تابستان بچراگاه این شگرف جانور شتابند دهل و نفیر بنوازند * ازان آوا رمیدگي در سر افتد * راه شتاب پیش‌گیرد و از گراني پیکر و فروماندگي توانائي نماند (۱) * ناگزیر بسایهٔ درختے آسایش گزیند * کاردانان طنابے ریسماني یا از پوست درخت در پا و گردن او افکنند بدان درخت بربندند * سپس با فیل خانگي پیوستگي داده رهگرای گردانند * رفته رفته آنس پذیرد * چهارم بخش ارز را مژد گویان بگیرندگان باز دهند * چورکهیده (بضم جیم فارسي و سکون واو و را) * فیل خانگي را بچراگاه وحشي برند و فیلبان چنان بر فراز آن دراز کشد که جنبش ونشانے ازو پدید نباشد * جوشش آویزه درمیان آید و دران غبار زدوگیر بکمندے پابند گردد * کاّد (بکاف فارسي و الف و دال هندي) * ژرف گوے برهگذر آن خس‌پوش گردانند * چون نزدیک بدان رسد کمین‌گیران بانگ بر وي زنند * از سراسیمگي دوربیني نماند بتندي وتیزي دران مغاک افتد واز گرسنگي وتشنگي آرزومند آب وخوراک آید وآهسته آهسته فرمان پذیرد * بآر * فراخ زمینے را که آرام‌جاي فیل است از چهار سو خندق زده یک راه گذارند و دربندے بطناب استوار کرده باز دارند چنانکه بگسیختن آن فراز آید * وخورشهاي دلخواه بگذرگاه آن درون و بیرون اندازند * از آزمندي و شکم‌پروري شناسائي خود را در بارد و بے‌محابا بدانجا در شود * جان‌بازے کمین گرفته پیوند بگسلاند و دروازه فراهم گردد * بسا از خشمناکي آهنگ کشاد نماید و گرد شورش برخیزد * کاردیدگان آتش بر افروزند و خروش بردارند * و چندان تگاپو رود که ناتواني چیره‌دستي کند و نیروي آویزه نماند * فیلان خانگي آورده بر بندند و بآب و دانه رام گردانند *

اگرچه این روشها از دیرباز عشرت افروز و نشاط آرد لیکن کارفرماي (۲) گیتي خداوند تازه رونق پدید آورد و شگرف نازکیها افزود * گزیده‌ترین روشها برویے کار آوردهٔ شاهنشاهي امّت * گلّهٔ فیل را هر قدر باشد یک‌طرف گذاشته قمرغه وار در گیرند و مادهٔ فیلے چند ازان طرف نمودار گردانند * از دورباش (۳) اطراف به پیوند هم‌جنسي بدان صوب شتابند * چندانکه مادهٔ فیلان بقلعه (۴) در شوند و این جوق نیز در پی درآید و گرفتار گردد چنانکه لختے گذارده آمد *

شکار یوز * بصحرا سه‌گونه زندگي نماید و بآگهي بسر برد * بناحیتے بشکرد و غذا اندوزد و جانے (۵) برآساید و بغنود و سرمنزل نشاط برساند و بازي‌کند * و آن بیشتر فراز (۶) کُهے بود * یگانه درختے برو سایه افکند * به تنهٔ آن خویشتن بخارد * به پیرامن آن سرگین کند (آنرا بزبان هندی آکهر گویند بهمزه و الف و فتح کاف و های خفي و را) * پیشین روزگار ژرف گوے خس‌پوش گردانیدے * آن‌را اودي نامند (بضم مجهول

---

(۱) [د] بماند ‖ (۲) [ض د] کارفرمائی ‖ (۳) [ف ا] دورباش و اطراف ‖
(۴) [د] بقمرغه ‖ (۵) [ش ض د] و جائے ‖ (۶) [ف ش ا] قرارگهے ‖

همزه و سکون واو و کسر دال و سکون یای تحتانی) • چون بدانجا رسیدے فرو افتادے بسا هنگام دست و پای او خرد شکستے و گاه خویشتن را بجست‌وخیز بیرون گرفتے * و بیش از یکے پای‌بند نشدے * خدیو عالم تازه روشے پدید آورد و کاردیدگان را شگفت در گرفت * ژرفای گوے را دو سه گز بر ساخت وشگرف دربندے تعبیه رفت * چون چیته درشود بدان جنبش فراهم آید و گزندے بدو نرسد * هر بار چندے بدام افتد * نوبتے هفت یوز گرفتار آمد * بهنگام مستي که در زمستان بود ماده چیتهٔ دران دشت خودکام مشخرامید و شش نر در آرزوي او گام شوق میزدند * ناگهان بدان ژرف‌گاه درشد و جویندگان او یکے پس دیگرے همرهی گزیدند و هنگامهٔ نشاط برآراست * گیهان‌خدیو این شکاري را بمانده ساختن نیز برگزید و بینندگان را سرور افزاید * و نیز در بن[1] آن درخت حلقها بیاویزند * در هنگام مالش و خارش پای‌بند گردد * در چهل کروهي و سي کروهي دارالخلافت آگره عشرت شکار فرمودے خاصه باری[2] و سیماولي و الاپور[3] ودر حصار و سنام[4] و بهٹنده و بهٹنیر و پٹن پنجاب و فتح پور و جهنجهنو[5] وناگور و میرته و جودهپور و جیسلمیر و امرسر[6] نایں و دیگر جاهاي دوردست این صیدگاه اساس یافته بود * در اوّلین محال خود گام شوق برزدے وافتاده را خود برگرفتے و بتیمارداران سپردے • و بسا هنگام دراز راهے سپرده آهنگ آسایش فرمودے و دمے برنگرفته از جاي دیگر آگهي رسیدے و بےدرنگے بر باد پاي استعجال شتافتے * باستاني روزگار در سه ماه و اگر سخت کوشیدے دو ماه یوز نوگرفته را کشاد داده آمادهٔ شکار گردانیدے * از توجّه والا بهره‌ده روز بدلکش روشے انجام یافت * وکهن‌سالان برناخرد درحیرت‌زار افتادند و به نیرنگي شناسائي زبان آفرین کشودند * واز آبادي اندیشه و پرده‌آرائي بسا تیمار و کشاد بر خود گرفتے و حیرت‌آماي کارشناسان گشتے * و شگفت‌تر آنکه بارے چیتهٔ نو گرفته را اشارت شکار شد و بےسابقهٔ آموزش بسان آموختگان در ربود * نظّارگیان کارشناس چشم حقیقت‌بین برکشادند وبسجود عقیدت سعادت اندوختند * واز شگرفکاري دلِ مهرآمود گیتي‌خدیو یوزے در رکاب همایون بےقلاده وزنجیر شتافتے و چون مردم زیرک[7] فرمان پذیرفتے و در هر گرفتن چیته بجهت عیارگیری نشاط افزائی کردے *

در خاصان تا دریست کس برنهاده بودند و گزین تربیتي قرار یافته *

آئین[8] طعمه و ماهوارهٔ نگهبان *

اوّل را روزے پنج سیر گوشت دوم را چهار و نیم سوم را چهار چهارم را پا کم پنجم را سه و نیم ششم را سه و ربع هفتم را سه هشتم را پا کم * یك بار بخورش دهند و چون یکشنبه جانور نکشند شنبه

---

(۱) [ف ا] در تنهٔ آن ॥ (۲) [د] باژی ॥ (۳) [ش د] و الاپور ॥
(۴) [د] وسّنام ॥ (۵) [ض د] جهونجهنو ॥ (۶) [د] وامیرو سرنایں ॥
(۷) [ض د] بزرگ ॥ (۸) [ش ف ا] آئین طعمه فقط ॥

دو روزه یابند * و پیشتر هر شش ماه و امروز بسالے چهار سیر روغن و دهیك سیرگوگرد بطایه رود و از خارش نگاهدارد * و برای فرمان‌پذیری و تیمارداری بهریك چهار کس نامزد فرمودے و امروز درانچه بر اسپ رود سه و با عرابه و دولي دو * ماهوارهٔ هر کدام از سي روپیه افزون و از پنج کم نبود * و پاسبانی گلهٔ[1] عرابه نیز بدیشان باز گردد * واین گروه بزرگ و خرد باشند و هر کدام پنجگونه * در نخستین از سیصد دام دوم دویست و شصت سوم دویست و بیست چهارم دویست پنجم صد و هشتاد و ازین درنگذرد و پسین از صد و شصت دام و صد و چهل و صد و بیست و صد و ده و صد دام افزون نبود * و برای رونق کار بیشتر جلهای[2] زریفت و زنجیرهای مرصّع و تکیه‌نمدها برچیدے و گایمهای کشکانی نامزد شدے * و یکے از امرای والاشکوه بیتاق‌داری هر کدام مقرّر گشتے و پیوسته در آرایش و افزایش همّت گماشتے * و هر کدام را باندازهٔ حالت نام نهاده بودند * هر دهٔ را یك مثل گفتے و طرف نیز خواندے و پایها قرار یافته بود بدین دستور * هزار چیته در شکارگاه مقدّس فراهم آمدے و ازان شگرف آردیے نمودار گشتے * سه مثل اوّل بشرف خاصگي اختصاص داشت * همواره پنج مثل در درگاه حاضر بود سه خاصه و دویے دیگر * و برای رهگرائي این شگرف کار دو محفّه آسا بر دو طرف فیل آویزند و در هر یکے ازان یوزے عشرت اندوزے و پژوهش شکار نماید * و همچنان بر شتر و اسپ و استر برسازند و عرابهٔ اسپ و گار آماده گردد * بریك اسپ نیز جای نشست انتظام دهند و بدولي نیز کهاران برکشند * و سمندمانك[3] سرآمد همه بر چودول میرفت و بستری احترامے بر میداشتند * و پرستاران آراسته گرداگرد شتافتے و در پیشگاه او نقّاره نواختے و گاه دو طرف چوب دولي دو سوار بر گردن اسپ نهاده در نوردیدے * چندے برای یك چیته دو اسپ نامزد میشد و امروز دو را سه اسپ و برخے را یك دولي و یك عرابهٔ چهارگاوی نیز بسپارند * بسیارے بهمان دولي تنها بسر برند * چیتهٔ که از وحشت برآمده شکارآرای شود دولي اورا سه کهار برکشند و دیگران را دو *

شگرفکاری یوز * روبروی باد شتابد و بدست‌آویزآن بو و آوای دشمن شنود و چارهٔ سگالد و از نخچیر آگهي پذیرد و عشرت اندوزد * شکاریان پاس آن داشته کام دل برگیرند * و آن سه گونه بود * آپرگهٹی (بضمّ همزه و فتح بای فارسي و سکون را و فتح کاف فارسي و های خفی و کسر تای فوقانی هندی و سکون یای تحتاني) آن جان‌شکر را راستا بر نظرگاه آهو داشته گسیل کنند * بسبك‌خیزي و چابکدستي آن بادرفتار را بچنگ آورد * رگهني (بکسر را و سکون کاف فارسي و های خفي و کسر نون و سکون یای تحتاني) از دورجای در پناهے آهو نموده قلاده برگیرند و آن دورنگاه حیله اندوز به پخته‌کاري جست و خیز نماید واز پناهے به پناهے کمین گرفته چیره‌دستي

---

(۱) [د] گاو و عرابه * (۲) [ه] چلهای * [غ د] حلهای * (۳) [د] و سمندپایك *

کند * مهاري[۱] (بضمّ میم و ها والف[۲] و کسرِ را و سکونِ یای تحتاني) از یاد گذرانده در پناهے فرود آرند و عرابهٔ او دیگرسو رهگرای سازند * آهو را دودلي سراسیمه کند و آن کمین گرفته ناگهاني بدو پیوندد و فتحچیرگیری هنگامه آراید * شگفت‌افزائي و نادره‌کاري این جانور بگذارش در نگنجد و هوشمندي و دستان‌فروشي او نگارش برنتابد * تا در باشد[۳] بشکارِ ماده یازش نکند و تا بزرگ بود بخرد گزند نرساند و جز پیشین را نشکرد * و از حیله‌سازی بدست و پا گرد بر انگیزد و پناهے برسازد و خویشتن را چنان پست کند که ازو تا روی زمین باز نتوان شناخت * پیشین زمان از سه فتحچیر بیشتر نگرفتے و امروز تا دوازده بشکرد * گیهان‌خدیو چترمنزل پدید آورد (بفتحِ جیم فارسي و سکونِ تای فوقاني و را و فتحِ میم و نونِ خفي و فتحِ دالِ هندی و لام) بآهوزارے کمین گیرند و ازین شکارے قمرغه‌وار بر سازند * بهنگامِ قابو از هر سو قلاده بر دارند و خیل خیل آهو جان بسپرد * و آموزندگان و خدمتگارانِ این جانور هنگامِ کارپردازی به بخشش اختصاص یابند و آموزشِ نیکوپرستاری بجا آید * و بهر جانورے مکرمتے مخاص مقرّر * نگارشِ آن سخن دراز گرداند * از مهرافزونیِ گیهان‌خدیو آهوئے باچینهٔ دوستي گرفت و یکجا بسر بردے و نشاطِ یگانگي نمودے * شگفت آنکه چون بدیگر آهوان رها کردے بآئینِ خرد گرمِ جانشکري شدے * باستاني زمانهٔ آخرهای روز سر ندادے و از سرکشی و صحراگزینی اندیشیدے * امروز از کارشناسیِ شهریارِ شبانگاهان واگذارند و بشایستگی فرمان پذیرد * و نیز غیرِ زمانِ شکار چشم بند داشتے و گرنه تپش[۴] نمودے و سراسیمه شدے * امروز بے‌نقاب آرامش گزیند * در چهل چینهٔ خاصگی در امرا بای وبرد قرار یافته بود * هرکه آن روز پیشدستی کردے از دیگران گرو بردے و همچنین چینهٔ هرکس پیشتر از همه بیست شکار انداختے دوریهٔ آن پنج روپیه از همسرانِ خویش گرفتے * و سردارِ سرآمد چیتها سیّد احمدِ بارهه از گرو یك مهر برستاندے و ازین نقد فراوان خواسته فراهم آورد * و هرگاه امیرے بیست جفت شاخ آهوی سیاه بنظرِ اقدس درآوردے یك یك اشرفي از همقروفان گرفتے * و همچنین درمیانِ طرف‌داران و قراولان نیز شرطها بود و هنگامهٔ فتحچیربائی گرمی داشت * بهر چندے پوستهای آهو بمستمندان ضمیمهٔ خواسته گردانیدے و شگفت آنکه هریك را بر شناختے که از آهوی کدامین شکارگاه است * و روزهای آیندهٔ جانشکری نپرداختے که برای ولادتِ شاهزادهٔ والاگوهرِ بزرگ‌منش نذر فرموده بودند *

سیاه‌گوش * گیتی‌خداوند شکارِ این کوته‌بیکرِ تمام‌همّت فراوان دوست دارد * باستانی روزگار خرگوش و روباه گرفتے امروز آهوی سیاه درشکرد * روزے یك سیر گوشت خورد و هریك را تیماردارے جداگانه بود * ماهوارهٔ او صد دام *

---

(۱) [ش] مهری ‖ (۲) در [ش] نیست ‖ (۳) [۵] یابد ‖ (۴) [ف ۱] پیشي * [۵] تبش * [ش] بے‌سري ‖

سگ * بدین جانور خجسته خو نیز گیهان خدیو را افزون توجّه و هموارد از هر مرزوبوم آورند * ازکابلستان بس گزیده بود خاصه در زمین هزاره[۱] نشین * بزبورها[۲] برآرایند و نامها بر نهند * بررشها جانور در رباید و عشرت آورد * شگفت تر آنکه بشیر درآویزد و چندے یکتائی گزیده بخاک و خون آلایند * خاصگی روزے دو سیر گوشت یابد و دیگران یک سیرو ربع * و دو تازی را یک نگهبان نامزد * ماهوارد صد دام *

شکار آهو با آهو * این رمیده جانور انس گیرد و فرمان پذیر آید * دامے برفراز دو شاخ بآویزد وحشي بار گذارند واز خشمناکي باهم درآویزند * دران زدوخورد شاخ یا پای یا گوش بند گردد * کمین گرفتگان در رسیده بچنگ آورند و بُستادی رام سازند * واگر دام بگسلد یا نیروی آویختن نماند بشناسائي پیش دیدبان بازآید و او دست[۳] افزار بند را تازه سازد یا آهوئے دیگر بدان کار فرستد * اگرچه لختے سلطان فیروز خلجي بدین پرداخت لیکن در زمان گیتي خداوند پایهٔ والا یافت * شگفت آنکه بارها دشتي از صبح تا شام گرم آویزد شد و چهار تنومند خانگي را بر شکست و بار پنجمین گرفتار آمد * درین روزگار چنان سخن شنو آید که شبانگاه شکار کند * اگر دام بگسلد یا صحرائي گریزد بتیماردار خود گراید و گاه از آواز طلب آویزد گذاشته بازآید و بفرمود بار گردد و جنگ آراید * در باستاني زمان آخرهای روز گسیل نکردے و از صحراگزیني اندیشیدے و در گذاشتن گوئے بپا آویختے[۴] *

از زیرکي و فرومندي او داستانها بر گذارند و شگرف کردارها بر خوانند * آنچه درین هنگام حیرت آورد آهوئے از صوبهٔ الهاباس راه صحرا برگرفت و چندین دریا و آبادي به پخته کاري گذشت و بیاد زاد بوم بپنجاب آمد و بخستین تیماردار پیوست * و در پیشین روزگار درین عشرتگاه جز یک دو کس نرفتے و از بیم رمیدگي پوشش دیگرگون ساخته به پناه رستنیها شتافتے و بجز دشتی آهو بکار نیامدے و اورا بطرزے گرفته شکار آموختے * گیتي خداوند تازه آئینے برانگیخت چنانچه زیاده از دویست کس نشاط اندوزند * چهل گاو آهسته آزموده براه دوآورند و به پناه آن هنگامهٔ عشرتیان فراهم آید * و ازو نژادها برگرفتند و خانه زادان شکاري پدید آمد * و نیز تیماردار آهو خم شده برخود جهانیدے و صحرائی عشرت نر و مادگي اندیشیده درآویختے * گیهان خدیو نکوهیده بر شمرد و دستمایهٔ آویزش ماده آهوئے برساخت * و از نیرنگ اقبال آهوئے چیتهٔ را پای بند گردانید و هر دو را از گجرات آوردند چنانچه در گذارش گاه گفته آمد * گهتاهیره (بفتح کاف فارسي و های خفي و نون پنهان و تاي فوقاني هندي و الف و کسر مجهول ها و سکون یاي تحتاني و فتح را و های مکتوب) سپرے یا سبدے واژگون بدست گیرند و در پناه او چراغے برافروزند و زنگ نوازان نگاهبو رود * و کمان داران دران حواشي بزوهش جانور نمایند * ازان روشنائي و آوا جانوران فراهم آیند و کمین گرفتگان تیردوز

---

(۱) [د] هزاره * پسین بزبورها * [ک] هزاره نشین ॥ (۲) [و ۴ ک] بر یوزها ॥

(۳) در نسخها دست افراز ॥ (۴) [ه] بپا ویختندے * [ف ا د] بپا آویختندے ॥

گردانند * و گاه از شنود ساز به بیهوشي گرایند * دستگیر گردند * برخے افسون خنیاگري بردمند و جانور از فریفتگي فراهم آید * سنگین‌دلان برخیزند و جان بشکرند * گیتي خداوند از دیرباز هر دو را نکوهیده برشمرد و بدان نگراید * تهانگي (بفتح تای فوقاني و های خفي و الف و نون بنهان و کسر کاف فارسي و سکون یاي تحتاني) حیله‌پردازے رو بروي آهوي دشتي از دور برهنه سر جنبشهاي ناهنجار نماید * وحشي دیوانه پنداشته نزدیک شود و بشگفتگي در رود * درین هنگام کمین‌گرفته جان شکرد و عشرت اندوزد * بوکاره (بفتح با و سکون واو و کاف و الف و فتح را و های مکتوب) چندے کمان‌دار بادرویه دورتر از یکدیگر نشینند و برخے آهوان را رانده بدان سو برند * رانده چادرے بر هوا دارد * وحشیان رم‌خورده بخواهش طبیعت بگریزند و ناگاه بکمین‌گرفتگان رسیده زندگي در سپرند * دَدَاون (بفتح دو دال هندي و الف و فتح واو و سکون نون) نزدیک به پیشین طرز * یک دو کمان‌دار سبزپوش بهمان روش بایستند و آهوان را رانده نزدیک خود آورند * عشرت نخچیر پدید آید و شگفته‌دلي آورد * اجاره (بفتح همزه و جیم و الف و فتح را و های مکتوب) کمان‌داران سرایاي خود را بسبز رستنیها درپوشند و تیر و کمان نیز بدانسان آرایند * و در گذرگاه درندگان پاي همّت افشرند و نشاط صیدافکني بجا آید * و نیز رسنے از پوست آهو بتابند و پیرامن آرامگاه وحشي بر درخت یا چوب فرا دارند * بادرویه گذاشته دامے چند برنهند * جان‌شکران از کناره نمودار شوند * جانوران هراس گرفته ناگزیر بدان گذرگاه شتابند و گرفتار آیند * و گاه نخچیر پرداز در پناه درختے آواز خود را بسان آواي آهو برسازد و او برابر شتافته جان درسپارد * و نیز ماده آهوئے پشت بربندند یا آموخته را بچرا واگذارند * صحرائي از هم‌جنسي بدو پیوندد و پاي‌بند گردد * تهگی (بفتح تاي فوقاني هندي و های خفي و کسر کاف فارسي و سکون یاي تحتاني) کمان‌دارے در خانهٔ زین برهنه‌سر بیهشانه خرامد و از ترواش پان پوشش بر آورده زخمی‌آسا بیتابی کند * جان‌شکران صحرائی و جزآن گرد او فراهم آیند و فروشدن را انتظار برند و دران آرمندي و خواهشگري تیردوز گردند *

شکار نرگاوسیش * بآرامگاه او ریسمانے در زمین فرو برده حلقه‌وارے بیرون گذارند و دراز رسنے دیگر پیوند یابد * مادهٔ گشن‌خواه را بدانجا بربندند * تیزدستے پردل بکمین نشیند * چون وحشی را گذر افتد بعشرت نرمادگی پردازد و آن دلیر فرصت‌جو اورا پاي‌بند گرداند * بسا باشد از بالغز همّت گزند جانی رسد * و نیز در آبگیرها گوناگون جانور پناه برد * گرد او دامها باز گذارند و فراز گاومیش بر نشسته سنانها در دست بآب در شوند * برخے سنان‌دوز گردند و گروهے بدام افتند * و در چراگاه دشتی نیز بدین روش نشاط اندوزند *

شکار پرنده * شاهسوار اقبال را بدین بازدپروازان نادره‌کار دل گراید و بگوناگون شکار آن نشاط اندوزد * اگرچه باز و شاهین و شنقار و شاهباز و برکت کشاد دهد وبشگرف روشها کار فرماید لیکن باشه را بیشتر

دوست دارد و گزین ناصها بر نهد * درین گام‌وزقاری وخلاصه‌نویسی از پیشگاه خرد کجا دستوری که
این دل‌آویز داستان سیراب بر گوید و کاربرد آن یک‌سرِ فرو خواند خامه که ازین‌شناسائی نصیبهٔ ندارد
و از جان‌شکری رمیده‌دل * لیکن لختے بر میگذارد و شناسندگان را بسروقت شناسائی میبرد * اواسطِ
بهار به پیشگاه دید درآورده بکریز نشانند و بشهرها فرستند * و چون آن هنگام سپهی گردد آغازِ دیدن
شود * نخست خاصگی بارها بترتیب برآمدن بگذرند * و در جرّها بفزونیِ شکار بیشی و بسی رود * ۵
سپس باشه و شاهین و کهیله(۱) و چپّک‌باشه و بحری و بحری‌بچه شکره و چپّک آن و ترمتی و ریکی
و بیسره و دهوتی و چرغ و چرغیله و لگر(۲) و جهگر (گیتی‌خدارند چپّکِ لگر را بدین نام خواند)
بروشِ گذارش در نظرگاه آرند * و مولچین(۳) نیز آورده اند (جانورے است گنجشک آسا زردگونِ شاهین‌وار
کلنگ را از پا اندازد * و آنچه از باز گذارند بر فرازِ پیذائی نیامده * گویند در پرواز بالِ اورا ببرد و گردے
برانکه چشم افگار سازد * از کشمیر(۴) اورده‌پیر نیز آورند سبز فام مرغے است از طوطی خردتر و نولِ او ۱۰
سرخ و راست و دراز و دم کشیده(۵)تر * ریزه جانوران از هوا بشکره و باز بر دست نشیند * و بسیارے
جانوران شکارآموز گردند و گذارش آن بس دراز چنانچه زاغ(۶) گنجشک و بودنه و سارو بگیرد *
شهریار از فراخ‌حوصلگی و پرده(۷)باقی آن هنگامه آراید و صورت‌گرایانِ ظاهربین پیش‌دیدِ همّت اندیشند *
بسیارے منصب‌دار و احدي و دیگر سوار بدین‌خدمت نامزد و پیادگانِ این کارگاه کشمیري و هندي *
ماهوارهٔ نخستین * اوّلِ اوّل هفت و نیم روپیه ' دوم هفت ' سوم پا کم * اوّلِ دوم شش و نیم ' دوم ۱۵
شش و چاریك ' سوم پاکم شش * اوّلِ سوم پنج و نیم ' دوم پنج ' سوم چهار و نیم * و پسین بدین
شمار * اوّلِ اوّل پنج روپیه ' دوم پا کم ' سوم چهار و نیم * اوّلِ دوم چهار و ربع ' دوم چهار ' سوم پاکم *
اوّلِ سوم سه و نیم دوم سه و ربع سوم سه *

طعمه * اگرچه در کشمیر و برخے هوسناکان هندي‌یوم روزے یکبار گوشت بخورش دهند در قوشخانهٔ
گیتي‌خداوند دو بار * باز بوزنِ هفت دام ' جرّ شش ' بحري و لاچین و کهیله پنج ' باشه سه ' چپّکِ ۲۰
باشه و شکره و چپّکِ(۹) آو و بیسره و دهوتی و دیگر همسران دو * و پایانِ روز بگنجشك سیر کنند * باز
و جرّه و بحري‌هفت ' لاچین پنج ' باشه سه ' دیگران دو * وچرغ ولگررا درین هنگام نیز گوشت دهند *
و شنقار و شاهباز و بُرکت را یك سیر * و بیشتر روز شکار از صید او طعمه برسازند *

---

(۱) [ض د] کهیله چپک باشین بحری‌بچه شکره بحری ترمتي ‖ (۲) [ض د] لگر جهگر ‖
(۳) [ض د] مورچین ‖ (۴) [د] سازه و روده ببرد * از کشمیر نیز آورند سبزفام الخ ‖
(۵) [ش ف] از کشمیر و آورده ببز نیز آورند * [ا] از کشمیر و اورده نیز آورند * [و] و از کشمیر
و اورده نیز آورده اند * [ع] و از کشمیر اورده پر نیز آورند * [ك] و از کشمیر زورده پیر ‖
(۶) [ش] کشیده نیز ریزه الخ ‖ (۷) [ع ا] زاغ و گنجشک ‖
(۸) [ش ف ا] و برده‌باري ‖ (۹) در [ض د] نیست ‖

ارزش * مردم از فزونیِ خواهش و ناشناسی بگران خواسته خریداري نمایند * شهریارِ دیده‌ور اگرچه بازرگانان را کامیابِ خواهش گرداند لیکن از داد بژوهي اندازهٔ نرخ بر گیرد * فروشنده سود اندوزد و خریده زیان‌زدگي نکشد * قیمت را سه پایه نهاده اند * نخست خانه‌گریز که بدیدبانيِ کارآگهان پر ریختگی تازگي پذیرفته * دوم چوز که آن حال ندیده باشد * سوم ترناک که در صحرا تولک[1] یافته *

اوّلِ نخستین قسمِ بار را دوازده مهر دومین نه سومین شش * اوّلِ دوم ده دوم هفت سوم چهار چهارم دو * سومین لختی کمتر از دومین * ومراتبِ اوّلین جرّه هشت مهر، پنج، دو، یك * دومین شش، چهار، یك و نیم، یك، پنج روپیه * باشه اوّل سه مهر، دو، یك، چهار روپیه * دومین، دو، یك، پنج[2] روپیه * شاهین هردو گونه سه، دو، یك * بحري دو، یک و نیم، یك * بحريِ بچه قدرے کم * کهیله یك و نیم، یک، نیم * چرغ دو و نیم روپیه، دو، یك و نیم * چپّك باشه یك روپیه، نیم، چاریک * شکره یك و نیم روپیه، یك، نیم * بیسره دو روپیه، یك و نیم، یک * چپّكِ شکره لگز جهگر ترمتي ریگی[3] یك روپیه، نیم، ربع * و بیشترے را در اقسام ارج یکسان بود *

درین عشرت نیز میرشکاران بتفاوتِ مراتب بگزیده بخششها چهره برافروزند و والاپایگی یابند * و آنچه ناگزیر دهند در هر شکارے از یك مهر تا یک دام * اگر زنده یا پوست آورند تفاوت بخوب‌کرداري جانور و بزرگی و خردي صید بود * و بازدارنده نیمهٔ قرارداد بر گیرد * چون در پیشگاهِ حضور شکار شود ده‌بیست بار دهند و اگر جانور برسمِ پیشکش آید سرِ هربارے بقوش‌بیگي یك و نیم روپیه و بمشرف نیم داده آید * و در جرّه قوش‌بیگي یك روپیه و مشرف چرن و در باشه نخستین چرن و پسین اشت و در لاچین و چرغ و چرغیله و کهیله و بحری‌بچه اوّلین اشت و دومین دسا و درچپّك و باشه و دهوتي و جزآن نخست دسا دیگر سوکي * و باز و شاهین کمتر از چهل و جرّه از سي و باشه از صد و بحری و چرغ از بیست و لگر و شکره از ده در سرکار نباشد و افزوني را اندازه نبود *

مرغابي * فراوان روش عشرت آراید * شگفت‌تر آنکه کالبدے را به پوست[4] او که پر و منقار و دُم پیوسته باشد در گیرند و دو سوراخ براي دیدباني گذارند * جان شکرے[5] سر درآورده تا گلو بآب فرو شود و به بخته کاري نزدیک شده یك یك بزیر برد و نشاط افزاید * بسا از زیرکي دریابند و پرواز کنند * و در عرصهٔ دلکشاي کشمیر باز چنان دست‌آموز گردد که از فرازِ آب گرفته بزورقچه باز آید و گاه فرو برده بالاي آن نشیند * و نیز در پناهِ گاوے در رسند و دستگیر گردانند *

دُرّاج * گوناگون بود و غریب‌تر آنکه نوزاد را فرمان‌پذیر گردانند و هنگامِ فرمایش بآوا درآید

---

(۱) [د] پولك ‖ (۲) [ش] پنج روپیه، سه شاهین الخ ‖ (۳) همچنین در [ض] * در دیگر نسخها هر یکه ‖ (۴) [ض د] به پوست و پر و منقار و دم که پیوسته باشد ‖ (۵) [ض د] بسر ‖

و با همسران بستیزد * و در قفسے بر گذارند و گردِ آن موئین دامها پیوندند * باشارتِ صیّاد سرائیدن آغازد و صحرائي به‌بوي یکجهتي یا بآهنگِ پرخاش آمده بدام درافتد *

بودنه[1] * شبانگاه یک گلین آوندے تنگ‌دهن چنان بر دمد که آواي بوم دهد * از بیمناکي فراهم آیند * و دیگرے مشتے خس برافروخته بگردش درآورد * سراسیمها را چشم خیره گردد * برگرفته قفس نشین گردانند * و نیز بزرگ دامے دران جاے که مي‌باشند کشان‌کشان برند و پرواز گرفته پاي‌بند گردند *

لگر * بچرغ ماند و تنه برابرِ جرّه * دامها آویزند و پرهاي جانوران بچنگلهاي او باز گذاشته به پرواز در آرند * جان‌شکر جانوران صید اندیشیده برون‌دن گرایند و پاي‌بند آمده آویزش کنان بزمین اوفتند *

غوغائي * چغدے را با او بر سر دارے از نی ببرندند و موئین حلقها بیاویزند * بوم بیتابي کند * آن دیگر آهنگ آویزه پنداشته فریاد برکشد * همسران بیاوري بر خیزند و پاي‌بند نشینند *

غوک * از نیرنگِ آموزش گنجشک در ربایند و بینندگان را شادي بر دهد * از شگرفکاریِ خواهش بشکارِ عنکبوت دل نهد[2] و از چاره‌سگالي و جست‌وخیز و گرفت‌وگیر مگس عشرت اندوزد * بیت *

عشق‌است و صد هزار تقاضا[3] مرا چه جرم گر خواهشے کند دلِ شیدا مرا چه جرم

و الحق نمونه‌ایست از طُرفه‌کاري یوز و شگرف شناسائي را نمودار *

گذارشِ این داستان بس دراز است وشمارهٔ آن از اندازه بیرون * بهتر که ازین درگذرد و بدیگرے درآویزد *

آئینِ نشاطبازي *

شهریارِ دیده‌ور بگزینِ سگالشها هنگامه برسازد و در نقابِ شگفتگي عیارِ گوهر برگیرد * و آن گوناگون بود * لختے ازان می نویسد و بستانِ سخن‌سرائي شاداب میگرداند *

چوگان بازي *

ظاهربینان نشاطِ طبیعت اندیشند و سرمایهٔ بازي انگارند * والانگهان خردافروزي دانند ودستمایهٔ جدکاري برشمرند * عیارِ مردم‌زاد گرفته آید و پیوندِ یکجهتي استوار گردد * کندآوران را ورزشِ سواري فرادست آید و خنکِ شدنِ هیونان و راست‌جلوي اینها سامان پذیرد * ازین رو کشورِ خدا را بدیرِ روش فراوان میل * بظاهر برده آراید و در معني نقابِ پوشیدگان برگیرد *

چون شهسوارِ دولت بمیدان چالش فرماید سعادت‌منشے را طرف سازد * سپس شگرفکارانِ چابکدست برگزینند و همه را آن در سر که از طرفِ گیتي‌خداوند کارپردازي نمایند * از دلجوئي فرمایش نرود بقُرعه دو دو را جدا گردانند * از دهٔ کس در بازي برنبغزایند لیکن بسیارے جدا شوند و برهگذرِ انتظار بنشینند * چون یک گهري بگذرد دو کس آسایش گزینند و دوئے دیگر بتکاپوي در آید * و این نشاط‌آرائي بر دوگونه باشد * نخست گوي در خمِ چوگان گرفته آهسته آهسته از میان بحال[4]

---

(۱) [ه ض د] پودنه ؟ ‖ (۲) [ف ا د] نهنده ‖ (۳) [ض د] تمنّا ‖ (۴) [ف ا] بهال ‖

رساند * این را بهندي زبان رول گویند (بضمّ مجهول را وسکون واو و لام) * دیگر از کم‌خطائي و تیزدستي گوي را بزور چوگان از میان برد و بچالاکي پیشتر از همه رسیده بار برزند * آنرا بیله نامند (بکسر مجهول با وسکون یاي تحتاني و فتح لام و هاي مکتوب) * و آن برچند روش بود * ازدست راست راستاراست برزنند(۱) یا بازگشتي و همچنین بدست چپ یا از پیش سینهٔ بارگي گوي بجانب دست راست بزند یا جانب چپ و بدینسان(۲) از پس پایهای اسپ و از میان شکم گوي‌رباني نماید(۳) یا سیخکي(۴) بزند چون پیش روی اسپ باشد یا میان در پاي اسپ بود خود را بر سَغري گرفته گوي رباید* و گیتي‌خداوند در همگي روش‌کم همتا و بسا هنگام از هوا برباید و مردم‌زاد بشگفت درشوند * چون گوي بحال رسانند نقّاره بلندآوازه گردد و دور و نزدیك آگهي پذیرد و براي هنگامهٔ گرمي برد و پاي قرار یابد * حریفان از هم بستانند(۵) و آنکه حال کند زیاده برگیرد * هرگاه گوي را یکے از هوا بدست رباید و از میل(۶) بگذرد یا بگذراند بُرد برشمرند * و درین هنگام تفوّمندان کارپرداز بدو پیوسته آویزش نمایند و شگرف چابکدستیها بروي کار آید *

گیتي‌خداوند گاه بتاریك شبها نیز بدین روش پردازد و کاردیدگان بحیرت اوفتند * بیشتر از چوب پلاس که سبك و آتش او دیرپا باشد گوي برسازند و بفروغ آن هنگامهٔ نشاط گرمي پذیرد * و براي زیب‌افزائي که ناگزیر تعلّق است بسر چوگان زرّین و سیمین حلقها آویزند و پس از شکستن بدست هر که در آید ازو باشد * نیرنگي این هنگامه بقالب گفت‌درنگنجد تا(۷) این هیچ مدان چه برگذارد *

عشق‌بازي *

کبوتردوستي را بدین نام خوانند * آنچه بسیارے را افسانهٔ گران‌خوابي گیتي‌خداوند را از اندیشه‌آبادي سرمایهٔ هوش‌افروزي * ازین بازیچه برخے صورت‌گرایان وحشي را بانس پذیري درآرد و جانداروي یکتادلي را مایه دهد * از چرخ و بازي داستان وجد و سماع ایزد دوستان برخواند و نیرنگسازيِ تقدیر را ثناگر آید * ازین دورنگهي اورنگ‌نشین فرهنگ‌آرا بدین نشاطبازي فراوان دل برنهاد و این جانور را دیگرپایه پدید آمد * فرماندهان ایران و توران بارمغاني فرستادند و بازرگانان نیز گزیده را جوق‌جوق آورده * در خردسالي بخواهشگريِ طبیعت لختے پرداختے و در تابش خرد چندے بازي پنداشته از نظر انداخت * چون بینش افزایش گرفت بگزین‌سگالش از سر پرداختند * سبز کبوترے والاهنر از خان اعظم کوکلتاش بدست(۸) اوفتاد و پرورش شاهي او را سرآمد کبوتران ساخت *

---

(۱) [ض د] بزنه * [ف ا] بزنند تا بازگشتی ‖ (۲) [ش ف ا] و بدینسان سکان از پس ؟ * [۴] و بدین سکان ‖ (۳) [ش د] نماینده ‖ (۴) [ف ا و] با * الفاظ یا سیخکی‌تا گوی رباید در [ض د] نیست ‖ (۵) [ش] نستانند ‖ (۶) [ض د] میل او ‖ (۷) [ض د] تا باین هیچمدان چه برگذارد ‖ (۸) [د] بدشت ‖

بموهنه روشناش آفاق شد * ازو گزیدها برآمدند چنانچه اشکي و پریزاد و الماس و شاه‌عودي * و از نژاد این سبك روحان کارنامها جهان را در گرفت و داستانِ عشقبازيِ عمر شیخ میرزا و سلطان حسین میرزا را روائي نماند * شگرف اختراعها بروي کار آمد * عشقبازانِ ایران و توران بشگفت اوفتادند و کار از سر گرفتند * در باستانيِ زمان هر ذات را باهم پیوند دادے و تتاج بر گرفتے * گیتي‌خدیو خوش‌سنجي و نیك‌عملي سرمایهٔ جفت ساختن گردانید و گزین نژاد چهرهٔ بر افروخت * نا آشنا نر و ماده پنج شش روز یکجا نگاهدارند * چنان برآمیزند که پس از فراوان جدائي یکدیگر را شناسا آیند * از آغاز پیوستگي هشت تا دوازده روز تخم دهد و اگر خرد یا بیمار باشد بیشتر * در مهرماهِ الٰهي پیوندند و در فروردین جدائي اندازند * دو تخم دهد و گاه یکے * نر در روز و ماده بشب فرازِ بیضه نشیند و بگرمي و نرمي پرورد * در زمستان بیست(۱) و یك روز بچه آرد و اگر هوا قدرے گرم باشد بهفده هژده کشد * تا شش روز کم‌وبیش بچه فَلَه خورد و مادر و پدر دانه را بسانِ آب قوام‌دار ساخته بخورش دهند و آنرا بدین نام برخوانند * سپس دانه را فرو برده پیش از نخستین هضم برآورند و بدان پرورند * چون یك ماه کم و زیاده بگذرد و نیروی دانه چیدن پدید آید ازانها جدا سازند * گاه تخم و بچه را بکبوترِ دیگر پرورش دهند * نورسِ خانها(۲) بعشق‌باز سپارند * برخے در تور(۳) داشته بانزایشِ تنومندي و جا آشنائي برکوشد(۴) * چون هردو پدید آید سه یک تا چهاریك راتبه دهند * چون لختے بگرسنگي سازد کم کم بپرواز درآید چندانکه روزے چهل هوا عشرت افزاید * یك پریدن تا نشستن را بدین نام خوانند * چرخ و بازیِ این هنگام(۵) اعتماد را نشاید * و از پرها ده شمارند * چون هشت پریزد از پرش باز دارند و خواباندن گویند * دو ماه پرها تازه سازد و سترگ نیرو پدید آید و از سر بپرواز درآرند و از هنرمندي(۶) این زمان باز گویند * چون چرخ و بازي قرارگیرد در پیشگاهِ حضور آورند تا چهارماه انتظارِ چرخ و بازي برند * شهونی(۷) جنبشے که دورهٔ تمام کند چرخ گویند * اگر درست گردش ادا نشود کتف خوانند و اعتبار نگیرند * و بازي معلّق زدن بود * برخے را رای آن بود که دو کتف بهم میرسند و بینندهٔ معلّق پندارد * بفرمانِ گیتي‌خداوند یك کتفِ او بسیاهي تر کردند و ناسرگیِ گفته پیدائي گرفت * ولختے در چرخ و بازي درهم شده مدهوشانه بزمین آید و آن را گلوله گویند و نکوهیده دانند * و گاه از آسیب نوشود و بسا نزدیك بزمین آگهي از سرگیرد و خویشتن را جمع ساخته بپرواز آید * در خاصگي کبوترخانها کبوترے پانزده چرخ و هفتاد بازي ادا کند و شگفت‌افزاي دیده‌وران گردد * و در قدیم یازده یا بیست و یك کبوتر بپرواز داشتے * امروز صد و یک را به پرش درآورند * و از کارآگهي افسرخدیو چنان انس پذیرد که شبها

---

(۱) [د] بیست ‖ (۲) [ش ۵] جوانها * [ف ۱] خوانها ؟ ‖ (۳) [۴] تو ‖
(۴) [ض د] بر کوشند ‖ (۵) [ف ۱] این هنگام را اعتماد نشاید ‖
(۶) [۵] هنرمندان ‖ (۷) [ف ۱] شوقی جنبشے * [ض د] شوقے و جنبشے ‖

نشاط بازي كند و بلند پروازي نمايد * و نيز بهنگام كوچ و چالشِ يسّال[۱] پروازكنان شتابند * كهاران آشيانها برگرفته راه بسپرند * دران روارو لختے آسايند و از سرپرش چهره برافروزد * شمارهٔ اين جانوربس دشوار وآنچه در حضور باشند از بيست هزار افزون * ازاين‌ميان پانصد نامور و خاصگي * هنرمندي هريك را شگرف داستانها * باستاني عشق بازان در شناسائيِ اين پرنده به تافتنِ پا يا چاكِ چشم و شكافتنِ سرِ[۲] بيني چاره گزيدے و در افزون ازين فراوان رنجِ بردے * گيتي‌خداوند بس نشانها بروي كار آورد و دشواري بآساني گرائيد * نخست از همان سه روش چندين گونه برساخت دو چشم بالا و پائين وهشت ناخن و دو طرفِ[۳] پرهٔ بيني نشيب و بالاء در ضربِ يكديگر نشانها بس افزايش گرفت * دوم از گوناگونِ[۴] رنگارنگ انگشتري * و دفترے جداگانه سررشتهٔ اين نگاهدارد * گيتي‌خداوند اورا ده پايه قرار داد و در هر قسم كبوترخانها انتظام گرفت * نخستين را اندازه نبود و نرخِ او دگرگون باشد * بسا تهيدستانِ آرزومند پايهٔ تونگري گرفتند * جفتِ دوم سه روپيه * سوم دو ونيم * چهارم دو * پنجم يك و نيم * ششم يك * هفتم ربع كم * هشتم نيم * نهم و دهم سه اشت * نخست نژادِ موهنه گذرد سپس اشكي‌خيل * اگرچه اينها همه ازويند ليكن اعتبارے جداگانه يافته اند * پس چهار زرهي (پدرِ اينها از مگسيانِ حاجي علي[۵] سمرقندي است ومادرعودي ناشناسا * ازين پيوند نامي كبوتران برآمد) * سپس نظر بهستي وآمدن قبيله قبيله برگذرد * رنگهاي خاصگي كبوتران * مگسي، زرهي، اميري، زميري (رنگے است ميانِ زرهي و اميري * جگري، نباتي، دوغي، وشكي، جيلاني[۶]، كوزهٔ، نيلوفري، ازرق (رنگے است ميانِ زرد و نخودي * جهان‌شهريار بدين نام خواند)، آتشي، شفتالو، گل‌گز، زرد، كاغذي، زاغ، اگري[۷] (رنگے است ميانِ نباتي وكشمشي)، محرقي، خضري (ميانِ سبز و عودي * كشورخدا اين نام گويد)، آبي، سرمگ (ميانِ سرمئي و مگسي * شهريار اين نام بر نهاد) * وهريگ ازينها چندين گونه، گلسر، دم‌غاره، يك‌رنگ، حلقوم‌سفيد، پرسفيد، كلّه، غوغاز[۸]، مأغ[۹]، بابري[۱۰]، ال‌پر؟[۱۱]، كلّه‌پر[۱۲]، مهدم، طوغدار، مروارپدسر، مشعله دم، و جزآن * برخے كبوتران را زمانيان رنگ[۱۳] شمردے * بتوجّهِ جهان‌خديو بهنرمندي نام برآوردند بغر[۱۴] قو پلك، ابيباري[۱۵] پلنگ نگاري، ريخته پلك * وديگر دلفريب‌فراوان كبوتر اگرچه چرخ وباري نكنند امّا برنگ و كارشگفت[۱۶]

---

(۱) [ف ۱ ۴] بسال * [ض] بسان * [د] بسا ‖ (۲) [د] پرهٔ ‖ (۳) [د] ظرف ‖
(۴) همچنين در [ه] . [ش ف ۱ و ۴] گوناگون فلز رنگارنگ انگشتري * [ض د] گوناگون رنگارنگ انگيزي ‖
(۵) [ش ف] حاجي‌محمد علي ‖ (۶) [د] كوزهٔ ‖ (۷) [د] اگرئي ‖ (۸) [ش] غرغار * [ف د] كله غرغار * [ض و] غرغار * [۴] غرغاز ‖ (۹) [ش] باغ * [ض ۱ و ۴] باغ ‖
(۱۰) [ه] جابري‌ال پركلنيه سر * [ش ف] ما قري * [۱] باقري ‖ (۱۱) [ش] الدهره [ف ۱ و ۴] اله * [د] آله بر ‖ (۱۲) همچنين در [ش] ‖ (۱۳) [ض د] رنگ ‖
(۱۴) [د] قرقره پلك پيازي پلنگ نگاري * [و] بغرقرهٔ پلك آبپاري * [۴] بغرقره بلكه آبپاري ‖
(۱۵) در نسخها آبپاري ‖ (۱۶) [ض د] برنگ ونگار ‖

آورند چون کوکهٔ بآوای ایزدي‌یاد دل افروزد * بغه[۱] بشگرف‌آوازي بیدار سازد * لقلق[۲] فراوان تبختر کند و سر و گردن و دم بگزین جنبش درآرد * لوقن[۳] چون جنبشے داده بزمین سر دهند بسانِ مرغِ نیم‌بسمل طپش نماید و برخے چون دست بر زمین زنند بدان حال گراید و بعضے چون از قفس بیرون شوند و نول بزمین رسد آن درهم‌شده‌گي رو دهد * کهیرني نر را با ماده فراوان دوستی بود * چندان پر از کند و بالا شتابد که از نظرها ناپدید شود * مادهٔ او را بر قفسے برابر دارند بدیدن بیتابانه خود را بدو رساند و شگفت افزاید * چندے هر دو کتف و برخے یکے کشاده و طائفهٔ فراهم آورده فرود آیند و گاه در اثنای راه بازوئے بکشاید و دیگرے فراهم گرداند * زغه کبوترے است بنامه‌آوري مشهور * و هر جنس را آموزش دهند و از دوردستها نگاشته آرد * نشاوري[۴] برابرِ آشیان[۵] پرد و چندان بالا رود که پنهان شود و دران برش یک دو روز بگذرد و چون فرود آید از آشیانگاه یکسو نشود * پرپا دمے بر میکشد و نفسے می‌آراید * گروهے برنگ تنها نشاط آورند و از فراوان معني آگهي دهند، شیرازي، شستری، کاشاني، جوگیه، ریزه دهن، مگسی، قمري * گولهٔ کبوترِ صحرائي است * جمعے بر گرفته هزاران فراهم آرند و بوم آشنا گردانند * هر روز بصحرا در شوند * چون بآشیانه رسند آب شور بخورش دهند و خوردها از دهن بیرون فرستند و فراوان وجهِ معیشت سامان پذیرد *

گویند کبوتر افزون از سي‌سال کمتر زید * صد کبوترِ پرندهٔ را چهار سیر دانه بسنده آید و دیگران را پنج، و جفت شده را هفت و نیم لیکن پرندها ارزنِ خالص یابند وباقي را هفت غلّه آمیخته دهند برنج، دالِ نخود، مونگ، ارزن، گزر[۶]، لذره، جوار * اگرچه بیشترے پرستاران بدین پردازند و شگرف شناسائي اندوزند لیکن از عشقبازانِ نامور قل علي بخاري، مستي[۷] سمرقندي، ملازاده، بورِ ملا احمدِ چند[۸]، مقبل خان چیله، خواجه صندل چیله، مومن‌هروي[۹]، عبد اللطیف‌بخاري، حاجي قاسم بلخي، حبیبِ شهرسبزی، سکندرچیله، مالقو[۱۰] مقصودِ سمرقندي، خواجه پهول[۱۱] چیله، هیرانند[۱۲] * خدمت‌گذارانِ این‌کارخانه درپایهای سپاهگري کامیابِ خواهش و ماهیانهٔ پیاده از دو روپیه تا چهل و هشت *

چرپربازي * (بفتحِ جیمِ فارسي و سکونِ راو و فتحِ بای فارسي وسکونِ را) * از دیرباز درین آباد بوم عشرت‌دوستان بدین دل نهند و نشاط اندوزند * شانزده مهر در پیکر و چالش یکسان لیکن هر چهارم بیک نام * سه قُرعه هر کدام شش‌پهلو درچارِ طولاني چهار نقش برسازند، یک خال، دو، پنج، شش * بساطش دو مستطیلِ متقاطع هر چهار طرف برابر * هر ضلع سه قطار و هر یک هشت

---

* (۱) [ش ف ا] بشکرآوازی ‖ (۲) [ض د] لقا ‖ (۳) در [د] نیست ‖
(۴) [د] نساوری ‖ (۵) [ض د] ایشان ‖ (۶) [ش ه] کرر * [ف ا] گذر *
در [۴] نیست ‖ (۷) [ه] هستي ‖ (۸) [ف] چینه * [ض د] چیله ‖
(۹) [ف ا] مروي ‖ (۱۰) [ش ه] مالقو * [ش ف ا] بالتو * [ض د] بالتو * [و] مانهو *
[۴] مانهو ‖ (۱۱) [ف ا و] بهول * [ض د ۴] بهلول ‖ (۱۲) [ش ف ا] هیرانند ‖

خانه * و درمیان مربّعی واگذارند بدین پیکر [شکل]

بیشتر چهارکس بازند هر دوئی مقابله باهم حریف * هریکی را چهار مهره * دو را در قطار میانی پیش خود درخانهٔ ششم و هفتم برچینند(۱) و دوئی دیگر در ضلع دست راست در هفتم وهشتم * قطار چپ بارگذارند * و براستا(۲) و کذار کنار چالش رود چندانکه از چپ درمیان قطار پیش خود درآید و این نشان پختگی باشد * و چون هر هفت خانه را پیموده بمیان جای درآید نشانهٔ رسیدگی * و درین دو حال هرگاه خواهد از سر دورهٔ آغازد و شگرفیها رو دهد * هرگه دو مهرهٔ یکی بهم آمیزد از گزند رهائی یابد * و در نقش دو شش دوی پیوسته دوازده خانه راه سپرند و اگر شش رود هم روا * وهمچنین دو پنج و مانند آن * و اگر شش و پنج و یک آید دوازده خانم برگویند * هر دو شش روند و تنها دوازده * و اگر سه شش آید و سه مهره یکجا بود هر سه دوازده شتابند و بدینسان سه دو و سه یک * و دیگر فراوان خصوصیّات * وچون هرچهار مهره بانجام رسانند در نوبت خویش برای یار خود نقش اندازد * و رسم آن بود چون مهره در آخرین قطار درآید و از خانهٔ هشتم پایان شود هنگام خام شدن آماده گردد * خدیو عالم از همان خانهٔ هشتم شایان(۳) این کار داند * و هرگاه بنقش یکی مهرهٔ هر دو برخیزد آن را قائم برشمارد * پیشتر چنین را برابر شدن نداشت * و نیز اگرهر چهار مهرهٔ غنیم پخته گردد وبای دهد دو چندان گرو ستانند * اگر یکی از عشرت‌بردازان بکاری رود دیگری را جانشین گرداند و برد وبای برنخستین باشد * لیکن نائب ازصد دو برگیرد و در بای دادن از صد یکی * اگر مهره ازدست یکی افتد یا یکی ازان مردم دیرتر حاضر شود یک روپیه جرمانه برگیرند * و اگر کسی آموزش کند یا مهره را زیاده رود یا قرعه دو باره اندازد یک مهر بای دهد * پیشتر بسیارے امرا درین بازی انبار بودند تا دویست کس را هنگامه آراسته بود و هرکدام تا شانزده بازی بانجام نرسانده بخانه نرفتے و بسیارے را تا سه ماه گذشتے * هرکه نشکیفتے و بیتابی نمودے بلجام(۴) کشیدے * بظاهر نشاطبازی بود و در معنی گوهر می‌سختند و نیکوئی می‌آموختند *

چندل مندل (بفتح جیم فارسی و نون خفی وفتح دال وسکون لام و فتح میم و نون خفی و فتح دال و لام) * گیتی‌خداوند بروی کار آورد و هنگامهٔ نشاط فراهم آمد * گرد بساط است شانزده‌بخش در هریک سه قطار هر کدام هشت خانه بدین صورت [شکل]

شصت و چهار مهره و چهار قرعه در چهار پهلوی طولانی یک ، دو ، ده ، دوازده ، نقش کنند * شانزده کس بدین بازی نشاط اندوزند * هر یکی چهار مهره برگیرد و همگی مهره در میان‌جای گذارند * چوپرآسا

---

(۱) [ف ا د] برچینند ॥ (۲) [ش] وبراستا وکنار چالش * [ف ا] و براستا کنار چالش *
[ض د] و براستا کنار کنار ॥ (۳) [ض د] سامان ॥ (۴) [ه ض و ۴] بلجام *
[ش ف ا] بکجام * [د] الزام ॥

آغاز از دست راست نموده[1] دوره پیماید * هرکه پیشتر از همه بسپرد از پانزده گرو ستاند و دومین از چهارده و همچنین * اوّلین را جز سودمندي نبود و شانزدهم را جز زیان زدگي نباشد و دیگران سود و زیان اندوزند * شهریار عشرت‌دوست این نشاطمایه را بچندین گونه آراید و بسان شمارهٔ خانهاي شطرنج فراوان * لختے ازان مینویسد و راهے مینماید * نخست آنکه هیچ[2] مهرهٔ دیگرے را نزنند[3] و یکجا شده راه پیماید * دیگر مهرها یکدیگر را بشکرد و فروشده از سر آغاز بگردش درآید یا از همانجا * دیگر بهر نقشے دو مهرهٔ راه سلامت رود یا نه * دیگر سه سه مهرهٔ بدان گونه روند * دیگر چهار مهرهٔ را بدانسان خرامش رود * دیگر چهار قرعه باشد و چهار مهرهٔ بیک نقش ببازند * و هرکدام ازین روشها چند گونه از دست راست و چپ دگرگون روند یا بیک روش * دیگر چون بخانهٔ مقابل رسد از میان قطار درآمده بمرکز آید یا چون بقطار همسایهٔ چپ رسد بانجام رساند و جز آن * دیگر هرکدام مهرهاي خود را پیش خود نگهدارد و سه بار نقش اندازد و در اوّل دو مهرهٔ خود رود و در دوم یک مهرهٔ خود را با مهرهٔ همسایهٔ دست راست روان سازد و سوم نقش دلخواه خود[4] و یکے را با همسایهٔ دست چپ دهد و مهرهاي همسایگان نزند و در آمیختگي هر مهرهٔ که در قطار او آید نقش خود را مهماني گویان دهد * دیگر هفت هفت جفت را بزند و فرد فرد را گزند نرساند * دیگر چهار سه را و سه دو را و دو یک را تواند زد لیکن یگان یگان را گزند نرساند * دیگر چون قرعه اندازند نقش رو تعلّق بانداز نده گیرد و نقش پائین از مقابل و راست و چپ بد و همسایه * دیگر پنج قرعه و چهار مهرهٔ نقش بزرگ دو قرعهٔ خود بکار برد و یکے که از سهٔ باقي زیاده باشد بمقابل باز گردد و از دو افزون بقرین راستا گذارد و باقي بهمسایهٔ چپ * دیگر پنج قرعه و پنج مهرهٔ * نقش یک قرعه بهمسایهٔ راست دهد و باقي را خود گیرد * و گاه هر نقشے را بنام یکے بر نویسند و او بهمان نقش بازد و نقش بےنام خدوند قرعه را باشد * و چون ببرخے نقش خود پخته گردد باقي بکسے که قرعه رسد ازو باشد * و بساط پانزده قطاري و کمتر نیز برسازند و عشرت اندوزند * و قرعه نیز بکمی و افزوني هنگامه آراید *

کنجفه[5] * بازیے است مشهور * گیهان‌خدیو بطرز دیگر نشاط آراید * حکیم باستاني بر شمارهٔ دوازده بنیاد نهاده دوازده ورق قرار داده است لیکن ازین غافل که دوازده امیر از دوازده صنف باید * افسرخدا بدین نو آئین خرشدلي کند * نخست اشوپت (بفتح همزه و سکون شین منقطه و فتح واو و باي فارسي و کسر تاي فوقاني) خدیو اسپان * فرمانروائي او بر اسپ * چون پادشاه دهلي شهسوارے با چتر و علم و دیگر شکوه فرمانروائي بر ورق بر طرازند * و در دیگر پیکر وزیرے بر اسپ سوار و در ده ورق اسپ تنها بر کشند لیکن یکیک افزایند چنانکه در دهم ده نقش پذیرد * دوم گج پت (بفتح کاف فارسي

---

(۱) [ف ا] بازي نموده ‖ (۲) [ض د] پنج ؟ ‖ (۳) [ه] ندهد ‖
(۴) [ف د] خود یکے ‖ (۵) [ش ف ا] گنجیفه ‖

و سکونِ جیم) فرمانروائی که مدارِ دولتِ او بر فیل باشد چنانچه در اوذیسه • بسانِ پیش تصویرِ فیل نمایند • سوم نَرپَت (بفتحِ نون و سکونِ را) بزرگِ آدمیان • مدارِ آن ملک بر گوناگون پیادگان بود چون فرمان‌دهِ بیجاپور • پادشاهی بر تخت نشسته با شکوهِ سلطنت آرایند و پیکرِ وزیر بر صندلی و در ده ورق از یک تا ده بسانِ پیش • چهارم گَدَپَت (بفتحِ کافِ فارسی و دالِ هندی و های خفی) کلانِ قلعها • در صفحه صورتِ آدمی‌را فرازِ قلعه بر تخت نشسته تصویر نمایند و تمثالِ وزیر را بر صندلی و ده صفحه تصویرِ قلاع بدستور شود • پنجم دَهَن پَت (بفتحِ دال وهای خفی و سکونِ نون) خدیوِ خزائن • در صفحه آدمی بر تخت نشسته تصویر کنند • از زر سرخ و سفید تودها سازند و وزیررا بر صندلی چنانچه عرضِ خزانه میدیده باشد و در دیگر اوراق حُمهای طلا و نقره بدان آئین نقش کنند • ششم دَل پَت (بفتحِ دال و سکونِ لام) بزرگِ نبرد (۱) • در صفحه فرمان دهی مسلّح بر اورنگ نشسته و گردِ او کلانِ آهنین پوش ایستاده و در صفحهٔ دیگر وزیرِ جبه‌پوش (۲) بر صندلی بنگارند و در فردها آدمیانِ سلاح‌دار • هفتم نَواپَت (بفتحِ نون و واو و الف) کلانِ کشتیها • مردی تخت‌نشین در کشتی نویسند و وزیر بر صندلی و در صفحاتِ دیگر از یک تا ده کشتی نقش کنند • هشتم تَی‌پَت (بکسرِ تای فوقانی و فتحِ یای تحتانی) زنی فرمانروائی بر تخت نشسته گردِ او پرستاران بنگارند و وزیر زنی بر صندلی نشسته و در دیگر از یک زن تا ده برنویسند • نهم سَرپَت (بضمِّ سین و فتحِ را) پادشاهِ دیوتها و آنر اندر گویند (بکسرِ همزه و نونِ خفی و فتحِ دال و سکونِ را) بر تخت نگارند و وزیر بر صندلی و در ده ورقِ دیگر از یک تا ده گوناگون صورتهای دیوتهٔ (۳) را چهره آرایند • دهم اَسرپَت (بفتحِ همزه و سکونِ سین و را) کلانِ دیوها (۴) • سلیمانِ داؤد را بر تخت نگارند و وزیر بر صندلی دیگر بطرزِ پیشین دیوها بر نگارند • یازدهم بَن‌پَت (بفتحِ با و سکونِ نون) بزرگِ جانورانِ دشتی • شیر با چند جانور نمودار سازند و وزیر را بر تمثالِ پلنگ نمایند و در ده ورقِ دیگر درنده‌ها از یک تا ده نقش شود • دوازدهم آه پَت (بفتحِ همزه و کسرِ ها) سردارِ ماران • مارِ بزرگ را سوار نگارند و وزیر را مارِ که بر همجنسِ خویش سوار باشد نقش برکشند و در ده فرد از یک تا ده مار بر نویسند •

شش نخستین بیش‌بَر و پسین کم‌بَر • شهریارِ دانش‌پژوه درگنجفهٔ مشهور نیز تصرّفهای شایسته فرمود • پادشاهِ زرسوخ را چنان بر کشند که زر می بخشیده باشد و وزیر بر صندلی بینندهٔ خزانه در ده صفحه از یک تا ده صورتِ انواعِ عملهٔ زر نویسند زرگر، گدازگر، مطلّس ساز، وزّان، سکّچی، مهربخش کنندهٔ، بتکچیِ دهن، بتکچیِ من، خزنده فروشنده، قرص‌گر • پادشاهِ پرات را نیز بر تخت تصویر نمایند که او را فرامین و اسناد و اوراقِ دفتر میذموده باشند و وزیرِ آن را بر صندلی نشسته دفتر در پیش و در صفحات کارگذاران،

---

(۱) [ف ا ض ه] نبرد ‖ (۲) [ض د] جبه پوش ‖ (۳) [ض د] دیوتها ‖
(۴) [د] دیوها داؤد سلیمان عم را ؟ ‖

کاغذگر، مهره‌کش، مسطرکش، نویسندهٔ دفتر، مصوّر، نقّاش، جدول‌کش، فرمان‌نویس، مجلّد، رنگریز(۱)* پادشاه قماش را بشکوه بزرگي برکشند چنانچه قماش(۲) میدیده باشد وگاو قطاس و ابریشم و ابریشمي نزد آن ووزیر را بصندلي برکشند که امورِ پیشین میدیده باشد و درصفحاتِ جانداران بارکش پادشاه چنگ را برتخت کشند که نغمه مي‌شنوده باشند ووزیر را برصندلي در پژوهش حالِ اهلِ نغمه و در صفحات گوناگون خنیاگر* پادشاه زر سفید را برتخت چنان نویسند که روپیه و دیگر سیمین نقد می بخشیده باشد و وزیر برصندلي در پژوهش آن و درصفحات بسانِ زرِ سرخ کارگذاران نگارند* پادشاه شمشیر چنان نگارند که پولاد می آزموده باشد و وزیر بر صندلي نشسته سلاح‌خانه میدیده باشد و درصفحاتِ آن آهن‌گر و صیقل‌گر و جزآن نگارند* پادشاه تاج را بخشندهٔ آن تصویر کنند و وزیر را برصندلي که سرانجام آن باشد و درصفحات عَمَلهٔ آن چون درزي و اتوکش و جزآن* پادشاه غلام را بر فیل سوار نگارند و وزیر او(۳) بر عرابه و در اوراق انواعِ غلامان نویسند بعضے نشسته برخے افتاده طائفهٔ مست گروهے هشیار و جزآن*

و همچنان گنجفهٔ مشهور و شطرنجِ صغیر وکبیر و دیگر عشرتها بجا آید* همگي سگالش آنکه عیارِ آدمیان پیدائي گیرد و انجمنِ یکجهتي فراهم شود*

بزرگانِ جاوید دولت*

سگالش آن بود که این گروه والا از زبانِ خامه نیفتد و سرمایهٔ بلندپایگيِ هر یک گذارش رود و هنرمندیِ هرکدام برگردد و شناسائيِ هرکس بر گذارد لیکن تنها ستایش‌گري بر دل گران‌باري نمود* ثناگرِ انسر خدیو را کجا گنجائيِ ستودنِ دیگران است و نیز ستوده وانمودن و از ذکوهیده خموشیدن حقیقت گذاريِ من رخصت نداد و از هر دو باز گفتن آزرم‌مندی نگذاشت* ناگزیر هریک را بنام و خطاب یاد کرده بجدول در آورد و کارِ دراز کوتاه ساخت*

* جدول *

ده هزاري *

۱ شاهزاده سلطان سلیم مهین فرزندِ گیتی‌خداوند

هشت هزاري *

۲ شاهزاده شاه‌مراد دومین پورِ اورنگ‌نشین

هفت هزاري *

۳ شاهزاده سلطان دانیال سومین پسرِ کشورخدای

پنج هزاري *

۴ سلطان خسرو پسرانِ شاهزادهٔ بزرگ

۵ میرزا سلیمان پورِ خان میرزا بن سلطان محمود(۴) ابوسعید

۶ میرزا ابراهیم پسرِ میرزا سلیمان

۷ میرزا شاهرخ فرزندِ میرزا ابراهیم

۸ میرزا مظفّر حسین پسرِ سلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا بن شاه اسمٰعیل صفوي

۹ میرزا رستم برادرِ او

۱۰ بیرام خان بسه واسطه بمیر علیِ شکرپهارلو رسد

۱۱ منعم خان پسرِ میرم(۵) بیگ

---

(۱) همچنین در هر نسخه ‖ (۲) [ه ش ف ا] قطاس ‖ (۳) [ش د] او را بر ‖
(۴) [ه] محمود بن ابو سعید ‖ (۵) [ش ص د] بیرم ‖

۱۲ تردي بيگ خان ترکستاني
۱۳ خانزمان شيباني
۱۴ عبدالله اوزبک
۱۵ اتکه خان نام شمس الدين محمّد
۱۶ خان کلان[۱] نام ميرمحمّد برادر بزرگ اتکه خان
۱۷ ميرزا شرف الدّين حسين پسر خواجه معين
۱۸ يوسف محمّد خان پسر اتکه خان
۱۹ ادهم خان پسر ماهم اتکه
۲۰ پيرمحمّد خان پسر شيرواني
۲۱ خان اعظم ميرزا کوکه پور اتکه خان
۲۲ بهادرخان برادر خان زمان
۲۳ راجه بهارمل[۲] پسر پرتهپراج کچهواهه
۲۴ خانجهان حسين قليخان[۳] نام پسر واي بيگ ذو القدر
۲۵ سعيدخان پسر يعقوب بيگ بن ابرهيم جابوق[۴]
۲۶ شهاب[۵] خان از سادات نيشاپور
۲۷ راجه بهگوان داس پور راجه بهارمل[۲]
۲۸ قطب الدّين خان برادر خرد اتکه خان
۲۹ خانخانان[۶] نام عبد الرّحيم پور بيرام خان
۳۰ راجه مان سنگه پور بهگوان داس
۳۱ محمّد قليخان برلاس از نژاد برمق[۷]
۳۲ ترمون خان خواهرزاده شاه[۸] محمّد سيف الملک
۳۳ قيا خان گنگ[۹]

چهار هزار و پانصدي *

۳۴ زين خان پسر خواجه مقصود هروي
۳۵ ميرزا يوسف خان پسر ميراحمد رضوي

چهار هزاري *

۳۶ مهدي قاسم خان
۳۷ مظفّرخان تربتي
۳۸ سيف خان کوکه برادر زين خان[۱۰]
۳۹ راجه تودرمل کهتري
۴۰ محمّد قاسم خان نيشاپوري
۴۱ وزيرخان برادر خواجه عبد المجيد آصف خان
۴۲ قليچ خان
۴۳ صادق خان پسر باقر هروي
۴۴ راي رايسنگه پسر راي کليان مل[۱۱]

سه هزار و پانصدي *

۴۵ شاه قليخان محرم بهارلو
۴۶ اسمعيل قلي خان برادر خان جهان

سه هزاري *

۴۷ ميرزا جاني بيگ حاکم تته
۴۸ اسکندرخان از نژاد سلاطين اوزبک
۴۹ آصفخان نام عبد المجيد از فرزندان شيخ ابو بکر [تايبادي][۱۲]
۵۰ مجنون خان قاقشال
۵۱ شجاعت خان نام مقيم عرب
۵۲ شاه بداغ[۱۳] خان از نژاد ايمق[۱۴] ميان کال سمرقند
۵۳ حسين خان خواهرزاده مهدي قاسم خان
۵۴ مرادخان پسر اميرخان مغل بيگ
۵۵ حاجي محمّد خان سيستاني

---

(۱) در [ش ۵] نيست ‖ (۲) [د ۴] بهاراصل ‖ (۳) الفاظ قليخان نام در [۵] نيست ‖ (۴) [ض د] ابراهيم خان ‖ (۵) [د] شهاب الدين احمد ‖ (۶) [ض د] خانخانان عبدالرحيم نام پور ‖ (۷) [۵ ش ۴] برمق * [ض] بيزن * [د] بيژن * [ف ۱] برلا ‖ (۸) [۴] شاه سيف الملک * [ض د] يوسف محمد خان ‖ (۹) در [۵ ش ف ۱ ۴] نيست ‖ (۱۰) [د] خان کوکه ‖ (۱۱) [د] مل بيکانيري ‖ (۱۲) [د] تايبادي ‖ (۱۳) [ش] بداع * [د] بداغ ‖ (۱۴) [ض د] نژاد اسحق سمرقندي * [ش] ايمق ميان کلال ‖

۵۶ افضل خان نام[1] خواجه سلطان تربتي
۵۷ شاه بیگ خان پسر ابراهیم بیگ حرمک[2]
۵۸ خانعالم نام حلیم بیگ پسر همدم کوکه میرزا کامران
۵۹ قاسم خان میر بحر چمن آرای خراسان
۶۰ باقي خان برادر دهم خان
۶۱ میر معزّ الملك موسوي مشهدي
۶۲ میر علي اکبر برادر او
۶۳ شریف خان برادر خرد اتکه خان

دو هزار و پانصدي ٭

۶۴ ابراهیم خان شیباني
۶۵ خواجه جلال الدّین محمّد[3] خراساني
۶۶ حیدر محمّد خان اخته بیگي
۶۷ اعتماد خان گجراتي
۶۸ پاینده خان مغل برادرزاده حاجي محمّد خان کوکي[4]
۶۹ جگّناته پور راجه بهاریمل
۷۰ مخصوص خان برادر سعید خان
۷۱ راقم اقبالنامه پور شیخ مبارک

دو هزاري ٭

۷۲ اسمٰعیل قلي[5] خان دولدي
۷۳ میر بابوس[6] ایغور
۷۴ اشرف خان نام محمّد اصغر سبزواري
۷۵ سیّد محمود بارهه
۷۶ عبد اللّٰه خان مغل
۷۷ شیخ محمّد بخاري
۷۸ سیّد حامد بخاري
۷۹ رستم خان پسر رستم ترکستاني
۸۰ شهدار خان کنبو
۸۱ درویش محمّد اوزبك
۸۲ شیخ ابراهیم پسر شیخ موسی برادر کلان شیخ سلیم سیکري[7] ٭
۸۳ عبد المطلب خان پسر شاه بداغ خان
۸۴ اعتبار خان خواجه سرا
۸۵ راجه بیربل[8] برهمن
۸۶ اخلاص خان نام اعتبار خواجه سرا
۸۷ بهار[9] خان نام اصغر از غلامان جنّت آشیاني
۸۸ شاه فخر الدّین پسر قاسم موسوي مشهدي
۸۹ راجه رام چند بهگیله
۹۰ لشکر خان نام محمّد حسین خراساني
۹۱ سیّد احمد بارهه
۹۲ کاکر علیخان چشتي
۹۳ رای کلیان مل زمیندار بیکانیر
۹۴ طاهر خان میر فراغت پور میر خورد اتالیق [هندال میرزا]
۹۵ شاه محمّد خان قلاتي
۹۶ رای سرجن هاذا
۹۷ شاهم خان جلایر
۹۸ آصف خان نام جعفر بیگ پسر بدیع الزمان قزویني

هزار و پانصدي ٭

۹۹ شیخ فرید بخاري
۱۰۰ سمانجي خان پور چمله[10] بیگ

---

(۱) [ش د] نام سلطان علی تربتي ॥ (۲) [ش ۵ ض] حرمك ٭ [۴] حرنک ٭ [د] چریك ॥
(۳) [۵] محمد الحق ٭ [ش] محمد اسحق ॥ (۴) [ض ۴] کوکي ٭ [د و] کوکه ٭ در [ش] نیست ॥
(۵) در [د] نیست ॥ (۶) [۵] بابوس ٭ در [ش] نقطه نیست ٭ [غ] صابوس ٭
[ف ۱] الوسي ٭ [د] الوس ٭ [۴] بابوسي ٭ [و] میر ایغور ॥ (۷) [ش د ۴] سیکري وال ॥
(۸) [د] بیرور ॥ (۹) [ض د] بهادر ॥ (۱۰) [ض د] حلیم ٭ [ش و] حلمه ॥

۱۰۱ تردی خان[۱] پسر قبا خان گنگ
۱۰۲ مهتر خان نام انیس از غلامان جنّت آشیانی
۱۰۳ رای دُرگا سیسودیه[۲]
۱۰۴ مادهو سنگ پور بهگواندداس
۱۰۵ سیّد قاسم پسر سیّد محمود خان هزار و دویست و پنجاهی[۳] *
۱۰۶ رایسال درباری شیخاوت هزاری *
۱۰۷ محب علی خان پسر میر خلیفهٔ [دوست خاوند[۴]
۱۰۸ سلطان خواجه نام عبد العظیم پسر خواجه
۱۰۹ خواجه عبد اللّه پسر خواجه عبد اللّطیف
۱۱۰ خواجه جهان نام امینا[۵] هروی
۱۱۱ تاتار خان خراسانی
۱۱۲ حکیم ابو الفتح پسر ملّا عبد الرّزّاق گیلانی
۱۱۳ شیخ جمال پسر محمّد[۶] بختیار
۱۱۴ جعفر خان پسر قزاق[۷] خان
۱۱۵ شاه فنائی پور میر نجفی
۱۱۶ اسد اللّه خان تبریزی
۱۱۷ سعادت[۸] علی خان بدخشی
۱۱۸ رویسی بیراگی برادر راجه بهاریمل
۱۱۹ اعتماد خان خواجه سرا
۱۲۰ بازبهادر پسر شجاول خان
۱۲۱ موته راجه نام اودیسنگه[۹] پسر رای مالدیو
۱۲۲ شاه منصور شیرازی
۱۲۳ قتلق[۱۰] قدم خان اخته بیگی
۱۲۴ علی قلیخان اندرابی[۱۱]
۱۲۵ عادل خان پسر شاه محمّد قلابی[۱۲]
۱۲۶ غیاث الدّین خان
۱۲۷ فرّخ حسین خان پسر قاسم حسین خان پدرش از اوزبکان خوارزم مادر[۱۳] او خواهر سلطان حسین میرزا
۱۲۸ معین خان فرنخودی[۱۴]
۱۲۹ محمّد قلی توقبای
۱۳۰ مهر علی خان سلدوز
۱۳۱ خواجه ابراهیم بدخشی
۱۳۲ سلیم خان کاکر علی[۱۴]
۱۳۳ حبیب علی خان[۱۵]
۱۳۴ جگمال برادر خرد راجه بهاریمل
۱۳۵ الغ خان حبشی[۱۶] خانه زاد سلطان محمود گجراتی
۱۳۶ مقصود علی خان کور
۱۳۷ قبول خان

---

(۱) [ض د] تردی بیگ ‖ (۲) [ض د] سسودیه ‖ (۳) [د] هزار و دویستی ‖
(۴) در [ض د] نیست ‖ (۵) [د] امینای ‖ (۶) [ض د] شیخ احمد ‖
(۷) [۵ ض] قزاق * در [ش] نقطه نیست * [ف ۱ ۴] قزاق * [د] فراق ‖ (۸) این شخص در [د] نیست ‖ (۹) [۵ ش] ادیسنگ * [ف ۱] لودسنگ ‖ (۱۰) [۵ د] قتلق قدم * در [ش] نقطه نیست * [ف ۱] قلق قدم * [ض] قتلق درم * [۴] قلبق خدم * [و] قیلق خان ‖
(۱۱) [ض و] اندرانی * [۴] اندزانی ‖ (۱۲) [۵] قلابی * [ض د] قلاتی * [۴] خلاتی * [و] فلانی * در [ش ف ۱] بے نقطه ‖ (۱۳) الفاظ مادر تا میرزا در [ض د] نیست ‖
(۱۴) [ش ۵] بے نقطه * [ض ۴] فرنخودی * [و] فرنخوردی * [د] فرنجودی ‖
(۱۵) [د] خان کلابی ‖ (۱۶) [ض د] بدخشی ‖

(۱)
نه صدي *

۱۳۸ کوچك علیخان گولابي
۱۳۹ سنبل خان نام سنبل غلام جنّت آشیاني
۱۴۰ سیّد محمّد میر عدل از سادات امروهه
۱۴۱ رضوي خان نام میرزا میرك رضوي مشهدي
۱۴۲ میرزا نجات[۲] خان برادر سیّد برکه
۱۴۳ سیّد هاشم پسر سیّد محمود بارهه
۱۴۴ غازي خان بدخشي
۱۴۵ فرحت خان نام مهتر[۳] سکاهی غلام جنّت آشیاني
۱۴۶ رومي خان نام استاد جلبي[۴] رومي
۱۴۷ سمانجي خان قورغوجي
۱۴۸ شاه بیگخان پسر کوچك علیخان بدخشي
۱۴۹ میرزا حسین خان برادر میرزا نجات[۲] خان
۱۵۰ حکیم زنبیل[۵] برادر میرزا محمّد طبیب سبزواري[۶]
۱۵۱ خداوند خان دکهني
۱۵۲ میرزا علي خان پسر محترم[۷] بیگ
۱۵۳ سعادت میرزا پور خضر خواجه خان
۱۵۴ شمال خان چیله
۱۵۵ شاه غازیخان از سادات تبریز
۱۵۶ فاضل خان پور خان کلان
۱۵۷ معصوم خان پور معین خان فرنخودي
۱۵۸ تولك خان قوچین
۱۵۹ خواجه شمس الدّین خافي
۱۶۰ جگت سنگ پسر کلان راجه مان سنگ
۱۶۱ نقیب خان پور میر عبد اللّطیف قزویني
۱۶۲ میر مرتضی از سادات سبزوار
۱۶۳ شمسي پور خان اعظم میرزا کوکه
۱۶۴ میر جمال الدّین حسین از سادات انجو
۱۶۵ سیّد راجو بارهه
۱۶۶ میر شریف آملي
۱۶۷ حسین[۸] بیگ شیخ عمري
۱۶۸ شیرویه خان پسر شیر افکن خان[۹]
۱۶۹ نظر بے[۱۰] اوزبك
۱۷۰ جلال خان پسر محمّد خان بن سلطان آدم ککر
۱۷۱ مبارك خان پور کمال خان ککر[۹]
۱۷۲ تاش بیگخان مغل
۱۷۳ شیخ عبد اللّه پسر شیخ محمّد غوث
۱۷۴ راجه راج سنگه ولد راجه اسکرن کچهواهه
۱۷۵ رای بهوج پسر رای سرجن

هشت صدي *

۱۷۶ شیر خواجه
۱۷۷ میرزا خرّم پور خان اعظم میرزا کوکه

هفت صدي *

۱۷۸ قریش سلطان پسر عبد الرّشید خان حاکم کاشغر
۱۷۹ قوا بهادر عمزاده میرزا حیدر پسر میرزا محمود
۱۸۰ مظفّر حسین میرزا پسر ابراهیم حسین میرزا
۱۸۱ قوندوق خان اوزبك برادر بیرام اوغلان مشهور
۱۸۲ سلطان عبد اللّه برادر غیر مادري سلطان قریش

---

(۱) این منصب در [ه ش ۴] نیست ‖ (۲) [د ض] نجابت ‖ (۳) [ه] منهر سکاهی * در [ش] بے نقطه * [ف ۱] قهر سکای * [۴] مهر شکاهی * [د] میر شکار * در [ض] نیست ‖
(۴) [ض] حلی * [د] چلي ‖ (۵) [ض] رمتیل * [۴] زنبل ‖ (۶) [د] شیرازي ‖
(۷) [د] محرم ‖ (۸) [ض] حسن * این شخص در [د] نیست ‖
(۹) در [ه ش] نیست ‖ (۱۰) [ض] نظري اوزبك ‖

۱۸۳ میرزا عبد الرّحمٰن برادرزادهٔ میرزا حیدر

۱۸۴ قیاخان پسر صاحب خان

۱۸۵ دربارخان نام عنایت پسر تکلتو خان قصّه‌خوان

۱۸۶ عبدالرّحمٰن پور مؤیّد ولدي

۱۸۷ قاسم‌علي خان

۱۸۸ باز بهادرخان[۱] پسر شریف خان

۱۸۹ سیّد عبد اللّٰه خان پسر میر خواند[۲]

۱۹۰ دهارو پور راجه تودرمل

۱۹۱ احمد بیگ کابلي

۱۹۲ حکیم علیٔ گیلاني

۱۹۳ کوجر خان پور قطب الدّین خان اتکه

۱۹۴ صدر جهان مفتي

۱۹۵ تخته بیگ کابلي

۱۹۶ رای تبر[۳]داس کهتري

۱۹۷ شیخ عبدالرّحیم لکهنوي

۱۹۸ میدني رای چوهان

۱۹۹ ابوالقاسم نمکین[۴]

۲۰۰ وزیر بیگ جمیل

۲۰۱ طاهر سیف الملوک

۲۰۲ بابو منگلي

شش صدي •

۲۰۳ محمّد قاسم ترکمان

۲۰۴ بختیار بیگ گرد[۵] شاه منصور

۲۰۵ حکیم همام پور میر[۶] عبد الرّزّاق گیلاني

۲۰۶ میرزا انور پسر خان‌اعظم میرزا کوکه

پانصدي •

۲۰۷ بالّو[۷] خان ترکستاني

۲۰۸ میرک بهادر ارغون

۲۰۹ لعل خان گولابي[۷]

۲۱۰ شیخ احمد پسر شیخ سلیم

۲۱۱ اسکندر بیگ بدخشي

۲۱۲ بیگ نورین[۹] خان قوچین

۲۱۳ جلال خان قورچي[۱۰]

۲۱۴ پرمانند کهتري

۲۱۵ تیمور خان یکه

۲۱۶ ثاني[۱۱] خان هروي

۲۱۷ سیّد جمال‌الدّین پور سیّد احمد بارهه

۲۱۸ جگمال[۱۲] پنوار

۲۱۹ حسین بیگ برادر حسین خان بزرگ

۲۲۰ حسین خان بتّني[۱۳]

۲۲۱ سیّد جهجو[۱۴] بارهه

۲۲۲ منصف خان نام سلطان محمّد هروي

۲۲۳ قاضي خان بخشي

۲۲۴ حاجي یوسف خان

۲۲۵ راول بهیم جیسلمیري

۲۲۶ هاشم بیگ پور قاسم خان

۲۲۷ میرزا فریدون پسر محمّد قلیخان برلاس

۲۲۸ یوسف خان مرزبان کشمیر

---

(۱) در [ه ش ۴] نیست ‖ (۲) [ه ۴] خواننده ‖ (۳) در [ش] بے نقطه • [د] تبر •
[ض] تر ‖ (۴) [ض د] تمکین ‖ (۵) [ض د] پسر ‖ (۶) [ض د ۴] مولانا ‖
(۷) [ش] مالّو ‖ (۸) [د] کولالي • [۴] لولاي ‖ (۹) [د] نورس ‖
(۱۰) [ض د] قورچي‌ ‖ (۱۱) [ض] صالي‌ ‖ (۱۲) [ش] پتوار • (د) پنواز ‖
(۱۳) [ه ض] بقني • [ش] بتّني یا تبني • [د] پني • [۴] پتني (۱۴) [د] چهجو ‖

۲۲۹ نور[1] قلیچ پسر التون قلیچ
۲۳۰ میر عبد الحی میر عدل
۲۳۱ شاه قلی خان نارنجي
۲۳۲ فرّخ خان پور خان کلان
۲۳۳ شادمان پسر خان اعظم کوکه
۲۳۴ حکیم عین الملک شیرازي
۲۳۵ جانش بهادر مغل
۲۳۶ میر طاهر مرسوي
۲۳۷ میرزا علی بیگ علم شاهي
۲۳۸ رامداس کچهواهه
۲۳۹ محمّد خان نیازي
۲۴۰ ابوالمظفّر پور اشرف خان
۲۴۱ خواجگي محمّد حسین میربر
۲۴۲ ابو القاسم برادر عبد القادر آخوند
۲۴۳ قمر خان پور میر عبد اللّطیف قزویني
۲۴۴ درجن[2] سنگه پسر راجه مان سنگه
۲۴۵ سبل سنگه پور راجه مان سنگه
۲۴۶ مصطفی غلزي
۲۴۷ نظر خان پسر سعید خان ککر[3]
۲۴۸ رامچند پور مدهکر
۲۴۹ راجه مکنّمن[4] بهدوریه
۲۵۰ راجه رامچندر زمیندار اوڈیسه
۲۵۱ سیّد ابو القاسم پسر سیّد محمّد میر عدل
۲۵۲ دلپت پور رای سنگه

چهار صدي *

۲۵۳ شیخ فیضی پور شیخ مبارک
۲۵۴ حکیم مصري
۲۵۵ ایرج پور میرزا خان خانخانان
۲۵۶ سکت سنگه پسر راجه مان سنگه
۲۵۷ عبدالله پسر خان اعظم میرزا کوکه
۲۵۸ علي محمّد اسپ
۲۵۹ میرزا محمّد
۲۶۰ شیخ بایزید نبیرهٔ شیخ سلیم
۲۶۱ غزني[5] خان جالوري
۲۶۲ کنجک[6] خواجه پسر خواجه عبد الله
۲۶۳ شیر خان مغل
۲۶۴ فتح الله پور محمّد وفا
۲۶۵ رای منوهر پور لونکرن
۲۶۶ خواجه عبد الصّمد شیرین قلم
۲۶۷ سلهدي پور راجه بهاریمل
۲۶۸ رامچند کچهواهه
۲۶۹ بهادر خان قوردار
۲۷۰ بانکا[7] کچهواهه

سیصد و پنجاهي *

۲۷۱ میرزا ابو سعید پور سلطان حسین میرزا
۲۷۲ میرزا سنجر برادر او
۲۷۳ علیمردان بهادر
۲۷۴ رضا قلي پور خانجهان

---

(۱) [د] پور قلیچ ॥ (۲) [د] ارجن ॥ (۳) در [ض د ۴] نیست ॥
(۴) [۴] مکنّمن * [۴] مکنمن * [ض د] کهمن ॥ (۵) [۴] عزني *
در [ش] بے نقطه * [ض د] غزني ॥ (۶) [د] کچک * [۴] کنجک * در [ش] بے نقطه ॥
(۷) [۴] بانکا * [ض] بالکا * [د] بالکه ॥

۲۷۵ شیخ خوبو فتح‌پوری
۲۷۶ ضیاء‌الملک کاشی
۲۷۷ حمزه بیگ غراغلی[1]
۲۷۸ مختار بیگ پور آقا ملا
۲۷۹ حیدر علی عرب
۲۸۰ پیشرو خان
۲۸۱ قاضی حسن قزوینی
۲۸۲ میر مراد جوینی[2]
۲۸۳ میر قاسم بدخشی
۲۸۴ بنده علی میدانی
۲۸۵ خواجگی فتح‌الله پور حاجی حبیب‌الله کاشی
۲۸۶ زاهد پسر صادق خان[3]
۲۸۷ دوست برادر او
۲۸۸ یار برادر او
۲۸۹ عزت‌الله غجدوانی
۲۹۰ القون قلیچ[4]
۲۹۱ جان قلیچ[5]
۲۹۲ سیف‌الله پور قلیچ خان
۲۹۳ چین قلیچ برادر او
۲۹۴ ابو الفتاح اتالیق
۲۹۵ سید بایزید بارهه
۲۹۶ بلبهدر راتهور
۲۹۷ ابو العالی پسر سید محمد میر عدل
۲۹۸ باقر انصاری[6] انصاری
۲۹۹ بایزید بیگ ترکمان
۳۰۰ شیخ دولت بختیار
۳۰۱ حسین پگلی‌وال
۳۰۲ کیسوداس[7] پور جیمل[8]
۳۰۳ میرزا جان نیشاپوری
۳۰۴ مظفر برادر خان اعظم
۳۰۵ تلسی داس جادون
۳۰۶ رحمت خان پور مسند عالی
۳۰۷ احمد قاسم کوکه
۳۰۸ بهادر کرهلوت
۳۰۹ دولت خان لودی[9]
۳۱۰ شاه محمد پور قریش سلطان
۳۱۱ حسن خان میانه
۳۱۲ طاهر بیگ پور خان کلان
۳۱۳ کشنداس تونور
۳۱۴ مان سنگه کچهواهه
۳۱۵ میر گدائی پسر میر ابوتراب
۳۱۶ قاسم[10] خواجه پور خواجه عبد الباری
۳۱۷ ناد علی میدانی
۳۱۸ نیل کنته زمیندار اوڈیسه
۳۱۹ غیاث بیگ طهرانی
۳۲۰ خواجه شرف پور خواجه عبد الباری
۳۲۱ شرف بیگ شیرازی

---

(۱) در [ش] بے نقطه • [د] فراغلي ‖ (۲) [ه ش] جويني • [۴] جوني • در [ض] بے نقطه • [د] جوئی ‖ (۳) [د] جان ‖ (۴) در [ه ش] نیست ‖ (۵) همچنین در [ه ش۳] • [ض د] القون قلیچ پور خان قلیچ • نام ۲۹۱ در [ض د] موجود نیست ‖ (۶) در [ض د] نیست ‖ (۷) [ض د] کیشو داس ‖ (۸) [ض] جیتمل ‖ (۹) [ض] لودهي ‖ (۱۰) این نام چنین در [ض د] موافق نام ۳۲۰ • [ه ش] قاسم کوکه فقط • [۴] قاسم خواجه فقط ‖

۳۲۲ ابراهیم قلي پسر اسمٰعیل قلي خان

درصد و پنجاهي *

۳۲۳ ابوالفتح پور مظفّر مغل

۳۲۴ بیگ محمّد توتیای

۳۲۵ امام قلي شغالي

۳۲۶ صفدر بیگ پور حیدر محمّد خان اخته[1] بیگي

۳۲۷ خواجه سلیمان شیرازي

۳۲۸ برخوردار پسر عبدالرّحمٰن دولدي

۳۲۹ میر معصوم بهکری

۳۳۰ خواجه ملك علي میرشب

۳۳۱ رای رامداس دیوان

۳۳۲ شاه محمّد پور سعید خان ککر

۳۳۳ رحیم قلي پسر خانجهان

۳۳۴ شیر بیگ یساول باشي

درصدی *

۳۳۵ افتخار بیگ پسر یزید بیگ

۳۳۶ پرتاب سنگه پسر راجه بهگوان داس

۳۳۷ حسین خان قزویني

۳۳۸ یادگار حسین پور قبول خان

۳۳۹ کامران بیگ گیلاني

۳۴۰ محمّد خان ترکمان

۳۴۱ نظام الدّین احمد پور شاه محمّد خان

۳۴۲ سکت[2] سنگه پسر راجه مان سنگه

۳۴۳ عماد الملك

۳۴۴ شریف سرمدي

۳۴۵ قرا بحری پور قراتاق

۳۴۶ تاتار بیگ پسر علي محمّد اسپ[1]

۳۴۷ خواجه محب علي خاکي

۳۴۸ حکیم مظفّر اردستاني

۳۴۹ عبد السّبحان پسر عبد الرّحمٰن دولدی

۳۵۰ قاسم بیگ[3] تبریزی

۳۵۱ شریف پور خواجه عبد الصّمد

۳۵۲ تقیّا شستری

۳۵۳ خواجه عبد الصّمد کاشي

۳۵۴ حکیم لطف الله پور ملّا عبد الرّزّاق گیلانی

۳۵۵ شیر افکن پسر هیف خان کوکه

۳۵۶ امان الله برادر او

۳۵۷ سلیم قلي پسر اسمٰعیل خان

۳۵۸ خلیل قلي برادر او

۳۵۹ ولی بیگ پسر پاینده خان

۳۶۰ بیگ محمّد ایغور

۳۶۱ میر جان یساول

۳۶۲ سرمست خان پور رستم خان

۳۶۳ سیّد ابوالحسن پور سیّد محمّد میر عدل

۳۶۴ سیّد عبد الواحد برادرزاده او

۳۶۵ خواجه بیگ میرزا پور معصوم بیگ

۳۶۶ سکرا برادر پرتاب رانا

۳۶۷ شادی بے اوزبك

۳۶۸ باقی بے پور نظر بے

۳۶۹ یونان[4] بیگ برادر مراد[5] خان

۶۷۰ شیخ کبیر چشتي

۳۷۱ میرزا خواجه پسر میرزا اسد الله

---

(۱) در [ش ۵ د] نیست ॥ (۲) [ض د] جکت ॥ (۳) [ض] خواجهٔ تبریزي ॥
(۴) [۵ ش ۴] یونان ० [ض د] نومان ॥ (۵) [ض د] میرزا ॥

۳۷۲ میرزا شریف پور میرزا علاء الدّین
۳۷۳ شکرالله پسر زین خان کوکه
۳۷۴ میر عبد المؤمن پور میر سمرقندی
۳۷۵ لشکری پسر میرزا یوسف خان
۳۷۶ آقا[1] ملّا تزوینی
۳۷۷ محمّد علی جامی[2]
۳۷۸ متهرداس کهتری
۳۷۹ سنهرداس پور او
۳۸۰ میر مراد برادر شاه بیگ گولابی
۳۸۱ کلا کچهواهه
۳۸۲ سیّد درویش پسر شمس بخاری
۳۸۳ جنید مرل[3]
۳۸۴ سیّد ابو اسحاق پسر میرزا رفیع الدّین صفوی
۳۸۵ فتح خان چیته‌بان
۳۸۶ مقیم خان پور شجاعت خان
۳۸۷ لاله پسر راجه بیربل
۳۸۸ یوسف کشمیری
۳۸۹ حبی[4] یسارل
۳۹۰ حیدر دوست برادر قاسم علی خان
۳۹۱ دوست محمّد پور بابا دوست
۳۹۲ شهرخ دمتوری
۳۹۳ شیر[5] محمّد
۳۹۴ علی قلی
۳۹۵ شاه محمّد پسر مسند[6] عالی
۳۹۶ ساتر[7] الداس جادون
۳۹۷ خواجه ظهیر الدّین پسر شیخ خلیل الله
۳۹۸ میر ابو القاسم نیشاپوری
۳۹۹ حاجی محمّد اردستانی
۴۰۰ محمّد خان خواهرزادهٔ ترسون خان
۴۰۱ خواجه مقیم پور خواجه میرکی
۴۰۲ قادر قلی[8] کوکهٔ میرزا شاهرخ
۴۰۳ فیروز[9] غلام جنّت‌آشیانی
۴۰۴ تاج خان کهتری
۴۰۵ زین[10] الدّین علی
۴۰۶ میر شریف گولابی
۴۰۷ بهارخان بلوچ
۴۰۸ کیسو[11] داس رانهور
۴۰۹ سیّد لاد[12] بارهه
۴۱۰ نصیر[13] مگین
۴۱۱ سانگه پنوار
۴۱۲ قابل[14] پور عتیق
۴۱۳ اذوند زمیندار اودیسه
۴۱۴ سندر زمیندار اودیسه
۴۱۵ نورم[15] کوکهٔ میرزا ابراهیم

از سرآغاز جاوید دولت تا سال چهام الٰهی که این شگرف دفتر پیرایهٔ انجام گرفت از فروشدگان روشناس تا پانصدی برگذارد و از زندگان تا دوصدی بنام آرد * و ازان کمتر را که از چشمه‌سار زندگی آبشخور دارند بشمارهٔ گذارش نمود * صد و پنجاهي پنجاه و سه کس * صد و بیستی یك * یوزباشي

---

(۱) این شخص در [د] نیست ‖ (۲) [ش] جای * [د ۴] حاجي ‖ (۳) [۴] مولی ‖
(۴) [۴ ۵] حبی * [ض] حی * [ش د] جی ‖ (۵) در [ض د] نامهاي ۳۹۳ و ۳۹۴ بعد ۴۰۸ نوشته است ‖ (۶) همچنین در [۵ ش ۴] * [ض د] سید علی‌ ‖ (۷) [ض د] سانولداس‌ ‖
(۸) [ض د] علي‌ ‖ (۹) [ض د] فیروز خان غلام الخ ‖ (۱۰) این شخص در [ض د] بعد ۴۰۹ نوشته است ‖ (۱۱) [د] کیشو ‖ (۱۲) [ش] لدو ‖
(۱۳) [۴] حسین ‖ (۱۴) [ض د] علیق ‖ (۱۵) در [ش] بے نقطه * [ض د] پورم ‖

دویست و پنجاه * چهارپیستی فرد و یك * سه‌بیستی دویست و چهار * پنجاهی شانزده * دوبیستی دویست و شصت * ترکشبند سی و یك[1] * بیستی دویست و پنجاه * ده‌باشی دویست و بیست و چهار * کم روزے بسر آید که خدمت‌گرایان شایسته‌کار سربلندی نیابند و بمنصب و افزایش سرفراز نگردند * و همچنان تک و تاجیك جوق جوق از دوردستها آمده بپرستاری سعادت اندوزند و بمراتب سپاهی رسیده کامیاب خواهش گردند * و بسیارے از نو و کهن را ازان روش بازداشته بروزینه و سیورغال بے‌نیاز گردانند *

چون لختے از امرای خوابیده و بیدار خامه باز پرداخت برخے از کارپردازان سلطنت گذشته و زنده را می‌نگارد و جاوید زندگانی می‌بخشد * وکلا * بیرام خان ، منعم خان ، اتکه‌خان ، بهادرخان ، خواجه[2] جهان ، خافخانان ، میرزا خان ، خان اعظم میرزا کوکه * وزرا * میر عزیز اللّٰه تربتی ، خواجه جلال الدّین ، مسعود خراسانی ، خواجه معین الدّین فرنخودی ، خواجه عبد المجید آصف‌خان ، وزیر خان ، مظفّرخان ، راجه تودرمل ، خواجه شاه منصور شیرازی ، قلیچ خان ، خواجه شمس الدّین خافی * بخشیان * خواجه جهان ، خواجه طاهر سجستانی ، مولانا[3] اهی بهزادی ، مولانا درویش محمّد مشهدی ، مولانا عشقی ، مقیم خراسانی ، سلطان محمود بدخشی ، لشکرخان ، شهباز خان ، رای پرکهوتم[4] ، شیخ فرید بخاری ، قاضی علی بغدادی ، جعفربیگ آصفخان ، خواجه نظام‌الدّین احمد ، خواجگی فتح اللّٰه * صدور * میر فتح اللّٰه ، شیخ گدائی پرور[5] شیخ جمال کنبو ، خواجگی محمّد صالح بدو واسطه پسر خواجه عبد اللّٰه مروارید ، مولانا عبدالباقی ، شیخ عبد[6] النّبی ، سلطان خواجه ، صدر جهان *

دانش‌اندوزان جاوید دولت *

لختے ازین آگاه دلان هشیارخرام میدزبسد و دگرگونگی کیش از نظر انداخته پایهٔ شناسائی میگذارد * ازانجا که گیتی‌خدا پیشوای صورت و معنی و کارکیای باطن و ظاهر است پنج گروه را درخور دریافت بزرگ‌داشت نماید و هریك باندازهٔ رسائی حیران جمال جهان‌آرا * جمعے از روشن‌ستارگی بینای اسرار برونی و درونی اند و از والا فطرتی و فراوانی حوصله هر دو نشأ را بر کمال دارند و خوبیشتن را فیض‌پذیر بارگاه شاهنشاهی برشمرند * و برخے را اگرچه چشم بر نیرنگی صورت کمتر اوفتد لیکن از فروغ دل فراوان شناسائی چهره بر کشاید * و طائفهٔ از جولانگاه نظر بر نگذرند و لختے از نقلی کلام آگهی اندوزند * و جوقے نقل را غبارآمود اشتباه برشمارند و جز برهان دست‌آویز نبود * و طبقهٔ از تقلیدپیشگی از تنگنای نقل‌پرستی بیرون شدن نیارند * و هریك فراوان گونه *

سر مقوّمی ندارد تا آهوی کس باز نماید * این‌مایه گذارش نیز بر دل گرانی میکند لیکن حقیقت گذاری خامه را سبکروی می‌بخشد *

جدول

---

(۱) [د] سی و دو ‖ (۲) این شخص در [ف ا د] نیست ‖ (۳) [ه] حبی * [ف ا] جبی * [ض د ۴] حی * در [ش] نیست ‖ (۴) [ه] پرکوتم ‖ (۵) در [ه] نیست ‖ (۶) [ش ض د] عبدالنبی سلطان‌پوری ، خواجه صدر جهان ‖

خدیو نشآئین *

شیخ مبارک ناگوری

شیخ نظام نارنولی (۱)

شیخ ادهن امن الله نام (۲)

میان وجیه الدین

شیخ رکن الدین

شیخ عبد العزیز (۳)

شیخ جلال (۴)

شیخ الهدیه (۵)

مولانا حسام الدین (۶)

شیخ عبد الغفور

شیخ پنجو (۷)

مولانا اسمعیل

مادهو سرستي

مدهسودن (۸)

نارایں امرم

هرجي سور (۹)

دامودر پرت (۱۰)

رام تیرته (۱۱)

نرسنگ

پرم اندر

آدت (۱۲)

خداوند باطن *

شیخ رکن الدین محمود کمانگر (۱۳)

شیخ امان الله

خواجه عبد الشهید

شیخ موسی

بابا بلاس

شیخ علاء الدین مجذوب

شیخ یوسف هرکن (۱۴)

شیخ برهان

بابا کپور (۱۵)

شیخ ابو اسحق فرنگ (۱۶)

شیخ داؤد (۱۷)

شیخ سلیم چشتي (۱)

شیخ محمد غوث گوالیري

رام بهدر (۱۸)

جدروپ

دانندهٔ معقول و منقول *

میر فتح الله شیرازي (۱)

میر مرتضی (۱۹)

مولانا سعید ترکستاني

حافظ تاشکندي

مولانا شاه محمد

مولانا علاء الدین

حکیم مصري

مولانا شیخ حسین

مولانا میرکلان

غازي خان (۲۰)

مولانا صادق (۲۱)

مولانا شاه محمد

شناسای عقلی کلام *

مولانا پیر محمد

مولانا عبد الباقي

میرزا مفلس (۲۲)

مولانا زاده شکر

مولانا محمد

قاسم بیگ

مولانا نورالدین ترخان

نارایں

مادهوبهت

سری بهت

بشن ناتهه

رام کشن

بلبهدر مصر

باسدیو مصر

---

(۱) در [ه ش ف ۴] نیست ‖ (۲) همچنین در [ف] * [د] امان* در [ش] نیست * [ه ض] من* [۴] من‌الله باد ‖ (۳) [د] عبد العزیز دهلوي ‖ (۴) [د] جلال تهانیسر ‖ (۵) [د] شیخ الهدیه خیرابادي ‖ (۶) [ه ش] مولانا نام حسام الدین ‖ (۷) [ض] منجو* [ه] بنجو* [د] شیخ پنجو سنبهلي ‖ (۸) [ض د] مدسودن * [۴] بدهودن ‖ (۹) [ف] هرنجي * [ه ش] هریجي بے نقطه ‖ (۱۰) [ض د] دامودر بهت ‖ (۱۱) [ش ه] ترت * [ف ۴] تیرته ‖ (۱۲) [ف ض ۴] آدت * [ه ش] ادت [د] اوت ‖ (۱۳) در [ض د] نیست ‖ (۱۴) [ف] هیرکي * در [ض] نیست ‖ (۱۵) [ض د] کپور مجذوب ‖ (۱۶) [ض د] مرتک ‖ (۱۷) [د] داؤد جهني وال ‖ (۱۸) [ه ش ۴] بدر ‖ (۱۹) [د] مرتضی شریفی ‖ (۲۰) [د] غازیخان بدخشي ‖ (۲۱) [د] صادق هلوائي ‖ (۲۲) [د] مفلس سمرقندي ‖

باهن بهت (۱)	حکیم عین الملک	مولانا سعد الله
بدیا نواس (۲)	حکیم شفائي	مولانا اسحٰق
گورق نانهه	حکیم نعمت الله	میر عبد اللّطیف
گوبی نانهه	حکیم دوائي	میر نور الله (۱۱)
کشن پندت	حکیم طلب علي	مولانا عبد القادر (۱۲)
بهاچارج	حکیم عبد الرّحیم	قاضي عبد السّمیع
بهاگیرت بهاچارج	حکیم روح الله	مولانا قاسم
کاشي نانهه بهاچارج (۳)	حکیم فخر الدّین علي	قاضي حسن
پزشکان •	حکیم اسحٰق	ملّا کمال
حکیم مصري	شیخ حسن (۸)	شیخ یعقوب
حکیم الملک	شیخ بینا (۹)	ملّا عالم (۱۳)
ملّا میر (۴)	مهادیو	شیخ عبد النّبي (۱۴)
حکیم ابو الفتح گیلاني (۵)	بهیم نانه	شیخ بهیلک
حکیم زنبیل بیگ	نرائن	شیخ ابو الفتح
حکیم علي گیلاني (۵)	سیوجي	شیخ بهاء الدّین مفتی
حکیم حسن (۶)	خوانای نقلي مقال •	قاضي جلال الدّین
حکیم ارسطو	میان حاتم (۱۰)	شیخ ضیاء الدّین
حکیم فتح الله	میان جمال خان	شیخ عبد الوهّاب
حکیم مسیح الملک	مولانا عبد القادر	شیخ عمر
حکیم جلال الدّین مظفّر	شیخ احمد	میر سیّد محمّد میر عدل
حکیم لطف الله	مخدوم الملک	مولانا جمال (۱۵)
حکیم سیف الملک لنگ (۷)	مولانا عبد السّلام	شیخ احمدي
حکیم همام	قاضي صدر الدّین	شیخ عبد الغني

(۱) [ش] بامن ॥ (۲) همچنین در [ض] • [ه ش] بد نانوامي • [ف ۴] بدمانواس • [د] بده نواس ॥ (۳) در [ض د] نیست ॥ (۴) [د] ملا میر طبیب هروي ॥
(۵) در [ه ش ف] نیست ॥ (۶) [د] حسن گیلاني ॥ (۷) در [ض د] نیست ॥
(۸) [د] حسن پاني پتي ॥ (۹) [ه ف ۴] بینا • [ش] ینبا • [ض] بینها • [د] بهینا ـ یا ـ بهینا ॥ (۱۰) [د] حاتم سنبهلي ॥ (۱۱) [د] میر نور الله شستري ॥
(۱۲) [د] عبد القادر بداؤني ॥ (۱۳) [د] ملا عالم کابلي ॥ (۱۴) [د] عبد النبي صدر ॥
(۱۵) [ه] این نام در [ه ش] دو بار نوشته ست بار دیگر بعد نام شیخ عبد الواحد ॥

شیخ عبد الواحد	شیخ جوهر[۳]	بهان چند[۵]
صدرِ جهان	شیخ منوّر	مولانا اسمٰعیل[۶]
مولانا اسمٰعیل	قاضي ابراهیم	قاضي جمال الدّین[۶]
ملّا عبد القادر[۱]	مولانا جمال[۴]	
مولانا صدرِ جهان[۲]	بجي سین سور	

قافیه‌سنجان *

گذارش را نوبت بدین گروهِ آفرین‌طرازِ نام آرای رسید و لختے ازینان واگفتن ناگزیرِ حق‌گذاری دانست * راهے بنهانخانهٔ معنی برده‌اند و روشن ضمیرشان تابش‌گاهِ ایزدي فیض لیکن بسیارے گرانمایگی گوهر نشناسند وبآرزوی کمتر خواسته باز فروشند ودر ستایشِ فرومایگان روزگار بسپرند وبنکوهشِ فروهیده مردم زبان برآلایند * وگرنه پیوندِ الفاظ بس شگرف باشد چه جای دریافتِ والا معانی * شعر *

آنکه سخن را بسخن ضم کند — قطرهٔ از خونِ جگر کم کند
هرکه سخن را بسخن باز بست — معجزه گر نیست کرامات هست

نه پنداري پیوستنِ صوري میگوید * حق با باطل و دانا با نادان و گوهر با خرمهره با هزاران دوري بظاهر نزدیک اوفتد[۷] * معنوي پیوند میخواهد و آن جز در هم‌ترازو صورت نبندد و شناسا آمدن بس دشوار و بر سختتر ازان مشکل‌تر * ازین رو گیتي‌خداوند بدینان نپردازد و مشتے خیالی را وزنے نه نهد * نادان داند که شهریار را بدین طرزِ گفتار دل نکشد و بدین رهگذر ازینان خاطر برگرفته دارد * با چنین حال هزاران قافیه‌طراز و نظم‌آرا پیوسته بر همایون آستان باشند و آنکه دیوان بانجام رساند و داستان بر طرازد بس فراوان * چندے گزیدگان را یاد میکند و جاوید زندگی می‌بخشد *

شیخ ابو الفیضِ فیضي * شگفته پیشانی کشاده دست بیدار دل سحرخیز از ارادتِ گیتی‌خداوند کامیاب صلحِ کُل بود و از گوهرشناسی بخطاب ملک الشّعرائی سربلندی یافت * نزدیک چهل سال فیضی تخلّص کرده * سپس بایزدي الهام فیّاضی چنانچه در دل‌دمن میسراید

زین پیش که سکّه‌ام سخن بود — فیضی رقمِ نگینِ من بود
اکنون که شدم بعشق مرتاض — فیّاضیم از محیطِ فیّاض

گزیده خوها گوهرافروز او * در گوناگون آگهی سترگ نیرو * بزبانِ تازي و فارسي فراوان تصنیف دارد * ازان میان سواطع الالهام تفسیرے است بے نقط بتازي زبان * سورهٔ اخلاص تاریخِ انجام او * فزونیِ

---

(۱) [د] عبد القادر آخوند * بعد ازین در [ش] نام مولانا اسمعیل دیگربار نوشته است ‖ (۲) همچنین در هر نسخه ‖ (۳) [د ف ۴] چوهر ‖ (۴) همچنین در [ض] * در [۵ ش ف] نیست * [د] مولانا جمال‌الدین لاهوري ‖ (۵) [۵ ش ف] بهان چند * [ض ۴ د] نهال چند ‖
(۶) این دو نام در [۵ ف ش ۴] نیست ‖ (۷) [ف ا] هم افتد ‖

خواسته دستمایهٔ افزایش نیاز و دل‌تنگیِ روزگار پیرایهٔ نشاط * در سرای او بر خویش و بیگانه و دوست و دشمن باز بودے و در بنگاه او بیخان‌ومان بر آسودے * از دشوارپسندیِ گرامی کالا ببازار نیاوردے و دست نوازش بر تارک همّت نکشیدے * بر خویشتن نظر نیفکندے * والا فطرت او بشعر فرو نیامدے و از انبازیِ خیال‌پرستان برکنارہ زیستے * بحکمت‌نامها ژرف نگریستے و از راہ دیدہ غذای دل فرستادے * بیشتر پزشکی‌دانش فرایش داشتے و رنجوران تهیدست را چارہ نمودے * و در فنون شعر دلاویز سخندان ازو یادگار * اگر زمانه مهلت دهد و دل بآهنگ تعلّق سرگرم باشد برخے قدسی کلام آن یکتای زمانه برچیند و بدشمنیِ بینش بآئینِ دوستان[1] بیتے چند برگزیند * اکنون بقهرمانِ دوستداریِ که راہ تمیز نسپرد چندے میِ نگارد *

* قصـــائد *

یا ازلیَّ الظّهور یا ابدیَّ الخفا — نورک فوقَ النّظر حسنک فوقَ الثّنا
نور تو بینش گداز حسن تو دانش گسل — فکر تو اندیشه کاه کُنه تو حیرت فزا
ملّتِ علم ترا هست بفتویّ قدس — خونِ تفکّر هدر خاکِ تعقّل هبا
بر درت اندیشه را شحنهٔ غیرت زند — لطمهٔ حیرت بروی سیایِ جهل از قفا
راہ کمالِ ترا حرف ونقط ریگِ دشت — عالمِ علم ترا شهرِ سخن روستا
پای نه تا سر کنم این رہِ دانا فریب — زهره نه تا بوکنم این میِ دانش‌زدا
لوحهٔ تقدیسِ تست پاک ز رشحِ قلم — درخورِ اکسیر نیست جوهرِ اقلیمیا
شهرِ جلالِ ترا طالبِ بس کوچه گرد — آینْ نظرِ پیش‌بین آینْ[2] خردِ پیشوا
دانش وبینش بهم یک‌بیک آمیختن — ابجدِ عشق ترا هست نخستین هجا
آنچه طرازد زبان و آنچه نگارد قلم — آن‌همه‌حرفِ دغل وین‌همه نقشِ دغا
مبتدیِ و منتهیِ گرمِ هوایت و لے — مبتدیان هرزه‌گرد منتهیان ژاژخا
نیست دماغے تهیِ از سرِ سودای تو — مغزِ فلاطون بسوخت[3] زین تفِ ماخولیا
بیچگرے همچو من کی رسد آنجاکه شد — غیرتِ تو دشنه[4] زن بر جگرِ اولیا
لطف‌تو خواهم شود تفقیه‌بخشِ دماغ — ورنه شود عاقبت فطرتِ من مانیا
برهنه[5] پا گرد را در رہِ اجلالِ تو — موزهٔ کیمخت نیست جز دهنِ اژدها
گنجِ ترا نُه فلز نیم کفے از غبار[6] — خوانِ ترا هفت بحر یک قدحِ شوربا
سر بزمینِ درت بردن و برداشتن — نے بطریقت درست نے بحقیقت روا
معدهٔ آز مرا غایلهٔ[7] جوعِ کلب — وز همه بقراطِ عشق گفته مرا احتما

---

(۱) [۵] دوستان بینی * بیتے الخ ॥ (۲) [ف ا] وین ॥ (۳) [۵ د] دماغ؟ ॥ (۴) [ض د] از ॥ (۵) [ض د] دشنه زن ॥ (۶) [۵ ض د] برهنه پا کرد راہ در رہ؟ ॥ (۷) [ض د] عیار ॥ (۸) در هرنسخه غالبه یا غالیه نوشته * ودر نسخهٔ دیوان فیضی غائله ॥

* واله *

ای نقد اصل و فرع ندانم چه گوهری — کز آسمان بزرگتر از خاک کمتری
دل بد مکن که تیرگیٔ چار عنصری — خود بین مشو که آینهٔ هفت کشوری
بنیادِ تست مستعدِ[1] نقشِ علو و سفل — خواه آسمان و خواه زمین شو مخیّری[2]
پوشیده چهرگانِ فلک بر تو فتنه اند — دانا فریب لعبتِ این هفت پیکری
هان نقدِ خود بسنج که میزانِ اعدلی — هان خاکِ خود ببیز که اکسیرِ اکبری
قیمت شناسِ گوهرِ خود باش کآسمان — نورِ تراست از پیِ سیّاره مشتری
از عقل سرمکش که مشیرے ست مؤتمن — بر وهم دل منه که سفیهے ست مفتری
با خود چه دشمنی ست ترا کز کمالِ[3] نقص — دل را نزار کرده زبان را به پروری
خونهاست از تو در دلِ ایّام کز نفاق — در قولِ مومیائی و در فعل نشتری
شرمنده باش در نظرِ خود که خویش را — میزانِ کُل لقب نهی و حشوِ دفتری
اینست اگر طلسمِ وجودِ عزیزِ تو — معدوم شو که چشمِ جهان را مکرّری
ای بے خبر ز سود و زیانِ این چه غفلتست — کاقبال میفروشی و ادبار میخری
گر همّتِ تو بالِ[4] کشاید بصید گاه — عنقا توانی از پرِ عصفور بشکری
فربه مشو که شخصِ جهانرا میان توئی — دانی ستوده اند میان را بلاغری
شرم از سلوکِ برهنه‌پایانِ شوقِ دار — چون بر جمازه راه روی[5] گام نشمری[6]
خواهی بسرِّ معنیِ ایثار در رسی — با خود هلاهلی کن و با غیر شکّری
با ابروی کشاده بلا را پذیره شو — معبود را اگر بعبودیّت اندری
بر آستانِ صدق بدرویشی آر[7] رو — درویشیِ که خنده زند بر تونگری
نے آنکه خود بگوشهٔ عزلت فرو شوی — حرصت کند بمشرق و مغرب نگاوری
پاسِ نظر بدار که این دزدِ تیز دست — گوهر بزور می برد از دستِ جوهری
در شاهراه قافله تاراج میکنند — آنانکه داشتند بکف شمعِ رهبری
جانِ پدر ستارهٔ طالع بکامِ تو — پیوسته می رود[8] نه فلک[9] را برادری
بینند نیست ورنه برآرم نفس نفس — از چاکِ سینه آینهای سکندری
هندوستانِ عالمِ دل را بمن رسید — آداب[10] بت پرستی و آئینِ بت گری
این نقشِ کارنامهٔ یونانِ خاطر است — بر خوانش سر بسر که نه حرفی ست سرسری

---

(۱) [ض د] مشعله ‖ (۲) [ض د] محقّری ‖ (۳) [ش ف ا] کمال فضل ‖ (۴) [ض د] باش؟ ‖ (۵) [ض د] بری ‖ (۶) [ش ف ا] بشمری ‖ (۷) [ض د] آورد؟ ‖ (۸) [نسخهٔ دیوان فیضی] بود ‖ (۹) [ض د] رود بفلک ‖ (۱۰) [ف ا] آیات ‖

یونانِ غرق گشته برآمد ز قعرِ هند — تو همچنان فتادهٔ چاهِ مقعّری

* وله * حریفِ خلوتِ من عقلِ ذوفنون منست — صریرِ کلکِ من آوازِ ارغنونِ منست
اگر ز چهرهٔ علم نقاب بر دارند — یقین منتهیان اوّلین ظنونِ منست
وگر ز دیدهٔ عقلم حجاب بر گیرند — معارفِ علما نشّهٔ جنونِ منست
عجب که حوصلهٔ روزگار بر تابد — اگر برون نکنم آنچه در درونِ منست
باعتدالِ خرد آن جهانِ منتظمم — که آسمان و زمین جنبش و سکونِ منست
قرابه ام ز رحیقِ رفیقِ دهرتهی ست — قوامِ بادهٔ مدهوشیم ز خونِ منست
فروتنی ز خسان کی بود تمنّایم — بسجدهٔ ادبم کلکِ واژگونِ منست

غزلیّات .

خیز و دریوزهٔ اقبال کن از حضرتِ ما — که کم از هیچ سپاهی نبود همّتِ ما
فتح کونین ز جولانگهِ ما جوی که هست — عشق را دوش گران از علمِ دولتِ ما
نظرِ فیض (۱) چو بر خاکنشینان فکنیم — مور را مغزِ سلیمان رسد از قسمتِ ما
حاجبانِ درِ ما برهنه تیغ اند همه — آرزو کیست که هنگامه کند خلوتِ ما
سر فرو برده بجیب و دو جهان می [نگریم] — مشق از تارِ نظر بافت مگر کسوتِ ما
دیدهٔ ما بتماشای حقیقت پر است — عقلِ کُل میرمد از کوکبهٔ حیرتِ ما
فیضِ ساده ضمیریم گرت باور نیست — روی معْنی نگر از آینهٔ صورتِ ما

* وله * میکشد شعله سرے از دلِ صد پارهٔ ما — جوشِ آتش بود امروز بفوّارهٔ ما
هر کسے روزِ ازل تختهٔ تعلیم گرفت — عشق مشّاطگی آموخت ز نظّارهٔ ما
دیدهٔ او بگدازِ جگر انباشته باد — هر که گوید خبرے از دلِ آوارهٔ ما
فیضی از نقدِ جهان گرچه تهیدستانیم — کیمیا ساز برد رنگ ز رخسارهٔ ما

* وله * به که (۲) گدازم و (۳) زنو طرحِ دلِ دگر نهم (۴) — چند رفوگری کند صبرِ دلِ درونیم را
* وله * عشق تا پای بیفشرد در اندیشهٔ ما — همه معشوق تراود ز رگ و ریشهٔ ما
از تفِ بادهٔ ما بالِ ملائک بگداخت — وای آن روز که برقِ جهد از شیشهٔ ما
* وله * مرا براهِ محبّت دو مشکل افتاد ست — که خون گرفته ام و یار قاتل افتاد ست
مسافرانِ طریقت ز من جدا مشوید — که دور بینم و چشمم بمنزل افتاد ست
* وله * من براهے میروم کآنجا قدم نامحرم [است] — از مقامے حرف میگویم که دم نامحرم [است]
* وله * گرچه جان بے تو بلب نزدیک است — دُور بودن بادب نزدیک است

---

(۱) [۵] نظرے ॥ (۲) [ف ۱] گذارم ॥ (۳) [غی د] ز تو ॥ (۴) [ف ۱] نهیم ॥

* وله * دریں دیار گروهے شکرلبان هستند — که باده با نمک آمیختند و بدمستند
بهروزه شهرهٔ عشق است عندلیب ارزه — نفس گداخته مرغان دریں چمن هستند
* وله * گویند همرهان طریقت که ای رفیق — آگاه شو که قافله ناگاه میزنند
غافل نیم ز راه ولے آه چاره چیست — زیں رهزنان که بر دل آگاه میزنند
روئے کشاده باید و پیشانیٔ فراخ — آنجا که لطمهای ید اللّٰه میزنند
* وله * ساقیان دست بجام مے بے غش کردند — خضر را تشنهٔ این چشمهٔ آتش کردند [کردند
این چه مے بود که ساقی بقدح ریخت [فرو — که مسیح و خضر از رشک کشاکش
* وله * نوش داروی محبت را مپرس اجزا (۱) [که چیست — سوزهٔ الماس در زهر هلاهل میکنند
* وله * در چشم ما محیط بساحل برابر است — آب بقا بزهر هلاهل برابر است
* وله * فیضی از قافلهٔ کعبه روان بیرون نیست — اینقدر هست که از ما قدمے (۲) [است پیش
* وله * ز همرهان بکه نالم که کوتهی کردند — بمیر قافلهٔ عشق بے رهی (۳) کردند
هزار (۴) بادیه زیں ناموافقان پر باد — که محمل دلم از بار (۵) غم تهی کردند
* وله * صنم که نغمه بگوشم کمال میگیرد — شراب در گلویم اعتدال میگیرد
اگر سرے نکشم سوی بے خودی چه کنم — مرا ز همدمی خود مثال میگیرد
* وله * مپرس اهل نظر چون بعرش پیوستند — که پا بکنگرهٔ دل نهاده بر جستند
صلا زنند (۶) تماشائیان عالم را — بشهر حسن که آئین بخون ما بستند
* وله * آنانکه بر (۷) وجود و عدم در نبسته اند — طرفے ز راحت دو جهان برنبسته اند
بکشا طلسم گنج که کارآگهان بخت — اقبال را بسلسلهٔ زر نبسته اند
* وله * سواد کلک مرا آفتاب میداند — که برده ام به بیاض سحر مسوده را
* وله * بصبر و طاقت او کیست در جهان فیضی — کسے که از سر کویش دوباره میگذرد
* وله * خواهش از مجلس ما بیرون است — چون بیائی دل خرسند بیا
* وله * بگذر از عشق که این کار بسامان نشود — آسمان تابع و معشوق بفرمان نشود
* وله * بیا که روی بمحراب گاه نور نهیم — بنائی کعبهٔ دیگر ز سنگ طور نهیم
حطیم کعبه شکست و اساس قبله بریخت — بتازه طرح یکے قصر بے قصور نهیم
* وله * کو عشق که زنجیر در کعبه گدازیم — وز بهر پرستش صنمے چند بسازیم

---

(۱) [ش ف ا] مپرس آخر که چیست ॥ (۲) [ه ش ف ا] قدرے ॥ (۳) [ض د] همرهی ॥ (۴) این بیت در [ه] نیست ॥ (۵) [ف ش ا] باز خود ॥ (۶) [ه] زنند * [ش ف ا ض د] زنید ॥ (۷) [نسخهٔ دیوان فیضی] بره و در همه نسخه در نوشته ॥

وین کعبه که حجّاج بر افراخته آذرا — انداخته چون دیر اساسے بفرازیم
* وله * تا چند دل بعشوهٔ خوبان گرو کنم — این دل بسوزم و دلِ دیگر ز نو کنم
فیضی کفم تهیّ و رهِ عاشقی به پیش — دیوانِ خود مگر بدو عالم گرو کنم
* وله * ملامت بر زلیخا چون پسندم وه چه خوشبودے — بجای کف بریدے گر زبانِ طعنِ بدگویان
* وله * ناشکریِ عشق چون توان کرد — غم بر سرِ غم فزود ما را
* وله * حیرانِ فسونسازیِ عشقم که خیالت — از دیده درون آید و در سینه نگنجد
* وله * بگریز که دورانِ فلک عربده خیزست — آئینِ حریفان همه کژ دار و مریز ست
* وله * آن نیست که من همنفسان را بگذارم — با آبله‌پایان (۱) چکنم قافله تیز است
* وله * امشب خبرِ ما نگرفتیّ و گذشتي — فیض از نظرِ ما نگرفتیّ و گذشتي
آبے که بسرسبزیِ ریحانِ تو شاید — از چشمِ ترِ ما نگرفتیّ و گذشتي
* وله * در دشتِ آرزو نبود بیم دام و دد — راهے است این که هم ز تو خیزد بلاے تو
ای عشق رخصت (۲) است که از درشِ آسمان — بر دوشِ خود نهم عَلَمِ کبریاے تو
* وله * فیضي من آن باذیذنگاهم که روزگار — پیوسته یافت ساعدِ فکرم بساقِ عرش
آویختم حدیثِ خود از پیشطاقِ عرش
* وله * ساقیِ دوران گذار عربده سازی — ساغرِ مے ده بدورِ اکبرِ غازي
نے مے دانش‌ربا که محتشمان را — همچو سپهر آورد بسفله‌نوازي
نے مے بدخو که در دماغِ رعونت — بادِ تهوّر دمد (۳) بمعرکه‌تازي
نے مے بے‌باک (۴) دل که بر خرد آرد — تُرکِ هوس راهوای دست‌درازي
نے مے آتش‌منش که در صفِ مستان — شهره بود گرمیش به تشنه (۵) گدازي
زان مے یکرنگ کز تصرّفِ باطن — توبه دهد چرخ را ز شعبده بازي
زان مے صافي که عائفانِ صوامع — خرقهٔ تن (۶) را ازو کنند نمازي
زان مے روشن‌نظر که باز نماید — راهِ حقیقت بعاشقانِ مجازي
زان مے دریا گهر که پاک بشوید — از دلِ عارف خیال (۷) نقش طرازي
* وله * ببارگاهِ قیامت که ماجرا بخشند — گناهِ کعبه بخاکِ کلیسیا بخشند
* وله * بگرِ قبایِ همّتِ فیضي که قدسیان — پیوند کرده اند ز افلاک دامنش

---

(۱) [ه ض] ما ॥ (۲) [ض د] رخصتے ॥ (۳) [ه ض] دهد ॥ (۴) [د] بیباکي ॥
(۵) [نسخهٔ دیوان فیضي] شیشه‌گدازي ॥ (۶) [نسخهٔ دیوان فیضي] دل را ॥
(۷) [ف] خیال و نقش ॥

* وله * عجب‌تر از دلِ فیضی ندیده‌ایم طلسم
که هم گهر بود و هم محیط و هم غوّاص

* وله * آنچه بفیضی نظر درست کرد
مشکل(۲) اگر دشمنِ جانی کند

* وله * رهِ نوردانِ طلب زنده بمحمل(۳) نرسند
تا نمیرند درین بحر بساحل نرسند

ناقهٔ شوق درین بادیه جنبان فیضی
رو که منزل‌طلبان در حرمِ دل نرسند

* وله * خاک‌بیزانِ رهِ فقر بجائے نروند
گوئی، این طائفه اینجا گهرے یافته اند

* وله * در ازل چند نظر آینه‌ساز آوردند
تا دل و دیدهٔ ما را بگداز آوردند

چه‌کششهاست که در زلف بتان تعبیه [شد
کز حقیقت دو جهان رو بمجاز آوردند

گر دلے گم شود از حلقهٔ عشّاق مپرس(۴)
هرچه بردند ازین قافله باز آوردند

* وله * از شکیبائی نه دستم از گریبان کوته است
پاره شد زآن(۵) گونه‌کآنرا باز نتوان پاره کرد

* وله * گرنه لیلی هوسِ همرهیِ مجنون داشت
ناقه را بیهده در راه گرانبار چه کرد

آنکه میکرد مرا منع(۶) پرستیدنِ بت
در حرم رفته طوافِ در و دیوار چه کرد

عشق صبر وخرد و هوش زفیضی ببرد
دزد رو بین که بآن قافله‌سالار چه کرد

* وله * عشق در بادیه از ریگ روان آئین بست
که بصحراکدهٔ بارِ جنون آمده بود

* وله * خبر برید شبِ عید پیرِ مصطبه را
که راست میکنم امشب قصورسی شبه را(۷)

بگیر محضرِ دیوانِ فیضی و بنگر
سخن‌طرازیِ رندِ هزارمذهبه را

* وله * شدیم خاک ولیکن ببوی تربتِ ما
توان شناخت زخاکِ فیضی انجامش

توان شناخت زآغازِ فیضی انجامش
که فرد رفته ز کونین و فرد میخیزد

* وله * کعبه را ویران مکن ای عشق کآنجا یک نفس
گه گهی پس ماندگانِ راه منزل میکنند

رباعیات(۸) *

* وله * شاهے که بعقل ذوفنون خوانیمش
در راهِ خدای رهنمون خوانیمش

هرچند که سایهٔ خدایند شهان
او نورِ خداست سایه چون خوانیمش

* وله * شاهے که درفیض کشاید همه شب
تاریکان را راه نماید همه شب

هرکس که رخش بروز بیند یکبار
خورشید بخوابِ او در آید همه شب

* وله * خواهی که چومن راهِ هدیٰ بشناسی
نشناخته شاه را کجا بشناسی

این سجدهٔ ناقبول سودت ندهد
اکبر بشناس تا خدا بشناسی

---

(۱) در [ش] نیست ‖ (۲) [ف] باللّٰه اگر ‖ (۳) [ض] بساحل
(۴) [ف] مترس ‖ (۵) [د ض و ش] آن ‖ (۶) [ض] تیغ ‖
(۷) [ض د] بے شبه ‖ (۸) در [د] این قطعه پیش از رباعیات نوشته

آئینه با سکندر و با اکبر آفتاب
قسمت نگر که درخورِ هر جوهرے عطاست
این می‌کند مشاهدهٔ حق در آفتاب
او می کند معاینهٔ خود در آینه

* وله * شاها بشبم چراغ امّید ببخش — قندیل مرا فروغ جاوید ببخش
زان نور کزو چشم دلت روشن شد — یك ذرّه مرا بنور خورشید ببخش

* وله * از عالم غیب آشنائی نرسید — وز قافلهٔ عدم ندائی نرسید
گردون جرسی ست هفت جوش [ازوی هم] — با این همه مُهرها صدائی نرسید

* وله * در انجمن ادب خموشان باشند — در پردهٔ راز پرده‌پوشان باشند
در کوچهٔ عشق چون رسی گرد مکن — کاینجا همه توتیا فروشان باشند

* وله * مستان الٰهی که دم خوش زده اند — بی جام و سبو شراب بی‌غش زده اند
آرایش علم و فضل ازیشان مطلب — کین طائفه در کتاب آتش زده اند

* وله * فیضی قدمی چند ز خود برتر زه — از خود بدر آ و رخت خود بر در نه
برخویش در دولخته دیده ببند — وآنگاه دو صد قفل ز مژگان بر نه

* وله * فیضی دم پیری ست قدم دیده بنه — پا از مژه می‌نهی پسندیده بنه
از عینک شیشه هیچ نکشاید هیچ — لختی بتراش از دل و بر دیده بنه

* وله * بادی ست نَفَس ز سنبلستان سخن — وآن باد کشیده تخت سلطان سخن
مائیم بر آن تخت سلیمان سخن — از ما بشنو زبان مرغان سخن

* وله * عاشق که غم از جان خرابش نرود — تا جان بُرد از تن تب و تابش نرود
خاصیّت سیماب بود عاشق را — تا کشته نگردد اضطرابش نرود

* وله * فیضی بکشا گوش دل و دیدهٔ هوش — از کار جهان دور کن این دیده و گوش
نیرنگ زمانه بنگر و لب بر بند — افسانهٔ دهر بشنو و چشم بپوش

* وله * بر ما چه زیان اگر صف اعدا زد — مشتی خاشاک لطمه بر دریا زد
ما تیغ برهنه ایم در دست قضا — شد کشته کسی که خویش را برما زد

* وله * امروز بد هر دردی و صاف منم — هم دوزخ و هم خلد هم اعراف منم
اعجوبه‌تر از من نبود بوالعجبی — دریا منم و گوهر من و صرّاف منم

* وله * زآن پیش که کردند شمار من و تو — بردند ز دست اختیار من و تو
فارغ بنشین که کارساز دو جهان — پیش از من و تو ساخته کار من و تو

خواجه حسین ثنائی مشهدی *

از اربابی(۱)؟ بقافیه‌سنجی آمد(۲) وهنرک کشایش یافت * سعادت سرشت و پاك گوهر بود *

ضبط روشندلان بیان منست — تیغ صیقل سخن زبان منست

( ) [ه ش ف ا ض] اربابی * [د] از ازبانی * [ع] ارصالی * [و] اربانی ‖ (۲) [ف ا] درآمد *

ظاهرست از سخن که روح قُدُس
دایهٔ مریم بنان(۱) منست

بس که معنی دقیق(۲) کرد مرا
نقطهٔ کلک من جهان منست

قصّه گوته درین سرای سپنج
سخن است وسخن ز آن منست

کس بمحشر نگیردم دامن
جز هوس کو ز کشتگان منست

* وله * مجلس(۳) آرا چون شوي شب باز مانده [ز آفتاب
بر در و دیوارت از بهر تماشا روشنی [خوشنما

* وله * در روش(۴) حسن و ناز هست بسے
غمزه بطرز ستم عشوه برنگ جفا

آن بت بیگانه را گر شوم آئینه دار
نایدش اندر نظر صورت خویش آشنا

گر بمثل جا کني(؟) در پس آینه شخص
بیند تمثال خویش نافته(۵) رو از(۶) تفا

آب خورد گر بفرض خوشه ز پیمان تو
دانه دگر نشکند در دهن آسیا

* وله * احباب را بلذّت درمان برابرست
درد ے که یاد همدمے دوستان دهد

من صید دل نهاده بمرگ و زاغري
صیّاد از برای گریزم امان دهد

* وله * دوستان با دوستان گر تا قیامت خفته اند
از نسیم صبحدم آزار پیکان دیده اند

* وله * کلکت چو رقم بکین نویسد
صد فتنه بهر کمین نویسد

دشنام دهي تو و بران لب
روح القُدُس آفرین نویسد

بر روي تو اوّلین نگه را
دل دیدن(۷) واپسین نویسد

عهد تو خراج شادماني
بر جان و دل غمین نویسد

* وله * اي اهل هوش وقت گریبان دریدنست
دست مرا بموي گریبان که می برد

* وله * قاصد شوق دگر تطرونزان می آید
که بدل شوق کسے از پے جان می آید

شرط عشق است که هم باربدل بسپارند(۸)
سخن دوست که از دل بزبان می آید

* وله * مرا به بتکده جو چون پیم بکعبه بري
که بازگون زده نعلم سراغ من غلط ست

* وله * در حوصلهٔ نه فلک از عشق نگنجید
هر ذرّه که از خاک ثنائي بهوا رفت

* وله * چو مهر فلک دهر(۹) گردیدهٔ
چو خواب آشناروی هر دیده(۱۰)

حُزني اصفهاني *

دانش پژوه حکمت منش بود * از باستاني شعر و سال ومه فراوان آگاه * سبکروحي و نیک ذاتي ازو می تراوید و آشناروئي از پیشاني او پدیدار *

---

(۱) [د] بیان ‖ (۲) [ف ا ش] دقیق * [ه ض د] دقیقه ‖ (۳) این بیت صرف در [ش ف ا] موجودست ‖ (۴) [ض د] در روشے ‖ (۵) [د] یافته ‖ (۶) [ف ا] بر تفا ‖ (۷) [ض د] دیده ‖ (۸) [د] نسپارند ‖ (۹) [د] دیره [ش] دهر گردیده را ‖ (۱۰) [ش] دیده را ‖

گردِ دل گردم و بینم که در و جائے هست — غم معاذ اللّٰه اگر نیست تمنّائے هست
در چمن بود زلیخا و بحسرت میگفت — یادِ زندان که درو انجمن آرائے هست
نا امیدم زتو امّا بمحبّت چکنم — که میانِ من و او رسمِ تقاضائے هست
* وله * جبریل پر شکستهٔ راهِ محبّت است — این قاصدی بهمچو صبائے نمیرسد
* وله * گر ایاز اینجا وگر محمود کارش بندگیست — عشق از یک رشته پای بنده و آزاد بست
* وله * زگرمیِ جگرم دوش چشم(۱) تر میسوخت — چراغِ دیده براهِ تو تا سحر میسوخت
شد ازتصرّفِ حسنِ تو آن زمان خبرم — که شعله درجگر افتاد و بےخبر میسوخت
* وله * مرا بر سادهٔ لوحی هاي حزنی خنده می آید — که عاشق گشته و چشمِ وفا از یار هم دارد
* وله * مکن کرشمه که آن تشنه لب گیاه(۲) ضعیفم — که تابِ جلوهٔ جان سوزِ آفتاب ندارم
* وله * آه ازان سرکش که گر خود را برآتش میزنم — غیر ازین حرفے نمیگوید که حزنی درد چیست
* وله * شنیدم حزنی از قیدش خلاصی آرزو داري — تو بےدردي برو قدرِ گرفتاري چه میدانی
* وله * حزنیِ سادهٔ دل امروز چو هر روزِ دگر — بسخنهای دروغِ تو تسلّي شد و رفت

قاسمِ کاهي *

عرف میان کالي * لختے رسمی(۳) علوم اندوخته بود * کشادهٔ پیشاني و شگفته رو و خرسند زیستے * با خداوندانِ جاه کمتر آمیختے * از مشرب فراخي پراگندهٔ چند گردِ او فراهم بودے و ازین رو سادهٔ لوحانِ ناشناسا زبانِ پیغاره دراز داشتے و با چندین وارستگیِ خویش(۴) و پردهٔ آرائیِ گیتي خداوند خویشتن را از مریدان بر شمردے و بسا از آینده باز گفتے *

کوتاه همّتے که بپیِ حاصلِ دو کون — دستِ طمع بحضرتِ بےچون کند دراز
* وله * ز خضر عمر فزونست عشقبازان را — اگر زعمر شمارند روزِ هجران را
* وله * چون سایه همرهیم بهر سو روان شوي — شاید که رفته رفته بما مهربان شوي
* وله * تا بفیلان میل دیدم دلستانِ خویش را — صرف(۵) راهِ فیل کردم نقدِ جانِ خویش را
خاک بر سر میکنم چون فیل هرجا میرسم — گرنه بینم بر سرِ خود فیلبانِ خویش را
شاه فیل افکن جلال الدّین محمّد اکبر است — آنکه بخشد فیلِ زرّین شاعرانِ خویش را
* رباعی * ای آنکه زبانت بمعارف گویاست — هردم دلت از نورِ یقین پرده کشاست
فکرے نکني کزان پشیمان گردي — حرفے نزني که عذرِ آن باید خواست

غزالیِ مشهدي *

به بلندفهمي و شیوازباني طرازِ یکتائي داشت و از دلاویز گفتارِ صوفي بهره مند *

---

(۱) [ض د] چشم بر میسوخت ‖ (۲) [ـ] گیه * [ش] گیای ‖ (۳) [د] رسم ‖
(۴) در [ض د] نیست ‖ ● (۵) [ض د] حرف ‖

شرمے شد و از خواب عدم دیدہ کشودیم — دیدیم که باقیمت شب تتنه غنودیم

* ولہ * حسن شهرت عشق رسوائي تقاضا میکند — جرم معشوق و گناہ عاشق بیچارہ چیست

* ولہ * چون ردّ و قبول همه در پردۂ غیب است — زنهار کسے را نکنی عیب که عیب است

* ولہ * ای[1] غزالي گریزم از یارے — که اگر بد کنم نکو گوید

من و آن سادہ دل که عیب مرا — همچو آئینه روبرو گوید

* رباعي * درعشق نه جاہ ونه حسب میباید — نے علم و نه فضل و نه نسب میباید

این واقعه را کسے عجب می باید — معشوق غیور است ادب می باید

* ولہ * سلطان گوید که نقد گنجینۂ من — صوفی گوید که دلق پشمینۂ من

عاشق گوید که داغ دیرینۂ من — من دانم ودل که چیست در سینۂ من

* ولہ * در کعبه اگر دل سوی غیرست ترا — طاعت[2] عصیان و کعبه دیرست ترا

ور دل بحق ست و ساکن میکدۂ — مے نوش که عاقبت بخیرست ترا

عرفي شیرازي *

شایستگي از ناصیۂ گفتار او میتابد و فیض پذیري از سخن[3] او پیدا * از کوتاہ بیني درخود نگریست و در باستانیان زبان طنز کشود * غنچۂ استعداد نشگفته پژمرد *

هر دل که پریشان شود از نالۂ بلبل — در دمنش آویز که با وي خبرے هست

* ولہ * حسد تهمت آزادي سروم بگداخت — کین مرادے ست که بر تهمت آن هم حسدست

* ولہ * کسے که محرم باد صبا ست میداند — که با وجود خزان بوی یاسمن باقیست

* ولہ * طاقت مرهم ندارد سینۂ انگار ما — سایۂ گل بر نتابد گوشۂ دستار ما

* ولہ * مدار صحبت ما برحدیث زیر لبی ست — که اهل هوش عوام اند وگفت وگو عربی ست

قدم برون منه از جهل یا فلاطون شو — که در میانه[4] گزیني سراب و تشنه لبی ست

* ولہ * مگو که نغمه سرایان عشق خاموش اند — که نغمه نازک و اصحاب پنبه در گوشند

* ولہ * هرچند دست و پا زدم آشفته تر شدم — ساکن شدم میانۂ دریا کنار شد

* ولہ * امید هست که بیگانگي عرفي را — بدرستي سخنهای آشنا بخشند[5]

* ولہ * قابل رنج محبّت کس نیامد در وجود — رنگ روي خویش را هرکس بدستانے شکست

* ولہ * چنان با نیک و بد عرفي بسر کن کز پس مردن — مسلمانت بزمزم شوید وهندو بسوزاند

---

(۱) پیش ازین در [ش ف] این بیت نوشته * کرم بر بشم کش و بر ریش دار * آدمیا خیز چه داري بیا ॥

(۲) [ف ا] طاعت همه فسق و کعبه ॥ (۳) [ش ف ا] سخن سرائي ॥

(۴) [در دیوان عرفي] که گر میانه گزیني ॥ (۵) همچنین در دیوان عرفی * در نسخها بخشد ॥

* وله * خواهي که عيبهاي تو روشن شود ترا — يکدم منافقانه نشين در کمين خويش
* وله * وقت عرضي خوش که نکشودند چون در بر [رخش] — بر در نکشود ساکن شد در ديگر نزد
* وله * انتظار نوبهار از تنگ چشمي هاي ماست — ورنه صد ذوقيست در گلخن که در گلزار نيست
* وله * دلم چو رنگ زليخا شکسته در خلوت — غمم چو تهمت يوسف دريده در بازار
* رباعي * روزے که معاملان هر فن طلبند — حسن عمل از شيخ و برهمن طلبند
آنها که دردهٔ جوے نستانند — وآنها که نکشتهٔ بخرمن طلبند
* وله * اي از بد و نيک آمدهٔ در جوش و [خروش] — گه شکرطرازي و گهے شکوه فروش
مختار مشو تا نشوي بيهدهٔ کوش — کاره باش و بار سردوش
* وله * عرضي دل خود را بچه خوش داشتهٔ — گرابن دو سه بيت است که بگذاشتهٔ
بگذاشته هم از تو درين نشأ جداست — بر داشته بايدت چه بر داشتهٔ

ميلي هروي *

نام ميرزا قلي * ترک نژاد بود * با اهل عشرت بسر بردے *

شدم تا شهرهٔ در عشقت گريزم هرکرا بينم — که ميترسم بتقريب من آني در خيال او
* وله * ميرم و بر زندگانم رشک می آيد که تو — خو بآن بيدادها داري که با من کردهٔ
* وله * ز ديدن تو دلم ياوت لذتے که فلک — نعوذ بالله اگر فکر انتقام کند
نه آشنا و نه بيگانهٔ نميدانم — که اختلاط چنين را کسے چه نام کند
* وله * دانستهٔ که مهر تو با جان نميرود — کز خاک کشتگان گذري سرگران هنوز
* وله * چون کني دورم نگاهے کن که بهر احتياط — رشته مي بندند برپا مرغ دست آموز را
* وله * دم آخرست دشمن بمنش گذار يکدم — که بصد هزار حسرت بتو ميگذارم اورا
* وله * قرار صبر بخود دادهٔ باز ماندم ازو — بدين اميد که تن در دهم به تنهائي
فراق ميکشدم هر زمان و ميگويد — سزاي آنکه کند تکيه بر شکيبائي
* وله * چه احتياج سوال است خلق عهد ترا — که هرگدا شدهٔ قارون ز کثرت زر و مال
ولے تو با طلب سائلان خوشي چندان — که بر سبيل خرشامد کنند از تو سوال

جعفر بيگ قزويني *

فهم عالي دارد * لختے آگهي اندوخته باستاني سرگذشت نيکو برگذارد * و در بتکچي گري چيره دست * از مزاج شناسي بشگفتگي گرايد و به بذله گوئي هنگامه آرايد * از روشن ستارگي بخطاب آصف خاني سربلند و بارادت گيهان خديو کامياب *

---

(۱) [ف ا] شکوه طرازي وگهے شکر فروش ‖ (۲) [ش ف ا] بگذاشته از تو هم ‖
(۳) [د] زندگانيم ‖ (۴) [در ديوان ميلي] رحم ‖ (۵) [ض د] ما ‖

از صبا در شکم امّا دل بدین خوش میکنم — کین گلستانست نتوان در بروی[۱] باد بست

* وله * شهر گنجایش غمهای دل ما چو نداشت — آفریدند برای دل ما صحرا را

* وله * آماده گشته ام دگر امشب نظارهٔ را — پیوند کرده ام جگر پارهٔ پارهٔ را

* وله * نقص در دوستی ماست که او دشمن ماست — آن محبّت بچه ارزد که سرایت نکند

* وله * باین بیگانه خویان خویشیِ دل — عجب دارم ز دوراندیشیِ دل

* وله * رسید و مضطربم کرد و آنقدر ننشست — که آشنایی دل خود کنم تسلّی را

* وله * مرا که محض گناهم ز انتقام مترسان — دلیر برگنهم ذوق انتقام تو دارد

* وله * ای عیش خوش دلیر بمن رو نهادهٔ — یک لحظه باش تا غم او را خبر کنم

* وله * جعفر امروز ببزم تو بعجزی آمد — که دل سنگ بران وضع غریبانه بسوخت

* وله * هر کس[۲] که شبی نشست با تو — بسیار بروز ما نشیند

جعفر ره کوی یار دانست — مشکل که دگر زپا نشیند

* وله * در باد صبا بوی کسی هست که یعقوب — چشمی که ندارد زپیِ قافله دارد

* وله * گلستان را گلی از تو شگفتست — که امشب تا سحر بلبل نخفتست

خواجه حسین مروی *

از صوری فضائل بهرهٔ داشت و بچرب زبانی گران بفروخت * از اهل نشست قدسی محفل جنّت آشیانی بود و درین دولت ابدطراز نیز اعتبار یافت *

* رباعی * آنم که ممالک سخن ملک منست — صرّاف سخن میرفیِ سلک منست

دیباچهٔ کن ز دفتر من ورقی است — اسرار دو کون بر سر کلک منست

حیاتی گیلانی *

از دریابار معنی جوئی ببنگاه او گذرد * درستی و راستی از پیشانیِ او پیدا * و سعادت با حقیقت همدوش دارد و لختی از خوی[۳] شاعران بر کنارهٔ زید *

بهر سخن که کنی خویش را نگهبان باش — ز گفتنی که دلی نشگفد پشیمان باش

چه بال مرغ که گر شغل روزگار اینست — زمور نیز قدم وام کن گریزان باش

* وله * مریض عشق بدردی چنان گرفتار ست — که آرزوی مُداواش هم زیان دارد

* وله * هر چیز که بینی ز رخی[۴] رهزن شخص[۵] است — من کس نشناسم که گرفتار نباشد

* وله * کوی عشق است این سر بازار نیست — لب به بند اینجا زبان درکار نیست

---

(۱) [د] بزودی ‖ (۲) این بیت در [ش ف ا] نیست ‖ (۳) [ف ا] جوی ‖
(۴) [ه ش] ز ره ره زن ‖ (۵) [ه ض د] شخصی است ‖

در میان کافران هم بوده ام — یک کمر شایستهٔ زنّار نیست
از هوس اهل هوس خصم همند — دوستی را هیچ کس اغیار نیست

* وله * هر آن خاری که در راه تو کارند — ز آب روی خندان تازه گردان
نفس درخود کش و ریش درون را — بزهر آلود پیکان تازه گردان

* وله * دارد هوسم باز بهر کار درنگے — در خانه ببوئے و ببازار برنگے
دانی چه کسم وز همگان نام چه دارم — شوریدهٔ عارے و بر آشفتهٔ ننگے

* وله * از بسکه رفو زدیم شد چاک — این سینه همه بدوختن رفت
* وله * می میرم و میکشم جفا را — شاید که بسر برم وفا را
بر ما ره وصل چون توان بست — در حقّه کنی مگر صبا را

* وله * این سبزه و این صحرا بوئے ز جنون دارد — دیوانگی و مستی امروز شگون دارد

* رباعی * با درد طلب غم فزون میباید — با خواهش یافت دیده خون میباید
سرمایهٔ این کار نه آنست و نه این — یا عقل تمام یا جنون میباید

* وله * نے سر بثریّا یم و نے پا بگرم — نے در غم کهنه و نه در بند نوم
گر بابل نالان نیم این هم هنرست — پروانه ام و بشعلهٔ در گروم

* وله * من درد دل شبان تار خویشم — من آفت روزگار خویشم
باشد که بیک قدم بخود باز آیم — دیرست که تا در انتظار خویشم

شکیبیٔ سپاهانی *

ذرق سخن دارد و نیک برسنجد * از سال و مه و رسمی عالم لختے آگاه و از پاکیٔ گوهر بوارستگی آشنا *

شبهای هجررا گذراندیم و زنده ایم — مارا بسخت جانیٔ خود این گمان نبود

* وله * درد ست متاعم نه طرب فرخ چه پرسی — دانم که تو نستانی و من هم نفروشم

* وله * ز رشک مدّعی دادم قرار دوری از بزمت — فریب بخت بد را نام غیرت کردم و رفتم

* وله * ای خدا جنس مرا از غیب بازارے بده — میفروشم دل بدیدارے خریدارے بده

* وله * تو گرم مهر من و من ز بهر دفع گزند — نشسته بر سر آتش سپند خویشتنم

* وله * دل ز جان برکندم و بار دل از جان برنخاست — سر ز تن شد دور و دوشم از گریبان برنخاست

* رباعی * امروز که جام عشرتم لبریزست — در کشتن من تیغ تغافل تیزست

---

(۱) [ض] یار ॥ (۲) [ه ض] کام یا کام * [د] کارم ؟ ॥ (۳) [ف ا] کسم در همگان ॥
(۴) [د] روز و روزگار ॥ (۵) [غ ش] دانم نستانی تو و من هم نفروشم ॥ (۶) [ه] وبارے ॥

نشسته بدل کمر بکینم بستي — ویران شود این خانه که دشمن‌خیزست

* وله * از نالهٔ مرغ ما قفس گلزار ست — آنجا که تو در دلي نفس گلزارست
با جلوهٔ حسن تو هوس هم عشق ست — آتش چو علم کشید خس گلزارست

* وله * خوش آنکه بریم ره بسوی تو ز تو — کورانه کنیم جست و جوی تو ز تو
در جور فزا که داد خود بستاند — جان‌سختیِ ما ز ما و خوی تو ز تو

* وله * نردے‌ست جهان که بردنش باختن‌ست — نرّادیِ آن بنقشِ کم ساختن ست
دنیا بمثل چو کعبتینِ نرد ست — برداشتنش برای انداختن ست

انیسیٔ شاملو *

یول قلي نام سعادت‌سرشت پاک‌گوهر * مردانگي و راستي ازو تراود *

بجست وجوی تو شرط ست ما غریبان را — که آشنا نشود پای ما بدامن ما

* وله * طی میشود این ره بدرخشیدن برقے — ما بے‌بصران منتظرِ شمع و چراغیم

* وله * گر پس از مرگ هم آسوده نگردم (۱) چه عجب — محنتِ روز بشب خوابِ پریشان آرد

* وله * کی بمرگ از سر رود عشقت که این آن باده [نیست] — کز قدح ریزد برون گر بشکني پیمانه را
جان نگیرد از اجل گر دست یابد مردِ عشق — صاحبِ خرمن ز مورے کي ستاند دانه را

* وله * ندارد گلستانِ دهر چون من نغمه پردازے — ولے میباید از کنجِ قفس دائم نوا کردن
پیِ اصلاحِ طالع عمر در کارِ هنر کردم — بأستادي نیارستم حریر از بوریا کردن

* وله * عشق و مقناطیس یکجنس اند کز دل [ناوکش] — تا برون میشد محبّت جذبِ پیکان کرده بود

* وله * زحالِ من همه کس را خدا نگهدارد — که گل زخنده و مرغ از نوا (۲) نگهدارد

* وله * مرا فروخت محبّت ولے ندانستم — که مشتري چه کس است وبهاي من چندست

* وله * انیسی را نشد از خوردنِ خون ظرفِ دل [خالي] — مگر در بزمِ حسرت باده از پیمانه میخیزد

* رباعي * من مستِ محبّتم شرابم مدهید — در آتشم افکنید و آبم مدهید
گر شکوه کنم وگر عتاب آغازم — با اوست حدیثِ من جوابم مدهید

* وله * رفتم که ره فنا روم گامے چند — برهم درم از هستیِ خود دامے چند
بے هم‌نفسان بسر برم روزے پنج (۳) — بے صبح (۴) رسانم بسحر شامے چند ؟

* وله * هان دل هان دل این چنین میباشد — دست طلب اندر آستین میباشد
یکبار تو هم صید مرادے (۵) بکف آر — صیّاد همیشه در کمین میباشد

---

(۱) [ه ض] نگردد ॥ (۲) [ف] از هوا ॥ (۳) [د] چند ॥
(۴) همچنین در نسخها * مقام شمع یا صبح باشد ॥ (۵) [د] مراد ॥

نظیریٔ نیشاپوری

درسخن‌سرائي دستمایهٔ دارد و دریچهٔ از نزهت‌گاه معنی برو کشاده و باظاهرآبادي عمارت باطن میسگالد *

هرجا خوش و ناخوشست نیکوست — یا شادیِ اوست یا غمِ اوست

*وله * تو گر بوهم زني سودای دل بارے زیان [داري] — مرا سرمایهٔ دنیا ودین نابود میگردد

*وله * گر زیرِ گلبنے قفسم را نمی نهي — جائے بنه که ناله بگوشِ چمن رسد

*وله * نوازشے ز کرم میکند محبّت نیست — توان شناختن از دوستي مُدارا را

*وله * کمر درخدمتت عمرے ست میبندم چه شد [قدرم] — برهمن میشدم گر اینقدر زنّار می بستم

*وله * خونِ ترا چه قدر نظیري خموش باش — این بس که دعوي از طرفِ قاتلِ تو نیست

*وله * ما بیش بهاي کس خریدار — نقصانِ خودیم و زیبِ بازار

*وله * آنچه رحم از دل برد تاثیرِ فریادِ منست — وآنچه نسیان آورد خاصیّتِ یادِ منست

*وله * سگِ آستانم امّا همه شب نالده خایم — که (۱) سرِ شکار دارم نه هواي پاسباني

*وله * دلے که کعبهٔ بپاکيِ او قسم میخورد — ز فکرِ بیهده کردم کلیسیاي فرنگ

سمومِ (۲) بادیهٔ شوق مستيِ دارد — که راه رفتنِ خود را سماع داند لنگ

همین سفینهٔ عشق ست جاي آسایش — ازو برون چو نهي پاي قلزم ست و نهنگ

کدام صوت اثر بیش دردلت دارد — بمن بگو که کنم ناله درهمان آهنگ

درویش بهرام *

ترک‌زاد است از قومِ بیات * خضر را دریافت وفروغے برگرفت * از لباسِ دنیے بسقّائی برآمد *

اساسِ پارسائي را شکستم تا چه پیش آید — سرِ بازارِ رُسوائي نشستم تا چه پیش آید

بکوي زاهدان بیهوده عمرے دربدر گشتم — کنون رند وخراباتيّ ومستم تا چه پیش آید

گهے زاهلِ عبادت میشمارندم گهے فاسق — بهرطورے که میگویند هستم تا چه پیش آید

صیرفئ (۳) کشمیری *

نام شیخ یعقوب * از فنونِ شعر آگاه و بگوناگون دانش آشنا * دلاویز گفتارِ ابنِ عربي نیکو میدانست * لختے جهان‌نوردي نمود و بسیارے اولیا دریافته * درخدمتِ شیخ حسینِ خوارزمي معنوی درس (۴) ابدرخت و دستوریِ رهنموني یافت *

هم ز دل دزدید صبر و هم دلِ دیوانه را — دزدِ من با خانه میدزدد متاعِ خانه را

*وله * زضعفِ تن عجب حالے ست بیمارِ صحبت‌را — که نگزارد کشید از ناتواني بارِ صحبت (۵) را

---

(۱) [ش ف ا ض] نه * [ه د] که ‖ (۲) [ه ض د] سموم بادهٔ شوق تو مستي ؟ ‖ (۳) [ف] صرفي * [ش] صرخي ‖ (۴) [د] آموخت ‖ (۵) [ف د ض] صحبت * [ه] حجت ؟ ‖

صبوحیٔ چغتای[1] *

در کابل نشو و نما یافت * در خوابگاهِ میر خسرو غنود، بود * روشن پیرے عصا در دست از خواب درآورد[2] و بگذارشِ شعر کوشش فرمود * چون نیروی آن نداشت خیالِ خواب پنداشته برخاست و دیگر جا برآسود * باز همان پیر بنخستین آهنگ بیدار کرد * بیتے که اوّل سرائید این بود

سرشکم رفته رفته بے تو دریا شد تماشا کن — بیا در کشتیِ چشمم نشینی و سَیرِ دریا کن

* وله * یار طومارِ وفا دید دلِ محزون را — سوخت تا پی نبرد هیچکس این[3] مضمون را

* وله * حالتِ خویش چه حاجت که باو شرح [دهم] — گر مرا سوزِ دلے هست اثر خواهد کرد

ضعف غالب شد و از ناله فروماند دلم — دگر از حالِ من او را که خبر خواهد کرد

مُشفقیٔ بخاری *

بکویش رفتم و در پایِ دلخارے شکست [آنجا] — بحمد الله که تقریبے شد از بهرِ نشست [آنجا]

* وله * عرصهٔ هند شکّرستانے ست — طوطیانش شکّرفروش همه

مگسانش چو نیکوانِ[4] دیار — چیره‌بند و تکوچه‌پوش همه

صالحیِ *

نام محمّد میرک * خود را به نظام الملکِ طوسی میرساند *

مرا گویند بیدردان بزن دستے بدامانش — مرا دستے اگر بودے گریبان پاره میکردم

* وله * اسبابِ هلاکِ این همه وزنده ام ای هجر — شرمندهٔ خود کرد مُدارای تو ما را

* وله * دردِ دل گفتم تغافل کرد خواري را به بین — گریه کردم خنده زد بے اعتباری را به بین [شد]

* وله * بدستِ اوست مرگم صالحی خاطر نشانم — که شاهینِ اجل هم مرغِ دست‌آموزِ وی [پوست]

مظهریٔ کشمیری *

از سرآغاز آگهیِ زبانِ شعر برکشاد و بعراق افتاد * از پیوندِ نیکان شایستگي یافت *

چه حالت[5] است ندانم جمالِ سلمی را — که بیش دیدنش افزون کند تمنّي را

بهبست دیدهٔ مجنون زخویش وبیگانه — چه آشنا نگهے بود چشمِ لیلي را

* وله * فدای آینه گردم که دلستانِ مرا — درونِ خانه بگلگشتِ بوستان دارد

* وله * اقبالِ حسن کارِ ترا پیش برده‌است — ورنه صلاحِ کار ندانستهٔ که چیست

* رباعي * دنیا همه خاطرِ خودرای خودم — بے زحمتِ ره آبلهٔ پای خودم

صد پرده درم زخود نیایم بیرون — صد مرحله پیمایم و بر جای خودم

---

(۱) [ه] جغتای * [د] چغتای * [ض ش ف ا] چغتائي ‖ (۲) [ش ف ا] درآورد * [ه] در برآورد * [ض د] برآورد ‖ (۳) [ض د] آن ‖ (۴) [ف] طوطیان ‖ (۵) [ض د] حاجت ‖

* وله * لالهٔ طورم نه همچون غنچه گلبن زاده ام — شعله جای بخیه بر چاک گریبان میزنم
* وله * هرکس که بچشم ما سبک شد — بر خاطر آسمان گران است

معویٔ همدانی *

نام مُغیث * چار دیوار گلین تقید را میخواهد سنگین[1] سازد وبهوی تجرّد سرخوشی میکند *

* رباعی * من گریهٔ آتشین نمیدانستم — من آه دل حزین نمیدانستم
نے نام بمن گذاشتی و نه نشان — ای عشق ترا چنین نمیدانستم
* وله * گفتی که ز درد عشق کارم پست ست — جامے جامے که دل بسے پابست ست
شرمت بادا زخویش شرمت بادا — بلبل زکدام ساغرو می مست ست
* وله * معوی دستے بآشنائے بردار — در قافله آوازِ درائے بردار
منزل بس دور شب بسے نزدیکست — ای کندهٔ پای خویش پائے بردار
* وله * صد تجربه و صد آزمون درکارست — صد عقل برای یک جنون درکارست
تو طالع ارجمند داری بگذر — کاینجا همه بخت وازگون درکارست
* وله * معوی بهوای دل نوائے نزنی — درکوچهٔ کس درسرائے نزنی
بیگانگیٔ تمام عالم دیدی — زنهار که حرف آشنائے نزنی

صیرفیٔ سارجی *

بدرویشی و کم آزری میزیست و با تهیدستی خرسند *

گل فروش ما که خواهد گل ببازار آورد — باید اوّل تاب غوغای خریدار آورد
* وله * زراه کعبه ممنوعم و گرنه میفرستادم — کف پائے بزحمت[2] چینیٔ خار مغیلانش
* وله * سوی جهان ننگرم گر نقدم زیر پا — عاقبت اندیش را دیده بود بر قفا
* وله * آنچه من میخواهم از افتادگی بالاترست — کاش خود را در ته پا میتوانستم گرفت

قراریٔ[3] گیلانی *

نورالدّین نام تیزفهم وبلندنظرت بود * شگرف شورشے اورا درگرفت * مهین برادر خود حکیم ابوالفتح را همهٔ دنیا و حکیم هُمام را مردِ آخرت شمردے و خود را از هردو برکنارهٔ داشتے *

از امتداد هجران شادم که میتوان کرد — بیگانه‌وار با او آغاز آشنائی
[تیرے]
* وله * چه تهمت بر اجل بندم زچشمت خورده‌ام — که آنم میکُشد گر بعد صد سال دگر میرم
* وله * مگر از خانه برون بود که شب در کویش — هیچ ذوقم ز نگاه در و دیوار نبود
[ای معاذ الله]
* وله * دران ساعت که جیب جان زدم چاک — بدستم گر گریبان تو بودے پاره میکردم

---

(۱) [ض د] که سنگین ॥ (۲) [ف ا] بزحمت جستن ॥ (۳) [ع] قرار ॥

* وله * مرا بدوزخ رشك میشود فردا — که در میانهٔ آتش نشسته است صبور

* وله * جنون و بیخودیم از مِی شبانه نباشد — که سوز عشق الٰهی بهیچ خانه نباشد

* وله * ای دل ز رشك مدّعی از عشق بیزارم — رُسوای ایمان کردهٔ بدنام زنّارم مکن
مرگ است دوری از عدم تشویش هستی [دیده را] (۱) — یارب ز خواب نیستی در حشر بیدارم مکن

* رباعی * گر عشق دل مرا خریدار افتد — کارے بکنم که پرده از کار افتد
سجّادهٔ پرهیز چنان افشانم — کز هر تارش هزار زنّار افتد

* وله * سیر آمده ام ز خون دل خوردن خویش — من نیز چو آن دوست شدم دشمن خویش
کُشتم خود را و خون خود افکندم — از غایت دوستیش برگردن خویش

عتابیٔ نجفی *

آهنگِ معنی دارد لیکن از دماغ آشفتگی پراگنده زیده *

بعشرت تو که ما بلبلان آن (۲) چمنیم — که گل گذشت و ندانسته ایم باغ کجاست

* وله * شب زلف تو بجمعیّت دلها خوش باد — که زکوبت مِن آواره پریشان رفتم
در هفتاد و دو ملّت زدم و بر دریاس — نا امّید از مدد گبر و مسلمان رفتم
من ز اقلیم وفا آمده بودم چه عجب — اگر از خاطر فرخندهٔ یاران رفتم

* وله * در گلخن هوس دل فرزانه سوختیم — قندیل کعبه بر در بتخانه سوختیم
بوی مراد از چمن کس نیافتیم — ناچار هم بگوشهٔ ویرانه سوختیم
یك حرف آشنا بغلط هم کسے نگفت — هرچند پیش محرم و بیگانه سوختیم

* وله * دلا ازان لب میگون چه در سبو داری — که آه در جگر و گریه در گلو داری
مرا محبّت در کُنجهای خون انداخت — برو برو که تو بارے کنار جو داری

* وله * ما رخصت این خون بحل را بتو دادیم — گفتیم و نوشتیم و سجل را بتو دادیم

* وله * گه بر سر آبیم و گهے بر سر آتش — زنهار که در کوچهٔ (۳) ما خانه مبندید

* وله * بسم اللّه اگر ز همرهانی — کین قافله را سر جرس نیست

* وله * در کشورے که نام وفا گریه آورد — قاصد جدا و نامه جدا گریه آورد

* رباعی * قتل چو منے بخشم و کین می ارزد — خونم بشکست آستین می ارزد
در قصد دلم خیالت ار پابست (۴) است — آزردن دوستان باین می ارزد

---

(۱) [ض د] روزے در عدم ‖ (۲) [۵ ض] انچمنیم ‖ (۳) [ض د] درکوچه ودر خانه‌مپندار ‖
(۴) همچنین در [۵] * [ش ف ا د] از پا ننشست * [ض] از پایه نشست ‖

ملّا محمّد صوفیٔ مازندرانی

در گلزار تقید فرو رفته و از نیك‌سگالی کم‌آلایش * تجرّد را با سفر پیوند میدهد *

مرا در زیر این گردنده گردون — چرانے دان نهفته زیر سرپوش
* وله * دلا راہ تو بے[1] خار و خسك نے[2] — گذارت برسر چرخ فلك نے[2]
گر از دستت بر آید پوست از تن[3] — بیفکن تا که بارت کمترك نے[2]
* رباعي * گفتی که زعشق او محمّد چونی — صمرت بادا همیشه در افزونی
استاده بزیر آسمان چون مانم[4] — کاستاده بزیر دار باشه خونی

جدائي[5] *

نام سیّد علي پور میرمنصور* در تبریز نشو ونما یافت وبشاهنشاهی پرورش درتصویرسرآمد گشت *

حسن بتان کعبه ایست عشق بیابان او — سرزنش ناکسان خار مغیلان او
* وله * نیم‌بسمل‌میدم وافتاده دور از کوی‌دوست — میروم افتان و خیزان تا ببینم روی دوست
* وله * صبحدم خار دم از همدمیٔ گل میزد — ناخنے بردل صد پارهٔ بلبل میزد

وقومئ نیشاپوری نام شریف *

همین‌ذوقست[6] درمقصد حقیقت عشق وعاشق‌را — نه پنداري‌که گرجان بر تو افشاندم زیان کردم[7]
* وله * من‌عافیت‌جو نیستم یارب‌نصیب‌من بکن[8] — دردے که آن دردل مرا امّید درمان بشکند[8]
قربان شوم آن چشم را کز نازسویم بنگرد[8] — تا در دلم صد آرزو پیدا و پنهان بشکند[8]

خسروي قایني[9] *

خویش میرزا قاسم کونابادي* خط شکسته را خوب مینویسد و درکمانداري و بندوق‌اندازي استواردست *

غبار جسم من و غیر اگر بر آمیزند — ز هم بجوي محبّت جدا توان کردن
* وله * تا خاك از قدوم تو دیدست روشني — در چشم کار دیده کند خوردهٔ غبار
* وله * نیالایند شیران حرم سر پنجه از خونم — سگان دیر را اي همنشین زین طعمه مهمان کن
ما کجا عیش کجا وقت بلا خوش که هنوز — نام راحت بزبان نامده در کشور ما

---

(۱) [۵ ف ۱] پر خار * [ش ۴] بر خار * [ض د] بے خار ‖ (۲) [۵] بے * [ش ف ۱] به * [ض د ۴] نے ‖ (۳) [۵ د] بر تن ‖ (۴) [۵] چنانم ‖ (۵) [ش] جگری * [ف ۱] صدائي ‖ (۶) [د] ذوقست مقصد در حقیقت ‖ (۷) [د] گردد ‖ (۸) [۵] مکن ـ نشکند ـ ننگرد ـ بشکند * [ش] مکن ـ بشکند ـ ننگرد ـ بشکند * [ف ۱] مکن ـ بشکند ـ بنگرد ـ بشکند * [ض] مکن ـ بشکند ـ بنگرد ـ بشکند * [د] بکن ـ بشکند ـ بنگرد ـ بشکند * [۴] مکن ـ بشکند ـ ننگرد ـ نشکند ‖ (۹) [ض د] قاني ‖

شیخ رهائي *

نژادِ شیخ زین‌الدّین جُغائي[1] * صوفي‌گري برخود بستے *

نیست در عشقِ تو چون من درد پرورد‌ے دگر — اینکه دردم را نمیداني بود دردے دگر

* وله * سفر کردم که شاید خاطرم از غم بیاساید — چه دانستم که صد کوهِ غم[2] اندر راه پیش آید

وفائي سپاهاني *

پرتوے از ذوق دارد * چندے آبله پاي دشتِ تجرّد شد * امروز طیلسانِ تعلّق بردوش *

خریدارِ یوسف خریـــدار نیست — خریـــدارِ آن شو که درکار نیست

* وله * درِ دل نیم‌شبان کوب که چون روز شود — همه درها بکشایند و درِ دل بندند

* وله * ز حادثات بجان ایمنم که نستاند — کس از گدای محلّت برهنه پائي را

* وله * زان سوی جوشن است کشادِ خدنگِ چرخ — خود را بهرزه از چه بجوشن در آورم

ای برقِ نیستي بمن اوّل بزن که من — تخمے نیم که خوشه بخرمن در آورم

* وله * عیشِ خوش و ایّامِ جواني همه گوئي — چون بوی گلے بود که همراهِ صبا رفت

شیخ ساقي *

از تازیانِ جزائر * لختے آگهي با اوست *

رباعی ساقی سرِ فتنه را گریبان گشتم — چون کعبه مقامِ کفر و ایمان گشتم

بوئے نشنیدم[3] از محبّت هرچند — گردِ دلِ کافر و مسلمـــان گشتم

* وله * دل همان گرمِ محبّت تو همان مستغني — ساقي این درد بگو پیشِ که اظهار کنم[4]

رفیعي کاشی *

نام حیدر * از شعرشناسي فراوان بهره‌مند و در معمّا و تاریخ‌گوئي کم‌همتا *

نازک دلم ای شوخ علاجم چه توان کرد — من عاشقِ معشوق‌مزاجم چه توان کرد

رباعی زاهد نکند گنه که غفّاری تو — ما غرق گناهیم که غفّاری تو

او تهّارت گوید[5] و من غفّارت — آیا[6] بکدام نام خوش داري تو

ضمیرتي شیرازی *

از سخن‌سرائي نصیبهٔ دارد و از داستان نیستي بهرهٔ *

هلاکِ آن مژهٔ قاتلم که خونِ مرا — چنان بریخت که یک قطره بر زمین نچکید

* وله * زمانه چونتو بلا از خدای می‌طلبد — که تلخ‌تر کند ایّامِ شوربختان را

---

(۱) [د] خوافي ‖ (۲) [د] غمم در راه ‖ (۳) [ض د] نشنید ‖
(۴) [د] کنم ‖ (۵) [د] خواند ‖ (۶) [د] یا رب بکدام ‖

* ولهٔ * شدم آزاد بنوعی ز تعلّق که دگر — همّتم تکیه بدیوار توکّل نکند
* ولهٔ * هلاک غمزهٔ بیباک ترسازادهٔ گردم — که در محشر بار بخشند خون صد مسلمان را
* ولهٔ * اجل از جملهٔ ماتم‌زدگانش باشد — هر کرا چون غم هجران تو جلّادے هست (۱)
* ولهٔ * خوش دیارے‌ست سر کوی محبّت که شود — همه با مهر بدل کینهٔ افلاک آنجا (۲)
* ولهٔ * ستم رسیدهٔ دلے (۳) دیدم و ز غم مردم — که تندخوی و ستمگر درین دیار یکے‌ست

یادگار حالتی *

تورانی است و از پرستاران خویش *

بدردش راحتے دارم بدرد خود گذاردم (۴) — که میمیرم اگر در خاطر آید یاد درمانش
* ولهٔ * جان بر لب و دیده در نظاره — ای عمر دمے (۵) بساز با من
* ولهٔ * شب فراق نگشتم بهیچ پهلوئے — که یاد آن مژهٔ تیز بر دلم نخلید

سنجر کاشی *

پور میر حیدر معمّائی * چاشنیء سخن دارد و بهروزی از ناصیهٔ او برتابد *

از دیر گبران میرسم و از ننگ ناشایستگی — زنّار پیچان بر کمر ناقوس نالان در بغل
* ولهٔ * ما غیوران از هجوم بوالهوس خواهیم مرد — سبزه ایم امّا ز انبوهی خس خواهیم مرد
* ولهٔ * در روزگار عشق تو من هم فنا شدم — افسوس کز قبیلهٔ مجنون کسے نماند
* ولهٔ * غم ز هر جا که رسد سرزده آید بدلم — چکنم خانهٔ ما بر سر راه افتاده است

جذبی *

پادشاه قلی نام پسر شاه قلی خان نارنجی از کردستان بغداد *

غایت رشکم ببین کز بیخودی آیم بهوش — گر کسے آگه شود کین بیخودی از یاد کیست

* رباعی * گه توبه و گاه شیشهٔ می شکنم — یکبار دو بار نے پیاپی شکنم
یا رب ز بد آموزیِ نفسم برهان — تا چند کنم توبه و تاکی شکنم

تشبیهیء کاشی *

از سرآغاز آگهی شوریدگی دارد و بآئین محمودیان میزید * سرے از نژاد (۶) بر نتوان کرد و از حال او بار گوید * ذرّه و خورشید نام مثنوی ازو *

یکے بر خود ببال ای خاک گورستان بشادابی — که چون من کشتهٔ (۷) آن دست و خنجر در لحد داری
* ولهٔ * تو هر رنگے که خواهی جامه می‌پوش — که من آن جلوهٔ قد (۸) می شناسم

---

(۱) [د] نیست؟ ‖ (۲) [د] اینجا ‖ (۳) [د] دل ‖ (۴) [ع] گذارندم ‖
(۵) [د] بساز ماکن ‖ (۶) [ش] سرے ازسر او ‖ (۷) [ش‌ف]کشتهٔ زان ‖ (۸) [ض] تو ‖

* وله * ببازار شهیدان برگذر روزے[1] جزا بنگر — که جرمے میخرند آنجا به نوخ صد ثواب از تو
* وله * اي برآرندهٔ قرص خور ازین گرم تنور — چاشت ناداده به تشبیهي شام از تو که خواست
* وله * من آن تشبیهم کز پیش بیني — سے دارم بگورستان نشیني
ازانم میل گورستان نشیني ست — که گورستان نشیني پیش بیني ست
دو دست این جهان و آن جهان پوچ — کچه پیش منست این پوچ و آن پوچ

اشکئ قمّي *

از سادات طباطبا و از سخن طرازي لختے آگاه * *

مستانه کشتگان تو هر سو فتاده اند — تیغ ترا مگر که بمی آب داده اند
* وله * بس که تن بگداخت بے او از آتش سودا مرا — گر نهي زنجیر بر گردن فتد در پا مرا
* وله * کار ما روزے که افتد با فراق یار ما — جز اجل ننهد کسے پا در میان کار ما
* وله * اشك من اشکي دمیدانم رقیب من [شدست] — تا بروي او نظر کردم بروي من دوید

اسیرئ رازي *

امیر قاضي نام * لختے رسمي علوم اندوخته بود *

قاعد رقیب بوده و من غافل از فریب — بیدرد مدّعاي خود اندر میانه ساخت
* وله * قاتل خود را بخل کردم که دست بر من[2] نداشت — داشتم تا نیم جانے دست او درکار بود
* وله * جا کرده چنان در دل تنگم هوس او — کآید بمشام از نفس من نفس او

فهمئ رازي *

هر که بے ذوق خورد باده شرابش ندهند — گر شود خاك در میکده آبش ندهند
* وله * قدر من در عشق ازان کم شد که صابر نیستم — قدر گو کم شو که من بر صبر قادر نیستم

قدیمئ شیرازي *

برخے در رسمی دبستان بسر برد و بر خود نظرے انداخت *

اي قدم ننهاده هرگز از دل تنگم برون — حیرتے دارم که چون در هر دلے جا کرده
* وله * اینکه می آیم پس از راندن نه کار غیر تست[3] — از محبّت شرم میدارم که یار غیرتست
رونق گریه ام از خندهٔ بیدردان ست — ورنه زخمے که زدي این همه خوناب[4] نداشت
* وله * متاع شکوه بسیار ست عاشق را همان [بهتر] — که جز در روز بازار قیامت بار[5] نکشاید
* وله * بهر نگاه تو صد خون اگر کنم دعوي — زمانه با همه خصمي گواه من گردد

---

(۱) [۵ ش ف ا د] روز جزا * [ض] روزے ॥ (۲) [ش ض] بداشت * در [۵] نقطه نیست ॥
(۳) [ف ا] حیرتست ॥ (۴) [۵ ض د] خونابه ॥ (۵) [د] بار ॥

* وله * من کجا عقل کجا برق جنونے[1] خواهم — که بجان افتد و تا روز قیامت سوزد

* رباعی * دي شاهد وصل قامت افراشته برد — ویرانهٔ دل بجلوه انباشته برد
خفّاش نداشت طاقت دیدن مهر — ورنه خورشید پرده برداشته برد

پیروی[2] ساوجي *

امیر بیگ نام * در نقّاشي دستے داشت *

بیدرد را شراب محبّت کجا دهند — کیفیّتے ست عشق بتان تا کرا دهند

* وله * خداوندا ز معني تنگدستم — ببخشائي که بس صورت‌پرستم

کامي سبزواري *

لختے دماغ شوریدگي دارد *

همه تن خون شرم ز دیده چکم — گر بدانم که گریه را اثر است

* وله * دیدن و نادیدنش دل میبرد — اینچنین زیبانگارے دیده!

* وله * خواهم چو باد از سر این خاکدان [گذشت] — این کوي دوست نیست که نتوان ازان گذشت

* وله * بهرگ[3] درم ز طرب خون چوشعله میرقصد[4] — که غمزه بر سر کارست و زخم دل کاري

پیامي *

نام عبد السّلام تاري‌نژاد * لختے رسمی دانش اندوخت لیکن با خود بس نیامدے *

هرچه بازد باز بستاند سپهر بد قمار — با حریفے کین بدیها کرد نتوان باختن[5]

* رباعي * تا چند سخن تراشي و رنده[6] زني — تا کی بهدف تیر پراگنده زني
گریك سبق از علم خموشي خواني — بسیار برین گفت و شنو خنده زني

* وله * هزار صاعقه پنهان بزیر لب دارم — برو برو منه انگشت بر لبم زنهار
بچار سوی مرادے فتاده‌ام که هنوز — بچاه یوسف من به که اندرین بازار

* وله * باز صبر از بهر تسکینم دروغ تازه بست — دفتر خرسندیم را وازگون شیرازه بست

* رباعي * زین بوم دلم درد جدائي زد و رفت — دامن بمیان بیوفائي زد و رفت
زین هم‌نفسان ندید چون بوی وفا — صد خنده بطرز آشنائي زد و رفت

سید[7] محمّد *

جامه باف هروی * بیشتر رباعي بر طراز *

---

(۱) [د ض] برق جنون میخواهم || (۲) [ش ف ا] هروی || (۳) مصراع اوّل در [د] مفقود ||
(۴) [ه] می رقصد || (۵) [ه ض] ساختن || (۶) [ض د] زنده ؟ ||
(۷) || [د] فکري سید محمد ||

• رباعي • آن روز که آتشِ محبّت افروخت عاشق روشِ سوزِ معشوق آموخت •
از جانبِ دوست سوزِ این سوز و گداز تا در نگرفت شمع پروانه نسوخت

• وله • فردا که نماند از جهان جز خبرے ظاهر شود از بهـــارِ محشر اثرے
چون سبزه سر از خاك برآرند بتان ما نیز بعـــاشقي برآییم سرے

قدسيِ کربلائی نام میر حسین •

از سگانِ سرِ کوی تو بسے منفعلم که بهم صحبتیِ همچو منے ساخته اند
• وله • سیاه روزم و حالِ مرا کسے داند که در فراقِ تو یک شب بحالِ من باشد
• وله • من که باشم که ترا دشمنِ من در پئے بردن و نابودنِ من باید بود [باید بود]

حیدریِ تبریزي •

بازرگان طبیعت و شاعر خوست • بسخت تگاپو اندوزد و بآساني بر فشاند •

بهیچ کس منما نامهٔ سیاه مرا چنان مکن که بداند کسے گناهِ مرا
• وله • چو پاکان حیدری تا میتـــواني کمالے کسب کن در عالمِ خاک
که ناقص رفتن از عالم چنانست که بیرون رفتن از حمّـــام ناپاک

سامري •

پورِ حیدریِ تبریزي • در قافیه پیمائی سلیقهٔ درست دارد •

مشهورتر ز ننگم و معروف‌تر ز عار در حیرتم که بهر چه مستور مانده ام
• وله • دهقان باسید مددِ گریهٔ من بود هر تخم بهر دشت که در آب و گل انداخت

فریبیِ (۲) رئي (۳) •

نام شاپور • درستی با شکستگي دارد اگر باخود بنشیند در سخن بلندپایگی یابد •

میروم تا که سر از داغِ کسے گرم کنم در دلِ شعله نشینم نفسے گرم کنم
خود سرِ گرمیِ هنگامه ندارم شاپور کارم اینست که بازارِ کسے گرم کنم
• وله • در بادیه آن خارِ ریخته برگم کز حادثه مرغے به پناهم نگریزد
• وله • سینهٔ زاغ و زغن یا شکمِ دام و ددست گر شهیدِ غمِ عشقِ تو مزارے دارد
تا رهِ وادیِ بےعافیتی می سپرم فخورم غوطه بدریا که کنارے دارد

قسوني شیرازي •

محمود بیگ نام واز نامور بتکچیان • لختر نیکو بوشمرد •

---

(۱) در [ه ض ه] نیست • (۲) [ش] قربي ‖ (۳) [ه ض] رئي • [ف ا د] رهي • [۴] دهي • در [ش] نیست ‖

خواب راحت شد ازان دیده که دیدن [دانست] رفت آسایش ازان دل که طپیدن دانست

* وله * دلم از گرمیِ خوبانِ دگر میماند غنچهٔ را که بزورِ نفسش بکشایند

* وله * چو خواهم بوسم آن پا اولش بر چشمِ تر [مالم] که چشم حسرتِ پابوس از لب بیشتر دارد

* وله * وای ار بجرمِ عشق نویزند خونِ من بخشیدنِ گناه کم از انتقام نیست

* وله * انیسِ خلوتِ خاصم برم غیرت بمحرومان حریفِ بزمِ آنسم رشک بر نظّارگی دارم

* رباعی * از دستِ جفای تو اگر بگریزم دور از تو بگو چه خاک بر سر ریزم

بر خاکِ رهِ که افتم از بنشینم بر گردِ سرِ که گردم از بر خیزم

* وله * مرغیست دعای من که جز شب نپرد بے زمزمهٔ ناله و یارب نپرد

هان رشتهٔ بیا ضعیف شد میترسم کین وحشی از آشیانهٔ لب نپرد

نادری (۲) ترشیزی *

لازم جست وجو بود بے بصری و گمرهی آب بدست خود بود تشنهٔ این سراب را

* وله * ما نادری از کهٔ شکوه داریم خود شعله بخارزار داریم (۳)

نومی مشهدی *

شایستگی دارد اگر اندر زگوی بے مدارا یابد به بیشی گراید *

مُردم و آبلهٔ پای طلب خشک نشد طی (۵) این مرحله را مرگ و بقا کافی نیست

* وله * نیست یک دیدهٔ شایسته که ما جلوه [کنیم] پرده بر روی بود صورت آئینهٔ ما

* وله * عشق منصور گر اینست دلا رنجه مباش هر تُنُک حوصله شایستهٔ رسوائی نیست

* وله * حسن مستور نظرهاست که جز صورت [خویش] بهرهٔ نیست ز آئینه تماشائی را

* وله * دل بحوصلهٔ آسمان مهیّا کن ز مهر دوست دگر ذرّهٔ تمنّا کن

به پرتوے چه ز خورشید قانعی نومی بلند همّتی نیم ذرّه پیدا کن

بابا طالب اصفهانی *

از معنی خبرے دارد و از معامله دانی نصیبهٔ *

شادم از اهل جهان کز اثر صحبت شان بجهانے ندهم گوشهٔ تنهائی را

* وله * در دل تنگم اگر مهر تو گنجد چه عجب تنگنای دل من وسعت صحرا دارد

* وله * زضعفم در گریبان ماند دست و میکنم افغان که این چاک گریبان تا بدامن دیر می آید

* رباعی * زهرم بفراق خود چشانی که چه شد خونریزی و آستین فشانی که چه شد

ای غافل ازانکه تیغ هجر تو چه کرد بخاکم بفشار تا بدانی که چه شد

---

(۱) [ه ض د] شده زان ‖ (۲) این شاعر در [ض د] اخیر نوشته ‖ (۳) [ه ش] که از ‖
(۴) [ض د] دادیم ‖ (۵) [ض د] مگر این ‖

سرمدیِ اصفهانی *

شریف نام لختی آگهی دارد * درست‌منش و خدمت‌گزین * قافیه نیکو برگذارد و از سیاق آگاه *

ایّام بعهد ما وفا کرد — تاریخ وفای روزگاریم

* وله * می درسروگل دربغل آئی چو درکاشانه ام — بهر تماشا بشکفد خاشاک(۱) محنت خانه ام

* وله * ز گرم‌خوئی عصیان چها بخود کردیم — به پشت‌گرمی رحمت چه جرمها داریم

بگلشنی من و دلی بلال شوق افشاندیم — که رشک از آمدن بی رفتن صبا داریم

بغیر وصل هزار آرزوست عاشق را — هنوز ما بتو ای بخت کارها داریم

* وله * ما برسرکوئین نهادیم قدم را — دستی نبود بردل ما شادی و غم را

* رباعی * عشقی دارم قیامتش هنگامه — دردی دارم حکایتش بی نامه

دردی آنکه(۲) بدردها نارنده — نی سرعت فکر دیده و نی خامه

دخلیِ اصفهانی *

کم آزوریِ بآزرم‌مندی(۳) فراهم دارد و کم‌سخنی با مردانگی همدوش *

ما رخت طاقت دل فرزانه سوختیم — آتش زدیم و حوصله را خانه سوختیم

از کفر و دین برآمده زنّار و سبحه را — در نیمه راه کعبه و بتخانه سوختیم

* رباعی * من ناله ندیدم که اثر در پی داشت — من شام ندیدم که سحر در پی داشت

گویند که شادی آورد غم غلط‌ست — هر غم دیدم غم دگر در پی داشت

قاسم ارسلانِ مشهدی *

بوئی از معنی برده * خواسته بزور اندوزد و بشوق برده‌هد *

خراب صحبت ارباب فطرتم که درو — دقیقه‌های سخن بر اشاره میگذرد

* وله * لفظ و معنی بحال من گریند — بی تو چون روی درکتاب کنم

* وله * ای نیم جان برآمده بر لب ترا چه قدر — جائی که یك نگاه بصد جان برابر ست

* وله * آب گل و رنگ باده(۴) داری — سبحان الله چه آب و رنگ ست

غبوریِ حصاری *

مردانگی غایهٔ چهرهٔ او و ساده‌لوحی پیرایهٔ حال *

شوق چون ره بران در اندازد — رسم باز آمدن براندازد

* قطعه * بر در شاه اکبر غازی — که بهشتی‌ست پُر ز آسایش

---

(۱) [۵] خاك صحبت خانه ام ‖ (۲) همچنین در هر نسخه ‖ (۳) [ش ف ا] بآرزومندی ‖
(۴) [د] ماه ‖

ریش خود را اگر تراشیدم — نز پیِ زینت ست و آرایش
که چو جرم از سیاه‌روئی نیست — ریش را در بهشت گنجایش

قاسمیِ مازندرانی *

وارسته زید سر و پا برهنه جهان‌نوردی کند *

در حسن نسبتِ تو بیوسف نمیکنم — یوسف چنین نبود تکلّف نمیکنم

* وله * فزون[1] شد بهر از غم هجران ملال من امشب — بصد خرابیِ دوش ست حالِ من امشب
شرابِ شوق زهر شب فزونتر افتاد ست — چها کند دلِ بی اعتدالِ من امشب

شیری * *

از شیخ زادگانِ پنجاب * بنظرِ گیتیِ خداوند در سخن پروی او کشوده *

یار آمد و نام برد ما را — وز خود بتمام برد ما را

* وله * هجوم نار چنان گرد و پاش یار گرفت — که راه نیست دران تنگنا تمنّا را

* وله * سراسرجایی ای باد صبا در طلبِ شوقم — سوت گردم مگر در کوی او بسیار میگردی

* رباعی * چندانکه دام بعرضِ حال آلود ست — با خامرشی زبانِ نال آلود ست
اندک کارے هزار مشکل دارد — آسان غرضے بصد محال آلود ست

رهیِ نیشاپوری *

نام خواجه جان[2] از دیوانِ روزگار است *

* رباعی * دیگر بحیّل رهی متاب این نغ را — بگذار معاد و مبدأ و برزخ را
در آتشِ عشقِ دوست نه[3] تا نرود — این گندهٔ آبِ مرده دوزخ را

و آنان[4] که سعادتِ بار نیافتند و از دوردستها گیتیِ خداوند را ثناگذاری بس انبوه چون قاسم گوناباديِ ضمیرِ سپاهانی ا وحشیِ بافقی ا محتشم کاشی ا ملکِ قمّی ا ظهوریِ شیرازی[5] ا ولیِ دشت‌بیاضی ا نیکی[6] ا صبری ا فکاری ا حضوری ا قاضیِ نوری ا سپاهانی ا صافیِ یمنی[7] ا طوفیِ تبریزی ا رشکیِ[8] همدانی *

خنیاگران *

نیرنگیِ این طلسمِ آگهی چگونه برگوید و چه بر تراود گفت * گاه پردگیانِ شبستانِ دل را بفرازِ زبان جلوه دهد وزمانے با کمالِ تقدّس بمیانجیِ دست و تار چهره برافروزد * از دریچهٔ گوش درشده

---

(۱) [ض د] فرو ‖ (۲) [ش] جهان ‖ (۳) همچنین در [ف] * [ش] به تا برود * در دیگر نسخها نه تا برود ‖ (۴) این جمله در [ع] نیست ‖ (۵) در حاشیهٔ [د] ترشیزی * و حق انکه این شاعر غیر ظهوریِ ترشیزی است چنانچه از آتشکده ظاهر است ‖ (۶) [ف] نیکی * [ش] بیگی * [ض د] ملکی * [ع] نیکی * در یک نسخه تنگی ‖ (۷) [د] یمنی؟ * [ع] یمی؟ ‖ (۸) [ع] اشکی ‖

103296

به دیرین بذگاه باز گردد و هزاران ارمغاني از خود بخود آرد* نیوشندگان را فراخور دید غم و شادي برافزاید وارستگي و پابستگي را یاوري کند * گیتي‌خداوند را بدو توجّه فراوان و بژوهندگان این شگرف جادو(۱) را دوست دار * نادره‌کارانِ هندی و ایراني و تورانی و کشمیري از مرد و زن عشرت‌افزای بزمِ همایون *

واین جادونفسانِ سحرپردازِ را هفت لخت ساخت و هر یك را بروزِ هفته نامزد گردانید * باشارتِ والا باده از راهِ گوش بردهند و مستي و هوشیاري برافزایند * گذارشِ این گروه بس دشوار لیکن برای سیرابیِ سخن چندے پیش‌قدمان را در جدول می‌نگارد * * جدول(۲) *

میان قانسین	گوالیري	درین هزار سال همچو او نشان ندهند	باز بهادر	مرزبانِ مالوه	در گویندگي کم همتا	نانک(۳) جرجو	گوالیری	گوینده
بابا رام داس	گوالیري	گوینده	شهاب(۴) خان	گوالیري	بین‌نواز	پریین خان	پورِ او	بین‌نواز
سبحان خان	گوالیري	گوینده	داؤد	ڈهادي(۵)	گوینده	سور داس	پسرِ بابا رام داس	گوینده
سرکیانخان	گوالیري	گوینده(۶)	سرود خان	گوالیري	گوینده	چاند خان	گوالیري	گوینده
میان(۷) چند	گوالیري	گوینده	میان لال	گوالیري	گوینده	رنگ سین	آگرني(۸)	گوینده
چترخان(۹)	برادرِ سبحان خان	گوینده	تان ترنگخان	پورِ میان قانسین	گوینده	شیخ داون	ڈهادي	کرنا نواز
محمّد خان	ڈهادي	گوینده	ملّا اسحٰق	ڈهادي(۱۰)	گوینده	رحمت‌اللّٰه	برادرِ ملّا اسحٰق	گوینده
بیرمندل(۱۱) خان	گوالیري	سرمندل‌نواز	استا دوست	مشهدی	نکي(۱۲)	میر سیّد علي	مشهدي(۱۳)	عچکي

(۱) [ض د] جاده را ॥ (۲) ترتیب این جدول موافق [ه ش] است ॥ (۳) [ض د] نایك * در [ش] ے نقطه * [ف] تایک * [۴] تامک ॥ (۴) [ف ض د ۴] نبات خان ॥
(۵) [د] ڈهادي ॥ (۶) [ف ض د ۴] برگ نواز ॥ (۷) [ض د] میان جنید ॥
(۸) [ض د ۴] آگرهٔ ॥ (۹) [د] بچتر ॥ (۱۰) [د] ملتاني * [ف] مشهدي *
[ض ۴] ڈهادي ملتاني ॥ (۱۱) [ف ض د ۴] سرمندل خان ॥ (۱۲) [ف ض] نائي ॥
(۱۳) [د] گوالیری ॥

آسنا یوسف	هروي	طنبورة نواز	بيرام قلي	هروي	قچکی	حافظ خواجه علي	مشهدي	خواننده
قاسم ملقب به کوتبر	ميان قنبز (۱) رباب سازے اختراع کرده		سلطان هاشم	مشهدي	طنبورة نواز	ميرعبد الله	برادر مير عبد الحي	قانوني
نقش بيگ	قبچاق	قنبزي	آسنا شاه محمد (۲)		سرنائي	پيرزاده	نبيرهٔ مير دوام (۳) خراساني	گرينده و خواننده
سلطان حافظ حسين	مشهدي	خواننده	آسنا محمد امين		طنبورة نواز	آسنا محمد حسين		طنبورة نواز

بسيارے ازين سحر سرايان آگهي ياوز به پايهٔ امارت سربلندي يافتند و بمراتب سپاهي چهرهٔ سعادت بر افروختند ٭ و پيادگان را روزينه از صد و پنجاه دام کم نبود ٭

---

(۱) [ف د] قنبز . قنبزی ؟ ٭ در لغات ترکي قوبوز بتفخيم ضم قاف و بای ابجد نام سازے نوشته ‖
(۲) [د ف] شاه محمد آسنا ‖ (۳) [ه ش] دوام ٭ [ف ا] قوام علي ٭ [ض د ۴] قوام ‖

دفتر سوم در ملک‌آبادي *

چون لختے تازه روشهای شاهنشاهي که سپاه و منزل را بیاراید نگاشته آمد برخے شگرف طرزهای آن کارآگاه که جهان را آباد سازد بر می‌نگارد *

آئینِ تاریخِ الٰهي *

سررشتهٔ داد و ستد بے ماه و روز از دست برود و از فراهشي و ناراستي شورش آویزه برخیزد * ازان رو هر گروهے چاره برسگالد و سرآغازے بر نهد * چون سگالش آموزشِ درستي و افزایشِ آساني است کهن تاریخ برداشتن و نو آئین بر نهادن ناگزیرِ جهانباني * بنابرین اورنگ‌نشینِ اقبال سالِ بیست و نهمِ الٰهي بتازه ساختنِ آنِ سرابستانِ ملک و مال را آبیاري فرمود و گلشن‌سرای دولت را سرسبز و شاداب گردانید *

پای‌بند ساختنِ سوانح بزمانِ معیّن را پارسي ماه روز گوید * تازي آنرا مؤرّخ برگردانید و تاریخ ازان زبان زدِ روزگار * برخے عربي شمرند از اِراخ (بکسرِ همزه) گاو وحشي * بابِ تفعیل برای زدودن آید * چون نادانيِ (۱) هنگام سانحه کاسته گردد بدین نام اختصاص گرفت * چندے مقلوب تاخیر (۲) اندیشند و آن نسبت دادنِ آخرینِ وقت باشد باوّلین زمان * و طائفهٔ آخرِ وقت دانند که حادثه بدو انجامد * گویند فلاني تاریخِ قومِ خود است یعني شرفِ دودمان بدو نهایت پذیرد * و در عرف روزے معیّن است که زمانِ سپس را بدو نسبت دهند و سرآغازے بدو قرار گیرد * و ازین رو آنرا (۳) روزے برگیرند که بسترگ سانحه روشناس باشد چون گیش‌پیدائي و اورنگ‌نشیني و جوشِ طوفاني و زمین‌لرزه * بسخت نگاپو و یاوریِ بخت ودوامِ نیایش و آزمونِ روزگاران و فروغ‌پذیریِ خرد و ایمنیِ زمان و فراهم آمدنِ دانش‌منشانِ دوربین و گوناگون شناسائي خاصه ریاضي وایزدي‌توفیق رصد برساختنده شگرف خانه‌هاي زیر و بالا و دگرگونگیِ روزنها و زینها در بلند زمینِ کم‌غبار اساس یافت * و بمیانجیِ آن و نیروي آلات چون ذات الحلق و ذات الشعبتین و ذات الثقبتین و ربع

(۱) [ض د] دوایي ؛ (۲) [د] تاریخ ؟ ؛ (۳) [د] آن روز را ؛

مجیّب و اصطرلاب و کره و جز آن اختر شناسی چهره برافروخت و شمارهٔ افلاک و جای ستارگان و اندازهٔ حرکات در طول و عرض و دوری از یکدیگر و از زمین و بزرگی و کوچکی اجرام و مانند آن هویدائی گرفت * این کار سترگ بے اقبال روزافزون فرمانروای دادگر و فراوان توجّه او صورت نگیرد * فراهم آمدن دانایان آزاد خاطر تنها بافزونی خواسته دست ندهد و خرد نامهای باستانی و دستور العمل پیشینان بے سخت کوشش اورنگ‌نشین بچنگ نیاید * و با این همه سی سال باید که بر یک دورهٔ هفت سیّاره آگهی شود * هر چند زمانه دراز و کوشش فراوان کار شایسته‌تر *

درین کهن دیر پُر آشوب بسا کس را توفیق یاوری نمود و بدین کار لختے چیره‌دستی یافت چنانچه آرشمیدس(۱) و آرسطرخس و آبرخس بمصر که درین سال چهار الهی هزار و هفصد و شصت و نه سال ازو سپری شده ، بطلمیوس(۲) باسکندریه هزار و چهارصد و ده و چندے میشود ، و مأمون خلیفه در بغداد هفصد و نود سال گذشت ، سند بن علی و خالد بن عبد الملک المروزی بدمشق هفصد و شصت و چهار سال بسر آمد ، و حاکمی و ابن اعلم در بغداد پیش ازین بهفصد و دوازده سال رصد اساس نهادند و ناتمام ماند ، بتّانی برقّه بشش صد و پنجاه و چهارسال ، خواجه نصیر طوسی در مراغهٔ تبریز سیصد و شصت و دو سال شمسی میگذرد ، و میرزا اُلُغ بیگ در سمرقند صد و پنجاه و شش سال سپری شد و گزیده‌ترین برشمرند * رصد بتازی زیان انتظار و منتظران سپس جمعے که در خاص خانها چشم بر راه شناسائی اختردارند و پژوهش حال آن نمایند * و آنچه بدین طرز برگیرند و از علوی حقائق آگهی پذیرفته بجدول در آورند و بقید کتابت باز دارند آنرا زیج گویند * و او معرّب زیک است بپارسی رشتهائی‌ست که نقشبندان را قانونے است در بافتن نقشیی(۳) پارچه * همان طرز زیج دستورے است منجّم را در شناخت فلکی اوضاع و خطوط و جداول در طول و عرض بدان ریسمانها مانده گویند معرّب زه است از فراوان احتیاج که بر شناسا پوشیده نیست * وتر(۴) هر قوس را در برابر آن نهاده اند و آنرا بدین نام خوانند * و برخے فارسی بر گذارنده بمعنی رجُّه(۵) بتّا * چنانچه او بدست آویز آن از راستی عمارت آگهی پذیرد اختر شناس بدین تقویم درستی پژوهد *

فراوان مردم ازان یادگارے گذاشته ، زیج ماجور ترک ، زیج ابرخس ، زیج بطلمیوس ، زیج فیثاغورس ، زیج زردشت ، زیج ثاون اسکندرانی(۶) ، زیج ساماط(۷) یونانی ، زیج ثابت بن قره ، زیج حسام بن سنان(۸) ، زیج ثابت بن موسی ، زیج محمّد(۹) بن جابر بتّانی ، زیج احمد بن عبد اللّه جبا(۱۰) ، زیج ابو ریحان ، زیج خالد بن عبد الملک ، زیج یحیی بن منصور ، زیج حامد(۱۱) مرورودی ، زیج مغیثی ،

---

(۱) [ض د] ارشمیدش ‖ (۲) همچنین در [۵] * در دیگر نسخه بطلیموس ‖ (۳) [ف ش] نقشین * در [ض د] نیست * [۱۵] نقشي ‖ (۴) [ض د] و نیز هر قوس ‖ (۵) [ش ف ا] زجه ؟ * [ض د] رشته ‖ (۶) [ض د] اسکندري ‖ (۷) [د] ساباط ‖ (۸) [ش ف ا] شبان ‖ (۹) در قاموس احمد ‖ (۱۰) همچنین در [۵] * [ش ف ا] حسا * [و] احسا * [ض د] احبار ‖ (۱۱) [ض] حامد بن مرورودي ‖

زیجِ شرقي (۱) ا زیجِ ابو الوفا نورحاني (۲) ا زیجِ جامعِ کیاکوشیار ا زیجِ بالغِ کیاکوشیار ا زیجِ عضدي کیاکوشیار ا زیجِ سلیمان بن محمد (۳) ا زیجِ ابو حامدِ انصاری ا زیجِ صفایح ا زیجِ ابو الفرح شیرازي ا زیجِ مجموع ا زیجِ مختار ا زیجِ ابوالحسنِ طوسي ا زیجِ احمد بن اسحٰقِ سرخسي ا زیجِ غرازي ا زیجِ هاروني ا زیجِ ادوارِ قرائن ا زیجِ یعقوب بن طارُس ا زیجِ خوارزمي ا زیجِ یوسفي ا زیجِ رافي ا زیجِ جوز (۴) هرین ا زیجِ سمعاني ا زیجِ ابن سحره (۵) ا زیجِ ابو الفضل ماشاذه (۶) ا زیجِ عاصمي ا زیجِ کبیرِ ابو معشر ا زیجِ سند بن علی ا زیجِ ابن اعلم ا زیجِ شهریاران ا زیجِ اوکند ا زیجِ ابن صوفي ا زیجِ سهلانِ کاشي ا زیجِ اهوازي (۷) ا زیجِ عروسِ ابي جعفرِ بوشنجي (۸) ا زیجِ ابو الفتح ا زیجِ عکه راهبي (۹) ا زیجِ قانونِ مسعودي (۱۰) ا زیجِ معتبرِ سنجري ا زیجِ وجیزِ معتبر ا زیجِ احمد عبد الجلیلِ سنجري ا زیجِ محمّد حاسبِ طبري ا زیجِ عدني ا زیجِ طیلساني ا زیجِ اصابعي ا زیجِ کرماني ا زیجِ سلطان علی خوارزمي ا زیجِ فاخر (۱۱) علي نسبي (۱۲) ا زیجِ علائي شیرواني ا زیجِ راهوي (۱۳) ا زیجِ مستوفي ا زیجِ منتخبِ یزدي ا زیجِ ابو رضای یزدي ا زیجِ قیدوره ا زیجِ اکلیلي ا زیجِ ناصري ا زیجِ ملخّص ا زیجِ دستور ا زیجِ مرکّب ا زیجِ مقلمه (۱۴) ا زیجِ عصا ا زیجِ شنشله (۱۵) ا زیجِ حاصل ا زیجِ خطائي ا زیجِ دیلمي ا زیجِ مفرده (۱۶) محمّد بن ایوب ا زیجِ کاملِ ابو رشید ا زیجِ ایلخاني ا زیجِ جمشیدي ا زیجِ گورکاني *

وآنچه سال بسال از زیجِ جزئي حرکات و شخصي ارضاع بر نویسند تقویم خوانند * و آن در اصل خرامشِ اختر باشد از سر آغازِ حمل تا جاي معیّن از فلک البروج بتوالي * و بهندي زبان پتره خوانند (بفتحِ باي فارسي و سکونِ تاي فوقاني و فتحِ را و هاي مکتوب) * و هندي حکیم شناسائي اختر را بگذارشِ قدسي نفوس پندارد * مردم زاد از صفائي گوهر و شایستگي اندیشه وگزیدگيِ کردار وگذارشِ جان و تن بپایهٔ رسد که نقوشِ کوني و الٰهي کلّي و جزئي عُلوي و سفلي آینده و گذشته بر پیشگاهِ خاطرِ او پیدائي گیرد * از مهربان دلي و دانش افزائي به پژوهندگانِ سعادت منش بر آموزند و ایشان پاي بندِ خامه برسازند * آن نگاشته را سدّهانت نامند (بکسرِ سین و فتحِ دالِ مشدّد و هاي خفي و الف و نونِ خفي و تاي فوقاني) * امروز نُه نامه ازان شگرفِ روزگار بر گذارد ا برهم سدّهانت (بفتحِ با و سکونِ را و هاي خفي و میم) ا سوریج سدّهانت (بفتحِ سین و سکونِ واو و فتحِ را و سکونِ جیم) ا سوم سدّهانت (بضمِّ سین و سکونِ واو و فتحِ میم) ا برهسپت سدّهانت (بکسرِ با و را و فتحِ ها

---

(۱) [ش ف و] شرقي ॥ (۲) [ف ا و غ] نورخاني ॥ (۳) در [د] نیست ॥
(۴) [د] حور هرین * [و] جوهرین ॥ (۵) [ف] سجره * [ا] سجرة ॥
(۶) [د] ماشا * [غ] باشاذه ॥ (۷) [ش ف ا] اموازي ॥ (۸) [د] موشنجي ॥
(۹) [ش و] راهي * [د] راهني ॥ (۱۰) [ش] معبودي ॥ (۱۱) [ش د] فاجر ॥
(۱۲) [غ] لیشی * [د] لیشي ॥ (۱۳) [غ د] زاهدي * [۴] زاهري * [ا] راهي ॥
(۱۴) [ش ۴] مقلم * [د] مقله ॥ (۱۵) [۵] شتسله یا شتسله * در [ش] بے نقطه * [غ] ششلله * [ف ا و د] سنبله * [۴] نقله ॥ (۱۶) در [غ] نیست * [د] زیجِ مفرده ا زیجِ محمد بن ایوب ॥

و سکون سین و فتح باي فارسي و کسر تاي فوقاني) بر گذارد برهما و آفتاب و ماه و مشتري * و آغاز هر چهار بس دور * و فراوان اعتبار دارند خاصه دوئ اوّل * گرگ سدّهانت (بفتح کاف فارسي و سکون را و فتح کاف فارسي) ، نارد سدّهانت (بنون و الف و فتح را و دال) ، پاراسر سدّهانت (بباي فارسي و الف و را و الف و فتح سين و سکون را) پلست سدّهانت (بضمّ باي فارسي و فتح لام و سکون سين و فتح تاي فوقاني) ، بشسّه سدّهانت (بفتح با و کسر سين منقوطهٔ اوّل و سکون سين دوم و فتح تاي فوقاني هندي و هاي خفي) * و اين پنج گذارش مردم‌زاد انگارند * ناشناسندگان زبان بيغاره کشايند و چندان پندارند از رصدي اوضاع آگهي يافته راز را نهفته اند و بروشي که دلها بشکرد وانموده ليکن دوربين انصاف‌گرا سر باز نزند خاصه که نيکوان آراسته‌ظاهر و باطن چنديرا لك سال يک پس از ديگرے بر يك نمط بر گذارند *

و نزد همه شبانه‌روز که دستمايهٔ تاريخ بود بر دوگونه بود * حقيقي و آن در توران و باختر از نيمروز تا نيمروز ديگر و در خطا و ايغور از نيم شب تا نيم شب و عامّه از شامگاه تا شامگاه * و هندي حکيم در جگموت (پايان خاور) از آغاز طلوع تا طلوع ديگر ، و در رومك (منتهاي باختر زمين) از غروب تا غروب ، و در لنکا (نهايت جنوب) از نيم شب تا نيم شب و در دهلي ديار همين شمارد رود ، و در سده پور (پايان شمال) از نيمروز تا نيمروز * وسطي (و آنرا اصطلاحي نيز گويند) مقدار يك دورهٔ فلك اعظم با سير وسطي شمس دران * براي کارآساني همگي زمان گردش آفتاب را بر گرفته اند و بر ايّام دور برابر بخش نموده و خارج قسمت را وسطي هر روز پندارند ليکن چون مدّت دور مختلف يافته اند دران نيز دگرگوني پديد آيد ، زيج بتّاني پنجاه و نُه دقيقه و هشت ثانيه و هشت ثالثه و چهل و شش رابعه و پنجاه و شش خامسه و چهارده سادسه بر گويد ، و ايلخاني دقيقه و ثانيه همان ليکن نوزده ثالثه و چهل و چهار رابعه و ده خامسه و سي و هفت سادسه بر گذارد ، و جديد گورگاني با خواجه تا ثالثه يکسان شمارد ليکن سي و هفت رابعه و چهل و سه خامسه گويد ، پس بطليموس در مجسطي اگرچه در دقيقه و ثانيه موافق ليکن هفده ثالثه و سيزده رابعه و دوازده خامسه و سي و يك سادسه نويسد * و همچنين گوناگون گذارش کهن نامها باز خواند * همانا از تفاوت آگهي و دگرگوني آلات دوئي بر خيزد * مدار سال گردش و فصول بر آفتاب نهاده اند * از هنگام جدائي از نقطهٔ معيّن تا بازگشت بدان يك سال نامند * و زمان بودن او در يك برج شمسي ماه * و دوري ماه از وضع معيّن با خورشيد چون اجتماع يا استقبال يا جز آن تا بار گرديدن بدو قمري ماه * و چون دوازده دور ماه نزديك بيك دور آفتاب است آنرا سال قمري بر شمارند * پس هر يکے از سال و ماه شمسي و قمري بود * و هر کدام ازين دو حقيقي که دران سير معتبر بود نه شمارهٔ ايّام و وسطي که درو روز شمارند

نه مدّت گردش * و هندي دانا سال را چهارگونه بسان ماه برگذارد و هرکدام را بکاري برگزيند * چون از روز و شب و سال و ماه که دستمایهٔ تاریخ بود لختي گذارش یافت چندے از پیشین تاریخ برمیدزیدند و داستان را سیراب میگرداند *

تاریخ هند *

آغاز از آفرینش برهما برگیرند و هر روز او سر تاریخ شود * گویند چون هفتاد[1] کلپ سپري گردد (بفتح کاف و سکون لام و باي فارسي ، چهار جُگ باشد و همگي مدّت آن چهل و سه لك وبیست هزار سال) یك من پدید آید * و آن فرزند خواهش برهما است و آفرینش را دستیاره چهارده من تا یك روز او پدیدار گردند * و درین روز که سرآغاز پنجاه ویکم سال او است شش من گذشته و از هفتم بیست و هفت کلپ سپري شده و از بیست و هشتم سه جگ بسر آمد و از چهارم چهار هزار و هفتصد سال * در سرآغاز این جگ راجه جُدهشٹهر (بضّم جیم و کسر دال و های خفي و سکون شین مذقوطه و کسر تای فوقاني هندي و های خفي و فتح را) همگي جهان برکشاد * و بسراپاي تاریخ فرا رسیده فرمان‌روائي خویش را سرآغاز گردانید و درین سال چهلم الٰهي چهار هزار و شش صد و نود و شش سال ازو گذشته * سه هزار و چهل و چهـــار سال روائي داشت * سپس بکرماجیت از اورنگ‌نشیناي خویش برگرفت و کار لختے برمردم آسان ساخت * صد و سي و پنج سال فرمان‌روائي کرد * و درین سال هزار و شش صد و پنجاه و دو سال سپري شد * گویند سالباهن نام جوانے به نیروی معنوي چیره‌دستي ظاهر یافت و دیر آوردگاه آن راجه را دستگیر گردانید * چون گرفتار بچنگ شکري نسزد نوازش فرموده از خواهش باز پرسید * پاسخ گذارد اگرچه همگي عزیمت کُنج‌نشیني و پرستش دادار بیهمال لیکن این آرزو در سر که از جرائد روزگار تاریخ من سترده نشود * گفته پذیرش یافت * اگرچه تاریخ خویش درمیان آورد لیکن آن را از روائي باز نداشت[2] * و امروز هزار و پانصد و هفده سال ازو گذشت و پندارند که هزده هزار سال روائي یابد * و سپس راجه بچیابهنندن (بکسر با و جیم و یای تحتاني و لف و کسر با و های خفي و فتح نون و نون خفي و فتح دال و نون) از جلوس خویش تاریخ نو بر سازد و ده هزار سال بماند * و سپس ناکا ارجن مسندآرای گردد و بنام خویش تازه تاریخي برنهد و چهار لك سال روائي یابد * و پس کلکی که آنرا اوتار اندیشند تازه گرداند * تا هشتصد وبیست و یك سال باشد * و این شش را بر گزیده انگارند و ساکا خوانند (بسین و الف و کاف و الف) * ورنه سرآغازها فراوان بود و هرکدام را سنپت گویند (بفتح سین و سکون نون و فتح باي فارسي و تای فوقاني) * و چون سالباهن پدید آمد تاریخ بکرماجیت از ساکا بسنپت نام گرفت * و سپس سرآغاز است * جگ شود و ازان تاریخ نو بر گیرند * و هندي حکیم ماه و سال را چهارگونه داند

---

(۱) [د] هفتاد و یك *

(۲) [ض د] باز داشت *

سورماس (بفتح سين و سكون واو و را و ميم و الف و سين) بودن آفتاب در يك برج * و هر سال سيصد و شصت و پنج روز و پانزده گهري و سي پل و بيست و دو نيم بيل *

چاندرماس (بجيم فارسي و الف و نون خفي و سكون دال و را) از پروا تا آماوس ، سال سيصد و پنجاه و چهار روز و بيست و دو گهري و يك پل * از حمل آغاز نهند * و اساس اين ماه برسي قنه باشد (بدو تاي فوقاني نخستين مكسور دوم ساكن و هاي خفي) * ماه از اجتماع چون دوري گزيند هردوازده درجه را يكي ازان بر شمرند * و از درنگ و شتاب ماه در گهريهاي هر بخشي تفاوت رود از شصت و پنج افزون و از پنجاه و چهار كم نبود * اوّل را پروا نامند (بفتح باي فارسي و كسر را و واو والف) ، دوم دوج (بضمّ دال وسكون واو وجيم) سوم تيج (بكسر تاي فوقاني و سكون ياي تحتاني و جيم) ، چهارم چوته (بفتح جيم فارسي و سكون واو و فتح تاي فوقاني و هاي خفي) ، پنجم پنچمين (بفتح باي فارسي و نون خفي و فتح جيم فارسي و كسر ميم و سكون ياي تحتاني و نون خفي) ، ششم چهته (بفتح جيم فارسي و هاي خفي و سكون تاي فوقاني هندي و هاي خفي) ، هفتم سپتمين (بفتح سين و سكون باي فارسي و فتح تاي فوقاني و كسر ميم و سكون ياي تحتاني و نون خفي) ، هشتم اشتمين (بفتح همزه و سكون شين منقوطه و فتح تاي فوقاني هندي و كسر ميم و سكون ياي تحتاني و نون خفي) ، نهم نومين (بفتح نون و سكون واو و كسر ميم و سكون ياي تحتاني و نون خفي) ، دهم دسمين (بفتح دال و سكون سين و كسر ميم و سكون ياي تحتاني و نون خفي) ، يازدهم ايكادسي (بكسر همزه مجهول و سكون ياي تحتاني و كاف و الف و سكون دال و كسر سين و سكون ياي تحتاني) ، دوازدهم دوادسي بضمّ دال و واو و الف و سكون دال و كسر سين و سكون ياي تحتاني ، سيزدهم تردسي (بكسر تاي فوقاني و ضمّ را و سكون واو و فتح دال و كسر سين و سكون ياي تحتاني) ، چهاردهم چودس (بفتح جيم فارسي و سكون واو و فتح دال و سكون سين) ، پانزدهم پورنماسي (بضمّ باي فارسي و سكون واو و را و نون و ميم و الف و كسر سين و سكون ياي تحتاني) * و از شانزدهم تا بيست و نهم بديين نامها بترتيب برخوانند تا چهاردهم * و بخش سي ام را اماوس گويند (بفتح همزه و ميم و الف و فتح واو و سكون سين) * از پروا اوّل تا پانزدهم را شكل بچه نامند (بضمّ شين منقوطه و سكون كاف و فتح لام و باي فارسي و جيم مشدّد و هاي خفي) و نصف ديگر را كشن بچه خوانند (بكسر كاف و سكون شين منقوطه و نون) * جمع آغاز ماه را از اوّل كشن بچه گيرند * و در تقاويم بيشتر سال شمسي آورند و ماه قمري * و چون سال قمري از شمسي ده روز و پنجاه و سه گهري و بيست و نه پل و بيست و دو نيم بيل كم باشد بحركت وسطي پس از دو سال و هشت ماه و پانزده روز و سي گهري ازين كسر يك ماه فراهم آيد و بحركت

---

(۱) [د] در بروج و عمر سال ||

تقویمی از سه سال زیاده و دو سال و یك ماه کم نباشد * بشمارهٔ نخستین در یکی از دوازده ماه این کسور فراهم آید و دران سال همان ماه را دوباره گیرند * و در پسین حساب در هر ماه شمسي که دو اجتماع شود * و آن ناگزیر از چیت تا کنوار باشد و بجز این هفت ماه افزوده نگردد * آنرا ادهك ماه گویند (بفتح همزه و کسر دال و های خفي و سکون کاف) و عامّه ماه لوند نامند *

ساون ماس (بسین و الف و فتح واو و سکون نون) از هر روزی که خواهند آغاز نهند تا سي روز بانجام رسد * سالے سیصد و شصت روز *

نخچهتّر ماس (بفتح نون و جیم فارسي و های خفي و سکون[1] تای فوقاني مشدّد و سکون[2] را) از هر منزلے که ماه ازو بر گذرد و باز بدو پیوندد * و ماه بیست و هفت روز و سالے سیصد و بیست و چهار روز *

فصول را شش برشمارند و هر یك را رت نامند (بکسر را و ضمّ تای فوقاني) * بودن خورشید در ماهي و بره بسنت گویند (بفتح با و سین و نون خفي و فتح تای فوقاني) معتدل * در گاو و دوپیکر گریکهم (بکسر کاف فارسي و را و سکون یای تحتاني و فتح کاف و های خفي و سکون میم) گرم * در خرچنگ و شیر برکها (بفتح با و سکون را و فتح کاف و های خفي و الف) هنگام بارش * در خوشه و ترازو سرد (بفتح سین و را و سکون دال) زمان سپري شدن باران و درآمدن زمستان * به کژدم و کمان هیمنت (بکسر مجهول ها و سکون یای تحتاني و فتح میم و نون خفي و تای فوقاني) زمستان *

به بزغاله و دلو ششر (بدو شین منقوطهٔ مکسور و فتح را) میان سرما و معتدل * و نیز سال را سه بخش برسازند * هریک را کال خوانند (بکاف و الف و لام) و آغاز از پهاگن شود * چهار ماه گرما را دهنّ کال گویند (بضمّ دال و های خفي و سکون بای فارسي و کاف و الف و لام) و چار ماه بارش را برکها کال (بفتح با و سکون را و فتح کاف و های خفي و الف) و چهار ماه سرما را سیت کال (بکسر سین و سکون یای تحتاني و فتح تای فوقاني) * و در معظّم معمورهٔ هندوستان افزون از سه فصل آشکارا نبود حوت حمل ثور جوزا گرما ، سرطان اسد سنبله میزان باران ، عقرب قوس جدي دلو زمستان *

و سال شمسي را دو بخش گردانند * از حمل تا آخر سنبله اتّرگول نامند بضمّ همزه و فتح تای فوقاني مشدّد و سکون را و ضمّ کاف فارسي و سکون واو و لام) شمالي معدّل النّهار ازو * از اوّل میزان تا آخر حوت را دکّهن گل خوانند (بفتح دال و کسر کاف مشدّد و های خفي و نون) جنوبي آن * و نیز از اوّل جدی تا آخر جوزا را اتّرایں نامند (بضمّ همزه و فتح تای فوقاني مشدّد و را و الف و کسر یای تحتاني و سکون نون) آفتاب رو بشمال نهد * و از اوّل سرطان تا آخر قوس دچّهنایں (بفتح دال و کسر جیم فارسي مشدّد و های خفي و نون و الف و کسر یاي تحتاني و فتح نون) خورشید جنوب رونده رود * فراوان کار خاصه فروشدن در نخستین قسم گزیده شمرند *

---

(۱) همچنین در هر نسخه ‖

(۲) در [ض د] نیست ‖

وشبانروز را شصت بخش برابر کرده اند و هریك را گهنبي نامند (بفتح کاف فارسي وهاي خفي وکسر تاي فوقاني هندي وسکون ياي تحتاني) و بعربي زبان گهري (بفتح کاف فارسي و هاي خفي وکسر را وسکون ياي تحتاني) • وهرگهري را نيز بدان شمار قسمت کنند و هريك را پل خوانند (بفتح باي فارسي ولام) • و پل را نيز بدانسان بخش کرده اند و هرکدام را ناري گويند (بنون والف وکسر را وسکون ياي تحتاني) وپيل نيز خوانند(بکسر با وفتح باي فارسي ولام) • وهر ناري مقدار شش نفس کشيدن آدمي معتدل المزاج که بي دريدن و خشمناکي ومانند آن بود• آدمي تندرست سيصد و شصت نفس دريك گهري بر آرد و در شبانروز بيست و يك هزار و ششصد بر کشد • و برخي چنان برگذارند نفسي که بر آيد آنرا سواس نامند (بضم سين وواو والف وسين) وآنچه درآيد آنرا پرسواس(بفتح باي فارسي و سکون را) و هردو را يک پران خوانند (بفتح باي فارسي و را والف ونون)• وشش پران را يك پل (بفتح باي فارسي وسکون لام) وشصت پل را يك گهري • نجومي ساعت که بيست و چهارم بخش شبانروز است اندازهٔ دو و نيم گهري است • هر يکي از شب وروز را چهار قسم برسازند • هرقسم را پهر گويند (بفتح باي فارسي وسکون ها و را) • و هر پهر برابر نباشد •

تاريخ خطائي •

سرآغاز از گيهان‌آفرينش برسازند و بزعم ايشان تا امسال هشت هزار و هشت صد و هشتاد و چهار ون (بفتح واو و سکون نون) وشصت سال سپري شده • وهر ونے ده هزار سال• پندارند پايندگي عالم سيصد هزار ون بود و نزد برخي سيصد وشصت هزار • سال شمسي حقيقي و ماه قمري حقيقي برگيرند • و آغاز سال از ميانهٔ دلو کنند • محي‌الدين مغربي از شانزدهم درجه برگذارد و برخي از شانزدهم تا هژدهم• شبانروز را بر دوازده چاغ(۱) بخش کرده اند و هريك را بهشت که و هرکدام را نامي برنهاده اند• و نيز بده هزار فنگ(۲) بخش کنند • و در(۳) سال مه خويش سه دور دارند ، شانگ(۴) ون ، جونگ ون ، خارن • هريك شصت سال • و هر سال آنرا بدو بايند گردانند • و گردش دير بر ده و دوازده بود نخستين درسال وروز بکار برند و پسين دران و اجزاي روز • و از ترکيب ابن(۵) دو دور دور ستمين(۶) برسازند و تفصيلها برنهند •

تاريخ ترکي •

ايغوري نيز گويند • بسان پيشين است ليکن دور اين جز بر دوازده نگردد • سالها و روزها

---

(۱) [ه ض] چاغ • [ف ش] جا ‖ (۲) [د و] فنك • و در برهان پنگ نوشته ‖
(۳) [ه ض د ۴]و در سال خويش ‖ (۴) [ش ف و] سانك‌ ‖ (۵) [۴] اين دو دو دور سنين ‖ (۶) [ش] سيمين ؟ • [ض د ا و] سنين ؟ ‖

بدانسان شمارند * و برخی زیجات چنان برگذارد که دورِ ایشان بر ده (۱) نیز گردد * و سرآغازِ سال پیدائی نگرفت * ابو ریحان گوید که ترکان نُه عدد بر سالهای ناقصهٔ رومی افزایند و بر دوازده قسمت کنند ، آنچه بماند از سالِ موش آغاز نهند ، بهر حیوانی که رسد سالِ وی بود * لیکن به ترازوی آزمون سنجیدگی ندارد و یك سال کمی پذیرد * همانا مراد آنست که آنچهٔ باقی ماند بحیوانات دهند و از موش گرفته بهر جانوری که رسد نامِ آن اعتبار (۲) کنند * هرچند آغاز معلوم نگردد لیکن ازین حساب لختی شناسائی بدست اوفتد که کدام سال است ازین (۳) دور و چه نام دارد * و اگر هفت سال بر تاریخِ ناقصهٔ ملکی افزایند و دوازده دوازده طرح کنند از سالِ موش گرفته بهر جانور که رسد سالِ آن باشد و این درست آید بدین ترتیب ، شَشجِقان (بکسرِ سین وسکونِ یای تحتانی و جیم و قاف و الف و نون) موش ، آوَد (بضمِّ همزه و سکونِ واو و دال) گاو ، (پارس ببای فارسی و الف و سکونِ را و فتحِ سین) پلنگ ، توشقان (بفتحِ تای فوقانی وکسرِ واو و سکونِ شینِ منقوط و قاف و الف و نون) خرگوش ، لوئی (بضمِّ مجهولِ لام و سکونِ واو و بدو یای تحتانی نخست مکسور دوم ساکن) نهنگ ، بیلان (بدو یای تحتانی اوّل مکسور ثانی ساکن و لام و الف و نون) مار ، یونَت (بضمِّ یای تحتانی و سکونِ واو و نونِ خفی و سکونِ تای فوقانی) اسپ ، قو (بضمِّ قاف و سکونِ واو) گوسفند ، بِیچ (بکسرِ با و سکونِ یای تحتانی و جیمِ فارسی) بوزنه ، تخاقو (بفتحِ تای فوقانی و خای منقوطه و الف و ضمِّ قاف و سکونِ واو) مرغ ، ایت (بکسرِ همزه و سکونِ یای تحتانی و تای فوقانی) سگ ، تنکوز (بفتحِ تای فوقانی و نونِ خفی و ضمِّ کاف و سکونِ واو و زای منقوطه) خوک * در انجامِ هریک لفظِ ایل که بمعنیِ سال است برافزایند *

تاریخِ منجّم *

آغاز از آفرینش گیرند و گویند دران هنگام سیّاره در اوّلِ حمل بود * سال شمسی باشد * و بشمارهٔ او درین سال یك لك و هشتاد و چهار هزار و شش صد و نود و شش سال گذشته *

تاریخِ آدم *

آغاز از پیدائیِ او گیرند * سال شمسی و ماه قمری * درین سال بگذارشِ زیجِ ایلخانی و دیگر کارآگهان پنج هزار و سیصد و پنجاه و سه سالِ شمسی شود * و برخی اهلِ کتاب شش هزار و سیصد و چهل و شش سالِ شمسی بر گذارند * وچندے شش هزار و نهصد و سی و هشت سالِ شمسی * جمعے شش هزار و نهصد و بیست سالِ شمسی * وآنچه از دانشِ اندوزانِ نصاری شنوده شد شش هزار و هفت صد و نود و سه سال *

تاریخِ یهود *

آغاز از آفرینشِ آدم گیرند سال شمسیِ حقیقی و ماه قمریِ اصطلاحی * شمارهٔ ماه و روز

---

(۱) [ض د] بر * (۲) [ض د] اختیار * (۳) در [ش] نیست * [د] ازین دو وجه نام دارد *

تازي آسا بحسب امر اوسط * و سالها بر دوگونه بود بسیط که در و کبیسه نباشد و عبور که در و اعتبار کنند *
و مانند هندیان در سه سال یك ماه افزایند *

تاریخ طوفان *

سرآغاز ازان حادثه گیرند * سال شمسي حقیقي و ماه[1] قمري حقیقي * و اوّل سال از حمل گیرند *
و ابومعشر بلخي اوساط کواکب برین تاریخ نهاده * و دربن سال چهار هزار وشش صد ونود وشش سال گذشته *

تاریخ بُخت نصّر *

اوّل[2] از عنفوان فرماندهي خویش تازه تاریخي درمیان آورد * سال شمسي اصطلاحي * سیصد و شصت
و پنج روز بے کسر * و ماه[3] نیز بدانسان هریکے سي روز * و پنج روز در آخر سال افزایند * وبطلمیوس
در مجسطی حرکات سیّاره را برین تاریخ نهاده * دوهزار و سیصد و چهل و یك سال ازو سپري شده *

تاریخ پیلپس *

فیلبُس و فیلقس نیز خوانند * او مشهور بسکندر ماقدوني است * آغاز از فروشدن او گرفته اند *
سال و ماه شمسي اصطلاحي * تاون اسکندراني اصول اوساط کواکب در زیج قانون و بطلمیوس برخے
ارصاد در مجسطی برین نهاده * هزار و نهصد و هفده سال گذشته *

تاریخ قبطي *

سرآغاز[2] از پیشین هنگام * بتّاني برگوید سال شمسي اصطلاحي سیصد و شصت و پنج روز بے کسر *
زیج سلطاني چنان سراید سال و ماه او بسان رومي است * و همچنان کبائس دارد لیکن کبیسهٔ قبطی
بشش ماه پیشي گیرد از کبیسهٔ رومی *

تاریخ رومي *

سال و ماه شمسي اصطلاحي * سیصد وشصت و پنج روز و چهار یك را بے کم و بیش یك سال برشمارند *
و در ارصاد مشهور کسر زاید کمتر از ربع است * نزد بطلمیوس چهارده دقیقه و چهل و هشت ثانیه ، برصد ایلخاني دقیقه همان و ثانیه سي و دو و ثالثه سي ، بارصاد خطائیان دقیقه همان و سي و شش
ثانیه و پنجاه و هفت ثالثه ، برصد جدید گورکاني دقیقه بدانسان و سي و سه ثانیه ، و برصد مغربي
دوازده دقیقه ، برصد بتّاني سیزده دقیقه و سی و شش ثانیه * محی الّدین مغربی گوید ببرخے
ارصاد روم آن کسر افزون از ربع است و بلختے کمتر از ربع * و ازین رو بامر اوسط ربع گرفتند * و
طائفهٔ برآنکه اهل روم آن کسر را برصد ربع تمام یافته اند * پس سال شمسي حقیقي باشد * و مدّ
علي قوشجي سر وجه نخستین نیز حقیقی بر گذارد * و سرآغاز این از فروشدن اسکندر ثاني ذوالقرنین

---

(۱) این جمله در [د] نیست ‖ (۲) در [ض د] نیست * [ع] تاریخ بخت نصر اول * از عنفوان ‖ (۳) این جمله در [ع] نیست ‖

است لیکن پس از دوازده سال قرار گرفت * و برخی برآنند که در سال هفتم از اورنگ‌نشینی او از مقدونیه که بنگاه اوست برای تسخیر ملک بر آمد و این تاریخ برنهاد * و محی الدّین مغربی برآنکه عنفوان این تاریخ از اورنگ‌نشینی سولوقس است که آنطاکیه بنا نهادهٔ اوست * جهودی (۱) و سریانی این تاریخ بکار برد ـ * گویند اسکندر فیلقوس چون از یونان بکشایش فارس میرفت بر بیت المقدّس گذار افتاد * دانشوران یهود شام را طلب داشته فرمود تاریخ موسی بر انداخته از زمان ما گیرند * پاسخ دادند که پیشینان نگهداشت یک تاریخ زیاده از هزار سال نکرده اند و امسال تاریخ ما بهزار میرسد ، از سال آینده فرمایش کاربسته آید * و چنان کردند * و آن بیست و هفتم سال از عمر سکندر بود * برخی برانند که تاریخ در روم عبرانی است * کوشیار در زیج جامع گوید تاریخ رومی و سریانی دگرگونگی ندارد مگر نام (۲) ماهها * و هر سال سریانیان اوّل تشرین الاوّل * پیشتر بشمارهٔ در چهارم درجهٔ میزان بود اکنون بیازدهم (۳) * و نزد رومیان آن زمان اوّل کانون ثانی است و آن در نزدیکی بیستم درجهٔ جدی است * و بتّانی این تاریخ را از فیلقوس پدر اسکندر ذوالقرنین گوید لیکن برای بلذدنامی بنام پسر خود گردانید و اصول اوساط در زیج خود برین تاریخ نهاده * هزار و نهصد و پنج سال می‌شود *

تاریخ اَغَسطوس (۴) *

نخستین فرمان‌روای قیاصره است * ولادت عیسی در زمان اوست * سرآغاز از جلوس او گیرند * سال رومی و ماه قبطی * آخرین ماه را سی و پنج روز گیرند و در سال کبیسه سی و شش * و ازان هزار و ششصد و بیست وسه سال سپری شده *

تاریخ نصارطی *

سرآغاز ولادت عیسی * سال سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت بسان روم * پس از چهار سال در آخر ماه دوم یک روز افزایند * و ابتدای شبانه‌روز از نیم شب گیرند * و عرب‌آسا هفته را نام برگویند (۵) و آغاز از یکشنبه کنند * و سر سال برخی اوّل جدی گیرند و طائفهٔ هشتم درجهٔ او *

تاریخ انطونیس رومی (۶)

از اورنگ‌نشینی اوست * سال رومی و ماه قبطی * بطلمیوس مواضع ثوابت را در مجسطی برین تاریخ نهاده * و از و هزار و چهارصد و پنجاه و هفت سال *

تاریخ قلطیانوس رومی (۷) *

فرمانده ترسائی است از عنفوان فرمانروائی او برگرفته‌اند * سال رومی و ماه قبطی * هزار و ده سال گذشت *

---

(۱) [ه] جهود ‖ (۲) [ض د] مگر نامها ‖ (۳) [ه] بپانزدهم ‖ (۴) [ش] اقسطس ‖
(۵) [ش] برگیرند * [ف] گیرند ‖ (۶) [ض د] انطیوخس ؟ ‖ (۷) [ه] دقلطیانوس ‖

تاریخ هجری *

عرب را پیش از اسلام گرناگون تاریخ بود چون تاریخ بنای کعبه و ریاستِ عمر بن ربیعه (در جزیرهٔ حجاز بت پرستي ازو بنیاد شد) وتا عام الفیل این تاریخ روائی داشت * سپس سانحهٔ پیل را سرآغاز گردانیدند * هر قومے از عرب که ایشان را واقعهٔ بزرگ دست دادے آنرا سرسال بر ساختے * در زمانِ پیغمبر این رشته درتائي نداشت لیکن از هنگامِ هجرت هرسالے را نامے نهاده بودند چنانچه آن سال را سالِ اِذن گفتے یعنی دستوری یافتن بر آمدن از مکّه بمدینه وسالِ دوم را سالِ امر گفتندے یعنی فرمایش بآویزشِ ناگرویدگان(۱) * وچون نوبت بدوم خلیفه رسید ابو موسیٰ اشعری حاکم یمن عرضهٔ داشت * از بارگاهِ والا نوشتها آمد و بماهِ شعبان مقیّد * دریافته نمیشود کدام شعبان است * خلیفه دانش پیشگان را فراهم آورد * برخے یهود تاریخ خود درمیان آوردند * و حکیم هرمزان(۲) گفت عجم را حسابے است که ماه‌روز گویند وآنرا برگذارند * وچون در هر دو کبیسه بود و نیروی حساب کمتر نپذیرفت وآغازِ تاریخ از هجرت بر گرفت * و ماه بطورِ ایشان از دیدنِ هلال پس از غروبِ نمام از نیّرِ اعظم تا رویتِ دیگر * و از سی روز زیاده واز بیست و نه کمتر نباشد * وگاه چهار ماه پیهم سی روز شود وسه ماه بیست و نه * واهلِ حساب رویت را از نظر انداخته ماهِ قمری بر دو گونه ساخته اند حقیقي وآن از هنگامِ دورئ ماه از رفعِ معیّن با آفتاب چون اجتماع یا استقبال یا جزآن تا باز بدان رسد ا و اصطلاحي * چون حرکاتِ قمر مختلف باشد و ضبط آن دشوار وهمچنان احساسِ شکلها پس بحرکتِ وسطي قرار دادند ولختے کار آسان شد * وآن در زیجِ جدید بیست و نه روز و دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه * ضابطه آنست هر کسرے که از نصف افزاید یکے اعتبار کنند و چون زیاده از نصف بود ماهِ محرّم سي روز گیرند وماهِ دوم بیست و نه وهمچنین تا آخر * پس ذی حجّه بیست و نه باشد درسالِ غیرکبیسه * ومدّتِ سالِ قمرئ وسطي سیصد وپنجاه و چهار روز وهشت ساعت و چهل و هشت دقیقه * از شمسیِ اصطلاحي بده روز وبیست و یك ساعت و دوازده دقیقه کم باشد * میرزا الغ بیگ زیجِ جدید را برین تاریخ اساس نهاد * هزار و دو سال گذشت *

تاریخ یزدجرد *

ابن(۳) شهریار ابرویز(۴) بن هرمز بن انوشیروان * سرآغازِ آن از اورنگ‌آرائي جمشید * پس ازو هر فرمانده از جلوسِ خود تاره ساختے و بزدجرد نیز از تخت‌نشینئ خود نو گردانید * سال رومي‌آسا لیکن آن کسرِ زاید را فراهم آوردے تا در هر صد و بیست سال یك ماه بانجام رسیدے و آن سال را سیزده ماه گرفتے نخست بر نوروزِ ین انزدے و بنامِ آن بر خواندے و درم‌بار بر آرديبهشت

---

(۱) [ش] ناگرویدگان * (۲) [ض د] هرمزن * (۳) در [ش ۴] نیست *
(۴) همچنین در [ه] * [ش] پرویزه [ف اض د ۳] بن پرویز *

و همچنان * و چون بنام یزدجرد آن تاریخ تازگی گرفت کار او بناکامی سپری شد سررشتهٔ کبیسه از دست برفت * و سال و ماه شمسیِ اصطلاحی * نهصد و شصت و سه سال گذشت *

تاریخ ملکی

جلالی نیز خوانند * دران زمان تاریخ فرس بکار بود از گسیختن رشتهٔ کبیسه آغاز سالها دگرگون شد * بکوشش سلطان جلال الدّین ملکشاه سلجوقی عمر خیام و برخی از دانشوران این تاریخ برگزیدند * مبدأ سال از تحویل حمل قرار گرفت * سال و ماه حقیقی لیکن امروز ماه اصطلاحی معمول * هرماه را سی سی گیرند و در آخر اسفندارمذ پنج یا شش روز افزایش * پانصد و شانزده سال سپری شد *

تاریخ خلجی

از آثار اورنگ نشینیِ غازان خان * مبدأ این تاریخ ابتدای سال و ماه شمسیِ حقیقی * پیشتر ازین وضع دفاتر قلمرو بتاریخ هجری بود و قمری مثل روائی داشت * و ازین رهگذر سترگ سنگے راه می یافت زیراکه سی و یک سال قمری سی سال شمسی میشود و بزرگ گزندے بکشاورز رسید چه خواستن خراج بر سالهای قمری بود و مدار دخل بر شمسی * آنرا برانداخته بدین تاریخ معدلت افزود * نام ماهها همان ترکی است بافزایش لفظ خانی * دربست و نود و سه سال گذشت *

تاریخ الٰهی *

از دیرباز سررآرای اقبال بران بود که در آباد بوم هندوستان تازه سال و مه بروی کار آید و دشواری بآسانی گراید * و نیز از تاریخ هجری که از ناکامی آگهی بخشد سرگرانی داشتند لیکن از انبوهیِ کوتاه بینان کارنشناس که روائی تاریخ را ناگزیر دین پندارند شاهنشاه مُدارا پژوه پیوند دلها گرامی شمرده اندیشه بیرون نمی فرستاد * هرچند بر انصاف منشان روزگار پیدا که این نقد چارسوی معامله دانی را با گوهر شب تاب دین چه نسبت واین سلسلهٔ پیوندیِ صورت را با دوتائیِ رشتهٔ حقیقت چه انبازی لیکن جهان غبارآمای ناشناسائی * و دانندگان از داستان گریختن روباه از بارخواست شتر تن در زده * در نهصد و نود و دوی هلالی از فروغ خرد والا چراغ آگهی افروزش دیگر یافت و سترگ روشنائی جهانیان را فرو گرفت * سعادت بسیچان حق گرای سر از بالین ناکامی برگرفتند و کج حرفان غنوده رای به پیغولهٔ ناروائی برنشستند * درین بسیج شاهنشاهی بروی روزگار افتاد * یادگار پیشین حکما گزیده و دودمان دانش امیر فتح الله شیرازی در انجام این کار همّت بست و بر زیچ جدید گورگانی اساس برنهاد و اورنگ نشینیِ افسرخدیو را سرآغاز گرفت * شکوه والای ظاهر که بگیتی خداوند کرامت شده بدین گزیده کار بسنده بود خاصه که پیشوائیِ جهان معنی فراهم شده باشد و برای

---

(۱) [ض د] برگزیده * [ه] برگیرند ‖ (۲) [ض د] میرزائی است ‖ [ض د] رای سریر آرای ‖
(۴) [ه] غبار آمائی ‖ (۵) [ض د] کج حرفان ‖

آگهیِ بندگانِ سعادت‌منش بذاتِ قدسی نسبت‌دادند ونویدِ جاویدروائي رسانیدند * سال وماه شمسيِ حقیقي شد وکبیسه از میان برافتاد * ونامِ ماه وروزِ فارسي بحالِ خود گذاشتند * وشمارهٔ روزهای ماه از بیست‌ونه تا سي ودو باشد * و دو روزِ پسین را بروزوشب نامزد ساختند *

نامِ ماههای هرتاریخ در جدول برنگاشت و آساني انگیزد * * جدول *

تاریخ قبطی	ماسوري	مسري	ابیبي (۱۵)	ماخوني (۱۴)	فاخوني (۱۳)	فرموثي	برمودة	بشنس (۱۱)	برنة	ابیب	مسري	تاریخ پطلیس قبطی	تاریخ بخت نصر	تاریخ طوفان	تاریخ جهودان	تاریخ آدم	تاریخ اسکندریان	تاریخ عجم	ناصاي ماههاي خطائي	ناصاي ماههاي تاریخ هندي
توت	هتور	کیهك	طوبة	امشیر (۱۰)	برمهات	برمودة	بشنس (۱۱)	برنة	ابیب	مسري	توت	بابه	اثور (۹)	کیهك	طوبة	امشیر (۱۰)	برمهات	برمودة	بشنس (۱۱)	برنة	ابیب	مسري	توت	بابه	اثور (۹)	کیهك	طوبة	امشیر (۱۰)	برمهات	برمودة	بشنس (۱۱)	برنة	ابیب	مسري
بابه	کیهك	طوبة	امشیر (۱۰)	برمهات	برمودة	بشنس (۱۱)	برنة	ابیب	مسري	توت	بابه	اثور (۹)	کیهك	طوبة	امشیر (۱۰)	برمهات	برمودة	بشنس (۱۱)	برنة	ابیب	مسري	توت	بابه	اثور (۹)	کیهك	طوبة	امشیر (۱۰)	برمهات	برمودة	بشنس (۱۱)	برنة	ابیب	مسري
اثور	طوبة	امشیر (۱۰)	برمهات	برمودة	بشنس (۱۱)	برنة	ابیب	مسري	توت	بابه	اثور (۹)	کیهك	طوبة	امشیر (۱۰)	برمهات	برمودة	بشنس (۱۱)	برنة	ابیب	مسري	توت	بابه	اثور (۹)	کیهك	طوبة	امشیر (۱۰)	برمهات	برمودة	بشنس (۱۱)	برنة	ابیب	مسري	توت
خوراق	امشیر (۱۰)	برمهات	برمودة	بشنس (۱۱)	برنة	ابیب	مسري	توت	بابه	اثور (۹)	کیهك	طوبة	امشیر (۱۰)	برمهات	برمودة	بشنس (۱۱)	برنة	ابیب	مسري	توت	بابه	اثور (۹)	کیهك	طوبة	امشیر (۱۰)	برمهات	برمودة	بشنس (۱۱)	برنة	ابیب	مسري	توت	بابه	اثور (۹)
طوبي	برمهات	برمودة	بشنس (۱۱)	برنة	ابیب	مسري	توت	بابه	اثور (۹)	کیهك	طوبة	امشیر (۱۰)	برمهات	برمودة	بشنس (۱۱)	برنة	ابیب	مسري	توت	بابه	اثور (۹)	کیهك	طوبة	امشیر (۱۰)	برمهات	برمودة	بشنس (۱۱)	برنة	ابیب	مسري	توت	بابه	اثور (۹)	کیهك
ماخور	برمودة	بشنس (۱۱)	برنة	ابیب	مسري	توت	بابه	اثور (۹)	کیهك	طوبة	امشیر (۱۰)	برمهات	برمودة	بشنس (۱۱)	برنة	ابیب	مسري	توت	بابه	اثور (۹)	کیهك	طوبة	امشیر (۱۰)	برمهات	برمودة	بشنس (۱۱)	برنة	ابیب	مسري	توت	بابه	اثور (۹)	کیهك	طوبة
فمانوث	بشنس (۱۱)	برنة	ابیب	مسري	توت	بابه	اثور (۹)	کیهك	طوبة	امشیر (۱۰)	برمهات	برمودة	بشنس (۱۱)	برنة	ابیب	مسري	توت	بابه	اثور (۹)	کیهك	طوبة	امشیر (۱۰)	برمهات	برمودة	بشنس (۱۱)	برنة	ابیب	مسري	توت	بابه	اثور (۹)	کیهك	طوبة	امشیر (۱۰)
فرموثي	برنة	ابیب	مسري	توت	بابه	اثور (۹)	کیهك	طوبة	امشیر (۱۰)	برمهات	برمودة	بشنس (۱۱)	برنة	ابیب	مسري	توت	بابه	اثور (۹)	کیهك	طوبة	امشیر (۱۰)	برمهات	برمودة	بشنس (۱۱)	برنة	ابیب	مسري	توت	بابه	اثور (۹)	کیهك	طوبة	امشیر (۱۰)	برمهات
پاخون (۱۳)	ابیب	مسري	توت	بابه	اثور (۹)	کیهك	طوبة	امشیر (۱۰)	برمهات	برمودة	بشنس (۱۱)	برنة	ابیب	مسري	توت	بابه	اثور (۹)	کیهك	طوبة	امشیر (۱۰)	برمهات	برمودة	بشنس (۱۱)	برنة	ابیب	مسري	توت	بابه	اثور (۹)	کیهك	طوبة	امشیر (۱۰)	برمهات	برمودة
ماخوني (۱۴)	مسري	توت	بابه	اثور (۹)	کیهك	طوبة	امشیر (۱۰)	برمهات	برمودة	بشنس (۱۱)	برنة	ابیب	مسري	توت	بابه	اثور (۹)	کیهك	طوبة	امشیر (۱۰)	برمهات	برمودة	بشنس (۱۱)	برنة	ابیب	مسري	توت	بابه	اثور (۹)	کیهك	طوبة	امشیر (۱۰)	برمهات	برمودة	بشنس (۱۱)
ابیبي (۱۵)	ماسوري	مسري	توت	بابه	اثور (۹)	کیهك	طوبة	امشیر (۱۰)	برمهات	برمودة	بشنس (۱۱)	برنة	ابیب	مسري	توت	بابه	اثور (۹)	کیهك	طوبة	امشیر (۱۰)	برمهات	برمودة	بشنس (۱۱)	برنة	ابیب	مسري	توت	بابه	اثور (۹)	کیهك	طوبة	امشیر (۱۰)	برمهات	برمودة	بشنس (۱۱)

(۱) همچنین در [ه گ ش] * [د ۴] حقابات * [اصطلاحات الفنون] چغسابات * [ض] اون ایکنج آی (یعني ماه دوازدهم) * در دیگرنسخه نقطه نیست * و در هرنسخه ترتیب ماهها مختلف‌است || (۲) [ه ف ع] مرحشوان * [ض] مرحسقوان * [د] مرچسوان || (۳) همچنین در[د] * درنسخها پسلیو || (۴) [غ د] شباط || (۵) [ف ض د] آزار || (۶) [د] ایار || (۷) [د] سیوان || (۸) [د] آب || (۹) [ض د] هاتور || (۱۰) [ض د] مشیر || (۱۱) [ض د] بشس || (۱۲) در نسخها فارق یا فارقي || (۱۳) [د] فاخون || (۱۴) [د] فاوني || (۱۵) درنسخها ابیقي ||

تاریخ اسکندری رومی	تاریخ افسس	تاریخ نصاری	تاریخ انطونیس	تاریخ قلطیانس	تاریخ هجری	تاریخ یزدجرد	تاریخ ملکی	تاریخ خانی	تاریخ الهی
تشرین الاول		(۱) شنبرو			محرم	فروردین ماه قدیمی	فروردین ماه جلالی	آرام آی خانی	فروردین ماه الهی
تشرین الآخر		فبریرو			صفر	اردی بهشت ماه قدیمی	اردی بهشت ماه جلالی	ایکندی آی خانی	اردی بهشت ماه الهی
کانون الاول	موافق	مارسو			ربیع الاول	خرداد ماه قدیمی	خرداد ماه جلالی	اوچنج آی خانی	خرداد ماه الهی
کانون الآخر	نامهای	ابریل		همان نامهای	ربیع الآخر	تیر ماه قدیمی	تیر ماه جلالی	تورنج آی خانی	تیر ماه الهی
شباط	تاریخ	مایو		ماههای تاریخ	جماد (۲) الاول	امرداد ماه قدیمی	امرداد ماه جلالی	بیشنج آی خانی	امرداد ماه الهی
آذار	بلغت	شرنیو		بلغت نصر	جماد (۲) الآخر	شهریور ماه قدیمی	شهریور ماه جلالی	البلنج آی خانی	شهریور ماه الهی
نیسان	نصر	شرلیو		که گذشت	رجب	مهر ماه قدیمی	مهر ماه جلالی	یلنج آی خانی	مهر ماه الهی
ایار		اگوستو			شعبان	آبان ماه قدیمی	آبان ماه جلالی	سکسنج آی خانی	آبان ماه الهی
حزیران		سنمبرو			رمضان	آذر ماه قدیمی	آذر ماه جلالی	طوقسنج آی خانی	آذر ماه الهی
تموز		اوی توبرو			شوّال	دی ماه قدیمی	دی ماه جلالی	اونج آی خانی	دی ماه الهی
آب		نوربرو			ذی قعدة	بهمن ماه قدیمی	بهمن ماه جلالی	اوندنج آی خانی	بهمن ماه الهی
ایلول		دی زامبرو			ذی حجّة	اسفندارمذماه قدیمی	اسفندارمذماه جلالی	حقسابات آی خانی	اسفندارمذماه الهی

(۱) نامهای ماهها موافق زبان پرتگال است • در [ض] نامهاي انگليسيه نگاشته * و در نسخها شنبر• و فبریر و مایور نوشته ||

(۲) همچنان در [ه] • [ش ف ا] جمادي الاول - جمادي الآخر•

[ض د] جمادي الاول - الثاني

سوانح روزگار که پای بند سال مه شده در اوراق جای گیرد علم تاریخ برشمارند * و دانندهٔ را مؤرّخ گویند * و اسفار این شناسائی هند و خطا و فرنگ و جهود ودیگر امم فراوان دارند * و در احمدی کیش نخستین کسی که در حجاز بدین پرداخت محمّد بن اسحٰق بود * سپس وهب بن منبّه ا واقدی ا اصمعی ا طَبَری ا ابو عبد اللّٰه مسلم بن قُتَیبه ا اعثم کوفي ا محمّد مُقَنّع (۱) ا حکیم علي مسکویه ا فخرالدّین محمّد بن ابي داؤد (۲) سلیمان بناکتي ا ابوالفرج ا عمادالدّین بن کثیر ا مقدّسی ا ابوحنیفهٔ دینَوَری ا محمّد بن عبد اللّٰه مسعودی ا ابن خلّکان ا یافعی ا ابو نصر عُتبي * و در عجم فردوسي طوسي ا ابوالحسن بیهقي ا ابوالحسین مؤلّف تاریخ خسروی ا خواجه ابوالفضل بیهقي ا عبّاس بن مُصعَب ا احمد بن سیار ا ابو اسحٰق (۳) بزّار ا محمّد بلخی ا ابوالقاسم کعبی ا ابوالحسن فارسي ا صدرالدّین محمّد خداوند تاج المآثر ا ابو عبد اللّٰه منهاج جرجاني (۴) (طبقات ناصري ازوست) ا کبیر الدین عراقي ا ابوالقاسم کاشي (۵) مؤلّف زُبده ا خواجه (۶) ابوالفضل مصنّف کتاب مخزن البلاغة (۷) و فضائل الملوک ا عطاء الدین جُوَیني برادر خواجه شمس الدّین صاحب دیوان (تاریخ جهانکشا برنگاشت) ا حمد اللّٰه مستوفي قزوینی ا قاضی نظام (۸) بیضاوي ا خواجه رشیدِ طبیب ا حافظ آبرو ا و دیگر سخن پردازان حقیقت گذار *

و نیز از دیرباز سوانح حال را بسرآغازے پیوند بخشند و بشمارهٔ سنین یگان یگان لفظے یا مصرعے و جزآن پدید آرند و آن را نیز تاریخ گویند چنانچه در جلوس شاهنشاهي نصرت اکبر (۹۶۳) و کام بخش * یافته اند * و پیشینان کم مي پرداختند چنانچه در باب پور سینا گذارش رفته * قطعه *

حجّت الحق ابو علی سینا — در شجع (۳۷۳) آمد از عدم بوجود *
در شصا (۳۹۱) کلّ علم حاصل کرد — در تکز (۴۲۷) کرد این جهان پدرود *

آئین سپه سالار *

جانشین خدیو عالم است * سپاه صوبه و رعیّت فرمان پذیر او * و آبادي این بنادگرفي او * هرکارے که پیش گیرد ایزدي رضا را طلبگار بود * نیایش و نیازمندي بیشتر سازد * خیراندیشی مردم زاد از دست نهاد * از جدکاري زمانے نغنود بهرزه لائي و تلخ روئی نشتابد آگهی و قدردانی خوي بر سازد

---

(۱) [ض د] مقفع * و در دیگر نسخها مقنع بالنون و همچنین در تاریخ روضة الصفا که از مقدمهٔ آن ابو الفضل نامهاي مؤرّخان عرب و عجم را بترتیب نقل کرده ‖ (۲) همچنین در هر نسخه * و در اکثر کتب تواریخ ابي سلیمان داؤد نوشته ‖ (۳) [ه] بزاز بمعجمتین ‖ (۴) همچنین در هر نسخه * و نیز در روضة الصفا * و در تاریخ فیروزشاهی الجورجاني بزیادت واو * و در طبقات ناصري الجوزجاني بزاي معجمه ‖ (۵) در روضة الصفا کاشی نوشته * [ه] کاشغی ‖ (۶) [روضة الصفا] خواجه ابو الفضل عبد اللّٰه بن ابو نصر ا او احمد بن علی المنکال صاحب کتاب مخزن البلاغة و فضائل الملوک و علاءالدین عطاء الملک الجوینی برادر الخ ‖ (۷) [ض د] بلاغة و عطاء الملوک علاء الدین جویني ‖ (۸) [روضة الصفا] قاضي ناصرالدین بیضاوي مصنف نظام التواریخ * [ض د] قاضی نظام الدین بیضاوي ‖ (۹) [ه] بو ‖ (۱۰) (ض د] آن ‖

خاصه از پرستارانِ نزدیک و دورانِ خدمتگذار * آنچه از ملازمان آید بفرزندان نفرماید و آنچه ایشان توانند خود بدان نپردازد * و در کارکرد با داناتری از خرد راز کشاید واگر نیابد با چندے گزیدهٔ همزباني کند و گذارشها بر سنجد *

* قطعه *

گاه باشد ز پیرِ دانشمند　　بر نیاید درست تدبیرے
گاه باشد که کودکِ نادان　　بغلط بر هدف زند تیرے

فراوان مردم را در انجمنِ راز نگذارد و دانای دلیرِ دلسوزِ کم آزِ نایاب * مبادا یکے خدمت افزاید و بایستِ وقت از دست شود * سرداری را پاسباني دانسته دوربیني بکار برد و مزاج‌شناسي را دست‌آویزِ دولت ساخته شایستهٔ(۱) زندگي نماید * لطف و قهر را در فرمانِ خرد باز دارد ، سرکشان را بکارشناسي و اندرزگوئي فرمان‌پذیر گرداند ورنه بتلخ‌گوئي و بیم‌افزائي و بند و زدن و عضو بریدن بادافراه آماده گرداند * و در گسیختنِ عنصري پیوند فراوان اندیشه بجا آورد * زبان را بدشنام نیالاید که آئینِ هرزه‌درایانِ بازارنشین است * گفتار از سرگذشت باز دارد که خود را بدروغ‌گوئي و مخاطب را ببدگماني تهمت‌آلود ساختن است * در دادپرسی(۲) بگواه و سوگند بسنده نکند ، گوناگون پرسش و دیدِ(۳) سوادِ پیشاني و دوربینش نماید و بر دیگران گذاشته فارغ نزید *

* بیت *

بدیوان میندار فریادِ او　　که شاید ز دیوان بود دادِ او

دادخواهان را رنجِ انتظار ندهد ، چشم از گناه پوشد و پوزش پذیرد * و چنان زندگاني نماید که مردمي و شکوه را گزندے نرسد * و بکیشِ مردم درنیاویزد * خردمند در کارِ دنیا که پایدار نبود زیانِ خود نگزیند دینِ پایندهٔ را بدانستگي چگونه گذارد ، اگر حق با اوست شورش نکوهیده بود ورنه بیمارِ نادانی است بمهرباني درخور * هر لختے از ملک بچندکارانِ راستی‌منش سپارد و راهها را بدیدبانانِ پردل ایمني بخشد و زمان زمان خبر گیرد * نیک‌اندیشانِ دوربینِ راست‌گوی کم آز بجاسوسی برگزیند * و اگر چنین فروهیده مردم بدست نیفتد(۴) در هر کارے چندے باهم ناآشنا را برگمارد و گذارشِ هر یک را نگاشته عیارِ راستی برگیرد * و همواره خرج را کمتر از دخل کند و اندوخته را لختے بمستمندان بردهد خاصه آنانکه زبان بخواهش نکشایند * از سامانِ سپاه و براق زمانے نغنود * خود را از سواری بار ندارد و به تیر و پندوق پردازد و مردم را بدان ورزش فرماید * در نزدیک ساختنِ مردم بخود و اعتبار افزودن دیده‌وری را بآهستگي همدوش گرداند * بسا خراب‌درونانِ ناپارسا گوهر گفتِ اخلاص درمیان آرند و به نرخِ گران خویشتن را بفروشند * بافزونیِ زراعت و بآبادیِ زمین همّت برگمارد * و براست‌پیماني دلشکری نماید * و یاورئ کشاورزان گزیده پرستشِ ایزدی برشمارد * عمل گذارانِ

---

(۱) [ض د] شایستگي ॥　(۲) [د] دادرسی ॥　(۳) در [ه ش ف ا] نیست ॥
(۴) در نسخها ناوفتد - یا - نه‌اوفتد ॥

انصاف‌گرایی بارداراد و زمان زمان از کارکرد ایشان آگهی پذیرد * در ساختنِ حوض و چاه و کاریز و باغ و سرا و دیگر منازلِ خیر سعادت اندوزد و در تعمیرِ باستانیِ آثار دستِ همّت برکشاید * خلوت‌گزین و پراگنده‌دل نباشد که آئینِ وارستگانِ صحرانشین است * ونیز با عامّه نشستن و در هنگامه بودن خو نکند که روشِ صورت‌پرستانِ نابینا است * * بیت *

تو با همه منشین و مبُر از همگان نیز در راهِ خرد رو نه مگس باش نه عنقا

ایزدیِ گزیدگان را گرامی دارد و از گوشه‌نشینانِ خداجو و ژولیده‌مویانِ برهنه‌پا دریوزه‌گر باشد و نیایشِ آفتاب(۱) و چراغ خورشیدمعبودی و آتش‌پرستی(۲) نداند * به بیداریِ خوگر شود و خواب و خور از اندازه نگذراند و گریبانِ روز و دامانِ شب را بآگهی بسرآرد و در دلِ روز و شب نیازمندی کند * چون از کارِ جهانیان و درونیِ شماره وا پردازد در فرهنگ‌نامها ژرف در نگرد و کار بندد * و اگر دل بدان نیارامد مثنویِ معنوی برخواند و دل بنمایشها نداده پی بمقصود برد * بآزموده داستانهای کلیله دمنه طبیعت را میزبانی کند و بر نشیب و فرازِ جهان آگهی یافته آزمونِ پیشینان تجربهٔ خود سگالد * در روائیِ حقیقیِ علوم توجّه برگمارد و دیوانسانها برکنارد دارد * بشناسائی و نیک‌سگالی(۳) پیوندد و دستوری دهد که بروزنامچهٔ حالِ او ژرف نگهی بکار برد * هرچه بترازوی آگهیِ او نکوهیده باشد بخلوتها باز گوید و اگر در شناخت لغزشی رود بآزار برنخیزد که از دیرباز مردم از گذاردنِ راستیِ تلخ‌نما باز مانده‌اند خامه در خشمناکی که خرد بغنود وطبع برجوشد * بیشتر همنشینان آهوپژوه - عیب‌آرا و اگر یکے را دل بسوزد از بیمناکی دم برنیارد وآنکه سود دیگران بر زیانِ خویش گزیند کم‌یاب * از گذارشِ بدگو بخشم درنشود * وبراهِ دوربینی نشیند که بدگوهرانِ سخن‌ساز بآئینِ بخته‌کاری دستان فروشی نمایند و خویشتن را بے غرض وانموده بجان‌آزاری پای کوشش افشرند * طرحِ اقامت نیندازد و همواره خویشتن را آمادهٔ طلب دارد * بکین‌توزی ننشیند ، آزرم ومُدارا برگزیند و دیرین خاندانها برنیندازد و گذشتگانِ شایسته را سفارش‌گذار و پس‌ماندگانِ ناهنجار دانده(۴) دیدبانی نماید که ارادت‌گزینان بهنگامِ درخوردن خرد الله اکبر گویند و بزرگ جلّ جلاله برخوانند * کمتر از یکساله گوسفند و بز را غذا نسازد * و از روزِ زادِ خویش یک ماه از گوشت خوردن پرهیزد * کشتهٔ خود را نخورد ، بعشرتِ زناشوئی کمتر پردازد ، آبستن را نزدیکی نکند ، آشے که مردم پسِ فروشدگان بکار برند هرسال روزِ زاد سامان نماید و تهیِ دستان را کامیاب گرداند * * بیت *

برگِ عیشے بگورِ خویش فرست کس نیارد زپس تو پیش فرست

چون آفتاب از برجے ببرجے خرامد بسپاس‌گذاری برزشیند و برای هشیار نمودنِ غنودگانِ بیخبری

---

(۱) [ض د] آفتاب ایزدی ॥ (۲) [ض د] داش پرستی ॥ (۳) [ش ف ا] نیک‌سگال ॥
(۴) همچنین در [ف] * و در دیگر نسخها ناهنجار را دیدبانی الخ ॥

توپ و بندوق را بخروش آورد * عنقوانِ نورافروزیِ آفتابِ عالم‌تاب و نیم‌شب که آغازِ برشدنِ آن باشد نقّاره بر نوازد و آگهي افزايد *

آئینِ فوجدار *

گیتي‌خداوند برای آبادیِ ملک چنانچه بهرصوبه سپه‌سالارے نامزد کند از مزاج‌شناسی و کارآگاهی در جزءِ چندے پرگنات بدیدبانیِ یکے از دلاورانِ دادگرِ کم‌آزِ اندازه‌شناسِ درست‌پیمان بازگذارد * و آن را بدیوان نام خوانند * واو در فرمان‌پذیری ویاوری نخست باشد * چون بزرگریا عمل‌گذارِ خالصه یا جاگیردار سرکشي نماید بدلاویز گفتار رهگرای فرمان‌پذیری گرداند ورنه نگاشتهٔ اعیان برگرفته بمالش رو براه سازد * نزدِ گروهِ سرتاب بنگاه برسازد و گاه و بیگاه بآدمی و مالِ اینان گزند رساند * و یکبارگی بآویزه در نشود * تا کار از پیادگان برآید بسواران نفرماید * و بر قلعه تیزدستي نکند و بجائے که تیر و توپ و تفنگ نرسد برنشیند و آمدوشد راه باز دارد و از شب‌خون نغنود و پنـــاهے برسگاند و از یزک فرستادن فارغ نباشد * چون بنگاهِ سرکشان بتازد در بخشِ غنیمت هشیار نگاهدارد و پنجم بخش بخالصه بازگرداند * اگر دردیه باقی باشد نخست دران برشمارد * پیوسته ازاسپ و یراقِ سپاهی سُراغ گیرد * چون یکے بے بارگي شود بر همرهان سرشکن نموده سرانجام کند و آنرا که در پیکار فرو شود ازسرکارِ والا سامان نماید * ونسخهٔ حاضر و غایبِ سپاه را بدرگاه فرستد وروائیِ آئینهای مقدّس پیش‌نهادِ همّت کند *

آئینِ میرعدل و قاضي *

داوری و فریادرسي اگرچه کارِ فرماندهانِ والاشکوه است لیکن نیروی یک تن بهمه فرانرسد * ناگزیر آنکه یکے از آگاه‌دلانِ سیرچشم بدادده‌ی نامزد گردد * و او بگواه و سوگند بسندهٔ (۱) ناکرده پژوهش را پایه بر افرازد * پرسندهٔ نادان ا و آن دو دانا * بجز از سخت‌کاوش و درست‌بینش بر فرازِ آگهي برآمدن بس دشوار * از فزونیِ بدگوهری و آزمندی تکیه بر گواه و سوگند نتوان کرد * و از بےآزوریِ و مزاج‌شناسي و ستم رسیده را از بیدادگر بازشناسد و به پُرسِش (۲) و حق‌دوستي در یافته را بکردار آورد * نخست شیراب پرسش کند * و از حالِ (۳) جاه آگاه * و آنچه در هر آویزه سزاوار باشد درمیان نهد و سخن شاخ شاخ برسازد و از گواهان نیز جدا جدا بدان نمط داستان برنویسد * چون بفهمیدگي و آهستگي و ژرف‌نگهي بانجام رسانده زمانے بدیگر کار بردازد و از دیگران پوشیده (۴) دارد * بار دیگر همان پیشه برگیرد و از سرِ نو بپرسش (۵) و کاوش آغازد * و از دگرگونگي و یکرنگیِ سخن بی بمغز کار برد * و اگر شناسائي با مردانگي فراهم نباشد دو کس برگمارد یکے در پایهٔ (۶) آنرا قاضي نامند و دیگرے بکار نشاند او را میرعدل *

---

(۱) [ه ض د] پسند ॥ (۲) [ض د] بزدلي ॥ (۳) همچنین در حاشیهٔ [ض] و در [د]* در [ه] نیست * [ف ا ش] حال و آنچه آگاه * [و] حال آنچا آگاه * [۲ ۳] حال بیخاه آگاه ؟ ॥
(۴) [ش ف ا] نوشته بردارد ॥ (۵) [ض د] پرسش ॥ (۶) [ش ف ا] یکے در پایهٔ عدالت آنرا ॥

آئینِ کوتوال *

شایستهٔ این پایه دلیرِ کاردانِ چابکدست عذار کشیده بردبار اشکل‌فهم نیک سگال * از بیداري و شب گردیِ او دیگران در خوابِ آسایش و بدگوهران در گوِ ناپیدائي * خانها و راههاي معموره یکیک برنویسد و پیمانِ یاوریِ یکدیگر برگیرد و چنان قرار دهد که در غم و شادي انباري نمایند * و از هرچند خانه محلّهٔ برساند * و یکے از فروهیدگان را به بزرگیِ آن نامزد گردانند * و روزنامچهٔ آیندهٔ روندهٔ و دیگر آنچه روي دهد بمهرِ او برگیرد * و یکے ازان مردمِ بیگانه را که باهم آشنا نبوده بجاسوسي برگمارد و پیوسته گذارده‌هاي اینان بنگارد و ژرف‌نگهی بکار برد * و سراي جداگانه اساس نهد و رسیدگانِ ناشناسا را دران فرود آرد * و بدست‌آویزِ چند بیندیشد عیار برگیرد * در دخل و خرجِ گوناگون مردم باریک بینش بکار بندد و نیک‌ذاتي را پیشکار[1] ساخته کارش را پیرایهٔ انتظام گرداند * در هر جوقے پیشهٔ‌وري یکے را سرگروه کند و دیگرے را دلّال * خرید و فروخت بآگهيِ اینان صورت بندد * و ازین نیز روزنامچهٔ بسته برساند[2] * در فراخيِ کوچها کوشد * و سربند دارد و از آلایش پاسباني کند * چون لختے از شب سپري گردد مردم را از آمد شد باز دارد * و بیکاران را بهذرمندي برنشاند * پیشین[3] ستمها بردارد و نگذارد که کسے بخانهٔ مردم بزور فرود آید * دزدان و دزدیده را پیدا کند ورنه از عهده برآید * و چنان کند که کسے پیرامونِ باج و تمغا نگردد مگر از سلاح و فیل و اسپ و گاو و شتر و گوسفند و بز و قماش * در هر صوبه اندکے در یکجا ستانند * و باستداني نقود را بگدازگاه دهد یا بارچ نا مسکوک بخزانه سپارد * در زر و سیم پادشاهي تفاوت در نرخ ننهد[4] و آنچه از دست‌سائیدگي[5] کاسته باشد باندازهٔ کاهش بازیافت نماید * و در ارزانيِ نرخها آگهی بکار برد و نگذارد که از شهر پیش رفته بار خرند * توانگر افزون از ناگزیر برنگیرد * پاس سنگ ترازو نماید و سیر را از وزنِ سی دام کم و بیش نکند * و در گز چنانچه گذارده آید کمی و افزوني[6] راه ندهد * و از باده ساختن و پیمودن و خریدن و فروختن مردم را باز دارد * و از پژوهشِ درونيِ برکنارهٔ زید[7] * خواستهٔ فروشده و ناپدید را اگر[8] پس‌مانده نداشته باشد برنگاشته پاسباني کند * و گذرهاي دریاها و چاهها براي مردان و زنان جدا سازد * و براي کشیدنِ دولاب پاکیزه‌روزگارے نامزد گرداند * و زن را از اسپ‌سواري باز دارد * و چنان کند که گاو و گاومیش و اسپ و شتر تسلیخ نشود * بند کردن و برده فروختن را روا ندارد * و نگذارد[9] که زنے را بزور بسوزند * و سزاوارِ نیستي بر دار نکشد * و نگذارد که کم از دوازده ساله را ختنه کنند * چون ازین پایه برگذرد بدو گذارد * ملنگان و قلندران و دکانداران[10] ریاکار را بیرون کند یا از روش باز دارد و آگاه باشد که درین میان گوشه‌نشینِ ایزد پرست آزرده

---

(۱) [ش] شعار و در حاشیه پیشکار * [ف ا] شعار و پیشکار ‖ (۲) [د] برستانه ‖
(۳) [ض د] پیشین رسمها پردازد ‖ (۴) [۵ د] ننهند ‖ (۵) [ش] سایندگي * [۵] ساویدگي ‖ (۶) [ض د] افزوني را ‖ (۷) در [ض د] نیست ‖ (۸) [ض د] از ‖
(۹) در [د] نیست ‖ (۱۰) در نسخها دوکانداران موافق عرف هند ‖

نکردد * و برهنه‌پایانِ بادیهٔ طلب را گزندے نرسد * قصّاب و صیّاد و غسّال و کنّاس را از مردم جدا بنگاه دهد و مردم را از آمیزهٔ این سنگ دلانِ سیه‌درون برکنارهٔ دارد * و هرکه باجلّاد هم‌کاسه شود بدستِ او آسیب رساند و اگر کوچ او (۱) بانگشت * و گورستان را بیرونِ شهر مغرب‌رویه قرار دهد * و ارادت گزینان را در سوگواری از کبودپوشي باز دارد و بسرخ پوشیدن کوشش نماید * فروردین‌ماه تا شرف ، (۲) همکي آبان‌ماه ، روزهای تحویلِ غرّهٔ ماهِ شمسي ، شانزدهم آن ، الٰهی‌جشنها ، روزِ گرفتگيِ آفتاب و ماه ، یکشنبه ، مردم را از تسلیخ باز دارد و شکاري جانور و بیمار را ناگزیر روا دارد * و جانشکري بیرونِ شهر کند * و الٰهي جشنها را کار بندد * شبِ نوروز و شبِ شرف چراغان افروزد * سرآغازِ شبے که آبستنِ عید باشد و بروزِ آن هر پاسے کوس را بلندآوازه گرداند * و در تقویماتِ پارسی و هندي تاریخِ الٰهی را رواج دهد * و نیز درهندي نامها سرآغازِ ماه برشُکل‌بچه نهد *

آئینِ عمل‌گذار *

کشاورزدوستے باید که جدکاری وراست‌گفتاری آئینِ او بود * خود را جانشینِ پاسبانِ کُل داند و جائے برنشیند که هرکس بدوآسان رسد و آرزومندِ میانجی نگردد * تمرّدگزین و حیله‌فروش را باندرزگوئي پیش آید و اگر سود ندهد بمالش پردازد * و از زمینِ افتادگي نهراسد (۳) * از بادافراهِ راهزن و خونریز و تبه‌کار و بجرمانه (۴) ستدن درنگذرد * و چنان کارکردِ فراپیش گیرد که آوای فریاد فرونشیند * برزگرانِ تهیدست را بوام دستگیری کند و بآهستگي برستاند * و چون بتگاپوی رئیس ده بجمع کامل رسد در هر بیگهه نیم بسوء بدو گذارد ورنه باندازهٔ خدمت بهره‌مند گرداند * چندگی زمین بژوهد و قطعه قطعه به نوازدی بینش برسنجد و برچگونگيِ آن شناسا آید * در مرزها بکشت‌وکار فراوان تفاوت رود و بهر فصل زمینے بکار آید (۵) * بهر برزگر جدا جدا فرا رسد و تیمارداری نماید * قراردادِ پیشین عمل‌گذار باگهی برسنجد * اگر بیوتوفي و خیانت رفته باشد بچاره‌گری برنشیند * درآبادنيِ خرابه کوشد و پاس دارد که آبادبومے نیفتد * درافزونيِ گزین جنس کوشش نماید وبرای افزایش لختے از دستور کم سازد * و اگر کشاورز از قرار کم کارد و گزین وجیهِ بار گوید نه پذیرد * و اگردردے زمینِ بنجر نماند و دهقان را توانائيِ افزون کاشتن باشد زمینِ دیگر موضع برافزاید * در پیمودن دوربیني و دادگری فراپیش دارد * سال بسال کشاورز را نیرو افزاید و در گروِ قرارداد بوده از فزون کاشته چیزے نستاند * اگر لختے پیمایش خواهند و برخے نسق بپذیرد قرارنامه را زرد زرد بدرگاه فرستد * و نقد گرفتن خو نکند و غلّه نیز برستاند * و آن برچند گونه بود ، کَنکوت (بفتحِ کاف و سکونِ نون و ضمِّ کاف و سکونِ واو و تای فوقاني ، کن بزبانِ هندی غلّه و کوت تخمین و قیاس باشد) * همگی اراضی را بجریب یا بگام اندازه برگیرد * و غلّه را

---

(۱) [د] کوچ او باید گشت ؟ ‖ (۲) [ض د] تا آبان ‖ (۳) همچنین در [ه ض د] * [ف ا ش ۴] بهراسد ‖ (۴) حرف واو در [ش ف ا] نیست ‖ (۵) [ض د] آمد ‖

بترازوی بینش برسنجد * و کاردیدگان چنان برگذارند که کم تفاوت رود * اگر اندیشهٔ بخاطر راه یابد سه بار پشت را گزین و میانه و زبون درو کرده بسنجد و نقش اشتباه بزداید * بسا هنگام زمین را نیز بتخمین بر کشند درست آید * بنّائي (بفتح با و تای فوقانی هندی و الف و کسر همزه و سکون یای تحتاني) بهاولي نیز نامند (بفتح با و هاي خفي و الف و سکون واو و کسر لام و سکون یای تحتاني) کشت‌زار بریده خرمنها برسازند و بقرارداد[۱] رو برو بخش بکنند * درین صورت پاسبانان آگاه فراوان باید ورنه بد گوهران ناراست دست خیانت بر آلایند * کهیت بنائي (بکسر کاف و هاي خفي و سکون یاي تحتاني و تاي فوقاني) زمین کاشته بخش کنند * لانف بنّائي (بلام و الف و نون خفي و کاف فارسي) غلّها بریده پشتارها برسازند و با یکدیگر[۲] قسمت رود و هرکدام بخانهٔ خود آورده پاک سازد و سود بردارد * و اگر برعیّت گران نیاید زمین غلّه‌بخش را بنرخ[۳] بازار نقدي سازد * درین زمین اگر جنس کامل بکارند در سال اوّل چهارم حصّه از دستور کم مانده * و در ضبطي[۴] اگر از سال گذشته گزین جنس زیاده و زمین کم آید[۵] و جمع موافق ازین کاستگي بر نجوشد و در نیاویزد * همگي خشنودي خدیو کشت طلبد * نسق بکلانتران ده نکند که تن‌آساني و کارشناسي برخیزد و چیره دستان ستم‌پیشه را نیرو بخشد[۶] بلکه بیک بیک کشاورز فرارسد واز راه مهرباني نوشته سپارد و برستاند *

از جریب‌کش و پیماینده ودیگر عمل‌گذاران ضامن برگیرد * خداوندان پیمایش را روزے که بکار پردازند سیزده دام وسي و یک سیر رساند و در ماهوار برشمرد بدین آئین پنج سیر آرد نیم سیر روغن هفت سیر دانه و بجهت ترکاري و جز آن چهار دام * بتکچي چهار سیر آرد نیم سیر روغن پنج سیر دانه چهار دام * جریب‌کش و تهانه‌دار[۷] هر چهار نفر را هشت سیر آرد و یک سیر روغن پنج دام * پیموده را نشانمند سازد * و از کلانتر مچلکا گیرد که زمین پوشیده ندارند و مختلف الفصول را باز گویند * در تکاپوي پیمایش اگر قطعهٔ زبون بنظر در آید اندازهٔ آنرا همان زمان برگیرد و قدر آنرا روز بروز نوشته بکشاورز سپارد * و اگر پس از برداشتن محصول چنین آگهی رسد از همسایگان و کاغذ خام شناسائي پذیرد و میانه‌روي بکار برد * چنانچه کارکن سوانح ضبطي را بر نویسد مقدّم و پٹّواري نیز هم‌قلم باشند * نگاشتها را برابر کند و بمهر خویش نگاه دارد و نقل آنرا بدان بتکچي سپارد * چون موضع بانجام رسد در ضمن منتخبے[۸] نگارد و تازه تصحیح نماید و کارکن و پٹّواري تصدیق[۹] نویسند و این نسخه را هفته بهفته روانهٔ درگاه سازد و از پانزده روز نگذراند * و پس از فرستادن نسخهٔ نسق بدرگاه والا اگر آفتے بکشت‌وکار رسد همان وقت نیک وا رسیده اندازهٔ نابود برگیرد و آنرا نگاشته بے تاخیر روانه سازد تا بپذیرند یا

---

(۱) [ض د] قرار ‖ (۲) [ض د] باهم ‖ (۳) [د] سرخ ‖ (۴) در [ض د] نیست ‖
(۵) [ض د] آمد ‖ (۶) [د] نه بخشد ‖ (۷) [ض د] تهاپه دار * [ه] تهانه دار ‖
(۸) [گ] منتجي ‖ (۹) [ش] تصدیق نماید نویسند * [ض د] نویسد ‖

امین[۱] فرستند • مال را بنیکوئي برستاند و بے هنگام دست خواهش دراز نگرداند •

و تحصیل ربیع از هولي آغازد (آن هندي عیدےاست درپایان دلو یا عنفوان حوت یا میانهٔ او)• و خریف را از دسهره (و آن جشنےاست در اواسط[۲] یا اواخر سنبله یا اوائل میزان)• پاسباني نماید که خزینه‌دار زر خاص[۳] نخواهد[۴] • آنچه در وزن و عیار برابر باشد برگیرد و قدر کمي را بنرخ مسکوک صرف گیرد و تفاوت را در قبض بنگارد • و قرار دهد که کشاورز چند بار خود رساند و آزار پاجیـــان خواهشگر از میان برخیزد • غلّهٔ که بکمال رسد مال آنرا بشایستگي برگیرد و موقوف برسیدن جنس دیگر ندارد •هر که ازاضیٔ خراجي را نکارد و بجهت علف قرق گرداند از گارمیش شش و از گاو سه دام سالیانه بازیافت کند و از گوساله و گارمیش که بزادن نرسیده باشد بازخواستے نکند • و در هر قُلبه چهار گاو نر و دو ماده گاو و یك گارمیش مقرّر دارد و در برابر آن چیزے نطلبد[۵] • آنچه درخزینه آورند خود را رسیده شمارهٔ کند و بروزنامچهٔ کارکن برابر سازد • تصدیق خزانچي نویسانند[۶] و بخریطها کرده سر بمهر بخانهٔ استوار گذارد و بر دروازهٔ چند قفل دگرگون برنهد • کلید یکے پیش خود دارد و دیگرے نزد گنجور • وآخر ماه روزنامچهٔ جمع و خرج را از بتکچي گرفته بدرگاه فرستد • و چون دو لك دام فراهم آید بدست معتمدان روانه سازد • و به پٹّواري هر دیه اهتمام نماید آنچه از رعیّت برآید در یادداشتے که برعیّت میدهد بتفصیل نویسد، آنچه باقي ماند اسم باسم طومار درست کرده بنشان امیان رساند و بآساني در فصل دیگر برستاند • بفرامین سیورغال وا رسد و همواره بدفترخانه نقل فرستاده برابر سازد• و چك‌نامها مشخّص گرداند • و بخشِ فروشده و غایب و نوکر بازیافت کند و پاس دارد که زمین خودکاشته رعیّت[۷] کاشته نباشد زمین بازیافت از زراعت نیفتد مال غایب و فروشدهٔ بے وارث را بشایستگي پاسباني کند و حقیقت عرض دارد • و دیده‌باني نماید که جزیه نگیرند • و در بخشودهٔ مصلحت ملك[۸] روائي باستاني خلل نیندازد • وسفر و سور و ماتم را سرمایهٔ چیز گرفتن نسازد• و از سلامي برکنارہ باشد • هرگاه مقدّم یا پٹّواري زر آرد یا بچیوتره آمده یك دام سلام‌گویان آورد دست بدان نیازد • و همچنان از بل‌کتّي که چون کاشته بدرو رسد از هر موضع چیزے برستاند دوري گزیند • و نیز پیشه‌وري و بازارنشیني و چوکیداري و راهداري و حاصل باغات و مندّوي[۹] و قرق و ماهي‌گیري و میربحري و دستور روغن زرد و روغن کنجد و کنبلي و چرم وپشم ودیگر اشکلها[۱۰] آزمندان ناخداترس را پیرامون نگردد • یکے از شناسندگان آن مرز را نوبت قرار دهد تا بدرگاه همایون بوده از نقیر و قطمیر آگهي بخشد • هر ماه احوال رعایا و جاگیردار و همسایگان و ایل شدن سرکشان و فرخ اشیا و وجه

---

(۱) [د] آئین ‖ (۲) [ه ض] در اواخر سنبله در اواسط یا اوائل • [د] در اواخر سنبله و اواسط ‖ (۳) [ش] خالص • [ف ا و در حاشیهٔ ش] خاصے ‖ (۴) [ض د] بخواهد ؟ ‖ (۵) [ف ا د] نطلبند ‖ (۶) [ه] نو سنانه ‖ (۷) [ض د] و رعیت کاشته ‖ (۸) [ش ف ا] ملکي روائي ‖ (۹) [د] هندوي ‖ (۱۰) همچنین در هر نسخه ‖

کرایه و حالِ درویشـــان و هنرپیشگان و دیگر هوانع معروض دارد *
و اگر کوتوال نبـــاشد روائعِ آئینِ اورا بر خود گیرد *

آئینِ بتکچی *

راستیِ منشِ درست‌قلم شماردانِ جدگزینِ عمل[۱]گذار را از ناگزران* موازنهٔ ده‌سالهٔ نقدی و جنسیِ مواضع را از قانون‌گو برگیرد و از راه و رسمِ آن سرزمین آگهی پذیرفته دلنشینِ عامل گرداند و بیاوری و تیمارداری پایِ همّت افشرد * و هرچه با بزرگران قرار یابد بر نویسد * حدودِ هردیه جدا گرداند و سپس زمینِ آباد و خرابه را اندازه گیرد * و نامِ مُنصف[۲] و ضابط و جریب‌کش و تهانه‌دار[۳] بر نویسد و نامِ کشاورز و نیاک[۴] اورا و جنسِ زراعت پایانِ آن نگارد * و دیه و پرگنه و فصل نیز برگذارد * و قابود را جدا کرده بود را بازِ آرد یا بدستورِ اهلِ هند اسم و جنس و نابود را درتحتِ تاریخِ برز[۵] برنویسد* و چون ضبطِ موضع بانجام رسد جمعِ هر برزگر درست نماید و محصولِ موضع را قرار دهد * و عامل بدست‌آویزِ آن تحصیل کند و نسخهٔ ضبط را که بهندی خسره[۶] گویند روانهٔ درگاه سازد * در وقتِ توجیه[۷] اگر نسخهٔ پیشین نداشته باشد کشت و کارِ برزگر را نام‌بنام از پٹواری نویسانند و کامیابِ مقصود آید و نسخهٔ توجیه و باقی و واصل را بهنگام میفرستاده باشد و نامِ تحصیلدار پایِ نامِ هر موضع در روزنامچه نویسد * و هر کشاورزے که مال آورد نام برنگارد و بخطِّ گنجور رسانیده بدو سپارد * و نقلِ توجیهِ پٹواری و مقدّم که بدست‌آویزِ آن تحصیل نموده اند و سرخط یعنی یادداشتے که برعایا سپرده اند از پٹواری بگیرد و وارسیده ژرف‌نگهی بکار برد * اگر ناراستی پدید آید جرمانه ستاند و واصل و باقیِ هر دیه را هر روز بعامل برگوید و او را درانجامِ کار تیزتر گرداند * هرگاه رعیّت رجوع بحساب آورد بے انتظار بانجام رساند و آخرِ هر فصل واصل و باقیِ[۸] هر موضع بنوشتهٔ پٹواری برابر کند و روزنامچهٔ جمع و خرج را نام بنام صیغه بصیغه روز بروز نویسد و بدستخطِ خزانچی و مهرِ عامل رسانده و چون ماه بآخر رسد در خریطهٔ سر بمهرِ عمل‌گذار بدرگاه روان نماید * و نرخنامهٔ مهر و روپیه و دیگر اجناس را روز بروز بمهرِ اعیان فرستد و جمع و خرجِ خزانچی را در آخرِ هر فصل نوشته بدستخطِ او رساند * و مُجمل و جمع‌بندی در آخرِ هر سال بمهرِ عمل‌گذار روانه گرداند * موضع را که تاخت و تاراج نمایند مال و مواشی بقلم گرفته داخلِ روزنامچه نماید و حقیقت را عرضه‌داشت کند * و آخرِ سال چون هنگامِ تحصیل سپری گردد باقیِ موضع را نگاشته بعامل سپارد و نقلِ آن بدرگاه فرستد* و در وقتِ عزل نسخهٔ خود از وجوهِ باقی و تقاوی و جز آن بعاملِ حال سپرده خاطرنشان کند و فهرست برگرفته رو بدرگاه آورد *

---

(۱) [ه] آن عمل‌گذار ‖ (۲) [ض د] منصب ‖ (۳) [ض ه] تهانه دار ‖
(۴) همچنین در [ش ف ا] * و در حاشیهٔ [ش] نیاک بمعنی سردار نوشته * [گ] نایک . و اهل هند سردار ده را چنین خوانند * [ض ه] نیاک * [د] کشاورز نیاک ‖ (۵) در [ض د] نیست ‖
(۶) در لغات هندی کهسرا نوشته ‖ (۷) [ف] توجیهه ‖ (۸) در [ه د] نیست ‖

آئین خزانه دار *

بزبان وقت فوطه‌دار گویند * خزینه(۱)خانه را نزد حاکم اساس نهد و چنان سرزمینی گزینند که گزندے بدو نرسد * هر قسم مهر و روپیه و زر سیاه و جز آن که برزگر آورد بگیرد * و زر مخصوص طلب ندارد * و از سکّهٔ مقدّس آنچه بوزن برابر باشد صرف آن نخواهد و تفاوت وزن مسکوک بستاند * و باستانی مسکوک را بنامسکوک بر گیرد * زر بوقوف شقّه‌دار و کارکن در گزین جا دارد و آخر روز بر شمارد و سرخط بمهر عمل‌گذار رساند و روزنامچه را با نسخهٔ کارکن برابر کند و بخطّ خود نشانمند سازد * درخزانه را چنانچه عامل مهر(۲) نماید یک قفل از خود نیز بر نهد * و بآگهیِ عامل و کارکن در خزانه بکشاید * زر از کشاورز بشناسائیِ عامل و کارکن بستاند و قبض دهد و خطّ پتواری بر بیاضچهٔ حساب که بعرف هندوستان بهی گویند (بفتح با و کسر ها و سکون یای تحتانی) نویساند تا غبار خلاف بر خیزد * هیچ‌گونه بے‌دست‌آویز دیوان پسندد خرج نکند * و دکانچهٔ سود بر نسازد * و اگر خرج ناگزیر روی دهد که درنگ بر نتابد بنوشتهٔ کارکن و شقدار عمل نماید و حقیقت بموقف عرض رساند *

کارکرد سپه‌سالار تا کردار این نخست بر ذمّهٔ آگهیِ فرماندهانِ روزگار است و چون نیروی یک تنه بصد نیاید بهر شغلے نائبے(۳) بر گذارند و رشتهٔ بایست را دونائی بخشند(۴) *

روائیِ روزی *

ازانجا که فیض‌پذیری و نیروی کارکرد مردم‌زاد بخورش باز گردد و باندازهٔ نیکوئی آن تنومندی دل(۵) فراهم آید ورنه‌تن فربه و جان‌نزار گردد و سگالشها ازو بگزیدگی گراید و کردارها بشایستگی ، سعادت‌پژوهان هشیارخرام نخست درسرانجام لقمه ژرف‌نگهی بکار برند * و بهر خورش دست نیالایند * و ساده‌لوحان خدانترس را کار دشوار باشد و روزی تنگ * آن فروغ بینش نیست که بمغز کار رسیده بآسانی زیند و از بیم نارضامندی ایزدی از رنج گرسنگی بجانکاهی درشوند ، چنانچه یکے را گوے چند از وجه حلال بود * شیر آن را دستمایهٔ روزی ساختے * از نیرنگیِ روزگار بیغما رفت * و چند روز بناشتا گذشت * بیدار بختے بسخت تکاپو آورد * نپذیرفته پاسخ داد ندانیم که درین چند روز خوراک این مشتے خاموش از کجا بود * بکمتر زمانے کشاده‌پیشانی جان بسپرد * و داستان این فروشدگان(۶) دشوار اندیش بس فراوان * و لختے تعلّقیان آزمند مال دیگران از خود باز ندانند و بزیان‌زدگیِ دین و دنیے کام دل برگیرند * بیدانشان آشفته‌رای احتیاج خود را سرمایهٔ گرفت‌وگیر گردانیده ابدی نکال اندوزند *

سلیم دلان سعادت‌منش آن دیدند زمین‌خرابهٔ که از کسے نباشد ناپدید ! و اگر پیدا شود دست‌افزار کشت و کار بهم‌رسانیدن دشوار ! و اگر فراهم آید بهم‌رسیدن قوتے که به نیروی آن کار کند ناپیدا ! کان نتوان

---

(۱) [ض ه] خزینه جا را ‖ (۲) [ه ض ه] بمهر ‖ (۳) [ه] پای ‖
(۴) [ض ه] بخشد ‖ (۵) در [ض ه] نیست ‖ (۶) [ه] فروشندگان ‖

یافت و اگر نشان دهند و خداوندے نبود کامیاب شدن بدو بس دشوار ؛ و از سپاهگري نیز برکنارہ شدند باندیشۂ آنکه جانِ گرامي بَدَلِ مالِ خسیس نگردد ؛ ازبازرگاني نیز دامن برچیـــدند ازانکه بیشترے کالاي خود را گران‌ارز خواهند و آهوي آن بپوشند و بدانچه درو نبود بستایند و آنرا که بخریداري بر خیزند (۱) از نکوئیهاي پیدا چشم بر بندند و بدانچه ندارد نکوهش کنند و سودِ خود بزیانِ دیگران برگزینند؛ و آنکه مالِ مخالف‌کیش را روا داشته دمِ آسایش برگرفته‌اند پسندِ شان نیامد و چنان سرائیدند اگر روادار دوربینِ آگاه‌دل است داستانِ بیم‌افزائي است نه حلال ساختنِ مالِ دیگرے ؛ و چگونه از دگرگونگیِ کیش بےدستوري مالِ یکدگر ستدن شایسته بود ورنه دیوانسانه ایست سرمایۂ خوابِ آزمندان باشد و بگوشِ نیکوان در نشود - اکنون چراغے بر رهگذرِ همگنان می‌نهد تا راہ از چاہ دانسته بگو زیان‌اندوزي در نشوند وگرامي انفاس را بنابایست نگذرانند *

ازانجا که در نهادِ مردم‌زاد فراوان دگرگونگي سرشته اند و شورشِ دروني و بروني (۲) روزافزون و خواهشِ گران‌پاي دراسپه رود و خشمِ سبک‌سر عنان‌گسل درین دیوسارِ نامردمي دوستي کمیاب و انصاف بس ناپدید (۳) هرآئینه در چنین آشوبگاہ چارہ بجز قهري (۴) وحدت صورت نه بندد * و آن جانداروی انتظام بجز شکوہِ فرمان‌روایانِ دادگر فراهم نیاید * هرگاہ خانۂ و محلّۂ بے بیم و امیدِ پیشوائے دیده‌ور منتظم نگردد بےسطوت آن پذیرندۂ فرّ ایزدي شورشِ زنبورخانۂ دنیے چگونه فرونشیند* نگاهبانيِ مال و جان و ناموس* و دینِ جهانیان چسان (۵) شود اگرچه برخے تجرّدگزینان بدست‌آویزِ خارقِ عادت این عزیمت در سر گرفتند لیکن بےیاوريِ سلاطینِ والا حسبِ انتظام نگرفت* و نیز دران آتشین‌دشت طلسم‌کار و نیرنجي * وشعبده‌باز راہ دارد و طوفانهاي شورش ازین دریاي بےتمیزي برخاست و برخیزد وبسا زمانیان از ساده‌لوحي و کم‌بینيِ دران موج‌خیز ناشناسائي فروشده و شوند (۶) وآنانکه بفروغِ خرد از پذیرائي عنان باز کشیدند و توشۂ سفرِ دراز سرانجام یافت درین چهارسوي پرآشوب بدیوانگي و بےدیني وکافري که و مه را طنزگاہ گشتند * دران بزمِ ناشناسائي اگر خردپژوہ کاردان را گذارہ شود ناگزیر آئینِ دیوانگان (۷) برگیرد و از بیغارۂ فرومایگان وا رهد* پیداست در هر آبادبوم خداوندانِ مال فراوان باشند و زمینهاي کشت و کار پدر بر پدر دارند لیکن از بدسگالي و تباه‌اندیشي غبارآمودِ شک گردد و دستِ همّت بران دراز نشود * اگر کشاورز را یاوريِ گیهان‌پیراي و جان‌داروي زندگانِ اندیشه باشد و بازرگان از تباہ بسیچي باز آید ویاريِ فرمان‌دہِ روزگار و شمولِ ایزدي فیض دردل آرد هرآئینه خواستۂ او خردگزین باشد * پس شایستگيِ مال در گروِ نیّت بود * و کارکیاي معدلت‌اندوز چون نمک‌سار ناپاک را پاک سازد وبد را

---

(۱) [ض د] برخرنه || (۲) [د] نیست || (۳) [ض د] ناپدید آیند ||
(۴) [ف ا] قهرئي ؟ * [ض د ۴] قنشري ؟ || (۵) [ض د] چنان ؟ ||
(۶) [۵ ض د] او شونده || (۷) [د] دیوانگاه ||

نیك * واو بےیاورانِ اخلاص‌گرای و فزونیِ اسبابِ شوکت و فراوانیِ گزینه کارے نتواند(۱) برساخت و جهان‌پرستاری و فرمان‌پذیری غارهٔ انتظام برنگیرد * پس هرکرا تنومندی باشد نخست سپاهگری پیشه سازد و یاوری را در سر گیرد تا جان را در برابرِ فراهم آمدنِ پراگندگیِ زمانیان داشته باشد * و روزی چون علفِ ستور کشاورز را(۲) فراوان* و اگر بدان نیارد پرداخت برنگے خویشتن را در گروهِ یاوران در آرد* پس روائیِ روزی بدو چیز بازگردد ، دادگریِ فرمان‌دهانِ روزگار و اندیشه‌آبادیِ فرمان‌پذیرانِ سعادت‌سگال * فرومایگانِ طبیعت‌پرست زبانِ معقول ندانند و همواره از محسوس برنگذرند * درین شورهٔ زمین آبِ شمشیر بکار آید نه زلالِ دلیل * از شکوه او نخوت‌فروشانِ کج‌گرای بخمولستان در شوند و نیکوانِ انصاف‌پژوه را روزبازار شود(۳) *

هرآئینه آنچه دست‌مزدِ پاسبانیِ آن چار گوهرِ بها قرار دهد سزاوار و شایسته بود و رضامندیِ ایزدی را هم‌آغوش * نگاهبانانِ خانه را خداوندِ آن دست‌رنج قرار دهد و یتاق‌دارانِ عالم را پاسبانان ، اگر همه‌مال در پاسِ ناموس بکار رود باید که شکرانهٔ بوام داده آید چه جایِ آنکه یتاق‌داریِ چهار سترگ گوهر نماید ! لیکن فرمان‌روایانِ دادگر افزون ازانچه بدو کارِ شان سرانجام یابد نستانند و دستِ خواهش نیالایند * و ازینجاست که این وجه باختلافِ زمان و مکان دگرگونگی پذیرد چنانچه گذارده آید *

و ازین دلاویز گفتار روشن گشت هرچه فرماندهانِ هشیارخرام از راهِ ژرف‌نگهی و معدلت‌افزائی از رعیّت برگیرند و بفرمان‌پذیرانِ خدمتگذار بردهند گزینِ شایستگیِ برکمال و جاویدروائی گارد * و نیز پیدائی گرفت که روزیِ سپاهی فراوان‌تر و گزیده‌تر باشد ، سپس کشاورز و دیگر پیشه‌وران* وکهن نامه‌های یونانی چنان برگوید که پیشه‌وری از سه گونه در نگذرد شریف خسیس میانه * نخستین بنفس بار گردد و از سه بیرون نباشد ! یکے بگوهرِ خرد چون دوربینی و حسنِ تدبیر ! دوم بدانش‌پذیری چون کتابت و بلاغت ! سوم به نیروی دل چون سپاهگری * و خسیس نیز بر سه‌گونه باشد ، اوّل مُنافیِ مصلحتِ عموم مردم مانند احتکار ، دوم مخالفِ فضیلتے از فضائل چون مسخرگی ، سوم آنچه طبع ازو نفرت گیرد چون حجّامی و دبّاغی و کنّاسی * و میانه گوناگون مکاسب و حرفتها(۴) بود برخے ناگزیر چون کدیوری و لختے چنانکه بےآن بسر رود چون رنگرزی(۵) ، لختے بسیط چون دردگری و آهنگری ، و بعضے مرکّب چون ترازوگری و کاردگری *

و ازین گذارش نیز بلندپایگیِ سپاهگری پیدا * و بالجمله بهترین دستمایهٔ روزی پیشهٔ بود که بعدالت و پارسائی و مردمی نزدیك باشد و از بدکاری و بدنفسی دور * نیکوان در پیشه سه چیز را ناگزیر دانند ، دوری از ستمگاری ! پرهیز از عار ، یکسو شدن از دناءت * آنچه بدو عار پیوندد چون

---

(۱) [ه] حق نتواند ‖ (۲) در [ه ض د] نیست ‖ (۳) [ش ف ا] گرم شود ‖
(۴) [ض د] حرفها ‖ (۵) همچنین در هر نسخه ‖

مسخرگي و ديگر خواري(۱) کسلها ، و آنچه بدنامت بازگردد دل نهادن بصناعتے خسيس *

و چون گزيده روزي فراهم آيد ناگزير تعلّقي آنست لختے خواسته را نگاهباني کند بشرطے که اهلِ منزل در زندگاني تنگي نکشند و چون حاجتمند رو آورد بناکامي برنگردد و بيغاره(۲) نرفتي و آزمندي نکشد(۳) * و يقاندازي مال بے آن نشود که خرج کمتر از دخل سازد و لختے بسودا پردازد و دست در مُثمر زند وقدرے را نقود واثمان دارد وشطرے را اجناس وامتعه و برخے را بسودای ديگران برآميزد و بعضے را ضياع و عقار سازد و پارهٔ را به نيکوان وام گويان سپارد و خرج را برآگهي و حق‌پژوهي وآزرم‌دوستي قرار دهد * داد وستد بکشاده پيشاني چهرهٔ افروزد و پشيماني در نهانخانهٔ دل راه نيابد * پيش‌نهادِ همّت رضامنديِ الٰهي باشد نه توقّع شُکرے و نشرِ ذکرے و انتظار جزائے * و بيشتر بدرويشان نهفته نياز دهد * و دو گونه دادنِ ديگر هست که اگر هنجار رود شايستگي اندوزد نخست آنکه برسم سخاوت وايثار دهند چون ارمغاني و جز آن * بايد که زرد و پوشيده باشد و افزوني و بزرگيِ آن از چشم براندازد و گسسته حال و بيجان نبود(۴) * دوم آنچه از روي ضرورت اتّفاق افتد در طلبِ ملايم و دفعِ مضرّت چنانچه بستمکاران و سفيهان دهند تا نفس و مال و عِرض از گزندِ ايشان رهائي يابد * و درينجا ميانه‌روي بکار برد * در ژوهشِ ملايم همان بهتر که بافزوني نزديکتر باشد *

و جهانيان درحالِ معاش از سه گونه بيرون نه * برخے از غنودگي چنان در افتند که بايستِ معنوي بخاطر نيايد تا بکارکرد چه رسد ، و لختے از روشن‌ستارگي چنان در حقيقتي مراد شيفته که يادِ روزي بدل نگذرد ، و جوئے سعادت‌پژوهانِ هشيارخرام شناسائي از دست نهلند(۵) و ظاهر را سرمايهٔ آبادي باطن گردانند اميد که تا در دل‌بستگان جاي دارد بسومين پايه سعادت اندوزد و چون بدشتِ وارستگي گذارهٔ شود بدومين آرامش گزيند *

دست مزدِ جهانباني گذارش يافت ، روائع روزي در گروِ دادگري اورنگ نشينانِ فرهنگ‌آراي و نيک‌بهيچيِ دستياران سعادت‌پژوه است * و ازين رو که سامانِ شکوه و فرماندهي بهرمرزے دگرگون بود و زمينها بتفاوت باشد برخے بکمتر کوشش فراوان بر دهند و لختے بر عکس * و از دوري و نزديکيِ آب وآبادي نيز اختلاف رود * کارکياي هربوم‌آن را پاس دارد وباندازه برگيرد * و در فراخناي هندوستان که بهر زمانے چندين فرمان‌ده کارآگاه مي‌بودند ششم بخش بر گرفتے و در رومستان و توران و ايران پنجم و ششم و دهيک بر گيرند * در باستان(۶) از سرِ آدم چيزے بر گرفتے و خراج برخواندے * قباد نکوهيده بر شمرد وبسيچ آن کرد که از زمينِ کشتمند پيموده بازخواست رود * پيشتر از انجامِ خواهش روزگارِ او سپري شد * نوشيروان روائي داد و جريب را ده قبضه درده قبضه برساخت *

---

(۱) همچنين در [ش] * در ديگر نسخها خواري کشيها ‖ (۲) [ش] بيغاره روي و آزومندي ‖
(۳) [ض ه] نکند ‖ (۴) [ض‌د] بود ؟ ‖ (۵) [ض‌د] ندهند ‖ (۶) [د] پارستان ‖

شصت در شصت گز بود بگزهای کسروي * و ربع آن یك قفیز برگرفت به نرخ سه درهم * وسوم بخش پارنج فرماندهي گردانید * قفیز پیمانه ایست آنرا صاع نیز گویند بوزن هشت رطل و جز آن نیز برگذارند * و درهم بوزن مثقال * چون خلافت بعمر رسید بگذارش دانشوران رای نوشیروان پیش گرفت و از نیرنگیٔ روزگار روشهای دیگر درمیان آورد چنانچه باستانی نامها باز گوید * و در توران و ایران از دیرباز ده یك ستانند لیکن چندان برآید که از نصف برگذرد و از خوی ستم کیشي بد ننماید (۱) (۲) و بمصر در یك فدان (۳) گزیده سه ابراهیمي و در میانه دو در زبون یك ستانند ، و آن مقدار زمینی است صد قصبه (۴) در صد قصبه هر یك باندازهٔ باع (۵) ا و ابراهیمي بچهل کبیر رود و چارده کبیر یك روپیهٔ اکبرشاهي * در برخی رومي بوم از برزگر بر یك جفت گاو سي آقچه (۶) ستانند ا و آن سیمین نقدی است هشتاد و یك ابراهیمي * و در خالصه چهل و دو آقچه باز خواهند و از سپاهي بیست و یك و پانزده آقچهٔ دیگر خداوند صوبه ستاند * و (۷) در برخی جا از قلبه بیست و هفت آقچه از سپاهي ، و شش حاکم برگیرد * و در لختی جا بیست و هفت آقچه (۸) سنجق بیگي و دوازده آقچه سوباشي (۹) (یعني کوتوال) * و دیگر روشها نیز ازان ملك بار گذارند *

و در احمدی کیش اراضیٔ گرفته سه گونه برشمارند عشري خراجي ملکي * دوي نخستین پنج پنج باشد و پسین را دو * اوّل زمین تهامه که مکّه و طائف و یمن و عمّان و بحرین (۱۰) و ربذه بود * دوم زمینی که خداوند آن بدلخوشي بآن دین گراید * سوم بومی که بزور گرفته باشند و بخش کرده * چهارم هرگاه پذیرای آن کیش در زمین خانه بنا کند یا تاك برنشاند یا باغ سازد و یا بآب باران شاداب گرداند * ورنه تفصیلی نهاده اند (۱۱) * پنجم زمین خرابه که بدستوری مرزبان آباد شود * وخراجي زمین فارس و کرمان * دوم ذمّي (۱۲) خانهٔ خود را بستان سازد * سوم مسلم زمین خراب آباد کند و آب از چشمه دهد که اساس آن از بیت المال بود * چهارم کشورے که بآشتي کشایش یابد * پنجم زمینی

---

(۱) [ه ض د] ستم‌کشي ॥ (۲) [ش ف ا] ننماید ॥ (۳) [ض د] فلان ॥ (۴) [ش] قبضه * و در صفحهٔ ۲۹۲ سطر ۲۶ قبضه بجای قصبه بغلط نوشته * و در کتب لغات مسطور است که شش جو را یك اصبع نامند ، و چهار اصبع را یك قبضه بتقدیم بای موحده و ضاد معجمه ا و شش قبضه را یك ذراع ا و ده ذراع را یك قصبه بتقدیم صاد مهمله ا و ده قصبه را یك اشل * و جریب یك اشل درك اشل باشد یعنی ده قصبه در ده قصبه یا صد ذراع در صد ذراع * و در قدامه نوشته که چهار اصبع برابر یك قبضه باشد و ده قبضه برابر یك ذراع ا و شصت ذراع یك اشل * و بهمینسان یك جریب شصت ذراع در شصت ذراع باشد ॥

(۵) در همه نسخه باغ ॥ (۶) همچنین در لغت ترکي کلکته و [ه ض] * [ش ف ا] اوقچه * [د] اقچه * و در برهان اخچه ॥

(۷) [ه] وچه در برخی ؟ ॥ (۸) [ف] هفت اوقچه سه اوقچه سنجق بیگی * [ض د] هفت اقچه و سه اقچه بر سنجق بیگی ॥

(۹) [ش ف ا] سوقباشي ॥ (۱۰) [د] بحرین در و بود * [ض] بحرین ورنه بود ؟ ॥

(۱۱) [ش ف] آید ॥ (۱۲) [ض د] دوم زمین خانهٔ ؟ ॥

که بآبِ خراج کشته شود * صلحی زمین بنی نجوان[۱] و بنی ثعلب * و شرح آن باستانی نامها باز گوید *

و در برخی نامها زمین را چهار گونه ساخته اند نخست آنکه خداوندانِ این کیش آباد کرده باشند و آنرا زمینِ عشر انگارند ۱ دوم آنکه صاحبانِ زمین پذیرای این کیش گردند * نزدِ بعضی عشری و پیشِ برخی بسگالشِ امام[۲] عشری یا خراجی گردد ۱ سوم آنکه بزور گرفته باشند * گروهی عشری گویند و طایفهٔ خراجی و لختی بر بسیجِ امام[۳] باز گذارند ۱ چهارم آنکه بیگانگانِ دین بران صلح نموده باشند * آنرا خراجی شمرند *

و خراجِ خراجی[۴] را بر دو گونه پندارند ۱ مقاسمه از پنجم[۵] تا ششم بخش ۱ خراج وظیفه آنکه درخورِ توانائی و سودمندی قرار دهند * و طایفهٔ اصلِ مالِ ارتفاعی را خراج گویند * و چون حصّهٔ آن گروه از خرج[۶] ایشان افزون آید بشرطِ چند زکوة ازان برگیرند و آنرا عُشر نامند * و در هریکی ازین فراوان خلاف * عمر در زمانِ خود از بیگانگانِ آئین[۷] خویش در اعلی چهل و هشت درهم و اوسط بیست و چهار و ادنی دوازده گرفت و آنرا جزیه نام نهاد *

و در هر ملکی جز کشت وکار از مالِ مردم چیزے[۸] خواهند و آنرا تمغا گویند * در توران و ایران برخی را بعنوانِ مال برگیرند و طائفهٔ را[۹] بآئینِ جهات برستانند و لختی را بطرزِ سائرِ جهات طلب رود و چندے را بنامِ وجوهات و فروعات * خلاصهٔ سخن آنکه آنچه بر اراضیِ مزروعی از راهِ ربع[۱۰] قرار یابد آنرا مال گویند و از انواعِ محترفهٔ گزیده جهات خوانند و باقی را سائرِ جهات * و آنچه متفرّع بر مال باشد آنرا وجوهات گویند اگر بدیوان رود ورنه فروعات نامند *

در هر سرزمین چنین خواهشها آشوب آرد و مردم آزارد * گیتی‌خداوند از کارآگهی و جهان‌پروری ژرف‌نگهی فرمود و همگی باز خواستهای بےحساب را بر انداخت * و خوگرفتنِ مردم بدین ستمگاری نه پسندید * نخست گز و طناب و بیگهه را عیار گرفت و شگرف اساسے برنهاد * و سپس گوناگون زمین را برفرازِ پیدائی آورد و اندازهٔ وجهِ پاسبانی برگرفت *

آئینِ الٰهی گز *

پیمایندهٔ مقدار است و گذارندهٔ حال * که دمه را بدو بازگشت ونیک و بد باو آرزومند * در فراخنای هندوستان برسه گونه روائی داشت دراز میانه کوتاه * و هریک بیست و چهار بخشِ برابر * هر کدام را طسّوج خوانند لیکن از اوّلین هشت جو معتدل بود که در پهنا پیوسته بهم باز دارند و دوی دیگر هفت و شش * بگزِ بزرگ کشت‌زار و کروه و شهر و قلعه و حوض و گلین دیوار و پیموده * و بمیانه

---

(۱) [ش ف د] بحران ‖ (۲) [ش] نام عشری یا خراجی گیرد * [ه] ایام * [ف ا] انام * [ض د] انام ‖ (۳) [ه ش ف ا] ایام ‖ (۴) در [ه ش ض د] نیست ‖ (۵) [ه] مقاسمه پنجم یا ششم ‖ (۶) همچنین در [ه] * در دیگر نسخها خراج ‖ (۷) [ض د] امین ‖ (۸) [ه ض د] چیز ‖ (۹) در [ض د] نیست ‖ (۱۰) [ض د] ربع ؟ ‖

سنگین و چوبین عمارت وني بست خانها و پرستش جاها و چاهها و باغها پیمایش نمودے * و به خرد پارچه و سلاح و پالنگ و سنگاس[۱] و چوڈول و ڈولي و صندلي و عرابه و مانند آن *

و در دیگر دیار اگرچه گز را بیست و چهار طسّوج گردانند لیکن هر طسّوجے را دو حبّه شمرند * و هر حبّه دو جو و هرجو شش خردل ، و هر خردل دوازده فلس ، و هر فلسے شش فتیله ، و هر فتیله شش نقیر ، و هر نقیرے هشت[۲] قطمیر ، و هر قطمیرے دوازده ذرّه ، و هر ذرّه هشت هبا[۳] ، و هر هبا ده[۴] و همه ا اعتبار نمایند *

و نیز چهار طسّوج را یك دانگ و شش دانگ را یك گز گویند * و برخے گز را به بیست و چهار انگشت اندازه گیرند و هر یك شش جو معتدل پیوسته بپهنا و هر جوے شش موی یال یابو * و نیز در کاین نامها گز را بدو شبر و دو گره انگشت ابهام برسنجند * و پیمایش آن بشانزده گره کنند و هر گرهے چهار حصّه و آنرا چهار پهر[۵] نامند و هر پهرے شصت و چهار بخش گز باشد *

در بعضے دیرین اسفار گز را هفت گونه بر شمارند ا گز سودا بیست و پنج[۶] انگشت و دو ثلث * هارون الرّشید عبّاسي بدست حبشي غلامے که در پیشان[۷] خدمت جائے داشت پیمانه گرفت * و مقیاس رود خانهٔ نیل مصر بران * و خانه و تماش نیز بدو پیمایند * ذراع قصبه (ذراع عامّه و ذراع دور[۸] نیز گویند) بیست و چهار انگشت * ابن ابي لیلی او را بروی کار آورد * یوسفیّه مرزبانان بغداد خانه بدان اندازه گیرند- بیست و پنج انگشت * هاشمیّهٔ صغری بیست و هشت انگشت و ثلث * بلال پور[۹] ابی برده در میان آورد و برخے گذارند ابوموسیٰ اشعری بزرگ نیاکِ او * هاشمیّهٔ کبری بیست و نه انگشت و دو[۶] ثلث ، منصور عبّاسي اعتبار نمود ا و ذراع مَلِك و زیادیّه نیز گویند * زیاد پسرخواندهٔ ابو سفیان * زمین عراق[۱۰] عرب بدان پیمود * عمریّه سي و یك انگشت * عمر در خلافت خویش گزهای کوتاه و میانه را پژوهش نمود * سه را برگزید و برسه[۱۱] یك مجموع قبضه و ابهامے ایستاده برانزود * هردو طرف او را بقلمي مهرکرده بحذیفه و عثمان بن حنیف فرستاد و سواد عراق عرب بآن پیمودند * مأمونیّه هفتاد[۶] انگشت ثلث کم * مأمون عبّاسي روائي داد * رود و صحرا و فرسنج بدان پیمودے *

برخے گذشتگان گز کرپاس را هفت قبضه انگارند هر قبضه چهار انگشت بسته * و نزد برخے یك انگشت کم * و گز مساحت نزد بعضے همان هفت قبضه باشد و نزد یك گروهے هفت قبضه با

---

(۱) [ف] سنگپاسن ॥ (۲) [ش] شش ॥ (۳) [ض د] هباد ؟ ॥
(۴) [ض د] دهیمه ؟ ॥ (۵) [۴ ۳] پهره * [ض د] بهر * [ش] بحره * [ف] نهر ॥
(۶) همچنین در هر نسخه ॥ (۷) [ض د] شیستان ॥ (۸) [ش ف ا] دو * [و] دوز * در [۴] نیست ॥
[و] تورانی ॥ (۹) [د] بورابی * [ض] بورائي * [۴] تورائي * (۱۰) [ض د] عراق و عرب ॥
(۱۱) [ف ا ض د] هر ॥

یک[۱] انگشت ایستاده در قبضهٔ هفتم * و طبقهٔ در قبضهٔ آن یک انگشت افزایند * نزد جمع هفت قبضه بانگشت موضوع در هر قبضه *

سلطان سکندر لودهي در هندوستان نیز گزے در میان آورد و آنرا چهل و یک و نیم اسکندري اندازه گرفت * و آن مسین نقدے است گرد نقره‌آمیز * جنّت‌آشیاني نیم دیگر افزود و بچهل و دو قرار گرفت * مقدار[۲] آن سي و دو انگشت بود[۳] * و از پیشین حکما نیز بدینسان بر گذارند * و در زمان شیرخان و سلیم خان که هندوستان از غلّه‌بخشي و مُقطعي بضبط آمد بهمین گز پیمودند * تا سال سي و یکم الٰهي اگرچه در کرپاس گز اکبرشاهي بود و بچهل و شش انگشت برابر لیکن در زراعت و عمارت اسکندري بکار داشتے * شهریار دانش‌پژوه چون دگرگونگي گزها را سرمایهٔ پراگندگي دلها اندیشید و دست‌آویز نادرستان پنداشت همه را از میان بر آورد و معتدل گزے را روائي بخشید[۴] چهل و یک انگشت * بیادگار ایزدي الٰهي گز نام نهاد و امروز در همه کار دست‌آویز مردم *

آئین طناب *

گیتي‌خداوند در جریب همان[۴] پیشین شمارهٔ گز قرار داد و شصت در شصت گزیده آمد لیکن الٰهي[۵] قرار گرفت * درین آبادبوم طناب پیمایش از رسنے که سن گویند (بفتح سین و سکون نون) بافتے و در خشکي و تري دراز و کوتاه شدے * بشبنم گذاشتے و بپهانها[۶] تر کردے * و بسا هنگام صبح آغاز کردے و تري بر گرفتے و لختے خرد گشتے و آخرهاي روز خشک شده دراز شدے * در نخستین صورت کشاورز زیان کشیدے و در پیشین دست‌مزد جهانباني کاستے * سال نوزدهم الٰهي جریبے از نی انتظام یافت و بآهنین حلقها پیوند گرفت * کم و افزون نشود و جهان در جهان مردم را آسودگي پدید آمد و آزمندان خیانت‌گراي را دست کوتاه شد *

آئین بیگهه *

(بکسر با و سکون یاي تحتاني و کاف فارسي و هاي[۷] خفي و هاي مکتوب) جریب را گویند * قطعهٔ زمینے است در درازا و پهنا شصت گز * و اگر در طول یا در عرض کمي پذیرد و در دیگر افزوني در شمارهٔ مکسّر در آید و همگي سه هزار و شصت گز شود * و بوم را اندازه بدو گیرند * هر بیگهه بیست بخش سازند و هر یک را بسوه بامند (بکسر با و سکون سین و فتح واو و هاي مکتوب) * و آنرا نیز بیست قسم گردانند و هر یک را بسوانسه گویند (بکسر با و سکون سین و فتح واو و الف و نون خفي

---

(۱) در [ض د] نیست ‖ (۲) در [ه] نیست ‖ (۳) [ش] سی ‖ (۴) [ض د] پیمان ‖
(۵) [ض د] گز الهی ‖ (۶) [ض د] و بپهانها پر کردے * و در حاشیهٔ [ش و ف] نوشته که بهان بهندی بمعنی صبح آمده * [و] به ته آبها ‖ (۷) در [ش ف] نیست ‖

و فتحِ سین و های مکتوب) در پیمودن ازیرا بر نگذرد ، تا نُه بسوانسه زمین را مال نطلبند و اگر ده باشد یک بسوه باز خواهند * برخی بسوانسه را نیز بیست حصّه بر سازند و هر حصّهٔ آنرا تسوانسه خوانند (بفتحِ تای فوقانی و سکونِ سین و واو و الف و نونِ خفی و فتحِ سین و های مکتوب) * و آنرا نیز بیست بخش کنند و هر یک را تپوانسه (بفتحِ تای فوقانی و سکونِ بای فارسی و واو و الف و نونِ خفی و فتحِ سین و های مکتوب) * و آنرا نیز بیست بخش کنند و هر کدام را اَنسوانسه خوانند (بفتحِ همزه و نونِ خفی و سین و واو و الف و نونِ خفی و فتحِ سین و های مکتوب) *

یک بیگهٔ بطنابِ سن از بیگههٔ طنابِ بانس بدو بسوه و دوازده بسوانسه کم بود * و در هر صد بیگهه سیزده بیگهه[۱] تفاوت کند * اگرچه طنابِ سن نیز شصت‌گزی بود لیکن در تاب زدگی پنجاه و شش گزمی‌آید * و گزِ الهی از گزِ سکندری یک بسوه و شانزده بسوانسه و سیزده تسوانسه و هشت تپوانسه و چهار انسوانسه افزون ا و تفاوتِ هردو نقصان در یک بیگهه چهارده[۲] بسوه و بیست[۳] بسوانسه و سیزده تسوانسه و هشت تپوانسه و چهار انسوانسه باشد * و درصد بیگهه از هر دو وجه بیست و دو بیگهه و سه بسوه[۴] و هفت بسوانسه[۵] شود *

آئینِ زمین[۶] و پایها و اندازهٔ پارنجِ فرماندهی *

شهریارِ کارآگاه چون گز و طناب و بیگهه را قرار داد بژرف نگهی بهمهها جدا بر ساخت و از هر یک[۷] دگرگون خراجِ بار خواست * پولنج (بضمِّ مجهولِ بای فارسی و سکونِ واو و فتحِ لام وسکونِ جیم) سال ببسال فصل بفصل کشت پذیرد و از نیرو نیفتد * پروتی (بفتحِ بای فارسی و را و سکونِ واو و کسرِ تای فوقانیِ هندی و سکونِ یای تحتانی) چندے[۸] نکارند[۹] و بدین روش قوّت افزایند * چچر (بدو جیمِ فارسیِ مفتوح و سکونِ را) سه چهار سال بزراعت نرسد * بنجر (بفتحِ با و نونِ خفی و فتحِ جیم و سکونِ را) پنج سال و افزون آباد نبود *

در دوی نخستین گزیده و میانه و زبون * هرجنس را فراهم آورند ، سوم بخشِ آن محصول پندارند ، و سه یک آن دست‌مزدِ جهانبانی بر ستانند * و ربع[۱۰] که شیرخان برگرفته بود و امروز درهمه صوبها ازو کمتر نشان ندهند پذیرش یافت * و برای آسودگیِ سپاه و رعیّت ارج برسخته زر بازخواست نمایند *

ربیعی رَبعِ پولج *

بزبانِ هندی اساڈھی گویند (بفتحِ همزه و سین و الف و کسرِ دالِ هندی و های خفی و سکونِ یای تحتانی) *

---

(۱) در [د] نیست ‖ (۲) [ض د و] چهار ‖ (۳) [ش] هشت ‖ (۴) [د] بسوانسه ‖
(۵) [د] تسوانسه ‖ (۶) در [ش ف ا] نیست ‖ (۷) [ض د] یک زمین ‖
(۸) [ش] یک چندے ‖ (۹) [ض د] بکارند ‖ (۱۰) همچنین در [د] * در دیگر نسخها ربع ؟ ‖

گندم در یك بیگهٔ اعلی هژده من ، میانه دوازده ، زبون هشت من و سي و پنج سیر ، جمله مي و هشت من و سي و پنج سیر * و ثلثِ او دوازده من و سي و هشت سیر و یک‌پا محصول قرار گرفت و سه‌یك آن چهارمن دوازده سیر و سه پا پارنج جهانباني *

نخود سیزده من ، ده و نیم ، هفت و نیم * ثلث- ده من و سیزده و نیم سیر* سه من و هژده سیر ازان برگیرند*عدس هندي مسور گویند (بفتحِ میم و ضمِّ سین و سکونِ واو و را) * هشت من و ده سیر ، شش و نیم ، چهار من و بیست و پنج سیر * سه یك - شش من و هژده سیر و یك‌پاو * دو من و شش سیر طلب دارند *

جو هژده من ، دوازده و نیم ، هشت من و پانزده سیر* و چهار من و دوازده و نیم[1] سیر قرار گرفت * کتان هندي‌زاد السي گوید (بفتحِ همزه و سکونِ لام و کسرِ سین و سکونِ یای تحتاني) شش و نیم من ، پنج من و ده سیر ، سه‌من و سي سیر* یك من و بیست و نه سیر بازخواهند *

تخمِ معصفر هندي‌نژاد کرر گویند (بفتحِ کاف و را و سکون[2] رای دیگر) هشت من و سي سیر ، شش من و سي سیر ، پنج من و ده سیر* ودو من و دوازده سیر خواهش رود *

ارزن هندي‌بوم چینه نامند (بکسرِ جیمِ فارسي و سکونِ یای‌تحتاني و فتحِ نون و های مکتوب[3]) ده و نیم من ، هشت و نیم ، پنج من و پنج سیر * دو من و بیست و هفت و نیم سیر باز دهند *

سرشف اهلِ هند سرسون گویند (بفتحِ سین وسکونِ را وضمِّ سین و سکونِ واو و نونِ خفي) ده و نیم من ، هشت و نیم ، پنج من و پنج سیر ، دو و نیم من و هفت و نیم سیر قرار گرفت *

مشنگ هندوستاني مگر گویند (بفتحِ میم و تای فوقاني هندي و سکونِ را) سیزده من ، ده و نیم ، هشت من و بیست و پنج سیر ، سه و نیم من و سه سیر بدیوان رسانند *

شمایت درهند میتهي نامند (بکسرِ مجهولِ میم وسکونِ یای تحتاني و کسرِ تای فوقاني و های خفي و یای تحتاني ، و تاري حُلبه گویند) چهارده من ، یازده ، نه و نیم من و پانزده سیر* سه و نیم من و پانزده سیر بر ستانند *

شالي‌کُور زبون قسمي‌است * بیست و چهار من ، هژده من ، چهارده من و ده سیر * شش من و ده سیر خواهش رود *

خربزه[4] و نافخواه (هندي اجواین گویند- بفتحِ همزه و سکونِ جیم و واو و الف و کسرِ یای تحتاني و سکونِ نون) و پیاز و دیگر سبزیها را رَبع قرار نداده دستورالعملِ نقدی بر نهاده‌اند چنانچه گفته‌آید * ۲۵

---

(۱) در [ش] نیست ‖ (۲) در [د] نیست ‖ (۳) [ض د] قوم ‖
(۴) همچنین در [ه] * در دیگر نسخها نیست ‖

خریفی رَبیع *

هندي ساونی گوید (بسین و الف و فتحِ واو و کسرِ نون و سکونِ یای تحتاني) *

قندِ سیاه سیزده من ا ده و نیم ، هفت[1] و نیم[1] * سه من و هژده سیر برگیرند *

پنبه ده من ، هفت و نیم ا پنج من ا دو و نیم من مقرّر شد *

شالیِ مشکین ریزه دانه و بس سفید و خوش‌بو و زودپز و گوارا * بیست و چهار من ا هژده ا چهارده من و ده سیر * شش من و ده سیر قرار گرفت *

شالیِ ساده بدانسان نبود ا هفده من ا دوازده و نیم ا نه من و پانزده سیر * چهار من و سیزده سیر برستانند *

ماش هندي مونگ گوید (بضمّ میم و سکونِ واو و نونِ خفي و کافِ فارسي) ده و نیم من ا هفت و نیم ا پنج من و ده سیر * دو من و بیست و سه و نیم سیر قرار یافت *

ماشِ سیاه * اهلِ هند اُرد نامند (بضمّ همزه و سکونِ را و دال) بدستورِ مونگ *

موته (بضمّ مجهولِ میم و سکونِ واو و تای فوقانیِ هندی و های خفي) از ماشِ سبز زبون و از سیاه بهتر * شش و نیم من ا پنج من و ده سیر ا سه من و سي سیر * یك من و بیست و نه سیر بدیوان گذارند *

جرت درین مرز جُوار گویند (بضمّ جیم و واو و الف و را) سیزده من ، ده و نیم ، و هفت و نیم * سه من و هژده سیر بارخواهند) *

شاماخ درین بوم سانوان گویند (بسین و الف و نونِ خفي و واو و الف و نونِ خفي) ده و نیم من ، هشت و نیم ، پنج من و پنج سیر[1] * دو من و بیست و هفت و نیم سیر برگیرند *

کودرون[2] شاماخ مانا لیکن پوستِ برونی مائل به تیره سرخي * هفده من ، دوازده و نیم ، نه من و پانزده سیر * چهار من و دوازده و نیم سیر وجهِ دیوان *

کنجد بهندي تِل گویند (بکسرِ تای فوقاني وسکونِ لام) هشت من ، شش ، چهار * دو من برخواهند * کالِ اهلِ هند کنگني گویند (بفتحِ کاف ونونِ خفي وضمّ کافِ فارسي وکسرِ نون وسکونِ یای تحتاني) شش و نیم من ، پنج من و ده سیر ، سه من و سي سیر * یك من و بیست و نه سیر برستانند) *

توریا (بضمّ تای فوقاني و سکونِ واو و کسرِ را و یای تحتاني و الف) سرشف مانا لیکن بسرخي گراید * شش و نیم من ا پنج من و ده سیر ا سه من و سي سیر * یك من و بیست و نه سیر بار جویند) * ارزن بیشتر از ربیع شود * شانزده من ا سیزده و نیم ا ده من و بیست و پنج سیر * چهار من و هژده و نیم سیر خواهش رود *

---

(۱) در [د] نیست ‖ (۲) [ش] کودرون * [غ د] کودرم ‖

لهذره (بفتح لام و ها و سکون دال هندي و فتح را و هاي مکتوب) در خوشه و دانه بکال ماند *
ده و نیم ، هفت و نیم ، پنج من و ده سیر ، دو من و بیست و سه و نیم سیر جواب گویند *
مندوه (بفتح میم وزون خفي وسکون دال و فتح واو و های مکتوب) خوشهٔ او شاماخ آسا و دانه چون
سرشف لیکن برخی سرخ و بعضی سفید * یاوده(۱) و نیم ، نه من ، شش و نیم ، سه من برستانند *
لوبیا (بضمّ مجهول لام و سکون واو و کسر با و یای تحتاني و الف) بباقلا ماند لختی خرد * ده و نیم من ،
هفت و نیم ، پنج من و ده سیر * دو من و بیست و نیم سیر بر جویند *
کودري (بضمّ کاف و سکون واو وکسر دال و را وسکون یای تحتاني) شاماخ آسا زبونتر ازو * شش(۲) و نیم ،
و پنج من و ده سیر ، سه من و سي سیر * یك من و بیست و نه سیر باز خواهند *
کُلت (بضمّ کاف و سکون لام و تای فوقاني) عدس آسا لختی سیاه تر * آب(۳) او بناته سودمند *
و سنگ را بدو تر سازند بریدن آسان گردد * ده و نیم ، هفت و نیم ، پنج من و ده سیر * دو من
و بیست و نیم(۴) سیر بدیوان باز گردد *
برتي (بفتح با و سکون را و کسر تای فوقاني هندي و سکون یای تحتاني) بشاماخ ماند سفیدتر
ازو * شش و نیم ، پنج من و ده سیر ، سه من و سي سیر ، یك من و بیست و نه سیر
برگیرند *
و در بازخواست مزد پاسباني برخی جا چهار یك سیر اندازند و در بعضی بر افزایند چنانچه از
گذارده پدید آید *
نیل و کوکنار و بان و زرد چوب و سنگره و سن و کچالو و کدو و حنا و خیار و بادرنگ و بادنجان
و ترب و زردك و کریله و ککوره و تیندس(۵) و کچره را ربع قرار نداده ، دستورالعمل نقدی برنهاده اند
چنانچه نگاشته گردد *
و بر همین آئین پروتي کشتمند بسان پولج خواهش رود *
شهریار آگاه دل در مال بدانسان که گذارش یافت نوازش فرمود * در جهات ده یك بخشوده ده نیم(۶)
قرار داد و صد روئي پتواري(۷) نصفي بدو و نیمي بقانونگو باز گردد * نخستین نویسنده ایست از طرف
بزرگران ، خرج و دخل نویسد و هیچ دیه بے او نباشد * و پسین ملاذ کشاورزان ، و در هر پرگنه یکے بود *
و امروز حصّهٔ قانونگو برانداختند و بشرط خدمتگزیني سه گونه از درگاه یابند ، ماهوارهٔ اوّل پنجاه
روپیه ، دوم سي ، سوم بیست * و بشمارهٔ این جاگیرتر شود * و آئین چنان بود که گماشتهاي

---

(۱) [د] پانزده ؟ ‖ (۲) [ض د] شش و پنج و نیم من و ده سیر ‖ (۳) [ش] شراب ‖
(۴) [ض د] نه ؟ * و حصهٔ نهم دو من و بیست و سه و ثلث باشد ‖ (۵) همچنین در هر نسخه *
و در صفحهٔ ۷۱ تیند و ‖ (۶) [ض د] دو نیم ‖ (۷) [ض د] پتواري بدو نیمي بقانونگو ؟ ‖

شقه‌دار و کارکن و امین[۱] روزے پنجاه و هشت دام ضابطانه میگرفتند بشرطے که در ربیع کم از دویست بیگهه و در[۲] خریف کم از دویست و پنجاه بیگهه نه پیمایند * شهریار دریادل بخشش فرمود و یک دام در بیگهه قرار داد *

و بیشتر وجوهات که برابر محصول هندوستان بود بایزدي شکرانه بخشایش یافت بسان جزیه و میرتحري و کر[۳] یعني گروهاگروه درمعابد حاضر شدنے از هریک چیزنے برگرفتے) و گلوشماري و سردرختي و پیشکش و فروق[۴] و اقسام پیشکور و داروغگانه و تحصیلداري و فوطه‌داري و سلامي و وجه کرایه و خریطه و صرافي و حاصل بازار و قماش[۶] و سن و کنبل و روغن و ادهوزي و کیالي[۷] و وزاني[۸] و قصابي و دباغي و قماربازي و قتلغه[۹] (؟) و ساوري (؟) و راه‌داري و پگ[۱۰] (که عوض سر دستارے چیزے ستانند) و دودي (هرکه آتش افروزد چیزے بردهد) و رسم خانه (چون فروشند[۱۱] یا خرند از هردو چیزے برگیرند) و نمکي (که از شوره زمین برسازند) و بلکتي (یعني هنگام رخصت درو از کشاورز زر برگرفتے) پتي نمه[۱۲] و چونه‌گري و خمازي و دلالي و ماهي‌گیري و حاصل درخت آل و آنچه باصطلاح این طائفه سائر جهات خوانند بخشش یافت *

آئین چچر *

چون از بارش ابر و شورش سیلاب زمین از کار اوفتد کشاورزان در سرانجام آن[۱۳] سختي کشند * سال اول دو بخش از پنج ستانند ، دوم سه ، سوم چهار ، پنجم بدستور برگیرند * و باندازهٔ جانقد یا جنس خواهش رود * سال سوم خواهش ده ونیم ، ویک دام بر افزایند *

آئین بنجر *

چون از سیلابي بودن فراوان تفاوت رود بدین گونه باز خواست نمایند *

* ربیعي * گندم سیلابي ، سال اول از بیگهه نیم من ، دوم یک من ، سوم دو ، چهارم سه ،

---

(۱) [د] آئین ؟ ‖ (۲) این جمله در [د] نیست ‖ (۳) [د] گره [م و ک] کرنج گروهاگروه و این لفظ در حاشیه [ش ف] هم نوشته * وکر بهندي بمعنی محصول ‖ (۴) [ف م و] فروق ‖ (۵) حرف واو در [ف م و ض د] نیست ‖ (۶) [د] نخاش ؟ ‖ (۷) [ش] کیاني * [د] کبابي ‖ (۸) [ض د م] درائي * در [و] نیست ‖ (۹) [د] قتاغه ‖ (۱۰) [ه ف] پاك * [ش] پکه * [ض ظ و] یکه * [د] بیک * وخسرو در قران السعدین فرماید * بیت * ابی دهلي وای بتان ساده پگ بسته و ریشه کج نهاده * و در شرح این بیت نوشته‌اند که پگ بها وکاف فارسي مخفف پاگ و این لفظ هندیست بفارسي دستار گویند وبعربي سبّ بکسر سین و تشدید موّحده، و ریشه کنایت از طرهٔ دستار ‖ (۱۱) [ش و] فروشنده ، وخرنده ‖ (۱۲) [ض د ف] پتي ونمد * ودر [ه] پتي بتای فوقانیٔ هندي نوشته ‖ (۱۳) در [ض د] نیست ‖

پنجم بدستور* سرشفِ بارانی ، سالِ اوّل پنج سیر ، دوم بیست و پنج ، سوم سی و پنج ، چهارم یک من و ده[14] سیر ، پنجم بسانِ پولج * فخرد ، سالِ اوّل از سیلابی ده سیر و از بارانی پنج ، دوم از هر دو سی سیر ، سوم از هر دو یک من و ده سیر ، چهارم دو من و ده سیر * پنجم چون پولج * جو سالِ اوّل از سیلابی نیم من و از بارانی پنج سیر ، دوم از سیلابی یک من و از بارانی سی و پنج سیر ، سوم از سیلابی دو من و از بارانی یک من و نیم ، چهارم از سیلابی سه من و از بارانی دو من و نیم ، پنجم بدستور* عدس سالِ اوّل از سیلابی ده سیر و از بارانی پنج سیر ، دوم از هر دو سی سیر ، سوم از هر دو یک من و ده سیر ، چهارم از هر دو یک من و سی سیر ، پنجم بآئینِ پیش * ارزن سالِ اوّل از سیلابی ده سیر و از بارانی پنج ، دوم از هر دو بیست و پنج سیر ، سوم سی و پنج ، چهارم یک من ، پنجم بسانِ پولج* کتان سالِ اوّل از سیلابی ده سیر و از بارانی پنج ، دوم از سیلابی نیم من و از بارانی پنج سیر ، سوم از هر دو سی سیر ، چهارم یک من و ده سیر ، پنجم بدستور *

* خریفی * ماش سالِ اوّل از سیلابی نیم من و از بارانی پنج سیر ، دوم از سیلابی یک من و از بارانی نیم من ، سوم از سیلابی یک و نیم من و از بارانی یک من ، چهارم از سیلابی دو من و ده سیر و از بارانی یک و نیم ، پنجم چون پولج * جوار سالِ اوّل از سیلابی نیم من و از بارانی پنج سیر ، دوم از سیلابی یک من و از بارانی نیم من ، سوم از سیلابی دو من و از بارانی یک من ، چهارم از سیلابی سه من و از بارانی دو * پنجم پولج‌آسا * موته از بارانی سالِ اوّل پنج سیر ، دوم نیم من ، سوم سی سیر ، چهارم یک من و ده ، پنجم بسانِ پولج * لهدره از بارانی سالِ اوّل پنج سیر ، دوم نیم من ، سوم یک من و ده سیر ، چهارم دو من ، پنجم بدستور* کودرون[1] سالِ اوّل از سیلابی نیم من و از بارانی پنج سیر ، دوم از سیلابی یک من و از بارانی نیم من ، سوم از سیلابی دو من و از بارانی یک و نیم ، چهارم از سیلابی سه من و از بارانی دو و نیم ، پنجم بطرزِ پیش * مندوه سالِ اوّل از سیلابی نیم من و از بارانی پنج سیر ، دوم از سیلابی یک من و از بارانی سی سیر ، سوم از سیلابی دو من و از بارانی یک و نیم ، چهارم از سیلابی سه من و از بارانی دو و نیم ، پنجم موافقِ دستور * کودری سالِ اوّل از سیلابی ده سیر و از بارانی پنج ، دوم از هر دو بیست و پنج ، سوم از هر دو سی و پنج ، چهارم یک من و ده سیر ، پنجم بسانِ پیش* کال سالِ اوّل از سیلابی ده سیر و از بارانی پنج ، دوم از هر دو بیست و پنج ، سوم سی و پنج ، چهارم یک من و ده سیر ، پنجم بدانسان * توریا سالِ اوّل از سیلابی نیم من و از بارانی پنج سیر ، دوم از سیلابی یک من و از بارانی بیست و پنج سیر ، سوم از سیلابی یک من و ده سیر و از بارانی سی و پنج سیر ، چهارم از سیلابی یک و نیم من و از بارانی یک من و ده سیر ، پنجم بدستور پیش* شاماخ سالِ اوّل از سیلابی ده سیر و از بارانی پنج ،

---

(١) [ش] کودون * [ض د] کودرم موافق صفحهٔ ٦٢ ‖ (١٤) [ض د] سیزده ‖

دوم از هر دو بیست و پنج ، سوم سي وپنج ، چهارم یك من و ده سیر ، پنجم بدان آئین * ازین سالِ اوّل از سیلابي ده سیر و از بارانی پنج ، دوم از هر دو سي سیر ، سوم یك من ، چهارم یك و نیم ، پنجم بسانِ پیش * کنجد از بارانی سالِ اوّل پنج سیر ، دوم بیست ، سوم سي ، چهارم یك من و ده سیر ، پنجم بدان‌گونه *

و در سالِ چهارم ده و نیم و یک دام بازیافت شود * و امروز چنان قرار گرفت ، در پنجر سالِ اوّل هر بیگهه یك سیر یا دو سیر بر گیرند ، دوم پنج سیر ، سوم ششم بخش ، چهارم چهارم حصّه و یک دام ، و دیگر سنوات بسوم بخش بسند اوفتد * و لختے در سیلابي تفاوت رود *

و در همه مراتب کشاورز از نقد و غلّه هرچه آسان داند برگذارد * و زمینِ پنجرِ دامن‌کوه و سیلابیِ پرگناتِ سرکارِ سنبل (۱) و بهرائچ بنجر نماند چندان بسیلابها خاکِ نو در آید که از پولج آسان و افزون برده * گیتي خداوند از وفورِ مهرباني برابرِ آن شمرد * و در نقد یا کنکوت یا بهارلي خواهشِ مال اختیار کشاروز را باشد *

آئینِ نوزده ساله *

همواره کاردانانِ آگاه برنشستے و نرخنامهای مُلك برگرفتے و ژرف‌نگهی کرده ازان ارزِ غلّه گرفتے * زمینِ پولج که گذارش یافت زر قرار دادے * از سالِ (۲) ششمِ الٰهي موافقِ نهصد و شصت و هشتِ ۹۶۸ هلالي تا سالِ بیست و چهارم بفراوان کارش بدست آورد و برای شناسائي بجدول درکشید * و هر سال (۳) را بهندسه نشانمند گردانید *

---

(۱) [د] سنبهل ॥ (۲) این جمله در [ض د] چنین نوشته - از سال ششم الٰهي تا سال بیست و چهارم بجدول درکشید فقط ॥ (۳) این جمله در [ض د] نیست ॥

ربیعیٔ صوبهٔ آگره *

	ششم(۲)وهفتم سالِ الهي	سنه ۸	سنه ۹	سنه ۱۰	سنه ۱۱	سنه ۱۲	سنه ۱۳	سنه ۱۴	سنه ۱۵	سنه ۱۶	سنه ۱۷	سنه ۱۸	سنه ۱۹	سنه ۲۰	سنه ۲۱	سنه ۲۲	سنه ۲۳	سنه ۲۴
گندم	نود دام	هشتاد تا نود	نود	پنجاه تا شصت	پنجاه و شش تا شصت	پنجاه و شش تا شصت	پنجاه‌وشش تا شصت	پنجاه‌ودو تا شصت	سي‌وهشت تا چهل و هشت	سي وشش تا پنجاه و دو	سي وشش تا هفتاد و چهار	چهل و سه تا پنجاه و چهار	سي‌ودو تا پنجاه	چهل تا پنجاه و هشت	چهل ودو ونيم تا هشتاد	شصت و چهارتا نود و چهار	چهل تا پنجاه و هشت	پنجاه و دو تا صد و شانزده
نخودِ كابلي									سي وسه تا پنجاه وهفت	سي وسه تا پنجاه وهفت	سي وسه تا پنجاه وهفت	سي وسه تا پنجاه و هفت	سي وسه تا پنجاه وهفت	سي وسه تا پنجاه وهفت	سي وسه تا پنجاه وهفت	سي وسه تا پنجاه و هفت	بيست و شش تا پنجاه ودو	پنجاه تا هشتاد و پنج
نخودِ هندي	هفتاد وشش تا هشتاد / هشتاد دام	هشتاد	هشتاد	چهل و چهارتا پنجاه و شش	چهل و چهارتا پنجاه و شش	چهل و چهارتا پنجاه و شش	چهل‌وچهار تا پنجاه و شش	سي ودو تاچهل	بيست تا سي و هشت	بيست	بيست تا چهل و هشت	نوزده تا بيست وهشت	نوزده تا بيست	بيست و يك تا سي وهشت	نوزده تا چهل‌وچهار ونيم	بيست و شش و نيم تا چهل	بيست‌ودو تا سي و هفت	چهل تا هشتاد وشش
جو	شصت‌و شش تا هفتاد / هشتاد دام	شصت		سي و هشت تا پنجاه	سي و هشت‌تا پنجاه	چهل تا پنجاه و ودو	چهل تا پنجاه و چهار	سي و شش تا چهل	بيست‌ويك تا بيست وهشت	بيست‌ويك تا سي و چهار	بيست‌ويك تا پنجاه وچهار	بيست و هشت تا هشتاد	بيست‌تا چهل	بيست و شش چهل	بيست و هشت تا پنجاه ودو ونيم	سي وشش تا پنجاه و چهار	بيست وسه تا سي و شش	چهل تا نود
ترکاري	هشتاد دام	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	پنجاه ودو تا شصت	پنجاه تا هفتاد	پنجاه تا شصت	چهل تا پنجاه وچهار	چهل تا شصت	چهل‌وچهار تا شصت ودو	چهل‌وچهار تا شصت	چهل و چهار تا شصت	چهل و شش تا شصت	چهل و شش تا شصت
كوكنار	صدوشصت دام	صد و شصت	صد و شصت	صد و چهل	صد و چهل	صد و چهل	صد وچهل	صد و چهل	صد و سي	صد تا صد و سي	صد تا صد و سي	صد تا صد و سي	صد تا صد و سي	صد تا صد و سي	صد تا صد و سي	صد تا صد و سي	صد تا صد و سي	صد تا صد و سي
تخمِ معصفر / نيم من	نيم	نيم	هشتاد دام	هشتاد دام	هشتاد دام	هشتاد دام	هشتاد	هفتاد تا هفتاد و شش	شصت تا هفتاد	شصت تا هفتاد	پنجاه و دو تا هفتاد	پنجاه تا هفتاد	چهل تا هفتاد و سه	پنجاه و چهارتا هفتاد و سه	پنجاه و چهار تا هفتاد و سه	چهار تا هفتاد و سه	پنجاه و چهار تا هفتاد و سه	پنجاه و چهار تا هفتاد و سه
كتان				*شصت تا هشتاد	شصت تا هشتاد	شصت تا هشتاد	شصت‌تا هشتاد	پنجاه تا پنجاه وشش	بيست و چهار تا سي	هژده تا بيست وهشت	بيست و سه تا بيست و شش	بيست و چهارتا بيست و هشت	بيست و چهارتا بيست و شش	بيست و چهارتا بيست و شش	شانزده تا سي‌وچهار ونيم	شانزده تا سي وچهار ونيم	هژده تا بيست و شش	بيست و چهارتاچهل ودو

سرشف	هشتاد دام	هشتاد	هشتاد	شصت تا هشتاد	شصت تا هشتاد	شصت تا هشتاد	شصت تا هشتاد	پنجاه تا پنجاه و شش	بیست‌ودو تا سي	بیست تا سي	بیست و چهارتا سي و دو	بیست و دو تا سي	نوزده و نیم تا سي	نوزده تا سي و دو	بیست ودو تا بیست و شش	بیست و دو تا سي	بیست ونیم تا سي و دو	هژده ونیم تا بیست و شش	سي تا چهل و هشت
عدس	شصت دام	شصت تا شصت و هشت	پنجاه	سي و دو تا پنجاه	سي و دو تا پنجاه	سي و دو تا پنجاه	سي و دو تا پنجاه	بیست و شش تا سي و دو	پانزده تا بیست و چهار و نیم	پانزده تا بیست و هشت	پانزده تا سي	پانزده تا بیست و دو	هفده تا بیست و پنج	پانزده تا بیست و سه	پانزده تا بیست و دو	پانزده تا سي	شانزده تا بیست و نیم	شانزده تا بیست و چهار	بیست و پنج تا پنجاه
ارزن	چهل و چهار دام	چهل و چهار	بیست	سي	سي	سي	سي	بیست و شش تا بیست و هشت	چارده تا بیست	پانزده تا بیست و دو	پانزده تا بیست و چهار	چارده تا هفده	شانزده تا نوزده	یازده و نیم تا بیست و پنج	چارده تا هفده	چارده تا هژده	دوازده و نیم تا بیست و چهار	دوازده تا بیست و چهار	شانزده تا سي و چهار
مشنگ		شصت و هشت						پانزده تا بیست و شش	پانزده تا چهل و دو	پانزده تا چهل و دو	پانزده تا چهل و دو	هفده تا بیست و هشت	هفده تا سي	هفده تا سي	نوزده تا بیست و چهار	هفده تا سي	هفده تا سي	هژده تا بیست و هشت	سي و دو و نیم تا پنجاه و شش
خربزهٔ ولایتي								صد و بیست دام	هشتاد و شش تا صد و بیست	هشتاد و شش تا صد و بیست	هشتاد و شش تا صد و بیست	هشتاد و شش تا صد و بیست	هشتاد وشش تا صد و بیست	هشتاد و شش تا صد و بیست	هشتاد و شش تا صد و بیست	هشتاد و شش تا صد و بیست	هشتاد و دو تا صد و بیست	هشتاد و دو تا صد و بیست	هشتاد و دو تا صد و بیست
خربزهٔ هندي	ده دام	ده			هشت	هشت	هشت	شانزده	شانزده	پانزده تا شانزده	پانزده تا شانزده	پانزده تا شانزده	پانزده تا شانزده	پانزده تا شانزده	هشت‌تا شانزده	پانزده تا شانزده	دوازده تا شانزده	دوازده تا شانزده	دوازده تا ناشانزده
شالي کور	شصت دام	شصت	شصت	پنجاه تا شصت	پنجاه و چهار تا شصت	شصت	پنجاه و چهار تا هفتاد	چهل تا پنجاه و چهار	سي و شش تا چهل و چهار	سي و شش تا پنجاه و چهار	سي و دو تا پنجاه	سي و دو تا چهل و دو	سي و چهار تا پنجاه و شش	سي و چهار تا پنجاه و چهار	سي و دو تا چهل و دو	سي و شش تا پنجاه و چهار	سي و چهار تا چهل (۲) و هشت	سي و چهار تا چهل و هشت	پنجاه تا هفتاد
اجوابن	هشتاد دام	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هفتاد	هفتاد	هفتاد تا نود	هفتاد تا هفتاد و یک	شصت تا نود	پنجاه تا هشتاد	هفتاد تا نود	هفتاد	هفتاد تا نود	هفتاد تا نود	هفتاد تا هفتاد و چهار	هفتاد و دو تا هفتاد و چهار

پیاز									هفتاد تا هفتاد و سه دام	پنجاه و چهار تا هفتاد (۲)	هفتاد تا هفتاد و سه	هفتاد تا هفتاد و دو	هفتاد و دو تا هشتاد	هفتاد تا هشتاد	هفتاد تا هشتاد	هفتاد تا هشتاد	هفتاد تا هشتاد	هفتاد تا هشتاد
شملیت									هفتاد دام	هفتاد	پنجاه تا هفتاد	چهل تا هفتاد	پنجاه تا هشتاد	هفتاد	شصت تا هفتاد	بیست و هشت تا هشتاد	سي و دو تا هشتاد	چهل تا هشتاد
گزر	یک من	یک من	یک من						بیست تا سي	بیست تا سي	بیست تا بیست و هشت	بیست تا چهل	شانزده تا بیست و شش	بیست تا چهل	شانزده تا بیست و شش	هژده تا بیست و پنج	هژده تا بیست و پنج	بیست و دو تا چهل
کیو									بیست و چهار تا بیست و پنج	بیست و چهار تا بیست و پنج	بیست و چهار تا بیست و پنج	بیست و چهار تا بیست و پنج (۲)	بیست و پنج	بیست و چهار تا بیست و پنج	بیست و پنج	بیست و پنج	بیست و پنج	شانزده

خریفی صوبهٔ آگره*

	سنهٔ ششم و هفتم	سنه ۸	سنه ۹	سنه ۱۰	سنه ۱۱	سنه ۱۲	سنه ۱۳	سنه ۱۴	سنه ۱۵	سنه ۱۶	سنه ۱۷	سنه ۱۸	سنه ۱۹	سنه ۲۰	سنه ۲۱	سنه ۲۲	سنه ۲۳	سنه ۲۴
نیشکر پوندهٔ				صد و هشتاد تا دویست	صد و هشتاد تا دویست	صد و هشتاد تا دویست	صد و هشتاد تا دویست	صد و هشتاد تا دویست	صد و پنجاه تا دویست	صد و پنجاه تا دویست	صد و هشتاد تا دویست	صد و هفتاد تا دویست	صد و شصت تا دویست	صد و هشتاد تا دویست	صد و هشتاد تا دویست	صد و هشتاد تا دویست	صد و هشتاد تا دویست	صد و هشتاد تا دویست
نیشکر سادهٔ	(۳) صد و هشتاد دام	صد و هشتاد	صد و هشتاد	صد و چهل تا صد و شصت	صد و چهل تا صد و شصت	صد و چهل تا صد و شصت	صد و چهل تا صد و شصت	صد و سي و چهار تا صد و پنجاه و چهار	صد و دوازده تا صد و هفتاد و چهار	صد تا صد و پنجاه	نود تا صد و سي و چهار	نود و شش تا صد و سي و چهار	نود و شش تا صد و سي و چهار	نود و (۴) چهار تا صد وسي و نه	صد و چهار تا صد و هفتاد	صد تا صد و چهل	هفتاد و شش تا صد	هشتاد و هشت تا صد و بیست و شش
شالیِ مشکین				هفتاد تا هشتاد	هفتاد تا هشتاد	هفتاد تا هشتاد	هفتاد تا هشتاد	شصت و چهار تا هفتاد	پنجاه و دو تا شصت و چهار	بیست و نه تا هفتاد و چهار	چهل تا شصت و چهار	پنجاه و دو تا هفتاد	چهل و دو تا هفتاد	چهل و هفت تا هفتاد و هفت تا هشتاد	چهل و هفت تا هشتاد	چهل و هفت تا هشتاد	پنجاه و شش تا هشتاد	شصت تا هشتاد

شالي ساده	هفتاد (۱) دام	هفتاد	هفتاد	شصت ۰	هفتاد	پنجاه و دو تا شصت	پنجاه و دو تا شصت	پنجاه و شش تا شصت و پنج	چهل و چهار تا پنجاه و دو	سي و شش تا چهل و پنج	سي و شش تا چهل و پنج (۲)	سي و شش تا پنجاه و دو	چهل و هشت دام	چهل تا هفتاد و چهار	بيست و پنج تا پنجاه و هشت	بيست و نه تا پنجاه	سي و چهار تا پنجاه	سي و شش تا چهل و دو	سي و هشت و نيم تا شصت و شش	چهل و شش تا چهل و هشت
شالي موجي												چهل و هشت تا شصت و پنج	چهل و هشت دام		چهل و هشت تا شصت و پنج	چهل و هشت تا شصت و پنج	چهل و هشت تا شصت و پنج	چهل و هشت تا شصت و پنج	چهل و هشت تا شصت و پنج	چهل و هشت تا شصت و پنج
پنبه	صد و بيست دام	صد و بيست	صد و سي	صد و ده	صد و ده	صد و ده	صد و ده	صد	هفتاد و نود و دو	نود	هشتاد و پنج تا نود	هفتاد تا نود	هفتاد و شش تا صد و يک و نيم	پنجاه و نه تا نود و چهار	هفتاد تا نود	شصت و دو تا نود	هفتاد تا نود	شصت تا نود	چهل و چهار تا پنجاه و هشت	چهل و چهار تا شصت
ترکاري	هشتاد دام	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هفتاد	هفتاد	شصت تا هفتاد	شصت تا هشتاد	شصت تا هشتاد	پنجاه تا هفتاد	پنجاه تا هفتاد	شصت تا هشتاد	شصت تا هشتاد	پنجاه و شش تا هفتاد و شش	پنجاه و شش تا هفتاد
کنجد	شصت دام	شصت	هشتاد	هفتاد	هفتاد	هفتاد	هفتاد	هفتاد	شصت تا شصت و چهار	پنجاه	پنجاه	چهل تا پنجاه	بيست و هشت تا پنجاه	بيست و پنج (۳) و نيم تا پنجاه	بيست و يک تا سي و هشت	بيست و يک تا سي و دو و نيم	بيست و پنج تا سي و شش و نيم•	بيست و چهار تا سي و هفت	ده و نيم تا چهل و دو
موته	چهل و هشت دام	چهل و هشت	پنجاه و چهار	سي و شش تا چهل و چهار	چهل تا پنجاه	چهل تا چهل و هشت	سي تا سي و شش	بيست تا بيست و هشت	نوزده تا سي و شش	نوزده تا بيست و شش	چهارده تا بيست و دو	هژده تا بيست و سه و نيم	(۴) سيزده تا بيست و يک	ده و نيم تا بيست	نوزده تا بيست و شش	سيزده تا بيست و يک (۵)	شانزده و نيم تا سي و دو	سيزده تا بيست و پنج	شانزده و نيم تا سي و دو
ماش	چهل و هشت دام	چهل و هشت	پنجاه و چهار	سي و شش تا چهل و چهار	چهل و چهار	چهل تا چهار و پنجاه	چهل تا چهل و چهار	سي و دو تا سي و شش	بيست و هشت تا سي و دو	بيست و پنج و نيم تا سي و دو	بيست و شش تاسي و دو دام و هژده (۶) جينل	بيست و پنج تا سي و شش	بيست و دو تا چهل	(۷) بيست و پنج و نيم تا چهل و پنج	بيست و دو تا چهل	بيست و دو تا سي و (۷) نه و نيم	بيست و دو تا چهل	بيست و هفت تا چهل و هفت و نيم	بيست و شش و نيم تا پنجاه

مونگ	چهل و هشت دام	چهل و هشت	چهل و هشت	چهل و چهار	چهل و چهار	چهل و چهار	چهل و چهار	چهل و چهار	سي و دو تا چهل	سي و دو تا چهل	سي و دو تا چهل	سي و دو تا چهل	بيست و شش تا چهل	بيست و دو تا سي و چهار	بيست و هفت(۱) تا چهل و هشت	بيست و دو تا سي و چهار	بيست و هفت(۲) تا چهل و چهار	سي و دو تا بيست پنجاه
جوار	پنجاه دام	پنجاه	شصت	چهل تا چهل و هشت	چهل تا چهل و هشت	چهل تا چهل و هشت	چهل تا چهل و هشت	سي تا چهل	بيست و شش تا سي	بيست و چهار تا سي و هشت	بيست و چهار تا سي	بيست و دو تا سي و چهار	بيست و چهار تا سي و چهار	بيست و شش تا چهل و هفت	بيست ودو نيم تا چهل و شش و نيم	بيست و دو تا سي و چهار و نيم	سي و چهار تا چهل و هشت	سي و چهار تا پنجاه و سه
لهدره	چهل و هشت دام	چهل و هشت	چهل و هشت تا پنجاه	سي و شش تا چهل و چهار	سي و شش تا پنجاه	سي و شش تا چهل و چهار	بيست تا بيست و چهار	بيست تا سي و چهار	بيست تا بيست و چهار	بيست تا سي و شش	بيست تا بيست و چهار	هژده تا بيست و چهار(۳)	هفده تا سي و يك و نيم	هفده تا سي و يك و نيم	هژده تا سي و سه	هژده تا سي و سه	بيست تا سي	بيست و چهار تا چهل
لويا									بيست تا سي و دو	پانزده تا چهل و دو	بيست تا سي و دو	چهارده تا سي و دو	نوزده تا سي و دو	نوزده تا سي و هفت	شانزده تا سي و شش و نيم	نوزده تا سي و هفت	نوزده تا بيست و هفت	بيست و دو تا سي و هفت
كودرم	چهل و چهار دام	چهل و چهار	پنجاه	چهل و چهار	چهل تا چهل و چهار	چهل تا چهل و چهار	چهل تا چهل و هشت	سي تا سي و شش	بيست تا بيست و سه	بيست تا سي و دو	بيست و يك تا بيست و دو و نيم	نوزده تا بيست و چهار	شانزده تا سي و دو	هژده و نيم تا سي و پنج	هژده و نيم تا سي و پنج	بيست و يك تا سي و نه	بيست و يك تا چهل و دو و نيم	بيست و چهار تا پنجاه
كوري	چهل دام	چهل	پنجاه	بيست و چهار	بيست و چهار	بيست و چهار	بيست و چهار	بيست و چهار	شانزده تا بيست	ده تا بيست و سه	هشت تا بيست و سه و نيم	هشت تا نا بيست و سه	ده تا بيست و سه	هفت تا بيست و سه و نيم	پنج تا بيست و سه و نيم	پنج تا بيست و سه و نيم	هفت تا بيست و سه و نيم	هفت تا بيست و سه
شماخ	سي و شش دام	سي و شش	پنجاه	بيست و شش تا سي	بيست و شش تا سي	سي تا سي و شش	بيست و شش و نيم تا سي و چهار	هژده تا بيست	ده تا بيست	ده تا دوازده	ده تا بيست	ده تا دوازده	هفت تا دوازده	هشت تا شانزده	شش و نيم تا پانزده و نيم	شش و نيم تا چهارده	هفت تا هفده	هفت تا سيزده	نه تا چهارده
گال	چهل و چهار دام	چهل و چهار	پنجاه	سي و شش تا چهل	سي و شش تا چهل	چهل	چهل	بيست و دو تا بيست و هشت	سيزده تا چهارده	سيزده تا بيست و هشت	سيزده تا چهارده	سيزده تا چهارده	هژده تا چهارده	هشت تا چهارده	نه تا هفده	نه تا بيست و سه	هشت و نيم تا بيست و سه	هشت و نيم تا هژده و نيم	دوازده تا هژده

ارزن	چهل و چهاردام	چهل و چهار	پنجاه	سي تا چهل	سي و شش[۲] تا چهل	سي و دو تا چهل	سي و شش تا چهل	سي و شش تا چهل	سي و شش تا سي	پانزده تا بيست و چهار	پانزده تا سي و شش	پانزده[۱] تا بيست و چهار	پانزده[۱] تا سي و شش	سيزده تا بيست و چهار	سيزده تا بيست و چهار	سيزده تا بيست و چهار	دوازده تا بيست	دوازده تا بيست و هشت
منذره	چهل و هشت دام	چهل و هشت	پنجاه															
نيل	صد و چهل دام	صد و چهل	صد و شصت	صد و چهل	صد و چهل	صد و چهل	صد و چهل	صد و بيست و شش تا صد و سي	صد و بيست و شش تا صد و سي	صد و بيست و چهار تا صد و سي و دو	صد و شانزده تا صد و سي و شش	صد و شانزده تا صد و چهل	صد و سي تا صد و شصت	صد و سي و شش تا صد و چهل	صد و سي و شش تا صد و چهل	صد و هفت تا صد و چهل	صد و شش تا صد و چهل	صد و سي[۳] و شش تا صد و چهل
سن	هشتاد دام	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هفتاد تا هفتاد و شش	هفتاد تا هفتاد و شش	هفتاد تا هفتاد و شش	هفتاد تا هفتاد و هشت	هفتاد تا هفتاد و شش	شصت	شصت تا هفتاد و شش	هفتاد تا هفتاد و شش	هفتاد و چهار تا هفتاد و هشت	هفتاد تا هفتاد و شش	شصت تا هشتاد و چهار
توريا	هشتاد دام	هشتاد								سي و دو تا چهل	سي تا چهل	سي و دو تا چهل	چهار تا چهل	بيست و سه و نيم تا سي و دو	بيست و شش تا چهل	هفده و نيم	بيست و شش تا چهل	بيست و سه تا چهل
زرد چوبه										صد	صد	صد	صد	صد	صد	صد	صد	صد
كچالو										هفتاد دام	هفتاد	شصت تا هفتاد	پنجاه و چهار تا هفتاد	شصت تا هفتاد	شصت تا هفتاد	شصت تا هفتاد	شصت	شصت
كلت [قلت]										بيست و هشت دام	بيست و شش	بيست و دو	بيست و چهار	بيست و هشت	بيست و دو	بيست و چهار	بيست	بيست و شش

	اَرهر (۱)	آل (۱)	برنج (۱)															
حنا													پنجاه و هشت	پنجاه و هشت	پنجاه و هشت	پنجاه و هشت	پنجاه و هشت	پنجاه و سه
کچرهٔ هندوانه													ده دام	ده	ده تا دوازده	نه تا یازده	نه ونیم تا پانزده	ده تا سیزده
پان													صد و هشتاد دام					
سنگهارهٔ													صد دام					

[صفحهٔ ۳۰۴] (۱) این جدولها موافق [ه] و [گ] است * در [ش ۴ و] نیست * صاحب [د] ظاهرا از [گ] نقل کرده است * ودر [ف اض] فراوان اختلافات واغلاط واقع است چنانکه این نسخها قابل اعتبار نیست ‖ (۲) در [ه] نیست ‖

[صفحهٔ ۳۰۵] (۱) [گ د] هفده ‖ (۲) [گ د] شش ‖

[صفحهٔ ۳۰۶] (۱) [گ د] هفتاد وچهار ‖ (۲) در [ه] نیست ‖ (۳) در [ه] نرخها چنین نوشته - ۱۸۰ دام * ۸۰ * ۸۰ * ۱۶۰ * ۱۸۰ * ۱۸۰ * ۱۸۰ * ۱۷۰ تا ۱۸۰ * ۱۸۴ تا ۵۸۰ * ۱۰۰ تا ۱۳۴ * ۸۶ ونیم تا ۱۱۰ * ۱۰۰ تا ۱۲۰ * ۱۰۰ تا ۱۳۰ * ۸۶ ونیم تا ۱۳۴ ونیم * ۸۶ ونیم تا ۱۶۵ ونیم * ۷۰ تا ۸۶ * ۷۰ تا ۸۶ * ۸۰ تا ۱۲۶ ‖ (۴) [گ] ۱۰۴ تا ۱۳۹ ‖

[صفحهٔ ۳۰۷] (۱) [گ د] هشتاد ‖ (۲) [د] تا چهل فقط ‖ (۳) [د] بیست وپنج تا پنجاه ‖ (۴) [گ د] هژده ‖ (۵) هشت ‖
(۶) [گ د] تا سي ودو فقط ‖ (۷) الفاظ ونیم در [د] نیست ‖

[صفحهٔ ۳۰۸] (۱) الفاظ ونیم در [گ د] نیست ‖ (۲) [گ د] هشت ‖ (۳) [گ د] ویک ‖

[صفحهٔ ۳۰۹] (۱) [گ د] یازده ‖ (۲) [گ د] سي تا چهل ‖ (۳) در [گ د] نیست ‖

[صفحهٔ ۳۱۰] (۱) در [گ] نیست ‖

	سنهٔ الهي سنهٔ ٦ و ٧	سنه ٨	سنه ٩	سنه ١٠	سنه ١١	سنه ١٢	سنه ١٣	سنه ١٤	سنه ١٥	سنه ١٦	سنه ١٧	سنه ١٨	سنه ١٩	سنه ٢٠	سنه ٢١	سنه ٢٢	سنه ٢٣	سنه ٢٤
گندم	نود دام	نود	نود	شصت تا شصت و چهار	هشتاد تا صد	هشتاد تا صد	هفتاد	شصت ودو	چهل و هشت تا هفتاد	چهل ودو تا صد	چهل ودو تا صد	چهل و هشت تا هفتاد	چهل تا هفتاد	دونيم تا شصت و چهار و نيم (1)	چهل و هشت ونيم تا هشتاد و شش	شصت و دو ونيم تا هشتاد و شش	چهل تا شصت ودو	چهل تا هفتاد و پنج
نخود کابلي									سي و سه تا پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	سي و سه تا پنجاه	سي و (2) سه تا پنجاه	سي و سه تا هفتاد و پنج	بيست و شش تا هفتاد وپنج	چهل تا شصت و سه ونيم
نخود هندي	هشتاد دام	هشتاد	هشتاد	پنجاه و شش تا شصت و چهار	هفتاد و شش تا نود	هفتاد و شش تا نود	هفتاد و شش تا نود	پنجاه و شش تا نود	بيست و چهار تا هفتاد	سيزده تا چهل	سي و دو تا چهل و پنج	بيست تا چهل و پنج	بيست تا چهل و پنج	سي تا هفتاد و چهار و نيم	چهل و سه ونيم تا پنجاه و هفت ونيم	سي و سه تا پنجاه	بيست و دو ونيم تا چهل و چهار	بيست و چهار تا چهل و سه
جو	هفتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد تا يکصد و بيست	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هفتاد تا هفتاد و شش	پنجاه تا يکصد و شش	پنجاه تا صد	پنجاه تا صد	چهل تا صد	چهل تا صد	چهل تا صد	چهل و شش تا شصت	چهل و چهار تا شصت	چهل و سه تا شصت	سي و هفت تا شصت
ترکاري	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد تا صد و بيست	هشتاد	هشتاد	هفتاد تا هشتاد و شش	شصت تا هفتاد	چهل و چهار	بيست و هشت تا هفتاد	سي و دو تا پنجاه	سي تا پنجاه	بيست و يک تا پنجاه	بيست و دو تا پنجاه	بيست و دو و نيم تا چهل و هفت	چهل و پنج تا هشتاد و سه	سي و هشت تا پنجاه و شش	بيست و چهار تا پنجاه و شش
کرکنار	صد و شصت دام	صد و شصت	صد و شصت	صد و چهل	صد و چهل	صد و (3) چهل	صد و چهل	صد و سي	صد تا صد و سي	صد تا صد و سي	صد تا صد و سي	صد تا صد و سي	صد تا صد و سي	صد تا صد و سي	صد تا صد و سي	صد تا صد و سي	صد تا صد و سي	صد تا صد و سي
تخم معصفر	نيم من تخم	نيم من تخم	نيم من تخم	هفتاد تا هشتاد دام	هشتاد	هشتاد	هشتاد ٠	هفتاد و شش	شصت تا هفتاد	شصت تا هفتاد	شصت تا هفتاد	پنجاه و دو تا هفتاد	پنجاه تا هفتاد	چهل و سه تا هفتاد	پنجاه و شش تا هفتاد	پنجاه و شش تا هفتاد	پنجاه و شش تا هفتاد	پنجاه و شش تا هفتاد

کتان	هشتاد دام	هشتاد	هشتاد	هفتاد تا هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	سي تا هشتاد	بيست و شش تا شصت وچهار	سي تا شصت وچهار	هژده تا شصت وچهار	سي تا شصت وچهار	بيست تا شصت و چهار	بيست وسه تا بيست و هشت	بيست ودو تا سي و يک	بيست تا شصت و چهار	هژده تا شصت وچهار	هژده تا بيست ودو
سرشف	هشتاد دام	هشتاد	هشتاد	هفتاد تا هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	سي تا هشتاد	بيست و شش تا چهل و چهار	بيست و شش تا چهل و چهار	بيست ودو تا چهل و چهار	بيست و شش تا چهل و چهار	بيست وچهار تا چهل و چهار	بيست و شش ونيم تا چهل و شش ونيم	بيست و پنج تا چهل و سه	بيست وچهار تا چهل و چهار	بيست ودو تا چهل و چهار	بيست ودو تا سي
عدس	شصت دام	شصت	پنجاه	چهل تا پنجاه و چهار	پنجاه وچهار تا شصت	پنجاه وچهار تا شصت	پنجاه وچهار تا شصت	هژده تا چهل	هژده تا چهل	بيست وچهار تا چهل	پانزده تا چهل	پانزده تا چهل	بيست وچهار تا چهل	هژده تا چهل	بيست وچهار تا سي و شش	هژده تا چهل وسه	پانزده تا چهل	پانزده تا چهل	بيست و پنج تا بيست و هشت
ارزن	چهل وچهار دام	چهل وچهار	بيست	سي	چهل	سي تا چهل	بيست وشش تا سي و شش (۲)	نوزده تا سي وشش	هفده تا سي و شش	هفده تا سي و شش	چهارده تا سي و شش	شانزده تا سي و شش	چهارده تا بيست وسه	شانزده تا بيست وسه	چهارده تا بيست وسه	شانزده تا بيست وسه	شانزده تا بيست وسه	چهارده تا بيست وسه	چهارده تا سي و نيم
مشنگ								پانزده تا شصت	هژده تا چهل وسه	هفده تا چهل	چهارده تا چهل	پانزده تا چهل	هفده تا سي وچهار	هفده تا چهل وچهار	هژده تا چهل وچهار	هژده تا چهل وچهار	هفده تا بيست وهشت	هژده تا چهل وچهار	هژده تا چهل ويک و نيم
خربزهٔ ولايتي								صد و بيست دام	صد و بيست تا صد و شصت	صد و بيست تا صد و شصت	صد و بيست تا صد و شصت	هشتاد تا صد و شصت	شصت وشش تا صد و شصت	چهل و سه تا صد و شصت	هشتاد وشش تا صد و بيست	هشتاد وشش تا صد و بيست	هشتاد وشش تا صد و بيست	هشتاد وشش تا صد و بيست	هشتاد وشش تا صد و بيست
خربزهٔ هندي	ده دام	ده (۳)	ده (۳)	ده (۳)	ده	ده	ده	ده تا دوازده	دوازده تا شانزده	دوازده تا شانزده	دوازده تا شانزده	هشت تا شانزده	نه (۴) تا شانزده	دوازده تا چهل و دو	دوازده تا شانزده	دوازده تا شانزده	دوازده تا شانزده	دوازده تا شانزده	دوازده تا شانزده

شاليخ كوز	شصت دام	شصت	شصت	شصت	شصت	شصت	شصت تا هفتاد	شصت	پنجاه و چهار تا هشتاد	شصت	شصت	چهل تا شصت	چهل و چهار تا چهل و شش	چهل تا چهل و هشت	چهل تا چهل و هشت	چهل تا چهل و شش	سي و هشت تا چهل و شش	بيست و دو تا چهل و دو	سي و شش تا چهل و دو	سي و دو تا چهل و دو	چهل تا چهل و دو	چهل (۱) و دو تا پنجاه
اجوادن	هشتاد دام	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هفتاد تا صد	هفتاد تا صد	هفتاد تا (۲) صد	شصت تا صد	پنجاه و دو تا صد	پنجاه و دو تا هفتاد	هفتاد تا هفتاد وسه	پنجاه و دو تا هفتاد وسه	پنجاه و دو تا هفتاد وسه	پنجاه و دو تا هفتاد وسه
پياز													هفتاد تا صد	هفتاد تا صد	هفتاد تا صد	هفتاد تا صد	هفتاد تا صد	هفتاد تا هفتاد وشش	شصت و دو تا هفتاد وشش	هفتاد و دو تا هفتاد وشش	هفتاد و دو تا هفتاد وشش	هفتاد تا هفتاد نود و پنج و نيم
شمليت													سي وشش تا هفتاد	سي وشش تا هفتاد	سي وشش تا هفتاد	سي وشش تا هفتاد	سي وشش تا هفتاد	پنجاه و دو تا هفتاد وسه	پنجاه و دو تا هشتاد ودو	پنجاه و دو تا هفتاد ودو	بيست و هشت تا هشتاد	چهل تا هشتاد
گزر	يك من	يك من	يك من	يك من	يك من	يك من	(۳) يك من	(۳) يك من	(۳) يك من	(۳) يك من	(۳) يك من	(۳) يك من	بيست و چهار تا سي	بيست و چهار تا سي	بيست و چهار تا سي	بيست و سه تا چهل	بيست تا چهل	بيست تا سي و نه	بيست تا بيست و شش	بيست تا بيست و پنج	بيست تا بيست و پنج	چهارده تا بيست و پنج	شانزده تا بيست و چهار
كيو													بيست و چهار	بيست و چهار	بيست و چهار	بيست و چهار	بيست و پنج	بيست و پنج	بيست و پنج	بيست و پنج	بيست و پنج	شانزده	بيست و پنج

[صفحهٔ ۳۱۱] (۱) [گ د] دو و نيم ‖ (۲) اين خانه در [۵] خالي است ‖ (۳) [۵] چهل فقط ‖

[صفحهٔ ۳۱۲] (۱) [گ د] هفت ‖ (۲) [گ د] ۳۶ تا ۵۶ ‖ (۳) در [۵] نيست ‖ (۴) [۵] نوزده تا شانزده ‖

[صفحهٔ ۳۱۳] (۱) در [گ د] نيست ‖ (۲) [گ د] هشتاد ‖ (۳) اين خانها در [۵] خالي است ‖

خريفي صوبهٔ الهاباس

	سنهٔ لهي ۶ و ۷	سنه ۸	سنه ۹	سنه ۱۰	سنه ۱۱	سنه ۱۲	سنه ۱۳	سنه ۱۴	سنه ۱۵	سنه ۱۶	سنه ۱۷	سنهٔ ۱۸	سنه ۱۹	سنه ۲۰	سنه ۲۱	سنه ۲۲	سنه ۲۳	سنه ۲۴
نيشكر سياه					دويست دام	دويست	دويست	دويست	دويست	دويست	دويست	دويست	صد و هفتاد تا دويست	صد و شصت تا دويست	صد و هشتاد تا دويست	صد و هشتاد تا دويست	صد و هشتاد تا دويست	صد و هشتاد تا دويست
نيشكر ساده	صد و هشتاد دام	صد و هشتاد	صد و هشتاد	صد و شصت	صد و هشتاد	صد و هشتاد	صد و هشتاد	صد و هفتاد تا صد و هشتاد	صد و هفتاد و چهار تا صد و هشتاد (۱)	صد تا صد و چهل و چهار	هشتاد و شش و نيم تا صد و دو	صد تا صد و بيست	صد تا صد و سي	هشتاد و شش و نيم تا صد و سي و چهار	هشتاد و شش و نيم تا صد و شصت و پنج و نيم	هشتاد و شش تا هفتاد (۲)	هفتاد و شش تا هفتاد	هفتاد تا صد و بيست و شش
شالي مشكين				هشتاد دام	هشتاد	هشتاد تا نود	هشتاد	هشتاد (۳)	پنجاه و شش تا صد	پنجاه و شش تا هفتاد و شش و نيم	پنجاه و شش تا هفتاد و شش	پنجاه و شش تا هفتاد و شش	پنجاه تا هفتاد و شش	پنجاه و چهار و نيم تا هفتاد و هفت	چهل و نه تا هفتاد و هفت	چهل و نه تا هفتاد و هفت	پنجاه و شش تا هفتاد و شش	پنجاه و شش تا هفتاد و شش
شالي ساده	هفتاد دام	هفتاد	هفتاد	شصت	هشتاد تا نود	هشتاد تا نود	هفتاد	چهل و هشت	سي و شش تا هشتاد	سي و شش تا پنجاه و نه	سي و شش تا پنجاه و هفت و نيم	سي و چهار تا پنجاه و هفت و نيم	سي و هفت تا پنجاه و هفت و نيم	سي و هفت تا پنجاه و هشت	چهل و دو تا پنجاه و نه	چهل تا پنجاه	سي و شش تا چهل و چهار	سي تا شصت و يک
شالي مونجي									چهل و هشت	چهل و هشت	چهل و هشت	چهل و هشت	چهل و هشت	شصت	چهل و چهار و نيم	شصت و پنج	شصت و پنج	شصت و پنج
پنبه	صد و بيست دام	صد و بيست	صد و سي	صد و ده	صد و بيست	صد و بيست	صد و بيست	نود و شش	نود تا صد و بيست	نود تا صد و بيست	هفتاد تا صد و بيست	هفتاد تا صد و بيست	هفتاد تا صد و بيست	هفتاد تا صد و بيست	هفتاد تا صد و بيست و سه	هشتاد و نيم تا صد و دو نيم	هفتاد تا صد و دو نيم	پنجاه تا هفتاد

ترکاري	هشتاد دام	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هفتاد	هفتاد	شصت	پنجاه	پنجاه	شصت	شصت	شصت	شصت	شصت
										تا صد	تا صد	تا صد	تا صد	تا صد	تا صد	تا صد	تا نود وچهار	تا نود وچهار	تا نود وچهار	تا هشتاد وشش	تا نود ونه‌ونیم
کنجد	شصت دام	شصت	هشتاد	هفتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	پنجاه تا صد	سي ونه[1] تا پنجاه	سي ونه تا چهل	بیست تا هشت چهل	بیست تا هشت چهل	بیست و شش نیم تا سي وهشت	بیست ودو تا سي و دو	بیست وچهار تا سي ودو	بیست وچهار تا پنجاه و دو	بیست وچهار تا چهل وشش
موڼه	چهل وهشت دام	چهل وهشت	پنجاه وچهار	چهل وچهار	پنجاه وچهار تا هفتاد	پنجاه	پنجاه	سي وشش	بیست ودو تا شصت	بیست ونه تا چهل وشش	بیست ودو تا چهل وشش	بیست تا چهل وشش	هژده تا چهل وشش	سیزده تا سي	بیست ودو تا بیست وهشت	شانزده ونیم تا بیست	شانزده تا بیست رهفت	شانزده و نیم تا بیست وهشت
ماش	چهل وهشت دام	چهل وهشت	پنجاه وچهار	چهل وچهار	پنجاه وچهار تا هفتاد	پنجاه	چهل وهشت	سي وشش	بیست وهشت تا هفتاد	بیست وهشت تا چهل ودو	بیست وهشت تا چهل ودو	بیست وچهار تا چهل ودو	بیست وپنج تا چهل ودو	بیست وهفت تا چهل وچهار	بیست ویك تا چهل وچهار	بیست ویک تا چهل	بیست وچهار تا چهل وپنج	بیست وچهار تا چهل وپنج
مونگ	چهل وهشت دام	چهل وهشت	چهل وهشت	چهل وچهار	چهل وچهار	چهل وچهار	چهل وچهار	چهل وچهار	سي ودو تا هفتاد ودو	سي ودو تا چهل وشش	سي ودو تا چهل وشش	سي تا چهل وشش	سي‌وهشت تا چهل وشش	سي ودو ونیم تا چهل وهشت	بیست‌و هشت‌ونیم تا پنجاه وشش	سي وچهار تا پنجاه وشش	سي تا پنجاه	بیست وشش تا پنجاه وشش
جوار	پنجاه[2] دام	پنجاه	شصت	چهل وهشت	شصت	چهل وهشت	چهل وهشت	چهل	بیست وشش	بیست وشش	بیست وشش	بیست وشش تا بیست وهفت	بیست و دو تا بیست وشش	بیست ونه تا چهل و شش ونیم	بیست و دووونیم تا پنجاه وچهار	سي تا پنجاه و چهار	سي ودو تا چهل	بیست وچهار تا چهل وچهار
لهڎه	چهل وهشت دام	چهل وهشت	چهل وهشت	چهل وچهار	پنجاه تا پنجاه وشش	پنجاه تا پنجاه و شش	پنجاه تا پنجاه وشش	چهل تا پنجاه وشش	بیست	بیست	بیست	بیست تا بیست ودو	شانزده تا چهل	بیست تا چهل وهشت	بیست تا چهل وهشت	بیست تا چهل وهشت	بیست وچهار تا چهل	بیست وسه تا شصت ویک

لوبیا (۱)													(۱) پنجاه وشش	(۱) چهل ودو	(۱) سي ودو تا چهل وهو	(۱) سي ودو تا چهل ودو	(۱) سي ودو تا چهل ودو	(۱) سي و چهار تا چهل وچهار ونيم	(۱) بيست وهشت تا پنجاه وهشت	(۱) بيست تا سي و شش ونيم	(۱) بيست تا چهل وچهار
کودرم	چهل و چهار دام	چهل وچهار	چهل وچهار	چهل وچهار	چهل و چهار	چهل وچهار	چهل وچهار شصت	پنجاه وچهار شصت	چهل وچهار شصت و چهار				بيست ويك تا شصت	بيست ويک تا سي و سه	بيست تا چهل و چهار	بيست تا بيست ودو	شانزده تا سي و شش ونيم	بيست ويک ونيم تا سي و هشت	سي ويک تا چهل وهشت	بيست وشش تا چهل وهشت	بيست ودو تا سي	بيست ويک تا سي ونه ونيم
کوزي	چهل دام	چهل	پنجاه	بيست و چهار	سي	سي	سي	پنجاه وچهار تا و چهار	سي	بيست	سي	ده	ده	ده	ده	هفت تا بيست ودو	هفت تا چهارده	هفت تا چهارده	هفت تا چهارده	هفت تا چهارده	ده	هفت تا چهارده
شماخ	سي و شش دام	سي و شش	پنجاه	سي	سي وشش	پنجاه وچهار	سي وشش تا پنجاه وچهار	پي	سي	بيست	ده تا چهل	ده تا بيست ودو	ده تا بيست ودو	ده تا بيست ودو	بيست	سي	پنجاه وچهار	سي وشش تا پنجاه وشش	هفت تا چهارده	هشت تا بيست ودو	هفت تا بيست ودو	ده تا بيست ودو	ده ونيم تا هژده	هفت تا چهارده	(۲) ده تا هفده
گال	چهل وچهار دام	چهل وچهار	پنجاه	چهل	پنجاه تا پنجاه وشش	پنجاه تا پنجاه وشش	پنجاه تا پنجاه وشش	بيست وهشت	سيزده تا چهل وچهار	سيزده تا بيست وچهار	سيزده تا بيست وچهار	ده تا بيست وچهار	هشت تا بيست وچهار	پانزده تا بيست وسه	پانزده تا بيست وسه	ده ونيم تا بيست ويك ونيم	پانزده تا بيست وسه	چهارده ونيم تا بيست وچهار	دوازده تا بيست ودو ونيم			
ارزن	چهل وچهار دام	چهل وچهار	پنجاه	چهل	چهل	چهل	سي وشش	چهل	بيست تا سي وشش	بيست تا سي وشش	بيست تا سي وشش	بيست تا سي وشش	هژده تا سي وشش	بيست تا سي وهشت	چهارده تا بيست وهشت	چهارده تا بيست وهشت	چهارده تا بيست وهشت	چهارده تا بيست وهشت	چهارده تا سي			
مذوره	چهل و شش دام	چهل وهشت	پنجاه	چهل	چهل	پنجاه ودو تا پنجاه وشش	سي وچهار	بيست ودو تا پنجاه وشش	بيست ودو تا بيست ونه ونيم	بيست ودو تا بيست ونه ونيم	هفده تا بيست ونه ونيم	سيزده تا بيست ونه	نوزده تا سي ونه ونيم	بيست وپنج تا سي ودو	بيست وپنج تا سي ودو	بيست ودو تا بيست ونه ونيم	بيست ودو تا بيست ونه ونيم	بيست ودو تا بيست وهشت	هژده تا بيست وهشت			
نيل	صدو چهل دام	صدو چهل	صدو شصت	صدو چهل	صدو چهل	صدو چهل	صدو سي و شش	صدو پنجاه تا صد و شصت	صدو سي تا صد و شصت	صدوبيست تا صد و هشتاد (۳)	صدوسي تا صد و شصت	صدوسي تا صد و هشتاد	صدوسي تا صد و چهل	صدوسي تا صد و چهل	صدوسي و دو تا صد و چهل	صدوسي و دو تا صد و چهل	صدوسي و دو تا صد و چهل	صدوسي و دو تا صد و چهل	صدوسي و دو تا صد و چهل	صدوسي و دو تا صد و چهل	صدوسي و دو تا صد و چهل	صدوسي و دو تا صد و شصت

سن	هشتاد دام	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هفتاد تا صد وبیست	هفتاد (۱) وهفت	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد
توریا	هشتاد دام	هشتاد	هشتاد (۲)							سی ودو (۳) تا هشتاد										
زردچوبه										صد دام										
کچالو										هفتاد دام										
کِلت										بیست دام										
حنا										پنجاه وهشت دام										
کچرهٔ هندوانه										ده تا دوازده										
پان										صد و هشتاد دام										
سنگهازه										صد دام										
اَرهر																				
آل																				
برٹي																				

سن	هفتاد تا هشتاد	هفتاد تا هشتاد	هفتاد تا هشتاد	هفتاد تا هشتاد	هفتاد تا هشتاد	هفتاد تا هشتاد	شصت تا هشتاد	شصت تا نود ونیم	هشتاد	هشتاد	هشتاد
توریا	سی ودو تا چهل وچهار	بیست و چهار تا چهل وچهار	بیست و چهار تا چهل وچهار	سی ودو تا چهل وچهار	سی و دو تا چهل وچهار	سی ودو تا چهل	بیست و شش تا چهل	بیست و شش تا چهل	بیست و شش ونیم تا چهل	بیست و شش ونیم تا چهل	بیست و شش ونیم تا چهل ونیم (۳)
زردچوبه	صد	صد	صد	صد	صد	صد	صد	صد	صد	صد	صد
کچالو	شصت	شصت	شصت	هفتاد	هفتاد	هفتاد دام	شصت	شصت	شصت	شصت	شصت
کِلت	سي وشش	سي وشش	سي وشش	سي وشش	سي وشش	بیست دام	بیست و چهار	بیست و چهار	بیست و چهار	هژدهٔ	بیست و نه ونیم
حنا	پنجاه وهشت	پنجاه وهشت	پنجاه وهشت	پنجاه وهشت	پنجاه وهشت	پنجاه وهشت دام	شصت تا هشتاد	شصت تا هشتاد	شصت تا هشتاد	شصت تا هشتاد	شصت تا هشتاد
کچرهٔ هندوانه	ده تا دوازده	ده تا دوازده	ده تا دوازده	ده تا دوازده	ده تا دوازده	ده تا دوازده	ده تا چهارده	ده تا پانزده	ده تا چهارده	ده تا چهارده	ده تا چهارده
پان	صد و هشتاد	صد و هشتاد	صد و هشتاد	صد و هشتاد	صد و هشتاد	صد و هشتاد دام	صد و (۲) شصت	دویست	دویست	دویست وچهل	دویست چهل
سنگهازه	صد	صد	صد	صد	صد	صد دام	صد	صد	صد	صد	صد
اَرهر							بیست دام	بیست	بیست	بیست	بیست
آل											
برٹي											

ربيعي وخريفي صوبهٔ اجمير

[درهمه نسخها خانهاي جداول خالي است]

ربيعي صوبهٔ اوده

٠	سنهٔ الهي ٦ و ٧	سنه ٨	سنه ٩	سنه ١٠	سنه ١١	سنه ١٢	سنه ١٣	سنه ١٤	سنه ١٥	سنه ١٦	سنه ١٧	سنه ١٨	سنه ١٩	سنه ٢٠	سنه ٢١	سنه ٢٢	سنه ٢٣	سنه ٢٤
گندم	نود دام	نود	نود	پنجاه ودو تا شصت	پنجاه ودو تا هشتاد	پنجاه ودو تا هشتاد	پنجاه و دو تا هفتاد	چهل وشش تا شصت و پنج	چهل و هشت	چهل ودو تا پنجاه	پنجاه تا پنجاه ودو	سي وسه تا چهل وشش	سي وسه تا چهل وسه	چهل وشش تا پنجاه ونيم	چهل وشش تا هفتاد	پنجاه وچهار تا هفتاد وچهارونيم	سي و دو تا چهل و چهار	سي و هشت تا چهل و شش
نخود كابلي									پنجاه دام	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه
نخود هندي	هشتاد دام	هشتاد	هشتاد	چهل تا پنجاه وشش	چهل وهشت تا هفتاد وشش	چهل وهشت تا هفتاد وشش	چهل وهشت تا هفتاد وچهار	سي وچهار تا پنجاه وهشت	بيست وچهار تا سي وسه	بيست وشش تا سي وسه	بيست وشش تا سي وسه	بيست تا بيست وهفت	بيست تا بيست وهشت	سي تا چهل ويك	چهل(١) ودو تا پنجاه وهفت	سي تا پنجاه وهفت ونيم	نوزده تا چهل وچهار	بيست ويک تا چهل
جو	هشتاد دام	هفتاد	شصت	چهل ودو تا پنجاه	چهل ودو تا شصت	پنجاه ودو	چهل وهشت تا پنجاه	سي وشش تا چهل وچهار	بيست وهشت تا سي ودو	سي تا سي ودو	سي ودو تا شصت ويک	بيست تا بيست وهفت	بيست تا بيست وهشت	بيست ونه چهل(٢) ونيم تا چهل وپنج	چهل وسه تا شصت ودو	سي وچهار تا پنجاه وشش ونيم	بيست ودو تا سي	بيست وچهار تا چهل
تركاري	هشتاد دام	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	شصت ودو تا هفتاد ودو	پنجاه وشش تا شصت	پنجاه تا شصت	پنجاه تا شصت	چهل تا شصت ودو	چهل تا شصت	چهل تا پنجاه ودو	چهل تا پنجاه ودو	چهل تا پنجاه ودو	چهل وچهار تا شصت	بيست وچهار تا شصت
كوكنار	صد و شصت دام	صد و شصت	صد و شصت	صد و چهل	صد و چهل	صد و چهل	صد و چهل	صد و سي	صد و سي	صد و سي	صد تا صد وسي	صد تا صد وسي	صد تا صد وسي	صد تا صدوسي	صد تا صد وسي	صد تا صدوسي	صد تا صدوسي	صد تا صدرسي
تخم معصفر	نيم من	نيم من	نيم من	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	شصت تا هفتاد	هفتاد	شصت تا هفتاد	شصت تا هفتاد	پنجاه ودو تا هفتاد	پنجاه و دو تا هفتاد	پنجاه وچهار تا شصت	پنجاه وچهار تا هفتاد	پنجاه وچهار تا هفتاد	پنجاه وچهار تا هفتاد	پنجاه و چهار تا هفتاد

کتان	هشتاد دام	هشتاد	هشتاد	شصت وهشت تا هشتاد	شصت وهشت تا هشتاد	شصت وهشت تا هشتاد	شصت وهشت تا هشتاد	پنجاه تا شصت وهشت	سي تا سي ويک	بيست و شش تا سي ويک	بيست و شش تا سي ويک	هژده تا سي ويک	بيست تا بيست و هفت	بيست ويک تا سي ويک	هفده ونيم تا بيست وهشت	هفده تا بيست ودو	هفده تا بيست وچهار
سرشف	هشتاد دام	هشتاد	هشتاد	شصت وهشت تا هشتاد	شصت وهشت تا هشتاد	شصت وهشت تا هشتاد	شصت وهشت تا هشتاد	پنجاه و چهار تا شصت	سي تا سي وسه	بيست وهشت تا سي وسه	بيست و شش تا سي وسه	ودو تا سي وسه	بيست و پنج تا سي ونه	بيست ودو تا سي وسه	نوزده تا سي ويک	بيست و پنج تا سي ويک	بيست تا بيست وهشت	بيست و يک تا بيست ودو
عدس	دام	شصت	پنجاه	چهل	چهل تا پنجاه وچهار	چهل تا پنجاه وچهار	پنجاه تا پنجاه وچهار	هژده تا بيست وهفت	نوزده تا بيست	بيست	چهارده تا نوزده	چهارده تا هژده	هفده تا بيست وچهار	بيست تا بيست وچهار	نوزده تا بيست وهشت	نوزده تا بيست ودو	هژده ونيم تا بيست وپنج
ارزن	چهار دام	چهل وچهار	بيست	سي	سي تا چهل	سي تا چهل	سي تا چهل	بيست وشش	پانزده تا هفده	هفده تا بيست	هفده تا بيست	چهارده تا هژده	چهارده تا شانزده	شانزده تا هفده	چهارده تا هفده	شانزده تا هفده	چهارده تا شانزده	چهارده تا هفده
مشنگ										بيست وهشت	بيست وهشت	شانزده تا بيست وهشت	پانزده تا سي ويک ونيم	پانزده	شانزده (۲) تا بيست وهشت	شانزده تا بيست ودو	شانزده تا بيست وچهار	شانزده تا سي ويک
خربزهٔ ولايتي								صد و بيست	صد و بيست	صد و بيست	صد و بيست	صد و شصت تا صد وهشتاد	شصت وشش تا صد و بيست	هشتاد وشش تا صد و بيست	هشتاد وشش تا صد و بيست	هشتاد وشش تا صد و بيست	هشتاد وشش تا صد و بيست	هشتاد وشش تا صد و بيست
خربزهٔ هندي	دام	ده	ده	ده	هشت تا ده	هشت تا ده	هشت تا ده	هشت تا ده	شانزده	هشت تا شانزده	شانزده	سيزده تا شانزده	هشت تا شانزده	پانزده تا شانزده	دوازده تا شانزده	دوازده تا شانزده	دوازده تا شانزده	دوازده تا شانزده
شالیٔ کوز	دام	شصت وشش	شصت وشش	شصت وشش	پنجاه (۴) تا شصت	پنجاه تا شصت	شصت تا هفتاد ودو (۵)	پنجاه ودو تا شصت	چهل و چهار (۶) چهل و شش	سي (۶) وشش تا چهل وشش	سي (۶) وشش تا چهل وشش	سي وشش تا چهل وشش	بيست وسه تا چهل وشش	بيست ودو تا چهل ودو	سي ودو تا چهل ودو	سي وپنج تا چهل ودو	سي وپنج تا چهل ودو	سي وشش تا پنجاه
اجراين	دام	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هفتاد	هفتاد	هفتاد	هفتاد و يک	شصت تا هفتاد	هفتاد	پنجاه و دو تا هفتاد	پنجاه و دو تا هفتاد	هفتاد تا وسه	پنجاه ودو تا هفتاد وسه	پنجاه ودو تا هفتاد وسه

پیاز									هفتاد تا هفتاد و سه	هفتاد	هفتاد تا هفتاد و سه	هفتاد تا هفتاد و سه	هفتاد و چهار	هفتاد	هفتاد	هفتاد تا هفتاد و چهار	هفتاد تا هفتاد و چهار	هفتاد تا هفتاد و چهار	هفتاد تا هفتاد و چهار
شمایت									هفتاد	هفتاد	هفتاد	هفتاد	پنجاه تا نود	هفتاد	پنجاه و دو تا هشتاد	پنجاه و دو تا هشتاد	پنجاه تا هشتاد	پنجاه و دو تا هشتاد	پنجاه تا هشتاد
گرر	یک من	یک من	یک من						می دام	بیست و چهار	بیست و چهار	بیست و چهار	پنجاه تا نود	پیست و چهار	بیست تا بیست و پنج	بیست تا بیست و هشت	بیست تا بیست و هشت	چهارده تا بیست و هشت	هفده تا بیست و هشت
کیو									بیست و چهار	بیست و چهار	بیست و چهار	بیست و چهار	بیست و چهار	بیست و پنج	بیست و پنج	بیست و پنج	بیست و پنج	شانزده	بیست و پنج

صفحهٔ ۳۱۴ * (۱) [ه] پانصد ‖ (۲) [گ د] ۷۶ و نیم تا ۱۷۰ ‖ (۳) [ه] بیست تا شصت ‖

صفحهٔ ۳۱۵ * (۱) [گ د] سي تا پنجاه ‖ (۲) [گ د] چهل و هشت ‖

صفحهٔ ۳۱۶ * (۱) همچنین در [ض] در دیگر نسخها نرخهای لوبیا نوشته ‖ (۲) [گ د] هفت ‖ (۳) [ه] هشت ‖

صفحهٔ ۳۱۷ * (۱) [گ د] هفتاد و هشت ‖ (۲) در [ه] نیست ‖ (۳) در [گ د] نیست ‖

صفحهٔ ۳۱۸ * (۱) [گ د] ۴۰ تا ۴۷ ‖ (۲) [گ] بیست و نه فقط ‖

صفحهٔ ۳۱۹ * (۱) [گ د] هژده فقط ‖ (۲) [گ د] هفده ‖ (۳) [گ] شانزده ؟ ‖ (۴) [گ د] شصت فقط ‖ (۵) در [ه] نیست ‖ (۶) [ه] چهل ‖

صفحهٔ ۳۲۰ * (۱) [گ د] شانزده ‖

خریغی صوبهٔ اوده

	سنهٔ الپی ۶ و ۷	سنه ۸	سنه ۹	سنه ۱۰	سنه ۱۱	سده ۱۲	سنه ۱۳	سنه ۱۴	سنه ۱۵	سنه ۱۶	سنه ۱۷	سنه ۱۸	سنه ۱۹	سنه ۲۰	سنه ۲۱	سنه ۲۲	سنه ۲۳	سنه ۲۴
نیشکر سیاه				دویست	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست

نیشکر سادهٔ	صد و هشتاد دام	صد و هشتاد	صد و شصت	صد و شصت تا صد و هشتاد	صد و شصت تا صد و هشتاد	صد و شصت تا صد و هشتاد	صد و شصت تا صد و هشتاد	صد و چهار	صد و بیست و چهار تا صد و چهل و چهار	صد و بیست تا صد و بیست	صد و بیست تا صد و بیست	صد و بیست تا صد و بیست	نود تا صد و شصت	هفتاد تا صد	صد و شصت و چهار تا هشتاد	صد و شصت و چهار تا صد و هفت
شالیٔ مشکین			هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	پنجاه و شش	پنجاه و شش تا شصت و هشت	شصت (۱)	هشتاد	هشتاد	هشتاد	چهل و نه تا شصت و هشت	پنجاه و چهار تا هفتاد	پنجاه تا هفتاد	چهل و چهار تا هفتاد و شش	چهل تا هفتاد و شش	سی و شش تا شصت
شالیٔ سادهٔ	هفتاد دام	هفتاد	هفتاد	شصت (۲) تا هشتاد	شصت تا هفتاد	شصت تا هشتاد	شصت تا هشتاد	سی و شش	سی و شش تا چهل و هشت	چهل و هشت تا پنجاه و دو	شصت تا هفتاد	شصت تا هشتاد	بیست و دو تا چهل و شش	بیست و چهار تا سی و هشت	بیست و هشت تا سی و شش	سی و شش تا سی و هشت	سی و شش تا چهل	بیست و یک تا سی و شش	بیست و دو تا سی و شش
شالیٔ موجی								چهل و هشت	چهل و هشت					چهل و هشت	چهل و هشت	چهل و هشت	چهل و چهار و نیم	شصت و پنج	شصت و پنج
پنبه	صد و بیست	صد و بیست	صد و سی	صد و ده تا صد و سی	صد و ده تا صد و بیست	صد و ده تا صد و بیست	صد و ده تا صد و بیست	نود	نود	هشتاد و شصت	صد و ده تا صد و بیست	صد و ده تا صد و بیست	هفتاد (۳) تا نود	هفتاد و دو تا صد و سی	هفتاد (۴) و دو تا صد و سی	هفتاد تا هفتاد و چهار	شصت و چهار تا هفتاد	شصت و چهار تا هفتاد	پنجاه تا شصت
ترکاری	هشتاد دام	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هفتاد	هفتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	شصت تا هفتاد	پنجاه تا هفتاد و شش	شصت تا هشتاد	شصت و چهار تا نود و چهار	شصت و چهار تا نود و چهار	شصت و چهار تا نود و چهار	شصت تا شصت و چهار
کنجد	شصت	شصت	هشتاد	هفتاد	هفتاد تا هشتاد	هفتاد تا هشتاد	هفتاد تا هشتاد	پنجاه	پنجاه	شصت و چهار	هفتاد تا هشتاد	هفتاد تا هشتاد	چهل تا پنجاه	بیست و هشت تا پنجاه	بیست و چهار تا پنجاه	بیست و هشت تا سی و دو	بیست و نه تا نود و نیم	بیست و یک و نیم تا سی و سه	بیست و یک و نیم تا سی	نوزده (۵) تا بیست و شش
موثه	چهل و هشت	چهل و هشت	پنجاه و چهار	چهل و چهار	چهل و چهار	چهل و چهار	چهل و چهار	بیست و دو	بیست و دو تا سی و شش	بیست و دو	بیست و دو	بیست و دو	بیست و دو تا سی و شش	سیزده تا بیست و یک و نیم	بیست تا بیست و دو	بیست و دو	هژده تا بیست و پنج	شانزده تا بیست و پنج	دوازده تا بیست	شانزده تا بیست

ماش	چهل و هشت	چهل و هشت	پنجاه و چهار	چهل و چهار	چهل و چهار تا پنجاه و چهار	چهل و چهار تا پنجاه	پنجاه تا پنجاه و چهار	سي و شش	بيست و هشت	بيست و هشت تا سي و شش	بيست و هشت	بيست و هفت (1) تا بيست و هشت	بيست و شش تا بيست و هشت	بيست و سه تا سي و پنج	بيست و چهار تا چهل و دو و نيم	بيست و هشت تا سي و چهار	بيست و هشت تا سي و شش	نوزده تا سي و شش	سيزده تا بيست و هشت
مونگ	چهل و هشت	چهل و هشت	چهل و هشت	چهل و چهار	چهل و چهار	چهل و چهار	چهل و چهار	چهل و چهار	سي و دو تا چهل	سي و دو تا چهل	سي و دو تا چهل	سي و دو تا چهل	سي و دو تا چهل	سي و دو تا چهل	بيست و هشت و نيم تا چهل و چهار	سي تا پنجاه و دو	سي و شش تا چهل و شش	بيست و پنج تا سي		
جوار	پنجاه دام	پنجاه	شصت	چهل و هشت	چهل و هشت تا شصت	چهل و شش تا شصت	چهل و هشت تا شصت	چهل	بيست و شش	بيست و شش تا چهل	بيست و شش	بيست و شش تا بيست و هفت	بيست و چهار تا بيست و شش	بيست و سه تا چهل	بيست و سه تا چهل و هشت	بيست و پنج و نيم تا چهل و هشت	سي تا چهل	بيست و چهار تا چهل و شش		
لهڏره	چهل و هشت	چهل و هشت	چهل و هشت تا پنجاه	چهل و چهار	شانزده تا چهل و چهار	چهل و چهار تا پنجاه	چهل و چهار تا پنجاه	بيست تا هفتاد	بيست تا چهل	بيست	بيست تا چهل	هڏره چهل و هشت	هڏره چهل و هشت	بيست تا چهل	هڏره تا چهل و هشت و نيم	سي تا چهل	هڏره تا سي	هڏره تا سي		
لوبيا			شانزده تا چهل و چهار	چهل و چهار	چهل و چهار تا پنجاه و چهار				بيست و چهار	پانزده تا پنجاه (2)	سي و دو	سي و دو	سي	سي وشش و نيم	سي و پنج	بيست	بيست	بيست		
کودرم	چهل و چهار دام	چهل و چهار	چهل و چهار تا پنجاه	چهل و چهار	چهل و چهار تا پنجاه (3) و چهار	چهل و چهار تا پنجاه و چهار	پنجاه تا پنجاه و چهار	سي و شش	بيست و يك تا بيست و سه	بيست و يك تا سي و شش	بيست تا بيست و يك	بيست تا بيست و يك	شانزده تا بيست و چهار	بيست و دو تا سي	بيست و هشت تا چهل و يك	بيست و دو تا سي و چهار	هڏره تا بيست و هشت	پانزده تا بيست و هشت		
کوری	چهل	چهل	پنجاه	بيست و چهار	بيست و چهار تا سي	بيست و چهار تا سي	سي	بيست	ده	ده	هشت تا ده	ده	ده	نه تا ده	نه تا دوازده و نيم	نه تا دوازده	نه تا دوازده	ده و نيم تا هڏره و نيم		

شماخ	سي وشش	سي وشش	پنجاه	سي	سي تا سي وشش	سي	سي وشش	بيست	ده	ده تا بيست	ده	نه تا ده	نه تا ده	نه تا دوازده و نيم	هشت ونيم تا هژده	ده تا شانزده	هشت تا دوازده	يازده تا شانزده و نيم
گال	چهل وچهار دام	چهل وچهار	پنجاه	چهل	چهل تا پنجاه	چهل تا پنجاه	چهل وچهار تا پنجاه	بيست وشش	سيزده	سيزده تا بيست وهشت	سيزده	ده تا سيزده	ده تا سيزده	يازده تا پانزده	دوازده تا بيست وسه	دوازده تا بيست وسه	چهارده تا چهارده ونيم	دوازده تا چهارده
ارزن	چهل وچهار	چهل وچهار	پنجاه	چهل	چهل	چهل	چهل	سي‌وچهار تا سي وشش	بيست	بيست	بيست	هژده تا بيست	بيست	بيست تا بيست وهشت	چهارده تا بيست وهشت	چهارده تا بيست وهشت	چهارده تا بيست وودو	چهارده تا بيست وپنج
منذره	چهل و هشت دام	چهل وهشت	پنجاه	چهل	چهل	چهل تا پنجاه وودو	پنجاه تا پنجاه وودو	سي وچهار	بيست‌ودو تا بيست وسه	بيست‌ودو تا بيست وسه	بيست‌ودو تا بيست وسه	هژده تا بيست ونيم	شانزده تا بيست وودو	بيست‌ودو تا بيست وسه	هژده تا بيست وهشت	هژده تا بيست وهشت	چهارده تا بيست (1) وهشت	چهارده تا بيست وهشت
نيل	صد و چهل	صد و چهل	صد و شصت	صد و چهل	صد و چهل	صد و چهل	صد و وچهل	صدوسي وشش	صدوسي و دو	صد و سي تا صدوسي وشش	صد و سي تا صدوسي وشش	صد و سي تا (2) صد و سي‌وشش	صدوسي وشش	صد و چهل	صد و چهل	صد و چهل	صد و چهل	صد و چهل
سن	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هفتاد تا هفتاد و هشت	هفتاد	هفتاد تا هفتاد و هشت	هفتاد	هفتاد	هفتاد	هفتاد تا هشتاد	هشتاد	هشتاد	شصت تا هشتاد	شصت تا هشتاد
توربا	هشتاد دام	هشتاد	(3) هشتاد						سي وودو	سي وودو	سي وودو	بيست وچهار تا سي‌ودو	بيست وچهار تا سي‌ودو	بيست ويك تا سي‌ودو	هژده تا سي وودو	بيست تا سي وودو	بيست تا سي وودو	چهارده ونيم تا بيست وچهار
زرد چوبه									صد	صد	صد	صد	صد	صد	صد	صد	صد	صد
كچالو								شصت	شصت	هفتاد	شصت	شصت	شصت	شصت	شصت	شصت	شصت	شصت

کلت	۰																								
حنا	-																								
کچرهٔ هندوانه																									
پان																									
سنگهارهٔ																									
آرهر																									
آلو																									
برنج																									

بیست	مژدهٔ	بیست	بیست	بیست	سي	سي	سي	سي	بیست														
دام		و چهار	و چهار	و چهار	و شش	و شش	و شش	و شش	و چهار														
پنجاه و هشت	شصت تا هفتاد	شصت تا هفتاد	پنجاه و هشت تا هفتاد	پنجاه و هشت تا هفتاد	پنجاه و هشت	پنجاه و هشت	پنجاه و هشت	پنجاه و هشت	پنجاه و هشت تا هفتاد														
ده دام	ده تا دوازده	ده تا دوازده	ده تا دوازده	ده تا دوازده	ده	ده	ده	شانزده تا هژده	ده تا دوازده														
صدوهشتاد دام	چهل و دویست	دویست	دویست	سیصد	صد و هشتاد	صد و هشتاد	صد و هشتاد	صد و هشتاد	صد														
صد	صد	صد	صد	صد	صد	صد	صد	صد	صد														
			بیست						بیست														

(۳۲۴)

[صفحهٔ ۳۲۱] * (۱) [ه] بیست و شصت ‖ (۲) [گ د] هفتاد ‖ (۳) [ه] هفت تا پانزده ؟ ‖ (۴) [ه] هشتاد و دو فقط ‖ (۵) [گ د] ۲۶ تا ۹۲ ‖

[صفحهٔ ۳۲۲] * (۱) [ه] هشت ‖ (۲) [گ د] بیست ‖ (۳) [گ د] تا پنجاه فقط ‖

[صفحهٔ ۳۲۳] * (۱) [گ] ۱۷ و نیم تا سي و سه ‖ (۲) [گ] ۱۳۰ تا ۱۶۰ ‖ (۳) در [ه] نیست ‖

ربیعیٔ صوبهٔ دهلي *

	سنهٔ الٰهی ۶ و ۷	سنه ۸	سنه ۹	سنه ۱۰	سنه ۱۱	سنه ۱۲	سنه ۱۳	سنه ۱۴	سنه ۱۵	سنه ۱۶	سنه ۱۷	سنه ۱۸	سنه ۱۹	سنه ۲۰	سنه ۲۱	سنه ۲۲	سنه ۲۳	سنه ۲۴
گندم	نود	هشتاد و چهار تا نود	نود	چهل و چهار تا شصت	چهل و هشت تا پنجاه و شش	پنجاه و شش	پنجاه و شش	پنجاه تا پنجاه و شش	چهل و چهار تا پنجاه و هفت	سی و شش تا چهل و هشت	سی و هفت تا شصت و چهار	چهل تا چهل و هشتم	بیست و چهار تا چهل	سی و یک و نیم تا پنجاه	چهل و پنج تا هشتاد و سه	سی و شش و نیم تا هشتاد و دو	بیست تا پنجاه و شش	شصت و پنج تا صد و دو

نخود کابلی																		
نخود هندی	هفتاد دام	هفتاد تا هشتاد و شش	چهل و چهار تا پنجاه و شش	چهل تا چهل و چهار	چهل تا پنجاه	چهل تا پنجاه	سی تا چهل و چهار	بیست تا سی	(۱) بیست و یک تا سی	بیست و چهار	بیست (۲) و یک تا سی	بیست و چهار	بیست (۲) و یک تا چهل	نوزده تا سی	نوزده تا پنجاه	نوزده تا بیست و چهار	بیست و یک تا سی و نیم	بیست و چهار تا سی و هشت	نوزده تا سی و هفت
چو	هشتاد دام	شصت تا هفتاد	سی و دو تا پنجاه	سی و دو تا چهل	چهل	چهل	سی و شش	شانزده تا سی و هفت	شانزده تا سی و نه	بیست تا چهل و چهار	دوازده تا سی	دوازده تا سی و هفت	دوازده تا سی (۳)	دوازده تا سی	بیست تا سی و چهار	نوزده تا سی و هفت	بیست و شش تا چهل و دو	چهل تا هفتاد و دو و نیم
ترکاری	هشتاد دام	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هفتاد	چهل تا هفتاد	چهل تا شصت	چهل تا شصت	چهل تا پنجاه و چهار	چهل تا شصت	چهل تا شصت	چهل تا شصت	چهل تا شصت	چهل تا شصت	چهل تا شصت	چهل تا شصت
کوکنار	صد و هشت دام	صد و هشت	صد و هشت	صد و هشت	صد و چهل	صد و چهل	صد و سی تا صد و چهل	صد تا صد و سی	صد تا صد و سی	صد تا صد و سی	صد تا صد و سی	صد تا صد و سی	صد تا صد و سی	صد تا صد و سی	صد تا صد و سی	صد تا صد و سی	صد تا صد و سی	صد تا صد و سی
تخم معصفر	نیم من	نیم من	نیم من	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هفتاد و شش تا هشتاد	شصت تا هفتاد	شصت تا هفتاد	شصت تا هفتاد	پنجاه تا هفتاد	پنجاه تا هفتاد	پنجاه تا هفتاد	پنجاه تا هفتاد	پنجاه و چهار تا هفتاد	پنجاه و چهار تا هفتاد	پنجاه و چهار تا هفتاد	پنجاه و چهار تا هفتاد
کتان			هشتاد دام	شصت تا هشتاد	شصت		(۴) بیست تا سی	(۳) بیست تا سی	(۳) بیست تا سی	نوزده تا سی	نوزده تا سی	نوزده تا سی	نوزده تا سی	نوزده تا سی	بیست و شش تا هفتاد	چهارده و نیم تا بیست و هشت	هشت تا نوزده	بیست و شش تا سی
سرشف	هشتاد دام	هشتاد	هشتاد	شصت تا هفتاد	شصت	شصت	چهل و هشت تا شصت	نوزده تا سی	بیست و هفت تا بیست و هشت	نوزده تا بیست و شش	نوزده تا بیست و هفت	نوزده تا بیست و هفت	نوزده تا بیست و هفت	نوزده تا بیست و هفت	چهارده و نیم تا بیست و چهار	نوزده و نیم تا سی	نوزده و نیم تا بیست و چهار	بیست و هشت تا چهل و هشت

عدس	شصت دام	شصت تا هشتاد	پنجاه	سي و چهار تا چهل	سي و چهار تا سي و شش	سي و شش تا چهل	سي و شش تا چهل	سي و شش تا سي	بيست و شش تا بيست و هشت	نوزده تا بيست و چهار	نوزده تا بيست و چهار ونيم	نوزده تا بيست و هشت	پانزده تا بيست	پانزده تا هژده	پانزده تا هژده	پانزده تا هژده	چهارده تا سي	شانزده تا بيست و پنج	شانزده تا بيست و پنج	سي تا چهل
ارزن	چهل و چهار دام	چهل و چهار	بيست	سي	سي	سي	سي	سي	بيست و چهار تا بيست و هشت	پانزده تا بيست	پانزده تا بيست	پانزده تا بيست	دوازده تا هژده	دوازده تا هژده	دوازده تا هژده	دوازده تا هژده	دوازده و نيم تا هژده	دوازده تا هژده	دوازده تا بيست	شانزده تا سي
مشنگ		شصت و شش تا هفتاد								پانزده تا بيست و شش	پانزده تا بيست و چهار	پانزده تا بيست و چهار	پانزده تا سي	پانزده تا چهل و چهار	پانزده تا بيست و چهار	پانزده تا بيست و چهار	پانزده تا بيست و پنج	پانزده تا بيست و چهار	هفده تا سي و دو	بيست تا پنجاه و شش
خربزهٔ ولايتي										صد و بيست دام	هشتاد تا صد و بيست	هشتاد تا صد و بيست	هشتاد تا صد و بيست	هشتاد تا صد و بيست	هشتاد تا صد و بيست	هشتاد تا صد و بيست	هشتاد تا صد و بيست	هشتاد تا صد و بيست	هشتاد تا صد و بيست	هشتاد تا صد و بيست
خربزهٔ هندي	د دام	ده								يازده تا پانزده	يازده تا شانزده	يازده (۱) تا شانزده	ده و نيم تا شانزده	يازده تا شانزده	يازده تا شانزده	يازده (۱) تا شانزده	ده تا شانزده	دوازده تا شانزده	دوازده تا شانزده	دوازده تا شانزده
شالي كور	شصت دام	شصت	شصت	چهل تا شصت	چهل تا شصت	شصت	شصت	پنجاه و چهار	چهل تا پنجاه و چهار	سي و شش تا شصت و چهار	سي و چهار تا چهل و پنج	سي و چهار تا چهل و هشت	بيست و هشت تا پنجاه و دو	بيست و چهار تا پنجاه و چهار	بيست و چهار تا پنجاه و چهار	سي تا پنجاه و شش	سي تا پنجاه و شش	سي تا پنجاه و شش	سي تا پنجاه و شش	سي تا هفتاد
اجوين	هشتاد دام	هشتاد		هفتاد تا هشتاد	هفتاد تا هشتاد	هفتاد تا هشتاد	هفتاد تا هشتاد	هفتاد تا هشتاد	هفتاد	هفتاد	هفتاد	هفتاد	هفتاد	هفتاد	هفتاد	هفتاد	هفتاد تا هفتاد و سه	هفتاد تا هفتاد و سه	هفتاد تا هفتاد و سه	هفتاد تا هفتاد و سه
پياز										هفتاد تا هفتاد و سه	هفتاد تا هفتاد و سه	هفتاد تا هفتاد و سه	هفتاد تا هفتاد و سه	هفتاد تا هفتاد و سه	هفتاد تا هفتاد و سه	هفتاد تا هفتاد و سه	هفتاد تا هفتاد و سه	هفتاد تا هفتاد و چهار	هفتاد تا هفتاد و چهار	هفتاد تا هفتاد و چهار

شمليت								هفتاد	هفتاد	هفتاد	هفتاد	هفتاد	هفتاد	سي تا هفتاد	بيست و دو تا هفتاد	سي تا چهل	چهل و دو تا شصت	چهل و دو تا شصت			
گزر								نوزده تا بيست و چهار	نوزده تا بيست و شش	نوزده تا بيست و چهار	نوزده تا بيست و پنج	بيست و دو تا بيست و پنج	شانزده تا بيست و پنج	شانزده تا بيست و پنج	شانزده تا بيست و پنج	بيست و هشت تا چهل	بيست و هشت تا چهل				
كيو								بيست و چهار تا بيست و پنج	بيست و چهار تا بيست و پنج	بيست و چهار تا بيست و پنج	بيست و پنج	بيست و پنج	بيست و پنج	بيست و پنج	بيست و پنج	بيست و چهار تا بيست و پنج	شانزده تا هژده				

[صفحهٔ ۳۲۵] * (۱) [ک] ۲۰ تا ۳۱ ‖ (۲) در [ک] نيست ‖ (۳) [گ د] سيزده ‖ (۴) [ه] هشت ‖

*[صفحهٔ ۳۲۶] * (۱) [ه] پانزده ‖

خريفئ صوبهٔ دهلي

٥	سنهٔ الهي ۶ و ۷	سنه ۸	سنه ۹	سنه ۱۰	سنه ۱۱	سنه ۱۲	سنه ۱۳	سنه ۱۴	سنه ۱۵	سنه ۱۶	سنه ۱۷	سنه ۱۸	سنه ۱۹	سنه ۲۰	سنه ۲۱	سنه ۲۲	سنه ۲۳	سنه ۲۴
نيشكر سياه				دويست دام	يک صد و هشتاد تا دويست	يک صد و هشتاد تا دويست	يک صد و هشتاد تا دويست	يک صد و هشتاد تا دويست	يک صد و هشتاد تا دويست	يک صد و هشتاد تا دويست	يک صد و هشتاد تا دويست	يک صد و هشتاد تا دويست	يک صد و هشتاد تا دويست	يک صد و هشتاد تا دويست	يک صد و هشتاد تا دويست	يک صد و هشتاد تا دويست	يک صد و هشتاد تا دويست	يک صد و هشتاد تا دويست
نيشكر سادهٔ	صد و هشتاد دم	صد و هشتاد	صد و شش تا صد و چهل	صد و شش تا صد و چهل	صد و شش تا صد و چهل	صد و شش تا صد و چهل	صد و شش تا صد و چهل	صد و شش تا صد و چهل	صد و دوازده تا صد و شصت و چهار	صد و چهار تا صد و سي	نود تا صد و سي و چهار	نود و شش تا صد و سي و چهار	نود تا صد و سي و چهار	نود تا صد و شش	نود تا صد و بيست و سه و نيم	نود و چهار تا صد و چهل	شصت تا صد	هشتاد تا صد و دو

شالیٔ مشکین				هفتاد تا هشتاد دام	هفتاد تا هشتاد	هفتاد تا هشتاد	هفتاد تا هفتاد و دو	شصت و چهار	چهل و هفت تا پنجاه و هفت	چهل و هشت تا پنجاه و هفت	چهل و هفت تا پنجاه و هفت	چهل و هشت تا پنجاه و هفت	چهل و هشت تا پنجاه و هفت	چهل و هفت تا پنجاه و هفت	چهل و هفت تا پنجاه و هفت	شصت و چهار تا هفتاد و هفت	چهل و هفت و نیم تا هفتاد (۱) هشت	چهل و هفت و نیم تا هفتاد	پنجاه و چهار تا هفتاد و هشت	چهل و دو تا نود
شالیٔ ساده	هفتاد دام	هفتاد	هفتاد	هفتاد	پنجاه و دو تا شصت	پنجاه و دو تا شصت	پنجاه و دو تا شصت	پنجاه و شش	چهل و چهار تا چهل و هشت	صي و دو تا چهل و پنج	سي و يک تا چهل و پنج	سي تا چهل و نه	بيست و هشت تا پنجاه	هژده تا پنجاه	سي و دو تا پنجاه و هفت	بيست تا پنجاه و هشت	سي و شش تا شصت و چهار	سي و چهار تا شصت و شش		
شالیٔ مونجي									چهل و هفت تا شصت و پنج	چهل و هشت تا شصت و پنج	چهل و سه تا شصت و پنج	چهل و هشت تا شصت و پنج	چهل تا شصت و پنج	پنجاه تا شصت و پنج	چهل و چهارونيم تا شصت و پنج	چهل و سه تا شصت و پنج	چهل و سه تا شصت و پنج	سي و هشت تا شصت و پنج		
ـپنبه	صد و بيست دام	صد و بيست	مه و مي	صد و ده	صد و ده	صد و ده	صد و ده	نود	نود	هفتاد و پنج تا نود	هفتاد تا نود	شصت تا نود	هفتاد تا نود	هفتاد تا نود	هفتاد و شش تا صد و دوازده	هشتاد و هشت تا صد و پنجاه	پنجاه و شش تا صد و بيست	چهل و چهار تا شصت و هشت	چهل و پنج تا هفتاد		
ترکاری	هشتاد دام	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هفتاد		چهل و چهار تا هفتاد	پنجاه و چهار تا هفتاد	پنجاه و چهار تا هفتاد	پنجاه و چهار تا هفتاد	پنجاه و چهار تا هفتاد	پنجاه و چهار تا هفتاد	پنجاه و هفت تا شصت	پنجاه و هفت تا شصت	پنجاه و هفت تا شصت		
کنجد	شصت دام	شصت	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	شصت تا شصت و چهار	پنجاه	سي و دو تا پنجاه	سي و پنج تا هشتاد	سي و پنج تا هشتاد	سي و پنج تا پنجاه	بيست و يک تا پنجاه	بيست و يک تا چهل و سه	نوزده و نيم تا چهل و پنج	نوزده و نيم تا سي و شش	بيست تا سي و شش		
موثه	چهل و هشت دام	چهل و هشت	پنجاه و چهار	چهل	چهل	سي و دو	هژده تا بيست و دو	بيست تا بيست و دو	هژده تا بيست و دو	نوزده تا بيست و يک	هژده تا بيست و دو	شانزده تا بيست و دو	نوزده و نيم تا بيست و دو	ده تا نوزده و نيم	ده تا هژده (۲)	سيزده تا بيست و يک	نوزده تا سي و شش	نوزده تا سي و شش	نوزده تا سي و شش		

ماش	چهل وهشت دام	چهل وهشت	پنجاه وچهار	شش تا چهل وچهار	شش تا چهل وچهار	چهل وچهار	چهل	سي و دو	بيست وشش تا سي	بيست وپنج ونيم تا سي	بيست وپنج تا سي	بيست وشش تا سي وپنج	بيست ودو تا سي ودو	نوزده تا سي ويك	بيست ودو تا سي وشش	نوزده تا بيست ونه	سيزده تا بيست ودو	بيست وهشت تا پنجاه	بيست وپنج تا چهل وچهار
مرنگ	چهل وهشت دام	چهل وهشت	چهل وهشت	چهل وچهار	چهل وچهار	چهل وچهار	چهل وچهار	چهل وچهار	بيست وهشت تا سي ودو	بيست وهشت تا سي ودو	بيست وهشت تا سي ودو	بيست وهشت تا سي ودو	بيست ودو تا چهل ونيم	بيست ودو تا چهل وپنج	بيست وچهار تا چهل	بيست وسه تا سي وشش	سي تا چهل وچهار	سي تا پنجاه وپنج
جوار	پنجاه دام	پنجاه	شصت	چهل تا چهل وهشت	چهل تا چهل وهشت	چهل تا چهل وچهار	چهل تا چهل وچهار	سي ودو تا سي وچهار	بيست وشش	بيست ودو تا بيست وشش	بيست ودو تا بيست وشش	بيست ودو تا بيست وشش	هژده تا بيست وشش	بيست تا چهل ودو	نوزده تا چهل ودو	نوزده تا چهل ودو	بيست وپنج تا سي ودو	بيست وشش تا پنجاه وسه
لهذره	چهل وهشت دام	چهل وهشت	پنجاه	چهل تا چهل وچهار	سي وشش تا چهل وچهار	سي وشش تا چهل وچهار	سي وشش تا چهل وچهار	سي وشش تا چهل وچهار	بيست وهشت تا سي	بيست	بيست	بيست	شانزده تا بيست ويك	هژده تا بيست	نوزده تا بيست وهفت	هفده تا بيست ودو	نوزده تا بيست وهشت	هژده تا سي ويك	هژده تا چهل وچهار
لوبيا		..		.					بيست تا سي ودو	بيست تا سي ودو	بيست تا سي ودو	بيست تا سي ودو	بيست تا سي ودو	بيست تا سي وسه	نوزده تا سي وسه	بيست تا سي وسه	بيست تا سي وسه	بيست تا سي وسه	بيست تا سي وسه
كودرم	چهل وچهار دام	چهل وچهار	پنجاه	چهل وچهار	چهل تا چهل وچهار	چهل تا چهل وچهار	چهل تا چهل وچهار	چهل	مي	بيست تا بيست ويك	بيست ويك	بيست ويك	شانزده تا بيست	چهارده تا بيست وچهار	هفده ونيم تا سي وپنج	هفده ونيم تا سي وشش	نوزده ونيم تا چهل وسه	بيست تا سي ونه	بيست ونه تا پنجاه
كوري	چهل دام	چهل	پنجاه	چهار تا ده	پنج تا ده ونيم	پنج تا چهارده	پنج تا ده ونيم	چهار تا ده	شش تا ده	ده	نه ونيم	ده	ده	شانزده	بيست وچهار	بيست وچهار	بيست وچهار	پنج تا دوازده ونيم	ده ونيم تا پانزده

شماخ	سي وشش دام	سي وشش	پنجاه	سي	بيست وشش تا سي	بيست وشش	سي تا سي وشش	سي وشش تا چهل	بيست وشش	شانزده تا بيست	ده تا پانزده	نه (۱) ونيم تا پانزده	نه ونيم تا پانزده	نه ونيم تا پانزده	شش ونيم تا (۲) پانزده	شش ونيم تا بازده ونيم	پنج تا ونيم دوازده	دوازده تا بيست وهشت	هفت تا سيزده	ده ونيم تا پانزده
گال	چهل وچهار دام	چهل وچهار	پنجاه	سي ودو تا چهل	سي ودو تا چهل	سي وشش تا چهل	سي وشش تا چهل	سي وشش تا چهل	سي وشش تا چهل	سي وچهار تا سي وشش	بيست	بيست	شانزده تا بيست	شانزده تا بيست	سيزده تا بيست	دوازده تا بيست ودو	هشت ونيم تا بيست ويك	دوازده ونيم تا بيست ودو	شانزده تا بيست وپنج	چهارده ونيم تا بيست وپنج
ارزن	چهل وچهار دام	چهل وچهار	پنجاه	سي ودو تا چهل	سي ودو تا چهل	سي وشش تا چهل	سي وشش تا چهل	سي وشش تا چهل	سي وشش تا چهل	سي وچهار تا سي وشش	بيست	بيست	شانزده تا بيست	شانزده تا بيست	سيزده تا بيست	دوازده تا بيست ودو	هشت ونيم تا بيست ويك	ده ونيم تا بيست ودو	چهارده تا بيست وپنج	چهارده ونيم تا بيست وپنج
مذره	چهل وهشت دام	چهل وهشت	پنجاه	سي وشش تا چهل	سي وشش تا چهل	چهل	چهل	چهل	سي تا سي وچهار	بيست ودو	بيست ودو	بيست ودو	بيست ودو	شانزده تا بيست ودو	چهارده تا بيست ودو	چهارده ونيم تا بيست وپنج	سيزده تا بيست ودو	هفده ونيم تا سي وسه	بيست وچهار تا سي وپنج	بيست رسه تا چهل وچهار
نيل	صد وچهل دام	صد وچهل	صد وشصت	صد وچهل	صد وچهل	صد وچهل	صد وچهل	صد وچهل	صد وسي وهشت	صدوبيست وشش تا صد وسي وشش	صدوبيست وشش تا صد وسي ودو	دويست تا صد وسي وشش	صدوبيست وچهار تا صد وسي وشش	صدوبيست وشش تا صدوسي وشش	صدوبيست وشش وچهار تا صدوسي وشش	صد وسي وشش وچهار تا صدوسي وشش	صد وسي وشش تا صد وپنجاه	صد وسي وشش تا صد وپنجاه	صد وسي تا صد وپنجاه
سن	هشتاد دام	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هفتاد وهشت	هفتاد	شصت وهفت (۳) تا هفتاد	شصت وهفت تا هفتاد	شصت وهفت تا هفتاد	شصت وشش (۴) تا هفتاد	شصت وشش تا هفتاد	شصت پنجاه تا وشش	شصت وشش تا هفتاد	شصت تا هشتاد	شصت تا هشتاد (۵)
توريا	هشتاد دام	هشتاد	هشتاد (۶)					شصت تا هشتاد			سي ودو	سي ودو	سي ودو	بيست وهشت تا سي ودو	سي ودو	نوزده ونيم تا چهل	هفده ونيم تا چهل	سي و نيم تا سي وهشت	هژده ونيم تا چهل	هژده ونيم تا سي وهشت
زردچوبه											صد تا صد وبيست	صد	صد	صد	صد	صد	صد	صد	صد	صد

کچالو											هفتاد دام	هفتاد	شصت تا هفتاد	پنجاه و چهار تا هفتاد	پنجاه و هفت تا شصت	پنجاه و هفت تا پنجشصت	پنجاه و هفت تا شصت	پنجاه و دو تا شصت	پنجاه و چهار تا شصت
کلان											بیست و هشت دام	بیست و شش	بیست و شش	بیست و دو	بیست و هشت	بیست و چهار	بیست و هفت	بیست	بیست و شش
حنا											پنجاه و هشت	پنجاه و هشت	پنجاه و هشت	پنجاه و هشت	شصت تا هفتاد	شصت تا هفتاد	شصت تا هفتاد	شصت تا هفتاد	شصت تا هفتاد
کچرۀ هندوانه											ده	ده	ده تا دوازده	ده تا دوازده	ده تا دوازده	ده تا دوازده و نیم	پانزده	ده تا دوازده و نیم	ده تا دوازده و نیم
	پان	سنگهاڑه	ارهر	آل	برنج														

[صفحۀ ۳۲۸] * (۱) [ک د] هشت ‖ (۲) [ک د] سیزده ‖

(۳۲۱)

[صفحۀ ۳۳۰] * (۱) [۵] نوزده ونیم تا پانزده ‖ (۲) [ک د] یازده ‖ (۳) [ک د] پنج ‖ (۴) در [ک د] نیست ‖ (۵) [ک د] هفتاد ‖ (۶) در [۵] نیست ‖

ربیعی ٔ صوبه ٔ لاهور *

	سنۀ الٰهی ۶ و ۷	سنه ۸	سنه ۹	سنه ۱۰	سنه ۱۱	سنه ۱۲	سنه ۱۳	سنه ۱۴	سنه ۱۵	سنه ۱۶	سنه ۱۷	سنه ۱۸	سنه ۱۹	سنه ۲۰	سنه ۲۱	سنه ۲۲	سنه ۲۳	سنه ۲۴
گندم	نود دام	هشتاد	نود	پنجاه	پنجاه و شش	پنجاه و شش	شصت	شصت	چهل و چهار تا پنجاه و دو	چهل و هشت تا پنجاه و دو	چهل	بیست و چهار	سي	چهل تا چهل و سه	بیست و هشت تا سي و هشت	چهل و چهار تا پنجاه و پنج	سي و هشت تا شصت و چهار	پنجاه و پنج تا شصت و هشت

نخود کابلیّ																	
نخود هندیّ	هشتاد دام	هفتاد و چهار	هشتاد	چهل و هشت	چهل و هشت	چهل و هشت	چهل و هشت	پنجاه	پنجاه	پنجاه	بیست و شش تا سی	پنجاه و هفت و نیم تا پنجاه و سه دام	پنجاه و هفت و نیم دام و سه و نیم جیتل	پنجاه و هفت دام و شانزده جیتل	پنجاه و هفت و نیم دام و سه و نیم جیتل	بیست و چهار و نیم تا بیست و هشت	شانزده تا بیست و یك	بیست و هشت تا چهل و چهار	بیست و هشت تا چهل و چهار	چهل تا پنجاه و سه
جو	هفتاد دام	هفتاد	شصت	چهل	چهل	چهل	چهل	چهل	چهل	چهل	بیست و شش تا سی و چهار	بیست و شش تا سی و سه	بیست و چهار	دوازده	بیست و یك	بیست و دو تا بیست و هفت	هژده تا بیست و چهار	بیست و شش تا چهل	سی تا پنجاه و یك	چهل تا پنجاه و یک
ترکاری	هشتاد دام	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	شصت تا هفتاد	پنجاه تا شصت	شصت	پنجاه	پنجاه	پنجاه و چهار	پنجاه و چهار	پنجاه و چهار	پنجاه و چهار تا هفتاد و چهار	پنجاه و چهار تا هفتاد و چهار
کوکنار	صد و شصت دام	صد و شصت	صد و شصت								صد و بیست	صد	صد	صد	صد و چهار	صد و چهار	صد و چهار	صد و چهار	صد و چهار	صد و چهار
تخم معصفر	نیم من	نیم من	نیم من	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هفتاد و شش	هفتاد	شصت	شصت	هفتاد	شصت و چهار	شصت و چهار	شصت و چهار	شصت و چهار	شصت و چهار
کتان			پنجاه	شصت	شصت	شصت	شصت	پنجاه	پنجاه		بیست و شصت تا سی	بیست و هشت تا سی	بیست و پنج	نوزده	بیست و چهار	بیست تا بیست و سه	چهارده تا بیست و سه	پانزده تا سی	شانزده تا سی	بیست و پنج تا چهل
سرشف	هشتاد دام	هشتاد	هشتاد	شصت	شصت	شصت	شصت	شصت	شصت	شصت	بیست و هشت تا سی	بیست و پنج	نوزده	سی	بیست و دو تا بیست و سه	شانزده تا بیست و سه	هژده تا بیست و هشت	هژده تا بیست و هشت	بیست و شش	سی تا چهل و دو

عدس	شصت دام	شصت	پنجاه	سي و شش	سي و شش	سي و شش	چهل	چهل	سي و شش	بيست و هفت تا بيست و هشت	بيست و چهار تا بيست و هفت	بيست	دوازده	شانزده	دوازده و نيم تا نوزده	سيزده تا شانزده و نيم	نوزده تا بيست و شش	بيست و شش تا چهل و دو	بيست و نه تا چهل و دو
ارزن	چهل و چهار دام	چهل و چهار	بيست	سي	سي	سي	سي	سي	سي	نوزده تا بيست و دو	بيست تا بيست و دو	شانزده	سيزده	بيست	شانزده تا هژده	هفت و نيم تا ده و نيم	هفت و نيم تا چهارده	دوازده تا بيست	هژده تا بيست و چهار
مشنگ								بيست و چهار		پانزده دام	پانزده	نوزده تا بيست و هشت	بيست و هشت تا سي و شش	پانزده	نوزده تا بيست و سه	نوزده	نوزده تا بيست و هشت	نوزده تا سي	بيست و هشت تا سي و شش
خربزهٔ ولايتي										پنجاه تا صد	صد (۱) و بيست	صد و بيست	صد و بيست	صد و بيست	هشتاد	شصت و شش	هشتاد و شش	هشتاد و شش	هشتاد و شش
خربزهٔ هندي	ده دام	ده			هشت	هشت	دوازده تا بيست و چهار	دوازده تا بيست و چهار	هشت	سيزده	سيزده	سيزده	پانزده	پانزده	يازده (۱) تا دوازده	دوازده	دوازده	دوازده	دوازده
شالي كور	شصت دام	شصت	شصت	پنجاه و چهار	پنجاه و چهار	شصت	چهل تا چهل و چهار	چهل تا چهل و چهار	پنجاه و چهار	چهل تا چهل و چهار	بيست و چهار	بيست و چهار	بيست و هفت	بيست و هفت	بيست و شش تا بيست و هفت	بيست و شش تا بيست و هفت	سي و چهار تا چهل	سي و شش تا پنجاه	سي و شش تا پنجاه
اجوين	هشتاد دام	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هفتاد	هفتاد (۳)	هشتاد	هفتاد	هفتاد	هفتاد	هفتاد	هفتاد	هفتاد تا هفتاد و چهار	هفتاد تا هفتاد و شش	هفتاد تا هفتاد و چهار	هفتاد و سه تا هفتاد و چهار	هفتاد و سه تا هفتاد و چهار
پياز							هفتاد و سه دام			هفتاد و سه	هفتاد و سه	هفتاد و سه	هفتاد و سه	هفتاد و سه	هفتاد تا هفتاد و چهار	هفتاد تا هفتاد و چهار	هفتاد تا هفتاد و چهار	هفتاد تا هفتاد و چهار	هفتاد تا هفتاد و چهار

شمایت									هفتاد دام	هفتاد	هفتاد	هفتاد	هفتاد	چهل و دو تا پنجاه و چهار	بیست تا هفتاد و چهار	بیست تا سي و دو	سي تا شصت و چهار	چهل تا شصت و چهار
گزر	نیم من	نیم من	نیم من						بیست و چهار	بیست و چهار	بیست و چهار	بیست و چهار	بیست تا بیست و یک	بیست تا بیست و یک	بیست تا بیست و یک	هژده تا بیست و شش	بیست و یک تا سي و دو	
کیو									بیست و پنج	بیست و پنج	بیست و پنج	بیست و پنج	بیست و یک	بیست و یک	هژده و نیم	هژده و نیم	شانزده تا بیست	بیست و پنج تا پنجاه

[صفحهٔ ۳۳۲] * (۱) نرخهای نخرد کابلي از سنهٔ ۱۶ تا سنهٔ ۲۲ در [ک د] چنین نوشته (۱۶ و ۱۷) ۴۳ و نیم تا ۵۷ و نیم * (۱۸) ۵۷ تا ۱۶ * (۱۹ و ۲۰) ۵۷ تا ۳ و نیم *
(۲۱) ۵۷ * (۲۲) ۵۷ تا نیم * و برای جینل چهل نوشته اند ‖ [صفحهٔ ۳۳۳] * (۱) [ک د] دویست ‖ (۲) [ک د] ۱۲ تا ۱۵ ‖ (۳) [ک د] ۸۰ ‖

(۳۳۴)

خریفي صوبهٔ لاهور *

	سنهٔ الهي ۶ و ۷	سنه ۸	سنه ۹	سنه ۱۰	سنه ۱۱	سنه ۱۲	سنه ۱۳	سنه ۱۴	سنه ۱۵	سنه ۱۶	سنه ۱۷	سنه ۱۸	سنه ۱۹	سنه ۲۰	سنه ۲۱	سنه ۲۲	سنه ۲۳	سنه ۲۴
نیشکر سیاه			دویست	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست
نیشکر سادهٔ	صد و هشتاد دام	صد و هشتاد	صد و هشتاد	صد و شصت	صد و شصت	صد و شصت	صد و شصت	صد و پنجاه	صد تا صد و بیست	صد تا صد و بیست	صد تا صد و بیست	صد تا صد و بیست	صد و هفده و نیم تا صد و بیست	چهل تا صد و هفت و نیم	نود و چهار تا صد و سي و یک	نود و چهار تا صد و سي	هفتاد تا صد و سي	صد و پنج تا صد و سي
شالیٔ مشکین				هشتاد دام	هشتاد	هشتاد	هشتاد	شصت	شصت •	چهل و شش	چهل و شش	چهل و دو	چهل	پنجاه تا شصت	چهل و نیم تا شصت و دو	چهل و چهار تا شصت	چهل و سه تا شصت	شصت تا هفتاد و پنج

شالی سادہ	هشتاد دام	هفتاد	هفتاد	شصت	شصت	شصت	شصت	چهل و چهار	سي و شش تا چهل	سي و شش تا چهل	سي و دو تا سي و شش	بيست و شش تا سي و دو	سي و دو و نيم تا چهل و شش و نيم	بيست و دو تا سي و دو و نيم	بيست و چهار تا سي و هشت	سي تا چهل و هشت	چهل و پنج تا پنجاه و شش
شالي مونجي								شصت و پنج دام	شصت و پنج	شصت و پنج	شصت و پنج	شصت و پنج	پنجاه	پنجاه	چهل و سه تا پنجاه	سي تا پنجاه و شش	پنجاه تا پنجاه و دو
پنبه	صد و بيست دام	صد و بيست	صد و سي	صد و ده	صد و ده	صد و ده	صد و ده	نود و نه	صد و بيست	نود و شش تا صد و چهار	هفتاد	شصت و چهار	مشتاد	نود و نه تا نود و پنج و نيم	نود تا صد و بيست	مشتاد تا صد و شصت	چهل و چهار تا هفتاد	پنجاه و پنج تا شصت و هشت
ترکاری	هشتاد دام	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هفتاد و شش	هفتاد	شصت تا هفتاد	پنجاه تا شصت	پنجاه تا شصت	شصت تا هفتاد	شصت تا هفتاد	شصت تا هفتاد	شصت تا هفتاد	شصت تا هفتاد
کنجد	شصت دام	شصت	هشتاد	هفتاد	هفتاد	هفتاد	هفتاد	شصت و چهار	پنجاه تا پنجاه و هشت	چهل و هشت	چهل	سي و شش	سي و شش	بيست و پنج تا چهل	بيست و دو تا بيست و هشت	هژده تا بيست و شش	بيست تا سي و چهار	سي و دو تا چهل
موته	چهل و هشت دام	چهل و هشت	پنجاه و چهار	چهل و چهار	چهل و چهار	چهل و چهار	چهل و چهار	سي	سي و شش	بيست و هشت تا سي	سي تا سي و هشت	بيست تا بيست و يك	بيست تا بيست و يك	بيست و چهار تا بيست و پنج	سي تا سي و هشت	هژده و نيم تا بيست و سه	بيست تا بيست و يك	دوازده تا هفده	ده و نيم تا هفده	چهارده تا بيست و هشت
ماش	چهل و هشت دام	چهل و هشت	پنجاه و چهار	چهل و چهار	چهل و چهار	چهل و چهار	چهل و شش	سي	سي تا بيست و هشت	سي و شش تا پنجاه	بيست و چهار تا بيست و پنج	بيست و چهار تا بيست و پنج	سي و چهار	بيست تا بيست و شش	هژده تا سي و دو	بيست و دو تا شش (۱)	سي و نه تا پنجاه	سي و نه تا پنجاه

مرنگ	چهل و هشت دام	چهل و هشت	چهل و هشت	چهل و چهار	چهل و چهار	چهل و چهار	چهل و چهار	چهل و چهار	سي -	بيست و هشت تا سي	بيست و شش تا بيست و هشت	بيست تا بيست و هشت	بيست و چهار تا بيست و شش	بيست و يک	بيست و سه	پانزده تا بيست	هژده و نيم تا بيست و سه	شانزده تا بيست و چهار	بيست و شش تا سي و چهار
جوار	پنجاه دام	پنجاه	شصت	چهل هشت	چهل و هشت	چهل و هشت	چهل و چهار	چهل و چهار	سي و دو	سي تا سي و دو	سي و دو	سي و دو تا سي و شش	بيست و پنج تا بيست و هفت	بيست و پنج	سي و هشت و نيم	بيست و چهار و نيم تا سي	بيست و سه تا سي	هژده تا چهل	چهل تا شصت
لوبيا	چهل و هشت	چهل و هشت	پنجاه	چهل و چهار	چهل و چهار	چهل و چهار	چهل و چهار	چهل و چهار	سي	سي تا سي و دو	بيست و شش تا بيست و هشت	بيست تا بيست و هشت	بيست و چهار تا بيست و شش	بيست و يک	بيست و سه	پانزده تا بيست و سه	پانزده و نيم تا بيست و سه	شانزده تا بيست و چهار	بيست و شش تا سي و چهار
لوبيا										سي دام	سي	سي	سي	سي	بيست و سه	چهارده تا بيست و سه (!)	دوازده و نيم تا بيست و هفت	بيست تا سي	بيست و چهار تا بيست و هشت
کودرم	چهل و چهار دام	چهل و چهار	پنجاه	چهل و چهار	چهل و چهار	چهل و چهار	چهل و چهار	چهل و چهار	سي	سي تا سي و دو	سي و دو	سي تا سي و دو	سي	بيست و شش	بيست و چهار تا سي	هژده و نيم تا بيست و هشت	هژده و نيم تا بيست و هشت	هژده و نيم تا بيست و هشت	بيست و شش تا چهل و چهار
کوري	چهل دام	چهل	پنجاه	بيست و چهار	بيست و چهار	بيست و چهار	بيست و چهار	بيست و چهار	شانزده	شانزده	ده	ده	ده	پنج	ده	پنج تا دوازده	شش و نيم تا ده	هشت تا دوازده	پنج تا چهارده و نيم
شماخ	سي و شش دام	سي و شش	پنجاه	مي	سي	سي	مي	سي	شانزده	شانزده	ده	ده	ده	هفت	هفت تا ده و نيم	هفت تا ده	هشت تا نه	نه تا دوازده	دوازده تا هژده

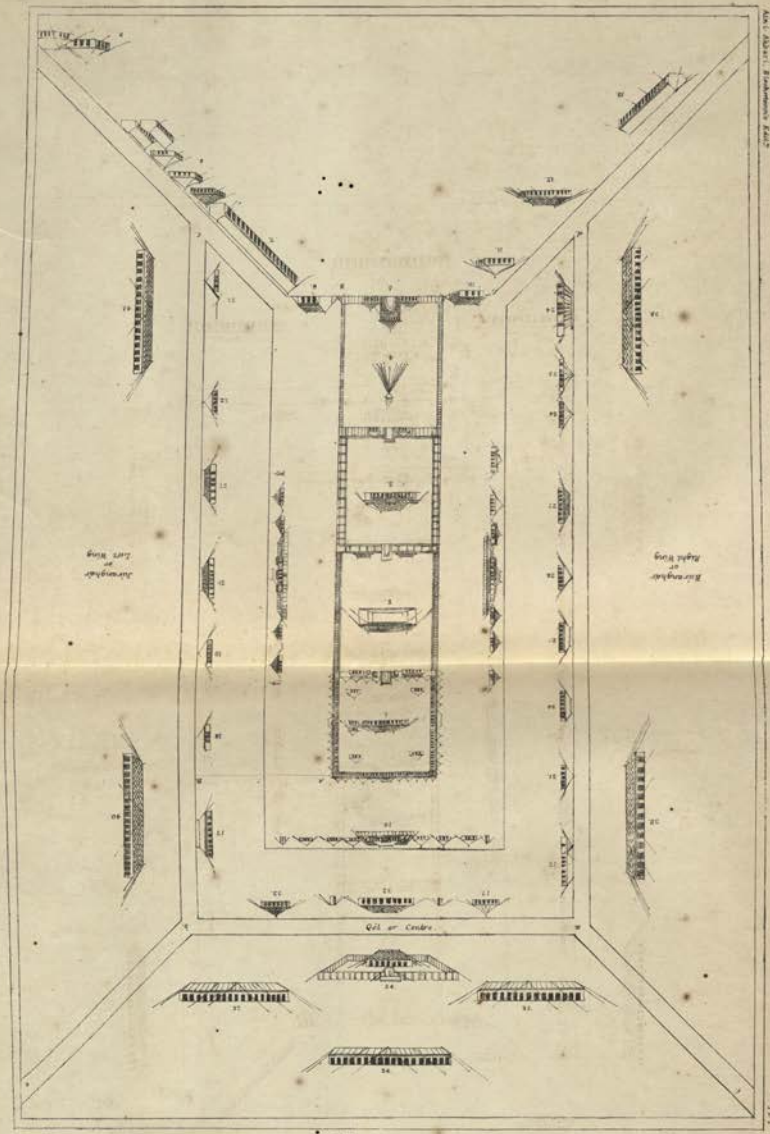
Qui se Centre

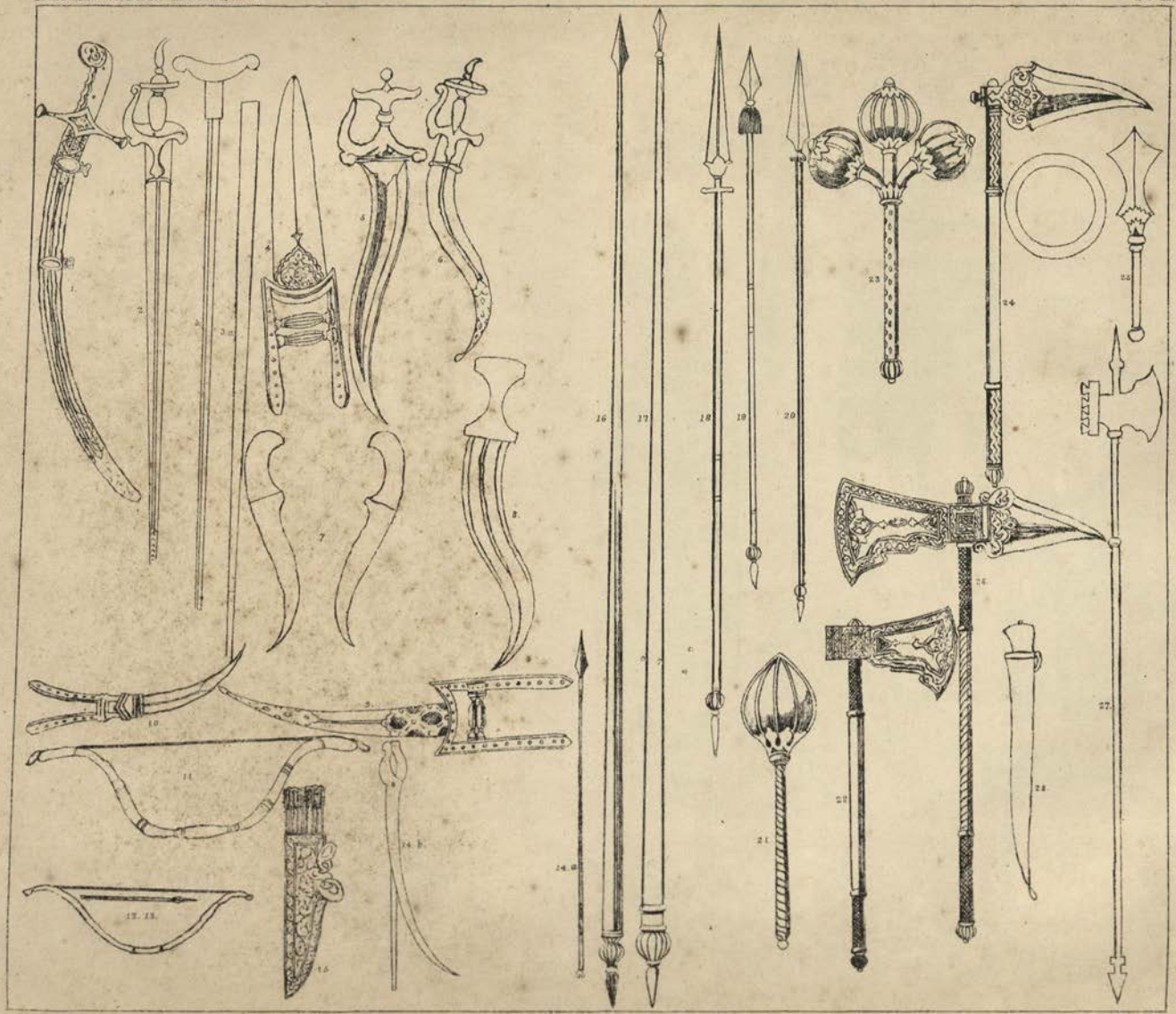
1
2
3
4
5
6
7
8
9
10
11
12. 13.
14. a
14. b
15
16
17
18
19
20
21
22
23
24
25
26
27
28

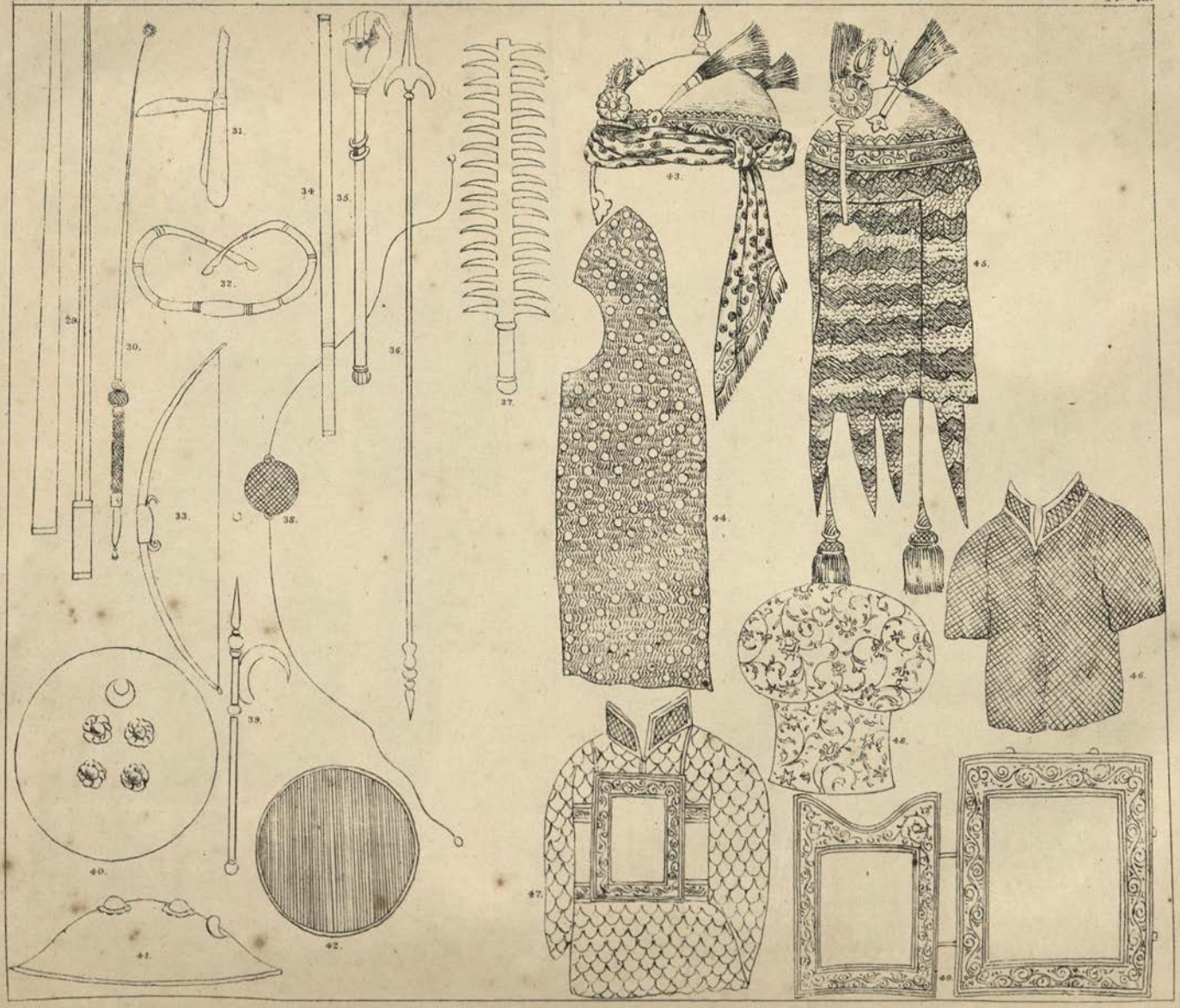
29.
30.
31.
32.
33.
34.
35.
36.
37.
38.
39.
40.
41.
42.
43.
44.
45.
46.
47.
48.
49.

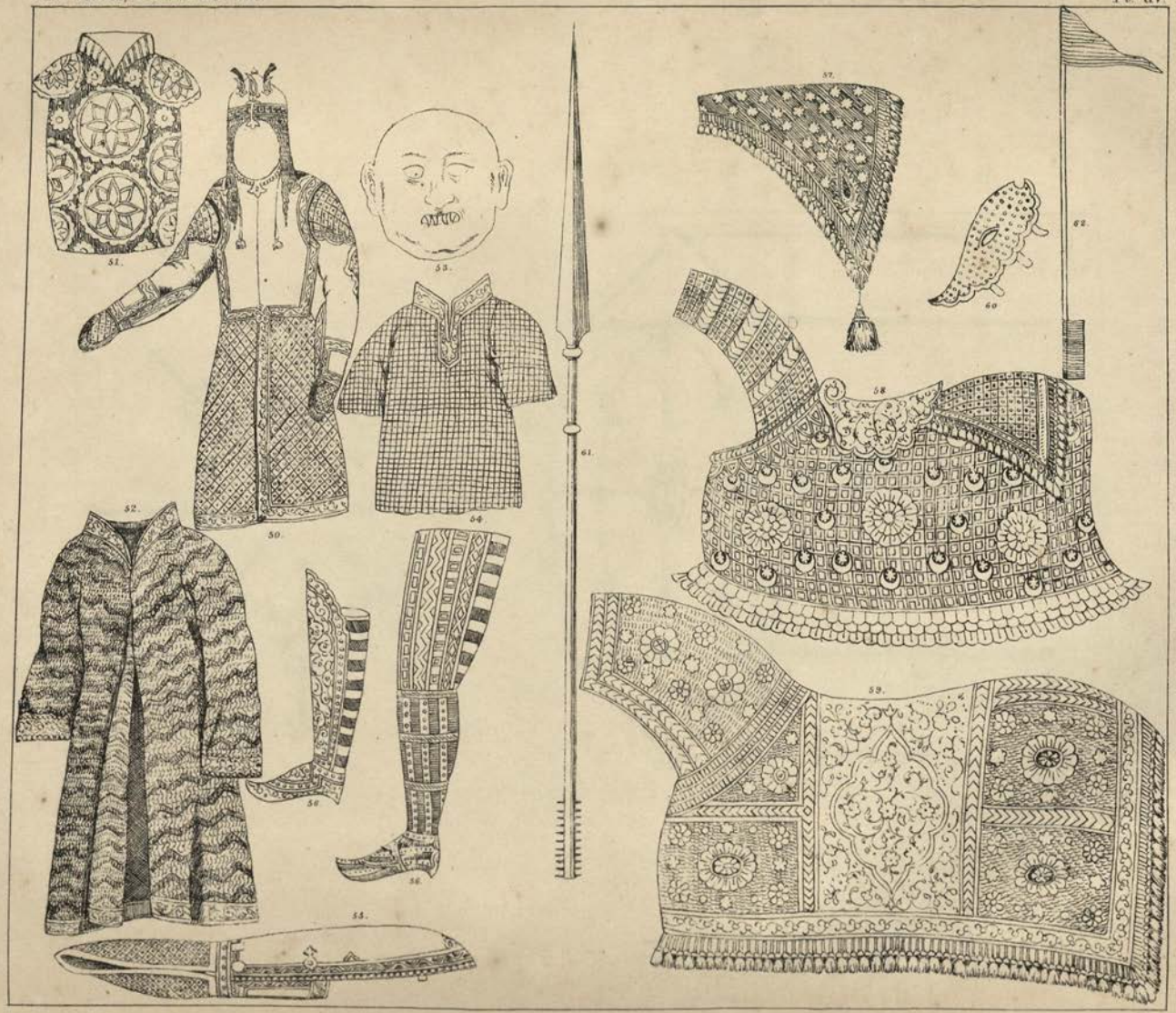
51.
50.
53.
54.
52.
56.
55.
61.
57.
60.
62.
58.
59.

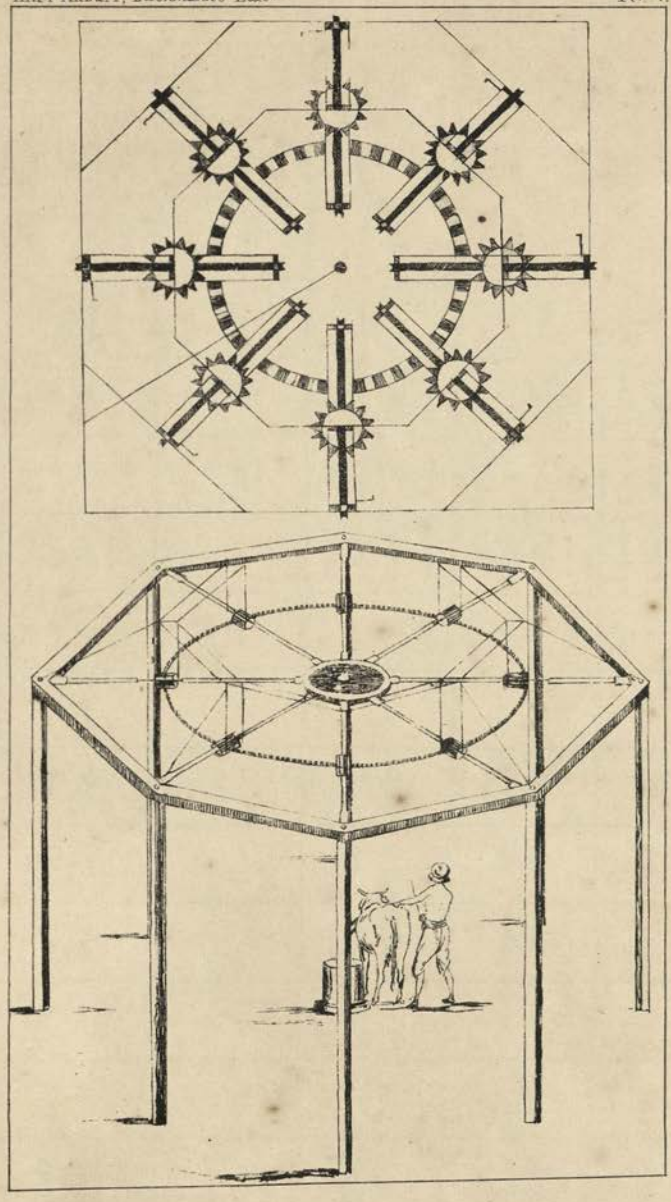

گال	چهل و چهار دام	چهل و چهار	پنجاه	چهل	چهل	چهل	چهل	چهل	بیست	هژده تا بیست	هفده	شانزده تا هفده	دوازده تا چهارده	سیزده تا چهارده و نیم	هفت و نیم تا پانزده و نیم	هشت و نیم تا یازده و نیم	ده تا چهارده	ده تا چهارده و نیم	دوازده و نیم تا بیست
ارزن	چهل و چهار دام	چهل و چهار	پنجاه	چهل	چهل	چهل	چهل	چهل	سي و شش	هژده تا بیست	بیست تا بیست و چهار	شانزده تا بیست	چهارده تا هژده	شانزده تا بیست و یك و نیم	شش و نیم تا پانزده	هشت تا یازده	ده تا بیست	پانزده تا بیست	
منذره	چهل و هشت دام	چهل و هشت	پنجاه	چهل	چهل	چهل	چهل	چهل	سي	بیست و هشت تا سي	بیست و شش تا بیست و هشت	بیست و شش تا بیست و هشت	بیست و دو تا بیست و شش	بیست و شش تا بیست و هشت	بیست و پنج	هژده تا بیست و پنج	بیست تا بیست و شش	بیست و شش تا سی و شش و نیم	
نیل	صد و چهل دام	صد و چهل	صد و شصت	صد و چهل و چهار	صد و چهل و چهار	صد و چهل و چهار	صد و چهل و چهار	صد و چهل و چهار	صد و سي و شش	صد و سي و شش	صد و سي و شش	صد و سي و شش	صد و بیست	صد و بیست	صد و سی و چهار	صد و سی و چهار	صد و سي و چهار	صد و سي و چهار	
سن	هشتاد دام	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هفتاد و هشت	هفتاد و هشت	هفتاد و هشت	هفتاد و هشت	هفتاد	هفتاد	هشتاد و دو		شصت تا هشتاد	شصت تا هشتاد	
توریا	هشتاد دام	هشتاد	هشتاد (1)						سي و دو	سي و دو	سي و دو	سي و دو	سی و چهار	سي و چهار	سي و چهار	سي و چهار	بیست و چهار تا سی و چهار	بیست و سه تا سي و چهار	
زرد چوبه									صد و بیست	صد و بیست	صد و بیست	صد و چهار	صد و چهار	صد و چهار	صد و چهار	صد و چهار	صد و چهار	صد و چهار	
کچالو									هفتاد و شش دام	هفتاد	هفتاد	شصت	شصت	شصت و هشت تا هفتاد	هفتاد	شصت و هشت تا هفتاد	شصت و هشت تا هفتاد	بیست و هشت (2) تا هفتاد	

کلت							بیست و هشت دام	بیست و شش	بیست و شش	بیست و دو	بیست و دو	بیست و دو	بیست وچها تا بیست و هشت	بیست و چهار	بیست و چهار	چهل و هشت	بیست و شش تا سي و دو
حنا							پنجاه و هشت دام	پنجاه و هشت	پنجاه و هشت	شصت و هفت تا هفتاد	شصت و هفت تا هفتاد	شصت و هفت تا هفتاد	شصت و هفت تا هفتاد	شصت و هفت تا هفتاد	شصت و هفت تا هفتاد	شصت و هفت تا هفتاد	شصت و هفت تا هفتاد
کچوړ هدوانه							ده دام	ده	ده	ده	ده	ده	یازده	یازده	یازده	یازده	یازده
پان															دویست و بیست وسه دام وپنج جینل تادویست و شصت وسه		

سنگهاړه ارهر آل برتي

[صفحه ۳۳۵] * (۱) [ک د] شصت ‖ [صفحهٔ ۳۳۶] * (۱) [ک د] پنج ‖ [صفحهٔ ۳۳۷] * (۱) [۵] نیست ‖ (۲) [ک] شش ‖

(۳۳۸)

ربیعي صوبهٔ مُلتان *

	سنهٔ الٰہی ۶ و ۷	سنه ۸	سنه ۹	سنه ۱۰	سنه ۱۱	سنه ۱۲	سنه ۱۳	سنه ۱۴	سنه ۱۵	سنه ۱۶	سنه ۱۷	سنه ۱۸	سنه ۱۹	سنه ۲۰	سنه ۲۱	سنه ۲۲	سنه ۲۳	سنه ۲۴
گندم									پنجاه و دو	پنجاه و دو	سي و شش	بیست و چهار	سي	سي و شش تا شصت	بیست و یک و نیم تا چهل		چهل تا پنجاه و دو	چهل و شش تا شصت و چهار
(۱) نخود کابلی									پنجاه و هفت دام شانزده جینل	پنجاه و هفت دام شانزده جینل	پنجاه و هفت دام شانزده جینل	پنجاه و هفت دام شانزده جینل	پنجاه و هفت دام شانزده جینل	پنجاه و هفت دام شانزده جینل	پنجاه و هفت دام شانزده جینل	پنجاه و هفت دام شانزده جینل	پنجاه و هفت دام شانزده جینل	پنجاه و هفت دام شانزده جینل

نخود هندي															سي دنم	سي و دو	بيست وسه تا بيست وپنج	شانزده	بيست
جو															سي و چهار دام	سي و شش	بيست و دو	دوازده	بيست و يك
ترکاری															هفتاد دام	شصت	پنجاه و شش تا شصت	پنجاه	پنجاه
کوکنار															صد و سي دام	صد و سي	صد	صد	صد
تخم معصفر															هفتاد و شش دام	هفتاد	شصت	شصت	هفتاد
کتان															سي دام	سي	بيست	نوزده	بيست و چهار
سرشف															سي	سي	بيست و پنج	نوزده	سي
عدس															بيست و هشت دام	بيست و هشت	نوزده	دوازده	شانزده

نخود هندي															بيست و شش تا چهل و هشت	بيست تا چهل و هشت	بيست و نيم تا چهل	سيزده و نيم تا چهل	بيست و يك و نيم تا چهل
جو															بيست و شش تا چهل و هشت	بيست تا چهل و هشت	بيست و نيم تا چهل	شانزده تا چهل	بيست و نيم تا چهل
ترکاری															پنجاه و دو تا شصت	پنجاه و دو تا شصت	سي و چهار تا چهل	چهل و چهار تا پنجاه	پنجاه و سه تا شصت
کوکنار															صد و چهار	صد تا صد و چهار	صد تا صد و چهار	چهل تا صد و چهار	شصت تا صد و چهار
تخم معصفر															شصت تا هفتاد	شصت و چهار تا هفتاد	شصت و چهار تا هفتاد	چهل تا شصت و چهار	شصت تا شصت و چهار
کتان															بيست و هشت تا سي	شانزده تا سي	بيست و سه	بيست و سه	بيست و چهار
سرشف															سي و شش	بيست و سي تا سي و شش	چهارده و نيم تا بيست و هشت	پانزده و نيم تا چهل	هژده تا شصت
عدس															بيست و هفت تا چهل و دو	بيست تا چهل دو	هژده و نيم تا چهل	دوازده و نيم تا چهل	شش تا بيست و نيم

| | | |

گزر								بیست و چهار دام	بیست و چهار	بیست و چهار	بیست و چهار	بیست (۱) تا بیست و یک	بیست و چهار	بیست (۱) تا بیست و یک	بیست (۱) تا بیست و یک	بیست	شانزده	بیست و چهار تا بیست و شش
کیو								بیست و پنج دام	بیست و پنج	بیست و پنج	بیست و پنج	بیست (۲) و یک	بیست و پنج	بیست	هژده و نیم	هژده و نیم	بیست	بیست و پنج

[صفحهٔ ۳۴۰] * (۱) نرخهای نخود کابلي در [ک د] ۵۷ تا ۱۶ نوشته و برای جیتل چهل خوانده ॥ [صفحهٔ ۳۴۱] * (۱) [ه] هشت ॥ (۲) [ک د] پنج ॥

خریفئ صوبهٔ ملتان *

	سنهٔ الهي ۶ و ۷	سنه ۸	سنه ۹	سنه ۱۰	سنه ۱۱	سنه ۱۲	سنه ۱۳	سنه ۱۴	سنه ۱۵	سنه ۱۶	سنه ۱۷	سنه ۱۸	سنه ۱۹	سنه ۲۰	سنه ۲۱	سنه ۲۲	سنه ۲۳	سنه ۲۴
نیشکر سیاه									دویست دام	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست
نیشکر سادهٔ									صد و پنجاه دام	صد و بیست	صد تا صد و بیست	صد تا صد و بیست	صد تا صد و بیست	صد تا صد و بیست	صد	صد تا صد و ده	هفتاد تا صد	صد
شالیٔ مشکین									شصت دام	چهل و شش	چهل و شش	چهل	چهل	شصت	چهل و پنج تا شصت و دو	چهل و پنج تا شصت و دو	پنجاه و چهار تا شصت و دو	شصت و پنج تا هفتاد و دو
شالیٔ ساده									پنجاه دام	چهل	چهل	سي و دو	سي و دو	چهل و هشت و نیم تا چهل و هشت	بیست و هشت تا چهل	بیست و هشت تا چهل	سي و دو و نیم تا چهل	سي و هشت تا چهل و هشت

شاریٔ مرزبجی											
پنبه	شصت و پنج دام	صد و بیست و چهار دام	شصت و پنج هفتاد و شش	شصت و پنج هشتاد	شصت و پنج پنجاه	هفتاد و شش چهل تا نود	هفتاد و شش هفتاد تا صد	چهل تا نود و پنج نود و نهم	پنجاه و شش چهل و چهار تا نود	پنجاه و دو	
فرکاری	هفتاد و شش دام	پنجاه و هشت دام	شصت و پنج هفتاد	شصت و پنج هشتاد	پنجاه و پنج	چهل تا هفتاد و هشت	چهل تا هفتاد	نود و نهم تا چهل	شصت تا هفتاد	شصت تا هفتاد	
کنجد											
موته	سی و یک دام	بیست و پنج	بیست و یک	بیست و پنج	بیست و پنج	سی و شش	سی و شش	سی و شش	بیست تا چهل	چهارده تا چهار بیست و شش	
ماش	سی و شش دام	سی	سی	سی	بیست و پنج	بیست و چهار تا چهل	بیست و پنج	هژده تا چهل	بیست تا چهل	بیست و شش تا چهل	
مرنگ	سی و نه دام	سی و دو دام	سی و دو	سی و دو	سی و دو	سی و چهار تا چهل	سی و چهار تا سی	سی و چهار تا چهل	سی و دو تا سی	سی و دو تا پنجاه	
جوار	سی و نه دام	سی و دو	سی و دو	سی و دو	بیست و هفت	سی و دو	بیست و چهار تا سی	بیست و نیم تا چهل	بیست و پنج تا سی	سی و دو تا چهل و هشت	

لهدره																	سي دام	بيست وهشت	بيست وهشت	بيست وسه تا چهل و هشت
لوبيا																	سي ودو دام	سي ودو	سي ودو	بيست وسه تا سي وشش
كودرم																	سي ودو دام	سي ودو	سي ودو	بيست وسه تا سي وشش
كوري																	سي ودو دام	سي ودو	سي ودو	بيست وچهار تا سي
شماخ																	هژده دام	ده	شانزده	ده تا شانزده
گال																	شانزده دام	ده	ده	ده تا ده ونيم
ارزن																	بيست دام	بيست وچهار	بيست وچهار	بيست ونيم تا چهل وهشت
منذوه																	سي دام	بيست وهشت	بيست وچهار	بيست وپنج

لهدره																	بيست وشش تا سي	شانزده	سيزده	بيست وسه تا چهل
لوبيا																	بيست وشش تا سي وهشت	بيست ودو تا بيست وشش	بيست و شش تا بيست و هفت ونيم	بيست ودو تا چهل
كودرم																	بيست وشش تا سي وهشت	بيست ودو تا بيست وشش	بيست و شش تا بيست و هفت ونيم	بيست ودو تا چهل
كوري																	بيست وشش	شانزده	هژده ونيم تا سي	هژده ونيم تا سي
شماخ																	پنج تا دوازده ونيم	ده تا دوازده	نه تا ده	نه تا ده
گال																	دوازده تا دوازده ونيم	هشت تا ده ونيم	نه تا ده	نه تا ده
ارزن																	پانزده تا بيست	ده تا بيست	ده تا بيست ويك	بيست ويك تا چهل
منذوه																	بيست وشش تا سي	هژده تا بيست وپنج	بيست وپنج	بيست وپنج

نیل												
مس												
نوریا												
زردچوبه												
کچیلو												
کلت												
حنا												
کچیرو هندوانه												

پان								صد و هشتاد دام	شش روپیه پاو بالا	شش روپیه پاو بالا	شش روپیه پاو بالا	شش روپیه پاو بالا	سیصد	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست
سنگهاڑه								صد دام	صد	صد	صد	صد	صد	صد	صد	صد	صد	صد	صد
ارهر													بیست دام	بیست	بیست	بیست	بیست	بیست	بیست

آل برتي

ربیعي صوبهٔ مالوه *

	سنهٔ الهی ۶ و ۷	سنه ۸	سنه ۹	سنه ۱۰	سنه ۱۱	سنه ۱۲	سنه ۱۳	سنه ۱۴	سنه ۱۵	سنه ۱۶	سنه ۱۷	سنه ۱۸	سنه ۱۹	سنه ۲۰	سنه ۲۱	سنه ۲۲	سنه ۲۳	سنه ۲۴
گندم	پنجاه دام	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	دو مظفري تا پنجاه	دو مظفري تا پنجاه	دو مظفري تا پنجاه	دو مظفري تا پنجاه	دو مظفري تا پنجاه	یک مظفري سه پاو تا چهل و سه و نیم	یک مظفري سه پاو تا چهل و سه و نیم	یک مظفري سه پاو تا چهل و سه و نیم	یک مظفري سه پاو تا چهل و سه و نیم	یک مظفري سه پاو تا چهل و سه و نیم
نخود کابلی									یک مظفري سه پاو تا چهل و سه و نیم	یک مظفري سه پاو تا چهل و سه و نیم	یک مظفري سه پاو تا چهل و سه و نیم	یک مظفري سه پاو تا چهل و سه و نیم	یک مظفري سه پاو تا چهل و سه و نیم	یک مظفري سه پاو تا چهل و سه و نیم	یک مظفري سه پاو تا چهل و سه و نیم	یک مظفري سه پاو تا چهل و سه و نیم	یک مظفري سه پاو تا چهل و سه و نیم	یک مظفري سه پاو تا چهل و سه و نیم
نخود هندي	پنجاه دام	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	پنجاه	دو مظفري تا پنجاه	دو مظفري تا پنجاه	دو مظفري تا پنجاه	دو مظفري تا پنجاه	دو مظفري تا پنجاه	یک مظفري سه پاو تا چهل و سه و نیم	یک مظفري سه پاو تا چهل و سه و نیم	یک مظفري سه پاو تا چهل و سه و نیم	یک مظفري سه پاو تا چهل و سه و نیم	یک مظفري سه پاو تا چهل و سه و نیم
جو	هفتاد دام																	

ترکاری	هفتاد و پنج دام	سه مظفری تا هفتاد و پنج دام
کوکنار	پنجاه دام	
گل‌ِ‌معصفر		
کتان	پنجاه دام	در مظفري تا پنجاه
سرشف		
عدس‌وارزن	پنجاه دام	
مشنگ		
خربزۂ ولايتي		
خربزۂ هندي	ده دام / پنجاه	
شالیۂ کور	شصت دام / پنجاه و چهار / شصت / پنجاه و چهار تا هفتاد / پنجاه و شش	
اجوین	هشتاد دام	سه مظفري تا هفتاد و پنج
بازشملبت وگزر وکیو		دو مظفري تا پنجاه

خریفیۂ صوبۂ مالوه *

	سنۂ الٰہي ۶ و ۷	سنه ۸	سنه ۹	سنه ۱۰	سنه ۱۱	سنه ۱۲	سنه ۱۳	سنه ۱۴	سنه ۱۵	سنه ۱۶	سنه ۱۷	سنه ۱۸	سنه ۱۹	سنه ۲۰	سنه ۲۱	سنه ۲۲	سنه ۲۳	سنه ۲۴
شکرسیاه						صد و پنجاه دام			شش مظفري تا صد و پنجاه						هفت مظفري تا هفتاد و پنج			
شکرسادہ	صد و پنجاه دام								شش مظفري تا صد و پنجاه						هفت مظفري تا هفتاد و پنج			
شالیۂ مشکین	شصت و دو و نیم دام								دو و نیم مظفری تا شصت و دو و نیم						سه مظفري تا هفتاد و پنج			

شالیِ ساده	پنجاه دام	دو مظفري تا پنجاه	يك مظفري تا چهل و سه ونيم
شالیِ مونجی		دو مظفری تا پنجاه	یک مظفری تا چهل و سه ونیم
پنبه	پنجاه دام		
ترکاري	هفتاد و پنج دام	دو مظفری تا پنجاه	دو و نیم مظفري تا شصت و دو و نیم
کنجد موٹه ماش مشنگ جوار لهدره اُربیا کودرم کوری شماخ گال ارزن مندوه	پنجاه دام	سه مظفري تا هفتاد و پنج	
		دو مظفری تا پنجاه	یك مظفري تا چهل و سه و نیم
نیل	صد و پنجاه دام	شش مظفری تا صد و پنجاه	
سن و توریا	پنجاه دام	دو مظفری تا پنجاه دام	

زردچوبه کچالو کلت حنا کچرهٔ هندوانه پان سنگهاره ارهر آل برتي

* آئینِ ده ساله *

از سرآغازِ این جاوید دولت هر سال کاردانان کم‌آز و شناسندگانِ جدگزین نرخها بر گرفتے و بوالا درگاه آوردے و ریعِ جنس و ارجِ آن برگرفته دستور قرار دادے و فراوان رنج رفتے • دران هنگام که خواجه عبد المجید آصف‌خان بوزارت سربلندي داشت جمعِ ولایت رقمي بود و آنچه بخاطر میرسید بقلم افزوده‌تر می نمودند * ازان رو که ملک فراخي نداشت و بندگانِ خدمتگذار را زمان زمان پایه افزودے از پاره‌ستاني و غرض‌پرستي بیش و کم شدے • و چون این مهمی خدمت بمظفّرخان و راجه تودرمل باز گردید پانزدهم سالِ الٰهي از قانون‌گویان تقسیماتِ ملک بر گرفتند محصول را بر قیاس و تخمین گذاشته تازه جمعے بروی کار آمد * ده قانون‌گو نامزد شد که از قانون‌گویانِ جُزو نسخهٔ بدست آورده بدفترخانه سپردے * اگرچه از پیش لختے فرود آمد لیکن ازو تا حاصل فراوان راه بود • وچون از نیلک‌سگالیِ کشورخدا قلمرو بس فراخ شد هر سال برای ارج شناسي فراوان

رنج بردے و از دیرسامانی گوناگون آشوب برخاستے * گاه گدیور از افزون‌خواهی بفریاد آمدے و زمان اقطاع‌دار نالش بقایا نمودے * گیهان‌خدیو بچاره‌گری برنشست و بفروغ ضمیرگیهان‌پیرای جمع ده ساله قرار گرفت * زمانیان بر آسودند و سپاس‌گذاری را روزبازار شد * از آغاز پانزدهم سال الٰهی تا بیست و چهارم محصول ده‌ساله فراهم آوردند و ده‌یك آن هرساله قرار گرفت لیکن سال بیستم تا بیست و چهارم از راه تحقیق برگرفتند و پنج پیشین را از گذارش راستی‌منشان * و هر سال جنس کامل اعتبار نمود * سالے که افزون بود برگرفتند چنانچه جدول آنرا برگذارد *

صوبهٔ الٰهاباس مشتمل بر نُه سرکار، پانزده دستور العمل دارد *

۱ سرکار الٰهاباس * پانزده محل و سه دستور العمل *

حویلی الٰهاباس وغیره سه محل، یك دستور * حویلی الٰهاباس * کنتت * پرگنهٔ از بابت[۱] آگره * جلال‌آباس وغیره چهار[۲] محل، یك دستور *

بهدوئی وغیره هفت محل، یك دستور * بهدوئی * سکندر پور * سرانو * سنگرور * مَه * کوائی[۳] * هادیاباس[۴] *

۲ سرکار بنارس * هشت محل، یك دستور العمل *

افراد * حویلی بنارس * بلدهٔ بنارس * پندرها * کسوار * هرهوا * بیالسی *

۳ سرکار جونپور * چهل و یك محل، دو دستور *

حویلی جونپور وغیره سی و نه محل، یك دستور * الدیمو * انگلی * بهتری * بهدانو * تلهنی[۵] * جونپور * حویلی جونپور * چاندی‌پور بدهر * چاندهٔ * چرپاکوت * چکیسر * خریذ * خاص‌پور ٹانڈه * خانپور * دیوگانو * راری[۶] * سنجهولی[۷] * سکندر پور * سگدی * سرهرپور * شادی آباد * ظفر آباد * قریات متّو * قریات دوست پور * قریات میندهه * قریات سوینته * کوله * گهیسوه * گهوسی * کوذیه * گوپال پور * کراکت * مندیاهو[۸] * محمّد آباد * مچهورا * مرؤ[۹] * نظام آباد * نیکون * نقهو پور * مونگره وغیره دو محل، یک دستور * مونگره * گدواره[۱۰] *

۴ سرکار چندیه * چهارده محل، یک دستور *

حویلی چندیه * اهیرواره * بهولی[۱۱] * بدهول * ٹانڈه * دهوس * راگهوپور[۱۲] * قریات این روی آب *

---

(۱) همچنین در هر نسخه * و در نامهای پرگنجات این سرکارها بسیار اختلاف واقع است ‖ (۲) نامهای این چهار محل در نسخها ننوشته ‖ (۳) [سر هنری إلیوت] کوائی ‖ (۴) در احوال صوبهٔ الٰهاباس سوای این هفت محل نام کهاراگده ([إلیوت] کهیراگده) نوشته ‖ (۵) در اکثر نسخها بلهنی ‖ (۶) در نسخها داری یا واری ‖ (۷) [إلیوت] سچهولی ‖ (۸) [إلیوت] مریاهو ‖ (۹) در اکثر نسخها مؤو ‖ (۱۰) [ف ا] گرواره ‖ (۱۱) [إلیوت] بهویلی ‖ (۱۲) همچنین در هر نسخه * و امروز نام این محل راجهورپور است بلام ‖

مجموارة * مهابچ * مهواري * مهوئي * سيلپور[۱] * نرون[۲] *

۵ سرکار غازي‌پور * هژده محل ، يك دستور *

حويلي غازي‌پور * بايا * پچوتر * بلهاباس[۳] * بهرپاباد * بهلايچ[۴] * چوسا[۵] * ديهبا[۶] * سيدپور نمدي * ظهور آباد * قريات پلي[۷] * كوپاچهيت * گندها[۸] * كرنده[۹] * لكهنيسر[۱۰] * مدن بنارس * محمدآباد * پرهاري[۱۱] *

۶ سرکار کرّ * دوازده محل ، يك دستور *

بلدهٔ کرّ * حويلي کرّ * اچهي[۱۳] * اتهريں * اياسا[۱۳] * راري * کراري * کوتلا * کونڑا[۱۴] عرف کوسوں[۱۵] * فتح پور هنسوه * هتگانو * هنسوه *

۷ سرکار کورره * هشت محل ، سه دستور *

حويلي کورره و غيره دو محل يك دستور * حويلي کورره * گهاتم پور *

کوتيا وغيره سه محل ، يك دستور * کوتيا * گنير * کيرن پور[۱۶] کنار *

جاجموٗ و غيره سه محل ، يك دستور * جاجموٗ * مُحسن پور * مچهاوں *

۸ سرکار کالنجر * ده محل ، يك دستور *

کالنجر با حويلي * اگواسي[۱۷] * اجيگده * سيندها[۱۸] * سموني * شادي پور * رسن * کهريله[۱۹] * مهربا * مودها *

۹ سرکار مانک‌پور * چهارده محل ، دو دستور *

حويلي مانک‌پور و غيره * ده محل ، يك دستور *

مانک‌پور با حويلي * اردل[۲۰] * بهلول * ساون * جلال‌پور بلکهر * قريات کراره * قريات پايگاه[۲۱] * کهتوت * نصيرآباد *

راي بريلي وغيره * چهار محل ، يك دستور * راي بريلي * تلهندي * جايس * دلمو *

---

(۱) اين نام در احوال صوبهٔ الهاباس و در [اِليوت] ننوشته و در نسخها سلپور و سيلپور و سلٹور نگاشته ‖

(۲) در نسخها سرون يا سرول * و در اِليوت بعد نرون نام هنوا موجود است ‖

(۳) [اِليوت] بلهابانس ‖ (۴) همچنين در هر نسخه * و در [اِليوت] برايچ ‖ (۵) [اِليوت] چونسا ‖ (۶) همچنين در [۵] * و در [اِليوت و نقشها] دهمه نوشته ‖ (۷) در نسخها بے نقط ‖ (۸) همچنين در هر نسخه * در [اِليوت و نقشها] گدها ‖ (۹) [اِليوت] کريندا ‖ (۱۰) در نسخها لکهنير يا لکهنر نوشته ‖ (۱۱) در [اِليوت] پرهاباری بلا را ‖ (۱۲) [اِليوت] اِيچهي * [ش] انچهي ‖ (۱۳) [اِليوت] اياساه ‖ (۱۴) در اکثر نسخها کوڑرا يا کوترا يا کوپرا نوشته ‖ (۱۵) همچنين در اکثر نسخها *[ا و اِليوت] کرسون ‖ (۱۶) همچنين در هر نسخه ليکن در [اِليوت] کيرت پور کناره نوشته ‖ (۱۷) همچنين در هر نسخه * در [اِليوت و نقشها] اوگاسي ‖ (۱۸) [اِليوت] سهوندا ‖ (۱۹) همچنين در هر نسخه * در [اِليوت] کهنده ‖ (۲۰) درنسخها اردل يا ارول ‖ (۲۱) در اکثر نسخها بے نقط * [ش] تالگانو ‖

* ربیعی (۱۱) صوبهٔ الهاباس *

	حویلیٔ الهاباس وغیره ۳ محل	جلال آباس وغیره ۵ محل	بهدوئی وغیره ۷ محل	سرکار بنارس وغیره ۸ محل	حویلیٔ جونپور وغیره ۳۹ محل	پرگنهٔ سونکژه وغیره ۲ محل	سرکار چنداده وغیره ۱۴ محل	غازیپور وغیره ۱۸ محل	پرگنهٔ کژه وغیره ۱۲ محل	پرگنهٔ کورره وغیره ۲ محل	پرگنهٔ کژیا وغیره ۳ محل	جاجمؤ وغیره ۳ محل	سرکار کالنجر وغیره ۱۰ محل	سرکار مانکپور وغیره ۱۰ محل	رای بریلی ۴ محل
گندم	۶۰ ۵ ۹ ج	۵۸ ۵ ۴ ج	۶۴ ۵ ۲۱ ج	۶۴ ۵ ۰ ج	۶۴ ۵ ۱ ج	۵۸ ۵ ۴ ج	۶۴ ۵ ۲۱ ج	۶۴ و ۲۱ ج	۶۰ ۵ ۳ ج	۶۹ ۵ ۱۸ ج	۶۰ ۵ ۳ ج	۶۰ ۵ ۲۳ ج	۶۳ ۵ ۱۵ ج	۵۸ ۵ ۴۵ ج	۶۲ ۵ ۱۵ ج
نخود کابلي			۰۰ ۵ ۰۰ ج	۷۱ ۵ ۱۴ ج	۷۱ ۵ ۱۴ ج	۰۰۰ ۵ ۰۰ ج	۷۱ ۵ ۱۴ ج	۷ ۵ ۱۴ ج	۵۵ ۵ ۲۳ ج	۵۵ ۵ ۲۳ ج	۰۰ ۵ ۰۰ ج	۵۵ ۵ ۲۳ ج	۰۰ ۵ ۰۰ ج	۰۰ ۵ ۰۰ ج	۷۱ ۵ ۱۴ ج
نخود هندي	۳۸ ۵ ج	۳۹ ۵ ۳ ج	۰۰۰ ۵ ۰۰۰ ج	۴۱ ۵ ۹ ج	۴۱ ۵ ۹ ج	۳۹ ۵ ۳ ج	۴۱ ۵ ۹ ج	۴۱ ۵ ۹ ج	۳۸ ۵ ج	۳۴ ۵ ۱۷ ج	۳۸ ۵ ج	۳۷ ۵ ج	۳۴ ۵ ۱۷ ج	۳۹ ۵ ۳ ج	۳۹ ۵ ۳ ج
جو	۴۰ ۵ ۶ ج	۴۰ ۵ ۱۲ ج	۰۰۰ ۵ ۰۰۰ ج	۴۸ ۵ ۲۵ ج خوید ۶۷ ۵ ۲ ج	۶۷ ۵ ۲ ج	۴۰ ۵ ۱۲ ج	۴۷ ۵ ۲۵ ج خوید ۶۸ ۵ ۲ ج	۴۷ ۵ ۲۵ ج خوید ۶۸ ۵ ۲ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۴۲ ۵ ۱۲ ج	۴۵ ۵ ۲۱ ج خوید ۶۷ ۵ ۲۵ ج
عدس	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۳ ۵ ۱۲ ج	۰۰ ۵ ۰۰۰ ج	۳۸ ۵ ج	۳۸ ۵ ج	۲۳ ۵ ۱۲ ج	۳۸ ۵ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۵ ۵ ۱۶ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۳ ۵ ۱۴ ج	۵ ۵ ۳ ج
تخم معصفر	۸۳ ۵ ۱۵۵ ج	۸۳ ۵ ۲۱ ج	۰۰۰ ۵ ۰۰۰ ج	۷۰ ۵ ۳ ج	۷۰ ۵ ۳ ج	۸۳ ۵ ۲۱ ج	۷۰ ۵ ۳ ج	۸۳ ۵ ۳ ج	۸۳ ۵ ۲۱ ج	۷۰ ۵ ۱۷ ج	۸۳ ۵ ۲۱ ج	۶۹ ۵ ۲۲ ج	۷۲ ۵ ۱۷ ج	۸۳ ۵ ۲۱ ج	۸۲ ۵ ۳ ج
کوکنار	۱۵۰ ۵ ۱۳۱ ج	۱۵۰ ۵ ۱۳۱ ج	۰۰ ۵ ۰۰ ج	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج	۱۵۶ ۵ ۱۳۱ ج	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج	۱۵۶ ۵ ۱۳۱ ج	۱۲۷ ۵ ۱۵۱ ج	۱۵۳ ۵ ۱۳۱ ج	۱۲۸ ۵ ج	۵۵ ۵ ۲۳ ج	۱۵۶ ۵ ۱۳۱ ج	۱۱۵ ۵ ۸ ج
قرکاری	۶۷ ۵ ۲ ج	۶۸ ۵ ۵ ج	۰۰۰ ۵ ۰۰۰ ج	۸۰ ۵ ۱۳ ج	۸۰ ۵ ۱۳ ج	۶۷ ۵ ۲ ج	۸۲ ۵ ۱۳ ج	۸۰ ۵ ۱۳ ج	۶۷ ۵ ۲ ج	۵۵ ۵ ۲۳ ج	۶۷ ۵ ۲ ج	۶۱ ۵ ج	۳۰ ۵ ۱۵ ج	۶۸ ۵ ۵ ج	۷۶ ۵ ۱ ج
کتان	۳۱ ۵ ۸ ج	۲۷ ۵ ۴ ج	۰۰۰ ۵ ۰۰۰ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۳۲ ۵ ۱۵ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۵۴۰ ۵ ۶ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۲ ۵ ۱۵ ج	۳۱ ۵ ۲۰ ج	۳۰ ۵ ۵ ج	۳۲ ۵ ۱۵ ج	۳۲ ۵ ۱۵۵ ج	۳۵ ۵ ۸ ج
سرشف	۳۵ ۵ ۸ ج	۲۸ ۵ ۴ ج	۰۰۰ ۵ ۰۰۰ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۴۰ ۵ ۶ ج ۳۴۰	۴۰ ۵ ۶ ج	۳۵ ۵ ۸ ج	۳۲ ۵ ۱۵ ج	۳۵ ۵ ۸ ج	۳۱ ۵ ۲۱ ج	۲۰ ۵ ۳ ج	۳۸ ۵ ۲۱ ج	
ارزن	۲۰ ۵ ۳ ج	۱۵ ۵ ۱۹ ج	۰۰۰ ۵ ۰۰۰ ج	۶ ۵ ۲۱ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۱۶ ۵ ۱۹ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۰ ۵ ۳ ج	۲۰ ۵ ۳ ج	۲۰ ۵ ۳ ج	۲۰ ۵ ۳ ج	۲۰ ۵ ۲ ج	۱۶ ۵ ۱۹ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج
مشنگ	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۹ ۵ ۲ ج	۰۰۰ ۵ ۰۰۰ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۲۹ ۵ ۲ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۲ ۵ ۹ ج	۲۴ ۵ ج	۲۰ ۵ ۲ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۹ ۵ ۲ ج	۳۸ ۵ ج
گزر	۲۵ ۵ ۱۸ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۰۰۰ ۵ ۰۰۰ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۵ ۵ ۱۸ ج	۳۲ ۵ ۲۱ ج	۲۵ ۵ ۱۸ ج	۳۱ ۵ ۲۱ ج	۷۰ ۵ ۱۸ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج
پیاز	۸۳ ۵ ۲۱ ج	۷۹ ۵ ۲ ج	۰۰۰ ۵ ۰۰۰ ج	۸۰ ۵ ۱۳ ج	۸۰ ۵ ۱۳ ج	۷۹ ۵ ۱۰ ج	۸۰ ۵ ۱۳ ج	۸۰ ۵ ۱۳ ج	۸۳ ۵ ۲۱ ج	۸۲ ۵ ۱۸ ج	۸۳ ۵ ۲۱ ج	۸۲ ۵ ۱۸ ج	۰۰۰ ۵ ۰۰۰ ج	۷۴ ۵ ۱۰ ج	۸۰ ۵ ۹۳ ج
شملیت	۷۴ ۵ ۲۳ ج	۵۸ ۵ ۴ ج	۰۰۰ ۵ ۰۰۰ ج	۵۴ ۵ ۲۴ ج	۵۴ ۵ ۲۴ ج	۵۴ ۵ ۲۴ ج	۵۴ ۵ ۲۴ ج	۵۴ ۵ ۲۴ ج	۷۴ ۵ ۲۳ ج	۷۴ ۵ ۲۳ ج	۷۴ ۵ ۲۳ ج	۸۲ ۵ ۱۸ ج	۰۹ ۵ ۱۴ ج	۵۸ ۵ ۴ ج	۵۴ ۵ ۲۰ ج
خربزهٔ ولایتی	۱۴۴ ۵ ۶ ج	۱۵۰ ۵ ۱۳ ج	۰۰۰ ۵ ۰۰۰ ج	۱۳۴ ۵ ۴ ج	۱۳۴ ۵ ۴ ج	۱۵۰ ۵ ۱ ج	۱۳۴ ۵ ۴ ج	۱۳۴ ۵ ۴ ج	۱۴۴ ۵ ۶ ج	۱۰۹ ۵ ۱۴۵ ج	۱۴۴ ۵ ۶ ج	۱۱۹ ۵ ۱۶۵ ج	۱۵ ۵ ۱۶ ج	۱۵۰ ۵ ۱ ج	۱۳۴ ۵ ۴ ج
خربزهٔ هندي	۱۹ ۵ ج	۷ ۵ ۲۲ ج	۰۰۰ ۵ ۰۰۰ ج	۱۴ ۵ ۱۴ ج	۱۴ ۵ ۱۴ ج	۱۷ ۵ ۲۰ ج	۱۴ ۵ ۱۴ ج	۱۴ ۵ ۱۴ ج	۱۵ ۵ ۱۶ ج	۱۹ ۵ ج	۱۹ ۵ ج	۱۴ ۵ ۱۳ ج	۰۰۰ ۵ ۰۰۰ ج	۱۷ ۵ ۷ ج	۱۴ ۵ ۱۳ ج
نیره	۰۰۰ ۵ ۰۰۰ ج	۶۱ ۵ ۱۲ ج	۰۰۰ ۵ ۰۰۰ ج	۸۳ ۵ ۱۵ ج	۸۶ ۵ ۱۵ ج	۶۱ ۵ ۱۲ ج	۸۹ ۵ ۱۵ ج	۸۹ ۵ ۱۵ ج	۰۰۰ ۵ ۰۰۰ ج	۸۲ ۵ ۱۸ ج	۰۰۰ ۵ ۰۰۰ ج	۰۰۰ ۵ ۰۰۰ ج	۸۲ ۵ ۱۸ ج	۶۱ ۵ ۱۲ ج	۸۹ ۵ ۱۵ ج

| | | |

	شالی‌موتجي	ماش	گال	توریا	کچره	لوبیا	زردک	ارهر	لهدره	کودرم	منذوة	شماخ	کلت
کنجده	۴۰ د	.....	.....	۴۳ د ۱۵ ج	۴۴ د ۱۸ ج	۴۴ د ۱۵ ج	۴۴ د ۱۸ ج	۴۴ د ۱۸ ج	۴۴ د ۱۸ ج	۴۲ د ۱۲ ج	۴۲ د ۱۲ ج	۴۲ د ۱۲ ج	۴۳ د ۱۵ ج	۴۳ د ۱۵ ج	۴۳ د ۱۵ ج
مونگ	۴۲ د ۱۲ ج	.....	.....	۴۸ د ۲ ج	۴۹ د ۵ ج	۴۹ د ۵ ج	۴۸ د ۵ ج	۴۹ د ۵ ج	۴۹ د ۵ ج	۴۲ د ۱۲ ج	۴۲ د ۶ ج	۴۲ د ۱۲ ج	۴۱ د ۹ ج	۱۰۱ د ۹ ج	۴۳ د ۱۵ ج	۴۳ د ۱۵ ج	۴۳ د ۱۵ ج
زرد چوبه	.....	.....	.....	.....	۲۰ د ۱۱۵ ج	۲۰ د ۱۱۵ ج	.....	۲۰ د ۱۱۵ ج	۲۰ د ۱۱۵ ج	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....

(۱) این جدول موافق [۵] است * در [ک] نیست و در دیگر نسخها بسیار اختلاف واقع است * ودرین جدول د برای دام و ج برای جینل نوشته است ॥

صوبهٔ اوده مشتمل بر پنج سرکار ، دوازده دستور دارد *

۱ سرکار اوده بیست و یك محل ، سه دستور العمل *

حویلیٔ اوده نوزده محل ، یك دستور ، در پرگنهٔ داخل خیرآباد است * اوده با حویلي * انبوتها * انهونه * بچهم(۱) رائه * باهري * بسوتهي * تهانه بهدادو * بکهّا(۲) * دریاباد * ردولي * سیلك * سلطانپور * ساتن‌پور(۳) * سپهه(۴) * سروپالي(۵) * ستركه * گرارچه * منگلسي * نی‌پور(۶) *

یك پرگنه ، یك دستور ، ابراهیم‌آباد *

یك پرگنه ، یک دستور ، کشني *

۲ سرکار بهرایچ یازده محل ، سه دستور العمل *

حویلیٔ بهرایچ و غیرهٔ هشت محل ، یك دستور * بهرایچ با حویلي ۲ محل * بهره * حسام‌پور * وانکدون(۷) * رجهت * سنجهولي(۸) * فخرپور * قلعهٔ نواکده *

فیروزآباد وغیرهٔ دو پرگنه ، یك دستور ، فیروزآباد * سلطانپور(۹) *

یک محل ، یك دستور * کهروندسا(۱۰) *

۳ سرکار خیرآباد بیست و دو محل ، سه دستور العمل *

خیرآباد و غیرهٔ دوازده پرگنه ، یک دستور * حویلیٔ خیرآباد * بسارا * بسوه * بسره * بسره * چهندپور(۱۱) * کهیري‌کده * صدرپور * کهیري * کهرکهیلا و لاهرپور ۲ محل * مچهرهته و هرگرانو(۱۲) ۲ محل *

پالي وغیرهٔ هشت محل ، یك دستور * پالي * برورانجنه(۱۳) * باون * سانڈي * سره * گوپا موٴ * کهانکت موٴ * نیرکها *

بهروازه و غیرهٔ در محل که داخل اوده بودند ، یك دستور * بهروازه * پیلا *

۴ سرکار گورکھپور بیست و چہار پرگنہ ، یك دستور *

حویلي گورکھپور با بادہ ۲ محل * اترولا * انھولا * بنا یک‌پور و غیرہ ۴ محل * بانبھن[۱۴]پارہ * بھنواپارا * ٹیلی[۱۵]پور * چاوپارا * دریاپارا[۱۶] * دیواپارا و کوٹاہ[۱۷] ۲ محل * رھلي * رامگڈہ و گوري ۲ محل * رسول‌پور و گھوسي[۱۸] ۲ محل * کٹھلا * کھلا پارا[۱۹] * مہولي * مندوہ * مندلہ * منگھر و رتن‌پور ۲ محل * مہر[۲۰]نتھوي ؟ *

۵ سرکار لکھنو پنجاہ و پنج[۲۱] محل ، دو دستور العمل *

حویلي لکھنؤ و غیرہ چہل و ھفت پرگنہ ، یك دستور * ابیتھي * اِسولی * اسیون * اسوھا * اوٹچہ گانو * بلگر[۲۲] بجلور[۲۳] * باري * بھریمو * پنگوان[۲۴] * بٹھولي * پنھن * پرسندن * پاتن[۲۵] * بارانیکور[۲۶] * جہاوتر * دیوی * دیورگھ[۲۷] * ددرہ[۲۸] * رن پر بور[۲۹] * رام‌کوٹ * سندیلہ * سائي[۳۰]پور * سروسي * سہالي * سیدھور * سیدھوپور * سندی * سرون * فتحپور * گدہ انبھٹي * کرسي * کاکوري * کھجورہ[۳۱] * گھاتم‌پور * کرنڈا * کونھنی[۳۲] * لکھنؤ با حویلي * لشکر * ملیح آباد * موھان * مورانو * مڈیاندو * مہوندہ * منوي[۳۳] * مکرایڈ * ھڈھہ * ایڈہار[۳۴] * انام و غیرہ ھشت پرگنہ ، یك دستور * انام * بلگرانو * بنگرموء * ھردوئي * ساتن پور * فتحپور چوراسي * کچھ[۳۵] اندو * ملاوہ *

---

(۱) امروز فیضآباد ॥ (۲) همچنین در [ہ ض] * [ش] نکھسا * [ف] نکسا ॥ (۳) [ف] سانن پور ॥ (۴) همچنین در [ف] * [ش] سپھنہ * [ض] سبھنہ ॥ (۵) همچنین در [ہ ض] * [ش] سرد مالي - و سردا نام دریائے درین صوبہ * [ف] سرومالي ॥ (۶) همچنین در [ہ] * [ض ف] بي پور * در [ش] بے‌نقط ॥ (۷) [ف ض] دامکہ‌دون ۲ (۸) همچنین در [ہ] * [ض ش] صنجھولي * [ف] مچھولي ॥ (۹) [ف] پان پور ॥ (۱۰) با کرونسا * [ف ش] کھرون ॥ (۱۱) همچنین در [ہ ض] * [ش ف] چیڑاپور ॥ (۱۲) همچنین در [ض] و در [ہ] در احوال صوبۂ اودہ * [ہ] ھرکراز * [ش ف] ھرکرار ॥ (۱۳) همچنین در [ہ] در احوال صوبۂ اودہ * [ہ ش] برورالجنہ * [ض] برورانجتہ * [ف] برورانچھہ ॥ (۱۴) [اِلیوٹ] [اِلیوٹ] بھنی پارہ ॥ (۱۵) [اِلیوٹ] ٹل پور ॥ (۱۶) [اِلیوٹ] دُھریا پارہ ॥ (۱۷) [اِلیوٹ] .دھیوا پارہ کھانا ॥ (۱۸) همچنین در هر نسخہ * [اِلیوٹ] غوث ؟ ॥ (۱۹) [اِلیوٹ] رھلاپارہ برخلاف ترتیب ابتث ॥ (۲۰) در احوال صوبۂ اودہ و در [اِلیوٹ] نیست * همچنین در [ہ] * [ض] مہر بنحوتی * [ف] مہر بنحوی * [ش] مہر سجوئي ॥ (۲۱) در اکثر نسخہا پنجاہ و دو ॥ (۲۲) [ف] پلکھر ॥ (۲۳) در نقشہا طرف جنوب لکھنؤ قصبۂ بجنور بنون نوشتہ ॥ (۲۴) همچنین در [ہ ض] * [ف] بیکوان یا پیکوان * [ش] نیکوان ॥ (۲۵) [غ] باتن ॥ (۲۶) [ف ش] مارانکور - بر خلاف ترتیب حروف ابتث * و در [ہ] در احوال صوبۂ اودہ بارانشکور نوشتہ ॥ (۲۷) در رپورٹ ڈاکٹر بوٹر صاحب دیوٗرکہ بکاف تازي نوشتہ ॥ (۲۸) [ف ض] دورہ بواو * [ش] درہ ॥ (۲۹) [ض] رن پر پور * [ف] رن‌ھیر پور * [ش] زن سرپور ॥ (۳۰) [ض] ساھی پور * [ف] ساملي پور * [ش] سلي پور ॥ (۳۱) [ہ] در احوال صوبۂ اودہ - ف ش] کھنجر - بلا ھا ॥ (۳۲) [ف ش] کونھي ॥ (۳۳) [ف] منوٗي * [ش] میھوی ॥ (۳۴) همچنین در [ض] و در [ہ] * در احوال صوبۂ اودہ * در [ہ] بنہار * [ض] پتہار * [ف] پتہار * [ش] پنہا ॥ (۳۵) همچنین در [ض] و در [ہ] در احوال صوبۂ اودہ * [ہ ف ش] کچھہ اندو بلام ॥

ربیعیٔ صوبۂ اودہ *

	پرگنۂ حویلی اودہ و غیرہ	ابراهیم آباد و غیرہ	کشنی و غیرہ	بہرایچ و غیرہ	فیروزآباد و غیرہ	کھرونسا و غیرہ	حویلیٔ خیرآباد و غیرہ	پالی و غیرہ	بہروارہ و غیرہ	حویلیٔ گورکھپور	لکھنؤ و غیرہ	انام و غیرہ
گندم	۵۵۴ ۲۰ ج	۶۲ ۵ ۱۵ ج	۵۸ ۵ ۴۵ ج	۵۴ ۵ ۲۰ ج	۵۵ ۵ ۲۳ ج	۵۵ ۵ ۲۰ ج						
نخود هندي	۳۴ ۵ ۱۷ ج	۳۹ ۵ ۳ ج	۳۹ ۵ ۳ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۲ ۵ ۱۱۰ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج						
خردل	.....	۴۰ ۵ ۶ ج	.....	.....	.....	.....						
جو	۳۹ ۵ ۳ ج	۴۵ ۵ ۲۱ ج	۴۲ ۵ ۱۲ ج	۳۸ ۵	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۳۸ ۵						
عدس	۲۳ ۵ ۱۲ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۲۳ ۵ ۱۲ ج	۲۲ ۵ ۹ ج	۲۱ ۵ ۶ ج	۲۲ ۵ ۱۰۵ ج						
گل معصفر	۷۱ ۵ ۱۴ ج	۷۲ ۵	۸۳ ۵ ۲۱ ج	۷۱ ۵ ۱۴۵ ج	۶۹ ۵ ۸ ج	۷۱ ۵ ۱۴۵ ج						
کوکنار	۱۲۷ ۵ ۱۵ ج	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج	۱۵۶ ۵ ۱۳ ج	۱۲۷ ۵ ۱۲ ج	۱۲۷ ۵ ۱۱ ج	۱۲۷ ۵ ۱۱ ج						
ترکاری	۶۹ ۵ ۹ ج	۷۶ ۵ ۱ ج	۶۸ ۵ ۵ ج	۵۶ ۵ ۱۲ ج	۵۴ ۵ ۲۰ ج	۵۶ ۵ ۱۲ ج						
کتان	۲۹ ۵	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۳۲ ۵ ۱۵ ج	۲۷ ۵ ۲۴۵ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۷ ۵ ۲۴۵ ج						
سرشف	۳۰ ۵ ۵ ج	۳۸ مد	۲۷ ۵ ۲۴۵ ج	۲۹ ۵ ۲ ج	۲۹ ۵ ۲ ج	۲۹ ۵ ۲ ج						
ارزن	۲۰ ۵ ۳ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۱۶ ۵ ۱۹ ج	۱۵ ۵ ۳ ج	۱۵ ۵ ۲۲ ج	۲۰ ۵ ۳ ج						
مشنگ	۲۹ ۵ ۲ ج	۳۸ ۵	۲۹ ۵ ۲ ج	۲۵ ۵ ۸ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۵ ۵ ۱۵ ج						
گزر	۳۰ ۵ ۵ ج	۳۶ ۵ ۲۱ ج	۳۶ ۵ ۲۱ ج	۲۸ ۵ ۷ ج	۲۹ ۵ ۲ ج	۲۹ ۵ ۲ ج						
پیاز	۷۸ ۵	۸۰ ۵ ۱۸ ج	۷۹ ۵ ۱۰ ج	۷۸ ۵ ۷ ج	۷۸ ۵ ۷ ج	۷۸ ۵ ۷ ج						
شملت	۵۵ ۵ ۲۲ ج	۵۴ ۵ ۲۰ ج	۵۸ ۵ ۴۵ ج	۵۸ ۵ ۴ ج	۷۸ ۵ ۲۰ ج	.....						
خربزۂ ولایتي	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج	۲۳۰ ۵ ۴ ج	۱۵۰ ۵ ۱ ج	۱۱۰ ۵ ۲۰ ج	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج	۱۱۵ ۵ ۳۰ ج						
خربزۂ هندي	۴ ۵ ۱۳ ج	۱۴ ۵ ۲۳ ج	۱۷ ۵ ۲۲ ج	۱۵ ۵ ۱۶ ج	۱۵ ۵ ۱۶ ج	۱۵ ۵ ۱۶ ج						
زیرہ	۷۹ ۵ ۱۵ ج	۶۱ ۵ ۱۲ ج	.....	.....	.....	.....						

سیاہ دانہ	.....	۱۵۰ ۵ ۲ ج	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....
شالئ کور	.....	۴۶ ۵ ۲۴ ج	۴۶ ۵ ۲۴ ج	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....
اجواین	.....	۹۷ ۵ ۵ ج	۷۹ ۵ ۱۰ ج	۸۳ ۵ ۲۱ ج	۴۵ ۵ ۲۱ ج	۴۴ ۵ ۱۸ ج	۸۳ ۵ ۲۱ ج	۴۵ ۵ ۲۱ ج	۸۳ ۵ ۲۱ ج			

خریفیٔ صوبۂ اودہ *

شکر پوندہ	۲۴۰ ۵ ۹ ج	۲۲۳ ۵ ۱۵ ج	۲۳۰ ۵ ۸ ج	۲۴۰ ۵ ۹ ج	۲۰۳ ۵ ۱۵ ج	۲۴۰ ۵ ۹ ج	۲۲۰ ۵ ۱۵ ج	۲۴۰ ۵ ۹ ج	۲۳۱ ۵ ۱۵ ج	۲۴۰ ۵ ۹ ج	۲۳۱ ۵ ۱۵ ج	۲۳۱ ۵ ۳۵ ج
شکر سادہ	۱۹۰ ۵ ۱۵ ج	۱۲۳ ۵	۱۲۶ ۵	۱۲۳ ۵	۱۳۴ ۵ ۴۵ ج	۱۲۳ ۵	۱۳۴ ۵ ۴۵ ج	۱۲۳ ۵	۱۳۱ ۵ ۲۳ ج	۱۲۳ ۵	۱۲۷ ۵ ۱۵ ج	۱۳۱ ۵ ۳ ج
شالئ مشکین	۶۷ ۵ ۲ ج	۷۱ ۵ ۱۴ ج	۷۱ ۵ ۱۴ ج	۶۲ ۵ ۵ ج	۶۵ ۵ ۴ ج	۶۲ ۵ ۱۵ ج	۶۵ ۵ ۲۴ ج	۶۲ ۵ ۱۵ ج	۷۳ ۵ ۲۰ ج	۶۷ ۵ ۲ ج	۷۴ ۵ ۲۰ ج	۷۳ ۵ ۲۰ ج
شالئ سادہ	۴۳ ۵ ۱۵ ج	۴۶ ۵ ۲۴ ج	۴۰ ۵ ۱۲ ج	۴۱ ۵ ۹ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۴۱ ۵ ۹ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۴۶ ۵ ۲۴ ج	۴۳ ۵ ۱۷ ج	۴۴ ۵ ۱۸ ج	۴۶ ۵ ۲۴ ج
ماش	۳۳ ۵ ۱۵ ج	۳۴ ۵ ۱۷ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۲ ۵ ۱۵ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۲ ۵ ۱۵ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۴ ۵ ۱۷ ج	۳۳ ۵ ۱۵ ج	۳۴ ۵ ۲ ج	۳۴ ۵ ۱۷ ج
پنبہ	۸۳ ۵ ۲۱ ج	۹۳ ۵ ۲۳ ج	۹۱ ۵ ۱۷ ج	۸۹ ۵ ۱۵ ج	۸۹ ۵ ۱۱ ج	۸۹ ۵ ۱۵ ج	۸۹ ۵ ۱۵ ج	۸۹ ۵ ۱۵ ج	۸۳ ۵ ۲۳ ج	۸۳ ۵ ۲۱ ج	۹۳ ۵ ۱۷ ج	۹۳ ۵ ۲۳ ج
موٹھ	۳۵ ۵ ۱۸ ج	۴۱ ۵ ۲۰ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۳ ۵ ۱۲ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۳ ۵ ۱۲ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۲ ۵ ۲۳ ج	۲۵ ۵ ۱۸ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۲ ۵ ۲۳ ج
گال	۱۶ ۵ ۱۹ ج	۲۱ ۵ ۶ ج	۱۵ ۵ ۱۹ ج	۱۵ ۵ ۱۶ ج	۱۵ ۵ ۱۶ ج	۱۵ ۵ ۱۶ ج	۲۳ ۵ ۱۲ ج	۱۵ ۵ ۱۶ ج			۱۵ ۵ ۱۶ ج	
توریا	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۸ ۵	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۱ ۵ ۶ ج						
ارزن	۲۵ ۵ ۱۸ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۱۷ ۵ ۲۲ ج	۲۲ ۵ ۹ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۲ ۵ ۹ ج						
نیل	۱۶۳ ۵ ۱۵ ج	۱۶۲ ۵ ۳ ج	۱۶۲ ۵ ۳ ج	۱۶۳ ۵ ۶ ج	۱۶۳ ۵ ۶ ج	۱۶۲ ۵ ۶ ج						
حنا	۷۰ ۵ ۱۵ ج	۸۹ ۵ ۱۵ ج	۸۹ ۵ ۱۵ ج	۶۹ ۵ ۸ ج	۷۱ ۵ ۱۴ ج	۶۹ ۵ ۲۰ ج						
سن	۸۹ ۵ ۱۵ ج	۸۴ ۵ ۲۴ ج	۸۴ ۵ ۲۴ ج	۸۵ ۵ ۲۱ ج	۸۹ ۵ ۱۵ ج	۸۹ ۵ ۱۵ ج						
ترکاری	۷۹ ۵ ۲ ج	۴۷ ۵ ۵ ج	۸۷ ۵ ۵ ج	۸۲ ۵ ۱۸ ج	۸۲ ۵ ۱۶ ج	۸۳ ۵ ۲۱ ج						
کچرہ	۱۲ ۵ ۲۰ ج	۳۵۴ ج	۱۳ ۵ ۱۵ ج	۱۲ ۵ ۸ ج	۱۴ ۵ ۴ ج	۱۲ ۵ ۸ ج						
پان	۲۳۰ ۵ ۱۴ ج	۲۶۰ ۵ ۳ ج	۲۴۴ ۵ ۲۱ ج	۲۲۳ ۵ ۱۵ ج	۲۲۳ ۵ ۱۵ ج	۲۲۳ ۵ ۱۵ ج						
سنگھاڑہ	۱۱۵ ۵ ۸ ج	۱۱۵ ۵ ۸ ج	۱۱۵ ۵ ۸ ج	۱۱۵ ۵ ۸ ج	۱۱۵ ۵ ۸ ج	۱۱۵ ۵ ۸ ج						

آل	کوري	زرد چوبه	کدت									
لوبيا	.....	٥ ٣٨	٥ ٢٧ ج ٢٤	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....
جواري	٥ ٣٥ ج ٢٠	٥ ٣٨	٥ ٣٥ ج ٨	٥ ٣٨	٥ ٣٣ ج ١٤	٥ ٣٨	٥ ٣٣ ج ١٤	٥ ٣٢ ج ١٥	٥ ٣٥ ج ٢	٥ ٣٨	٥ ٣٥	٥ ٣٢ ج ١٥
زردك	.....	٥ ٨١ ج ١٥	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....
کوري	.....	٥ ١٣ ج ١٥	.....	٥ ١٥ ج ٥	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....
تربزهٔ ولايتي	.....	٥ ١٠٥ ج ٢	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....
ارهر	.....	.....	.....	٥ ٢٢ ج ٩	.....	٥ ٢٢ ج ٩	٥ ٢٣ ج ١٢	٥ ٢٥ ج ٤	.....	.....	.....	.....
لهدره	٥ ٢٤ ج ١٥	٥ ٢٥ ج ١٨	٥ ٢٤ ج ١٥	٥ ٢٣ ج ١٢	٥ ٢٤ ج ١٥	٥ ٢٣ ج ١٢	٥ ٢٤ ج ١٥	٥ ٢٥ ج ١٨	٥ ٢٤ ج ١٧	٥ ٢٣ ج ١٢	٥ ٢٥ ج ٤	٥ ٢٥ ج ١٨
کودرم	٥ ٢٨ ج ٢٠	٥ ٣١ ج ٨	٥ ٢٩ ج ٢	٥ ٢٦ ج ٢٤	٥ ٢٥ ج ١٨	٥ ٢٦ ج ١٥	٥ ٢٥ ج ١٨	٥ ٣١ ج ٨	٥ ٢٨ ج ٨	٥ ٢٦ ج ٢١	٥ ٢٧ ج ٢٤	٥ ٣١ ج ٧
مندوة	٥ ٢٥ ج ١٨	٥ ٣١ ج ٨	٥ ٢٦ ج ٢١	٥ ٢٥ ج ١٨	٥ ٢٤ ج ١٥	٥ ٢٥ ج ١٨	٥ ٢٤ ج ١٥	٥ ٢٩ ج ٢	٥ ٣٥ ج ١٨	٥ ٥٥ ج ١٨	٥ ٣٦ ج ٢١	٥ ٢٣ ج ٢
کنجد	٥ ٤١ ج ٩	٥ ٣١ ج ٨	٥ ٤٣ ج ١٥	٥ ٤٤ ج ١٨	٥ ٤٥ ج ١	٥ ٤٤ ج ١٨	٥ ٤٥ ج ٢١	٥ ٤١ ج ٩	٥ ٤١ ج ١	٥ ٤٤ ج ١٨	٥ ٤٠ ج ٢٠	٥ ٤١ ج ٩
شماخ	٥ ١٨ ج ١٥	٥ ١٩	٥ ١٢ ج ٨	٥ ١٢ ج ٨	٥ ١٢ ج ٨	٥ ١٢ ج ٨	٥ ١٢ ج ٨	٥ ١٣ ج ١٠	٥ ١٣ ج ١١	٥ ١٢ ج ٨٥	٥ ١٢ ج ٨	٥ ١٣ ج ١٠
مونگ	٥ ٤٣ ج ١٥	٥ ٤٨ ج ٢	٥ ٤٨ ج ٣	٥ ٤١ ج ٢	٥ ٤٣ ج ١٥	٥ ٤١ ج ٩	٥ ٤٣ ج ١٥	٥ ٤١ ج ٩	٥ ٤٣ ج ١٥	٥ ٤١ ج ١٠	٥ ٤٣ ج ١٥	٥ ٤١ ج ٩

(٣٥٦)

* صوبهٔ دارالخلافتِ آگره *

١ سرکارِ دارالخلافتِ آگره ، چهل وچهار پرگنه ، چهار دستور العمل *

حلوبئ آگره وغيره شش محل يک دستور * حويلئ آگره * چنوار[1] * جاليسر * بلدهٔ آگره * دهولپور * مهاون *

بيانه وغيره ، سي وسه محل ، يک دستور * حويلئ بيانه ٢ محل * اودبهي[2] * اود[3] * اول * بهساور * تودهٔ بهيم * بنادر * چوسنّه * خانوا * رجهوهر * فتحپور عرف سکري * سيونکر سيونکري[4] * متهرا * مهولي * منکوتاه * بهسکر[5] * وزيرپور * هيلک * هندون * راپري * باري * بچوارهٔ[6] *

اثاوه وغيره سه محل ، يک دستور * اثاوه * روپري[7] * هتکانت *

منداور وغيره دو محل ، يک دستور * منداور * کهرنمر *

۲ سرکارِ الور، چهل و سه پرگنه ، سه دستور *

پرگنهٔ الور و غیره سي و سه محل یك دستور * حویلیٔ الور * دهرا * ڈڈیکر[۸] * بهادر پور * پٹایں[۹] * کهلوهر * جلال پور * بهروز پور * راٹه * بالمٹه * بهرکول * حاجي پور * بوده تهل * انتهله هابرو * پراٹ[۱۰] * بلهار * برودهٔ فتح خان * برودهٔ میو * بسانه * حسن پور بدوهر[۱۱] * حسن پور گوزي[۱۱] * دیولي[۱۲] ساجاري * سکهن * کیاره * گهاٹ شیون[۱۳] * کوه رانا * مونکونا * مندأورہ[۱۴] * نوگانو * ناهرگڈه * هرسوري و هر پور ۲ محل * هرسانا *

بچهره وغیره پنج محل، یك دستور * بچهره * کهوهري رعنا[۱۵] * بهیوان * اسمعیل پور * امرن[۱۶] *

مبارک پور و غیره پنج محل، یک دستور * مبارک پور * هرسوني * مندأور[۱۷] * کهیرتهلي * موجپور *

۳ و ۴ سرکارِ تجاره و سرکارِ ایرج ، چهار دستور *

سرکارِ ایرج شانزده محل * ایرج * پرهار * بهانڈیر[۱۸] * بیجپور * پاندور * چهترہ * ریابانه * شاهزاده پور * کهٹوله وغیره * کچهوده * کیدار * کونچ * کهیکس[۱۹] * کانٹی * کهایره * مهولي *

سرکارِ تجاره هژده محل ، یك دستور * تجاره * ایندور * اوجینه * اومراؤ[۲۰] * اومڑي * پور[۲۱] * بیگوان[۲۲] * بنوهرا[۲۳] * جهمراوت * خانپور * ساکرس * سانٹهاداري * فیروزپور * فتحپور مونگرتا[۲۴] * کوتله * کرهیرا[۲۵] * نگینان *

کهوار[۲۶] کا تهانا ، یک دستور * بیسرو ، یك دستور *.

۵ سرکارِ قنوج ، پنج دستور *

حویلیٔ قنوج وغیره یازده محل، یك دستور * حویلیٔ قنوج * بارا * بٹهور * بلهور * بلگرانو * دیوها * سکندرپور * سیولي[۲۷] * سیونرکه[۲۸] * ملکوسه[۲۹] * ذانامؤ *

سکیٹه وغیره شش محل ، یك دستور * سکیٹه[۳۰] * کراولي * برنه * سهار * پتیالي * سهاور *

بهرگانو وغیره * ده محل، یك دستور * بهون گانو[۳۱] * سونچ * سکرانو * سکت پور * سرور * چهبرامؤ * شمس آباد * پتی علی پور * کنپل * نبهوجپور *

سکندرپور * یک دستور *

پهپوند ، یك دستور *

۶ سرکارِ سهار، دو دستور *

سهار وغیره شش محل ، یک دستور * سهار * پهاري * بهتولي * کامه * کوه مجاهد * هوڈل *

نونهیره ، یك دستور *

۷ و ۸ و ۹ سرکارِ سوالیار وغیره ، یك دستور *

سرکارِ گوالیار سیزده محل یک دستور * سرکارِ نرور پنج محل ، یک دستور * سرکارِ بیانوان ، بیست و هشت محل ، یک دستور *

۱۰ سرکارِ کالپی شانزده پرگنه ، یک دستور *

اولئي (۳۳) * بلاس پور * بدهنیته (۳۴) * دیراپور * دیوکلي * راته * راي پور * سگن پور (۳۵) * شاه پور * حویلي کالپی * کنار * کهندوت * کهندیله (۳۶) * بلدهٔ کالپي * محمّدآباد * همیرپور *

۱۱ سرکارِ کول چهار دستور *

تهانه فریدا وغیره ده محل ، یک دستور * تهانا فریدا * پهاسو * دنبهائي (۳۷) * ملک پور * شکارپور * نوح * چندوس * خرجه * اهار * تپل *

حویلي کول وغیره چهارمحل ، یک دستور * کول * جلالي * سکندره راؤ * گنگیري *

مارهره وغیره پنج محل ، یک دستور * مارهره * بلرام * سورن * پچلانه و سیدهوپور ۲ محل *

اکبر آباد دو محل ، یک دستور * اکبر آباد * اتروليي *

۱۲ سرکارِ نارنول چهار دستور *

حویلی نارنول وغیره هشت محل * حویلي نارنول با بلده * بارهه * کوت پوتلی * بابائی * کهندیلا * سنکهانا * کانوري * مواضع دامن کوه *

بروده رعنا وغیره دومحل * بروده رعنا * لاپوتني *

چال کلانه وغیره ، دومحل * چال کلانه * کهوڈانا *

کانوده وغیره ، سه محل * کانوڈه * نرهره (۳۸) * جهوجیون (۳۹) *

---

(۱) همچنین در اکثر نسخها * [اِلیوٹ] جونوار بجیم تازی ‖ (۲) [اِلیوٹ] اودهي ‖ (۳) [۵] اوبامهار * و در احوال صوبهٔ آگره اود نوشته ‖ (۴) همچنین در هر نسخه * [اِلیوٹ] سونکر سونکهری ‖ (۵) همچنین در [ض و اِلیوٹ] * [۵] تهیکر و در احوال صوبهٔ آگره بهیکر * [ش] بهیکر * [ف] هیکو ‖ (۶) [۵ ف] بجواره تا دوازده تپه ‖ (۷) در اِلیوٹ و در احوال صوبهٔ آگره نیست . بحتمل که غلط باشد * [۵] روپری * [ف] دوبری * [ش] دوپری * [ض] دوری ‖ (۸) همچنین در [۵] * [ض] ڈونکر * [ش] ددیکر * [ف] رونکر ‖ (۹) همچنین در [۵] * [ض] پتّان * [ش] ساتن * [ف] ساتن پور ‖ (۱۰) [ض] بیرات * [ش] برارت * [ف] برات ‖ (۱۱) [ف ش] بدوهر حسن پرو و گوری حسن پور ‖ (۱۲) [ض] دیوني ‖ (۱۳) همچنین در [۵] * [ض ف و ۵ در احوال صوبهٔ آگره] سوون ‖ (۱۴) در اکثر نسخها مندوارا یا مندوارة ‖ (۱۵) [۵] و غیره ‖ (۱۶) [۵] اون * [ش] اومرن * [ف] اوهرن ‖ (۱۷) [ف ش] مندوار * [ض] بهداور ‖ (۱۸) [۵] پهاندهر و پهتّنر ‖ (۱۹) [۵] کهکیس و کهکنیس ‖ (۲۰) [اِلیوٹ] اومری اومرا ‖ (۲۱) همچنین در هر نسخه * در [اِلیوٹ] نیست ‖ (۲۲) همچنین در هر نسخه * [اِلیوٹ] بیگوان پور ‖ (۲۳) همچنین در هر نسخه * [اِلیوٹ] بهسوهرا ‖ (۲۴) همچنین در [اِلیوٹ] * [۵] مونکونا و مونکوتا * در دیگر نسخها مونکونا ‖ (۲۵) همچنین در هر نسخه * [اِلیوٹ] کهیرا ‖ (۲۶) [ض] کهور * [ف] کهیوارا * [اِلیوٹ] کهوا ‖ (۲۷) [اِلیوٹ] شیولي ‖ (۲۸) [اِلیوٹ] سورکه * و همین اِملا در جلد دوم تاریخ بداؤني صفحهٔ ۱۹۲ ‖ (۲۹) [اِلیوٹ] ملکونسا ‖ (۳۰) [اِلیوٹ] سکیت ‖ (۳۱) [۵] بهوگانو * [اِلیوٹ] بهویگانو ‖ (۳۲) همچنین در هر نسخه * [اِلیوٹ] بهپهوند ‖ (۳۳) [اِلیوٹ] اورئي ‖ (۳۴) همچنین در هر نسخه * [اِلیوٹ] بهدهیک ‖ (۳۵) [اِلیوٹ] سوگن پور ‖ (۳۶) [اِلیوٹ] کهریله ‖ (۳۷) همچنین در [۵] در احوال صوبهٔ آگره * [۵] ڈنهائي * [ض] دمهائي * [اِلیوٹ] دبهائی ‖ (۳۸) [۵] نرهر ‖ (۳۹) [ض] جهوجیهنون ‖

* ربیعی صوبهٔ دارالخلافت آگره *

	حویلیٔ آگره	اتاوه	حویلیٔ بیانه	منداور	الور	بچهره	مبارکپور	ایرج	نچاره	کهوار کا تهانه	بیسرو	سهار	پهاري	نونهیره	قنوج
گندم	۶۷ ۵ ۲ ج	۵ ۹ ج	۶۷ ۵ ۲ ج	۶۷ ۵ ۲ ج	۶۷ ۵ ۲ ج	۶۴ ۵ ۲۱ ج	۶۳ ۵ ۱۰ ج	۶۳ ۵ ۱۷ ج	۶۴ ۵ ۲۱ ج	۶۷ ۵ ۲ ج	۶۷ ۵ ۲ ج	۶۴ ۵ ۲۱ ج	۵۶۷ ۲ ج	۶۸ ۵ ۲ ج	۶۰ ۵ ۲۱ ج
نخود کابلي	۶۷ ۵ ۹ ج	.....	.....	.....	.....	.....	.....	۵۵ ۵ ۲۳ ج	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....
نخود هندي	۴۴ ۵ ۱۸ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۴۲ ۵ ۱۲ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۳۶ ۵ ۲۳ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۳۴ ۵ ۱۷ ج	۳۶ ۵ ۲۳ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۳۶ ۵ ۲۳ ج	۳۶ ۵ ۲۳ ج	۳۹ ۵ ۲۳ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۳۷ ۵ ۱۵ ج
جو	۴۹ ۵ ۵ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۴۴ ۵ ۱۷ ج	۴۴ ۵ ۱۸ ج	۴۴ ۵ ۱۸ ج	۴۲ ۵ ۱۲ ج	۴۱ ۵ ۹ ج	۵ ۴۶	۴۲ ۵ ۱۲ ج	۴۴ ۵ ۱۷ ج	۴۲ ۵ ۱۲ ج	۴۲ ۵ ۱۲ ج	۴۲ ۵ ۱۲ ج	۴۴ ۵ ۱۷ ج	۵ ۴۰
عدس	۲۹ ۵ ۲ ج	۲۵ ۵ ۱۷ ج	۲۹ ۵ ۱۷ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۵ ۵ ۱۷ ج
تخم معصفر	۱۲۷ ۵ ۱۱ ج	۱۲۰ ۵ ۱ ج	۱۲۷ ۵ ۱۱ ج	۱۲۳ ۵	۱۲۳ ۵	۱۲۷ ۵	۱۲۷ ۵	۱۲۷ ۵	۱۲۷ ۵	۱۲۰ ۵	۱۲۷ ۵ ۱۱ ج	۱۲۷ ۵ ۱۱ ج	۱۲۷ ۵ ۱۱ ج	۱۲۳ ۵	۶۹ ۵ ۲۲ ج
کوکنار	۱۲۷ ۵ ۱۱ ج	۱۲۰ ۵ ۲۰ ج	۱۲۷ ۵ ۱۱ ج	۱۲۳ ۵	۱۲۷ ۵	۱۲۷ ۵ ۱۱ ج	۱۲۷ ۵ ۱۱ ج	۱۲۷ ۵ ۱۱ ج	۱۲۷ ۵ ۱۱ ج	۱۲۳ ۵	۱۲۷ ۵ ۱۱ ج	۱۲۷ ۵ ۱۱ ج	۱۲۳ ۵	۱۲۳ ۵	۱۲۸ ۵
ترکاري	۶۷ ۵ ۲ ج	۵۸ ۵ ۴ ج	۶۱ ۵ ۱۴ ج	۶۰ ۵ ۹ ج	۶۰ ۵ ۹ ج	۵۹ ۵ ۷ ج	۶۰ ۵ ۹ ج	۵۵ ۵ ۲۳ ج	۵۹ ۵ ۷ ج	۶۰ ۵ ۹ ج	۵۹ ۵ ۷ ج	۵۹ ۵ ۷ ج	۵۹ ۵ ۷ ج	۶۰ ۵ ۹ ج	۶۱ ۵ ۱۴ ج
سرشف	۳۱ ۵ ۱۴ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۲ ۵ ۱۴ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۲ ۵ ۱۱ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۱ ۵ ۱۴ ج
ارزن	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۳ ۵ ۳ ج	۲۰ ۵ ۳ ج	۲۱ ۵ ۶ ج	۲۱ ۵ ۶ ج	۲۲ ۵ ۹ ج	۲۳ ۵ ۳ ج	۲۳ ۵ ۹ ج	۲۱ ۵ ۶ ج	۲۲ ۵ ۹ ج	۲۲ ۵ ۹ ج	۲۲ ۵ ۹ ج	۲۲ ۵ ۹ ج	۲۱ ۵ ۶ ج	۲۰ ۵ ۶ ج
مشنگ	۳۱ ۵ ۸ ج	۲۹ ۵ ۲ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۲ ۵ ۱۱ ج	۳۲ ۵ ۱۱ ج	۳۱ ۵ ۲۰ ج	۲۹ ۵ ۲ ج	۲۹ ۵ ۲ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۲ ۵ ۱۱ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۲ ۵ ۱۱ ج	۳۹ ۵ ۲ ج
گزر	۲۹ ۵ ۲ ج	۲۹ ۵ ۲ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۲۹ ۵ ۲ ج	۲۹ ۵ ۲ ج	۲۵ ۵ ۱۸ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۵ ۵ ۱۸ ج	۲۹ ۵ ۲ ج	۲۵ ۵ ۱۸ ج	۲۵ ۵ ۱۷ ج	۲۵ ۵ ۸ ج	۲۹ ۵ ۲ ج	۳۱ ۵ ۲۱ ج
پیاز	۸۴ ۵ ۲۴ ج	۸۰ ۵ ۱۲ ج	۸۰ ۵ ۱۱ ج	۸۰ ۵ ۱۸ ج	۸۲ ۵ ۱۷ ج	۸۱ ۵ ۱۶ ج	۸۱ ۵ ۱۶ ج	۸۲ ۵ ۱۷ ج	۸۱ ۵ ۱۶ ج	۸۰ ۵ ۲ ج	۸۱ ۵ ۱۶ ج	۸۱ ۵ ۱۶ ج	۸۱ ۵ ۱۶ ج	۸۲ ۵ ۱۷ ج	۸۲ ۵ ۱۸ ج
شملیت	۴۴ ۵ ۱۸ ج	۵۰ ۵ ۸ ج	۸۴ ۵ ۲۴ ج	۵۵ ۵ ۸ ج	۵۵ ۵ ۲۹ ج	۸۴ ۵ ۲۴ ج	۸۱ ۵ ۱۶ ج	۰۰۰۰۰۰۰	۸۴ ۵ ۲۴ ج	۵۵ ۵ ۲۳ ج	۰۰۰۰۰۰۰	۸۴ ۵ ۲۴ ج	۵۵ ۵ ۲۳ ج	۵۵ ۵ ۲۳ ج	۸۲ ۵ ۱۸ ج
خربزهٔ ولایتی	۱۱۱ ۵ ۲۰ ج	۸۷ ۵ ۱۷ ج	۱۱۱ ۵ ۲۰ ج	۱۱۱ ۵ ۲۰ ج	۱۱۱ ۵ ۲۰ ج	۱۰۰ ۵ ۱۶۵ ج	۱۰۰ ۵ ۱۶۵ ج	۱۰۰ ۵ ۱۶۵ ج	۱۰۰ ۵ ۱۴۵ ج	۰۰۰۰۰۰ ۵ ۱۶۵ ج	۱۰۰ ۵ ۱۶۵ ج	۱۰۰ ۵ ۱۶۵ ج	۱۰۰ ۵ ۱۶۵ ج	۱۱۱ ۵ ۲۰۵ ج	۱۱۹ ۵ ۱۶۵ ج
خربزهٔ هندي	۱۵ ۵ ۱۱ ج	۱۴ ۵ ۱۳ ج	۱۵ ۵ ۱۶ ج	۱۵ ۵ ۱۶ ج	۱۵ ۵ ۱۶ ج	۱۴ ۵ ۱۴ ج	۱۵ ۵ ۱۶ ج	۱۵ ۵ ۱۶ ج	۱۴ ۵ ۱۴ ج	۱۵ ۵ ۱۶ ج	۱۵ ۵ ۱۶ ج	۱۴ ۵ ۱۴ ج	۱۴ ۵ ۱۴ ج	۱۵ ۵ ۱۶ ج	۱۴ ۵ ۱۳ ج
زیره	۸۴ ۵ ۲۴ ج	۸۳ ۵ ۲۱ ج	۸۲ ۵ ۲۴ ج	۸۴ ۵ ۲۴ ج	۸۴ ۵ ۲۴ ج	۸۱ ۵ ۱۷ ج	۸۴ ۵ ۲۴ ج	۸۲ ۵ ۱۷ ج	۸۴ ۵ ۲۴ ج	۸۴ ۵ ۲۴ ج	.....	.....	۸۱ ۵ ۱۶ ج	۸۴ ۵ ۲۴ ج	.....
شالیٔ کور	۵۵ ۵ ۲۳ ج	۴۹ ۵ ۵ ج	۸۴ ۵ ۲۴ ج	۷۸ ۵ ۷ ج	۵۱ ۵ ۱۱ ج	۵۳ ۵ ۱۷ ج	۵۱ ۵ ۱۱ ج	۵۰ ۵ ۸ ج	۵۱ ۵ ۱۱ ج	۵۱ ۵ ۱۱ ج	۵۳ ۵ ۱۷ ج	۵۶ ۵ ۱۷ ج	۵۱ ۵ ۱۱ ج	۱۴۶ ۵ ۲۴۵ ج	
جواین	۸۴ ۵ ۲۴ ج	۸۳ ۵ ۲۱ ج	۸۴ ۵ ۲۴ ج	۸۲ ۵ ۲۴ ج	۸۴ ۵ ۲۴ ج	۸۱ ۵ ۱۷ ج	۸۴ ۵ ۲۴ ج	۸۶ ۵ ۲ ج	۸۱ ۵ ۱۶ ج	۸۴ ۵ ۲۴ ج	۸۱ ۵ ۱۶ ج	۸۱ ۵ ۱۶ ج	۸۱ ۵ ۱۶ ج	۸۴ ۵ ۲۴ ج	۸۳ ۵ ۲۱ ج
کتان	۴ یاره دانه														

خریفیٔ صوبهٔ آگره *

شکر پونڈه	۲۳۶ ۵ ۶ ج	۲۳۹ ۵ ۸ ج	۲۲۳ ۵ ۱۵ ج	۲۰۰ ۵ ۱۸ ج	۲۰۵ ۵	۲۲۳ ۵ ۱۵ ج	۲۲۳ ۵ ۱۵ ج	۲۲۰ ۵ ۱۵ ج	۲۱۷ ۵	۲۱۸ ۵ ۱۸ ج	۲۱۷ ۵	.....
شکرساده	۱۴۷ ۵ ۲۱ ج	۱۳۴ ۵ ۱۴ ج	۱۴۸ ۵ ۱۷ ج	۱۳۴ ۵ ۱۴ ج	۱۳۴ ۵ ۱۴ ج	۱۲۵ ۵ ۶ ج	۱۲۰ ۵ ۱۱ ج	۱۷۳ ۵ ۳ ج	۱۳۴ ۵ ۱۴ ج	۱۳۸ ۵ ۱۶ ج	۱۳۴ ۵ ۱۴ ج	۱۳۱ ۵ ۱۳ ج
شالیٔ مشکین	۸۴ ۵ ۴۰ ج	۶۰ ۵ ۹ ج	۸۲ ۵ ۱۷ ج	۷۱ ۵ ۱۴ ج	۷۱ ۵ ۱۴ ج	۷۸ ۵ ۷ ج	۷۶ ۵	۶۷ ۵ ۲ ج	۷۱ ۵ ۱۴ ج	۷۶ ۵ ۱ ج	۷۱ ۵ ۱۴ ج	۷۳ ۵ ۲۰ ج
شالیٔ ساده	۶ ۵ ۹ ج	۴۴ ۵ ۱۷ ج	۵۸ ۵ ۴ ج	۶۳ ۵ ۱۸ ج	۶۳ ۵ ۱۷ ج	۶۳ ۵ ۴۸ ج	۶۳ ۵ ۱۷ ج	۴۸ ۵ ۱۴ ج	۶۳ ۵ ۱۸ ج	۵۸ ۵ ج	۶۳ ۵ ۱۸ ج	۲۶ ۵ ۲۴ ج
آل	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	۵۲۵۰ ۱۷ ج	.....	.....	.....	.....
ماش	۴۰ ۵ ۶ ج	۳۴ ۵ ۱۷ ج	۳۸ ۵	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۳۵ ۵ ۹ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۳۵ ۵ ۱۹ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۳۶ ۵ ۲۳ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۳۴ ۵ ۱۷ ج
پنبه	۵۷ ۵ ج	۸۹ ۵ ۱۵ ج	۸۹ ۵ ۱۱ ج	۸۹ ۵ ۱۱ ج	۸۹ ۵ ۱۱ ج	۷۹ ۵ ۱۵ ج	۹۱ ۵ ۱۷ ج	۸۹ ۵ ۱۱ ج	۸۹ ۵ ۱۱ ج	۹۵ ۵ ۱ ج	۸۹ ۵ ۱۱ ج	۹۳ ۵ ۲۳ ج
موٹه	۲۹ ۵ ۲ ج	۲۳ ۵ ۱۵ ج	.....	۲۲ ۵ ۲ ج	۲۲ ۵ ۹ ج	۲۲ ۵ ۹ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۲ ۵ ۹ ج	۲۴ ۵ ۹ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۴ ۵ ۹ ج	۲۲ ۵ ۲۳ ج
گال	۲۰ ۵ ۳ ج	۱۳ ۵ ۱۵ ج	۱۷ ۵ ۲۲ ج	۱۶ ۵ ۱۹ ج	۱۶ ۵ ۱۰ ج	۱۶ ۵ ۱۹ ج	۱۵ ۵ ۱۶ ج	۱۵ ۵ ۱۹ ج	۱۶ ۵ ۱۹ ج	۱۵ ۵ ۱۶ ج	۱۶ ۵ ۱۹ ج	۱۵ ۵ ۱۹ ج
توریا	۱۴۰ ۵ ۱۲ ج	۳۴ ۵ ۱۷ ج	۱۴۰ ۵ ۶ ج	۳۹ ۵ ۳ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۳۸ ۵	۳۸ ۵	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۳۹ ۵ ۳ ج	۴۲ ۵ ۱۲ ج	۳۹ ۵ ۳ ج	۳۴ ۵ ۱۷ ج
ارزن	۲۹ ۵ ۲ ج	۲۲ ۵ ۹ ج	.....	۲۲ ۵ ۹ ج	۲۲ ۵ ۹ ج	۲۳ ۵ ۱۲ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۲ ۵ ۹ ج	۲۳ ۵ ۱۲ ج	۲۲ ۵ ۹ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج
نیل	۱۵۶ ۵ ۱۳ ج	۱۵۹ ۵ ۲۲ ج	۱۵۸ ۵ ۱۹ ج	۱۶۱ ۵	۱۶۲ ۵	۱۶۱ ۵	۱۹۳ ۵	۱۵۶ ۵ ۱۸ ج	۱۶۲ ۵	۱۶۳ ۵	۱۶۱ ۵	۲۶۳ ۵ ۱ ج
حنا	۷۰ ۵ ۷ ج	۷۸ ۵ ۷ ج	۶۷ ۵ ۲ ج	۷۷ ۵ ۷ ج	۷۸ ۵ ۷ ج	۷۸ ۵ ۷ ج	۶۹ ۵ ۸ ج	۷۸ ۵ ۷ ج	۷۸ ۵ ۷ ج	۷۸ ۵ ۷ ج	۷۸ ۵ ۷ ج	۷۶ ۵ ۱ ج
سن	۹۳ ۵ ۲۳ ج	۸۹ ۵ ۱۱ ج	۸۹ ۵ ۱۱ ج	۸۹ ۵ ۱۱ ج	۱۳۶ ۵	۸۹ ۵ ۲۰ ج	۸۹ ۵ ۱۲ ج	۸۸ ۵ ۸ ج	۸۸ ۵ ۸ ج	۸۸ ۵ ۸ ج	۸۹ ۵ ۱۱ ج	۸۴ ۵ ۲۴ ج
ترکاری	۸۴ ۵ ۲۴ ج	۵۸۰ ۵ ۱۲ ج	۷۱ ۵ ۱۴ ج	۷۱ ۵ ۱۴ ج	۷۱ ۵ ۱۴ ج	۷۲ ۵ ۱۷ ج	۷۴ ۵ ۲۳ ج	۷۱ ۵ ۱۴ ج	۷۲ ۵ ۱۷ ج	۷۸ ۵ ۷ ج	۷۱ ۵ ۱۴ ج	۷۸ ۵ ۷ ج
کپچڑه	۱۳ ۵ ۱۵ ج	۱۲ ۵ ۸ ج	۱۵ ۵ ۵ ج	۱۳ ۵ ۱۱ ج	۱۳ ۵ ۱۱ ج	۱۳ ۵ ۱۱ ج	۱۲ ۵ ۷ ج	۱۳ ۵ ۱۱ ج	۱۳ ۵ ۱۱ ج	۱۳ ۵ ۱۱ ج	۱۳ ۵ ۱۱ ج	۱۳ ۵ ۱۱ ج
پان	۲۲۳ ۵ ۲۰ ج	۲۲۳ ۵ ۱۵ ج	۲۲۳ ۵ ۱۵ ج	۲۲۳ ۵ ۱۵ ج	۲۲۳ ۵ ۱۵ ج	۲۲۳ ۵ ۱۵ ج	۲۶۸ ۵	۲۲۳ ۵	۲۲۳ ۵ ۱۵ ج	۲۲۳ ۵ ۱۵ ج	۲۲۳ ۵ ۱۵ ج	۲۶۸ ۵ ۲۰ ج
سنگهاڑه	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج	.....	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج
لوبیا	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۰ ۵ ۱۵ ج	۳۸ ۵	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۳۲ ۵ ۵ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۰ ۵ ۵ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج	.....
جواری	۴۴ ۵ ۱۸ ج	۳۵ ۵ ۶ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۳۸ ۵ ۷ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۳۲ ۵ ۱۵ ج	۳۲ ۵ ۱۵ ج

کوزي	.....	.....	۱۳ ۵ ۱۵ ج	۱۳ ۵ ۱۵ ج	۱۳ ۵ ۱۵ ج	۱۲ ۸۸ ج	۱۲ ۵ ۸۵ ج	۱۳ ۵ ۱۵ ج	۱۲ ۵ ۸ ج	۱۳ ۵ ۱۵ ج	۱۲ ۵ ۱۵ ج	۱۲ ۵ ۸ ج	۱۳ ۵ ۱۵ ج
لهڈره	۳۱ ۵ ۸ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	.....	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۳ ۵ ۲۱ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج
کودرم	۳۱ ۵ ۸ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۳۴ ۵ ۱۷ ج	۳۴ ۵ ۱۷ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۴ ۵ ۱۷ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۳۱ ۵ ۸ ج
مندوه	۳۱ ۵ ۸ ج	۲۰ ۵ ۲۴ ج	.....	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۵ ۵ ۱۷ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۷ ۵ ۱۰ ج	۲۷ ۵ ۱۰ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۲۹ ۵ ۲ ج
کنچه	۱۸ ۵ ۴۴ ج	۶۰ ۵ ۶ ج	۴۴ ۵ ۱۷ ج	۴۴ ۵ ۱۸ ج	۴۴ ۵ ۱۷ ج	۴۴ ۵ ۱۷ ج	۴۶ ۵ ۲۴ ج	۴۶ ۵ ۱۸ ج	۴۹ ۵ ۱ ج	۴۴ ۵ ۷ ج	۴۴ ۵ ۱۸ ج	۴۴ ۵ ۱۸ ج	۴۴ ۵ ۱۷ ج
شماخ	۱۷ ۵ ۱۵ ج	۲۲ ۵ ۸ ج	۱۳ ۵ ۱۵ ج	۱۳ ۵ ۱۵ ج	۱۳ ۵ ۱۵ ج	۱۳ ۵ ۱۵ ج	۱۵ ۵ ۵ ج	۱۳ ۵ ۱۵ ج	۱۲ ۵ ۸ ج	۱۲ ۵ ۸ ج	۱۳ ۵ ۱۵ ج	۱۳ ۵ ۱۵ ج	۱۳ ۵ ۱۰ ج
مونگ	۴۹ ۵ ۵ ج	۴۶ ۵ ۲۴ ج	۴۴ ۵ ۱۷ ج	۳۸ ۵	۳۶ ۵ ۲۳ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۳۶ ۵ ۲۳ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۳۸ ۵	۴۰ ۵ ۶ ج	۳۶ ۵ ۲۳ ج	۴۱ ۵ ۹ ج

شالئ موڤجي زودك نرنزئ ولايتي ۱۰ارهر زرد چوبه کلت

تتمهٔ ربيعئ صوبهٔ آگره *

	سکيڙه	بهوگانو	سکندرپور	پهپوند	گوالیارو غیره	کالپي	کول	تهانه فريدا	اکبر آباد	مارهره	نارنول	برودهٔ رعنا	چال کلانه
گندم	۶۴ ۵ ۲۱ ج	۵۸ ۵ ۴۰ ج	۶۰ ۵ ۹ ج	۶۳ ۵ ۱۸ ج	۶۹ ۵ ۸ ج	۶۳ ۵ ۱۸ ج	۶۳ ۵ ۹ ج	۵۸ ۵ ۴ ج	۶۳ ۵ ۱۸ ج	۶۰ ۵ ۹ ج	۶۲ ۵ ۱۵ ج	۶۳ ۵ ۱۸ ج	۶۱ ۵ ۱۲ ج
نخودِ کابلی	.....	.....	.....	۵۵ ۵ ۲۳ ج	.....	۵۵ ۵ ۲۳ ج	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....
نخودِ هندی	۳۹ ۵ ۳ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۸ ۵	۳۴ ۵ ۱۷ ج	۴۲ ۵ ۱۲ ج	۳۴ ۵ ۱۷ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۳۴ ۵ ۱۷ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۳۸ ۵	۳۶ ۵ ۲۲½ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج
جو	۴۰ ۵ ۱۲ ج	۳۸ ۵	۴۰ ۵ ۶ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۳۸ ۵	۴۰ ۵ ۱۲ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۴۱ ۵ ۹½ ج	۴۱ ۵ ۹ ج	۴۱ ۵ ۹ ج
عدس	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۰ ۵ ۲ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۲ ۵ ۹ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۳ ۵ ۱۵ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج
گلِ معصفر	۷۳ ۵ ۲۰ ج	۷۳ ۵ ۲۰ ج	۷۴ ۵ ۲۳ ج	۷۲ ۵ ۱۷ ج	۶۹ ۵ ۸ ج	۷۲ ۵ ۱۷ ج	۷۱ ۵ ۱۴ ج	۸۳ ۵ ۲۱ ج	۷۱ ۵ ۱۴ ج	۷۴ ۵ ۲۳ ج	۷۲ ۵ ۱۷ ج	۷۱ ۵ ۱۴ ج	۷۱ ۵ ۱۴ ج
کوکنار	۱۲۷ ۵ ۱۵ ج	۱۲۷ ۵ ۱۵ ج	۱۲۷ ۵ ۱۵ ج	۱۲۷ ۵ ۱۵ ج	۲۷ ۵ ۱۵ ج	۱۲۷ ۵ ۱۵ ج	۱۲۳ ۵	۱۴۵ ۵ ۹ ج	۱۲۳ ۵	۱۲۸ ۵ ۱۲ ج	۱۱۹ ۵ ۱۷ ج	۱۲۷ ۵ ۱۵ ج	۱۲۳ ۵
ترکاري	۶۰ ۵ ۹ ج	۵۷ ۵ ۴ ج	۵۷ ۵ ۴ ج	۵۵ ۵ ۲۳ ج	۶۰ ۵ ۹ ج	۵۰ ۵ ۲۳ ج	۵۸ ۵ ۴ ج	۶۴ ۵ ۲۱ ج	۶۳ ۵ ۲۰ ج	۵۸ ۵ ۴ ج	۶۵ ۵ ۴ ج	۶۰ ۵ ۹ ج	۶۰ ۵ ۹ ج
سرشف	۳۲ ۵ ۱۵ ج	۳۰ ۵ ۵ ج	۳۰ ۵ ۱۵ ج	۳۰ ۵ ۱۵ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۲ ۵ ۱۵ ج	۲۹ ۵ ۲ ج	۳۰ ۵ ۵ ج	۲۹ ۵ ۲ ج	۳۰ ۵ ۱۵ ج	۳۷ ۵ ۶½ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۱ ۵ ۸ ج
ارزن	۲۱ ۵ ۶ ج	۲۰ ۵ ۳ ج	۲۱ ۵ ۶ ج	۲۰ ۵ ۳ ج	۱۶ ۵ ۱۲ ج	۲۰ ۵ ۳ ج	۲۰ ۵ ۹ ج	۱۹ ۵	۲۲ ۵ ۹ ج	۲۱ ۵ ۶ ج	۲۰ ۵ ۹ ج	۲۲ ۵ ۹ ج	۲۰ ۵ ۳ ج

مشنگ	۳۱ ه ۲۰ ج	۲۴ ه ۱۵ ج	۲۹ ه ۲ ج	۲۰۰ ه ۹ ج	۳۱ ه ۸ ج	۲۲ ه ۹ ج	۲۶ ه ۲۱ ج	۲۹ ه ۲ ج	۲۹ ه ۲ ج	۲۹ ه ۴ ج	۲۷ ه ۲۳ ج	۲۹ ه ۲۱ ج	۲۶ ه ۲۱ ج
* گذر	۳۱ ه ۲۰ ج	۳۹ ه ۲۰ ج	۳۱ ه ۲۰ ج	۴۶ ه ۱۱ ج	۲۶ ه ۲۴ ج	۲۶ ه ۲۱ ج	۲۴ ه ۲۵ ج	۲۴ ه ۱۵ ج	۲۶ ه ۲۱ ج	۳۱ ه ۸ ج	۱ ه ۲۶ ج	۲۶ ه ۲۰ ج	۲۴ ه ۱۵ ج
پیاز	۸۷ ه ۵ ج	۸۰ ه ۱۸ ج	۸۷ ه ۵ ج	۸۲ ه ۱۸ ج	۸۴ ه ۲۴ ج	۸۲ ه ۱۸ ج	۸۹ ه ۱۵ ج	۸۱ ه ۱۵ ج	۸۱ ه ۱۶ ج	۸۷ ه ۱۵ ج	۸۴ ه ۱۲ ج	۸۱ ه ۱۶ ج	۷۷ ه ۷ ج
شمليت	۸۹ ه ۱۵ ج	.....	۸۹ ه ۱۱ ج	.....	.....	.....	.....	۴۹ ه ۵ ج	.....	۸۹ ه ۱۵ ج	.....	۸۱ ه ۱۶ ج	.....
خربزهٔ ولايتي	.....	۱۰۱ ه ۱۹ ج	.....	۱۰۹ ه ۱۴ ج	۱۱۵ ه ۲۰ ج	۱۰۹ ه ۱۴ ج	۱۰۰ ه ۱۶ ج	۱۴۵ ه ۹ ج	۱۱۱ ه ۸ ج	.....	۱۰۲ ه ۲۱ ج	۱۰۰ ه ۱۶ ج	.....
خربزهٔ هندی	۱۵ ه ۱۶ ج	۱۵ ه ۱۶ ج	۱۴ ه ۱۴۵ ج	۱۵ ه ۱۶ ج	۱۵ ه ۱۶ ج	۱۵ ه ۱۶ ج	۱۷ ه ۲۲ ج	۱۵ ه ۱۶ ج	۱۴ ه ۱۴ ج	۱۵ ه ۱۶ ج	۱۵ ه ۱۶ ج	۱۵ ه ۱۶ ج	۱۵ ه ۱۶ ج
زيرهٔ	۸۴ ه ۲۴ ج	۸۲ ه ۱۸ ج	۸۷ ه ۵ ج	۸۲ ه ۱۸ ج	۸۴ ه ۱۴ ج	۸۰ ه ۱۸ ج	.....	۸۶ ه ۲ ج	۸۴ ه ۲۴ ج	۸۷ ه ۵ ج	۸۴ ه ۲ ج	۸۴ ه ۲۴ ج	.....
شالئ كور	۵۱ ه ۱۵ ج	.....	۵۱ ه ۱۵ ج	۵۰ ه ۸۰ ج	۵۹ ه ۷ ج	۵۰ ه ۲۰ ج	۴۹ ه ۵ ج	۵۹ ه ۲۳ ج	۵۳ ه ۱۷ ج	۵۱ ه ۱۵ ج	۴۶ ه ۲ ج	۵۱ ه ۱۱ ج	۶۰ ه ۹ ج
اجوإين	۸۴ ه ۲۴ ج	۸۰ ه ۱۸ ج	۸۷ ه ۵ ج	۸۲ ه ۴ ج	۸۶ ه ۲ ج	۸۶ ه ۴ ج	۸۴ ه ۲۴ ج	۸۶ ه ۲ ج	۸۴ ه ۲۴ ج	۸۷ ه ۲۳ ج	۸۴ ه ۲ ج	۸۴ ه ۲۴ ج	۸۴ ه ۲۴ ج

كه آن سياه دانه * نرخهاي پرگنهٔ كانوده در نسخها موجود نيست ||

تتمهٔ خريفي صوبهٔ اگره *

نيشكر پوندهٔ	.....	۴۲۳ ه ۵ ج	.....	۲۲۳ ه ۱۵ ج	۲۳۹ ه ۶ ج	.....	۲۲۳ ه ۱۸ ج	۲۱۹ ه ۲ ج	۲۲۳ ه ۱۵ ج	.....	۲۲۳ ه ۱۵ ج	۲۰۵ ه ۱۸ ج
نيشكر سادهٔ	۱۳۸ ه ۱۶ ج	۱۴۶ ه ۳ ج	۱۴۷ ه ۱۶ ج	۱۴۳ ه ۳ ج	۱۴۷ ه ۱۵ ج	۱۴۳ ه ۱ ج	۱۳۴ ه ۴ ج	۱۳۴ ه ۴ ج	۱۳۴ ه ۴ ج	۱۳۶ ه ۴ ج	۲۷ ه ۱۱ ج	۱۲۵ ه ۶ ج
شالئ مشكين	۷۰ ه ۱۴ ج	۵۹ ه ۷ ج	۷۱ ه ۱۴ ج	۶۷ ه ۲ ج	۸۰ ه ۱۲ ج	۶۷ ه ۲ ج	۶۴ ه ۲۱ ج	۶۷ ه ۲ ج	۶۴ ه ۲۱ ج	۷۴ ه ۲۴ ج	۷۶ ه ۱ ج	۷۳ ه ۲۰ ج
شالئ سادهٔ	۴۰ ه ۵ ج	۴۴ ه ۱۸ ج	۴۹ ه ۵ ج	۴۶ ه ۲۴ ج	۵۵ ه ۲۰ ج	۴۶ ه ۲۴ ج	۴۶ ه ۲۴ ج	۴۶ ه ۲۰ ج	۴۶ ه ۲۴ ج	۴۹ ه ۵ ج	۶۰ ه ۹ ج	۶۳ ه ۱۸ ج	۵۳ ه ۱۷ ج
آل	.....	.....	.....	۲۰۵ ه ۱۸ ج	.....	۲۰۵ ه ۱۸ ج	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....
ماش	۳۵ ه ۲۰ ج	۳۴ ه ۱۷ ج	۳۴ ه ۱۷ ج	۳۵ ه ۱۹ ج	۴۰ ه ۶ ج	۳۵ ه ۱۹ ج	۳۳ ه ۱۴ ج	۲۳ ه ۱۴ ج	۳۳ ه ۱۴ ج	۳۴ ه ۱۷ ج	۳۵ ه ۲۰ ج	۳۳ ه ۱۴ ج
پنبه	۹۳ ه ۲۳ ج	۸۴ ه ۲۴ ج	۹۳ ه ۲۳ ج	۹۱ ه ۱۷ ج	۸۷ ه ۵ ج	۹۱ ه ۱۷ ج	۸۹ ه ۱۵ ج	۹۳ ه ۲۳ ج	۸۹ ه ۱۵ ج	۹۳ ه ۲۳ ج	۸۹ ه ۱۱ ج	۸۹ ه ۱۱ ج	۸۹ ه ۱۱ ج
موته	۴۵ ه ۱۸ ج	۴۲ ه ۱۸ ج	۴۴ ه ۱۵ ج	۴۴ ه ۵ ج	۴۶ ه ۲۱ ج	۴۴ ه ۱۵ ج	۲۲ ه ۹ ج	۲۳ ه ۱۲ ج	۲۴ ه ۱۵ ج	۲۹ ه ۳ ج	۲۲ ه ۳ ج	۲۳ ه ۱۲ ج	
گال	۱۶ ه ۱۹ ج	۱۵ ه ۱۶ ج	۱۶ ه ۱۹ ج	۱۵ ه ۱۶ ج	۲۰ ه ۹ ج	۱۵ ه ۱۶ ج	۱۴ ه ۱۶ ج	۱۴ ه ۱۴ ج	۱۵ ه ۱۶ ج	۱۶ ه ۱۹ ج	۱۵ ه ۱۹ ج	۱۵ ه ۱۶ ج	

تمرینا	۳۸ ۵	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۳۸ ۵	۳۸ ۵	۳۸ ۵	۳۸ ۵	۴۰ ۵ ۸ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۳۴ ۵ ۱۷ ج	۳۸ ۵	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۴۶ ۵ ۲۰ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۳۸ ۵	۳۸ ۵
ارزن	۱۶۰ ۵ ۳ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۱۶۰ ۵ ۱ ج	۱۶۳ ۵ ۱ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۴ ۵ ۶ ج	۱۶۰ ۵ ۶ ج	۱۶۰ ۵ ۱۲ ج	۱۵۸ ۵ ۱۹ ج	۷۷ ۵ ۴ ج	۲۳ ۵ ۱۲ ج	۲۳ ۵ ۱۲ ج	۲۴ ۵ ۱۲ ج	۲۴ ۵ ۱۲ ج	۲۴ ۵ ۱۲ ج
نیل	۱۶۰ ۵ ۳ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۱۶۰ ۵ ۱ ج	۱۶۳ ۵ ۱ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۴ ۵ ۶ ج	۱۶۰ ۵ ۶ ج	۱۶۰ ۵ ۱۲ ج	۱۵۸ ۵ ۱۹ ج	۷۷ ۵ ۴ ج	۲۳ ۵ ۱۲ ج	۲۳ ۵ ۱۲ ج	۲۴ ۵ ۱۲ ج	۲۴ ۵ ۱۲ ج	۲۴ ۵ ۱۲ ج
حنا	۱۶۱ ۵ ۳ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۱۶۱ ۵ ۱ ج	۱۶۳ ۵ ۱ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۴ ۵ ۶ ج	۱۶۱ ۵ ۶ ج	۱۶۰ ۵ ۱۲ ج	۱۵۸ ۵ ۱۹ ج	۷۷ ۵ ۴ ج	۲۳ ۵ ۱۲ ج	۲۳ ۵ ۱۲ ج	۲۴ ۵ ۱۲ ج	۲۴ ۵ ۱۲ ج	۲۴ ۵ ۱۲ ج
سی	۸۲ ۵ ۱۱ ج	۸۹ ۵ ۱۱ ج	۸۹ ۵ ۱۱ ج	۸۲ ۵ ۱۱ ج	۸۲ ۵ ۱۱ ج	۸۹ ۵ ۱۱ ج	۸۹ ۵ ۱۱ ج	۸۹ ۵ ۱۱ ج	۸۹ ۵ ۱۱ ج	۸۷ ۵ ۱۱ ج	۸۶ ۵ ۱۱ ج	۸۲ ۵ ۱۱ ج	۸۷ ۵ ۱۱ ج	۸۷ ۵ ۱۱ ج	۸۹ ۵ ۱۱ ج	۸۹ ۵ ۱۱ ج	۸۹ ۵ ۱۱ ج
ترکاری	۷۸ ۵ ۷ ج	۷۸ ۵ ۷ ج	۷۸ ۵ ۷ ج	۷۶ ۵ ۱ ج	۷۶ ۵ ۱ ج	۷۶ ۵ ۱ ج	۷۶ ۵ ۱ ج	۷۶ ۵ ۱ ج	۷۶ ۵ ۱ ج	۷۸ ۵ ۷ ج	۷۸ ۵ ۷ ج	۷۸ ۵ ۷ ج	۷۸ ۵ ۷ ج	۷۸ ۵ ۷ ج	۷۸ ۵ ۷ ج	۷۸ ۵ ۷ ج	۷۸ ۵ ۷ ج
کچنار	۱۳ ۵ ۱۱ ج	۱۳ ۵ ۱۱ ج	۱۳ ۵ ۱۱ ج	۱۲ ۵ ۷ ج	۱۲ ۵ ۷ ج	۱۲ ۵ ۷ ج	۱۲ ۵ ۷ ج	۱۲ ۵ ۷ ج	۱۲ ۵ ۷ ج	۱۳ ۵ ۱۱ ج	۱۲ ۵ ۸ ج	۱۳ ۵ ۱۱ ج	۱۳ ۵ ۱۱ ج	۱۳ ۵ ۱۱ ج	۱۳ ۵ ۱۱ ج	۱۳ ۵ ۱۱ ج	۱۳ ۵ ۱۱ ج
پان	.....	.....	.....	۲۶۸ ۵ ۸ ج	۲۶۸ ۵ ۸ ج	۲۲۳ ۵ ۱۵ ج	۲۲۳ ۵ ۱۵ ج	۲۲۳ ۵ ۱۵ ج	۲۲۳ ۵ ۱۵ ج	.....	۲۶۸ ۵ ۲۰ ج	.....	.....	.....	.....	.....	.....
سنگھاڑہ	۱۰۲ ۵ ۲۷ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۱۱۱ ۵ ۲۰ ج	۱۱۱ ۵ ۲۰ ج	۱۱۱ ۵ ۲۰ ج	۱۱۱ ۵ ۲۰ ج	۱۱۱ ۵ ۲۰ ج	۱۱۱ ۵ ۲۰ ج	.....	۱۱۱ ۵ ۲۰ ج	.....	.....	.....	.....	.....	.....
لوبیا	۳۰ ۵ ۵ ج	۳۰ ۵ ۵ ج	۳۰ ۵ ۵ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۳ ۵ ۱۷ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۱ ۵ ۸ ج
جوار ی	۳۹ ۵ ۳ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۳۸ ۵ ۷ ج	۳۸ ۵ ۷ ج	۳۵ ۵ ۱۹ ج	۳۵ ۵ ۱۹ ج	۳۹ ۵ ۳ ج	۳۸ ۵ ۷ ج	۳۹ ۵ ۳ ج	۳۹ ۵ ۳ ج	۳۹ ۵ ۳ ج	۳۹ ۵ ۳ ج	۳۹ ۵ ۳ ج	۳۹ ۵ ۳ ج	۳۹ ۵ ۳ ج	۳۹ ۵ ۳ ج
کدو ی	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....
لہنڈی	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۴ ۵ ۵ ج	۲۴ ۵ ۵ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۳۰ ۵ ۵ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج
کردم	۳۰ ۵ ۵ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۲۹ ۵ ۲۱ ج	۲۹ ۵ ۲۱ ج	۲۹ ۵ ۲۱ ج	۲۹ ۵ ۲۱ ج	۳۰ ۵ ۵ ج	۲۹ ۵ ۲۱ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج
مندرو	۳۰ ۵ ۵ ج	۲۹ ۵ ۲۱ ج	۲۹ ۵ ۲۱ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۲۹ ۵ ۲۱ ج	۲۹ ۵ ۲۱ ج	۲۹ ۵ ۲۱ ج	۲۹ ۵ ۲۱ ج	۲۹ ۵ ۲۱ ج	۲۹ ۵ ۲۱ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج
شماخ	۲۵ ۵ ۱۸ ج	۱۲ ۵ ۸ ج	۱۲ ۵ ۸ ج	۱۲ ۵ ۸ ج	۱۲ ۵ ۸ ج	۱۲ ۵ ۸ ج	۱۲ ۵ ۸ ج	۱۲ ۵ ۸ ج	۱۲ ۵ ۸ ج	۱۲ ۵ ۸ ج	۱۲ ۵ ۸ ج	۱۲ ۵ ۸ ج	۱۲ ۵ ۸ ج	۱۲ ۵ ۸ ج	۱۲ ۵ ۸ ج	۱۲ ۵ ۸ ج	۱۲ ۵ ۸ ج
مشنگ	۳۹ ۵ ۶ ج	۳۶ ۵ ۲۳ ج	۳۶ ۵ ۲۳ ج	۳۸ ۵ ۶ ج	۳۸ ۵ ۶ ج	۳۸ ۵ ۶ ج	۳۸ ۵ ۶ ج	۳۸ ۵ ۶ ج	۳۸ ۵ ۶ ج	۳۸ ۵ ۶ ج	۳۸ ۵ ۶ ج	۳۸ ۵ ۶ ج	۳۸ ۵ ۶ ج	۳۸ ۵ ۶ ج	۳۸ ۵ ۶ ج	۳۸ ۵ ۶ ج	۳۸ ۵ ۶ ج
زرد چوبہ	۸۹ ۵ ۱۱ ج	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....

ھمالی ءمرتبچی زردنی ترزہ ولایتی ارھر کدیجہ کلت * ایں چند اول مرتفق [ع] است ॥

صوبهٔ اجمیر مشتمل بر هفت سرکار * نُه دستور العمل دارد *

۱ سرکار اجمیر، دو دستور *

حویلی اجمیر و غیره بیست و چهار پرگنه - یک دستور *

حویلی اجمیر با بلده ۲ محل * آراین * پرپت[۱] * بهدانی[۲] * بهرانه * بوال * باهل * باندهن سندری[۳] * بهرتدا[۴] * توسینا * جوبنیر[۵] * دیوگانو * روشن پور * سانبهر * سروار * سنبیلا * سلیمان آباد * کیکری[۶] * کهیروه * ماهورث * مسعود آباد * نرائینه * هرسور *

انبیر و غیره چهار پرگنه یک دستور * انبیر * بهکوی[۷] * جهاگ * موزآباد *

۲ سرکار جودهپور، بیست و یک پرگنه - یک دستور *

حویلی جودهپور با بلده * آسوپ * ایندراوتی[۸] * بهوتهی[۹] * پاپاره * بیلارا * پالی و غیره ۳ محل * باهله * پرندهه[۱۰] * بهادراجون * جیتارن * دوتارا * سوجهت * ساتل میر * سیوانا * کهیروا * کهیون سر * کوندوج * مهیوه *

۳ سرکار چتور، بیست و هشت پرگنه - یک دستور *

حویلی چتور[۱۱] با بلده ۲ محل * اسلام پور عرف رام پور * اودی پور وغیره ۳ محل * اپرمال * ارتوت * اسلام پور عرف موهن * بودهنوز[۱۲] * پهولیا * بنهیرا[۱۳] * پور * بهین سرور * باگور * بیگون * پتی حاجی پور[۱۴] * جیرن[۱۵] * سانور کهاتی[۱۶] * سانتری * سمیل[۱۷] با مزرعه * کوسیانه * ماندل گده * ماندل * مداریا * نیمچ و غیره ۳ محل *

۴ سرکار رنتنبهور[۱۸] چهار دستور *

رنتنبهور[۱۸] و غیره چهل وشش پرگنه - یک دستور * حویلی رنتنبهور * آلهن پور * اتاله * آنون * اسلام پور * ایوان[۱۹] بوسامیر * برودهٔ * بندلانون[۲۰] * بکلانت[۲۱] * پلانیه * بهوسور * بیانونه * بالا کهتری[۲۲] * بهوری پهاری * باران * تلاه * جیت پور * جهاین * خلجی پور * دهری * سنهساری[۲۳] * کوتا * کهندار * کهانولی[۲۴] * کدارد[۲۵] * لاکهری[۲۶] * لونده * لهاود[۲۷] * مانگرورز * مومیدانه[۲۸] و غیره ۱۶ محل *

چانسو وغیره شانزده پرگنه - یک دستور * چانسو * برواره * اونیارا * پاتن * بنهتا * سارسوپ * بولی * بیجری[۲۹] * کهرلی[۳۰] * نواهی[۳۱] * جهلاوه * کهنگهره[۳۲] * سوی سوپر * ملارنه * کرور * بوندی[۳۳] *

دیلهواره و غیره هفت پرگنه - یک دستور * دیلهواره * ریواندهنه * نگر[۳۴] * اندروه * دیلانه[۳۵] * امکهوره[۳۶] * لوهرواره *

تودا و غیرہ سہ پرگنہ - یک دستور * تودا * تونک * توری [۳۷] *

۵ سرکار ناگور، سی پرگنہ - یک دستور *

حریلی ناگور * امر سرناین * ایندانہ * بهدانہ [۳۸] * بکدو [۳۹] * باتودها * برودہ * بارہ گاین * چایل [۴۰] * چارودہ * جاکهرہ [۴۱] * خارج کهڑو * دیندوانہ [۴۲] * دون پور * ربواسا * رون * سول پور *
رهوت * سادیلہ * فتحپور جهنجهون [۴۳] * کاسلي * کهایلہ * کوجورہ * کولیوہ [۴۴] * کمهاري [۴۵] * کیرن [۴۶] * لادرن * میرتہ * منوهرنگر * نوکها [۴۷] *

۶ و ۷ سرکار سروهي و سرکار بیکانیر * دستورالعمل این دو سرکار مشخص نیست *

---

(۱) [ه گ] پریت * [ف ۱] پهریت ॥ (۲) [ه ف] پهنای ॥ (۳) [ض] سیدری ॥ (۴) همچنین در [ه گ ۱] * [ش ض ف] بهرونڈا ॥ (۵) همچنین در [ه] و در تورنڈن گزتیر * و در نسخها جونبر یا جوتیرہ یا جونیر یا جوتبر یا جونپر نوشتہ ॥ (۶) [ه] کهیردہ بدال ॥ (۷) [ف ۱] بهاکوشی ॥ (۸) همچنین در [ش ض و ه] در احوال صوبۂ اجمیر] * [ه] ایندراولي * [ف ۱] ایندلولي * [گ] ارندروني ॥ (۹) [ض و ه در احوال صوبۂ اجمیر] پهردهي * [گ] پهولي ॥ (۱۰) همچنین در [ه گ] * [ف ۱] تودهیه ॥ (۱۱) [ض د] جي پور؟ ॥ (۱۲) [ض] بودهور ॥ (۱۳) [ه] بنتهیرا * [ه در احوال صوبۂ اجمیر] پنهرا * [گ] پنیهرا * [ف] بهنیرا * [ا] بهیرا ॥ (۱۴) همچنین در [ض] * [ه] بلي حاجیپور * [ه در احوال صوبۂ اجمیر] برسلي * [ف ۱] بیس * [گ] بیسي ॥ (۱۵) [ف ۱] جهیرن ॥ (۱۶) [ف ه] کهاني بنون ॥ (۱۷) [ف ۱] تمهیل ॥ (۱۸) همچنین در [ه و در فرهنگ جهانگیري] * در دیگر نسخها رنتهنبور یا رنتهنپور ॥ (۱۹) همچنین در [ه ض گ] * [ش] بوسلمي ॥ (۲۰) [ض] بهدلاون بغیر نون غنه * [ش] بهدلانه * [ف ۱] بهدلاول ॥ (۲۱) [ه گ] پکلانت ॥ (۲۲) [ض ف ۱] کهیری ॥ (۲۳) [ض ف ا ش] سهناري ॥ (۲۴) [ض] کهانوی * [ه] کهانولي * در تورنڈن گزتیر نوشته که کتولي قصبه ایست در کوڑا - و همچنین در نقشها ॥ (۲۵) [ه در احوال صوبۂ اجمیر] کڈوارہ ॥ (۲۶) [ش] لاکهیری ॥ (۲۷) [ف ۱] لهاور ॥ (۲۸) [ف] مومندانه * [ش] مودمیدانه ॥ (۲۹) همچنین در [ض] * در دیگر نسخها بے نقط ॥ (۳۰) [ض] کهرتي بدای فوقاني ॥ (۳۱) [ض] نوائي ॥ (۳۲) همچنین در [ه گ] * [ض] کهیکهر و کهیکهرہ * [ا] کنکری * [ش] کیلهري * [ف] کهکهری * [د] کهکهر ॥ (۳۳) [ف] نوندی * [ش ۱] لوندی * [ه در احوال صوبۂ اجمیر] پوندي بدای فارسي ॥ (۳۴) [ه] مکڑ - و در احوال صوبۂ اجمیر بکڑہ * [ف] فکر ॥ (۳۵) [ش ف ۱] ایلانه ॥ (۳۶) [ض] انکهورہ ॥ (۳۷) همچنین در [ه ش و در نقشها] * [ض گ د ف و ه در احوال صوبۂ اجمیر] تودري ॥ (۳۸) [ش ف] بهلانه ॥ (۳۹) [ه ض در احوال صوبۂ اجمیر و ش ف ۱] بلدو بلام ॥ (۴۰) [غ در احوال صوبۂ اجمیر] چابل ببا * [گ] چاگل ॥ (۴۱) [ف ۱] چاکهرہ ॥ (۴۲) در چند نسخہ دیدوانہ بغیر نون غنه ॥ (۴۳) [ه] جهیجهون * و در صفحۂ ۲۰۷ جهنجهنو گذشت ॥ (۴۴) [ف ۱] کولسود ॥ (۴۵) در چند نسخہ مکهاری * [ف ۱] نکساري * [ش] نکهاری ॥ (۴۶) [۱] کهرن * [ف وض در احوال صوبۂ اجمیر] کهیرن * [ه در احوال صوبۂ اجمیر] کرن ॥ (۴۷) [ش] لونکها بلام * [ف ۱] نواکها ॥

ربیعیٔ صوبهٔ اجمیر *

	حویلیٔ اجمیر و غیرہ	پرگنهٔ انبیور و غیرہ	پرگنهٔ جودهپور و غیرہ	پرگنهٔ چتور و غیرہ	پرگنهٔ رنتنبهور و غیرہ	پرگنهٔ چاتسو و غیرہ	پرگنهٔ دیلهواڑہ و غیرہ	پرگنهٔ تودہ و غیرہ	پرگنهٔ ناگور و غیرہ
گندم	۴۹ ۵ ۵ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۱۰۰ ۵ ۱۶ ج	۵۵ ۵ ۲۳ ج	۵۵ ۵ ۲۳ ج	۵۳ ۵ ۱۸ ج	۶۷ ۵ ۲ ج	۴۶ ۵ ۲۴ ج	۱۰۰ ۵ ۱۶ ج
لخورد هندي	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۲۰ ۵ ۳ ج	۵۵ ۵ ۲۳ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۸ ۵	۴۲ ۵ ۱۲ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۵۵ ۵ ۲۳ ج
جو	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۲۰ ۵ ۳ ج	۶۷ ۵ ۲ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۸ ۵	۴۹ ۵ ۵ ج	۳۲ ۵ ۱۱ ج	۶۷ ۵ ۲ ج
عدس	۲۲ ۵ ۳ ج	۱۳ ۵ ۱۱ ج	.....	۲۲ ۵ ۹ ج	۲۲ ۵ ۹ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۰ ۵ ۳ ج	.....	.....
گل معصفر	۶۲ ۵ ۱۵ ج	۳۸ ۵ ۹ ج	۶۷ ۵ ۲ ج	۵۵ ۵ ۲۳ ج	۵۵ ۵ ۲۲ ج	۵۸ ۵ ۹ ج	۵۹ ۵ ۴ ج	۳۶ ۵ ۲۹ ج	۶۷ ۵ ۲ ج
کوکنار	۸۵ ۵ ۱۵ ج	۶۰ ۵ ۹ ج	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج	۸۹ ۵ ۲۴ ج	۸۴ ۵ ۲۴ ج	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج	۱۱۶ ۵ ۸ ج	۷۷ ۵ ۴ ج	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج
ترکاری	۵۵ ۵ ۲۳ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۶۲ ۵ ۱۵ ج	۵۵ ۵ ۲۳ ج	۵۵ ۵ ۲۳ ج	۴۶ ۵ ۸ ج	۵۵ ۵ ۲۲ ج	۳۶ ۵ ۲۴ ج	۶۲ ۵ ۱۵ ج
کتان	۳۱ ۵ ۸ ج	۲۰ ۵ ۳ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۹ ۵ ۲ ج	.....	۳۱ ۵ ۸ ج
سرشف	۴۴ ۵ ۱۸ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۵۵ ۵ ۲۳ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	.....	۲۷ ۵ ۴۴ ج	۱۸ ۵ ۱۱ ج	۵۵ ۵ ۲۳ ج
ارزن	۲۰ ۵ ۹ ج	۱۳ ۵ ۱۱ ج	۵۵ ۵ ۲۳ ج	۱۳ ۵ ۱۱ ج	۱۳ ۵ ۱۱ ج	۱۷ ۵ ۲۲ ج	۱۷ ۵ ۲۲ ج	۱۴ ۵ ۱۵ ج	۵۵ ۵ ۲۳ ج
مشنگ	۲۶ ۵ ۹ ج	۲۰ ۵ ۳ ج	.....	۲۲ ۵ ۲ ج	۲۰ ۵ ۹ ج	.....	.....	.....	.....
گزر	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۱۵ ۵ ۱۶ ج	.....	۲۲ ۵ ۹ ج	۲۲ ۵ ۲۱ ج	.....	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۱۸ ۵ ۱۱ ج	.....
پیاز	۶۷ ۵ ۲ ج	۴۴ ۵ ۱۸ ج	۶۷ ۵ ۲ ج	۵۹ ۵ ۲۱ ج	۵۹ ۵ ۲۱ ج	۸۰ ۵ ۱۳ ج	۸۹ ۵ ۱۳ ج	۵۳ ۵ ۱۷ ج	۶۸ ۵ ۲ ج
شلیت	.....	.....	۵۵ ۵	.....	۶۷ ۵	.....	.....	۵۵ ۵ ۲۳ ج	.....
خربزهٔ ولایتی	۱۰۰ ۵ ۱۶ ج	۶۷ ۵ ۲ ج	.....	۸۳ ۵ ۱۱ ج	۸۹ ۵ ۱۱ ج	.....	۸۹ ۵ ۱۱ ج	۵۹ ۵ ۷ ج	.....
خربزهٔ هندي	۱۱ ۵ ۵ ج	۶ ۵ ۱۸ ج	.....	۱۳ ۵ ۱۱ ج	۱۳ ۵ ۱۱ ج	۱۳ ۵ ۱۱ ج	۱۳ ۵ ۱۱ ج	۱۳ ۵ ۱۱ ج	۸ ۵ ۲۴ ج
زیرہ	۷۰ ۵ ۷ ج	۵۳ ۵ ۱۷ ج	۷۷ ۵ ۸ ج	۶۷ ۵ ۲ ج	۶۷ ۵ ۲ ج	۸۰ ۵ ۱۳ ج	۸۰ ۵ ۱۳ ج	۵۳ ۵ ۱۷ ج	.....
شالیٔ کور	۵۱ ۵ ۱۱ ج	۳۳ ۵	.....	۵۲ ۵ ۱۴ ج	۵۲ ۵ ۲۴ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۱۴ ۵ ۳۳ ج	.....	.....

اجواین	۷۰ ۵ ۷ ج	۵۳ ۵ ۱۷ ج	۷۸ ۵ ۷ ج	۶۷ ۵ ۲ ج	۶۷ ۵ ج	۸۰ ۵ ۱۳ ج	۸۰ ۵ ۱۳ ج	۵۳ ۵ ۱۷ ج	۸۸ ۵ ۷ ج
تخمِ کابلي	سیاه دانه								

خریفیٔ صوبهٔ اجمیر*

نیشکرِ پوندَه	.....	.....	.....	۲۳۹ ۵ ۶ ج	۲۳۹ ۵ ۶ ج	.....	.....	.....	.....
نیشکرِ ساده	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج	۸۶ ۵ ۱ ج	۱۱۵ ۵ ۸ ج	۱۱۵ ۵ ۸ ج	۱۱۵ ۵ ۸ ج	۱۳۴ ۵ ۴ ج	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج	۸۱ ۵ ۱۶ ج	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج
شالیِ مشکین	۵۵ ۵ ۲۳ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۵۵ ۵ ۲۳ ج	۶۷ ۵ ۴ ج	۶۸ ۵ ۲ ج	۷۲ ۵ ۲۰ ج	۶۷ ۵ ۲۲ ج	۴۶ ۵ ۱۸ ج	.....
شالیِ ساده	۴۶ ۵ ۲۰ ج	۲۳ ۵ ۲ ج	۴۶ ۵ ۴ ج	۵۳ ۵ ۱۷ ج	۵۰ ۵ ۱۷ ج	۶۷ ۵ ۲ ج	۴۶ ۵ ۲۴ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۴۶ ۵ ۱۸ ج
ماش	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۲۹ ۵ ۲ ج	۳۱ ۵ ۷ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۹ ۵ ۳ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۱۸ ۵ ۱۵ ج	۳۱ ۵ ۸ ج
پنبه	۳۰ ۵ ۱۵ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۶۷ ۵ ۲ ج	۷۶ ۵ ۱ ج	۷۶ ۵ ۱ ج	۷۸ ۵ ۸ ج	۸۲ ۵ ۱۸ ج	۵۴ ۵	۶۷ ۵
موٹه	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۱۵ ۵ ۱۶ ج	۳۶ ۵ ۳ ج	۲۶ ۵ ۱ ج	۲۶ ۵ ۱ ج	۲۲ ۵ ۹ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۰ ۵ ۳ ج
گال	۱۳ ۵ ۱۵ ج	۵۸ ۵ ۲۴ ج	۳۸ ۵ ۲۱ ج	۱۳ ۵ ۱۵ ج	۱۳ ۵ ۱۵ ج	۱۵ ۵ ۱۶ ج	۱۶ ۵ ۱۶ ج	۱۰ ۵ ۱۶ ج	۳۸ ۵ ۸ ج
توریا	۳۸ ۵ ۱ ج	۲۴ ۵ ۱۶ ج	.....	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۱۵ ۵ ۵ ج	.....	.....	.....
ارزن	۱۷ ۵ ۲۴ ج	۱۴ ۵ ۷ ج	۵۵ ۵ ۲۱ ج	۱۷ ۵ ۲۲ ج	۱۷ ۵ ۲۲ ج	۱۷ ۵ ۲۲ ج	۲۲ ۵ ۹ ج	۱۷ ۵ ۲۴ ج	۵۵ ۵ ۶ ج
نیل	۱۳۴ ۵ ۴ ج	۸۵ ۵ ۱۱ ج	۱۳۴ ۵ ۴ ج	۱۱۱ ۵ ۲۰ ج	۱۳۴ ۵ ۴ ج	۱۳۴ ۵ ۴ ج	۱۳۴ ۵ ۴ ج	۸۹ ۵ ۱۱ ج	۱۳۴ ۵ ۴ ج
حنا	۶۷ ۵ ۲ ج	۴۶ ۵ ۱۸ ج	۶۷ ۵ ۲ ج	۵۵ ۵ ۲۳ ج	۵۵ ۵ ۲۳ ج	۶۷ ۵ ۲ ج	۶۲ ۵ ۱۵ ج	۶۰ ۵ ۲۱ ج	۶۷ ۵ ۲ ج
سن	۸۲ ۵ ۱۹ ج	۵۳ ۵ ۸ ج	۸۷ ۵ ۷ ج	۷۸ ۵ ۸ ج	۷۸ ۵ ۷ ج	۸۹ ۵ ۱۵ ج	۷۶ ۵ ۱۳ ج	۷۶ ۵ ۱۳ ج	۵۳ ۵ ۱۷ ج
ترکاري	۵۵ ۵ ۲۲ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۶۲ ۵ ۱۵ ج	۵۵ ۵ ۲۳ ج	۵۵ ۵ ۲۳ ج	۶۲ ۵ ۱۵ ج	۷۶ ۵ ۱۳ ج	۲۶ ۵ ۹ ج	۶۲ ۵ ۱۵ ج
کچرَه	۱۳ ۵ ۲ ج	۵۸ ۵ ۲۴ ج	۱۳ ۵ ۱۱ ج	۱۱ ۵ ۵ ج	۱۵ ۵ ۵ ج	۱۳ ۵ ۱۱ ج	۱۳ ۵ ۱۱ ج	۸ ۵ ۲۴ ج	۱۳ ۵ ۱۱ ج
سنگهاڑه	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج	۱۱۶ ۵ ۲۰ ج	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج
لوبیا	۳۱ ۵ ۲۰ ج	۲۰ ۵ ۹ ج	۲۲ ۵ ۹ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۲ ۵ ۱۱ ج	۲۲ ۵ ۹ ج	۱۳ ۵ ۱۴ ج	۲۲ ۵ ۹ ج

جواری	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۱۱ ۵ ۱۶ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۲۹ ۵ ۲ ج	۲۹ ۵ ۱۲ ج	۳۶ ۵ ۲۲ ج	۴۲ ۵ ۱۲ ج	۳۰ ۵	۳۱ ۵ ۸ ج
لهدره	۲۰ ۵ ۳ ج	۱۲ ۵ ۸ ج	۱۷ ۵ ۲۰ ج	۲۲ ۵ ۹ ج	۲۲ ۵ ۹ ج	۲۵ ۵ ۱۸ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۱۹ ۵	۱۷ ۵ ۲۲ ج
کودرم	۲۲ ۵ ۳ ج	۱۱ ۵ ۵ ج	....	۲۲ ۵ ۹ ج	۲۲ ۵ ۹ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج	.....
مندوه	۲۲ ۵ ۲ ج	۱۴ ۵ ۴ ج	.....	۲۲ ۵ ۳ ج	۲۲ ۵ ۹ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۱۷ ۵ ۲۲ ج	.....
کنچد	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۲۰ ۵ ۳ ج	۳۳ ۵ ۴ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۲۴ ۵ ۱۶ ج	۳۴ ۵ ۱۷ ج	۲۲ ۵ ۲۴ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج
شماخ	۱۵ ۵ ۵ ج	۶ ۵ ۱۸ ج	.....	۱۱ ۵ ۵ ج	۱۱ ۵ ۵ ج	۹۱ ۵ ۵ ج	۱۱ ۵ ۵ ج	۶ ۵	.....
مونگ	۲۴ ۵ ۱۱ ج	۱۵ ۵ ۲۶ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۳۶ ۵ ۲۲ ج	۴۴ ۵ ۱۲ ج	۲۷ ۵ ۱۰ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج
کوری	۲۱ ۵ ۵	۶ ۵ ۱۸ ج	.....	۵۸ ۵ ۲۴ ج	۱۱ ۵ ۵ ج	.....	۱۱ ۵ ۵ ج	۶ ۵ ۳ ج	.....
کلت	.....	.....	.....	۳۳ ۵ ۱۴ ج	.....	.....	.....	۲۲ ۵ ۹ ج	.....

شالئ موئچی آل پان زردك ترنبژ ولایتي ارهر زودچوبه * این جدول نیز موافق [۷] است * نرخهاي سرکار بیکانیر و سرکار سروهي در نسخها موجود نیست ||

صوبهٔ دهلي مشتمل بر هشت سرکار * بیست و هشت دستور العمل دارد *

۱ سرکار دهلي * چهل و هشت[۱] پرگنه - هفت دستور *

حویلي قدیم * حویلي جدید * پالم * جهارسه[۲] * مسعودآباد * تلپت * لونی * شکرپور * باغپت * کاسنه * داسنه * سلیمان‌آباد[۳] * کهرکهوده * سونی‌پت * تل‌بیگم‌پور * جلالپور[۴] *

پانی‌پت و غیره - ده پرگنه - یک دستور * پانی‌پت * کرنال * سفیدون * کُنانه * چهپروالی[۵] * تانده[۶] بهگوان * گنور * جهنجهانه * کاندهله[۷] * گنگیر[۸] کهیره *

برن و غیره - هشت پرگنه - یك دستور * برن * سیانه * جیور * دنکور * اڈهه * پوتهه * سینڈهه * سکندرآباد *

میرٹه و غیره - هفت پرگنه - یك دستور * میرٹه * هاپور * برناوه * جلال‌آباد * مروارہ * گڈه مکتیسر * هتناور[۹] ؟ *

جهجهر و غیره - چهار پرگنه - یك دستور * جهجهر * دادري طاها * مانڈوتهي * بیري دربلڈهن[۱۰] *

رهتك - یك پرگنه - یك دستور *

پلول - یك پرگنه - یك دستور *

۲ * سرکار بدانون (۱۱) * سیزده پرگنه - یک دستور *

اجانون * انوله * بدانون (۱۱) با حویلي * برپلي * برسر (۱۲) * پوند (۱۳) * تلهي (۱۴) * سهسوان * سذاسي (۱۵) مندیهه * سنیا * کانت * کوت سالباهن * گونه *

۳ سرکار حصار فیروزه * هژده (۱۶) محل - چهار دستور *

حویلي حصار فیروزه و غیره هفت پرگنه - یک دستور * حویلي با بلدهٔ هانسي * برواله * برورا * توشام و اگرهه ۲ محل * فتح آباد *

گوهانه و غیره چهار پرگنه - یک دستور * گوهانه * اهرونی (۱۷) * بهتو * شانزده قریات (۱۸) *

سرسا - یک پرگنه - یک دستور *

مهم (۱۹) و غیره - شش پرگنه - یک دستور * مهم (۱۹) * رهتک (۲۰) ؟ * جیند * کهانده (۲۱) * توهانه (۲۳) * اتهکیره *

۴ سرکار ریواري * یازده محل - چهار دستور *

ریواري و غیره - هشت پرگنه - یک دستور * ریواري * بارل (۲۳) * کوت قاسم علي - پاتودهي * بهوهره (۲۴) * گهلوت * رتائي جتائي * نیمرانه *

تاورو - یک پرگنه - یک دستور *

سُهنه - یک پرگنه - یک دستور *

کوهانه - یک پرگنه - یک دستور *

۵ سرکار سهارنپور * سی و شش محل - چهار دستور *

دیوبند و غیره - بیست و (؟) شش محل - یک دستور * دیوبند * سهارنپور * بهت کهنجاور (۲۵) * منگلور * نانوته * رام پور * سروت * پورچهپار (۲۶) * جوراسي (۲۷) * سیکري بهوکرهري (۲۸) * سرساوه *

چرتهاول (۲۹) * رکي * بگهرا * تهانه بهیون (۳۰) * مظفرآباد * راي پور تاتار * انبیهٔ (۳۱) * نکور و تغلق پور ۲ محل * بهوگپور بهدهٔ (۳۲) * تهانه بهیم * سنبلوا (۳۳) * کهودي (۳۴) و گنگوه ۲ محل * لکهنوتي (۳۵) *

کیرانه و غیره - دو پرگنه - یک دستور * کیرانه * بیدولي *

سردهنه و غیره - هفت پرگنه - یک دستور * سردهنه * بهونه (۳۶) * سورن پلري * بدهانه * جَولي * کهاتولي و بگهرا (۳۷) ۲ محل *

اندري - یک محل - یک دستور *

۶ سرکار سهرند (۳۸) * سی و دو محل - چهار دستور *

حویلي سهرند (۳۸) و غیره - سیزده پرگنه * حویلي سهرند * روپر * پایل * بنور (۳۹) * جهت * دهوته * دوراله * دیوارنه (۴۰) * کهرام * مسیدکن (۴۱) * قریات راي سمو * انباله و کیتهل (۴۲) *

تهانيسر و غيرہ - هشت پرگنہ * تهانيسر * ساڈهورہ * شاہ‌آباد * خضرآباد *مصطفی آباد * بهودر * سلطان پور * پوندري *

تهارہ و غيرہ - دو پرگنہ * تهارہ * لودهيانہ *

سمانہ و غيرہ - نُہ پرگنہ * سمانہ * سنّام * منصور پور * مال نير * هاپري * پوندري (۴۳) * فتحپور و بهڈندہ (۴۴) * ماچهيواڑہ *

۸ سرکارِ سنبل (۴۵) * چهل و هفت محل - سہ دستور *

بلدۂ سنبل (۴۵) و غيرہ - بيست و سہ پرگنہ * بلدۂ سنبل * حوالي سنبل * سرسي * نوولي * منجهولہ (۴۶) * جتوار * گنور * نيودهنہ * ديورہ * ڈبهارسي * ڈهکہ (۴۷) * رجب پور *

امروهہ * اوجهاري * کچہ (۴۸) * اعظم پور * اسليم‌پور درگو * اسلام پور بهرو (۴۹) * افغان پور * چوپالہ (۵۰) * کندرکي (۵۱) * بچهرانون * گندور *

چاندپور و غيرہ - سيزدہ پرگنہ * چاندپور * شير کوٹ * بيجنور * منداور * کيرت پور * جلال آباد * سهنس پور * نهتور * نديڑہ (۵۲) [نگهينہ ؟] * اکبرآباد * اسليم آباد (۵۳) *

سيوهارا و جهالو ۲ محل *

لکهنور و غيرہ - يازدہ پرگنہ * لکهنور * شاهي * کابر و کهانکري ۲ محل * هتمنہ * راجپور * دودپلہ * ليسوہ * سرسارہ * بسارا * پروڑي (۵۴) [بروڑي ؟] *

۸ سرکارِ کماون (۵۵) *

---

(۱) يعنی بلدۂ دهلي مع چهل و هفت پرگنہ ‖ (۲) [ض] جهارسہ ‖ (۳) همچنين در هر نسخہ * در احوال صوبۂ دهلي و در [اليوٹ] اسلام آباد پاکل نوشتہ ‖ (۴) [در احوال صوبۂ دهلي] جلال‌پور بروٹ ‖ (۵) در چندنسخہ چهرولي بغير ياي فارسي‌ ‖ (۶) [اليوٹ] تاندہ پهوگانہ ‖ (۷) [ہ] کادهلہ بغير نون غنہ ‖ (۸) همچنين در [ہ] * [ض] کيکر کهيرہ *[اليوٹ] گنگيرو فقط ‖ (۹) همچنين در [ہ] * [ض] هتناو * [اليوٹ] هستناپور ‖ (۱۰) [اليوٹ] دوبلدهن بيري‌ ‖ (۱۱) درچند نسخہ بداؤن بغير نون غنہ ‖ (۱۲) [اليوٹ] برسير ‖ (۱۳) همچنين در هر نسخہ * [اليوٹ] پونر ‖ (۱۴) همچنين درهرنسخہ* [اليوٹ] بلئي- ودرغلطنامہ بلهڑي ‖ (۱۵) [ہ] سناس* [ض] سناسي* [اليوٹ] سناسي‌بناي‌فوقاني ‖ (۱۶) در احوال سرکار حصار فيروزہ بيست و هفت محل موجودست‌ ‖ (۱۷) همچنين در [اليوٹ] * درنسخها اهروي يا اهروٹی بغير نون ‖ (۱۸) [اليوٹ] دهات ‖ (۱۹) [اليوٹ] مهيم ‖ (۲۰) همچنين در هر نسخہ * پرگنۂ رهنک [اليوٹ - روهتک] در سرکار دارالملک دهلي گذشت * ودراحوال سرکار فيروزہ نيست ‖ (۲۱) [اليوٹ] کهانڈہ ‖ (۲۲) [ہ] ٹوهانہ ‖ (۲۳) همچنين در اليوٹ ودر نقشها * درنسخها پاڈل يا پادل نوشتہ ‖ (۲۴) [اليوٹ] بهورہ ‖ (۲۵) [ہ] کهجناور‌ ‖ (۲۶) [اليوٹ] پورچپار ‖ (۲۷) در نسخها چوراسي بجيم فارسي ‖ (۲۸) [اليوٹ] بهوکرہيري ‖ (۲۹) [اليوٹ] روزکی بواو * [د] رزکی‌ ‖ (۳۰) در احوال صوبۂ دهلي و در[اليوٹ] نيست * [ض] تهانہ بهون * ودر[اليوٹ] نوشتہ که تهانہ بهيم عرف بهون

و معنیٔ بهون بتخانه است ‖ (۳۱) [اِلیوت] امبهته ‖ (۳۲) همچنین در هر نسخه رو نیز در احوال صوبهٔ دهلي* [اِلیوت] بنت بفتح با و نون وسکون تاي فوقاني ‖ (۳۳) [اِلیوت] سنبل‌هیرا ‖ (۳۴) [اِلیوت] کهودي ‖ (۳۵)در[۵] نیست * در احوال صوبهٔ دهلي ملهی‌پور نیز موجود است ‖ (۳۶) همچنین در هر نسخه * [اِلیوت] بهومه بمیم ‖ (۳۷) این نام در دستور دیوبنده گذشت * [ض] نکور - و این نیز در دستور دیوبند گذشت ‖ (۳۸) در چند نسخه سرهند بتقدیم رای مهمله ‖ (۳۹) [ض] بهونپور - و در احوال صوبهٔ دهلي بتور ‖ (۴۰) [غ‌گ] دیورانه ‖ (۴۱) همچنین در [۵] * [۵ در احوال صوبهٔ دهلي] مسنکن * [ض] مسکین - و در[احوال صوبهٔ دهلي] منکن * [گ] مسنکر ‖ (۴۲) در[۵] موجود نیست ‖ (۴۳) همچنین در هر نسخه * واین نام در دستور تهانیسر گذشت ‖ (۴۴) در احوال صوبهٔ دهلي نام قصبهٔ جرک نیز نوشته ‖ (۴۵) در چند نسخه سنبهل بهای خفي ‖ (۴۶) [اِلیوت] بغیر نون خفي ‖ (۴۷) [اِلیوت] دهاکه ‖ (۴۸) [اِلیوت]کچهه ‖ (۴۹) [۵] اسلیم پور - صیغهٔ امالهٔ ‖ (۵۰) [اِلیوت] چوپله بغیر الف ‖ (۵۱) [اِلیوت] کندرکهی بهای خفي ‖ (۵۲) همچنین در هر نسخه و در [گ] * [اِلیوت و نقشها] نگهینه ‖ (۵۳) [اِلیوت] اسلام‌آباد ‖ (۵۴) همچنین در هر نسخه و در [گ] * [اِلیوت] بروئي ببای تازي ‖ (۵۵) نامهای پرگنجات این سرکار در نسخها موجود نیست ‖

ربیعیٔ صوبهٔ دهلي *

	حویلیٔ قدیم	پاني‌پت و غیره	میرته و غیره	برن و غیره	جاجهر و غیره	پلول	رهتك	سرکار بدانون	حویلیٔ حصار	گوهانه و غیره	سرسا	مهم	ریواری	تاورو
گذهم	۶۳ ه	۵۸ ه ۴ ج	۵۸ ه ۴ ج	۵۸ ه ۴ ج	۶۱ ه ۲ ج	۶۴ ه ۲ ج	۵۸ ه ۴ ج	۵۰ ه ۸ ج	۶۲ ه ۱۵ ج	۵۷ ه ۴ ج	۵۸ ه ۴ ج	۵۸ ه ۴ ج	۶۳ ه ۱۰ ج	۶۴ ه ۲۶ ج
نخود کابلی	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	۶۷ ه ۲ ج	.....	.....	.....	.....	.....
نخود هندی	۳۶ ه ۳ ج	۳۶ ه ۲۳ ج	۴۰ ه ۶ ج	۳۲ ه ۱۱ ج	۳۳ ه ۱۴ ج	۳۳ ه ۱۴ ج	۲۹ ه ۱۶ ج	۳۰ ه ۵ ج	۲۹ ه ۲۵ ج	۲۹ ه ۱۶ ج	۳۰ ه ۵ ج	۵۷ ه ۱۹ ج	۳۵ ه ۲۰ ج	۳۱ ه ۲۰ ج
جو	۴۲ ه ۱۲ ج	۴۰ ه ۶ ج	۳۸ ه	۳۸ ه	۴۱ ه ۹ ج	۴۲ ه ۱۲ ج	۳۴ ه ۱۷ ج	۴۵ ه ۲۰ ج	۴۰ ه ۶ ج	۴۲ ه ۱۲ ج	۴۲ ه ۱۲½ ج	۴۲ ه ۱۲½ ج	۲۴ ه ۱۱ ج	۲۲ ه ۱۲ ج
عدس	۲۴ ه ۱۵ ج	۲۴ ه ۱۵ ج	۲۵ ه ۱۱ ج	۲۲ ه ۹ ج	۲۴ ه ۱۵ ج	۲۱ ه ۱ ج	۲۴ ه ۱۱ ج	۱۵ ه ۲۳ ج	۲۴ ه ۱۵ ج	۲۲ ه ۹ ج	۲۴ ه ۱۶ ج	۲۴ ه ۱۱ ج	۲۴ ه ۱۱ ج	۲۶ ه ۲۱ ج
گل معصفر	۷۱ ه ۱۴ ج	۷۱ ه ۱۴ ج	۸۴ ه ۲۴ ج	۸۳ ه ۲۱ ج	۷۱ ه ۱۴ ج	۷۲ ه ۱۴ ج	۶۳ ه ۲۰ ج	۷۰ ه ۱۱ ج	۶۷ ه ۲ ج	۶۷ ه ۵	۶۷ ه ۲ ج	۶۰ ه ۲۰ ج	۷۱ ه ۱۴ ج	۷۱ ه ۱۴ ج
کوکنار	۱۲۳ ه	۱۲۵ ه ۳ ج	۱۴۵ ه ۹ ج	۱۲۰ ه ۴۵ ج	۱۲۳ ه ۱۱ ج	۱۲۷ ه ۱۱ ج	۱۱۹ ه ۱۶ ج	۱۲۸ ه	۱۱۹ ه ۱۶ ج	۱۱۹ ه ۱۶ ج	۱۲۹ ه ۱۶ ج	۱۲۷ ه ۲۶ ج	۱۲۷ ه ۱۱ ج	۱۲۷ ه ۲۱ ج
ترکاري	۶۷ ه ۲ ج	۵۵۵ ه ۲۳ ج	۵۶۴ ه ۲۱ ج	۵۶۴ ه ۲۱ ج	۶۰ ه ۹ ج	۵۹ ه ۷ ج	۴۷ ه	۵۷ ه ۱ ج	۶۰ ه ۴ ج	۵۵ ه ۲۳ ج	۵۱ ه ۱۲ ج	۵۷ ه	۶۰ ه ۹ ج	۵۰ ه ۷ ج

زیره	سیاه دانه
کتان	۵۳۱ ۲۰ ج
سرشف	۵۲۹ ج
ارزن	۵ ۲۲ ج
مشنگ	۵ ۲۹ ج
گزر	۵۲۱ ۲۳ ج
پیاز	۵۸۱ ۱۶ ج
شملیت	.....
خربزهٔ ولایتي	۱۱۱ ۵ ۲۰ ج
خربزهٔ هندی	۱۱ ۵ ۱۶ ج
شالیٔ کور	۵۵۳ ۱۷ ج
اجورین	۵۸۴ ۴۴ ج

۵۳۱ ۷ ج	۵۳۱ ۷ ج	۵۲۹ ۲۰ ج	۵۳۱ ۲۰ ج	۵۳۱ ۲۰ ج	۵۳۳ ۱۴ ج	۵۳۳ ۱۴ ج	۵۲۹ ۲۰ ج	۵۳۱ ۲۰ ج	۵۳۲ ۱۱ ج	۵۳۶ ۲۱ ج	۵۴۴ ۵	۵۲۵ ۱۳ ج	۵۲۵ ۱۸ ج	۵۲۴ ۱۵ ج	۵۲۳ ۲۱ ج	۵۲۹ ۲ ج	۵۳۴ ۱۷ ج
۵۲۹ ۲ ج	۵۲۹ ۲ ج	۵۳۱ ۲۰ ج	۵۳۰ ۲۰ ج	۵۳۱ ۲۰ ج	۵۳۱ ۲۰ ج	۵۳۵ ۵ ج	۵۳۰ ۲۰ ج	۵۳۱ ۲۰ ج	۵۳۱ ۲۰ ج	۵۳۰ ۲۰ ج	۵۲۶ ۷ ج	۵۳۱ ۲۰ ج	۵۲۹ ۲ ج	۵۲۹ ۲ ج	۵۳۰ ۵ ج	۵۳۱ ۲۰ ج	۵۳۱ ۲۰ ج
۵۲۲ ۹ ج	۵۲۰ ۳ ج	۵۱۹ ۵	۵۲۰ ۳ ج	۵۲۲ ۲ ج	۵۲۰ ۳ ج	۵۱۹ ۵	۵۱۷ ۹ ج	۵۲۰ ۳ ج	۵۲۰ ۳ ج	۵۲۰ ۳ ج	۵۱۷ ۹ ج	۵۲۰ ۳ ج	۵۲۰ ۳ ج	۵۲۰ ۳ ج	۵۲۰ ۳ ج	۵۲۲ ۹ ج	۵۲۲ ۹ ج
۵۲۹ ۲ ج	۵۲۶ ۲۱ ج	۵۲۹ ۲ ج	۵۲۶ ۲۱ ج	۵۳۱ ۲۰ ج	۵۲۶ ۲۱ ج	۵۲۹ ۲ ج	.....	۵۲۹ ۹ ج	۵۲۹ ۹ ج	۵۲۹ ۹ ج	.....	۵۲۹ ۹ ج	۵۲۹ ۹ ج	۵۲۹ ۹ ج	۵۲۶ ۲۱ ج	۵۲۹ ۲ ج	۵۲۹ ۲ ج
۵۲۴ ۱۲ ج	۵۲۴ ۱۲ ج	۵۲۳ ۱۴ ج	۵۲۴ ۱۱ ج	۵۲۴ ۱۱ ج	۵۲۴ ۱۱ ج	۵۲۴ ۱۱ ج	۵۲۶ ۲۱ ج	۵۲۹ ۲ ج	۵۳۳ ۵ ج	۵۲۶ ۲۱ ج	۵۲۹ ۲ ج	۵۲۹ ۲ ج	۵۳۹ ۲ ج	۵۲۹ ۲ ج	۵۲۹ ۲ ج	۵۲۶ ۲۱ ج	۵۲۵ ۱۸ ج
۵۸۱ ۱۶ ج	۵۷۸ ۷ ج	۵۸۱ ۱۶ ج	۵۸۱ ۱۶ ج	۵۸۱ ۱۶ ج	۵۷۷ ۷ ج	۵۸۱ ۱۶ ج	۵۸۰ ۸ ج	۵۸۰ ۵	۵۸۵ ۵	۵۸۵ ۵	۵۸۵ ۵	۵۸۵ ۵	۵۸۵ ۵	۵۸۵ ۵	۵۸۱ ۱۶ ج	۵۸۱ ۱۶ ج	۵۸۱ ۱۶ ج
.....	۵۶۲ ۱۵ ج	۵۴۹ ۵ ج	۵۴۹ ۵ ج	.....	.....	۵۴۹ ۵ ج	.....	.....	.....	۵۳۸ ۵	.....	۵۳۵ ۵	۵۳۸ ۵	.....	.....	۵۸۱ ۱۶ ج	۵۸۱ ۱۶ ج
۱۰۰ ۵ ۱۶ ج	۱۰۰ ۵ ۱۶ ج	۱۴۵ ۹ ج	۱۰۰ ۱۶ ج	۱۰۰ ۱۶ ج	۱۴۵ ۹ ج	۱۴۵ ۹ ج	۹۶ ۱۲ ج	۹۶ ۴ ج	۹۸ ۲ ج	۹۶ ۴ ج	۹۸ ۱۰ ج	۱۱۳ ۱۲ ج	۱۰۰ ۱۶ ج	۱۰۰ ۱۶ ج	۹۶ ۴ ج	۱۰۰ ۱۶ ج	۱۰۰ ۱۶ ج
۱۱ ۵ ۱۶ ج	۵۱۵ ۱۶ ج	۵۱۷ ۱۶ ج	۵۱۵ ۱۶ ج	۵۱۵ ۱۶ ج	۵۱۷ ۲۴ ج	۵۱۵ ۱۶ ج	۱۱ ۵ ۱۶ ج	۱۳ ۵ ۱۱ ج	۱۳ ۵ ۱۱ ج	۱۳ ۵ ۱۱ ج	۱۵ ۱۶ ج	۱۱ ۵ ۱۶ ج	۱۵ ۱۶ ج	۱۵ ۱۶ ج	۱۳ ۵ ۱۱ ج	۱۱ ۵ ۱۶ ج	۱۴ ۵ ۱۶ ج
۵۵۳ ۱۷ ج	۵۵۳ ۱۷ ج	۵۵۳ ۱۷ ج	۵۵۵ ۲۳ ج	۵۱۷ ۲۴ ج	۵۵۵ ۲۳ ج	۵۵۳ ۱۷ ج	۵۴۶ ۲۴ ج	۵۴۶ ۲۴ ج	۵۴۶ ۲۴ ج	۵۴۵ ۲۱ ج	۵۴۶ ۲۴ ج	۵۳۸ ۵	۵۴۶ ۲۴ ج	۵۴۶ ۲۴ ج	۵۴۶ ۲۴ ج	۵۲۱ ۱۱ ج	۵۳ ۵ ۱۷ ج
۵۸۴ ۴۴ ج	۵۸۹ ۱۲ ج	۵۸۴ ۲۴ ج	۵۸۶ ۲ ج	۵۸۶ ۲ ج	۵۸۴ ۲۴ ج	۵۸۶ ۱۶ ج	۵۸۵ ۵	۵۸۵ ۵	۵۸۵ ۵	۵۸۵ ۵	۵۸۵ ۵	۵۸۵ ۵	۵۸۴ ۲۴ ج	۵۸۵ ۵	۵۸۵ ۵	.....	۵۸۱ ۱۶ ج

خریفیٔ صوبهٔ دهلي *

نیشکر پونڈه	۵۴۰ ۵ ج	۵۰۴ ۱۷ ج	۵۴۶ ۲۲ ج	۵۱۹ ۳ ج	۵۲۵۰ ۱۸ ج	۵۱۸ ۵ ج	۵۱۷ ۷	۵۱۶ ۹ ج	۵۱۴ ۲۰ ج	۵۱۴ ۲۰ ج	۵۱۴ ۲۰ ج	۵۲۱۴ ۲۰ ج	۵۲۱۴ ۲۰ ج	۵۲۱۷	۵۲۲۰ ۱۱ ج	۵۲۲۳ ۱۱ ج
نیشکر سادہ	۵۱۲۷ ۱۱ ج	۵۱۲۳	۵۱۲۳	۱۳۴ ۴ ج	۱۳۸ ۱۱ ج	۵۱۲۷ ۱۹ ج	۱۲۵ ۶ ج	۱۲۵ ۶ ج	۲۵ ۶ ج	۱۲۸ ۱۴ ج	۱۲۷ ۲۴ ج	۱۲۷ ۴ ج	۱۳۷ ۱۱ ج	۱۲۵ ۶ ج			
شالیٔ مشکین	۵۷۸ ۷ ج	۵۶۷	۶۳ ۱۸ ج	۶۷ ۲ ج	۷۳ ۸ ج	۵۷۶ ۱ ج	۶۲ ۱۱ ج	۶۴ ۲۱ ج	۶۲ ۱۵ ج	۶۳ ۱۸ ج	۶۴ ۲۱ ج	۵۷۶ ۹ ج	۵۷۶ ۱ ج	۷۷۰ ۷ ج			
شالیٔ سادہ	۵۵۵ ۷ ج	۴۴ ۱۸ ج	۴۸ ۲ ج	۴۶ ۲۰ ج	۵۳ ۱۷ ج	۵۸ ۱۴ ج	۴۹ ۵ ج	۳۸ ۱۵ ج	۵۱ ۱۴ ج	.....	۴۵ ۲۱ ج	۴۸ ۲۰ ج	۶۳ ۱۸ ج	۶۳ ۱۸ ج			
ماش	۳۵ ۲۰ ج	۳۳ ۱۴ ج	۳۴ ۱۷ ج	۳۳ ۱۴ ج	۳۳ ۱۴ ج	۳۶ ۲۳ ج	۳۱ ۲۰ ج	۳۸	۳۸ ۵	۳۵ ۲۰ ج	۳۸ ۵	۳۸ ۵	۳۵ ۲۰ ج	۳۵ ۲۰ ج			
پنبه	۵۸۹ ۱۱ ج	۵۹۱ ۱۷ ج	۸۹ ۱۱ ج	۹۳ ۲۳ ج	۸۹ ۱۱ ج	۸۹ ۱۱ ج	۹۶ ۴ ج	۸۹ ۱۱ ج	۸۹ ۱۱ ج	۸۹ ۱۱ ج	۸۹ ۱۱ ج	۸۹ ۱۱ ج	۸۹ ۱۱ ج	۸۹ ۱۱ ج			
مرته	۲۳ ۱۲ ج	۵۲۶ ۲۱ ج	۲۲ ۹ ج	۲۳ ۱۲ ج	۲۳ ۱۳ ج	۲۴ ۱۱ ج	۲۳ ۳ ج	۲۳ ۱۲ ج	۲۴ ۱۱ ج	۲۳ ۱۲ ج	۲۳ ۱۲ ج	۲۳ ۱۲ ج	۲۳ ۱۲ ج	۲۲ ۹ ج			

| | | |

تتمهٔ ربیعی صوبهٔ دهلی *

	سُهنه	کوهانه	دیوبند وغیره	سردهنه وغیره	کیرانه وغیره	اندری	حویلیٔ سهرنه	تهانیسر وغیره	تهاره وغیره	سمانه وغیره	حویلیٔ سنبهل	چاندپور وغیره	لکهنور وغیره
گندم	۳۴ ۵ ۲۱ ج	۶۷ ۵ ۲ ج	۵۵ ۵ ۲۳ ج	۵۸ ۵ ۴ ج	۵۵۸	۵۱ ۵ ۱۱ ج	۵۱ ۵ ۱۱ ج	۵۹ ۵ ۵ ج	۵۱ ۵ ۱۱ ج	۵۱ ۵ ۱۱ ج	۵۵ ۵ ۲۱ ج	۵۴ ۵ ۲۰ ج	۵۰ ۵ ۸ ج
نخود کابلی	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	.....	۵۹ ۵ ۲۲ ج	.....	.....
نخود هندی	۳۵ ۵	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۴ ۵ ۱۷ ج	۳۵ ۵ ۸ ج	۳۶ ۵ ۲۳ ج	۳۵ ۵	۳۱ ۵ ۲۲ ج	۳۳ ۵ ۳ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج
جو	۴۲ ۵ ۱۲ ج	۴۶ ۵ ۱۸ ج	۳۵ ۵ ۸ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۳۸ ۵	۳۶ ۵ ۲۳ ج	۳۵ ۵	۳۱ ۵ ۲۲ ج	۳۹ ۵ ۳ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج
عدس	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۵ ۵ ۱۱ ج	۲۹ ۵ ۹ ج	۲۳ ۵ ۱۵ ج	۲۶ ۵ ۱ ج	۲۴ ۵ ۱۱ ج	۱۱ ۵ ۲۳ ج	۲۲ ۵ ۹ ج	۱۵ ۵ ۲۳ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج
گل معصفر	۷۲ ۵ ۱۷ ج	۷۱ ۵ ۱۴ ج	۸۴ ۵ ۲۴ ج	۸۴ ۵ ۲۴ ج	۷۱ ۵ ۱۴ ج	۵ ۷۶	۵ ۷۶	۵ ۷۶	۵ ۷۶	۵ ۷۶	۷۱ ۵ ۱۴ ج	۶۹ ۵ ۲۰ ج	۷۰ ۵ ۱۱ ج
کوکنار	.....	۵ ۲۳	۱۵۰ ۵ ۷ ج	۱۴۵ ۵ ۹ ج	۱۲۵ ۵ ۳ ج	۱۲۶ ۵ ۹ ج	۲۶ ۵ ۹ ج	۱۲۶ ۵ ۹ ج	۱۲۶ ۵ ۹ ج	۱۲۶ ۵ ۹ ج	۱۲۷ ۵ ۱۱ ج	۱۲۷ ۵ ۶ ج	۵ ۱۲۰
ترکاری	.....	۶۰ ۵ ۹ ج	۶۴ ۵ ۲۱ ج	۶۴ ۵ ۲۱ ج	۵۵ ۵ ۲۱ ج	۵۸ ۵ ۷ ج	۵۹ ۵ ۷ ج	۵۹ ۵ ۷ ج	۵۸ ۵ ۵ ج	۵ ۵۷	۵۷ ۵ ۶ ج	۵۷ ۵ ۱ ج	۵۸ ۵ ۱ ج
کتان	۳۲ ۵ ۱۱ ج	۳۰ ۵ ۱۴ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۲۹ ۵ ۹ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۲۵ ۵ ۱۵ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۵ ۵ ۱۸ ج	۲۵ ۵ ۱۸ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۴ ۵ ۱۱ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۴ ۵ ۱۶ ج
سرشف	.....	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۲۹ ۵ ۲ ج	۳۱ ۵ ۲۰ ج	۲۹ ۵ ۲ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۵ ۵ ۱۸ ج	۲۶ ۵	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۹ ۵ ۲ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۲۶ ۵ ۷ ج
ارزن	.....	۲۱ ۵ ۶ ج	۲۰ ۵ ۹ ج	۱۹ ۵	۴۰ ۵ ۹ ج	۱۷ ۵ ۲۲ ج	۱۷ ۵ ۲۲ ج	۱۷ ۵ ۲۲ ج	۱۷ ۵ ۲۲ ج	۱۷ ۵ ۲۲ ج	۱۷ ۵ ۲۲ ج	۱۷ ۵ ۹ ج	۱۷ ۵ ۹ ج
مشنگ	۳۱ ۵ ۲۰ ج	۳۱ ۵ ۲۰ ج	۳۲ ۵ ۱۱ ج	۳۰ ۵ ۵ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۰ ۵ ۹ ج	۲۲ ۵ ۹ ج	۲۲ ۵ ۳ ج	۲۲ ۵ ۲۰ ج	۵ ۲۵	۳۰ ۵ ۵ ج	۳۰ ۵ ۵ ج	.....
گزر	.....	۲۹ ۵ ۲ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۳ ۵ ۱۲ ج	۲۴ ۵ ۱۶ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۲ ۵ ۷ ج	۲۶ ۵ ۱ ج	۲۶ ۵ ۱ ج	۲۶ ۵ ۱ ج	۲۶ ۵ ۱ ج	۲۶ ۵ ۱ ج
پیاز	.....	.....	۸۲ ۵ ۱۹ ج	۸۴ ۵ ۲۴ ج	۸۱ ۵ ۱۶ ج	۸۷ ۵ ۷ ج	۸۲ ۵ ۱۸ ج	۸۲ ۵ ۱۸ ج	۸۲ ۵ ۱۸ ج	۸۳ ۸ ۲۱ ج	.....	۸۲ ۵ ۱۸ ج	۸۲ ۵ ۱۸ ج
شملیت	.....	۵۵ ۵ ۲۳ ج	.....	۴۹ ۵	۶۰ ۵ ۱۷ ج	۵۱ ۵ ۱۱ ج	.....	۴۰ ۵ ۶ ج	۵۱ ۵ ۱۱ ج	۴۱ ۵ ۲ ج	۶۷ ۵ ۱۰ ج	۶۲ ۵ ۱۱ ج	.....
خربزهٔ ولایتی	.....	۱۱۱ ۵ ۲۰ ج	۱۴۵ ۵	۱۴۵ ۵ ۹ ج	۱۰۰ ۵ ۱۶ ج	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج	۱۱۲ ۵ ۲۳ ج	۱۱۳ ۵ ۱۲ ج	۱۱۱ ۵ ۲۰ ج	۱۱۱ ۵ ۲۰ ج	۱۱۴ ۵ ۱ ج	۱۱۱ ۵ ۲۰ ج	۱۱۳ ۵ ۱۲ ج
خربزهٔ هندی	۱۱ ۵ ۱۶ ج	۱۱ ۵ ۱۶ ج	۱۹ ۵	۱۷ ۵ ۲۲ ج	۱۱ ۵ ۱۶ ج	۱۴ ۵ ۹ ج	۱۴ ۵ ۱۴ ج	۱۴ ۵ ۱۴ ج	۱۴ ۵ ۱۴ ج	۱۵ ۵ ۱۶ ج	۱۵ ۵ ۱۶ ج	۱۱ ۵ ۲۰ ج	۱۱ ۵ ۱۶ ج
شالیکور	.....	۵۱ ۵ ۱۱ ج	۶۰ ۵ ۹ ج	۵۳ ۵ ۱۷ ج	۵۳ ۵ ۱۷ ج	۴۱ ۵ ۹ ج	۴۱ ۵ ۹ ج	۴۹ ۵ ۱۷ ج	۴۱ ۵ ۹ ج	۴۲ ۵ ۱۲ ج	۴۲ ۵ ۱۲ ج	.....	۵ ۳۸

اجوین	۰۰۰۰۰۰۰۰	۸۴ ه ۲۴ ج	۸۴ ه ۲۴ ج	۸۴ ه ۲۴ ج	۸۴ ه ۲۴ ج	۸۹ ه ۱۵ ج	۵۴ ه ۲۴ ج	۵۸۰	۸۴ ه ۲۴ ج	۸۴ ه ۲۴ ج	۸۵ ه	۸۴ ه ۲۴ ج	۴۲ ه ۱۲ ج	۲۴ ه ۲۴ ج ؟
	زیرہ	سیاہ دانہ												

تتمّهٔ خریفیٔ صوبهٔ دهلي *

نیشکر پونڈہ	۲۱۸ ه	۰۰۰۰۰۰۰۰	۲۱۶ ه ۲۰ ج	۲۱۶ ه ۲۰ ج	۲۱۴ ه ۱ ج	۲۴۰ ه ۱۲ ج	۲۴۰ ه ۱۲ ج	۲۴۰ ه ۱۲ ج	۲۳۰ ه ۱۲ ج	۲۴۰ ه ۱۲ ج	۲۲۰ ه ۶ ج	۲۲۰ ه
نیشکر سادہ	۱۳۴ ه ۱۶ ج	۱۳۴ ه ۱۶ ج	۱۲۳ ه	۱۲۳ ه	۱۲۳ ه	۱۲۱ ه ۱۳ ج	۱۲۱ ه ۲۲ ج	۱۲۰ ه ۱۹ ج	۱۱۸ ه ۱۲ ج	۱۱۸ ه ۱۳ ج	۱۲۹ ه ۱۷ ج	۱۳۰ ه ۲۰ ج	۱۲۰ ه ۲۹ ج
شالئ سادہ	۵۸ ه ۴۵ ج	۳۳ ه ۱۸ ج	۴۲ ه ۱۲ ج	۴۸ ه ۹ ج	۴۶ ه ۱۸ ج	۴۲ ه ۱۲ ج	۴۲ ه ۲۲ ج	۴۲ ه ۱۲ ج	۴۹ ه ۱۵ ج	۴۴ ه ۱۸ ج	۴۲ ه ۱۲ ج	۴۱ ه ۹ ج	۴۲ ه ۱۲ ج
ماش	۳۶ ه ۲۳ ج	۳۵ ه ۲۰ ج	۳۲ ه ۱۱ ج	۳۴ ه ۱۷ ج	۳۳ ه ۱۴ ج	۳۲ ه ۱۵ ج	۳۳ ه ۱۴ ج	۳۳ ه	۳۱ ه ۸ ج	۳۲ ه ۱۲ ج	۳۴ ه ۱۶ ج	۳۵ ه ۱۹ ج	۳۱ ه ۲۰ ج
پنبه	۹۵ ه ۱ ج	۸۹ ه ۱۱ ج	۸۹ ه ۱۱ ج	۸۹ ه ۱۱ ج	۹۱ ه ۱۷ ج	۱۰۳ ه ۸ ج	۱۰۷ ه ۸ ج	۴۵۰ ه ۲ ج	۱۰۵ ه ۲ ج	۵۷ ه ۲۰ ج	۱۰۲ ه ۲۱ ج	۹۷ ه ۱۰ ج	۹۶ ه ۱۴ ج
موٹه	۲۴ ه ۱۵ ج	۲۲ ه ۹ ج	۲۰ ه ۹ ج	۲۲ ه	۲۶ ه ۲۱ ج	۲۱ ه ۶۵ ج	۲۲ ه ۹ ج	۲۲ ه ۹ ج	۲۱ ه ۶ ج	۲۱ ه ۶ ج	۲۲ ه ۹ ج	۲۲ ه ۹ ج	۲۲ ه ۳ ج
گال	۱۵ ه ۱۶ ج	۱۶ ه ۱۹ ج	۱۵ ه ۱۶ ج	۱۶ ه ۱۶ ج	۱۶ ه ۹ ج	۱۳ ه ۱۱ ج	۱۴ ه ۱۴۵ ج	۱۴ ه ۱۴۵ ج	۱۴ ه ۱۴۵ ج	۱۳ ه ۱۱ ج	۱۵ ه ۱۶ ج	۱۵ ه ۱۶ ج	۱۵ ه ۳ ج
ارزن	۲۳ ه ۱۲ ج	۲۲ ه ۹ ج	۲۰ ه ۹ ج	۲۲ ه ۹ ج	۲۳ ه ۳ ج	۲۳ ه ۳ ج	۲۳ ه ۳ ج	۲۳ ه ۳ ج	۲۳ ه ۳ ج	۲۳ ه ۳ ج	۲۱ ه ۶ ج	۲۲ ه ۹ ج	۱۹ ه ۱۴ ج
نیل	۱۶۳ ه ۹ ج	۱۶۱ ه	۱۵۷ ه ۱۳ ج	۱۶۱ ه	۱۶۱ ه	۱۶۱ ه	۱۶۱ ه	۱۶۱ ه	۱۶۱ ه	۱۶۱ ه	۱۶۳ ه ۶ ج	۱۵۹ ه ۱۳ ج	۱۶۱ ه ۱۴ ج
حنا	۷۸ ه ۲۰ ج	۸۸ ه ۷ ج	۷۷ ه ۴ ج	۷۱ ه ۱۴۵ ج	۸۶ ه ۱ ج	۷۰ ه ۱۴ ج	۶۹ ه ۲۰ ج	۷۰ ه ۱۱ ج	۷۰ ه ۱۱ ج	۷۰ ه ۱۱ ج	۷۳ ه ۲۰۵ ج	۷۲ ه ۱۷ ج	۷۲ ه ۱۷ ج
سن	۰۰۰۰۰۰۰۰	۸۹ ه ۱۱ ج	۸۲ ه ۱۸ ج	۸۳ ه ۲۱ ج	۸۲ ه ۱۸ ج	۸۲ ه ۱۲ ج	۸۲ ه ۱۲ ج	۸۲ ه ۴۲ ج	۸۲ ه ۱۲ ج	۸۲ ه ۲۲ ج	۸۹ ه ۱۱ ج	۸۹ ه ۱۱ ج	۸۹ ه ۱۱ ج
ترکاري	۷۷ ه ۷ ج	۷۱ ه ۱۴۵ ج	۷۱ ه ۱۴۵ ج	۷۸ ه ۷ ج	۷۰ ه ۱۴۵ ج	۷۱ ه ۱۴۵ ج	۷۱ ه ۱۴۵ ج	۷۰ ه ۱۱ ج	۷۱ ه ۱۴۵ ج	۷۱ ه ۱۴۵ ج	۷۸ ه ۶ ج	۷۸ ه ۷ ج	۷۳ ه ۲۰ ج
کپڑہ	۱۳ ه ۱۱ ج	۱۳ ه ۱۱ ج	۱۲ ه ۸ ج	۱۲ ه ۸ ج	۱۲ ه ۸ ج	۱۱ ه ۵ ج	۱۱ ه ۱۹ ج	۱۱ ه ۵ ج	۱۱ ه ۱۹ ج	۱۱ ه ۱۹ ج	۱۱ ه ۵ ج	۱۱ ه ۱۴۵ ج	۱۲ ه ۲۰ ج
پان	۲۲۳ ه ۱۱ ج	۲۲۳ ه ۱۵ ج	۲۴۵ ه ۲۱۶ ج	۲۲۳ ه ۱۵ ج	۲۲۳ ه ۱۵ ج	۲۲۳ ه ۱۵ ج	۲۲۳ ه ۱۵ ج	۲۲۳ ه ۱۵ ج	۲۲۳ ه ۱۵ ج	۲۲۳ ه ۱۵ ج	۲۲۳ ه ۱۵ ج	۲۲۳ ه ۱۵ ج	۰۰۰۰۰۰۰۰
سنگھاڑہ	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰	۱۱۱ ه ۲۰ ج	۱۱۱ ه ۲۰ ج	۱۱۱ ه ۲۰ ج	۱۱۱ ه ۲۰ ج	۱۱۱ ه ۲۰ ج	۱۱۱ ه ۲۰ ج	۱۱۱ ه ۲۰ ج	۱۱۱ ه ۲۰ ج	۱۱۱ ه ۲۰ ج	۱۱۱ ه ۲۰ ج
لوبیا	۳۳ ه ۱۴ ج	۲۷ ه ۲۴ ج	۳۰ ه ۵ ج	۲۵ ه ۲۱ ج	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰	۲۶ ه ۲۳ ج	۲۶ ه ۲۱ ج	۲۷ ه ۱۰ ج

	شالیغ سونجی	آل	توریا	زردك	ارهر	کلت										
جواری	۳۶ ۵ ۲۳ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۴ ۵ ۱۷ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۶ ۵ ۲۲ ج	۳۸ ۵ ۱۸ ج	۳۶ ۵ ۲۳ ج
کوری	۱۳ ۵ ۱۱ ج	۱۳ ۵ ۱۱ ج	۱۱ ۵ ۵ ج	۱۲ ۵ ۸ ج	۱۰ ۵ ۳ ج	۱۲ ۵ ۲۳ ج	۱۳ ۵ ۲۰ ج	۱۲ ۵ ۲۲ ج	۱۲ ۵ ۲۲ ج	۱۲ ۵ ۸ ج	.....	.....	.....
تربزهٔ ولایتی	۱۳ ۵ ۱۱ ج	۱۳ ۵ ۱۱ ج	۱۲ ۵ ۸ ج	۱۲ ۵ ۸ ج	۱۲ ۵ ۲۰ ج	۱۱ ۵ ۵ ج	۱۱ ۵ ۱۹ ج	۱۱ ۵ ۵ ج	۱۱ ۵ ۱۹ ج	۱۱ ۵ ۱۹ ج	۱۱ ۵ ۵ ج	۱۱ ۵ ۱۴½ ج	۱۲ ۵ ۲۰ ج
لهدره	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۲ ۵ ۹ ج	۲۲ ۵ ۹ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۵ ۵ ۴ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۲ ۵ ۹ ج
کودرم	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۳۸ ۵ ۲۴ ج	۲۹ ۵ ۹ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۲۶ ۵ ۷ ج	۲۵ ۵ ۱۸ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۶ ۵ ۷ ج	۲۶ ۵ ۷ ج	۲۷ ۵ ۲۳ ج	۲۶ ۵ ۲۰ ج	۲۶ ۵ ۷ ج
مندوه	۲۷ ۵ ۱۰ ج	۲۷ ۵ ۲۳ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۹ ۵ ۹ ج	۳۰ ۵ ۲۰ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۵ ۵ ۱۸ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۶ ۵ ۶½ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۲۵ ۵ ۱۸ ج
کنجد	۴۹ ۵ ۵ ج	۴۴ ۵ ۱۸ ج	۳۴ ۵ ۱۷ ج	۴۴ ۵ ۱۸ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۴۱ ۵ ۳ ج	۴۱ ۵ ۹ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۴۴ ۵ ۱۸ ج	۴۸ ۵ ۲ ج	۳۹ ۵ ۳ ج
شماخ	۱۴ ۵ ۸ ج	۱۳ ۵ ۱۱ ج	۱۱ ۵ ۵ ج	۱۲ ۵ ۲۰ ج	۱۱ ۵ ۵ ج	۱۰ ۵ ۵ ج	۱۱ ۵ ۵ ج	۱۱ ۵ ۵ ج	۱۱ ۵ ۵ ج	۱۱ ۵ ۵ ج	۱۱ ۵ ۱۸ ج	۱۱ ۵ ۵ ج	۱۱ ۵ ۱۹ ج
مونگ	۴۰ ۵ ۶ ج	۳۸ ۵	۳۸ ۵	۴۳ ۵ ۱۵ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۳۸ ۵	۴۰ ۵ ۶ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۳۶ ۵ ۲۲ ج
زرد چوبه	.....	.....	۲۷ ۵ ۲۴ ج	.....	.....	.....	.....	.....	.....	۱۱۱ ۵ ۲۰ ج	.....	.....	.....

این جداول موافق [ض] است ||

صوبهٔ لاهور * هشت سواد *

۱ سوادِ لاهور وغیره * بیست محل - یك دستور *

سوادِ لاهور وغیره چهار محل * سوادِ شهر از دوابه باري * برهیاست[۲] ؟ * اراضیِ پنج‌بري[۳] شاه‌پور * اراضیِ کالاپنڈ دوابه رچناو *
پنجاب * شانزده[۴] محل * تپه بهیلووال[۵] از دوابه باري * تپه بهرلي[۶] * تپه پهلواري[۷] * پنجگرامي[۸] * سنده‌وال[۹] * ساهو ملي[۱۰] * سیدهپور[۱۱] * منکڻواله * غازي‌پور *
چندن‌ورک[۱۲] * امراکي بهٹه[۱۳] * پرسرور[۱۴] * رچناو * سیدهور[۱۵] * پنچنگر * گربند وال *

۲ سرکارِ جالندهر وغیره * سي محل - یك دستور *

جالندهر * سلطان پور * شیخوپور * میلسي * لوهي دهیري[۱۶] * نکودر * تلون * محمّدپور * میاني نوریه[۱۷] * کهرکهراون[۱۸] * رحیم آباد * جلال آباد * هادي آباد[۱۹] * باجواره[۲۰] *
هرهانه و اکبرآباد ۲ محل * بلوت * بهرنکا[۲۱] * حاجي پور * پتي دهیپات[۲۲] * داردك * ساهي ملوت[۲۳] * اندوره[۲۴] * ڈڈیال[۲۵] * کره جاٹر[۲۶] ؟ * سرکر[۲۷] ؟ * دیسوهه * چوراسي[۲۸] *
نونکل[۲۹] * نوبي[۳۰] *

۳ سرکارِ بٹاله و غیره * چهارده محل - یك دستور *

بٹاله * کانواهن[۳۱] * کلانور * جماري * حمزاد[۳۲] و بابا ۲ محل ؟ * تهندوت * دابهاواله * کهوکهروال[۳۳] * پڈیال[۳۴] * بهلوت * کاتهوها[۳۵] و بیڻهان[۳۶] ۲ محل * سلیم آباد[۳۷] که از بٹاله جدا شده *

۴ پتي هیبت‌پور و غیره * شش محل - یک دستور *

هیبت‌پور * هوشیار کرناله * فیروز پور * قصور * محمدوت * دیوسه[۳۸] ؟ *

۵ سرکارِ پرسرور و غیره * هفت[۳۹] محل - یك دستور *

پرسرور * میکري[۴۰] * مهسرور[۴۱] * پتي ظفروال[۴۲] * پتي بارمك[۴۳] ؟ * همینگر *

۶ سرکارِ رهتاس و غیره * نه محل - یك دستور *

رهتاس * کري * کریالي[۴۴] * بهني[۴۵] * اندرهل[۴۶] * لوسده[۴۷] * سردهي * ملوث راي کیداري[۴۸] * نذن‌پور[۴۹] *

۷ سرکارِ سیالکوٹ و غیره * یازده[۵۰] محل - یک دستور *

سیالکوٹ * مانکوت * ون * سودره[۵۱] * نروت[۵۲] * رینها * جیمه چٹه[۵۳] * مرات * [مدکوکدور[۵۴] - سیالکوٹ ؟] *

هزاره * چندنوت از دربه چناو * بهیره * کهرکهروال * خوشاب (۵۵) * کل بهیالك (۵۶) * کهار دروازه * تارل * شور * شمش آباد از بهیره جدا شده * شور پور از چندنوت جدا شده * شکرپور از شور جدا شده *

---

(۱) [ض د] دو ‖ (۲) همچنین در [ه] * [ض] برهیات * [ش] برمات * [ا] برسمات * [ف] برسمسات * [و] برساهت * و در احوال صوبهٔ لاهور موجود نیست ‖ (۳) [ه] برمی ‖ (۴) [ض د] شانزده محل - یك دستور ‖ (۵) [ه گ] بهیاوال بغیر واو * در احوال صوبهٔ لاهور و در دیگر نسخها بهیلووال ‖ (۶) [ض د] کهرلي ‖ (۷) در اکثر نسخها بهلواري بباي تازي ‖ (۸) [ف] پنج کرائی ‖ (۹) در [ض‌ف] نیست * [ش] سنده هوداں بدال * و در احوال صوبهٔ لاهور در هر نسخه سندهوان بنون نوشته * و در نقشها سیندوالا ‖ (۱۰) همچنین در احوال صوبهٔ لاهور در هر نسخه * [ه] شاه ملی * [ف ش] شاهلي * در [ا ض د] نیست ‖ (۱۱) در چند نسخه سدهپور بغیر یای تحتاني ‖ (۱۲) [ض د] درک بدال ‖ (۱۳) در [ض د] نیست * و در احوال صوبهٔ لاهور امراکي بمثي بباي تحتاني نوشته ‖ (۱۴) در اکثر نسخها برسرور بباي تازي نوشته ‖ (۱۵) در چند نسخه سدهور بغیر یا نوشته ‖ (۱۶) [ه] دهمیري یا دهیمري ‖ (۱۷) [ض] توربه * [ش] بورنه * [ض در احوال صوبهٔ لاهور] نورته * [ف] پورة ‖ (۱۸) [ض] کهوکهراین بواو و یا * [ه] کهرکهران * [ض ه و در احوال صوبهٔ لاهور] کرکراون ‖ (۱۹) در چند نسخه باري آباد ‖ (۲۰) [ش] باجیوارة ‖ (۲۱) در چند نسخه پهونکا بباي فارسي ‖ (۲۲) [ف ا ش] دهات ‖ (۲۳) [ه] سوت * [ض] بلوت ‖ (۲۴) همچنین در [ه ض در احوال صوبهٔ لاهور] * [ش ف ض] اندروه بتقدیم راي مهمله * [ه] ایدرة ‖ (۲۵) [ض] ذوبال - و در احوال صوبهٔ لاهور دوپال * [ف ه ش] دیال * [ه در احوال صوبهٔ لاهور وگ] ڈڈیال ‖ (۲۶) همچنین در [ه] * [ض] کردهاله * در دیگر نسخها بهرک ؟ ‖ (۲۷) همچنین در [ه] * [و] سهرکر * [ض] سهرکرة * [ف ا ش و دو دیگر نسخه] کر فقط * بحتمل که شیرگڈة درست باشد ‖ (۲۸) [ف ش ا] جرواسي بدو راي مهمله ‖ (۲۹) همچنین در [ه ض در احوال صوبهٔ لاهور] * [ه ف] لوسکل * [ض] لوشکل * [ش] توسکل * [و] توشنکل * ‖ (۳۰) در اکثر نسخها نوبی یا لونی نوشته * [ف ش ا] لولی ‖ (۳۱) همچنین در [ه] * در دیگر نسخها کانوداهن بدال نوشته و در نقشها کانورون ‖ (۳۲) همچنین در [ه] * [ض] حراد و ماما * [ف ا ش و] جواد و ماما - بحتمل که نام اول چندراؤ باشد * و این دو نام در صوبهٔ لاهور موجود نیست ‖ (۳۳) همچنین در هر نسخه * در سرکار هزارهٔ کهوکهروال برای مهمله ‖ (۳۴) همچنین در [ه گ] * [ض] پنپال * [ف] مهپال * [ا] مهسال * [و] مسال * [ش] سال ‖ (۳۵) [ف‌ش] کانهوها بنون ‖ (۳۶) همچنین در [ه ض‌گ] * [ا] ملتان * [ش] مهان * [و] ملهان ‖ (۳۷) در احوال صوبهٔ لاهور اسلیم آباد بالف موجود ست ‖ (۳۸) این نام در احوال صوبهٔ لاهور موجود نیست * [ه] دنوسریا دنوسه * [ف ا و] دلوسه * [ش] دبوسر * [ض] دیوسه ‖ (۳۹) [ض] هشت * و در نسخها فقط شش محل موجود ست ‖ (۴۰) [ش ف ا و ض در احوال صوبهٔ لاهور] منکری ‖ (۴۱) [ک و ض در احوال صوبهٔ لاهور] مهرور بلا سین * [ف و] مهرونك * [ا] مهرورمك * [ش] بهردرنك ‖ (۴۲) [ش ف ا] ظفرآباد ‖ (۴۳) این نام در احوال صوبهٔ لاهور موجود نیست * [ه ض] پتی بارمك یا باربك - و در [ه] بے نقط * [ا] مرمك * [ف ش و] سرمار ؟ ‖ (۴۴) [ش ض] کرتالی * [ف ا] کرمالی ‖ (۴۵) همچنین در [ه ش] * [ش] لتي * [ف ا] لهني ‖ (۴۶) [ف] اندرچل * [ش او] اندرجل ‖ (۴۷) این نام در احوال صوبهٔ لاهور موجود نیست * [ش ف او] اسدة ‖ (۴۸) [ش] کنداری * [ف] کندرای ‖ (۴۹) [ف و] بندن‌پور بباي تازي ‖ (۵۰) [ف] سیزده * [ش] پانزده * و در نسخها فقط هشت محل موجودست ‖ (۵۱) [در احوال صوبهٔ لاهور] سودهرة ‖ (۵۲) [ش ف ا و] سروت بسین ‖ (۵۳) [ه] چنه جیمه ‖ (۵۴) این نام صرف در [ه] بے نقط نوشته است ‖ (۵۵) در اکثر نسخها خوشات نوشته ‖ (۵۶) [در احوال صوبهٔ لاهور] بهلك ‖

ربیعي صوبهٔ لاهور

	لاهور وغیرة	بټاله وغیرة	پرسرور وغیرة	پټي هیبت‌پور وغیرة	جالندهر وغیرة	رهتاس وغیرة	سیالکوت وغیرة	هزارة وغیرة
گندم	۵۰ ۵ ۱۳	۵۴۹ ۵ ج	۵۳ ۵ ۱۷ ج	۵۳ ۵ ۱۷ ج	۵۳ ۵ ۷ ۱ ج	۴۴ ۵ ۱۸ ج	۳۳ ۵ ۱۷ ج	۵۵ ۵ ۲۳ ج
نخود کابلي	۶۴ ۵ ۲۱ ج	.....	.....	.....		۶۰ ۵ ۱۰ ج	۷۰ ۵ ۱۵ ج	.....
نخود هندي	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج		۳۱ ۵ ۸ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۳۴ ۵ ۱۷ ج
جو	۴۶ ۵	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۵۳۸	۵۳۸		۳۱ ۵ ۸ ج	۵۳۸	۵۳۸
عدس	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج		۲۲ ۵ ۹ ج	۲۳ ۵ ۲۱ ج	۲۹ ۵ ۲ ج
گل معصفر	۷۹ ۵ ۱۰ ج	۷۹ ۵ ۱۰ ج	۷۸ ۵ ۱۰ ج	۷۹ ۵ ۲ ج		۶۷ ۵ ۲ ج	۷۸ ۵ ۷ ج	۷۹ ۵ ۱۰ ج
کوکنار	۱۲۹ ۵ ۱۷ ج	۱۲۹ ۵ ۱۷ ج	۱۲۹ ۵ ۱۷ ج	۱۲۹ ۵ ۱۷ ج		۱۱۵ ۵ ۲۰ ج	۱۲۹ ۵ ۱۸ ج	۱۲۹ ۵ ۱۷ ج
ترکاری	۷۱ ۵ ۱۴ ج	۶۷ ۵ ۲ ج	۶۷ ۵ ۲ ج	۶۷ ۵ ۲ ج		۵۵ ۲۰ ج	۶۷ ۵	۶۷ ۵ ۲ ج
کتان	۳۱ ۵ ۸ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۳۱ ۵ ۸ ج		۴۴ ۵ ۹ ج	۴۹ ۵ ۲۲ ج	۳۱ ۵ ۸ ج
سرشف	۳۱ ۵ ۸ ج	۲۹ ۵ ۲ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۱ ۵ ۸ ج		۲۶ ۵ ۲۱ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۵ ۵ ۲۱ ج
ارزن	۲۱ ۵ ۶ ج	۱۹ ۵	۱۹ ۵	۲۱ ۵ ۶ ج		۱۵ ۵ ۱۶ ج	۲۰ ۵ ۳ ج	۲۰ ۵ ۳ ج
منگ	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۷ ۵ ۱۴ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج		۲۶ ۵ ۲۱ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۲۷ ۵ ۲۴ ج
گزر	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۵ ۵ ۱۸ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج		۱۵۱ ۵	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج
پیاز	۸۳ ۵ ۲۱ ج	۸۳ ۵ ۲۱ ج	۸۲ ۵ ۱۸ ج	۸۳ ۵ ۲۱ ج		۷۱ ۵ ۱۳ ج	۸۳ ۵ ۲۱ ج	۸۴ ۵ ۲۴ ج
شملیت	۵۰ ۵ ۸	۴۶ ۵ ۲۴ ج	۶۱ ۵ ۱۲ ج	۴۰ ۵ ۶ ج		۶۰ ۵ ۱۰ ج	۶۷ ۵ ۲ ج	۳۶ ۵ ۲۳ ج
خربزهٔ ولایتي	۲۱۵ ۵ ۲۰ ج	۱۲۵ ۵ ۴۰ ج	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج		۸۹ ۵ ۱۵ ج	۱۱۱ ۵ ۲۰ ج	۱۱۱ ۵ ۲۰ ج
خربزهٔ هندی	۱۵ ۵ ۱۶ ج	۱۵ ۵ ۱۶ ج	۱۵ ۵ ۱۶ ج	۱۵ ۵ ۱۶ ج		۱۳ ۵ ۱۱ ج	۱۵ ۵ ۱۶ ج	۱۵ ۵ ۱۶ ج
زیرهٔ	۵۷ ۵ ۵ ج	۸۴ ۵ ۲۴۵ ج	۸۴ ۵ ۵ ج	۸۷ ۵ ۵ ج		۷۱ ۵ ۴ ج	۸۴ ۵ ۲۴ ج	۸۷ ۵ ۵ ج

اجوائن	۵ ۸۷ ج	۲۴ ۵ ۸۴ ج	۵ ۸۴	۵ ۸۷	.....	۴ ۵ ۷۱ ج	۳۴ ۵ ۸۴ ج	۵ ۸۷ ج
سیاہ‌دانہ شالی *								

خریفی صوبۂ لاہور *

نیشکر پونڈہ	۲۴۰ ۵ ۱۲ ج	۲۴۰ ۵ ۱۲ ج	۲۴۰ ۵ ۱۲ ج	۲۴۰ ۵ ۱۲ ج	۲۴۰ ۵ ۱۲ ج	۱۸۳ ۵ ۱۲ ½ ج	.....	۲۴۰ ۵ ۱۲ ½ ج
نیشکر سادہ	۱۴۵ ۵ ۹ ج	۱۳۶ ۵ ۱۰ ج	۱۴۵ ۵	۱۳۶ ۵ ۴ ج	۱۲۳ ۵	۱۲۳ ۵	.....	۱۷۰ ۵ ۱۵ ج
شالی مشکین	۶۴ ۵ ۲۱ ج	۶۰ ۵ ۹ ج	۶۰ ۵ ۱۵ ج	۶۰ ۵ ۱۵ ج	۵۸ ۵ ۴ ج	۵۰ ۵ ۸ ج	۵ ۶۷	۵ ۶۶
شالی سادہ	۴۹ ۵ ۵ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۴۶ ۵ ۲۴ ج	۴۲ ۵ ۱۲ ½ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۴۱ ۵ ۹ ج	۴۹ ۵ ۵ ج
کلت	۳۲ ۵ ۱۱ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۰ ۵ ۵ ج	۳۲ ۵ ۱۵ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۲۹ ۵ ۲ ج
ماش	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۳۳ ۵ ۴ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۳۶ ۵ ۲۳ ج
پنبہ	۸۰ ۵ ۱۵ ج	۸۵ ۵	۸۷ ۵ ج	۸۸ ۵ ۵ ج	۸۹ ۵ ۱۵ ج	۷۶ ۵ ۵ ج	۷۷ ۵ ۵ ج	۹۱ ۵ ۱۷ ج
مرچہ	۲۰ ۵ ۹ ج	۲۲ ۵ ۹ ج	۲۳ ۵ ۲۳ ج	۲۲ ۵ ۹ ج	۲۲ ۵ ۹ ج	۲۰ ۵ ۳ ج	۲۳ ۵ ۱۲ ½ ج	۲۴ ۵ ۱۲ ½ ج
گال	۱۷ ۵ ۲۲ ج	۱۵ ۵ ۱۶ ج	۱۷ ۵ ۲۰ ج	۱۷ ۵ ۲۰ ج	۱۵ ۵ ۱۶ ج	۱۳ ۵ ۱۲ ج	۱۶ ۵ ۱۵ ج	۱۹ ۵
تورپا	.....	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	.....	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۸ ۵	.....
ارزن	۲۰ ۵ ۹ ج	۱۷ ۵	۱۷ ۵ ۲۲ ج	۲۲ ۵ ۹ ج	۲۲ ۵ ۹ ج	۱۴ ۵ ۱۴ ج	۱۷ ۵ ۲۲ ج	۲۹ ۵ ۲ ج
نیل	۱۵۶ ۵ ۲۳ ج	۱۵۶ ۵ ۱۳ ج	۱۵۶ ۵ ۱۳ ج	۱۵۶ ۵ ۱۳ ج	۱۵۶ ۵ ۱۳ ج	۱۳۴ ۵ ۴ ج	۱۳۴ ۵ ۱۸ ج	۱۵۸ ۵ ۱۹ ج
حنا	۷۰ ۵	۷۰ ۵	۷۴ ۵ ۲۳ ج	۷۶ ۵	۷۴ ۵ ۲۳ ج	۶۷ ۵ ۲ ج	۷۴ ۵ ۲۳ ج	۷۷ ۵ ۲۴ ج
سن	۹۳ ۵ ۲۳ ج	۹۳ ۵ ۲۳ ج	۹۳ ۵ ۲۳ ج	۹۳ ۵ ۲۳ ج	۸۹ ۵ ۱۵ ج	۸۰ ۵ ۱۲ ج	۹۳ ۵ ۲۳ ج	۹۳ ۵ ۲۳ ج
تركاري	۸۰ ۵ ۱۲ ½ ج	۷۰ ۵ ۱۷ ج	۷۰ ۵ ۱۷ ج	۸۰ ۵ ۱۲ ½ ج	۷۰ ۵ ۱۷ ج	۶۰ ۵ ۹ ج	۷۰ ۵ ۱۷ ج	۸۰ ۵ ۱۲ ½ ج
کچرہ	۱۲ ۵ ۸ ج	۱۲ ۵ ۸ ج	۱۲ ۵ ۸ ج	۱۲ ۵ ۸ ج	۱۲ ۵ ۸ ج	۱۰ ۵ ۲ ج	۱۲ ۵ ۸ ج	۱۳ ۵ ۱۱ ج

پان	۱۲۳ ۵ ۱۵ ج	۱۲۳ ۵ ۱۵ ج	۰۰ ۰۰ ۰۰۰۰	۱۲۳ ۵ ۱۵ ج	۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰	۱۲۳ ۵ ۱۵ ج
سنگهازه	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج	۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰	۴۱۵ ۵ ۲۰ ج	۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج
جواري	۴۰ ۵ ۶ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۵ ۳۸	۵ ۳۸	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۵ ۳۸	۵ ۳۸
لهدره	۳۱ ۵ ۷ ج	۲۹ ۵ ۲۰ ج	۳۰ ۵ ۵ ج	۲۹ ۵ ۲ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۴ ۵ ۶ ج	۳۱ ۵ ۸ ج
کودرم	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج	۳۴ ۵ ۱۷ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج
مندوه	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۱ ۵ ۸ ج	۳۲ ۵ ۱۵ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۱ ۵ ۲۰ ج
کنچود	۴۶ ۵ ۲۴ ج	۴۲ ۵ ۱۲ ج	۴۲ ۵ ۱۲½ ج	۴۴ ۵ ۱۸ ج	۴۰ ۵ ۶ ج	۳۳ ۵ ۱۴ ج	۴۲ ۵ ۱۲½ ج
شماخ	۱۳ ۵ ۱۵ ج	۱۲ ۵ ۲۰ ج	۱۲ ۵ ۸ ج	۱۲ ۵ ۸ ج	۱۲ ۵ ۹ ج	۱۰ ۵ ۲ ج	۱۲ ۵ ۸ ج
موانگ	۴۰ ۵ ۱۲½ ج	۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰	۴۰ ۵ ۶ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۴۴ ۵ ۱۸ ج
کوري	۱۳ ۵ ۱۵ ج	۱۲ ۵ ۸ ج	۱۲ ۵ ۸ ج	۱۲ ۵ ۸ ج	۱۵ ۵ ۵ ج	۱۰ ۵ ۲ ج	۱۲ ۵ ۸ ج
زرد چوبه	۱۳۳ ۵	۱۳۳ ۵	۱۳۸ ۵	۱۳۴ ۵ ۴ ج	۱۳۳ ۵	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج	۱۳۴ ۵ ۴ ج

آل لوبیا زردک تربزهٔ ولایتي ارهر * این جدول موافق [۵] است ||

(۳۸۱)

* صوبهٔ مالوه *

سرکار اُجین * ده محل *

بلدهٔ اُجین با حویلی * دیپالپور * رتلام * نولائي * بدهناور * کدیل * انهل * کهاچرود * سانویر * پان بهار *

سرکار هندیه بیست و دو محل * سرکار کوتری نه محل * سرکار سارنگپور - بیست و سه محل * سرکار بیجاگده - سی و دو محل * سرکار کادرون - یازده محل *

سرکار رایسین و چندیری * پنج دستور *

سرکار رایسین * اساپوري وغیره شش محل * بهیلسه * بهوري * بهوچپور * بالابهت * تهانه میر خان * جاجوي * جهمانوی * جلوده * خلجي پور * دهامونی * دیکهوارهٔ * دیورود * دهانیه * رایسین با حویلی * سیوانی * سرسیه * شاه پور * کهملاسه * کهیرا * کیسورهٔ * کهم گده * کرگده * کوراي * لاهرپور * ماهسمند *

سرکار مندو * دوارده[۸] (؟) محل *

بلدهٔ مندو * امجهره * مهیسر[۹] * دکنهان[۱۰] * دهرم‌گانو[۱۱] * سانکور * پنمان[۱۲] * دهار * بروده * حاصل‌پور * سناسی * کوتره * مناوره * فعلچه[۱۳] و نوالی ۲ محل[۱۴] *

* صوبهٔ ملتان *

سرکار دیپالپور و غیره[۱۴] *

دیپالپور و غیره چهارده محل - یک دستور * دیپالپور * لکهی بابا بهوج * لکهی کلنارکی[۱۵] * لکهی یوسفانی[۱۶] * لکهیا[۱۷] ؟ * کهوکهرایین[۱۸] * قبوله[۱۹] * لکهی رحیم‌آباد * لکهی چهنی[۲۰] *

لکهی قیام پور * لکهی جنگلی[۲۱] * لکهی عالم‌پور * جلال آباد *

تپه صد کره[۲۲] و غیره ۲ محل * تپه صد کره * شهزاده بلوچ[۲۳] * کرل[۲۴] * خانپور * رسولپور * شهزاده هنجراو[۲۵] * موندي *

---

(۱) همچنین در [۵] در احوال صوبهٔ مالوه * [ف] نولای * [ض] تهلامی و نولائی * [ف و] ولائی * [ا] دلائی * [۵] ولامی * [ش] ولاسی ‖ (۲) [ض ف د] کنپل * [ا] کهل * [ف] کهیل ‖ (۳) همچنین در نقشها * در هر نسخه کهاجرور بدو رای مهمله ‖ (۴) [۵] اساوری ‖ (۵) [ض ش] دهامونی بنون ‖ (۶) [ض ش] کهیملاسه بیا ‖ (۷) [ض] مکهام گدّه ‖ (۸) در احوال صوبهٔ مالوه شانزده محل موجودست ‖ (۹) [۵] مهلیسر * و در احوال صوبهٔ مالوه در اکثر نسخها چولی مهیسر یا چولی مهیسرنوشته ‖ (۱۰) همچنین در[۵] و[ض در احوال صوبهٔ مالوه] * [ف] دکهیان * [۵ در احوال صوبهٔ مالوه] و [ض] دکهان بالا قای‌فوقانیٔ‌هندی‌ ‖ (۱۱) در چندنسخه دهرم‌گانون نوشته ‖ (۱۲) همچنین در[۵] * [ض] پیمان یا پیمان * در دیگرنسخها بے نقط ‖ (۱۳) [ض] بغلچه ‖ (۱۴) پرگنجات دیگر سرکارها مشخّص نیست ‖ (۱۵) همچنین در[۵] * [ش ف او] کلفار * [ض] کلیان‌نی * [۵ ض در احوال صوبهٔ ملتان] کلفائي ‖ (۱۶) همچنین در[۵] * [ش] یوسف بے * [ف ا] یوسفالی * [ض] لوسفاني * [ض در احوال صوبهٔ ملتان] لوسقاني بقاف ‖ (۱۷) [۵] نفکیا ‖ (۱۸) [۵] کهوکهر هراویل * [ف] کهوکهر هرایین * [ش] کهوکهر هرون * و در احوال صوبهٔ ملتان در [۵ ض] لکهی کهوکهرایین ‖ (۱۹) [۵ ش و] قرله ‖ (۲۰) [ض] جنی * [ش ض در احوال صوبهٔ ملتان] جهنی ‖ (۲۱) [۵] بنکلی * [ش ف] منکلي * [۵ ض و در احوال صوبهٔ ملتان] جنگل ‖ (۲۲) در چند نسخه کهره نوشته ‖ (۲۳) همچنین در[۵] و در [۵ احوال صوبهٔ ملتان] * [ض] بهوج * [ش ف و] حنوح ‖ (۲۴) [ش ف و] کول بواو * [۵ ض در احوال صوبهٔ ملتان] کهرل بهای خفی ‖ (۲۵) [ف ش و] هنجراه بدال * این نام ونام آخر در[ض] نیست ‖

	ربیعیٔ صوبهٔ مالوه *			ربیعیٔ صوبهٔ ملتان *		
	اُجین وغیره	رایسین وغیره	مانڈو وغیره	ملتان وغیره ۲۶ محل	دیپالپور وغیره ۱۴ محل	صد کره وغیره ۱۱ محل
گندم	.....	۲۹ ۵ ۲۰ ج		۵۳ ۵ ۱۷ ج	۴۴ ۵ ۱۸ ج	۵۱ ۵ ۱۱ ج
نخود کابلي	.....	۴۰ ۵ ۱۲ ج		.....	.....	.....
جو	.....	۴۶ ۵ ۲۴ ج		۴۹ ۵ ۵ ج	۳۰ ۵ ۵ ج	۳۵ ۵ ۲۰ ج
عدس	.....	۳۰ ۵ ۵ ج		۴۴ ۵ ۵ ج	۲۴ ۵ ۱۵ ج	۴۷ ۵ ۱۴ ج
گل معصفر	۳پاوعدد مظفّری ۵۲ ۱۳ ج	۶۹ ۵ ۲۰ ج		۷۳ ۵ ۲۰ ج	۷۸ ۵ ۲۰ ج	۷۰ ۵ ۸ ج
کوکنار	۴پاوعدد مظفّري ۵ ۲۰ ج	۱۲۷ ۵ ۱۵ ج		۱۱۵ ۵ ۲۰ ج	۱۲۸ ۵ ۱۵ ج	۱۲۹ ج
ترکاری	۳پاوعدد مظفّري ۵۲ ۱۳ ج	۶۰ ۵ ۹ ج		۹۷ ۵ ۲ ج	۷۰ ۵ ۱۵ ج	۶۷ ۵ ۲ ج
کتان	.....	۳۱ ۵ ۸ ج		.....	۲۹ ۵ ۲ ج	۳۱ ۵ ۸ ج
سرشف	۳پاوعدد مظفّري ۵۲ ۱۳ ج			۴۴ ۵ ۱۸ ج	۲۹ ۵ ۲ ج	۳۱ ۵ ۲ ج
ارزن	.....	۱۶ ۵ ۱۲ ج		۲۹ ۵ ۲ ج	۲۰ ۵ ۱۷ ج	۲۰ ۵ ۳ ج
مُنگ	.....	۳۱ ۵ ۸ ج		.....	۲۳ ۵ ۲۲ ج	۲۵ ۵ ۱۸ ج
گنز	.....	۲۷ ۵ ۲۴ ج		.....	۲۲ ۵ ۹ ج	۳۶ ۵ ۱ ج
پیاز	.....	.....		۷۱ ۵ ۱۴ ج	۷۴ ۵ ۷ ج	۸۲ ۵ ۱۸ ج
شلیت	.....	.....		۶۹ ۵ ۲۰ ج	۳۹ ۵ ۹ ج	۴۴ ۵ ۱۸ ج
خربزهٔ ولایتي	۳پاوعدد مظفّری ۵۱ ۳ ج	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج		.....	۱۱۶ ۵	۱۱۵ ۵ ۲۰ ج
خربزهٔ هندي	.....	۱۵ ۵	۱۵ ۵ ۱۶ ج	۲۲ ۵ ۹ ج	۱۵ ۵ ۱۶ ج	۱۵ ۵ ۱۶ ج
زیره	.....	۴۶ ۵ ۲ ج		۷۳ ۵ ۲۰ ج	۷۴ ۵ ۷ ج	۷۷ ۵ ۱۱ ج
شالیٔ کور	.....	۸۵ ۵		.....	.....	.....

اجوین	.....	۵ ۸۶ ج	.....	.....	.....	.....

نمود کابلی

	خریفیٔ صوبهٔ مالوه *		خریفیٔ صوبهٔ ملتان *		
نیشکر پوندَه	۲½ عدد مظفّري ۱ ۵ ۲ ج	۶ ۵ ۲۳۹ ج	.....	۲ ۵ ۴۰ ج	۲ ۵ ۲۴۰ ج
نیشکر ساده	۴ عدد ۱ پاو مظفّري ۸۵۵ ج	۲ ۵ ۲۴۸ ج	۶ عدد مظفّري ۵ ۱	۹ ۵ ۱۲۶ ج	۳ ۵ ۱۴۳ ج
شالیٔ مشکین	.....	۷۰ ۵ ۱۳ ج	.....	۶۰ ۵ ۳ ج	۲۱ ۵ ۶۴ ج
شالیٔ ساده	.....	۵۵ ۵ ۳ ج	۴۹ ۵ ۵ ج	۱۵ ۵ ۴۹ ج	۵ ۵ ۴۹ ج
کلت	.....	۴۶ ۵ ۶ ج	.....	۲۷ ۵ ۲۴ ج	۸ ۵ ۳۲ ج
ماش	.....	.....	۴۰ ۵	۱۲ ۵ ۳۲ ج	۲۰ ۵ ۳۵ ج
پنبه	۲½ عدد پاو مظفّري ۱ ۵ ۲ ج	۸۷ ۵ ۵ ج	۲½ پاو عدد مظفّري ۳ پاو ۱	۵ ۵ ۸۷ ج	۲۱ ۵ ۸۹ ج
موته	.....	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۵ ۳۸	۹ ۵ ۲۲ ج	۱۲ ۵ ۲۳ ج
گال	.....	۸ ۵ ۳ ج	۲۶ ۵ ۲۱ ج	۲۲ ۵ ۱۷ ج	۵ ۱۹
ارزن	.....	.....	۳۱ ۵ ۲۰ ج	۱۲ ۵ ۲۳ ج	۹ ۵ ۲۴ ج
نیل	۲½ عدد پاو مظفّري ۱ ۵ ۲ ج	۵۴ ۵ ۲۴ ج	۱۴۵ ۵ ۹ ج	۲۹ ۵ ۲۵۸ ج	۴۲ ۵ ۱۵۹ ج
حنا	.....	.....	۲½ عدد مظفّري ۱ ۵ ۱ ج	۵ ۷۶	۵ ۷۶
شن	.....	.....	۵ ۸۵	۱۷ ۵ ۹۱ ج	۲۳ ۵ ۹۳ ج
ترکاري	.....	.....	۲۰ ۵ ۷۳ ج	۴ ۵ ۷۷ ج	۱۸ ۵ ۸۲ ج
پان	.....	.....	.....	۱۲۳ ۵	.....
سنگیاره	۴ عدد ۱ پاو مظفّري ۲۰ ۵ ۵ ج	۲۰ ۵ ۲۲۵ ج	۶ عدد ۱ پاو مظفّري ۷۳ ج	۱۱ ۵ ۲۱۱	.....
لوبیا	.....	.....	۵ ۳۸	۵ ۳۸	۱۴ ۵ ۳۳ ج

00103296

Digitized with financial assistance from the
Government of Maharashtra
on 18 July, 2018